

اجتهاد در اندیشه امام خمینی

مقام معظم رهبری
هاشمی رفسنجانی
سید حسن خمینی
سید علی خمینی
نجف لک زایی
رشید داودی

امام در کلام یاران

مرحوم محمد فاضل لنکرانی
محمد یزدی، مسعودی خمینی، علی ربیعی
علی اصغر فانی، امام جمارانی، سید کاظم بجنوردی
شریعتی سبزواری، سید حسین هاشمی

نگاهی به ایام تبعید امام خمینی

محمد علی گرامی
سید علی اکبر محتشمی پور
سید محمود دعایی
سید محمد سجادی، مرحوم سید رضا برقی
محمد رضا نعمتی، محمد مرادی

حفظ حقوق مردم در اندیشه امام خمینی

محمود امجد
محمود محمدی عراقی
مصطفی کواکبیان
مهرداد خدیبر
محمد رجائی نژاد

امام و ایثارگران

سید حسن میر سید
حسین شاکری فر
ابراهیم گلفام
امان الله امینی

امام خمینی و انتظار

عباسعلی روحانی
عبدالرحیم اباذری
افشین علاء

هنر اسلامی و سینمای دینی

سید رضامیر کریمی
احمد درویش
مسعود فراستی
مرحوم فرج الله سلحشور
سید حمید میر خندان
ابوالقاسم اسدی زاده

نهضت جهانی امام خمینی

سید عمار حکیم
شیخ ابراهیم یعقوب زکزاکی
محمد هادی هادی
ادیب حیدر
روبین وود زورث
اکوال لنسر
یان یر په
یحیی بونو
سید صدرالدین
یوری ایوذنف
ماسیموفینی

وزیر سابق فرهنگ و هنر بوسنی
سردبیر مجله مسلم نیوز
مدیر موسسه شرق شناسی آلمان
بنیان گذار موسسه اسلامی لندن
سردبیر سابق لوموند

سایه آفتاب

مرحوم حاج احمد آقا خمینی
سید حسین خمینی
سرکار خانم زهرا مصطفوی
سید محمود مرعشی نجفی
سید باقر میر دامادی

بانوان تاثیر گذار در زندگی امام خمینی

حمید انصاری
محمد جواد مرادی نیا
صدیقه توسلی
سیده شهرت بنی طبا

... خط خمینی

حضرت آیت الله خامنه‌ای:

مکتب سیاسی امام نمی‌تواند از شخصیت پُر جاذبه‌ی امام جدا شود. راز موفقیت امام در مکتبی است که عرضه کرد و توانست آن را به‌طور مجسم و به‌صورت یک نظام، در مقابل چشم مردم جهان قرار دهد. البته انقلاب عظیم اسلامی ما به‌دست مردم به پیروزی رسید و ملت ایران عمق توانایی‌ها و ظرفیت فراوان خود را نشان داد؛ اما این ملت بدون امام و مکتب سیاسی او قادر به چنین کار بزرگی نبود.



فهرست مطالب

اجتهاد در اندیشه امام خمینی



- آیت الله خامنه‌ای: خطر تحریف شخصیت امام خمینی ۵
- مکتب امام و خطر کاریکاتوریزه شدن ۸
- چرایی و ضرورت طرح ایده اجتهاد در اندیشه امام خمینی ۹
- آیت الله هاشمی رفسنجانی: امام خمینی راه اجتهاد در اندیشه‌های خود را باز کردند ۱۲
- تبیین اجتهاد در اندیشه امام خمینی ۱۳
- حجت الاسلام والمسلمین سید علی خمینی: مفاهیم انقلابی را رها کرده ایم ۱۷
- نجف لکنزایی: معرفی مکتب امام، نیازمند اشراف داشتن به مبانی آن است ۱۹

امام خمینی در کلام یاران



- خاطرات مرحوم آیت الله العظمی فاضل لنکرانی از امام خمینی (س) ۲۲
- آیت الله محمد یزدی: برای حفظ حریم امام باید به نظرات ایشان عمل کنیم ۲۴
- آیت الله علی اکبر مسعودی خمینی: طوری می‌زند که کشته شویم ۲۶
- دکتر علی ربیعی: به آرمان‌های امام وفادار خواهیم ماند ۲۹
- حجت الاسلام والمسلمین امام جمارانی: امام اجازه نداد موقوفات حتی برای جبهه استفاده شود ۳۰
- سید کاظم موسوی بجنوردی: امام می‌گفت در اجرای شریعت ملاک رأی مردم است ۳۲

رهبر انقلاب در تبعید



- دوران تبعید امام خمینی (ره) به ترکیه ۴۲
- حضرت آیت الله محمد علی گرامی: تبعید امام به ترکیه حرکت نهضت را جهانی کرد ۴۶
- حجت الاسلام والمسلمین صادقی اردستانی: تبعید موج عمومی ایجاد و مردم را احساس کرد ۴۹
- حجت الاسلام والمسلمین محتشمی پور: باید کاری کنیم که نتوانند امام را تحریف کنند ۵۶
- حجت الاسلام والمسلمین دعایی: تبعید امام از ترکیه به نجف به پیشنهاد «قیال» بود ۶۱
- آیت الله سید محمد سجادی: امام و حوار یونشان در نجف تحت فشار بودند ۶۶
- مرحوم آیت الله سید رضا برقی: امام مخالف تبلیغ مرجعیتش بود ۶۹

حفظ حقوق مردم در اندیشه امام خمینی



- حفظ حریم خصوصی ملت در اندیشه و عمل امام خمینی ۷۸
- آیت الله محمود امجد: پایداری حکومت بر اساس آزادی مردم است ۸۳
- حجت الاسلام والمسلمین محمدی عراقی: حکومت اسلامی بدون مردم مفهومی ندارد ۸۶
- دکتر مصطفی کواکبیان: انتخابات برای حضرت امام موضوعیت داشت ۸۹
- مهرداد خدیر: بدون انتخابات کلمه جمهوری معنا نمی‌شود ۹۱



سألتهم حرم امام

صاحب امتیاز: آستان مقدس امام خمینی (س)

مدیر مسئول: علی جوادی راد

سر دبیر: علی عباسی

باهمکاری:

مهدی محب الرحمن
وهاب آریان، سید مهدی حسینی
مصطفی خلیلی، رشید داودی
محمدر جاتی نژاد، مصطفی سلیمانی
سید محمود صادقی، امرالله عزیز نیا

طراح و صفحه آرا:

محسن عبداللهی

ویراستار:

محمدعلیجانی

سامانه پیامکی برای دریافت نظرات شما

۳۰۰۰۱۰۱۰۱۲

امام خمینی و انتظار
صفحه ۱۲۴

نهضت جهانی امام خمینی
صفحه ۱۰۶

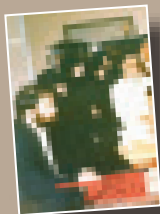
امام و ایثارگران
صفحه ۹۴

هنر اسلامی و سینمای دینی



- سیدرضا میرکریمی: معضل فرهنگی ما، احتیاط بی‌هنگام و اجتهاد دیر هنگام است ۱۳۴
- سید حمید میرخندان: سینما باید منادی ارزش‌ها و معنویت باشد ۱۳۸
- مسعود فرامستی: موضوع دینی، فیلم را دینی نمی‌کند ۱۴۱
- مرحوم فرج‌الله سلحشور: سینمای اسلامی یعنی تبلیغ دین و سینماگر یعنی مبلغ دین ۱۴۳
- ابوالقاسم اسدی: زاده فیلمی که حال ما را خوب کند، دینی است ۱۴۵
- احمد رضا درویش: ماندگاری در ساحت تجربه‌های ملی و دینی ۱۴۷

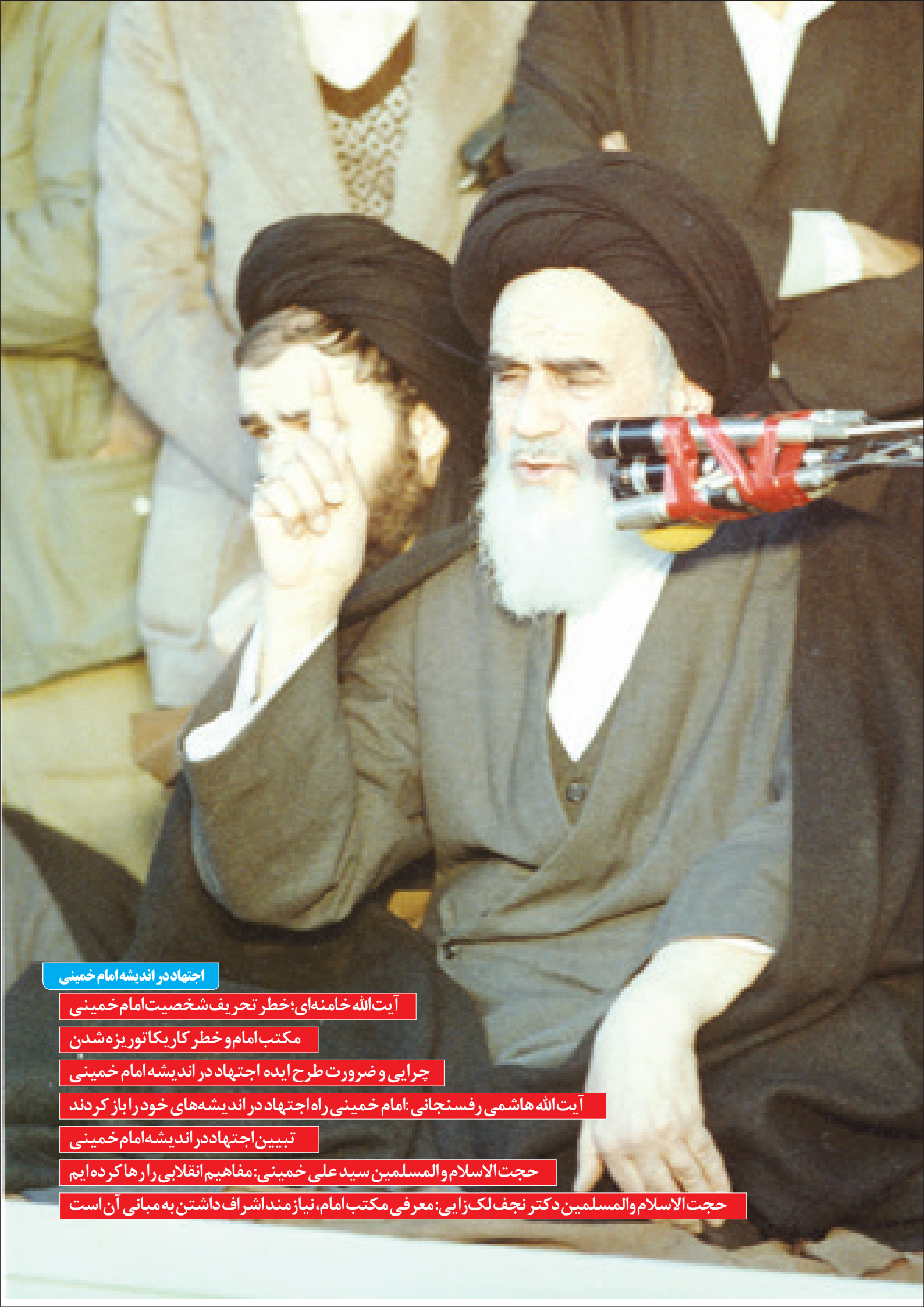
بانوان تأثیر گذار در زندگی امام خمینی



- بانوان تأثیر گذار در زندگی امام خمینی ۱۵۰
- محمد جواد مرادی نیا: شخصیت امام خمینی (س) از صاحبه خانم تأثیر زیادی گرفته است ۱۵۵
- سرکار خانم صدیقه توسلی: خانم امام، خیلی صبور بودند ۱۵۷
- سرکار خانم سیده شهرت بنی طبا: همه خوبی‌ها در ایشان بود ۱۵۹
- دکتر حمید انصاری: همسر امام بانویی با متانت و صبور بود ۱۶۱

سایه آفتاب

- نگاهی به شخصیت شهید آیت الله سید مصطفی خمینی در گفتاری از مرحوم حاج احمد آقا خمینی ۱۶۴
- حجت الاسلام والمسلمین سید حسین خمینی: حضوری تأثیر گذار در کنار امام داشت ۱۶۵
- سید محمود مرعشی نجفی: مرحوم حاج احمد آقا مانند پدرش بود ۱۶۸
- سرکار خانم زهرا مصطفوی: از همه نیروها در جهت مبارزه استفاده می‌کرد ۱۷۰
- حجت الاسلام والمسلمین سید باقر میردامادی: سید احمد آقا بازی قوی امام بود ۱۷۲



اجتهاد در اندیشه امام خمینی

آیت الله خامنه‌ای؛ خطر تحریف شخصیت امام خمینی

مکتب امام و خطر کاریکاتور یزه شدن

چرایی و ضرورت طرح ایده اجتهاد در اندیشه امام خمینی

آیت الله هاشمی رفسنجانی: امام خمینی راه اجتهاد در اندیشه‌های خود را باز کردند

تبیین اجتهاد در اندیشه امام خمینی

حجت الاسلام والمسلمین سید علی خمینی: مفاهیم انقلابی را رها کرده ایم

حجت الاسلام والمسلمین دکتر نجف لکزایی: معرفی مکتب امام، نیازمند اشراف داشتن به مبانی آن است



حضرت آیت الله خامنه‌ای در مراسم بیست و ششمین سالگرد رحلت امام خمینی

خطر تحریف شخصیت امام خمینی

را پیامدهای مبارک پیروی از امام و مکتب امام خواندند و خاطرنشان کردند: ملت بزرگ ایران، هنوز با تحقق اهداف خود، فاصله‌ی بسیاری دارد اما مهم این است که ملت و جوانانش، با دل‌هایی پر از انگیزه و همت و امید، این راه روشن را ادامه می‌دهند.

خطر تحریف امام

ایشان، تداوم صحیح این راه شوق‌آفرین را به شناخت صحیح و دقیق شخصیت امام و اصول مکتب امام منوط دانستند و تأکید کردند: تحریف شخصیت امام، تحریف راه امام و تلاش برای منحرف کردن صراط مستقیم ملت ایران است و اگر راه امام گم یا فراموش و یا خدای نکرده عمداً به کنار گذاشته شود، ملت ایران سیلی خواهد خورد.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای با تأکید بر اینکه استکبار جهانی و قدرت‌های زورگو همچنان چشم طمع به ایران به‌عنوان کشوری بزرگ، ثروتمند و مهم در منطقه دارند، خاطرنشان کردند: قدرتمندان دغل‌باز دنیا هنگامی از این طمع سیری‌ناپذیر خود دست بر خواهند داشت که ملت ایران به چنان پیشرفت و قدرتی برسد که امید آنها قطع شود.

ایشان با یادآوری این نکته که مسیر پیشرفت و قدرت ملت ایران در گرو حرکت بر چارچوب اصول و مبانی مکتب فکری امام‌رحمه‌الله است، گفتند: با در نظر گرفتن این مسائل، خطر تحریف شخصیت امام بزرگوار رحمه‌الله اهمیت پیدامی‌کند و باید به‌عنوان یک هشدار جدی برای مسئولان، صاحب‌نظران فکری انقلاب، شاگردان قدیمی امام، علاقه‌مندان به راه امام، و عموم جوانان و فرزندانگن و دانشگاہیان و حوزویان باشد.

رهبر انقلاب اسلامی موضوع تحریف شخصیت امام‌رحمه‌الله را موضوعی با سابقه‌ای طولانی و از ابتدای انقلاب اسلامی دانستند و خاطرنشان کردند: تلاش دشمن از ابتدای انقلاب و

فلسفی امام‌راحل، شخصیت اصلی ایشان را تحقق مضمون آیات قرآنی دانستند که در وصف مجاهدان واقعی راه خدا تأکید می‌کنند که آنان بر این مسیر حق واقعی جهاد را ادا کردند.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای افزودند: امام عظیم‌الشأن ملت ایران، در مسیر ایجاد تحولی بی‌نظیر در تاریخ این سرزمین و دنیای اسلام، نظام پوسیده و غلط سلطنت موروثی را برانداخت و بعد از دوران صدر اسلام، اولین حکومت متکی به اسلام را شکل داد و با تمام وجود، حق جهاد در راه خدا را ادا کرد.

ایشان "جهاد درونی و معنویت عمیق" را مکمل جهاد سیاسی، اجتماعی و فکری امام بزرگوار برشمردند و در تبیین ابعاد مکتب امام خاطرنشان کردند: منظومه‌ی فکری‌ای که امکان این تحولات عظیم را ایجاد کرد مبتنی بر جهان‌بینی متکی بر توحید بود.

به‌روز بودن مکتب امام

رهبر انقلاب، به‌روز بودن را دومین ویژگی مکتب امام خمینی رحمه‌الله برشمردند و یادآور شدند: امام با تکیه بر منظومه‌ی منسجم فکری خود، برای مسائل مورد ابتلای جامعه‌ی ایران و جوامع بشری، راه حل می‌داد و ملت‌ها، ارزش این راه حل‌ها را احساس می‌کردند و به‌همین علت، مکتب امام در میان ملت‌ها گسترش می‌یافت.

ایشان، زنده بودن، پویایی، تحرک و عملیاتی بودن را از خصوصیات دیگر مکتب امام خمینی رحمه‌الله دانستند و خاطرنشان کردند: امام مثل بعضی از تئوری‌سازان روشنفکر و اندیشه‌پردازان ذهنی نبود که در محافل، حرف‌های زیبا می‌زند اما در میدان عمل کارایی ندارند.

رهبر انقلاب، ایجاد انگیزه، تحرک و امید در ملت ایران

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای رهبر انقلاب اسلامی در اجتماع پرشکوه و کم‌نظیر مردم وفادار ایران در حرم مطهر بنیان‌گذار کبیر جمهوری اسلامی، مکتب امام خمینی رحمه‌الله را نقشه‌ی راه پرامید ملت ایران خواندند و با اشاره به ضرورت مقابله با تحریف شخصیت امام، تأکید کردند: بازخوانی اصول مستند مکتب امام، تنها راه مقابله با تحریف شخصیت آن بزرگوار است، اصولی مانند: اثبات اسلام ناب محمدی و نفی اسلام آمریکایی، اعتماد به صدق وعده‌ی الهی و بی‌اعتمادی به مستکبران، اعتماد به اراده و نیروی مردم و مخالفت با تمرکزهای دولتی، حمایت جدی از محرومان و مخالفت با اشرافی‌گری، حمایت از مظلومان جهان و مخالفت صریح و بی‌ملاحظه با قدران بین‌المللی، استقلال و رد سلطه‌پذیری، و تأکید بر وحدت ملی.

امام تاریخ‌ساز

رهبر انقلاب سپس در تبیین اهمیت موضوع اصلی سخنان شان یعنی "تحریف شخصیت امام" افزودند: امام بزرگوار برخلاف برخی که سعی می‌کنند او را در زمان خودش محصور کنند مظهر حرکت عظیم و تاریخ‌ساز ملت ایران است و طبعاً تحریف شخصیت او، زبان‌های فراوانی را در استمرار این حرکت ایجاد می‌کند بنابراین باید در این زمینه، کاملاً هوشیار بود.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، "مکتب فکری، سیاسی و اجتماعی" امام خمینی رحمه‌الله را "نقشه‌ی راه ملت ایران" برای دستیابی به اهداف بزرگی همچون عدالت و پیشرفت و اقتدار برشمردند و تأکید کردند: بدون "شناخت صحیح و تحریف‌نشده‌ی امام" امکان تداوم این نقشه‌ی راه وجود نخواهد داشت.

رهبر انقلاب با اشاره به ابعاد برجسته‌ی فقهی، عرفانی و

ایشان گفتند: از دیدگاه امام رحمه الله اسلام ناب، اسلام مبتنی بر کتاب و سنت است که با دیدگاهی روشن و متناسب با شرایط زمان و مکان، شناخت نیازهای بالفعل جوامع اسلامی و بشر و در نظر گرفتن روش‌های دشمن با استفاده از شیوه و متد علمی جا افتاده و تکمیل شده در حوزه‌های علمی به دست می‌آید.

رهبر انقلاب اسلامی تأکید کردند: در مکتب فکری امام رحمه الله، اسلام آخوندهای درباری و اسلام داعشی از یک طرف و اسلام بی‌تفاوت در برابر جنایت‌های رژیم صهیونیستی و آمریکا و چشم‌دوخته به قدرت‌های بزرگ از طرف دیگر، هر دو به یک نقطه می‌رسند و هر دو مردود هستند.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای خاطرنشان کردند: کسی که خود را پیرو امام رحمه الله می‌داند باید با اسلام متحجر و اسلام سکولار مرزبندی داشته باشد.

۲- توکل به خدا

ایشان "توکل به کمک الهی و اعتماد به صدق وعده‌ی الهی و در مقابل بی‌اعتمادی به قدرت‌های مستکبر و زورگوی جهانی" را دومین اصل از اصول مبانی فکری امام رحمه الله برشمردند و افزودند: امام بزرگوار همواره به وعده‌ی الهی و صدق آن اعتقاد داشت و در مقابل به وعده‌های مستکبران و قدرتمندان جهانی، مطلقاً اعتماد نداشت.

رهبر انقلاب اسلامی خاطرنشان کردند: این ویژگی بارز امام موجب شده بود که ایشان مواضع خود را صریح و قاطع و بدون رودربایستی بیان کند.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای با اشاره به پاسخ‌های امام به نامه‌های برخی سران مستکبر که با صراحت و قاطعیت تمام و در عین حال با ادب و احترام نگاشته شده بودند، گفتند: امام توکل به خدا را همچون خونی در شریان ملت ایران جاری کرد و ملت نیز اهل توکل به خدا و معتقد به نصرت الهی شد. ایشان با اشاره به بی‌اعتمادی مطلق امام رحمه الله به مستکبرین و بی‌اعتنایی کامل به وعده‌های آنها، افزودند: امروز ما این موضوع را به‌طور کامل لمس کرده و متوجه شده‌ایم که چرانی توان به وعده‌های مستکبرین اعتماد کرد زیرا آنها در جلسات خصوصی صحبت‌هایی را می‌کنند که در جلسات عمومی خلاف آن را می‌گویند و عمل می‌کنند.

رهبر انقلاب اسلامی با تأکید بر اینکه "اعتماد به خدا و بی‌اعتمادی به مستکبرین" از اصول مسلم مبانی فکری امام رحمه الله بود، خاطرنشان کردند: البته این موضوع به معنای قطع رابطه با دنیا نبود زیرا ارتباط در حد معمول و محترمانه وجود داشت ولی هیچ‌گونه اعتمادی به مستکبران و دنباله‌روهای آنها وجود نداشت.

۳- اعتقاد به مردم

"اعتقاد به اراده و نیروی مردم و مخالفت با تمرکزهای دولتی" سومین اصل از اصول مبانی فکری امام رحمه الله بود که حضرت آیت‌الله خامنه‌ای به آن اشاره کردند.

ایشان با تأکید بر اینکه امام بزرگوار در مسائل مختلف اقتصادی، نظامی، سازندگی، تبلیغاتی و از همه بالاتر در مسائل انتخابات، همواره به‌طور واقعی به نیرو و رای مردم اعتقاد داشت و معتقد تکیه به مردم بود، گفتند: در طول ۱۰ سال حیات امام بعد از انقلاب که هشت سال آن دوران جنگ تحمیلی بود، حدود ۱۰ انتخابات برگزار شد که حتی برای یک روز هم زمان برگزاری این انتخابات‌ها تغییر نکرد و در وقت مقرر خود برگزار شدند زیرا امام رحمه الله برای رأی، افکار و تشخیص مردم به معنای واقعی کلمه، احترام قائل بود. رهبر انقلاب اسلامی افزودند: حتی در مواردی ممکن بود تشخیص و انتخاب مردم با نظر امام یکسان نبود اما امام برای آراء مردم احترام قائل بود.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای با اشاره به سخنان امام رحمه الله که بارها مردم را ولی نعمت و خود را خادم مردم معرفی می‌کرد، خاطرنشان کردند: این تعابیر نشان‌دهنده‌ی جایگاه

اسلامی و ۱۰ سال بعد از پیروزی انقلاب دانستند و افزودند: اگر این اصول کنار یکدیگر قرار گیرند، شاکله‌ای از شخصیت واقعی امام خمینی رحمه الله شکل خواهد گرفت.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای قبل از تبیین ۷ مورد از اصول و مبانی فکری امام رحمه الله چند نکته را در خصوص اصول امام بیان کردند:

۱- این اصول بصورت مکرر در بیانات امام تکرار شده و جزو بیانات امام است.

۲- این اصول نباید گزینشی انتخاب و بیان شوند.

۳- اصول امام منحصر در این هفت مورد نیست و صاحب‌نظران می‌توانند با چارچوب تعیین شده، اصول دیگری را نیز از مکتب فکری امام را استخراج کنند.

اصول مکتب فکری امام

ایشان سپس به بیان اصول هفت‌گانه‌ی مکتب فکری امام بزرگوار رحمه الله پرداختند و گفتند: "اثبات اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله و نفی اسلام آمریکایی"، یکی از این اصول است و امام رحمه الله همواره اسلام ناب را در مقابل اسلام آمریکایی قرار می‌داد.

رهبر انقلاب اسلامی در تبیین ماهیت اسلام آمریکایی به دو شاخه‌ی آن یعنی "اسلام سکولار" و "اسلام متحجر" اشاره و خاطرنشان کردند: امام رحمه الله همواره افرادی را که قائل به جدایی جامعه و رفتار اجتماعی انسان‌ها از دین بودند در کنار افرادی قرار می‌دادند که به دین نگاه عقب‌افتاده و متحجرانه و غیر قابل فهم برای انسان‌های نواندیش داشتند.

۱- اسلام ناب

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای با تأکید بر اینکه هر دو شاخه‌ی اسلام آمریکایی همواره مورد حمایت زورگویان جهانی و آمریکا قرار داشته است، افزودند: امروز نیز جریان منحرف داعش و القاعده و همچنین جریان‌های به‌ظاهر اسلامی ولی بیگانه با فقه و شریعت اسلامی، مورد حمایت آمریکا و اسرائیل هستند.

در زمان حیات امام رحمه الله نیز این بود تا در تبلیغات جهانی، ایشان را یک انقلابی خشک و خشن و غیر قابل انعطاف و بدون عاطفه معرفی کنند.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای افزودند: امام بزرگوار رحمه الله در مقابل قدرت‌های مستکبر، دارای شخصیتی قاطع و غیرمتزلزل بود اما در عین حال مظهر عاطفه و لطافت و محبت و دلدادگی در مقابل خدا و خلق خدا به‌ویژه قشرهای مستضعف بود.

ایشان با اشاره به تحریف دانسته یا ندانسته‌ی شخصیت امام در داخل گفتند: در زمان حیات امام رحمه الله عده‌ای هر حرفی را که به نظر آنها پسندیده می‌آمد به امام نسبت می‌دادند در حالی که هیچ‌یک از تباطلی با شخصیت ایشان نداشت. رهبر انقلاب اسلامی افزودند: بعد از رحلت امام رحمه الله این جریان ادامه داشت تا جایی که برخی امام را به‌عنوان یک انسان لیبرال مسلک که هیچ قید و شرطی در رفتارهای سیاسی، فکری و فرهنگی ایشان وجود ندارد معرفی می‌کنند در حالی که این نگاه به شدت غلط و خلاف واقع است.

لزوم بازخوانی مکتب امام

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای تنها راه شناخت صحیح و دقیق شخصیت امام رحمه الله را، شناخت و بازخوانی اصول و مبانی مکتب فکری ایشان برشمردند و تأکید کردند: اگر شخصیت امام بر اساس این روش شناخته نشود ممکن است عده‌ای امام را بر اساس سلیقه‌های فکری خود معرفی کنند.

ایشان با تأکید بر اینکه محبوبیت امام رحمه الله در میان مردم ماندگار است و دشمن نتوانسته است این محبوبیت را از بین ببرد، خاطرنشان کردند: بر همین اساس موضوع تحریف شخصیت امام نافذ در دل‌های مردم، خطر بزرگی است که بازخوانی اصول و مبانی فکری امام رحمه الله مانع از شکل‌گیری این خطر می‌شود.

رهبر انقلاب اسلامی، اصول و مبانی فکری امام رحمه الله را برگرفته از بیانات گوناگون ایشان در طول ۱۵ سال نهضت اسلامی، اصول و مبانی فکری امام رحمه الله را برگرفته از بیانات گوناگون ایشان در طول ۱۵ سال نهضت اسلامی و ۱۰ سال بعد از پیروزی انقلاب دانستند و افزودند: اگر این اصول کنار یکدیگر قرار گیرند، شاکله‌ای از شخصیت واقعی امام خمینی رحمه الله شکل خواهد گرفت.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای قبل از تبیین ۷ مورد از اصول و مبانی فکری امام رحمه الله چند نکته را در خصوص اصول امام بیان کردند:

۱- این اصول بصورت مکرر در بیانات امام تکرار شده و جزو بیانات امام است.

۲- این اصول نباید گزینشی انتخاب و بیان شوند.

۳- اصول امام منحصر در این هفت مورد نیست و صاحب‌نظران می‌توانند با چارچوب تعیین شده، اصول دیگری را نیز از مکتب فکری امام را استخراج کنند.



در محضر معمار انقلاب

اختلافات و سوء عملکردها
منشأ شکست جمهوری اسلامی

امام خمینی: «آنکه موجب نگرانی است این است که جمهوری اسلامی شکست بخورد. ما قبلا با طاغوت مقابل بودیم. طاغوت ما را شکست می داد؛ بسیار خوب، خیلی جاها طاغوت غلبه کرده است. حالا هم در عالم طاغوت باز غالب است؛ اما جمهوری اسلامی و جایی که ما ادعای این را داریم که این اسلام درش است، احکام اسلام در آن است، این بخواهد شکست بخورد به واسطه اشخاصی که خودی هستند، فرقی نیست ما بین - فرض کنید - روحانیون همه سرتاسر مملکت، اگر روحانیین سرتاسر مملکت، - خدای ناخواسته - یک کاری بکنند که ضررش به جمهوری اسلامی باشد، دادگاههای همه مملکت اینها یک کاری بکنند که ضررش به جمهوری اسلامی برسد، و هکذا وزارتخانه ها و همه جا، اگر این طور بشود آن وقت ما اسلام را به دست خودمان لطمه زده ایم. آنچه موجب نگرانی است این است که ما خودمان با فعالیت خودمان اسلام را به هم بزنیم. تا حالا داد می زدیم که جمهوری اسلامی، حالا که جمهوری اسلامی ارکانش همه تحقق پیدا کرده است، محتوایش را ما نتوانیم اسلامی بکنیم؛ علاوه بر این هی به همش بزنیم، هر کسی یک طرف بگیرد آن از آن ور بکشد، این از آن ور بکشد، هر کس هر وقت صحبت می کند به ضد آن دیگری صحبت بکند، آن یکی اگر صحبت می کند بر ضد آن دیگری صحبت بکند، این یک مملکت آشفته ای می شود. همه هم گناه را گردن آن دیگری می گذارند... نباید من بگویم که همه گناهها گردن یک کس دیگر است، آن هم بگوید که گردن آن یکی است. نخیر، باید همه مان اعتراف کنیم که رشید نیستیم، رشد نداریم.»

(صحیفه امام، ج ۱۲، ص: ۴۱۵)

کرد، افزودند: ما امروز به همان اندازه که با رفتارهای وحشیانه و ظالمانه‌ی جریان داعش در عراق و سوریه مخالفیم، با رفتار ظالمانه‌ی پلیس فدرال آمریکا در داخل این کشور مخالفیم و هر دو رفتار را همانند یکدیگر می‌دانیم.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای خاطر نشان کردند: ما به همان اندازه که با محاصره‌ی ظالمانه‌ی مردم مظلوم غزه مخالفیم با بمباران مردم بی‌پناه یمن مخالف هستیم، به همان اندازه که با سخت‌گیری بر ضد مردم بحرین مخالفیم با حملات هواپیماهای بدون سرنشین آمریکا به مردم افغانستان و پاکستان مخالفیم ایشان با تأکید بر اینکه ما در چارچوب منطق صریح امام رحمة‌الله طرفدار مظلوم و مخالف ظالم هستیم، خاطر نشان کردند: به همین دلیل است که مسئله‌ی فلسطین همچنان یک مسئله‌ی اصلی برای جمهوری اسلامی ایران است و هیچ‌گاه از دستور کار نظام خارج نخواهد شد.

رهبر انقلاب اسلامی تأکید کردند: مسئله‌ی فلسطین عرصه‌ی یک مجاهدت واجب و لازم اسلامی است و هیچ حدثی ما را از مسئله‌ی فلسطین جدا نخواهد کرد. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای افزودند: ممکن است کسانی در صحنه‌ی فلسطین به وظیفه‌ی خود عمل نکنند اما آنچه مورد تأیید ما است، مردم و مجاهدان فلسطینی هستند.

۶- نفی سلطه‌پذیری

تأکید بر استقلال و نفی سلطه‌پذیری "ششمین اصل از مکتب امام بود که رهبر انقلاب اسلامی به آن اشاره کردند. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای با تعریف استقلال به "آزادی در مقیاس یک ملت" این تناقض غیر قابل قبول را که برخی افراد ادعای آزادی‌های فردی را دارند اما علیه استقلال کشور و آزادی‌های یک ملت حرف می‌زنند، مورد توجه قرار دادند و افزودند: متأسفانه برخی برای نفی استقلال تئوری‌سازی می‌کنند و از استقلال به عنوان «نژوا» و یا یک مسئله‌ی کم‌ارزش یاد می‌کنند، که این خطایی بسیار مهم و خطرناک است.

ایشان با اشاره به اعتقاد راسخ امام بزرگوار بر استقلال و رد سلطه، بسیاری از فعالیت‌های دشمن نظیر تهدیدها و تحریم‌ها را برای خدشه وارد کردن در این اصل خواندند و گفتند: دشمن استقلال کشور را هدف گرفته و همه باید ضمن شناخت اهداف دشمن، هوشیار باشند.

۷- وحدت ملی

اصل «وحدت ملی و مقابله با توطئه‌های تفرقه‌افکن دشمن» آخرین اصل از اصول روشن مکتب امام خمینی رحمة‌الله بود که رهبر انقلاب اسلامی بر آن تأکید کردند.

ایشان تفرقه‌افکنی مذهبی و قومی را جزو سیاست‌های قطعی دشمن خواندند و افزودند: امام بزرگوار ما از ابتدای پیروزی انقلاب در مقابله با این توطئه، تکیه‌ی کم‌نظیری بر وحدت ملی و اتحاد آحاد ملت داشتند.

رهبر انقلاب با اشاره به استمرار سیاست تفرقه‌افکنی، ایجاد تفرقه در دنیای اسلام را از سیاست‌های اصلی استکبار و آمریکا خواندند و خاطر نشان کردند: در مقابل این توطئه، نگاه جمهوری اسلامی، نگاه «امت‌ساز» و در راستای تحقق امت اسلامی است و ایران بر همین اساس، همان روابطی را که با برادران شیعه‌ی حزب‌الله داشت، با برادران فلسطینی سنتی مذهب داشته‌است.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در جمع‌بندی این بخش از سخنانشان، مبنای جاذبه و دافعه‌ی امام رحمة‌الله را همین اصول اساسی خواندند و افزودند: اصول امام منحصر در این موارد نیست و صاحب‌نظران می‌توانند در این خصوص جستجو و تحقیق کنند اما کسی نباید آنچه را که خود می‌پسندد به امام رحمة‌الله نسبت دهد، بلکه اظهارات باید بر مبنای اصولی باشد که در منابع مربوط به امام آن هم به صورت مستمر و مکرر از ایشان وجود دارد.

برجسته‌ی مردم و افکار و آراء و حضور آنان در نظر امام است. البته مردم هم به این دیدگاه پاسخ مناسب دادند و هر جا که انگشت اشاره‌ی امام رحمة‌الله بود، مردم با جان و دل در صحنه حاضر شدند.

ایشان در جمع‌بندی این بخش از سخنان خود تأکید کردند: میان امام و مردم رابطه‌ی متقابل وجود داشت. امام مردم را دوست داشت و مردم هم امام را.

۴- عدالت اجتماعی

رهبر انقلاب اسلامی در ادامه به یکی دیگر از اصول مبنایی مکتب فکری امام اشاره کردند و افزودند: در بُعد مسائل داخلی، امام طرفدار جدی حمایت از محرومان و مستضعفان بود و نابرابری اقتصادی و اشرافی‌گری را با شدت و تلخی رد می‌کرد.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای با تأکید بر اینکه امام به معنی واقعی کلمه طرفدار عدالت اجتماعی بود، این موضوع را یکی از پرتکرارترین مطالب در بیانات امام و یکی از خطوط قطعی و روشن ایشان دانستند و گفتند: امام از یک طرف بر لزوم ریشه‌کن کردن فقر و محرومیت‌زدایی تأکید داشت و از طرف دیگر به مسئولان در خصوص خوی کاخ‌نشینی و اشرافی‌گری و تجمل‌گرایی هشدار می‌داد. ایشان با اشاره به تأکید مکرر امام مبنی بر اعتماد مسئولان به طبقات محروم و ضعیف، افزودند: امام بزرگوار همواره می‌گفت، این کوخ‌نشینان و فقرا هستند که بدون اظهار نارضایتی از مشکلات و سختی‌ها در صحنه حاضر هستند در حالی که طبقات برخوردار، در مشکلات بیشتر ابراز نارضایتی می‌کنند.

۵- استکبارستیزی

رهبر انقلاب اسلامی در بیان پنجمین اصل از مبنای فکری امام خاطر نشان کردند: در بُعد خارجی، امام صریحا در "جبهه‌ی مخالف قدرلنار بین المللی و مستکبران" بود و در حمایت از مظلومان هیچ ملاحظه‌ای نمی‌کرد.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای با تأکید بر اینکه امام رحمة‌الله با مستکبرین سر اشتی نداشت، واژه‌ی "شیطان بزرگ" برای آمریکا را یک ابداع عجیب از طرف امام دانستند و خاطر نشان کردند: امتداد معرفتی و عملی تعبیر "شیطان بزرگ" بسیار زیاد است زیرا وقتی به کسی لقب شیطان داده می‌شود، رفتار و برخورد و احساسات باید در چارچوب "شیطان‌صفتی" او باشد.

ایشان افزودند: امام تا آخرین روز حیات خود، همین احساس رانسبت به آمریکا داشت و ضمن آنکه تعبیر "شیطان بزرگ" را به کار می‌برد، از بن دندان هم به آن اعتقاد داشت.

رهبر انقلاب اسلامی خاطر نشان کردند: در مقابل، از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی، عدای به نقش آمریکا در تغذیه‌ی عقبه‌ی رژیم طاغوت که به دست ملت ایران ساقط شده بود، توجه نمی‌کردند و لذا با حضور آمریکایی‌ها در کشور و حتی ادامه‌ی فعالیت برخی نهادهای آمریکایی موافق بودند.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای اختلاف عمده‌ی دولت موقت با امام رحمة‌الله را در سال‌های اول انقلاب همین موضوع دانستند و افزودند: آنها توجه نداشتند که اگر به آمریکا مجال دوباره داده شود، ضربه‌ی خود را به ملت خواهد زد اما امام متوجه این موضوع بود و بر همین اساس موضع‌گیری می‌کرد و دیدگاه امام در قضیه‌ی تسخیر لانه‌ی جاسوسی نیز در همین چارچوب بود.

ایشان به برخی حوادث سال‌های اخیر منطقه و اعتماد برخی جریان‌ها به آمریکا و ضربه خوردن آنها از همین نقطه، اشاره کردند و گفتند: امام در چارچوب این اصل فکری خود، همواره در مقابل آمریکا و دستگاه سیاسی و امنیتی آن موضع گرفت و متقابلا از ملت‌های مظلوم به‌ویژه مردم فلسطین با کمال صمیمیت و قاطعیت حمایت کرد.

رهبر انقلاب اسلامی با تأکید بر اینکه در چارچوب این منطق امام رحمة‌الله می‌توان قضایای امروز منطقه و جهان را تحلیل

مکتب امام و خطر کاریکاتوریزه شدن

۱. ضعف اندیشه حاکم بر آن مکتب؛ ۲. عدم پاسخگویی در مقابل شبهات؛ ۳. عدم پاسخگو بودن در قبال مسائل جدید و سوال‌های جویندگان علم؛ ۴. تحریف اندیشه و مکتب به انحاء مختلف؛ ۵. نداشتن مبلغانی با دانش و بینش متناسب؛ ۶. عدم توانایی مکتب برای بقاء و نداشتن صلاحیت برای پویایی.

بی‌گمان در کنار این آیتم‌ها می‌توان موارد دیگری نیز برشمرد که در زوال آن اندیشه و باقی نماندن آن مکتب تأثیرگذار بوده‌اند. اما به هر حال این موارد را نمی‌توان نادیده گرفت.

از سوی دیگر پویایی و حیات اندیشه و مکتب‌هایی که گذشت زمان آن‌ها را با خود نبرده و توانسته‌اند در عرصه تنوع و کثرت اندیشه‌های نو و تلاقی افکار مختلف باقی بمانند را می‌توان در علل زیر جستجو نمود:

۱. قوت اندیشه و چارچوب مستحکم علمی آن؛ ۲. قابلیت پویایی و به روز شدن؛ ۳. پاسخگویی به نیازهای روزآمد و دفع شبهات وارده؛ ۴. حامیان و مبلغان اندیشمند و متفکر؛ ۵. و مهم‌تر از همه آنچه گفته شد، اجتهاد در آن اندیشه و ارائه تفاسیر مختلف از آن از مهمترین عوامل بقاء اندیشه هاست.

برای مثال در دنیای امروزی آن دسته از متفکرانی که آراء و اندیشه‌هایشان در معرض نقد، بررسی، تفسیر و تبیین قرار می‌گیرد، نام و یاد و اندیشه‌شان در عرصه علم و نظر خواهد ماند؛ کما اینکه مطالعه تاریخ علم بر صدق این ادعا گواه است.

حال ما امروزه میراث دار مکتبی هستیم از امام که از طرفی رهبر انقلاب آنرا چراغ راه و خط روشن حرکت انقلاب و مردم می‌خواند، حوزه‌های علمیه سخن از ناشناخته بودن زوایای مختلفی از اندیشه مترقی‌اش می‌رانند، دانشگاهیان به دنبال راه اندازی رشته‌های امام‌شناسی با گرایش‌های مختلف فقهی، سیاسی، اجتماعی، عرفانی و ... هستند، عنصر وحدت بخش همه گروه‌هاو احزاب کشور، خط و اندیشه و مکتب اوست، قوانین کشورمان وامدار اندیشه‌های حقوقی و فقهی او و توده مردم هواخواه، مرید و رهرو اویند؛ و از طرف دیگر ما هستیم و مکتب امام که با سوالات جدیدی و شبهات روزآمدی روبروست که پاسخ جدید و اقتناع‌مخاطب‌می‌طلبد.

چه باید کرد؟

آیا از امام و اندیشه او بگذریم و بگذاریم مکتب او در همین نقطه بماند و مشمول گذر زمان شده و آرام‌آرام به فراموشی سپرده شود و بر امام تاریخی خود بسنده کنیم یا این میراث ارزشمند را حفظ و حراست نموده و در پویایی‌اش بکوشیم و امام تاریخ‌ساز را رهرو باشیم و آن را برای نسل‌های آینده زنده و پویا نگه داریم؟ پس باید فکری عاجل کرد و طرحی نو در انداخت؟

از آنچه گفته شد روشن می‌گردد که یادگار اندیشمند امام با ارائه ایده «اجتهاد در اندیشه امام خمینی» طرحی نو در انداخته و گامی اساسی و بنیادین در مسیر حراست از این میراث گران‌بهاست. و این من و ما هستیم که باید از تاریخ درس گرفته و انتخابگر باشیم.

خط روشن حرکت عمومی و همگانی ملت ایران است؛ حال که راه روشن و خط روشن حرکت عمومی امت امام، همان مکتب امام است، به این معناست که امام بزرگوارمان در حصار تاریخ نمانده و اگر چه در خرداد ۶۸ جسمش به زیر خروارها خاک نهفته و روحش قرین اولیاء گشت اما اندیشه‌اش زنده و پویاست و چراغ راه. پس باید برای حفظ و حراست این مکتب و اندیشه تلاشی مضاعف نمود.

اما جای بسی تأسف است که در یک دهه اخیر شاهد موجی از تحریف امام در جامعه هستیم. موجی که جامعیت امام را نشانه گرفته است. در این سال‌ها نسل جدید خود را با امامی مواجه می‌بیند که خشن، بی‌رحم، غیر منطقی، مستبد، متکبر، فارغ از دانش و بینش سیاسی، ساده لوح، فریب خورده و ... است؛ و نتیجه چنین نمایشی از امام اینگونه می‌شود که این نسل، پدران و مادران خود را ملامت و سرزنش می‌کنند که: این بود امامی که دم از آن می‌زدید؟ شما چگونه جذب این امام شدید؟

آری ما در سالیان اخیر با امامی کاریکاتوری مواجه شده ایم که حاصلش چنین واکنشی از نسل‌های امروز و اگر دیر بجنبیم، فرای انقلاب است.

اما در میان این سالها آنچه امام در دل ما کشته بود که بذر هویت ماست، امید بود، امیدی که کور سویس را اهل بیت و یاران صادق امام زنده نگه داشتند.

در یک دهه اخیر بارها دیدیم و شنیدیم فریاد اعتراضی اهل بیت امام و یاران ایشان را که نسبت به تحریف مستقیم و غیر مستقیم امام معترض شدند و نگرش‌های کاریکاتوری و برداشت‌های بریده بریده از امام را تخطئه نموده و امام برآمده از چنین نگرشی را بیگانه با امام واقعی خواندند.

پر واضح است که در این سالها جلودار افشاگری بر علیه امام کاریکاتوری، نواده اندیشمند و گرانقدر امام حجت الاسلام والمسلمین حاج سید حسن خمینی بوده و هست. ایشان ریشه چنین نگرش‌های کاریکاتوری را در انحصار تفسیر از امام دانسته و راه جلوگیری از آن را به رسمیت شناختن تفاسیر دیگر دانستند.

یادگار امام با طرح ایده «اجتهاد در اندیشه امام خمینی (س)» افقی نو را پیش روی علاقه‌مندان به امام و مکتب او قرار داد. و راه پویا ماندن و ایفای نقش امام در زندگی امروزمان را در اتخاذ همین شیوه معرفی نمود؛

طرح این ایده توسط ایشان، واکنش‌هایی را به همراه داشت؛ واکنش‌هایی که عمدتاً بخاطر نفهمیدن مراد ایشان از این ایده بود. در این میان یار صادق امام آیت الله هاشمی با بیان اینکه «امام خمینی راه اجتهاد در اندیشه‌های خود را باز کردند». حمایت از یادگار امام و ایده او برخاست.

ما و عبرت از تاریخ

مطالعه تاریخ و واکاوی اندیشه‌ها ما را به این نقطه رهنمون می‌سازد که ده‌ها و صدها مکتب و ایسم در پیشینه علوم مختلف، ظهور و افول پیدا کرده‌اند. و امروزه انگشت شمار مکاتبی هستند که قدمتی کهن و دیرینه داشته باشند. شاید بتوان دلیل عدم بقاء و از بین رفتن این مکاتب را در موارد زیر بر شمرد:

بی‌گمان از مهمترین رویدادهای تاریخ معاصر، پیدایش دو مکتب فکری - سیاسی لیبرالیسم و سوسیالیسم بوده است. مکتب نخست با اولویت بخشیدن به حقوق اساسی و آزادی‌های اجتماعی - سیاسی افراد و گروه‌ها بر این باور بود که رشد و گسترش این حقوق و آزادی‌ها، کمال مطلوب انسان بوده و می‌تواند دستیابی به بهترین اهداف مادی و معنوی را تحقق بخشد. در مقابل، مکتب سوسیالیسم با انتقاد از پیامدهای ناگوار اعطای آزادی‌های افسارگسیخته به ویژه در عرصه اقتصاد و سیاست، ارزش برابری را با اتکال به قدرت فائده دولت بر آزادی تقدم بخشید.

در کشاکش نزاع این دو مکتب فکری بود که انقلاب اسلامی ایران به رهبری حضرت امام خمینی به عنوان مهمترین پدیده تاریخ معاصر به پیروزی رسید. و مکتبی را بنیان نهاد که بر هر دو ارزش آزادی و برابری - البته با با قرائتی نو - تأکید می‌کرد و مهم‌تر از آن معنویت را به عنوان اصل حاکم بر همه ارزش‌های دیگر مطرح می‌دانست. فوکو، اندیشمند فرانسوی، معنویت‌گرایی سیاسی را در انقلاب ایران این‌گونه معرفی می‌کند: آنچه به جنبش ایران قدرت بخشیده، یک ویژگی دوگانه است: از یک سو، اراده ای جمعی به تغییر هیات حاکمه، ... و از سوی دیگر اراده به تغییر ریشه‌ای زندگی خود ... در انقلاب اسلامی، قصد و اراده آغازی نوین در کل زندگی از طریق تجدید حیات یک آزمون و تجربه معنویت‌گرایانه وجود داشت که در بطن اسلام شیعی یافت می‌شد.

تجلی معنویت برآمده از آموزه‌های اسلام ناب شیعی در عرصه مدیریت و سیاست، جهان را با مکتبی نو مواجه ساخت و عده‌ای آن را واکنشی به انحرافات فکری و عملی مکاتب دوران معاصر تلقی کردند. آری، در بهمن ۵۷ انقلابی رخ داد که برآمده از تفکری ژرف و اندیشه‌ای ناب بود که خواستار بازسازی تمدن جدید اسلامی را بر پایه سه اصل آزادی، عدالت و معنویت در سر می‌پروراند.

بدین سان، مزیت اهداف برجسته این انقلاب نسبت به سایر انقلابات هم‌عصر و مکاتب سیاسی معاصر در ارایه رویکردی جدید به زندگی بر پایه ارزش‌های متعالی اسلام شیعی بود که در ساخت مادی و معنوی جهان بشری از رقبای خود متفاوت بود.

و امروزه ما بر سر سفره این انقلاب نشسته ایم تا خوشه چین آزادی و عدالت و معنویتش باشیم. انقلابی که وام‌دار تفکر و اندیشه بزرگ‌مردی بنام «آیت الله العظمی امام خمینی» است که نه بنیانگذار انقلاب ۵۷ ایران که در حصار مرزهای ملی بماند که مبتکر مکتبی است با اندیشه‌های ناب فقهی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و ... که هیچ اراده و قانون ملی و بین‌المللی را یارای به حصار کشیدنش نیست. مکتبی که در کلام رهبر کنونی انقلاب چنین بازتعریف شده: «در باب مکتب امام، این نکته را ملت عزیز ایران کاملاً میدانند که ارادت و محبت مردم به امام بزرگوار، صرفاً از نوع یک علقه قلبی و احساسی و عاطفی نیست. اگرچه از لحاظ احساسات و عواطف، محبت امام در دلها موج می‌زند، اما این همه مسئله نیست؛ بلکه ارادت مردم به امام بزرگوار، به معنی پذیرش مکتب امام به عنوان راه روشن و



چرایی و ضرورت طرح ایده اجتهاد در اندیشه امام خمینی

رشید داودی

در طول تاریخ شاهد شکل‌گیری مکاتب مختلفی بوده‌ایم که علیرغم غنای اندیشه و تفکر حاکم بر آنها دچار سقوط و افول شده‌اند؛ مطالعه و عبرت‌آموزی تاریخ گواه بر این مطلب است که عمده عامل چنین رویدادی در تحریف شدن آن مکتب و اندیشه حاکم بر آن خلاصه می‌شود. ما در این مقال بر پایه ایده‌ها و نظرات یادگار گرانقدر امام خمینی؛ جناب حجت الاسلام والمسلمین سید حسن خمینی به بررسی چرایی و ضرورت طرح ایده اجتهاد در اندیشه امام خمینی خواهیم پرداخت.

تحریف به معنای «بازگرداندن یک شیء از معنای اصلی‌اش است» که در دو نوع مستقیم و غیرمستقیم رخ می‌دهد. یادگار امام پس از بیان دو نوع مختلف تحریف در ادامه به تبیین این دو نوع می‌پردازد:

تحریف مستقیم

در تعریف تحریف مستقیم بیان می‌شود که «یک اتفاق یا جمله صریح بطور مستقیم مورد تحریف قرار گیرد»؛ این نوع تحریف می‌تواند علل و عوامل فراوانی همچون بغض و کینه و ... داشته باشد. در طول تاریخ نمونه‌های فراوانی از این قبیل تحریف‌ها وجود دارد. طبیعتاً جلوگیری از این نوع تحریف را «وظیفه همگان» است. یادگار امام در ادامه با اشاره به اینکه غالباً افراد مختلف با ترجیح منافع شخصی خود به وظیفه جلوگیری از تحریف عمل نمی‌کنند بیان می‌کند: «متأسفانه امروز اینگونه است که اگر نفع افراد در یک تحریف بود، در قبال آن سکوت می‌کنند و اگر ضروری به آن‌ها وارد می‌کند حرف می‌زنند و اعتراض می‌کنند».

تحریف غیر مستقیم

در مورد مفهوم شناسی تحریف غیر مستقیم نیز می‌توان گفت با توجه به اینکه: «معمولاً مکاتب، فلسفه‌ها و اندیشه‌ها چندین پایه و اصل اساسی دارند که اگر یکی از این پایه‌ها فریفته‌تر از سایرین تصویر شد به مرور زمان آن مکتب کاریکاتوریزه می‌شود و اگر نسبت میان پایه‌ها به هم ریخته

شد، تصویر ساخته شده واقعی نیست». با توجه به تعریف ذکر شده روشن است که نگاه کاریکاتوری به یک مکتب، اندیشه و فکر می‌تواند موجب تحریف آن مکتب و اندیشه شود و طبیعتاً چون این نوع از تحریف به شکل غیر مستقیم صورت می‌گیرد و موجبات تحریف را مهیا می‌سازد، تهدیدی به مراتب جدی‌تر و خطرناک‌تر از نوع نخست است.

سید حسن خمینی تصریح کرد: آنچه امروز در جهان اسلام بدان گرفتار شده‌ایم نتیجه همین تحریف‌های ناخواسته یا از سر عشق و شور است که می‌بینیم یک گروه به راحتی و جلوی دوربین‌ها سر می‌برد و فیلم آن را نیز پخش می‌کند؛ در حالی که چند سال قبل باور نمی‌کردیم که روزی شاهد رشد چنین گروه‌های افراطی و خشنی باشیم.

کاریکاتوریزه شدن مکتب‌ها

یادگار امام با تأکید بر اینکه: «اگر در پیروی از یک مکتب که دارای پایه‌های مختلفی است به یک پایه آن توجه بیشتری شود، در آینده با یک مکتب کاریکاتوریزه شده مواجه می‌شویم»، به نمونه‌های تاریخی از تحریف غیر مستقیم یا نگاه کاریکاتوری به مکتب و نتایج حاصل از آن، در اروپا اشاره می‌کند:

«دکارت از پدران فلسفه جدید یک یسوعی بود؛ مذهب او اساساً برای مقابله با پروتستانتیسم شکل گرفته بود و پیروانش در این جهت خود را وقف کلیسا و پاپ کرده بودند. اما دکارت با این مذهب، بعدها پایه‌گذار مکتبی شد که از آن بی‌دینی بیرون بدست آمد؛ یعنی از دل اندیشه کسی که می‌خواست همه چیز را به دامن کلیسا برگرداند، پراگماتیسم مدرن خارج شد. لذا امروز کشیش‌هایی داریم که خدایاور نیستند اما می‌گویند چون خدایاوری برای بشر منفعت دارد ما هم می‌گوییم خداهست!»

ایشان همچنین به مقطع تاریخی انقلاب مشروطه اشاره کرد و بیان کرد:

«بهبانه و جرقه شکل‌گیری مشروطه مقابله با فردی به نام «عسگر گاریچی» بود که در خیابان مردم را آزار می‌داد، اما از دل همین مشروطه به دلیل آنکه صرفاً به نقطه کانونی استبداد پرداخته شد و به استعمار که می‌تواند کارهایی بدتر از استبداد توسط آن انجام شود توجه نشد، رضاخان درآمد. در حالی که رهبران مشروطه هیچ کدام بی‌دین نبودند و امثال آیات بهبهانی و طباطبایی از علمای بزرگ دینی بودند، ولی به خاطر همان نگاه غیر کامل رضاخان پدید می‌آید».

اسلام کاریکاتوری

اسلام به عنوان دین جامع و کاملی که مکتب انسان ساز و رهایی بخش خوانده می‌شود، مکتب اسلام مجموعه‌ای است کامل از اعتقادات، اخلاقیات و احکام که به گونه منسجم و به هم پیوسته به وسیله امین وحی در اختیار انسان قرار گرفته است. این نظریه را نقل و عقل تأیید می‌کنند. آیین اسلام از یک سو با وضع قوانین اجتماعی، راه سعادت جامعه انسانی را باز نموده است و از سوی دیگر، با پای فشاری بر فضائل اخلاقی، در پی کمال افراد انسانی است. بدین سان، مراد از جامعیت دین اسلام، توجه آن به همه زوایا مادی و معنوی زندگی انسان و بر آوردن نیازهای او است. هر آنچه انسان برای راه یافتن به سعادت دنیوی و اخروی نیاز دارد، در دین اسلام آمده است.

مکتب اسلام در یک نگاه جامع، شامل ملاک‌هایی چون: سازگاری و همراهی با فطرت، آسانی و انعطاف‌پذیری، نظرداشت نیازهای مادی و معنوی انسان، ماندگاری و جاودانگی و تازگی، سازگاری درونی، خرد محوری، و در نهایت اصل اجتهاد است. بی‌گمان وجود اصل اجتهاد مستمر (به معنای استنباط احکام جزئی از قواعد کلی متن دین) در آیین اسلام ملاکی مهم و بنیادین در مکتب اسلام است که پویایی و جامعیت آن را تضمین می‌کند.

اما خطر که در کمین همه مکاتب و اندیشه‌ها وجود دارد در کمین اسلام نیز هست؛ نگاه کاریکاتوری به اسلام

نحوه مواجهه با متن مقدس انقلاب

یادگار امام پس از تبیین سه نحله در مواجهه با متن اسلام که عبارتند از اهل حدیث، اهل رأی و طریق اجتهاد؛ و بیان مسلک امام خمینی که همان مسلک شیعه در اتخاذ روش اجتهادی، به تبیین راهی می‌پردازد که می‌توانیم در مواجهه با متن مقدس انقلاب که همان مکتب و اندیشه امام هست، انتخاب کنیم:

«خوب ما در انقلاب خودمان به عنوان یک حادثه بزرگ تاریخی با امام مواجهیم... می‌شود با امام به عنوان یک مکتب سه گونه برخورد کرد:

یا بگوییم ما برای هر سؤال جدید به دنبال پاسخ از پیش داده شده بگردیم؛ که همان روش اهل حدیث است.

روش دوم اینک اساساً بگوییم مربوط به گذشته است، سؤالات جدید هیچ راهی برای استفاده از منابع غنی انقلاب ندارد.

راه سوم که همان راه اهل بیت نسبت به سنت پیامبر است، این است که ما با اصولی که در اندیشه امام وجود دارد و

تفکیک به اصطلاح قضایای حقیقی و خارجی است، تفکیک بین محکمتات و قضایایی که مربوط به یک روزگار به خصوص

است در اندیشه امام، اجتهاد کنیم. راه آینده ما این است که ما بتوانیم در اندیشه امام به طور صحیح اجتهاد کنیم. نه برای

سؤالات جدید، جواب‌های از پیش داده شده بخواهیم که به نوعی تنبلی است، چون نمی‌خواهیم خودمان کار کنیم. نه

اینکه بالکن، آنها را کنار بگذاریم. این رمز ماندگاری اندیشه امام در جامعه ما است». سید حسن خمینی برای تبیین چرایی

اتخاذ روش سوم از میان سه روش فوق به مسائل جدید و و نحوه مواجهه با آن اشاره می‌کند:

«ما امروز با سؤالات جدیدی مواجهیم که برای پاسخ به این پرسش‌های جدید نباید دنبال پاسخ‌های از پیش داده شده

باشیم. این همان نکته‌ای است که من روی آن تأکید دارم و البته امروز هم بسیاری به خلاف این روش متوسل می‌شوند.

چنان که برای اتفاقی که امروز افتاده دنبال پاسخی از پیش داده شده می‌گردند. این تنها مختص به مکتب و آرای امام

(ره) نیست. در مورد مکتب امام صادق (ع) هم صدق می‌کند. امروز اتفاقی سیاسی و اجتماعی می‌افتد و برخی مجتهدان به

دنبال پاسخی می‌گردند که از ابتدا مطرح بوده انگار که پاسخ را از قبل گذاشته‌اند لای کتاب و حالا تنها کار شما این است

که لای کتاب‌ها را بگردید و پاسخ را پیدا کنید».

تبیین مکتب امام و بیان مخالفان آن

یادگار امام در تبیین ابعاد مختلف مکتب امام می‌گوید:

«در مکتب امام، نقش دین، نقش مردم، نقش روحانیت، نقش اقدار سیاسی، نظامی، اقتصادی و... تعریف شده است.

هر که به قسمتی از آن بپردازد و قسمت دیگرش را نفی کند، به مکتب امام خمینی پشت کردن است. اعتراض من به

برخی از برداشت‌های سال‌های اخیر، از همین منظر است که مصداق «نومن ببعض و نکفر ببعض» شده‌اند، به وجهه‌های

نفی سکولاریسم در اندیشه امام می‌پردازند ولی به وجهه‌های حق مردم اشاره نمی‌کنند».

ایشان در ادامه با توجه به تبیینی که از مکتب امام داشتند، مخالفان مکتب امام و کسانی که از مکتب او خارجند را

اینگونه مشخص می‌کند:

«قسمت‌های مختلف اندیشه امام (ره) یاب به تعبیر من، مکتب امام نیاز به بسط و توضیح بیشتر دارد. آرای امام (ره) مثل

آزادی‌های اجتماعی، آزادی‌های سیاسی، حق رای مردم و دخالت آنها در نظام سیاسی از مسایلی هستند که می‌شود

پاسخش را در مکتب امام (ره) یافت. باتوجه به این نکته آنهايي هم که امروز آرای امام (ره) را نفی می‌کنند و یک

طایفه نیستند، گروهی اصل دین و گروهی نیز حضور دین در عرصه اجتماع رانفی می‌کنند و معتقدند دین مربوط به روابط

فرد با خداست و گروهی هم مکتب امام را نفی می‌کنند در حالی که به سکولاریسم هم معتقد نیستند. این دسته هم از مکتب امام خمینی (ره) خارج شده‌اند.

حتی پشت سر او نماز هم می‌خوانید! اما اگر دیدید که همان فرد مشروب خور است یا مشکل اخلاقی دارد حساسیت تان برانگیخته شده و می‌گویید مگر می‌شود من با این فرد رابطه داشته باشم و ارتباط خود با او را قطع می‌کنید. در حالی که در اسلام و نزد پیامبر (ص) غیبت کردن از زنا هم بدتر است. در کاریکاتور هم اینگونه؛ یعنی تناسب اجزای صورت به هم می‌خورد و بینی و چشم و... بزرگتر یا کوچکتر از حد معمول دیده می‌شوند».

نتیجه نگاه کاریکاتوری به اسلام

بی‌گمان همه مکاتبی که با نگاه کاریکاتوری مواجه می‌شوند، اگر نتوانند خود را از تحریف‌های مستقیم و غیر مستقیم، مصون و محفوظ نمایند، خطر کاریکاتوریزه شدن آن مکاتب بسیار جدی است؛ آقای خمینی در اینباره چنین می‌گوید:

«تشیع و اسلام نظام‌های اندیشه‌ای هستند، وقتی ترکیب این نظام اندیشه‌ای را به هم بزنیم؛ دیگر همان نیست که در اصل بوده است».

سید حسن خمینی در بیان چرایی این امر می‌گوید: «در صورت این نوع نگاه اجزای فکری ما با آنچه در واقعیت امر وجود دارد تفاوت خواهد کرد».

یادگار امام پس از تبیین نگاه کاریکاتوری به اسلام، نتیجه قهری آن را پیدایش گروه‌های افراطی و تکفیری می‌داند، لذا می‌گوید:

«وقتی برخی ابعاد یک مکتب پرتنگ شد از دل آن داعش بیرون می‌آید»، وی همچنین تأکید می‌کند: در عین حال

که باید به اجرای حدود اسلامی اهتمام داشت خشونت هم نباید کرد و خشونت نادرست در اسلام نیز به برخی می‌رسد

که حاصل آن‌ها گروه‌هایی است که امروز در جهان اسلام خشونت‌های وحشیانه‌ای را انجام می‌دهند».

اسلام امام کاریکاتوری نبود

یادگار امام پس از آنکه نگرش امام به مکتب اسلام را نگاهی جامع، پویا و زنده می‌داند نه نگاهی بعضی‌نگرانه، مانده در

گذشته و متوقف در مسائل نو، می‌گوید:

«تمایز امام با اقران خود در فقه، فیلسوف، عارف، و سیاستمدار بودن ایشان نبود، تمایز در این بود که نگاه امام به دین و برداشت وی از اسلام کاریکاتوری نبود».

ایشان در ادامه به تبیین نگاه امام به اسلام می‌پردازد که نگاهی جامع است نه کاریکاتوری:

«اگر یک نفر جلوی من و شما شرب خمر کرد او را طرد می‌کنیم، اما اگر او غیبت کند، تهمت بزند و دروغ بگوید پشت

سر او ممکن است نماز هم بخوانیم! در حالی که در دین خدا غیبت از زنا هم بدتر است. چرا نسبت به غیبت حساس

نیستیم؟ چون اسلام ما کاریکاتوری شده است و تناسب‌ها در ذهنمان به هم ریخته است. اما نزد امام اینگونه نبود و هر کس

جلوی ایشان غیبت می‌کرد ایشان چهره‌اش در هم تنیده می‌شد و به شدت برخورد می‌کردند». همچنین می‌گوید:

«اما نگاه امام اینگونه [کاریکاتوری] نبود و اگر کسی غیبت می‌کرد انگار هزار بار شرب خمر کرده و اگر کسی تهمتی می‌زد انگار بدترین کارها را انجام داده است».

و امروزه ما هستیم و مکتب امام؛ مکتبی که همه دنیا ما و انقلابمان را به نام او آن می‌شناسند؛ و در داخل کشور نیز

همه گروه‌ها و مردم، نگاه امام، راه امام و اندیشه او را به عنوان چراغ راه و متن مقدس انقلاب می‌دانند. اما خطر تحریف و

نگاه کاریکاتوری باز هم در کمین است؛ راه چاره چیست؟ چه باید کرد که مکتب امام را از انحراف و تحریف رها کنید؟ آیا باید

آثار، گفتار، رفتار و نوشتار امام محصور شویم و در آن بمانیم؟ یا راه دیگری برای پویا نمودن اندیشه و مکتب امام وجود دارد؟

برای پاسخ به این سؤال‌ها و اتخاذ بهترین روش، نیاز به بررسی ابعاد مختلف مکتب امام، نحوه مواجهه امروزی با

مکتب و اندیشه ایشان و... هستیم؛ لذا در ادامه این نوشتار به واکاوی این مباحث پرداخته می‌شود تا بتوان بهترین پاسخ

را به این سؤالات داد.

و برداشت‌های گزیده‌ای موجب نشان دادن یک مکتب کاریکاتوریزه شده به جوامع دیگر می‌شود.

سید حسن خمینی نیز با طرَح «اسلام کاریکاتوری» در این باره متذکر شده و در تبیین آن می‌گوید:

باید در نظر داشت کاریکاتور تصویری از شیء اما با تناسب‌های به هم ریخته است؛ بنابراین اسلام کاریکاتوری به این معناست که نسبت‌ها در نظام ارزشی ما به هم ریخته

است. چرا در جامعه، آبروی مومن به اندازه کعبه حرمت دارد؟ افزود: به همین دلیل است که می‌گویم با اسلام کاریکاتوری

مواجه هستیم. در ظاهر اسلام است، اما نباید از آن انتظار یک اسلام واقعی داشت. اسلام بنی‌امیه و بنی‌عباس نیز کاریکاتوری

بود».

ایشان برای توضیح بیشتر اسلام کاریکاتوری می‌گوید:

«مشکل ما این است که در بسیاری اوقات، نگاهمان به اسلام کاریکاتوری است و برداشت‌مان از این دین همان قدر

از واقعیت بهره‌مند است که کاریکاتور با چهره واقعی افراد منطبق است. به عنوان مثال آیا همان‌طور که قرآن کریم

غیبت را از زنا بدتر می‌شمارد، برای ما هم این‌گونه است؟ اگر کسی شرب خمر کرد و به همین دلیل ما با او قطع

رابطه کردیم، آیا اگر کسی دروغ بگوید هم با او این‌گونه رفتار می‌کنیم یا اینکه همچنان به معاشرت با او ادامه می‌دهیم و

او را راج می‌نهیم؟

دلیل برداشت کاریکاتوری از اسلام: نوه امام خمینی پس از تبیین اسلام کاریکاتوری، دلیل ایجاد چنین برداشت و

نگرشی از مکتب جامع اسلام را اینگونه بیان می‌کند:

«دلیل این نوع نگاه این است که دین وارد مسیر سنت‌های اجتماعی شده است و در آن غوطه‌ور است؛ بدین معنا که

ارزش‌ها را از سنت‌ها و نه از منبع اصلی آنها - اخذ می‌کنیم».

عامل رشد برداشت‌های کاریکاتوری: وی همچنین یکی از مهمترین عوامل رشد چنین نگرشی را مقابله نکردن

و عدم برخورد درست در مواجهه با این برداشت ناصحیح و ناقص از اسلام می‌داند و در این باره می‌گوید:

«بعضاً اسلام نزد ما کاریکاتوری معرفی می‌شود. یعنی اینکه اگر کسی پیش شما غیبت کرد در ارتباط با او مشکلی ندارید،

ما امروز با سؤالات جدیدی مواجهیم که برای پاسخ به این پرسش‌های جدید نباید دنبال پاسخ‌های از پیش داده شده باشیم. این همان نکته‌ای است که من روی آن تأکید دارم و البته امروز هم بسیاری به خلاف این روش متوسل می‌شوند. چنان که برای اتفاقی که امروز افتاده دنبال پاسخی از پیش داده شده می‌گردند. این تنها مختص به مکتب و آرای امام (ره) نیست. در مورد مکتب امام صادق (ع) هم صدق می‌کند. امروز اتفاقی سیاسی و اجتماعی می‌افتد و برخی مجتهدان به دنبال پاسخی می‌گردند که از ابتدا مطرح بوده انگار که پاسخ را از قبل گذاشته‌اند لای کتاب و حالا تنها کار شما این است که لای کتاب‌ها را بگردید و پاسخ را پیدا کنید

نمره نگاه مکتبی به امام

جناب استاد خمینی با رد این سخن که «امروز بگویم انتظار امام (ره) از جامعه امروز ما چیست»، بیان می‌کند: «پاسخ‌های امام (ره) مربوط به قضیه‌های واقع شده روزگار خودشان است»، بر این اساس به تبیین الگوی مکتبی از امام هست که نتیجه‌اش دوری از حبس امام در تاریخ و انتظار داشتن از امروز است چرا که نگاه مکتبی به امام و در نتیجه اجتهاد در اندیشه او وی را حاضر در دنیای امروز می‌کند؛ «مکتب امام (ره) برای امروز هم پاسخ دارد. همان طور که مکتب شیعه برای هر زمان و هر جغرافیا پاسخ دارد. اگر الان بپرسیم امام صادق (ع) درباره امروز چه گفته‌اند، معلوم است، امام صادق (ع) که مشخصا با ذکر جزئیات راجع به امروز چیزی نگفته‌اند، اما مکتب امام صادق (ع) برای امروز پاسخ دارد. اگر ما فرد را به عنوان فرد ببینیم به سلفی‌گری یا نفی می‌رسیم. یا باید بگوییم او به درد ما نمی‌خورد و باید کنار بگذاریم و تنها از منظر تاریخی به آن نگاه کنیم. در حالی که روش درست این است که بگوییم مکتب تشیع برای همیشه تاریخ پاسخ دارد چنان‌که مکتب امام برای امروز پاسخی در خور دارد.»

نگاه جامع به مکتب امام

سید حسن خمینی باین بیان که امام به عنوان یک مکتب، تلاقی سه آرزوی دیرینه استقلال، آزادی و دین داری است، تأکیدی می‌کند:

«باید مراقب بود که نه استقلال فدای آزادی نه دینداری فدای آزادی و نه آزادی فدای دینداری شود زیرا تفکر امام در بردارنده تمام این سه بعد است اما گاهی اوقات فقط به یک بعد توجه می‌شود. مراقب باشیم به بهانه آزادی، دینداری و به بهانه دینداری، آزادی‌های مشروع مخدوش نشود و به بهانه آزادی، استقلال سیاسی از بین نرود. همواره در سده‌های اخیر، قدرت‌های خارجی در کشور ما موثر بودند اما امروز یکی از دستاوردهای بزرگ انقلاب استقلال سیاسی است، البته باید مراقب باشیم که به بهانه استقلال، آزادی از بین نرود زیرا آزادی نقد و سخن یکی از دستاوردهای انقلاب است.»

دینداران جامعه باید بیش از همه دغدغه ابعاد متعدد اندیشه امام را داشته باشند و اندیشه امام را به عنوان پلی که هر کدام از پایه‌های آن جای خود را دارند به آن نگاه کنند که به امام تاریخ سار نیاز داریم که راه را به ما نشان دهد.»

حفظ و بقاء اندیشه و مکتب امام

در اینجا یک سوال اساسی مطرح است که اساسا چرا باید اندیشه امام و مکتب وی باقی بماند؟ آیا اینکه نسل گذشته، جوانی خود را با امام سیر کرده، نسل بعدی هم باید همین کار را بکند؟ این، سوال مهمی است که باید اندیشمندان جامعه همواره به پاسخ این سوال بپردازند.

در پاسخ به این سوالات یادگار امام با برآمدن امام به عنوان علم، نماد و پرچم، حفظ و حراست از آن را وظیفه همگانی می‌خواند چرا که به ما نمادها خود محتاجیم. برای در تبیین این پاسخ در ادامه به سخنان ایشان اشاره می‌شود:

امام برای ما به مثابه یک نماد است

یادگار اندیشمند امام با بیان اینکه سخن گفتن از امام، یک موضوع شخصی نیست، می‌گوید:

«شیعه به هیچ عنوان یک فرد را به عنوان بت، تقدیس نمی‌کند، ما اگر یاد امام را زنده نگه می‌داریم، بخاطر این است که امام یک نماد تمام عیار است؛ نماد استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی، چنانچه اگر یاد پیامبر (ص) را مدام در همه جا، ذکر می‌کنیم، یک مساله فردی نیست. او بشری است مثل همه ما او نماد است چون رسول خدا است. امیرالمومنین، فاطمه، امام حسین را بزرگ می‌پنداریم، چون همانند یک پرچم هستند این پرچم را سر دست نگه می‌داریم تا دور آن جمع شویم. تکریم این بزرگواران، نیاز ماست و این مائیم که محتاج پرچم‌های هویت خویش هستیم.»

استاد خمینی همچنین می‌افزاید:

«کسانی که در مجموعه‌های منتسب به امام کار می‌کنند، شرعا و قانونا، حق ندارند، فردگرایی کنند و باید به این توجه داشته باشند که اگر از امام می‌گوییم، باز بخاطر شخص پرستی نیست بلکه بخاطر ننگ داشتن پرچم اسلام است.»

حجت الاسلام والمسلمین سید حسن خمینی با تأکید بر این که «امام به ما احتیاج ندارد و این ما هستیم که به او احتیاج داریم؛ در مقیاس بزرگ تر حضرت صدیقه طاهره (س) و امام حسین (ع) به ما احتیاج ندارند. اولیاء الله به هیچ وجه توجهی به مادیات ندارند. در مسلک آن‌ها توجه به غیر وجود ندارد». در تبیین نماد بودن امام و ضرورت حفظ آن می‌گوید:

«برخی هستند که تبدیل به پرچم می‌شوند، اگر که تذکار مجدد و ذکر دائم این پرچم‌ها را از یاد ببریم، راه خودمان را از یاد می‌بریم. کعبه یک سنگ نشانی است که ما گم نشویم. اگر این علم‌ها مورد توجه واقع نشوند، راه گم می‌شود. فانوس دریایی باید در شب‌های تاریک کشتی‌ها را نجات بدهد. این تعبیر مقام معظم رهبری صرفا یک ادای دین نیست، بلکه مسیر تثبیت انقلاب است. نمادها، این خاصیت را دارند که کسانی نتوانند نعل وارونه بزنند، اگر دیدید توجه به نماد، از سوی طایفه‌ای کم شد، در حقیقت، آن‌ها تکلیفشان را با نماد مشخص کرده‌اند.»

اسم امام و راه امام و اندیشه او برای گمراه نشدن ماست، یادمان باشد، جلسه‌ای که در آن شرکت می‌کنید، در آن عکس امام کم‌رنگ نباشد. در مجموعه‌ای که هستید، ذکر امام کم نباشد. الان بحث عشق و علاقه و عاطفه نیست. بحث این است که این علم و مشعل، امروز و فردای ما را به عنوان وامداران اندیشه امام مشخص می‌کند.»

امام نماد چیست؟

یادگار امام پس از آنکه امام را به عنوان نماد جامعه اسلامی معرفی نمودند و اینکه نیازمند حفظ نماد خود هستیم با طرح این پرسش که امام، نماد چیست؟ خاطر نشان می‌کند که «امام نماد چهار عنصر عقلائی، اخلاق اسلامی، فقیه شیعی و وحدت ملی است.»

چگونگی حفظ و بقاء اندیشه و مکتب امام

حال که روشن شد ما نیازمند حفظ و حراست از اندیشه و مکتب امام (به عنوان نماد) هستیم. چگونگی حفظ و حراست از آن به عنوان دغدغه بعدی مطرح می‌شود؛ یادگار امام در مورد چگونگی باقی ماندن اندیشه و مکتب امام مسائلی را عنوان می‌کند که در ادامه به بیان آن پرداخته می‌شود.

گام نخست: نگاه جامع به مکتب امام و جلوگیری از تحریف امام و نگاه کاریکاتوری به ایشان؛

یادگار امام با تأکید بر توجه به تمام ابعاد اندیشه و مکتب امام، می‌گوید: «اگر می‌خواهیم مکتب امام را بشناسیم و بشناسانیم، باید به این رکن توجیه شود که هر شیء و موضوع در جای خودش و به اندازه بار ارزشی آن باشد؛ اینکه فقط زبان تلخ و «شده علی الکفار» را ملاک بگیریم صحیح نیست؛ «حمایه بینهم» هم وجود دارد. لذا باید مراقب تحریف مستقیم و غیر مستقیم باشیم.»

خطر تحریف غیر مستقیم یا نگاه کاریکاتوری به مکتب امام؛ ایشان در ادامه «تحریف» را از جمله آفت‌های

مورد تهدید امام و اندیشه ایشان ذکر کرده و اظهار می‌کند: «تحریف که بازگرداندن یک شیء از معنای اصلی‌اش است در دو نوع مستقیم و غیرمستقیم رخ می‌دهد. ایشان همچنین می‌گوید: «اگر مراقب نباشیم و در نظام و مکتب امام یکی از پایه‌ها را فریب‌تر ببینیم یک تحریف غیرمستقیم اتفاق افتاده است». استاد خمینی پس از گوشزد نمودن این خطر به نمونه‌های خارجی آن که در حال روی دادن است اشاره می‌کند؛ از جمله آنها:

«امروز گروهی اینگونه بحث می‌کنند که انگار در مکتب امام مردم نقشی ندارند و گروهی دیگر به گونه‌ای بحث می‌کنند

باید مراقب بود که نه استقلال فدای آزادی نه دینداری فدای آزادی و نه آزادی فدای دینداری شود زیرا تفکر امام در بردارنده تمام این سه بعد است اما گاهی اوقات فقط به یک بعد توجه می‌شود. مراقب باشیم به بهانه آزادی، دینداری و به بهانه دینداری، آزادی‌های مشروع مخدوش نشود و به بهانه آزادی، استقلال سیاسی از بین نرود. همواره در سده‌های اخیر، قدرت‌های خارجی در کشور ما موثر بودند اما امروز یکی از دستاوردهای بزرگ انقلاب استقلال سیاسی است، البته باید مراقب باشیم که به بهانه استقلال، آزادی از بین نرود زیرا آزادی نقد و سخن یکی از دستاوردهای انقلاب است.»

که گویی اسلامیت توسط امام کنار گذاشته شده است؛ خیر! همان امامی که می‌گوید میزان رأی ملت است، نظریه ولایت فقیه را هم مطرح می‌کند و همان امامی که قید «مطلقه» را برای ولایت فقیه ذکر کرد، در فلسفه سیاسی و ذهنی‌اش بالاترین نقش و جایگاه را به مردم می‌دهد.»

راه‌هایی از نگاه کاریکاتوری به امام

حجت الاسلام و المسلمین سیدحسن خمینی در تبیین این راه می‌گوید:

«ما اگر بخواهیم امام را بشناسیم و گرفتار نگاه کاریکاتوری نشویم باید به این چهار عنصر توجه کنیم... کاریکاتور رنگی از واقعیت دارد اما تمام حقیقت نیست. در کاریکاتور تناسب‌ها به هم می‌ریزد باید این چهار عنصر را با هم ببینیم؛ امام فقیه‌ای است که اخلاق را در رفتارهای خود رعایت می‌کند و در تصمیم‌گیری‌ها به عقلانیت اتکا دارد و به عنوان یکی از مهمترین امور راهبردی به وحدت ملی تکیه می‌کند.»

گام دوم: شرط حفظ و بقاء مکتب امام، اجتهاد در اندیشه‌اوست.

پس از آنکه روشن شد امام خمینی نه تنها امام تاریخی بود که امام تاریخ‌ساز و نماد و پرچم ما نیز می‌باشد، و نیازمند حفظ اندیشه و مکتب او هستیم و برای اینکار در گام نخست به ضرورت نگاه جامع به مکتب ایشان و مقابله با نگاه کاریکاتوری و تحریف آمیز به اندیشه او اشاره شد، حال نوبت گام دوم است که باید برای پویایی و زنده ماندن این مکتب برداریم.

مکتب امام همانند سایر مکاتب و اندیشه‌هاست که شرط اساسی و بنیادین پویا ماندن مکتب و اندیشه و پاسخگویی به نیازهای نو و مسائل مستحدثه، کوشش و اجتهاد در آن مکتب و اندیشه حاکم بر آن می‌باشد. لذا یادگار امام در این زمینه می‌گوید: «اجتهاد در اندیشه امام شرط حفظ این اندیشه است؛ امام برای روزگار ما پاسخ دارد. این پاسخ‌ها هرگز از پیش، آماده و ارائه نشده است.»

باید پاسخ سوالات امروز را با روش‌های خاص اجتهادی از متن اندیشه امام به دست آورد. ما اگر می‌خواهیم به عنوان کسانی که دلباخته اندیشه امام هستیم اندیشه ایشان را برای امروز و فردا معرفی کنیم باید به سوالات روز براساس پیچیدگی‌های عصر حاضر بر مبنای اندیشه امام پاسخ بدهیم.»

آیت الله هاشمی رفسنجانی:

امام خمینی راه اجتهاد در اندیشه‌های خود را باز کردند



گهواره تا گور و در همه ازمنه است.» یا یکبار دیگر خیلی صریح فرمودند: «زمان و مکان در اجتهاد مؤثر است.» یعنی این‌گونه نیست که اگر ۱۰۰ سال پیش کسی حکمی را در مسئله‌ای داده باشد، ۱۰۰ سال بعد هم باید به همان حکم عمل شود. آیت‌الله هاشمی رفسنجانی ادامه داد: البته در اسلام اصول و احکام ثابتی داریم که در همه ازمنه لایتغیر است. مثل نماز، روزه، خمس، حج، جهاد و ... احکام ثابت دارند. ولی احکام جزئی می‌تواند در هر زمانی متفاوت باشد. احکام اداره حکومت هم باید با توجه به شرایط زمان و مکان باشد. وی تصریح کرد: بنابراین خود امام گفتند که همیشه باید اجتهاد باشد و نباید احکام قطعی باشد و باید زمان و مکان در اجتهاد لحاظ شود. عملاً هم امام این کار را کردند. نمونه بارز آن تأسیس مجمع تشخیص مصلحت نظام است که در دنیا اولین بار است و در هیچ یک از حکومت‌های اسلامی سابقه ندارد. ایشان گروهی از افراد نخبه را انتخاب کرده بودند که مصلحت جامعه را در مسایلی که مطرح می‌شود، تشخیص دهند. البته توجه داشته باشید که این یک حکم اسلامی است و حکم امام نیست. حکمی است که همه فقها دارند. منتها آنها در کارهای مربوط به رساله‌ها به این مسایل توجه می‌کنند. آنچه که امام گفتند، در محدوده اداره کشور در مسایل سیاسی، اقتصادی و روابط با دنیاست. رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام با بیان اینکه امام راه اجتهاد در اندیشه‌های خود را باز کردند، گفت: امام وقتی گفتند "مجمع تشخیص مصلحت می‌تواند در مصالح و مفاسد حکم به اقوی و مفسده کمتر دهد"، به این معناست که اگر روزی بر خلاف نظر امام هم تشخیص مصلحت دادند، قابل عمل است.

وی در ادامه به گفته حاج سید حسن خمینی مبنی بر اجتهاد در مبانی اندیشه‌های امام اشاره کرد و گفت: فکر می‌کنم حاج حسن آقا افکار امام را قدری روشن‌تر برای نسل امروز گفتند. بنابراین راه اجتهاد همیشه باز است. چون اگر فکر کنیم خاتمیت دین بدون اجتهاد پویا می‌تواند مؤثر باشد، اشتباه کردیم. دین اسلام در زمانی، آن هم در عربستان آمد که مسایل محدودی بود. ولی این دین براساس ویژگی خاتمیت باید در عصر کنونی که عصر فضا، اتم، ذره، نانو و ... است، عملیاتی شود. قطعاً با این همه دانش و تخصصی که هر روز دنیا را احاطه می‌کند، باید یک اجتهاد پویا داشته باشیم. دین اسلام و پیامبر اکرم (ص) اصولی را گفتند که باید براساس اصول و تابع شرایط زمان و مکان اجتهاد کنیم. هاشمی رفسنجانی خاطر نشان کرد: پیروزی انقلاب اسلامی و تثبیت و تداوم آن در طول این ۳۰ سال با اندیشه‌های اجتهادی امام بوده است. تحجر، جمود و دگماتیسم‌هایی که گاهی می‌بینیم، با این اندیشه اسلامی سازگار نیست که در قرآن می‌گوید: «بشر عبادالذین یستمعون القول فیعتبون احسن». (خبرگزاری ایلنا، امام خمینی راه اجتهاد در اندیشه‌های خود را باز کردند، ۱۳۸۸/۳/۱۰)

می‌گرفتند. مگر اینکه در مسئله‌ای مصلحت نمی‌دیدند. رئیس‌السبق [مجلس خبرگان رهبری با بیان اینکه امام (ره) تیزبین بودند و خیلی خوب به عمق مسایل می‌رفتند، اظهار داشت: عرفان به گونه‌ای ایشان را به خداوند نزدیک کرده بود که غیر از خدا، هیچ چیز و هیچ کس نمی‌توانست ایشان را از مسیری که انتخاب کردند، جدا کند. شاگردان زیادی داشتند که واقعاً مرید ایشان بودند. خیلی از مراجع ما شاگردان زیادی داشتند و هنوز هم دارند. ولی روابط آنها با شاگردانشان مثل روابط امام با شاگردانش نبود. افراد را به گونه‌ای تربیت می‌کردند که به عمق مسایل برسند. وی با تأکید بر اینکه حرفه‌هایی که امام می‌زدند ارزشمند بود و هنوز هم ارزشمند است در خصوص دیگر ویژگی‌های امام گفت: امام یک عالم بزرگوار و جامع‌الشرایط بودند. اینکه در حرفه‌های امام اجتهاد شود، از حرفه‌های خود امام است. حرفه‌های دیگران و جدیدی‌ها نیست. می‌توانید تعبیری از امام در این باره در صحیفه امام پیدا کنید. مثلاً امام می‌فرمایند: «فقه اسلامی تئوری اداره انسان و جامعه از

رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام معتقد است پیروزی انقلاب اسلامی و تثبیت و تداوم آن در طول این ۳۰ سال با اندیشه‌های اجتهادی امام بوده است و تحجر، جمود و دگماتیسم‌هایی که گاهی می‌بینیم، با این اندیشه اسلامی سازگار نیست.

آیت الله اکبر هاشمی رفسنجانی در پاسخ به سوالی در خصوص لزوم اجتهاد در مبانی اندیشه‌های حضرت امام (ره) که مورد اشاره حاج سید حسن خمینی بود، با بیان اینکه امام یک شخصیت ممتاز در عصر ما بودند که نظیر ایشان را لااقل در قرون اخیر نمی‌شناسیم، اظهار داشت: امام واقعاً جامع و باهوش بودند. من هوش ایشان را براساس تعریفی که امروز از نبوغ می‌کنند، در حد نبوغ می‌دیدم. در همه علوم که به ایشان مربوط می‌شد، به معنای کامل دانشمند بودند. وی افزود: دانش ایشان در فقه، اصول، فلسفه، تفسیر، عرفان، تاریخ و همه شاخه‌های علوم انسانی خیلی زیاد بود. از لحاظ روحی بسیار شجاع بودند. غیر از خداوند از هیچ چیز نمی‌ترسیدند. اگر لازم بود، در هر موردی تصمیم

تبیین اجتهاد در اندیشه امام خمینی

بر پایه نظرات حجت الاسلام والمسلمین سید حسن خمینی



قریب به ده سال پیش بود که یادگار امام راحل حجت الاسلام والمسلمین حاج سید حسن خمینی در مناسبت‌های مختلف سخنانی مبنی بر لزوم «اجتهاد در اندیشه امام خمینی (س)» را مطرح نمودند. سخنان مقطعی و اشاره‌های اجمالی به این ایده در بدو نظر واکنش چندانی را در پی نداشت؛ شاید علت عمده آن این بود که فرهیختگان و اندیشمندان جامعه درک جامعی نسبت به این ایده نداشتند و یا تصور نمی‌کردند که یادگار امام بر ضرورت و اهمیت این نظریه تأکید فراوان داشته و مجتذانه پیگیر اجرایی شدن آن باشد.

به هر حال سخنان مقطعی ایشان درباره لزوم اجتهاد در اندیشه امام خمینی ادامه داشت تا سرانجام در اواخر آذرماه سال ۱۳۸۶ پس از دیداری که خمینی جوان با اعضای هیأت رئیسه و هیأت اجرایی کانون جوانان حزب اعتدال و توسعه داشت و در آن دیدار نوه گرانقدر امام در پاسخ به گلایه و سؤالی در مورد کمبود منابع در زمینه شناخت امام، سخنانی بیان کردند که در ادامه با واکنش‌هایی (موافق و مخالف) مواجه شد. از آن زمان تا کنون نواده گرانقدر امام بارها و بارها در سخنان و مصاحبه‌های خود بر این لزوم این امر تأکید و بر اهمیت و ضرورت آن اصرار و زوایای مختلف نظریه‌اش را تبیین نموده است.

در ادامه این نوشتار به ترسیم شاکله ایده «اجتهاد در اندیشه امام» بر اساس نظریات یادگار امام پرداخته می‌شود.

۱. متولی تفسیر امام و اندیشه او

یادگار امام در پاسخ به اینکه لازمه فهم منظور اصلی امام و درک اظهارات او به جا مانده از ایشان اصول و قواعدی است حال چرا زندگی نامه یکپارچه و واحدی از زندگی ایشان مدون نشده که مرجع قرار بگیرد تا با مراجعه به آن منطق حاکم بر رفتار ایشان را دریابیم، بیان می‌کند:

«من معتقد نیستم که چنین بیوگرافی نوشته نشده است. این کار توسط خیلی‌ها انجام شد... اما باید ببینیم اساساً بهتر است یک فرد یا مرکز این کار را بکند یا بگذاریم افراد مختلف دست به چنین کاری بزنند. من می‌گویم: ما برای امام (ره) نباید متولی تعیین کنیم، حتی موسسه نشر آثار امام (ره) به هیچ وجه خود را مفسر انحصاری امام نمی‌داند. ما تنها وظیفه خویش می‌دانیم که اولاً جلو تحریف‌ها را از جانب هر کس باشد، بگیریم و دوم اینکه تریبون ایجاد کنیم که هر کس حرف خودش را درباره امام بگوید. اگر ما بخواهیم راه امام (ره) به عنوان یک جریان زنده و پویا ماندگار شود باید اجازه اجتهاد در مکتب ایشان را بدهیم، هر چند برخی از این اجتهادها باید دیدگاه ما موافق نباشد.»

۲. مشروعیت تفاسیر اجتهادی مختلف

یادگار امام در ادامه وجوه مختلف اجتهاد در تاریخ اسلام اشاره می‌کند که نتیجه آن ارائه تفاسیر اجتهادی مختلف است؛ و بیان می‌کند که:

«تقریباً همه مسلمان‌ها از نظر تاریخی، تکثر فقهی درون مذهبی را پذیرفته‌اند یعنی همه مسلمان‌ها قبول داشته‌اند که مثلاً اگر فردی سنی باشد می‌تواند فقه‌های متعددی داشته باشد که دایره آن متفاوت است. اگر فردی شیعه باشد نیز می‌تواند در چهارچوب شیعه اختلافات داشته باشد به این معنا که این چهارچوب را بپذیرد و در درون آن اجتهاد کند. آنچه پذیرفته نشده است، اختلافات مذاهب با یکدیگر است که هم در اختلافات مذهبی و هم در اختلافات فقهی حق و باطل مطرح است، با این

تفاوت که در حوزه درون مذهبی، اختلافات پذیرفته شده و دارای مشروعیت است.»

حجت الاسلام والمسلمین سید حسن خمینی در ادامه سخنان خود چرایی طرح این نظریه به اجتهاد در اندیشه امام و اهمیت آن را اینگونه بیان می‌کند:

«تفسیرهای انحصاری از اندیشه امام خطرناک است. نباید بگذاریم یک فرد یا یک نهاد رسمی تفسیر معینی از امام ارائه دهد. باید دیگران نیز بتوانند از متن مقدس انقلاب تفسیرهای اصولی خود را ارائه دهند.»

مراد از به رسمیت شناختن تفاسیر مختلف

یادگار امام پس از آنکه بر مشروعیت داشتن و به رسمیت شناختن اجتهادها و تفاسیر مختلف تأکید کرد، برای آنکه مرز میان مشروعیت و درستی یا نادرستی نتایج اجتهادها را صورت گرفته روشن کند می‌گوید:

«البته پذیرفته شده بودن [تفاسیر اجتهادی مجتهدین] به معنای صحیح بودن [همه آنها] نیست... طبیعتاً هر مجتهدی نظر خود را صحیح و آرای دیگر را غلط می‌داند و اگر غیر از این بود اصلاً آرای خود را مطرح نمی‌کرد. مثلاً الان هستند افرادی

که در مکتب امام صادق (ع) اجتهاد می‌کنند و آرای متفاوتی هم مطرح است اما همه به آرای هم احترام می‌گذارند مگر اینکه فردی از متد اجتهاد خارج شود. در اینجا هم اینکه نظر کدام مجتهد مکتب شیعه جعفری مطابق تر با اسلام است قاعدتاً هر مجتهدی نظر خودش را مطابق با اسلام یا مطابق تر می‌داند. برای مثال فرض کنید مجتهدی نماز جمعه را واجب می‌داند اما مجتهد دیگر نماز جمعه را تنها به شرط حضور معصوم واجب می‌داند، طبیعتاً هم آنکه نماز جمعه را واجب و هم آنکه نماز جمعه را به فرض وجود معصوم واجب می‌داند، معتقدند تنها نظر خودشان صحیح است. بر این مبنا نظر خودشان را عقیده شارع اسلام می‌دانند.»

ایشان همین مطلب را در جای دیگر نیز بیان می‌کنند:

«غدغه پاسخ به سوالات جدید دغدغه مقدسی است، اما باید پذیرفت که لزوماً همه جواب‌ها درست نیستند فقط یکی از جواب‌ها درست است ولی همان طور که ما نمی‌توانیم اجتهادها را برای اصول رادر مکتب امام صادق تخطئه کنیم باید حق اجتهادها را مختلف را به رسمیت بشناسیم ولی این به معنای آن نیست که لزوماً بگوییم همه‌ی آنها درست است.»

۳. تفاسیر مختلف از امام و جرایب آن

یادگار امام پس از رد انحصار تفسیر از امام و لزوم اجتهاد در اندیشه و مکتب امام و در نتیجه ارائه تفاسیر مختلف از اندیشه ایشان، پس از مواجه شدن با این سؤال که چرا جناح‌های سیاسی و فکری مختلف هر یک روایت و قرائتی متناسب با دیدگاه خود از امام ارائه می‌کنند و شخصیت ایشان را به نحوی تحلیل می‌کنند که با باورهای خودشان هماهنگ باشد، هر یک به گزیده‌هایی از سخنان و رفتار امام استناد می‌کنند و خود را ادامه دهنده راه امام می‌دانند و دیگری را خارج شده از آن راه با بیان اینکه مسئله‌ای که اشاره کردید... در مورد امام(ره) و هر اندیشمند بزرگ دیگری که مقبولیت اجتماعی دارد، وجود دارد. حتی هر دینی یا هر سوره‌ای از قرآن مجید در معرض این تاولیل و تفسیرهاست؛ برای اینکه بین تفسیر غیر استدلالی و ناصواب با تفاسیر صواب و منطبق با چارچوب منطقی خود، به تبیین دودیدگاه مختلف در مواجهه با امام و مکتب ایشان می‌پردازند.

الف) تفاسیرهای بی مورد و ناپجا:

گروهی که به دنبال کسب مشروعیت خود و اندیشه خود به امام استناد می‌کنند؛ به عبارت دیگر امام را برای مؤید می‌خواهند. ایشان در تبیین انگیزه‌های این گروه که تفاسیرشان را «معضله» می‌نامند می‌گویند:

«ما این گروه در حوزه اجتماعی اغلب به دنبال جلب سربازیم نه فرمانده. یعنی یا ذهن خویش به نتیجه‌ای می‌رسیم و آن را مطلوب فرض می‌کنیم، سپس می‌کوشیم برایش موبداتی بجوییم. موبدات غیر از استدلال است و این دو خیلی با هم فرق می‌کنند. مثلاً گروهی به این اعتقاد می‌رسند که در کشور ما باید گرایش‌های اقتصادی سوسیالیستی حاکم بشود. گروهی دیگر اندیشه‌های لیبرالی را راه‌حل می‌دانند. هر کدام برای اینکه اعتقادشان مقبولیت اجتماعی بیابد در پی نوعی توجیه و مشروعیت دادن به نظرشان هستند. به تعبیری می‌خواهند سرباز برای خویش جمع کنند. اینها در محیطی به قرآن استناد می‌کنند، ممکن است در محیط دیگری به فلسفه غرب متمسک شوند. طبعاً از سخنان امام خمینی هم استفاده می‌کنند، چون سخنان امام(ره) یک اقتناع اجتماعی به همراه دارد. توجه دارید که اگر مثلاً در مورد نظریه (جبر) در قرآن به دنبال آیه بگردید مواردی پیدا خواهید کرد مثل «و ما رمیت اذ رمیت...» درباره

یکی از بزرگ ترین مصادیق در این بحث، فرق بین دو قضیه حقیقیه و خارجییه است. من فکر می‌کنم ما اگر فرق بین این دو قضیه را بدانیم و هر یک را در جای خود به کار ببریم به بیراهه نمی‌افتیم. قضیه حقیقیه موضوعش همه افراد است، چه آنهایی که موجودند و چه آنهایی که بعداً موجود می‌شوند، یا مثلاً در جنگ احد که پیغمبر می‌گویند از پشت حمله کنید، این بدین معنا نیست که در همه جنگ‌ها از پشت حمله کردن درست و واجب است. بنا بر این باید در هر مورد تشخیص داد که موضوع قضیه خارجییه است یا حقیقیه.

اختیار هم آیاتی می‌باید که آن مفهوم را می‌رساند مثل «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یتغیروا ما بانفسهم». هر کس می‌تواند پیش فرض خود را بدین وسیله توجیه کند.

به یاد دارم که یکی از بزرگان کشور در حرم امام(ره) با جوش و خروش درباره حکومت مردمی و نقش مردم در حکومت سخنرانی می‌کرد. شاید یک ساعت از نهج البلاغه و سیره امیرالمومنین برای اثبات این ایده کم می‌آورد. بعد از پایان سخنرانی، ایشان به من گفتند مشابه این موبدات را می‌توان برای نظر مقابل هم آورد. این جا نکته قابل تاملی هست، گاهی فرد نمی‌خواهد از امام صادق یا امیرالمومنین تبعیت کند. پیش فرض‌های خویش را دارد و به دنبال توجیه‌گر و پشتوانه برای اندیشه خود است و با این هدف به سراغ کلام امام یا متون دینی می‌رود.

ب) تفسیرهای بجار و روش مند:

گروه دوم کسانی هستند که در مواجهه با اندیشه امام، راه اجتهاد را بر می‌گزینند؛ سید حسن خمینی در مورد این گروه می‌گوید: «گروهی هم هستند که با اندیشه‌های مواجهه‌اند و در آن غور می‌کنند یا به تعبیری اجتهاد می‌کنند، واقعاً به دنبال پیدا کردن توجیه برای باورهای خویش و استفاده از برای دین نیستند. این‌ها هم در مسیر اجتهاد خود ممکن است به نظرات متفاوت برسند. در اجتهاد شیعی ما هم درباره موضوعی فتاوی حرام در می‌آید و هم فقها از همان متون فتاوی حلال در می‌آورند. در این مورد اخیر باید بگوییم اجتهاد در این مکتب باعث غنای این مکتب می‌شود.»

تفاوت این دو روش: آقای خمینی در مورد تفاوت این دو روش بر ضرورت بکارگیری متداجتهاد تأکید می‌کند:

«تفاوت این دو روش این جا مشخص می‌شود که این اجتهاد باید به قواعد و اصول خودش پایبند باشد. ما دانشی به نام اصول فقه داریم که اصولاً برای این درست شده که متداجتهاد را منظم و روش مند کند.»

۴. شرط پویایی اندیشه در گرو اجتهاد در آن است

سیدحسن خمینی با اشاره به تأکید ائمه بر لزوم اجتهاد در اندیشه اسلامی برای پویایی این اندیشه، بیان می‌کند:

«عاش مظهر جدایی از اجتهاد در اندیشه اسلامی است در حالی که ائمه از روز اول اجتهاد را به شاگردانشان یاد دادند و تأکید کردند که باب اجتهاد را بنبذید تا اندیشه اسلامی پویا بماند.»

حجت الاسلام والمسلمین سیدحسن خمینی با تأکید بر لزوم اجتهاد در اندیشه‌های امام خمینی، در مورد نمره این کار تصریح می‌کند:

«باز شدن حوزه اجتهاد به معنای فریه شدن، کامل شدن و پویا شدن در حوزه اندیشه سیاسی اجتماعی امام است. ما باید به دنبال یافتن پاسخ‌های جدید و نه از پیش تعیین شده برای سوالات روزگار خود باشیم نه این که خود را از مبانی و اصول بی‌نیاز بدانیم.»

۵. اجتهاد در اندیشه امام

نوه گرمای حضرت امام در ادامه راه صحیح و روش درست در مواجهه با امام را اجتهاد در مکتب یا اندیشه ایشان معرفی می‌کند:

«راه مورد نظر ما درباره اندیشه امام این است که به عنوان کسانی که اندیشه امام را به مثابه اندیشه‌های حقیقی و متن مقدس انقلاب می‌پذیرند در این اندیشه اجتهاد کنیم.»

«باید امام(ره) را به عنوان یک مکتب ببینیم نه یک فرد، مکتبی که می‌شود در آن اجتهاد کرد و برای این حرف هم دلایلی دارم که اگر لازم بود، می‌گویم و اینکه مکتب ایشان با دیگران چه تفاوتی دارد. به نظر من یکی از تفاوت‌ها با بقیه مکتب‌ها در این است که می‌توان در آن اجتهاد کرد و این کار برای فردی ما فایده‌های بسیاری دارد. اما این اجتهاد اصولی دارد که کمتر رعایت می‌شود.»

ایشان همچنان که رمز پویایی مکتب اسلام را در داشتن اجتهاد می‌دانند، در مورد اجتهاد در اندیشه امام نیز می‌گویند:

«اگر به این مرحله برسیم (اجتهاد در اندیشه امام به عنوان متن مقدس انقلاب) باعث پویایی در مکتب می‌شود.»

وی همچنین اتخاذ روش اجتهادی را منحصر در متن دین و

مقدسات مذهب و... نمی‌داند بلکه چنین روشی را عقلایی دانسته و قابل تعمیم در سایر امور جامعه، لذا بیان می‌کند:

«در طبق قانون اساسی نیز هر گروهی که توانست اجتهاد خود را به مردم عرضه کرده و رای بیشتری را به خود جلب کند حق دارد کشور را اداره نماید.»

استاد خمینی با اشاره به برخی بن بست‌ها که در مسائل مختلف جامعه به وجود آمده و عده‌ای با تمسک به برخی نظرات و عملکردهای امام نمی‌گذارند مسئولان به اتخاذ روش جدید روی آرند، بیان می‌کند:

«معتقدم راه برون رفت ما از انسدادهای موجود و راه بقای ما این است که بر اساس قوانین انقلاب و اندیشه امام، اجتهاد کنیم.»

مقام معظم رهبری و اجتهاد در اندیشه امام

استاد خمینی با اشاره به اینکه «مقام معظم رهبری یکی از اولین کسانی است که اجتهاد در اندیشه امام خمینی(ره) را آغاز کرده است» می‌گوید:

«حضرت امام خمینی(ره) تعبیری تندتر از آنچه نسبت به آل سعود فرمودند ندارند. ایشان گفتند اگر از صدام بگذریم از آل سعود نمی‌گذریم اما دقیقاً یک سال بعد از امام خمینی(ره) رابطه با دولت سعودی برقرار شد و کسی هم نگفت که ضد امام عمل شده است چرا که شاگردان امام در مکتب امام اجتهاد کردند و پاسخی بر مدار اندیشه امام یافتند. در حالی که اگر در مورد این جمله تعصب می‌ورزیدند معنایش این بود که باید تا ابد با عربستان قطع ارتباط کنیم.»

۶. جرایب تأکید بر اجتهاد در اندیشه امام و ضرورت آن

یادگار امام در پاسخ به جرایب تأکید بر اندیشه و مکتب امام و ضرورت اجتهاد در آن می‌گوید:

«تأکید من روی اندیشه امام و مکتب امام، صرفاً یک امر احساسی نیست، از این جهت نیست که علقه پدری و فرزندی، مرا به چنین سخنی کشانده باشد... البته به هر حال هر کسی پدرانش را دوست دارد و دوست دارد تذکار آنها در جامعه باقی بماند... تمام تلاش من آن است که حقیقت را بیشتر دوست دارم و از همین منظر است که می‌گویم ما محتاج مکتب امام هستیم. امام به رحمت خدا رفته و محتاج من و شما نیست، ما و آینده محتاج این اندیشه و این پرچم هستیم.»

وی در ادامه برای اثبات این احتیاج به اندیشه امام، در مقام استدلال برآمده می‌گوید:

«بر این مطلب هم استدلال دارم امام نقطه تلاقی سه آرزوی تاریخی امروزی ملت ماست: دینداری، آزادی و استقلال. انقلاب اسلامی اگر به خاطر این سه پایه نبود پیروز نمی‌شد و اگر در هر یک از آنها خللی ایجاد شد، بقای آن با مشکل مواجه می‌شود... در جامعه دیندار ما و از نگاه ما که دین را و اسلام را عامل سعادت می‌دانیم، حرکتهای دین ستیز هم باطل هستند و هم، محکوم به شکست. کما اینکه حرکتهای گروهی که آزادی یا استقلال کشور را محدود می‌کند و از محدوده اسلامی آن را ضعیف‌تر می‌کند، هم، محکوم به شکست است و هم، از منظر دینی باطل است. امیرالمومنین می‌فرماید: «لا تکن عبد غیرک و قد خلقتک الله حراً» عبد و دست ستبر غیر از خودت نباشن چرا که خدا تو را آزاد آفریده است.»

حال این نقطه تلاقی که سعادت آینده ما در گرو رسیدن به آن است، دارای پرچم و علمای است که می‌توان زیر آن بود و آن را نگاه داشت تا راه گم نشود. آنها که این علم را نمی‌خواهند در حقیقت خود را از تناسل اجتماعی تعیین کننده محروم کرده‌اند و قطعاً راه را گم خواهند کرد.»

۷. برداشت‌های نادرست از بحث اجتهاد در اندیشه امام

پس از آنکه یادگار امام بحث اجتهاد در اندیشه امام و نگاه به امام به مثابه یک مکتب را طرح کردند و از تفسیر انحصاری از امام انتقاد نمودند و در نتیجه تفاسیر مختلف را به رسمیت شناختند، برداشت‌های نادرستی از این نظریه در محافل مختلف ارائه شد؛ عده‌ای مراد از چنین اجتهادی را نقد امام و اندیشه وی خواندند و برخی آنرا منحصر در آراء و اندیشه سیاسی امام دانستند. در مقابل این برداشت‌های نادرست، یادگار امام به تبیین دقیق تر

نظر به خود پرداختند.

الف) اجتهاد در اندیشه امام و نقد امام

عده ای نیز بحث اجتهاد در اندیشه امام را به معنای نقد امام و وارد کردن اشکال بر ایشان تلقی نمودند در حالی که این دو بحث، دو حوزه کاملاً متفاوت از یکدیگرند و هر کدام مباحث خاص خود را می طلبد؛ آقای خمینی در ردّ چنین برداشتی از اجتهاد در اندیشه امام می گوید:

«اجتهاد فراتر و متفاوت از نقد است. در اجتهاد مجتهد از نقد می گذرد تا به عمق حقیقت دست یابد. متأسفانه بحث اجتهاد در اندیشه امام از سوی برخی بد فهمیده شد و به نظر می رسد کسانی به عمد می خواهند مباحث را بد فهمند.»

ایشان در ردّ جای دیگر باز بر این نکته تأکید کرده و می گوید: «سابق بر این بحثی مبنی بر این مطرح کرده بودم که می شود در اندیشه امام (ره) اجتهاد کرد تا دیدگاه های مختلف مطرح شود اما متأسفانه بحث اجتهاد در آرای امام (ره) بد فهمیده شد. بحث پیشنهادی من اصل بحث نقد امام (ره) نبود بحث اجتهاد در اندیشه های امام (ره) بود. به این معنا که آراء و اندیشه های امام (ره) را به عنوان یک مکتب بینم. همان طور که ما مکتب تشیع داریم و معتقدیم آن مجتهدانی در مکتب تشیع، که می بینند شیخ انصاری یک مجتهد این مکتب است و امام (ره) یک مجتهد دیگر، بقیه هم هستند. اگر به اندیشه امام (ره) به عنوان یک مکتب نگاه شود آن وقت این اجازه را به مجتهدان صاحب صلاحیت می دهد تا در این مکتب اجتهاد کنند.»

«برخی فکر کردند صحبت من از اجتهاد به این معناست که امام (ره) را نقد نکنند... اما به آنچه مدنظر من بود کمتر پرداخته شد. دقت کنید اینکه امام و اندیشه امام نقد بشود یا نشود، بحثی است که کاری به درستی و غلطی آن ندارم ولی می گویم ربطی به حرف من ندارد.»

وی در ادامه با مقایسه اجتهاد در اندیشه و مکتب امام با اجتهاد در مکتب شیعه، به تبیین دقیقتر مراد از اجتهاد در اندیشه امام می پردازد:

«من می گویم مکتب امام خمینی - که، تقریری کامل از مکتب تشیع است - همانند فقه شیعه دارای مجتهدینی است که در آن اجتهاد می کنند. مگر مجتهدین شیعه، مکتب امام صادق را نقد می کنند؟ خیر، در آن اجتهاد می کنند. پس اجتهاد در مکتب امام نیز یعنی تلاش برای یافتن پاسخ های لازم به سوالات جدید بر مبنای اندیشه مکتب مذکور.»

ب) اجتهاد در اندیشه امام با اجتهاد در آراء سیاسی امام

سومین برداشت اشتباهی که از اجتهاد در اندیشه امام صورت گرفت این بود که برخی اجتهاد در اندیشه امام را منحصر در اجتهاد در آراء سیاسی ایشان خلاصه نمودند در حالی که منظور نوده امام، امری فراتر و جامع تر از آراء و اندیشه های سیاسی امام بود. ایشان علیرغم اینکه بیان می کند:

«آرای امام (ره) مثل آزادی های اجتماعی، آزادی های سیاسی، حق رای مردم و دخالت آنها در نظام سیاسی از مسائلی هستند که می شود پاسخش را در مکتب امام (ره) یافت.»

یادگار امام صراحتاً در مقابل این گروه بعض نگر موضع گرفته و می گوید:

«حرف من این بود که در دیدگاه های غیر فقهی امام اعم از سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و ... نظام و چارچوبی وجود دارد که مسایل جهان فعلی را مطرح کرده و طبیعتاً اعم از سیاست است.»

۸. شرط اجتهاد در اندیشه امام

پس از آنکه در لزوم اجتهاد در اندیشه امام سخن به میان آمد لازم است بررسی شود که چه کسانی می توانند در اندیشه امام اجتهاد کنند؟ آیا همه می توانند به چنین امری مبادرت ورزند؟ یادگار امام در این باره می گوید:

«شرط اجتهاد در این مکتب همان شرایط اجتهاد در سایر مکتبهاست. الان چه کسانی اجازه اجتهاد در مکتب تشیع را دارند؟ طبیعتاً کسانی که در سش را خوانده و اصول اولیه اش را بلد باشند، متدش را بدانند و بخواهند با دانشی که در این زمینه دارند از مکتب استفاده کنند؛ فکر نمی کنم چندان مساله پیچیده ای باشد.»

استاد خمینی در مورد کسانی که می خواهند در اندیشه امام

اجتهاد کنند می گوید:

«توجه کنید هر کسی که بخواهد اجتهاد کند باید قواعد اجتهاد را بداند. چرا گفته اند مستقیماً سراغ متون روایی نروید، برای اینکه هر کسی متوجه نمی شود منظور اصلی چه بوده است. نگاه کنید بعضی روایتی را از یک مجموعه در می آورند و همان را ملاک قرار می دهند. در صورتی که در آن مجموعه ناسخ و منسوخ وجود دارد، مواردی «معارض» یا «مزامم» هم هست. بحث تراجم و تعارض بسیار مهم است. بدون توجه به این موارد منظور گوینده از یک کلام خاص فهمیده نمی شود. باید روی مبانی کار کرد، برای اجتهاد باید این کار انجام شود. منظور از اجتهاد و مجتهد صرفاً روحانی نیست، منظور کسی است که علم این کار را دارد. ما در اندیشه امام احتیاج به مجتهد داریم. البته باید بپذیریم که اجتهادها با هم متفاوتند و این ضعف نیست بلکه ناشی از قدرتش است.»

ایشان در بخشی دیگر از سخنان خود می گوید:

«این اجتهاد هم مانند مابقی اجتهادها اصولی دارد و قاعدتاً تنها مجتهدی اجازه ورود به این مباحث را دارد که اصول اجتهاد را بلد باشد که اگر نظری اجتهادی پایبند به اصول اجتهاد مطرح شود، پذیرفته شده است.»

۹. متد و اصول اجتهاد در اندیشه امام

در کنار اسلوب رایج و لازم اجتهاد، یادگار امام در تبیین اجتهاد در مکتب امام، برخی از متد و اصول را مورد دقت نظر و تأکید جدی قرار می دهند که در ادامه بدان ها اشاره می شود:

فرق بین قضایای حقیقیه و قضایای خارجیّه؛

ایشان در این باره چنین می گوید:

«یکی از بزرگ ترین مصادیق اش در این بحث، فرق بین دو قضیه حقیقیه و خارجیّه است. من فکر می کنم ما اگر فرق بین این دو قضیه را بدانیم و هر یک را در جای خود به کار ببریم به بیراهه نمی افتیم. قضیه حقیقیه موضوعش همه افراد است، چه آنهایی که موجودند و چه آنهایی که بعداً موجود می شوند، مثلاً اگر گفته شود «انسان موجودی ناطق است» منظور هم انسانهایی است که هم اکنون هستند و هم انسانهایی که بعداً خواهند آمد و اما در قضیه خارجیّه این شمولیت و عمومیت نیست، مثلاً اگر برای سردرد کسی دارویی تجویز می شود بدین معنی نیست که هر کس سرش درد می کند با همان دارو درمان خواهد شد، بلکه باید در هر مورد علت درد را کشف کرد، یا مثلاً در جنگ احد که پیغمبر می گویند از پشت حمله کنید، این بدین معنا نیست که در همه جنگها از پشت حمله کردن درست و واجب است. بنا بر این باید در هر مورد تشخیص داد که موضوع قضیه خارجیّه است یا حقیقیه.»

یادگار امام پس از بیان لزوم تفکیک بین قضایای حقیقیه و خارجیّه در امر اجتهاد، تأکید می کند:

«تفکیک بین این دو قضیه یکی از اصول اساسی اجتهاد است. نمی شود برخی از صحبتها را که در یک شرایط خاص اظهار شده، در شرایط دیگر به کار برد. چون بسیاری از صحبتها قضیه خارجیّه هستند و نمی توان به همه زمانها تعمیم داد. اگر این تفکیک صورت نگیرد، مشکلات زیادی به بار می آید. برای مثال یکبار یک نفر در نامه ای در زمان جنگ نوشته بود: امام می گوید: «من توی دهن این دولت می زنم». این نوع به کار بردن قضایای خارجیّه در زمانهای متفاوت کاملاً خنده دار و اشکال آن آشکار است. اما در بسیاری از موارد چنین اشتباهاتی آشکار نیست و باعث بدفهمی می شود.»

در پایان ایشان یکی از دلایل ارائه تفاسیر مختلف را خلط بین این دو نوع قضیه می خواند:

«اینهایی که به متون دینی مراجعه یا به کلام امام استناد می کنند چه بسا این دو قضیه را خلط کرده و جابه جا استفاده کنند» و در جای دیگر می گویند: «کسانی که در مکتب امام (ره) اجتهاد کرده اند تفاوتی بین قضیه حقیقیه و خارجیّه نگذاشته اند. طبیعی است در این صورت می شود یک قضیه، جای قضیه دیگر قرار بگیرد.»

وفاداری به اصل و عدم مخالفت با آن؛

وفاداری به اصل مکتب و اندیشه ای که در آن اجتهاد می شود، شرط دیگر است. یادگار امام در توضیح این مورد می گوید:

راه مورد نظر ما درباره اندیشه امام این است که به عنوان کسانی که اندیشه امام را به مثابه اندیشه های حقیقی و متن مقدس انقلاب می پذیرند در این اندیشه اجتهاد کنیم. باید امام (ره) را به عنوان یک مکتب ببینیم نه یک فرد، مکتبی که می شود در آن اجتهاد کرد و برای این حرف هم دلایلی دارم که اگر لازم بود، می گویم و اینکه مکتب ایشان با دیگران چه تفاوتی دارد. به نظر من یکی از تفاوتها با بقیه مکاتب در این است که می توان در آن اجتهاد کرد و این کار برای فردای ما فایده های بسیاری دارد. اما این اجتهاد اصولی دارد که کمتر رعایت می شود.

«یکی از این اصول آن است که با اجتهاد روح قانون تغییر نکند این شکل البته در تمام مکاتب وجود دارد مثلاً اجتهاداتی ممکن است که اصل شیعه را از بین ببرد. این اجتهاد مورد قبول نیست اجتهاد باید به اصل وفادار باشد. بنابراین در سایر مکاتب به این مساله فکر شده است و در مورد اندیشه های امام هم همان کاری را می کنیم که در مورد سایر مکاتب به این مساله فکر شده است.»

مساله تعارض؛

یادگار امام پس از آنکه مسائل مختلف باب تعارض را یکی از مهمترین متد اجتهاد در اندیشه امام معرفی می کند، در تبیین بیشتر آن چنین می گوید:

«یکی از مسائل مهم «تعارض» است؛ گاهی دو مسئله نقل می شود که ضد و نقیض یکدیگرند. در فقه گفته می شود دو قضیه متعارض نمی توانند هر دو درست باشند، به عنوان مثال در ماجرای سلمان رشدی، آقای لاریجانی اظهار کرد امام (ره) به ما گفتند بروید رابطه برقرار کنید، کاری به حرف های دیگر نداشته باشید. در حالی که آقای مهندس موسوی خلاف این را می گفتند. این «تعارض» است. نمی شود امام (ره) درباره این مسئله حکومتی به دو نفر، دو دستور متناقض داده باشند، مسلماً یکی اشتباه است. در چنین مواردی معمولاً گفته می شود راوی یا دروغ می گوید یا مسئله را بد فهمیده و قرائتی وجود داشته که او متوجه آن نشده است.»

ایشان در ادامه پس از آنکه بیان می کند در مورد جنبه های دیگر بحث تعارض وارد شده و می گوید:

«در مورد تعارض دو نقل ظرافت های دیگری نیز مطرح است که در استناد به آنها باید در نظر گرفته شود، آن هم توجه به شخصیتها و قضایای است که مخاطب نظری بوده اند. با توجه به افراد مخاطب و حاضر می توان پی برد که چرا امام این سخن را گفته اند. مثلاً در حضور یک فرد امین ممکن است امام حرف دل شان را زده باشند در حالی که در حضور یک فرد غریبه یا مخالف چنین نمی کنند. در روایات منقول از ائمه این نکته زیاد به چشم می خورد، مثلاً «ابوبصیر اسدی» یکی از نزدیکان و رازداران امام صادق (ع) است. امام حرف های خاص شان را به ایشان می گفتند. دیگری محمد بن مسلم و زراره هستند که اکثر روایات فقهی ما از این که دو فرد است. این در حالی است که یک سری حرفها را امام صادق (ع) به ایشان نمی گفته اند. حضور این افراد جزو قرائن است و در فهم و ارزیابی نقل قول باید به آن توجه شود.»

در ادامه عدم دقت نظر در این مسئله را نیز از موجبات تفاسیر

مختلف معرفی می‌کند:

«مامعمولاً کسانی که در باره امام خمینی (ره) نظر می‌دهند این قواعد و اصول را لحاظ نمی‌کنند».

نقش زمان و مکان

فرزند ارشد مرحوم حاج سید احمد خمینی در مواجهه به سوال در مورد اینکه یکی از بحث‌هایی که در مورد امام مطرح می‌شود جایگاه ولایت فقیه در قانون اساسی است. قول‌های مختلفی وجود دارد، می‌گویند امام پیش‌نویس قانون اساسی را امضا کرده بودند در حالی که در پیش‌نویس، مسئله ولایت فقیه نیامده بود. بعد امام وارد مرحله دیگری شدند و در سال ۶۷ مسئله ولایت مطلقه فقیه مطرح شد. این مواضع در دو مرحله از زندگی ایشان مشاهده می‌شود. برخی به آن موضع اول استناد می‌کنند و برخی به موضع آخر. چرا ما نمی‌توانیم نگاهی جامع داشته باشیم، این بحث را از مباحث جدی شمرده که در تاریخ اسلام هم سابقه داشته است. و اندیشمندان در برخورد با این سوال به سه گروه تقسیم شده‌اند:

روش اشاعره و سلفیون؛ عده‌ای می‌گویند ما برای سوال‌های جدید جواب‌هایی از پیش تعیین شده داریم، این حرف اشاعره و سلفیون است.

رویکرد عقل‌گرایان؛ عده‌ای دیگر می‌گویند ما برای سوال‌های جدید پاسخ‌هایی جدید می‌خواهیم بدون توجه به مبانی گذشته که این راه عقل‌گرایان محض است.

طریقه اهل بیت؛ راه سومی هم وجود دارد که راه اهل بیت و شیعه است، این که برای سوالات جدید باید پاسخ‌هایی جدید یافت مبتنی بر مبانی گذشته. نه انقطاع کامل با مبانی پیدا کنیم، نه این که بگوئیم جواب این قضیه قبلاً داده شده و تلاش مجددی لازم نیست. ایشان در ادامه در پاسخ به اینکه در مکاتب غیر شیعی دریافتی غیر عقلی از فهم اسلام دارند. درباره امام خمینی نیز میان گروه‌های سیاسی و فکری افرادی را می‌بینیم که همین برخورد را با افکار امام دارند و به نوعی تلقی گری سطحی روی آورده‌اند. مثلاً گفته شده امام مخالف برقراری رابطه با عربستان یا گفت‌وگو با آمریکا بوده‌اند و گفته‌اند ما اگر از صدام بگذریم از فهد نمی‌گذریم، یا اقتصاد آزاد مصداق سرمایه‌داری است و امام مخالف اسلام سرمایه‌داری بوده‌اند. این نص‌گرایی نظری به نوعی به رفتارهای غیر قانونی در مقابل نظام سیاسی هم منتهی شده است، مثلاً گروهی با استناد به یک بند از وصیت‌نامه امام رفتارهای غیر قانونی خود را در برخورد با شهروندان جمهوری اسلامی توجیه می‌کردند، بیان می‌کنند: «به نظر من باید به قاعده زمان و مکان در این باره توجه کرد. امام در زمان خود گفتند که باید زمان و مکان را در اجتهاد دخالت دهیم، اتفاقی که رخ نداد. اگر به امام به عنوان یک مکتب نگاه کنیم باید در این مکتب اجتهاد کرد و این اجتهاد باید بر اساس قواعدی مانند زمان و مکان باشد».

«در بحث دین یکی از اصول مغفول‌اش نقش زمان و مکان است. قدر مسلم این است که مسائلی که در مورد واقعیت‌های عینی مطرح می‌شود قضایای خارجیه است. مثلاً اگر گفتند ما با عراق رابطه نداریم، باید ببینیم کدام عراق منظور است، عراق بعد از صدام که دیگر آن عراق نیست. در اینجا موضوع متفاوت شده است، زمان تغییر کرده و حکم هم تغییر می‌کند. اینجا همان نقش زمان و مکان مطرح می‌شود. امام در حیات خودشان صراحتاً اعلام کردند باید زمان و مکان را در اجتهاد دخالت دهیم، اما بعد از آن کسی پیگیر نشد. امام بسیار روی بحث زمان و مکان تاکید داشتند و آن راهگشا می‌دانستند و می‌گفتند در غیر اینصورت فقه ما به بن‌بست می‌خورد».

«تاکید ویژه امام درباره عنصر زمان و مکان به فراموشی سپرده شده است. این‌ها حرف من طلبه اول راه نیست یا حرف امام در سال ۴۲ و در سال ۵۷ هم نیست. اکنون این که زمان و مکان تاثیر در اجتهاد دارد گم شده، این حرف مرجعی است که برای اولین بار در تاریخ ما امکان حکومت پیدا کرد و بعد از ۱۱ سال تجربه حکومت این نکته را بیان داشته است».

مذاق شارع یا ذوق فقهانی؟

نواده بزرگوار امام برای روشن‌سازی و تبیین این اصل می‌گوید: «ما در فقه علاوه بر همه روش‌های رایج، یک متد ارزشمند،

داریم به نام «مذاق شارع». در بسیاری موارد، فقهی که هفتاد سال با کلمات شارع سروکار دارد، می‌گویند: مذاق شارع در این مورد چنین استفاده می‌شود. به همین سبب است که ما محتاج نظرات کسانی هستیم که هفتاد سال با امام بوده‌اند، وقتی آنها می‌گویند: «امام چنین بود» این بسیار در اجتهاد ما در مکتب امام، موثر است چرا که این اگر چه مستقیماً از رفتار یا کردار و یا گفتار امام خبر نمی‌دهد، ولی تشریح مذاق مکتب امام است». یادگار امام در مورد متد و اصول اجتهاد در اندیشه امام به موارد دیگر از قبیل «تمایز میان ثوابت و غیر ثوابت است»، «محکمتات و متشابهات را بشناسیم» و... نیز اشاره می‌کنند. به نظر می‌رسد که چارچوب اصول و متد اجتهاد باید دقیقاً روشن و موارد آن به درستی تبیین شود تا خللی به اصل بحث وارد نیاید.

۱۰. منابع اجتهاد

با توجه به اینکه اجتهاد در اندیشه امام صورت می‌گیرد طبیعتاً تمامی آثار، نوشتار، گفتار کردار امام خمینی در طول حیاتشان در زمره منابع اجتهاد به شمار می‌روند. یادگار امام در کنار این چهار منبع اصلی به منبع دیگری اشاره و بر اهمیت آن تاکید می‌کنند: «دیگر این که نظر نزدیکان طبقه اول امام در هر مورد چیست؟ مثلاً در فقه مالک بن انس اجماع اهل مدینه بسیار مورد توجه است چون آنها به پیامبر نزدیک بوده‌اند و در هر مورد تشخیص بهتری از احکام پیامبر دارند».

یادگار امام در جای دیگر بیان می‌کند که:

«امام را باید از نگاه همین یاران امام بشناسیم».

سید حسن خمینی با بیان اینکه «اگر از نسل اول انقلاب که در صحنه بودند و هنوز موجودند استفاده نشود دست ما از یکی از منابع مهم اجتهاد در دیدگاه‌های امام خالی می‌شود» در چگونگی کارایی ایشان در روند اجتهاد می‌گوید: «یک سری قضایای حقیقیه و گروه دیگر خارجیه هستند؛ قضایای حقیقیه مربوط به افق فلسفه و مکتب است و حقیقت آن بر پارادوکسیکال یا نبودن استوار است. اما قضایای خارجیه مربوط به تاریخ است و تاریخ اجرای یک فلسفه و مکتب است؛ صحت یا سقم آن یک بحث خارجی و تطابق با خارج است. در قضایای اول ملاک تطابق با نفس الامر است و در قضایای دسته دوم، ملاک تطابق با خارج است. این دو را باید از هم جدا کرد و تلاش فقه‌های شیعه در طول تاریخ، مجزا کردن این دو از هم بوده است. این کار باید بصورت یک کار جدی صورت گیرد و اگر از نسل اول انقلاب که در صحنه بودند و هنوز موجودند استفاده نشود دست ما از یکی از منابع مهم اجتهاد در دیدگاه‌های امام خالی می‌شود. در دوره کنونی که اگر مشابهت سازی تاریخ کنیم، دوره صحابه است باید از این منبع استفاده شود تا کار به دوره تابعین نرسد.

افرق این قضایای حقیقیه و خارجیه و مکانیزم نقد یا اثبات و نحوه شناخت تمایز آنها از هم در زندگی امام موضوع بسیار مهمی است که گرچه فقط برخی افراد می‌توانند در این زمینه کار کنند، اما بسیاری از شبهات با این روش قابل حل است».

(برگرفته از کتاب اجتهاد در اندیشه امام)

بر پایه نظرات استاد سید حسن خمینی)

«به نظر من باید به قاعده زمان و مکان در این باره توجه کرد. امام در زمان خود گفتند که باید زمان و مکان را در اجتهاد دخالت دهیم، اتفاقی که رخ نداد. اگر به امام به عنوان یک مکتب نگاه کنیم باید در این مکتب اجتهاد کرد و این اجتهاد باید بر اساس قواعدی مانند زمان و مکان باشد».

«در بحث دین یکی از اصول مغفول‌اش نقش زمان و مکان است. قدر مسلم این است که مسائلی که در مورد واقعیت‌های عینی مطرح می‌شود قضایای خارجیه است. مثلاً اگر گفتند ما با عراق رابطه نداریم، باید ببینیم کدام عراق منظور است، عراق بعد از صدام که دیگر آن عراق نیست. در اینجا موضوع متفاوت شده است، زمان تغییر کرده و حکم هم تغییر می‌کند. اینجا همان نقش زمان و مکان مطرح می‌شود. امام در حیات خودشان صراحتاً اعلام کردند باید زمان و مکان را در اجتهاد دخالت دهیم، اما بعد از آن کسی پیگیر نشد. امام بسیار روی بحث زمان و مکان تاکید داشتند و آن راهگشا می‌دانستند و می‌گفتند در غیر اینصورت فقه ما به بن‌بست می‌خورد».



حجت الاسلام والمسلمین سید علی خمینی:

مفاهیم انقلابی را رها کرده ایم

اجتهاد در اندیشه امام یک نیاز واقعی است



حجت الاسلام والمسلمین سید علی خمینی در اولین پیش همایش اجتهاد در اندیشه امام با تأکید بر این که مردم به جمهوری اسلامی برآمده از اندیشه امام خمینی رأی دادند؛ اجتهاد در اندیشه امام خمینی را یک نیاز واقعی دانست.

وی با بیان این که در مصادیق انقلابی مانده ایم و مفاهیم انقلابی را رها کرده ایم؛ پرداختن به مفاهیم انقلابی را مسیر اجتهاد در اندیشه امام خمینی عنوان کرد و یادآور شد: در جا زدن در مصادیق و رها کردن مفاهیم انقلابی موجب تحجر است.

انقلاب اسلامی تک بعدی نبود

نکته ای که در ابتدا می بایست به آن اشاره کرد این است که امام و به تبع او انقلاب یک انقلاب تک بعدی نبود. شما اگر آرمان های امام و به تبع آن آرمان های انقلاب را بررسی کنید، خواهید دید که این آرمان ها دارای ابعاد مختلف هستند و یک کل است که «بما هو کل» دارای ارزش و معنایی شود.

منشأ این موضوع هم شخصیت خود حضرت امام است که یک شخصیت دارای ابعاد مختلف و یک اندیشه کامل بود. امام در سن ۶۱ سالگی قیام ظاهری خود را آغاز کردند و قبل از آن ایشان در حیطه های مختلف یک شخصیت خود ساخته بود. از جمله در حیطه اندیشه، عمل، کردار و رفتار.

در اندیشه امام با یک کل اندیشه ای مواجه هستیم

این «کل بما هو کل» را باید مورد نظر قرار داد. خصوصیت کل این است که تمامی اجزا با هم شکل دهنده کل هستند. اگر هر جزئی در جایگاه خود قرار نگیرد، در مجموعه کل خلل ایجاد خواهد شد. حتی در بعضی شرایط اگر یک جزء برداشته شود، به مصلحت و مقصودی که پشت آن کل هست نخواهیم رسید. البته در بعضی شرایط هم اگر جزء برداشته شود در دستیابی به مصلحت کلی خللی وارد نخواهد شد. به طور مثال در بحث اقل و اکثر استقلالی و ارتباطی این مسائل مورد بحث است. در بحث نماز اگر یک الله اکبر گفته نشود و نماز را با تمام اجزا و شرایط دیگرش بخوانیم هیچ ارزشی نداشته و معراجی رخ نخواهد داد. این مقدمه ای است که باید در بحث اندیشه امام به آن توجه داشت و در واقع ما با یک کل اندیشه ای مواجه هستیم.

مردم به جمهوری اسلامی برآمده از اندیشه امام رأی دادند

نکته دوم که در اندیشه امام و خصوصاً در بحث کارکردی و کاربردی آن باید مورد نظر قرار بگیرد این است که حکومتی که ما الان داریم، استمرار حکومت امام و استمرار اندیشه امام است. چه از حیطه اسمی که در تمامی سخنرانی ها، مسئولین نظام و به خصوص مقام معظم رهبری این نکته را دائماً ذکر می کنند که راه ما راه امام بوده و حکومت ما استمرار حکومت ایشان است. افتخارات و پیشرفت های

ما از ضرب شست امام بوده و این انقلاب بدون نام امام در هیچ جای جهان شناخته شده نیست. بنابراین هم در حیطه اسمی، ما حکومت خود را استمرار حکومت امام و در دل اندیشه امام می دانیم و هم در حیطه رسمی هم آنچه که از مردم رأی گرفت و در رفراندوم مورد نظر آن ها قرار گرفت، جمهوری اسلامی برآمده از اندیشه امام بود. لذا اگر ما بخواهیم امام را از جمهوری اسلامی جدا بکنیم در حیطه مشروعیت هم با مشکل مواجه خواهیم شد و این موضوع فارغ از منظر حقوقی، یک نظریه است.

امادر حیطه عملی این که چقدر به اندیشه های امام نزدیک هستیم یا نیستیم، موفق شدیم یا نشدیم، در کجاها پیشرفت و پسرفت داشته ایم و چقدر تارسیدن به قله های آرمان های انقلابمان رسیده یا نرسیده ایم، مواردی بوده که محل بحث شان اینجا نیست. در نتیجه این که آیا حکومت ما استمرار حکومت امام است دقیقاً نقطه شروع بحث اجتهاد در اندیشه امام می باشد.

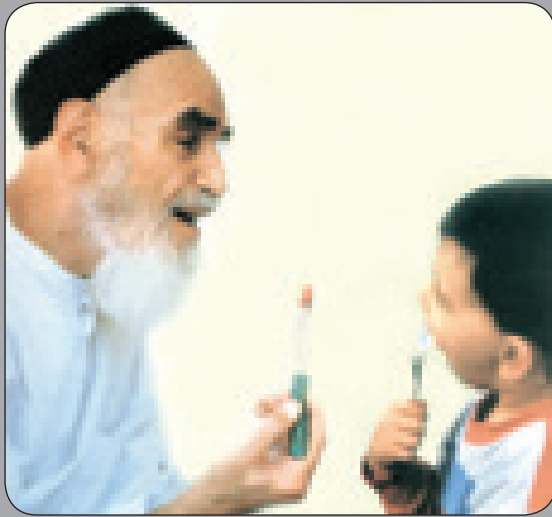
اجتهاد در مکتب امام

در عنوان اجتهاد در اندیشه امام باید توجه داشت که متعلق اجتهاد به صورت حقیقی نمی تواند یک شخص باشد، هر چند به صورت مجازی می شود. مانند این که برخی می گویند ما امام را متن می دانیم، در واقع این یک جمله مجازی است و حقیقی نیست. بنابراین متعلق اجتهاد نمی تواند فرد باشد، بلکه باید یک اندیشه باشد. در نتیجه با

متأسفانه در بسیاری از موارد ما در مصادیق انقلابی مانده ایم و مفاهیم انقلابی را رها کرده ایم. مصادیق انقلابی نباید گمراه کننده ما باشد. گیر کردن در مصادیق انقلابی سر از تاجر در می آورد. اینکه بگوییم چون در فلان دوره فلان مساله بود پس دیگر نمی شود کاری کرد، اصلاً قابل قبول نیست. باید دید مفهوم انقلابی پشتش چیست.

به طور مثال یک مفهوم انقلابی این است که ما صد در صد با آپارتاید و تبعیض نژادی مخالفیم و هیچ گاه با کشوری که آپارتاید درونش باشد رابطه نخواهیم داشت، چون آن کشور را یک کشور و حکومت انسانی نمی دانیم، اما مصداق این موضوع بحث آفریقای جنوبی بود. در ابتدا با آن کشور رابطه نداشتیم، اما جلوتر که می آییم، می بینیم آفریقای جنوبی هست اما دیگر تبعیض نژادی درونش نیست. اما برخی می گفتند: امام با رابطه با آفریقای جنوبی مخالف بود، حالا شما می خواهید سفیر به آنجا بفرستید؟!

قدر مسلم این نوع برخورد، تاجر و در جازدن است. امام درست است که با رابطه با آفریقای جنوبی مخالف بود اما این مصداق انقلابی است. آن چیزی که در حیطه اندیشه بوده و مانا است و جریان دارد، مفهوم انقلابی می باشد. مفهوم انقلابی عبارت است از اینکه ما با آپارتاید مخالفیم اما اگر این جریان عوض شود رابطه هم برقرار می شود.



انقلابی سر از تاجر در می آورد. اینکه بگوییم چون در فلان دوره فلان مساله بود پس دیگر نمی شود کاری کرد، اصلاً قابل قبول نیست. باید دید مفهوم انقلابی پشتش چیست.

به طور مثال یک مفهوم انقلابی این است که ما صد در صد با آپارتاید و تبعیض نژادی مخالفیم و هیچ گاه با کشوری که آپارتاید درونش باشد رابطه نخواهیم داشت، چون آن کشور را یک کشور و حکومت انسانی نمی دانیم، اما مصداق این موضوع بحث آفریقای جنوبی بود. در ابتدا با آن کشور رابطه نداشتیم، اما جلوتر که می آییم، می بینیم آفریقای جنوبی هست اما دیگر تبعیض نژادی درونش نیست. اما برخی می گفتند: امام با رابطه با آفریقای جنوبی مخالف بود، حالا شما می خواهید سفیر به آنجا بفرستید؟!

قدر مسلم این نوع برخورد، تاجر و در جازدن است. امام درست است که با رابطه با آفریقای جنوبی مخالف بود اما این مصداق انقلابی است. آن چیزی که در حیطه اندیشه بوده و مانا است و جریان دارد، مفهوم انقلابی می باشد. مفهوم انقلابی عبارت است از اینکه ما با آپارتاید مخالفیم اما اگر این جریان عوض شود رابطه هم برقرار می شود.

در مورد مذاکره و ارتباطات با کشورهای دیگر به خصوص در مساله سیاست خارجی باید فرق بگذاریم. امروزه خیلی از جریان ها و موضوعات عوض شده است. شکل موضوع و مصداق همان است اما مفهوم انقلابی اش تغییر پیدا کرده است و در حال حاضر یک مفهوم دیگر است.

از اوقات تحت شدیدترین فشارها قرار گرفته است که بگویید اینجا امام چه گفت.

اجتهاد در اندیشه امام در مقابل انحصار فهم و تفهیم از اندیشه امام

بحث اجتهاد در اندیشه امام در مقابل انحصار فهم و تفهیم در اندیشه امام می آید و چیز دلخواهی هم نیست که هر کسی هر چیزی که دلش می خواهد بیان کند. این موضوع را هم برخی درک و فهم نکرده اند. اجتهاد یک بار فرهنگی و معنایی پشتش دارد. متأسفانه خیلی هامی گویند امام اینطور یا آنطور بود؛ شما باید تمام عبارات را نگاه کنید و مورد نظر قرار بدهید. ببینید مطلق، مقید، عام و خاصش چه می باشد؟ و یک موضوع در تعارض با مساله دیگر، چگونه حل می شود.

پشت تمام رفتارهای امام یک اندیشه است

نکته دیگر بحث فهم متن است که امروزه خیلی مهم می باشد. مباحث هرمنوتیک همان است که ما دقیقاً با آن کار داریم. خوانش متن، متن خوانی و فهم متن. باید توجه داشت که پشت تمام رفتارهای امام یک اندیشه است. آن اندیشه است که امروز قابل جریان است.

تفاوت در مفاهیم انقلابی و مصادیق انقلابی

نکته دیگر، بحث تفاوت گذاشتن بین مفاهیم و مصادیق انقلابی است. متأسفانه در بسیاری از موارد ما در مصادیق انقلابی مانده ایم و مفاهیم انقلابی را رها کرده ایم. مصادیق انقلابی نباید گمراه کننده ما باشد. گیر کردن در مصادیق

توجه به این که امام دارای یک مکتب می باشد، بهتر است از عنوان اجتهاد در مکتب امام استفاده کنیم.

اجتهاد در اندیشه امام (س) یک نیاز واقعی است

نکته بسیار مهم دیگر اینکه بحث اجتهاد در اندیشه امام یک نیاز بود. و این نیاز در نتیجه ی این است که جامعه خودش را محتاج به امام دانسته و همچنین مقبولیت و مشروعیت خود را در حیطه های اسم و رسم مربوط به ایشان می داند. همانطور که در مساله مشروعیت و مقبولیت رأی مردم از دیدگاه امام و همچنین حیطه اختیارات شورای نگهبان بارها و بارها اجتهاد های مختلف مطرح شده است. پس نتیجه می گیریم اجتهاد در اندیشه امام یک نیاز واقعی است.

در واقع زمانی که احتیاج حاصل شد، طبیعتاً اجتهاد هم به دنبال آن می آید. طرح، فهم و مشروعیت دادن به اجتهاد در اندیشه امام، در حقیقت مشروعیت دادن به این نیاز است. باید توجه داشت با وجود این که در حال حاضر بالغ بر بیست و چند سال از رحلت امام گذشته است اما در موضوعات مختلف، باید اجتهاد در اندیشه امام را انجام داد چرا که خودمان را استمرار حکومت امام می دانیم.

در برخی امور به مساله ای رسیدیم که امام در آن خصوص صحیتی نداشته اند اما در موضوعی شبیه آن، نظراتی داشته اند. به مساله ای رسیدیم که این عبارت امام با آن عبارتش در ظاهر همخوانی ندارد، یک گروه به عبارتی استدلال کرده اند که: میزان رای ملت است (صحیفه امام، ج ۸، ص ۱۷۳) یا مجلس در رأس همه ارگانها واقع است (همان، ج ۱۷، ص ۲۴۶)، و عده ای آن عبارات را مطرح می کنند که: ولایت فقیه ... همان ولایت رسول الله است. (همان، ج ۱۰، ص ۳۰۸) یا قریب به این که من رئیس جمهور رانص می کنم. (ن. ک. همان، ج ۱۲، ص ۱۳۹) در این موضوع باید گفت:

هر کسی از ظن خود شد یار من

وز درون من نجست اسرار من

به این دلیل است که ما در طول این مدت ناچار با این مساله روبرو هستیم و کسی نمی تواند این عبارات را انکار کند.

اجتهاد در اندیشه امام

مقدمه ای برای نقد نیست

نکته مهم این است که اجتهاد در اندیشه ای مکتب امام، در ساحت فهم اندیشه امام است، در حالی که نقد اندیشه امام در حیطه رداست. این تفاوت مهمی است که خیلی ها متوجه آن نشده اند. اجتهاد باید در حیطه فهم باشد و باید در نظر داشت که نقد دوره پسا فهم است.

باید توجه داشت که اجتهاد ارتباطی به عصمت ندارد. شما اجتهاد می کنید که بفهمید امام در این زمینه چه می گوید. اینکه برخی بحث اجتهاد در اندیشه امام را مقدمه نقد اندیشه امام می دانند، اصلاً صحیح ندارد و هرگز این گونه نیست چرا که مساله اجتهاد در اندیشه امام در حیطه فهم است و این که ما بفهمیم امام چه گفت.

به تعبیر مقام معظم رهبری باید مطلق، مقید، عام و خاص را کنار هم قرار داد تا ببینیم امام چه گفت؟ مرادش چه بود؟ منظورش چه بود؟ لذا این دغدغه عصمت و غیر عصمت هم جریان ندارد.

هیچ کس نمی تواند بگوید فقط ما هستیم که

می فهمیم امام چه گفت

نکته دیگری که باید به آن توجه کرد این است که اجتهاد در مقابل چیست؟ اجتهاد در مقابل انحصار فهم و انحصار تفهیم است. هیچ کس حق ندارد بگوید آنچه که من از امام می فهمم این است و فرد دیگری حق ندارد چیزی بگوید و بفهمد. در واقع هیچ کس نمی تواند بگوید فقط ما هستیم که می فهمیم امام چه گفت. موسسه تنظیم و نشر آثار امام هم هیچ وقت این کار را نمی کند، با وجود اینکه در بسیاری



حجت الاسلام والمسلمین دکتر نجف لک زایی

معرفی مکتب امام، نیازمند اشراف داشتن به مبانی آن است

رشته "امام شناسی" در دانشگاه ایجاد شود

تفهیم و به صورت تطبیقی بررسی و مباحث جدید را بر اساس مبانی اندیشه امام استنباط کنیم. به طور مثال شاید اگر امروز به خیلی ها بگویید نظریه یا مکتب امنیتی امام چیست؟ به شما بگویند امام چنین بحثی ندارد؛ درست هم هست. یعنی اگر شما فهرست آثار امام را باز کنید چیزی در مورد مکتب امنیتی امام خمینی (س) نمی آورد، ولی امام مبانی را ارائه کرد. من به عنوان یک پژوهشگر می توانم با مراجعه به مبانی مکتب امنیتی را استنباط کنم. یعنی ما در واقع باید تداوم سیاسی و اجتماعی مبانی امام را پیگیری کنیم.

این پژوهشگر علوم دینی و سیاسی تأکید کرد: ریل گذاری در رشته امام شناسی باید صورت بگیرد؛ یعنی اگر بخواهیم روشمند باشد و تحریف، تک بعدی و گرفتار مشکلات دیگر نشود باید یک سرمایه گذاری در این زمینه انجام شود. لک زایی افزود: ما باید توسط کسانی که به مبانی امام مسلط هستند، یعنی افرادی که مبانی دستشان باشد و بتوانند اجتهاد کنند، امام شناسان جدید از اقصا نقاط دنیا تربیت کنیم. ممکن است که دو نفر تفاوت برداشت هم پیدا کنند، ولی چون روشمند است اعتبار دارد و اشکالی ندارد. نمی شود کسی یک کتابی را بخواند و از روی آن اعمال نظر کند.

وی در مورد ویژگی ها و شاخصه های کسانی که داعیه شناساندن امام را دارند نیز گفت: اشکالی متوجه برخی از آثاری که در مورد امام نوشته می شود و یا کسانی که در مورد امام حرف می زند هست و آن اینکه فقط به صحیفه امام یا برخی مجلدات صحیفه توجه می کنند. در حالی که تمام کسانی که در علوم انسانی مطالعه روشمند انجام می دهند می دانند که وقتی می خواهیم اندیشه های اندیشمندان را مطالعه و به صورت یک مکتب ارائه کنیم باید جامع ببینیم. معاون فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت عنوان کرد: نمی شود ما آثاری که امام مبانی خودش را در آنها ارائه کرده مثل تقریرات فلسفه و یا شرح حدیث جنود عقل و جهل و چهل حدیث و یا آثار فقهی امام را ببینیم و با مراجعه به یک سخنرانی و یا یک جلد از صحیفه بگوییم، نظر امام خمینی این بود. ممکن است این درست باشد و ممکن هم هست ایراد داشته باشد. یعنی ما می گوییم روشمند نیست.

لک زایی در پایان خاطر نشان کرد: وقتی کسی می خواهد مکتب امام و یا نظریه امام در بایر مطرح کند، باید مطمئن باشیم که تحقیق لازم را انجام داده و علاوه بر آن به مبانی نیز اشراف دارد.

(س) داریم. این خیلی عمومی و آن هم در حد کارشناسی است. این در حالی است که مبانی انسان شناسی امام خمینی (س) جزو مهم ترین مباحثی است که باید در دانشگاه های ما تدریس شود.

لک زایی افزود: از دانشگاه به سراغ حوزه ها برویم که آیا این اندیشه ها در حوزه ها تدریس می شود؟ لذا راه عملی صیانت از اندیشه امام تدریس افکار و اندیشه های امام در رشته های مختلف مراکز حوزوی و دانشگاهی ما و پایه ریزی علوم انسانی بر اساس این مبانی معرفت شناسی، هستی شناسی، انسان شناسی و روش شناسی امام است.

وی با بیان اینکه شخصاً جای این اندیشه ها را در دانشگاه ها خالی می بینم، گفت: به طور مثال نظریه دو فطرت امام که در کتاب «شرح حدیث جنود عقل و جهل (صفحه ۸۰ بعد)» مطرح شده و در آثار دیگر نیز به صورت پراکنده مطرح شده را به عنوان یک نظریه که می تواند پایه اسلامی سازی علوم ما قرار بگیرد، می توانیم خیلی راحت ارائه کنیم.

رئیس پژوهشکده علوم و اندیشه سیاسی ادامه داد: این در حالی است که جامعه علمی ما هنوز با این فراتر از اصلاح آشنا نیست تا ما بتوانیم در مورد آن بحث کنیم. لذا در پاسخ به اینکه چطور می توان از تحریف جلوگیری کرد؟ می گویم اول افراد را با این اندیشه آشنا کنیم و بعد وسواس داشته باشیم که درست آشنا شوند. فعلاً ما معتقدیم اندیشه های امام غریب است.

وی خاطر نشان کرد: من پیش از این طرحی داده بودم مبنی بر اینکه در دانشگاه ها رشته ای به نام «امام شناسی» ایجاد داریم. باید این رشته را تأسیس کنیم. البته این رشته باید گرایش های مختلفی داشته باشد، چون با یک رشته و یک گرایش نمی توانیم جوایگو باشیم. این گرایش ها می تواند اندیشه سیاسی، کلامی، اقتصادی، بین المللی و موارد دیگر باشد.

لک زایی با انتقاد از اینکه کسی متکفل این امر نیست، گفت: بهترین مکان برای این کار مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س) است. البته بعضی رشته ها مثل اندیشه سیاسی امام خمینی (س) برنامه ریزی شد ولی به نتیجه نرسید. من بیشتر نظرم این است که یک جایی مثل دانشگاه جامع - می شود روی این صحبت کرد - بیاید متکفل امام شناسی شود. وی با تأکید بر اینکه امام یک نظریه جدید در عرصه روابط بین الملل مطرح کرد، ادامه داد: ما باید این موارد را به پژوهشگران

رئیس پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم با تأکید بر اینکه مطالعه در مورد اندیشه و آثار امام خمینی (س) باید به صورت روشمند انجام شود، پیشنهاد رشته ای به نام «امام شناسی» در دانشگاه های کشور را داد و اظهار کرد: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س) می تواند متکفل این امر شود. البته وقتی کسی می خواهد مکتب امام و یا نظریه امام در بایر را مطرح کند، باید مطمئن باشیم که تحقیق لازم را انجام داده و علاوه بر آن به مبانی نیز اشراف دارد.

حجت الاسلام والمسلمین نجف لک زایی در مورد لزوم شناساندن افکار و اندیشه های امام خمینی (س) افزود: در بحث های تمدن سازی گفته می شود که مهم ترین مطلب برای تمدن سازی تولید فکر است. بعد از تولید فکر می گویند تولید قدرت و بعد از آن تولید ثروت است. یعنی اگر در این ۳ عرصه ما تولید انجام دهیم، می توانیم امیدوارم باشیم که به سمت یک تمدن جدید برویم.

وی با تأکید بر اینکه در جمهوری اسلامی تأکید بر رفتن به سمت تمدن نوین اسلامی است، اظهار کرد: این اندیشه امتحان خود را پس داده و کارآیی آن به اثبات رسیده و اکنون در اختیار و جلوی چشم ماست.

لک زایی تصریح کرد: تمام ابعاد فلسفی، کلامی، اخلاقی، جامعه شناسی و اقتصادی در این اندیشه وجود دارد. از طرف دیگر هم بعد داخلی و هم بعد بین المللی دارد. امام یک شخصیت جامع با فکر جامع است. تمدن سازی نیز یک اندیشه جامع می خواهد. بنابراین حیف است که مراکز علمی ما از این اندیشه خالی باشد.

معاون پژوهشی دفتر تبلیغات اسلامی با طرح این سؤال که تحریف اندیشه امام چگونه می شود؟ ادامه داد: اگر در دانشگاه های ما اندیشه امام تدریس نشود، این یک تحریف عملی است؛ یعنی زمانی که اندیشه ای بد ارائه و یا بخشی از آن ارائه شود، ما می گوییم تحریف شده است. چون آن اندیشه آن گونه که بوده ارائه نشده و دستکاری شده است.

وی با ابراز تأسف از اینکه وضع کنونی ما فراتر از این است، افزود: در دانشگاه های ما مخصوصاً در رشته های علوم انسانی، علوم سیاسی، فلسفه، تفسیر و رشته های مختلف هنوز اندیشه های امام وارد نشده است. ما یک درس دو واحدی عمومی به نام «اندیشه سیاسی امام خمینی (س)» و یا یک درس یک واحدی اختیاری به نام «وصیت نامه امام خمینی



امام خمینی در کلام باران

خاطرات مرحوم آیت الله العظمی فاضل لنکرانی از امام خمینی (س)

گفتاری از زنده یاد استاد عبدالحسین حائری: امام آنگونه که من دیدم

آیت الله محمد یزدی: برای حفظ حریم امام باید به نظرات ایشان عمل کنیم

آیت الله علی اکبر مسعودی خمینی: طوری می زدند که کشته شویم

دکتر علی ربیعی وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی: به آرمان های امام وفادار خواهیم ماند

دکتر علی اصغر فانی؛ وزیر آموزش و پرورش: آموزش و پرورش نظرات و آرمان های امام راحل را ترویج می دهد

حجت الاسلام والمسلمین سید مهدی امام جمارانی: امام اجازه ندادند موقوفات حتی برای کمک به جبهه استفاده شود

سید کاظم موسوی بجنوردی: بزرگ ترین نوآوری امام این است که گفت در اجرای شریعت ملاک رأی مردم است

حجت الاسلام والمسلمین شریعتی سبزواری: امام قلب ما را احاطه کرده بود

سید حسین هاشمی: نماینده ی پاپ می گفت که این ساده زیستی امام خمینی مرابه شدت تحت تاثیر قرار داد

خاطرات مرحوم آیت الله العظمی فاضل لنکرانی از امام خمینی (س)



اگر حاضری جهنم را تحمل کنی

من دیگر حاضر نیستم به این طلبه به خاطر عدم لیاقتی که در او وجود دارد، پول سهم امام بدهم.

مرحوم حاج آقا مصطفی نقل می کردند روزی برای یک طلبه ای خدمت امام وساطت کردم که پولی از ایشان بگیرم و به او بدهم. ولی امام به وساطت من ترتیب اثر ندادند. مرتبه دوم وساطت کردم باز ترتیب اثر ندادند، که این بار مایه تعجب شده بود. مرتبه سوم که وساطت کردم امام در جواب فرمودند: «مصطفی، این کمد، و گنجه ای که می بینی این پول در آن وجود دارد و این هم کلید گنجه است، من این کلید را در اختیار تو می گذارم که هر چه پول می خواهی برداری به این طلبه بدهی، مانعی ندارد؛ لکن به یک شرط و آن شرط این است که جهنمش را باید خودت بروی. چون من دیگر حاضر نیستم به این طلبه به خاطر عدم لیاقتی که در او وجود دارد، پول سهم امام بدهم. تو اگر حاضری جهنم را تحمل کنی این پول و این گنجه و این کلید در اختیار تو»

سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی - ج ۶، ص ۱۲۳.

بعد از ۴۵ سال هنوز اثر آن هست

فراموش نمی کنم در همان اوایل طلبگی ام بود که امام عصرهای جمعه در مدرسه فیضیه، یک بحث اخلاقی داشتند. فراموش نمی کنم در همان اوایل طلبگی ام بود که امام عصرهای جمعه در مدرسه فیضیه، یک بحث اخلاقی داشتند و البته این بحث اختصاص به طلاب و فضلا نداشت و جمعی از مؤمنین و مقدسین بازار قم هم در این جلسه با اشتیاق کامل شرکت می کردند و به قدری این بحث در روح آن‌ها مؤثر بود که ما بعد از گذشت چهل و چند سال هنوز اثر آن را در افرادی که در آن جلسات شرکت می کردند، می بینیم.

یعنی هنوز هم آن‌ها یک مردان با ایمان و با اخلاص، متعهد و نسبت به مسائل انسانی کاملاً مقید هستند که این اثر آن جلسات بود.

برداشت‌هایی از سیره امام خمینی (س)، جلد پنجم، به کوشش غلامعلی رجایی، ص ۱۷۷

بیان امام شیرین بود

بیان امام در تدریس به قدری شیرین و رسا بود که هیچ کس را نیازمند به اینکه از کس دیگری بپرسد و نظر امام را استفسار کند نبود.

بیان امام در تدریس به قدری شیرین و رسا بود که هیچ کس را

نیازمند به اینکه از کس دیگری بپرسد و نظر امام را استفسار کند نبود. امام مستقیماً با بیان بسیار روشن و شیرین خودشان تمام مطالب را در اختیار می گذاشتند. طلبه که از درس استاد بیرون می رفت مطلب به نظر او کاملاً روشن بود. البته ممکن بود که در اصل دریافت کل مطلب اشکالی داشته باشد، اما از نظر اینکه امام چه فرموده‌اند و چه نظری داشته‌اند هیچ نقطه ابهامی برای کسی باقی نمی ماند.

حوزه: ش ۳۲، ص ۱۳۰

به موقعیت جامعه ایرانی نظر خاص داشتند

از ویژگی‌های مهم امام تشخیص موقعیت جامعه ایرانی بود که مسأله بسیار دقیقی بود.

از ویژگی‌های مهم امام تشخیص موقعیت جامعه ایرانی بود که مسأله بسیار دقیقی بود. با اینکه ایشان علم جامعه‌شناسی نخوانده بودند ولی اگر همه جامعه‌شناسان اتفاق می کردند و مسأله‌ای را در رابطه با جامعه ایرانی فکر می کردند و مطرح می کردند

باز به عمق نظری که امام در این باره داشتند نمی رسیدند. حتی تصور این معنا مشکل بود که از جامعه‌ای که حدود شصت سال در حکومت منحط و ضد اسلامی پهلوی تربیت شده بود ایشان چطور می توانست انتظار داشته باشد که با حکومت طاغوت مبارزه کند و برای احیای اسلام حتی حاضر به شهادت باشد. این حاکی از یک نظر خاص الهی به جامعه ایرانی بود که مسلماً ارایه آن از علم جامعه‌شناسی ساخته نبود.

سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی - ج ۶، ص ۱۱۸

این غیبت است

همسر محترمه امام نقل کرده‌اند که من ۶۲ سال با امام بزرگوار زندگی کردم و در این ۶۲ سال یک غیبت از این مرد نشنیدم. خیلی این مطلب معجزه گونه است. حتی تا این درجه که ایشان گفته بودند که ما یک کارگری داشتیم که خیلی کاری نبود لذا آن را تبدیل به یک کارگر بهتر کردیم. بعد از چند روز من خدمت امام گفتم که این خیلی کارگر خوبی است. امام فرمودند: «که اگر با این جمله می خواهی به من بفهمانی که قبلی خوب نبود این یک غیبت است و من حاضر نیستم بشنوم».

منبع: پا به پای آفتاب، ج ۴، ص ۷۲

اینطور نیست که شما می گوید

امام در مسائل علمی روی یک تیزبینی و استقامت فکر مستقلاً

به عمق آن می رسیدند.

امام در مسائل علمی روی یک استعداد کاملی که خداوند به ایشان عطا فرموده و روی یک تیزبینی و استقامت فکر در مسائل علمی مستقلاً به عمق آن مسائل می رسیدند.

گاهی این مسأله پیش می آمد که در یک بحث فقهی اکثر شاگردان هم با نظر ایشان مخالفت می کردند؛ ولی هیچ تردیدی در نظرات علمی ایشان به وجود نمی آمد. روزی یکی از فضلاء درس ایشان برخلاف مطلب امام، مطلبی گفت و سماجت کرد و جواب شنید و دید نمی تواند مطلب خودش را اثبات کند، لذا متوسل به قسم شد و گفت: والله مطلب این است که من می گویم، اینجا امام چاره‌ای جز اینکه ایشان هم در جواب به قسم متمسک بشود و بفرماید والله اینطور نیست که شما می گوید، نداشتند؛ که این حاکی از اعتقاد کامل امام به همان پیشنهاد و نظرها و عقاید علمی خودشان بود.

سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی، ج ۶، ص ۱۰۹

نامی از من نباشد

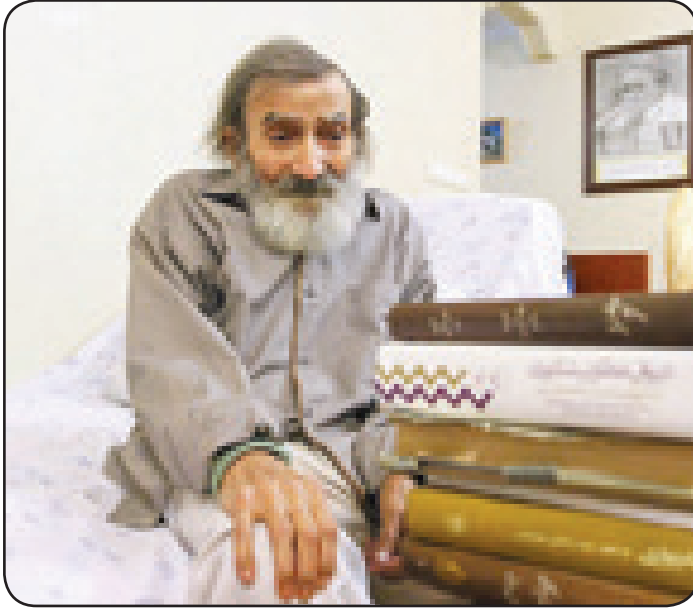
امام بزرگوار روی دلسوزی به حال اسلام کتابی به عنوان «کشف الاسرار» در رد کتاب «اسرار هزار ساله» نوشتند که در چاپ‌های اول و دومش ذکری از مولف در کتاب نیست.

امام کتابی دارند به نام «کشف الاسرار» این کتاب رد کتابی است که یکی از آقا‌زاده‌های علما متأسفانه نوشته بود به نام «اسرار هزار ساله» و مسائلی اعتقادی شیعه را در این کتاب به مسخرگی گرفته بود و به روحانیت و امامت و همه این‌ها جسارت کرده بود. امام بزرگوار روی دلسوزی به حال اسلام، درس و بحث و مطالعه‌شان و همه چیزشان را یکبار به حوزه تعطیل کردند و به نوشتن جواب به این کتاب پرداختند.

اینطوری که من شنیده‌ام و در ذهنم است حدود چهل روز تمام این کارها را کنار گذاشتند و کتابی به عنوان «کشف الاسرار» در رد آن کتاب نوشتند و برای اینکه شایبه این معنا نباشد که کسی بگوید در آن یک نوع خودنمایی وجود دارد، آن کتاب در چاپ‌های اول و دومش حتی در یک جا اشاره به آن معنی ندارد که این کتاب مؤلفش امام بزرگوار است؛ یعنی ذکری از مؤلف در این کتاب اصلاً مطرح نیست و فقط کتابی است برای جواب به کتاب «اسرار هزار ساله». این کشف از خلوص ایشان در این مقام می کند که با وجودی که امام جواب را نوشته‌اند اما به خاطر اینکه نخواسته‌اند که کسی بگوید مثلاً جواب دهنده چه مقامی دارد، دستور داده‌اند که نامی از ایشان در این کتاب مطرح نشود.

برداشت‌هایی از سیره امام خمینی، ج سوم، ص ۲۰۸

گفتاری از زنده یاد استاد عبدالحسین حائری امام آنگونه که من دیدم



استاد حائری نواده دختری حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی مؤسس حوزه علمیه قم بود که سوابق تحصیلات حوزوی تا حد اجتهاد داشت. با این حال او عمر خودش را در خدمات فرهنگی و بطور خاص کتابشناسی و نسخه پژوهی به سر آورد.

آشنایی با امام

در جریان وفات مرحوم جدمان بود که برای اولین بار آقای خمینی را دیدم. ایشان پیش حاج آقا مرتضی افرزند حاج شیخ عبدالکریم زیاد می آمدند. صحنه رفتار ایشان کاملاً ذهنم هست که با دایمی ام (حاج آقا مرتضی حائری) می رفتند و می آمدند. جلسات فاتحه با وجود ممنوعیت، در خانه ما برقرار بود و مردم در آنها شرکت می کردند. در تمام آن جلسات آقای خمینی هم شرکت می نمودند. من اولین بار آن قامت و آن منش را دیدم و در ذهنم قیافه آشنا شد.

نقش امام در اصلاح حوزه علمیه قم

در مراحل آغازین تشکیل حوزه در قم حجره های مدرسه فیضیه و دارالشفا به وسیله درویشها و بعضی خدمه اشغال شده بود که در آنجا تریاک می کشیدند. یکی از مراحل اصلاح حوزه این بود که آنها را بیرون کنند. بعضی ها خصوصاً خدمه، قوم خاصی بودند که مقاومتشان در مقابل این جور اصلاحات بیشتر بود. معروف است که یکی از آنها از مدرسه بیرون نرفته است. امام که جزو نخستین مهاجرین به قم بود، در آن قضیه دخالت کرده و می زند تو گوش آن فرد، چون ظاهراً اهانت نیز کرده بود.

درس اخلاق حضرت امام

حاج آقا مرتضی می گفت: آقای خمینی وقتی درس اخلاق می گفتند، خودشان به حدی تحت تاثیر قرار می گرفتند و آنقدر دستشان را بر زمین فشار می دادند که انگشتانش زخم می شد. من نیز چند جلسه شرکت کردم و بر اینم بسیار آموزنده بود و امام با حالت خاصی آیه آخر سوره کهف را می خواندند.

رفقا و هم مباحثه های امام

آقا سید محمد یزدی (معروف به محقق داماد) که با دایمی ام از همان اوایل یک حجره های گرفته بودند، چند سال - حداقل دو سال - با امام بحثهای داغی داشتند. امام تا آن طرف مدرسه صدایش می آمد. هیچ وقت به قیافه ایشان نمی آمد که این جور اهل داد و فریاد باشند. حدود دو سال بحث بسیار، بسیار داغ که خودم صدایشان را می شنیدم.

اما با دیگران بحث دائم و مرتب و سر ساعت نداشتند؛ ولی با آقای داماد داشتند. امام با دوستانشان ایام تعطیل و ششهای ماه رمضان و پنجشنبه و جمعه در خانه ها دوره داشتند. یک روز خانه امام بود، یک روز خانه دایمی من بود، یک روز خانه حاج آقا عبدالله آل آقا بود. یک روز خانه سید احمد زنجانی (پدر آقای شبیری) بود و اول چند نفر این دوره را سالها داشتند. آقایان در آن دوره ها بحث می کردند و هیچ وقت به باطل نمی گذشت. یاد است مدتی که سروصدای کسروی در آمده بود، یک کمی پیش از ۱۳۲۰ و بیشتر آن هم بعد از آن سال بود که اینها جلسه های داشتند و روی نقاط ضعف کسروی بحث می کردند. من جلساتی را که در خانه دایمی من تشکیل می شد دیده بودم، در آن جلسات وقت به باطل نمی گذشت. گاهی شوخیهایی می شد؛ ولی معمولاً به بحثهای مفید می گذشت. امام با حاج آقا مرتضی و حاج آقا مهدی حائری معاشر دائم بودند. یاد هست که در یکی از جلسات راجع به کسروی بحث می کردند و آقای خمینی - متأسفانه موضوعش یاد نیست - می گفتند: این حدیثی که کسروی نقل کرده و نقطه ضعف از امام صادق (ع) گرفته را دیدیم، ایشان نصف آن را نقل کرده نصف دیگرش را نقل نکرده، کسروی دروغگو و خیانتکار است، صرفاً اینطور نیست که مورخ باشد و در تاریخ کار کند، دروغ می گوید و سوء نیت و غرض دارد، برای اینکه آن حدیثی که آنجا آورده ناتمام است، در حالی که نصف دیگر حدیث مسأله را

حل می کند و اگر آن را نقل می کرد مشکلی نمی بود.

مطایبه های امام

روزی در خانه حاج آقا مهدی در که در بودم و آقای خمینی و دایمی بزرگم هم تشریف داشتند، اینها گویا از قم آمده بودند. به هر حال شب آنجا بودیم. صبح پا شدیم رفته برای نماز، بعد از نماز سرم را روی سجده گذاشته بودم. امام آمدند دستشان را روی من گذاشتند و فشار دادند و گفتند: چرا اینقدر خودت را اذیت می کنی؟ یک قدری پاشو، بگو، بخند، بازی کن! شوخیها و حرکات امام برای من جالب بود. امام نقل می کردند که یک جایی هست نزدیک خمین که اهل آن محل به ساده اندیشی معروفند. از جمله اینکه مثلاً یک باغ را هر چهار طرفش دیوار نمی گذارند! یک طرفش را دیوار می گذارند و آن دیوار را در می گذاشتند و در را قفل می کردند و خوشمزه تر اینکه دزد آنجا به جای اینکه از جاهای بدون دیوار داخل بشود یا از دیوار بالا می رفت یا سعی می کرد قفل را بشکند!

امام و آیت الله بروجردی

امام در اوایل به منزل آقای بروجردی زیاد می رفتند و اصولاً در مهاجرت آیت الله بروجردی از بروجرد به قم، مرحوم امام خمینی سهم زیادی داشتند و جدیتی بسیار به کار بردند. در درس ایشان نیز شرکت می کردند اما ابتدا درس را نمی نوشتند. دایمی ام می گفت: آقای خمینی درسها را نمی نویسند و هنوز اعتقادی ندارند. بعد از مدتی گفت که آقای خمینی به من گفتند که آقای بروجردی خیلی پر است، باید قدرش را دانست و از من آن چیزهایی را که مربوط به درسهای قبلی بود و نوشته بودم، گرفتند و گفتند: من خودم از این به بعد را می نویسم. حضرت امام دروس آیت الله بروجردی را می نوشتند و کتاب لمحات الاصول تقریر حضرت امام بر این جلسات است. خودم از امام شنیدم که بعدها است در حوزه های علمی این جور فقیهیی پیدا نشده و این کیفیت فقاقت در حوزه ها نیامده است.

شروع تدریس خارج توسط امام

حدود سال ۱۳۲۸ که من چند سال به درس خارج (درس نهایی حوزه های) می رفتم، اطلاع یافتم امام درس خارج را شروع کرده اند، اما خصوصی است. شروع درس خارج امام خمینی نکته جالبی دارد که فکر نکنم کسی آن را بداند. این از مسائل پشت پرده است.

آقای منتظری و آقای مطهری که از فضایی بنام حوزه بودند، پیش آقای خمینی رفتند و درس خارج گذاشتند. اولین بار بود که آقای خمینی قبول می کردند و تا آن وقت درس سطح می گفتند. البته قبل از آقای خمینی آنها پیش آقا سید محمد داماد رفته و درس خارج گذاشته بودند. ما خوشحال شدیم که آقا سید محمد داماد که از فضایی بزرگ حوزه بود تدریس خارج شروع کرده اند، دایمی من (حاج آقا مهدی) که هم سن این آقایان - مطهری و منتظری - بود، می گفت: از درس آقا سید محمد داماد تعریف می کنند که فرصت بحث کردن با او هست و در بحث مقاوم است و جواب می دهد. درس آقایان با او ظاهر اشش ماه یا یک سال بیشتر نشد، اینطور که در ذهنم

هست، رها کردند و به درس آقای خمینی رفتند؛ یعنی آن درس را پیش آقای خمینی گذاشتند که خیلی هم بد شد. دایمی ام (حاج آقا مهدی) می گفت: از آقای مطهری پرسیدم این چه کاری بود که کردید؟! او گفت به سه دلیل: یکی اینکه اولاً امام خوشگل تر است! (اینکه شوخی قضیه بود). دیگر اینکه خوش بیان تر است و سوم اینکه خوش آتیه تر است. البته مرحوم داماد بعد از چند مدتی درس خارج را شروع کردند که از دروس مهم حوزه بود. اما درباره امام از آقای منتظری در مصاحبه اش شنیدم که دوره اول درس خارج امام، اول فقط ایشان بود و آقای مطهری و یکی دو سه نفر. آقای سبحانی هم حضور داشتند و در دوره دوم بود که درس امام اوج گرفت و شرکت کنندگان زیاد شدند.

سبک بر خورد امام با دیگران در مسائل عرفانی

یک بار رفتم از امام یک کتابی بگیرم فهمیده بودم که ایشان یک شرح دعای سحر دارند که نسخه آن را پیش دایمی ام (حاج آقا مرتضی) دیده بودم. امام عصرها می نشستند نزدیک محل نماز آقای سید محمد تقی خوانساری و نماز می خواندند که خیلی صحنه جالب و روحانی بود. پیش ایشان رفتم و گفتم: شرح دعای سحر دارید، می خواهم ببینم. پاسخی فرمودند که آن وقت برایم خیلی سنگین آمد؛ ولی بعدها فکر کردم و دیدم عجب حرفی زنده در عالم دوستی و تربیت. ایشان فرمودند: نه، وقتش نیست حالا، و این مصراع سعدی را خواندند «باز دیدار بیا ده از سبیل».

این سخن را در سالهای ۱۳۲۶ تا ۱۳۲۷ که اوایل درس خارج من بود به من گفتند. مطلب مهم اینکه امام به شدت مطالب داغ عرفانی را که برای استفاده عموم نوشته بودند مخفی نگه می داشتند. البته کتابهایی چون از بعین حدیث و... را که برای استفاده عموم نوشته بودند مخفی نمی کردند. در حالی که درباره کتابهایی چون صباح الهدایه، اصلاً در حوزه اطلاعی از آن نداشتند و تنها عده معدودی از آن مطلع بودند.

اما ریشه امتناع آن حضرت از طرح مسائل خاص عرفانی این بود که اینها حقایق بسیار ظریفی است که اگر فهم نشود موجب انحراف خواهد شد. بنابراین هر کسی را در درس های عرفانی خود راه نمی دادند و برای ورود در آن جلسات شرایط دقیقی قائل بودند. تنها دایمی من (دکتر شیخ مهدی حائری) و یک دو سه نفر دیگر توانسته بودند در آن کلاس ها شرکت کنند، تازه درس عمومیشان منظومه بود، فقط منظومه و آن وقت کتابهای داغ مانند فتوحات و فصوص تنها برای دو سه نفر در خانه تدریس می شد.

امام وقتی مسائل عرفانی را مطرح می کردند دیگر در این عالم نبودند، چنان که در تفسیر سوره حمد درست مثل حاج آقا روح الله طلبه شده بودند. الله اکبر، الله اکبر، خلوص محض بودند؛ ولی نگذاشتند که ادامه پیدا کند. شاید هم مصلحت نبود، حظ کردم از آن صحنه. امام اعتقاد داشتند غالب بشر در درک حقایق عرفانی ناتوان اند و به این دلیل آن حقایق را مطرح نمی کردند. البته افراد خاصی هستند که این توانایی را دارند، این ذوق به همه داده نشده است.

آیت الله محمد یزدی:

برای حفظ حریم امام باید به نظرات ایشان عمل کنیم



آیت الله محمد یزدی از یاران دیرین امام و انقلاب، رئیس جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و رئیس اسبق قوه قضائیه است.
ایشان در این گفتگو به بازخوانی خاطراتشان از حضرت امام در ایام مبارزه پرداخت.

به این جا رسیده است. (چون یک مقداری جوان تر بودم و در صحبت، بحث و گفتگو یک مقداری خداوند عنایت کرده بود و صریح بودم) وقتی من جریان را به عرض ایشان رساندم، از فرمایش ایشان اجمالش را عرض می کنم، در پاسخ من فرمودند که «از وجوه شرعی و مال امام زمان برای شما هزینه شده است و به این جا رسیده اید و برای شما و امثال شما واجب است در ایام تحصیلی در قم و در ایام تعطیلی هم لازم و واجب است در بین مردم باشید و نه در تحصیلات از حوزه خارج شوید و نه در تعطیلات در حوزه بمانید و جمعش این است که شما این کار را باید انجام دهید، ایام تعطیلی بروید آن جا و ایام تحصیلی باشید.» من خیلی خوشحال شدم و قهرا آن بنده خدا هم قبول کرد و شاید سال ها بود که من به همین کیفیت ماه رمضان و بعضی مواقع می رفتم آن جا، تا مسجد، مدرسه، کتابخانه و تشکیلاتش هم کم کم وضع مناسبی پیدا کرد و داستانش طولانی است.

این در حقیقت مبدأ اولیه ارادت، علاقه و تماس نزدیک من با حضرت امام شد و گاهی نیز در مسائل مختلفی محضرشان شرفیاب می شدم و کسب تکلیف می کردم. مطلب دوم، مسئله جریان صحبت های مسجد امام که معروف است.

همان جلسات مسجد امام؟

بله. در آن ایام در قم، حضرت امام برنامه ای تنظیم کردند که باید ده شب یک منبری در مسجد امام قم منبر برود. جلسات خیلی خوبی می شد و بسیار پر جمعیت می شد. به من هم پیشنهاد کردند که ده شب بروم، یاد هست که آن موقع من خودداری کردم. گفتم که نمی توانم، من در حوزه تابه حال منبر نرفته ام. برای طلبه ها منبر رفتن و صحبت کردن خیلی مشکل است. بالاخره یادم نمی رود که آن موقع مرحوم حاج آقا مصطفی هنوز این جا بودند، گفتند که «اگر شما نپذیرید خواهند گفت که امام کسی را ندارد و مجبور است از همین دوستان قبلی شان دوباره تکرار شود و خوب نیست، شما بپذیر و برو. شما می توانید بروید صحبت کنید. آقای اشراقی در یک جلسه ای که شما در محلات داشتید، در آن جا پای صحبت شما حاضر بوده، و جریان را برای حضرت امام نقل کرده و امام گفته اند که ایشان ده شب منبر برود و همین جا صحبت کند.»

داستان منبر محلات چه بود؟

داستانش هم از این قرار بود که من در یک تابلستانی محلات بودم. در امامزاده ای آن جا جلسه گذاشته بودند که محل اجتماع عظیمی بود.

آن چند شب جلسه خیلی خوبی بود و من هم یک تیر جدیدی انتخاب کرده بودم که «آخوندها چه می گویند و حرف آن ها و مقصودشان از این بحث ها چیست؟» یک مقدار تیر جدید و بحث های جدیدی مطابق ذهن خودم مطرح کرده بودم. یک شب ظاهراً مرحوم اشراقی، داماد امام آمده بوده آن جا و از نزدیک دیده و نقل کرده بود. بالاخره ما پذیرفتیم که در مسجد امام برویم. حضرت امام رضوان الله علیه نیز هر ده شبی که افراد منبر می رفتند، برای یک شب

از بزرگان متمکن متدین معروف شهر، مرحوم حاج غلامرضا توخشی میزبان من بود. یک ماه آن جا بودم. در پایان ماه به من گفت که «من فردای قیامت، دامن شما را می گیرم و شما کوتاهی می کنید؛ ما در حد خودمان انجام وظیفه می کنیم، ولی روحانیت کوتاهی می کند؛ می بینید که در این شهر کسی را نداریم و مسائل در چه حدی است.» بعد گفت که «من تمام موجودیم را تقسیم می کنم، نصفش را به شما می دهم و نصفش را هم من بر می دارم، به شرطی که شما در این شهر بمانید و بهر حال به تبلیغات دینی تان ادامه بدهید؛ امکاناتی هم که باید فراهم کنم، فراهم می کنم.» البته من هم می دانستم که وضعیت مالی شان هم خیلی خوب است، هم مقداری املاک زراعی، هم در بازار حجره و هم اعتبار عمومی داشت و زندگی نیز زندگی مرفهی بود. من یک ماه مهمانش بودم و از امکاناتش هم کاملاً مطلع بودم. خودداری کردم و گفتم: من علاقه مند به تحصیل و طلبه هستم و ایام درس است. اگر بیایم، نمی شود. ایشان اصرار کرد و بالاخره من در آخر گفتم: من از استادان می پرسم، اگر اجازه دادند، خیلی خوب و گرنه، خیر. گفتند: استادان کیست؟ گفتم: آقای حاج آقا روح الله خمینی (که آن موقع هنوز امام نمی گفتند) گفت: من ایشان را خیلی قبول دارم، هر چه ایشان گفتند من قبول می کنم. بهر حال به محضر ایشان آمدم و جریان را به عرض شان رساندم. گفتم: خلاصه تکلیف من الان

نحوه آشنایی شما با حضرت امام چگونه بود؟ شیرین ترین خاطره ای که از حضرت امام در خاطر تان مانده، چه بوده است؟

در این زمینه، چندین بار صحبت کردم و در بعضی جاها هم آمده است که تکرارش نمی کنم. اولین جایی که من محضر امام مشرف شدم، درس ایشان بود. من در حدود دوره دوم بحث اصول ایشان که قریب هشت سال طول کشید، تمام دوره را در محضر ایشان حاضر بودم. نوشته ای بحث اصول ایشان را هم داشته ام و یک نسخه کاملش را هم به مجموعه ای دفتر ثبت آثار حضرت امام دادم؛ یک نسخه ای کامل از تقریرات بحث اصول امام رحمت الله علیه. طبعاً شاگردان در مراحل مختلفی، به ایشان نزدیک تر می شدند. در پایان درس، حضور ایشان می نشستند، سؤال و جواب و بحثی می شد یا مطالبی داشتند. من هم گاهی از نزدیک می رفتم، سؤال و جوابی داشتم. این سبب شد که احساس لطف و محبت ایشان را نسبت به خودم بیشتر کردم. در بعضی موارد مشورت می کردم یا محضرشان می رفتم. من خاطرات زیادی از ایشان دارم و بعضی هایش هم گفته شده است و اگر کتاب خاطرات را دیده باشید، برخی از این ها در آن کتاب آمده است. ولی حالا من از شیرین ترین ها یکی دو مورد را نقل می کنم. در یک سفر تبلیغی ماه مبارک رمضان، من در یکی از شهرهای استان کرمان، یعنی سیرجان بودم. یکی

می آمدند و چند دقیقه می نشستند و می رفتند. یک شب که شب سوم چهارم بود، به من گفتند که امشب قرار است حضرت امام چند دقیقه‌ای بیایند؛ مثل معمول، که برای تشویق منبری می آمدند و می رفتند. در آن شب، وقتی که تشریف آوردند، استقبال و سروصدای جمعیت بود. من استجازه کردم که اجازه بدهید من فهرست مطالبی که از اول وقت شروع کردم تا این جا را بگویم و مطلبی را ادامه دهم. در برابر بحثی که آن موقع معروف بود «انقلاب سفید شاه» من به یک تعبیری یک عنوان انتخاب کرده بودم به «انقلاب‌های روشن و تاریک». تحت این عنوان انقلاب‌های انبیا، انقلاب‌های روشن بوده و انقلاب‌های مخالفین شان هم انقلاب‌های تاریک، این را توضیح می دادم. آن شب امام تا آخر جلسه نشستند و این به اصطلاح تشویقی شدن، از ما تشویق بیشتری شد.

• باز هم از طرف امام تشویق شدید؟

بله، یادم است اوایل جوانی ام بود که یک کتابی نوشته بودم به نام «گمشده‌ی شما» که چندین بار هم چاپ شده است به نام یک دوره اصول دین. یک سنی درباری در سنندج بود (که تفصیلیش را در خاطرات اگر خواستید می بینید) آن سنی یک مطلبی از یک بحثی درباره‌ی امامت در آن جا کرده بودم، دیده بود. به شکل امروزی نوشته بودم «اگر انتخابات هست و اگر آن آزاد می باشد، معمولاً بهترین انتخاب می شوند و در روایات اهل سنت درباره‌ی حضرت امیر دارد که «أفضلکم علی و أعلمکم علی». بنابراین اگر انتخابات آزاد بود حتماً حضرت امیر انتخاب می شدند. پس معلوم است که انتخابات آزاد نبوده. آن آقا به نام مردوخ، یک سنی منحرفی بود که اهل سنت هم به خاطر این که درباری و وابسته بود، خیلی دوستش نمی داشتند، مطلبی تحت عنوانی شبیه به «اتحاد و ایجاد اتحاد» نوشته بود و تهمت‌هایی که نسبت به شیعه در کتاب‌ها زیاد می نویسند در آن آورده بود. بعد یک نسخه‌ای برای مرحوم آیت‌الله فکور فرستاده بود. آیت‌الله فکور از علمای بزرگ بزدی بودند و نزدیک خانه‌ی ما منزل داشتند. من گاهی خدمت‌شان می رفتم. برای احوال‌پرسی و کاری که داشتم، رفتم خدمت‌شان. بعد ایشان به من گفتند که یک چنین جزوه‌ای آمده است و شما دیدید یا نه؟ گفتیم: ندیدم. بعد جزوه را به من دادند. من همان موقع تصمیم گرفتم که برایش پاسخ بنویسم و شروع کردم به خواندن و پاسخ تهیه کردن. شاید یک هفته‌ای نگذشته بود که آن موقع ظاهر مرحوم اشراقی به من گفتند که امام کاری دارند. من رفتم خدمت‌شان فرمودند که یک چنین جزوه‌ای برای من آمده است و شما دیدید؟ گفتیم که بله، جریان از این قرار است که من رفتم پیش آیت‌الله فکور، ایشان دادند و من دیدم و تصمیم گرفتم جوابی تهیه کنم و یک چیزی هم تا به حال نوشته‌ام و بقیه‌اش را دارم تهیه می کنم. امام فرمودند که بله من آن کتاب گمشده را گرفته‌ام و آن بحث امامت‌ش را دیدم که این آقا این حرف‌ها را نوشته است. وقتی نوشته‌ات تمام شد بیاور من ببینم.

من خیلی خوشحال شدم که حالا یک چیزی دارم می نویسم و امام تشویق کردند که «بیاورید من ببینم». من لیستی تهیه کردم تحت عنوان «پاسخ به تهمت‌های مردوخ» که حدود صد صفحه شده بود. در پایان یکی از جلسه‌های درس بردم خدمت ایشان و گفتم: چون شما فرمودید بیاورید من ببینم، تهیه کردم و می دهم خدمت حضرت عالی که ملاحظه فرمایید.

• واکنش امام چه بود؟

امام جزوه را گرفتند و چند روز بعد، پس از درس به من دادند. دیدم دقیقاً یک دور نگاه کرده‌اند و خیلی جاهایش نوشته‌اند که مثلاً این حدیث را از مبدأ اصلیش باید نقل کرد یا این حدیث چهطور است و این روایت چگونه است. نکات خیلی جالبی اضافه کرده بودند و در فهرست نوشته بودند و راهنمایی کرده بودند. راهنمایی‌های خیلی خوبی بود. من بسیار خوشحال شدم و برای من خیلی ارزشمند بود که

استاد به این اندازه به شاگردش اظهار محبت می کند و وقت می گذارد. تا این که آمده چاپ شد. داستان چاپش را هم در خاطرات مفصل گفته‌ام.

• نکته‌خاصی از چاپ آن شبه جوابیه در خاطر ندارید؟

یک سید محترمی بودند که در محضر حضرت امام گاهی می آمد و می رفت، آمد و گفت که امام کاری دارند و بیایید. من رفتم محضر ایشان در همین حیاط خلوت کوچک در اتاق کوچک کناری نشسته بودم و بالاخره تشریف آوردند. من بلند شدم سلام دادم و عرض ارادت کردم و گفتم: فرمایش امری داشتید؟ امام فرمودند: بله. یک هدیه‌ای به من دادند و آن هدیه، تمام هزینه‌ی چاپ آن کتاب بود که من تا به حال اسکناس آن جوری ندیده بودم، طلبه‌ای بودم که هزینه‌ام کم بوده. نکته‌ی اصلی این بوده است که فرمودند: وقتی آمده شد، این جواب فقط در آن جاهایی که کتاب این آقا چاپ شده است پخش بشود. در جاهای دیگر منتشر نشود. حضرت امام به یک نکته‌ای اشاره فرمودند و من را توجه دادند که جواب شبهه در جاهایی که اصل شبهه مطرح نشده است، داده نشود که دوباره شبهات در ذهن اشخاص مطرح شود. بنابراین از این ارتباطات شاگرد پرورانه‌ای که امام داشتند، مگر من داشتم.

• خصوصیات بارز شاگرد پروری امام چه بود؟ یعنی آن حس تعامل‌شان با شاگرد که باعث پرورش و رشد ایشان می شد چه بود؟

اولا هر سال ابتدای سال تحصیلی در جلسه‌ی درسشان نصیحت و موعظه‌ای داشتند که واقعا باید گفت این نصیحت و موعظه تا پایان سال تحصیلی در اذهان شاگردها اثر گذار، راهنمایی و ارشاد بود. همچنین در پایان سال و در موقع تعطیلی درس و بحث‌ها، نصیحت و موعظه‌ای داشتند که فوق العاده مؤثر بود. من بارها شاهد بودم که دوستان و هم‌دوره‌هایی که در درس حاضر می شدند، اشک می ریختند؛ حتی برخی از شخصیت‌های فعلی حوزه که از مراجع هم هستند و درس امام نیز می آمدند؛ حتی مطالبی که انسان بارها از روایات و احادیث شنیده بود ولی نوع بیان ایشان و تقریری که می فرمودند؛ پای درسشان و در ارشادات و راهنمایی‌هایی که ایشان داشتند، اشک می ریختند. این یکی از خصوصیات بود که به شکل عمومی بین شاگردان بود. مسئله‌ی دوم این بود که همیشه بعد از درس‌ها می نشستند و تعدادی از شاگردها سؤال و جوابی داشتند، می رفتند و از نزدیک حلقه‌های تشکیل می شد. مسجد سلماسی که پر می شد و جا نبود و اگر کسانی دیر می آمدند، باید در راهرو و پله‌ها می نشستند. ولی بعد از درس می ماندند و یک حلقه تا یکی دو صف دور ایشان بودند و در اکثر درس‌ها سؤال و جوابی که طلبه‌ها از آقا داشتند، ایشان به دقت به حرف‌هایشان گوش می کردند و جواب می دادند و در حقیقت عنایت می کردند. مسئله‌ی دیگری که به شکل عمومی برای شاگرد پروری بود، این بود که اگر شاگردی اعتراض می کرد و در درس رسمی اشکال می کرد که در درس‌های خارج بزرگان مرسوم است که کسانی اشکال می کنند و جواب می خواهند، ایشان به دقت گوش می کردند و جواب می دادند. به هر حال این طور نبود که بی‌اعتنایی کنند و بگویند حالا این سوال چیست و به چه درد می خورد، نه. من مکرر شاهد این جریان در درس امام بودم. یادم هست حتی یک نوبت خود من سؤال کردم و جوابی دادند و من باز تکرار کردم و جوابی دادند و بار سوم جواب دادند که دیگر دوستان در کنار من گفتند که حالت پررویی نداشته باش. این نوع برخورد امام در پاسخگویی که حتی یادم نمی رود آن موقع بیشتر دوستان من می گفتند که مطلب مهم نبود ولی رویت خیلی خوب بود که همه‌اش تکرار می کردی، ولی امام جواب می دادند و در حقیقت به حرف طرف مقابل گوش می دادند که چه می گوید. این‌ها در پرورش شاگرد خیلی مؤثر بود. اما ملاقات‌های خصوصی‌شان که غیر از درس و بحث بود. آن دیگر روحیه‌ی خاص امام را همه‌ی

کسانی که با ایشان بودند، هر کس یک جلسه به محضر ایشان می رفت، واقعا فریفته‌ی اخلاقی و روحیات امام می شد. در این اواخر که نماز جماعتی هم در منزل ایشان برگزار می شد و گاهی ما شرکت می کردیم یا جلساتی که بودند و به خصوص مسائل سیاسی که مطرح شد (که من از آن خاطرات متعددی دارم) بالاخص آن جلسه‌ی خاصی که آن درباری آمده بود و لقبی داشت، ظاهراً خوش‌بین. این آقای درباری آمده بود با مراجع دیگر ملاقات کرده بود، از امام که ملاقات می خواستند فرموده بودند: من ملاقات خصوصی با کسی ندارم؛ ملاقات عمومی نخواهید می توانید جلوی عموم بیاید ولی خصوصی نمی شود. من آن مواقع حساس بودم و می خواستم نکات سیاسی را بفهمم. به خصوص در ملاقات‌های حساس این شکلی که شروع کننده کدام خواهند بود و خود شروع کننده در حقیقت می تواند زمینه را بگیرد. یادم نمی رود وقتی قرار شد که ایشان بیایند، امام از این اتاق کوچکی که نشسته بودند بلند شدند و تشریف بردند اتاق بغلی که کمی بزرگ‌تر بود و یک میز کوچکی نیز که معمولاً پشت آن می نشستند بود. نشستند و ما هم دورشان حلقه زده بودیم. از آن موقع که می خواستند از این اتاق به آن جا بروند، کمی عجله کردم که نزدیک‌تر باشم و دنبال همین نکته بودم که چه کسی شروع کننده است و چه گونه شروع می شود. اولاً که هنگام آمدنش امام بلند نشدند یعنی توقع این را داشتند که بلند شوند و صحبتی را شروع کردند و بعد امام بحث را شروع کردند که ایشان در سخنرانی‌هایشان نسبت به طلاب و روحانیون گفته است ارتجاع سیاه و فلان (آن سخنرانی مشروعی که در نوشته‌های حضرت امام و دفتر نشر آثار وجود دارد) و طلبه‌ای که این جور زندگی می کند و درآمدش این مقدار است. سخنرانی خیلی عجیب و جالبی بود. در آخرش هم دست گذاشتند روی کتابی که مقابلشان بود، می گفتند: این قانون اساسی است؛ به ایشان بگویید حداقل به همین قانون اساسی شان عمل کنند. آن جلسه خیلی برای من جالب بود. ایشان در رفتارشان از نکات عده‌ی سیاسی را استفاده می کردند. این‌ها نمونه‌هایی است که طلبه‌ها را می پروراند.

یادم نمی‌رود (ظاهراً هم در خاطرات گفتم)، در بحث اصول‌شان همه‌ی اصولیون وقتی مثال می‌زنند می‌گویند امر و نهی باید قابلیت تبعات داشته باشد. یعنی طرف مقابل منبعث شود و تحت تأثیر قرار بگیرد و مخاطب نمی‌شود چیزی باشد که غیر قابل تبعات باشد. فقه‌های دیگر معمولاً مثال می‌زنند که به دیوار نمی‌شود گفت «صل» یا مثلاً کذک، دیوار قابل تبعات نیست. یادم هست امام در این مسئله وقتی می‌خواستند مثال بزنند می‌گفتند که مثلاً به خروشچف نمی‌شود گفت صل. ما هم می‌گفتیم خروشچف چیست و کیست؟ همین سبب شد که ما با فلسفه‌ی کمونیست‌ها که آن موقع تبلیغ می‌کردند آشنا شدیم. رفتم بنیم خروشچف کیست و چهطور نمی‌شود به او امر و نهی کرد و چه گونه است. این‌ها راه‌های مختلفی بود که طلبه را هم برای رشد علمی و هم آشنایی به اوضاع و احوال دنیا و سیاست و امثال این‌ها پرورش می‌دادند.

• وظیفه ما در حفظ و پاسداشت حریم و مواریت امام چیست؟

در هر صورت ایجاد می‌کند که حریم امام حمایت شود و همه ما باید حریم امام را نگاه داریم. نگاه داشتن حریم امام به مجله، کتاب، نوشته، مقاله و امثال این‌ها نیست. حرمت حریم در جری اول به عمل کردن به نظریات فرد است. برای حفظ حریم امام هم باید به نظرات ایشان عمل کنیم. در واقع اگر انسان بخواهد حریم شخص را نگه دارد معنایش این است که به افکار و عقایدش احترام بگذارد. ما اگر بخواهیم حریم امام را حفظ کنیم، معنایش این است که نظریات امام را ملاحظه کنیم و به آن توجه کنیم. این در درجه‌ی اول است. در درجه‌ی دوم این است که راه و روش ایشان را در زندگی خودمان انتخاب کنیم.

آیت الله علی اکبر مسعودی خمینی: طوری می زدند که کشته شویم

آیت الله علی اکبر مسعودی خمینی از اعضای وقت بعثه امام خمینی در مکه مکرمه و شاهد کشتار وحشیانه حجاج بیت الله الحرام در سال ۱۳۶۶ است.

ایشان ضمن تشریح حوادث آن ایام، به علل بروز این حادثه اشاره نمود.



کریمی، آقای جوادی آملی، آقای حاج شیخ علی اصغر احمدی؛ قوم و خویش امام و آقای فیض گیلانی بودیم. بنده و آقای امینی در شورای آن جا شرکت می کردیم. روز قبل آن شورایی تشکیل شد و در آن شورا بحث شد که فردا این جلسه باید برگزار شود. گمان می کنم روز ششم ذی الحجه بود. آقای کروی و معاونانش و آقای میردامادی بودند و رأی می دادند. عده ای از افراد آن جا که ما هم در بینشان بودیم می گفتیم عیب ندارد، جلسه باید باشد و جلوی بعثه هم باشد ولی وقتی که سخنرانی تمام شد همه به طرف منازلشان بروند و راهپیمایی نکنند. عده ای می گفتند نه، باید راهپیمایی شود و ما عقب نشینی نباید کنیم و این کار عقب نشینی از انقلاب است. ما می گفتیم آخر چه عقب نشینی از انقلاب؟ انقلاب در این جامسته ای ندارد. ما حرف ها و سخنانمان را استدلالی و با بیان ساده و سالم می گفتیم. خب آقای کروی مسئولیت حج را دارد می آید سخنرانی می کند مثل سایر جاها مثل آقایان دیگری که می آمدند صحبت می کردند و این ها خلاصه ما و یک عده دیگر سخت مخالف بودیم که این ها به طرف حرم بروند. تا این که روز بعد که روز ششم بود همه باید جلوی بعثه می رفتیم تا آقایان هم می آمدند تا سخنرانی ایشان شروع شود. یک کوچه بین مردم باز شده بود که بنده، آقای امینی، آقای جوادی، ظاهراً آقای فیض و آقای حاج سید جعفر کریمی برای شرکت در جلسه برویم. خب رفتیم. نزدیکی های محل جلسه ایستادیم. متأسفانه زن ها را جلوی جمعیت قرار داده بودند و جمعیت پشت سر مردها بودند. آقایان هم بودند. جمعیت فراوانی هم آمده بودند و همه شرکت کرده بودند و متوجه بودیم و می دیدیم که در ساختمان های نیمه کاره که در و پنجره نداشتند عده ای از سعودی ها نشستند و یا ایستاده اند و حرف می زنند و بسیاری از شرطه های سعودی آمده و اطراف جمعیت ایستاده بودند. ما از زن ها گذشتیم و در بین مردها ایستادیم و سخنرانی شروع شد.

● سخنران چه کسی بود؟

آقای کروی. همیشه همین طور بود که رئیس الحجاج سخن می گفت. کسی دیگر هم صحبت می کرد مسئله ای نبود. رئیس الحجاج صحبت می کرد و آقای مرتضایی فر هم که خدا رحمتش کند کسی بود که شعار می داد. به وزیر شعار معروف بود. همین که سخنرانی ایشان تمام شد دیدیم که ایشان از پشت بلندگو داد می زد که الی الحرم الی الحرم الی الحرم.

ما دیدیم که مردم دارند الی الحرم می گویند. زن ها و

می کردند. خاطرات زیادی هم در این رابطه داشته دارم. متأسفانه در همان مواقع بعضی حجاج محترم پول فراوان می آوردند برای این که خرید کنند و پول حجتشان را در بیاورند. حالا چه هم بخردند مسئله دارد که نمی خواهم بگویم. تا جایی رسید که بعضی ها را قبل از حج از مکه بیرون کردیم. علی ای حال بنده سرپرست آن جا بودم و آقای عبایی و آقای فیض گیلانی هم بودند. آقای ریشهری هم که آمد بنده بودم. زمانی که آقای ریشهری از سازمان حج بیرون آمد بنده هم بیرون آمدم. سال ۷۱ وقتی از حج برگشتم آقای محمدی گلپایگانی، در بین راه به بنده گفت آقا بعد از این حج با شما کار دارند. بعد از حج خدمتشان رفتم و ایشان فرمودند شما تولیت آستانه را قبول کنید. گفتم هر چه شما بفرمایید بنده انجام می دهم. در این باره کار زیادی داشتم. جلسات شورای حج تشکیل می شد و بنده هم بودم.

● برائت از کجا و چه گونه شروع شد؟

برائت در مدینه شروع می شد و در جلوی بعثه و هر کجا جمعیت می آمد و آن جلو می نشست. به خصوص زمان آقای ریشهری که خیلی مفضل بود. آقایان جلوی بعثه می آمدند. یک سال یادم است علمای فراوانی آمدند. یک عکس هم داریم که شاید چهل پنجاه نفر از علما در جلسه آن روز بودند. و خلاصه برائت انجام می شد. گمان می کنم سال ۱۳۶۶ بود که جلسات شورایی تشکیل می شد. در آن سال بنده، آقای امینی اصفهانی، آقای حاج سید جعفر

● یکی از خاطرات تلخی که در تقویم جمهوری اسلامی باقی ماند کشتار حجاج بیت الله الحرام در سال ۶۶ بود. حضرت عالی آن زمان نقشتان در واقع در بعثه حضرت امام چه بود، چه مسئولیتی داشتید، چطور به بعثه ملحق شده بودید؟

بنده تا قبل از این که انقلاب پیروز بشود ممنوع الخروج بودم و به طور کلی نمی توانستم حج بروم و از ایران خارج شوم. با پیروزی انقلاب و برقراری سازمان حج چهار پنج نفر مشخص شدند که آقایانی که می خواهند روحانی کاروان باشند را مورد بازبینی و توجه قرار دهند. یکی از آن آقایان آیت الله مرحوم غیوری بود و بنده هم جزء این ها بودم. ما چهار پنج نفر در هفته دو جلسه برگزار می کردیم و پرونده های آقایانی که می خواستند به عنوان روحانی کاروان بروند را بررسی می کردیم و نظراتمان را می دادیم که آیا آن شخص از نظر اخلاقی، فکری عملی و رفتاری به درد این کار می خورد یا نه. اگر از پنج نفر سه نفرمان رأی مثبت می دادیم او به عنوان روحانی می رفت. چون بنده زیاد با آقایان محشور بودم و رفت و آمد می کردم بیش تر می توانستم بگویم آن ها از نظر اخلاقی چطورند. حدود سه چهار هزار پرونده بوده که ما انجام دادیم و پرونده های هم هست. در ضمن این که برای جریان روحانیون کاروان و بعثه امام و مقام معظم رهبری می رفتیم بنده به حج هم می رفتم. در حج هم بنده چندین سال به عنوان سرپرست افرادی بودم که به شکایات و صحبت افراد کاروان رسیدگی

مردها به طرف حرم حرکت کردند. ما هم کنار ایستاده بودیم و به کنار مسجد جن تکیه داده بودیم. دیدیم که یک عده از شرطه‌ها با چماق و چوب شروع به کتک زدن مردم کردند.

همان آغاز حرکت.

بله. او هم مرتب الی الحرم می‌گفت. ما ناراحت بودیم. جمعیت در حال پراکندگی بود. هر کس از یک طرفی می‌رفت. خیلی از مردم زیر دست و پاها رفتند. بعد دیدیم که سعودی‌ها از بالا به سمت جمعیت تیراندازی کردند. بنده خودم را به یک دیوار چسباندم و اگر آن‌جا نبود بنده از فشار جمعیت خفه شده بودم. خلاصه به هر نحوی که بود از داخل جمعیت بیرون آمدم. اگر به شرطه‌ها می‌رسیدیم طوری می‌زدند که کشته شویم. بعد دیدم آقای فیض گیلانی و آقای امینی هم با ناراحتی دارند می‌آیند. مسائلی که آن‌جا دیدم واقعاً عجیب و غریب بود؛ یک عده به حرم رفته بودند و با قلیفه و حوله حرم در جمعیت آمده بودند. وقتی در جمعیت همه‌ها شد این حوله‌ها از دست رفت و مردها لخت و عور شدند. یک آقای از علما هم سراپا لخت بود و یک جایی را پیدا کرد و نشست. به یک آقای گفتیم اگر می‌توانید چیزی پیدا کنید که این آقای به خودش ببندد. زن‌ها هم همین‌طور بودند. آن آقای هم مرتب می‌گفت الی الحرم الی الحرم.

کسی نبود ساکتش کند تذکری دهد؟

نه، در جایگاه بود. در آن جایگاه ما نبودیم. آقای کربوبی و آقایان هم آن‌جا بودند که بعد بنده شنیدم آقای میردامادی اصرار داشته که این آقای الحرم بگوید. بعد از این که صحبت کردیم، الی الحرم نبود و اگر بعد از سخنرانی ایشان این آقایان به طرف مکان‌های خودشان می‌رفتند و اعلام می‌کردند که به طرف خانه‌ها بتان بروید که قطعاً بنده یقین دارم این اتفاق نمی‌افتاد و سیصد کشته نمی‌دادیم. شاید ده یا بیست نفر زیر پای می‌رفتند، شلوغ بود و شاید چهار نفر را هم در مقابل می‌زدند. اما این که از بالا تیراندازی کنند که اتفاق نمی‌افتاد. می‌گفتند به طور کلی یک نفر نباید به طرف حرم بیاید. آن‌ها از این می‌ترسیدند که این جمعیت داخل حرم شود و آن‌جا شروع به شعار دادن علیه سعودی‌ها کنند و مثلاً در حرم عکس و تفصیلات قرار بگیرد. به نظر بنده اگر الی الحرم نمی‌گفتند این فاجعه به وجود نمی‌آمد. گرچه عده‌ای هم معتقدند که آن‌ها می‌خواستند به هر نحو ممکن بکشند. شاید هم این‌طور بود. البته بنده باور ندارم. آقایان هم نظرشان همین بود. همان وقت که شور کردیم به این نتیجه رسیدیم که اگر نمی‌گفتند الی الحرم سیصد کشته به جای نمی‌گذشت. سه سال تمام از حج محروم شدیم. امام فرمودند به حج نروند. آن روز به نام جمعه خونین معروف شد.

این که فرمودید گمان می‌کنم اگر این الی الحرم گفته نمی‌شد این اتفاق نمی‌افتاد، اما در کنار این حرف شما بعضی‌ها گفتند که این‌ها به هر حال می‌خواستند بکشند، دلیل این سخن شما چیست؟

دلیلش این است که آن‌ها هیچ وقت نمی‌خواهند در حرم اینچنین اتفاقی بیفتد. حرم جایگاهی نیست که بشود این کارها را کرد. آن‌ها می‌ترسیدند این آقایان بخواهند آن‌جا علیه سعودی‌ها قیام کنند. این قیام رانمی‌توانند بپذیرند.

مگر بار اولی بود که برائت از مشرکین اتفاق افتاده بود؟ بار اول که نبود.

نه، بار اول نبود. زمانی که روابط ما با آن‌جا روابط حسنه‌ای بود جلوی بعثه انجام می‌شد. همین‌طور کم‌کم روابط تیره شد تا به زمانی رسیدیم که آقای کربوبی رئیس بود. ممکن است آن‌ها هم درست بگویند ولی بنده معتقدم اگر الی الحرم نمی‌گفتند کشتار اینچنینی اتفاق نمی‌افتاد.

آیا قبل از این حرکت نشستنی با رئیس‌الحاج امیرالحاج و دیگر... جلسه شورا بود.

تصمیماتی که آن‌جا گرفتید چه بود؟

یک عده با این حرکت مخالف بودند و یک عده هم موافق.

موافقین و مخالفین چه کسانی بودند؟

آقای کربوبی و اساس کار هم آقای میردامادی بود.

یعنی این دو نفر موافق بودند.

بله. کسان دیگری هم بودند که بنده یادم نیست. ولی بنده، آقای امینی و آقای کریمی مخالف بودیم. مخالف حرکت بودیم، نه مخالف جلسه و برائت. می‌گفتیم به تمام معنا برائت و سخنرانی انجام شود و مسائلتان را بگویید و بعد اعلام کنید که هر کس به خانه خودش برود.

شما سه نفر مخالف بودید.

شاید کس دیگری هم بود که بنده یادم نیست.

اگر چیز خاصی هست بفرمایید که شسته و رفته دستمان باشد.

چیزی یادم نیست.

علت این که در حقیقت شما مخالفت کردید

پیشینه سیاسی در روابط ایران و عربستان بود یا یک تحلیل دیگری داشتید یا یک خبرهایی به شما رسیده بود...

نه، ما از حال و هوای آن‌جا می‌فهمیدیم که این‌ها می‌خواهند یک غائله به پا کنند و ما نباید بهانه دستشان بدهیم. بهانه ما هم این بود که این‌ها می‌خواهند به طرف حرم بروند. اگر می‌خواستند به طرف حرم نروند به خانه‌شان می‌رفتند. چرا وقتی جمعیت جمع شد متفرقشان نکردند و نگفتند صحبت نکنید. وقتی جمعیت به طرف حرم رفت شروع به زدن و کشتن کردند.

آن حال و هوای منظورتان که می‌فرمایید از

حال و هوای فهمیدیم این است؟ کمی تشریح کنید.

نه، همین که جمعیت را متفرق نکردند. اگر می‌خواستند می‌گفتند آقا ممنوع است. کم‌این که بعدش هم گفتند این‌جا ممنوع است و رفتند در...

نه، در جلسه را عرض می‌کنم. شما یکی دور روز

قبل از این جریان جلسه می‌گیرید. در آن جلسه حضرت عالی مخالفت و علت این مخالفتان هم برداشت‌ها از حال و هوای فضای حاکم در عربستان بود. این برداشت را از کجا گرفته بودید که مخالفت کردید؟

از اتفاق‌های سابق و مخالفت‌ها و رفت‌وآمدهای سفرها و دیپلماسی متوجه شدیم. الان یادم نیست. ۲۸ سال گذشته است. ما از این جریانات برداشت می‌کردیم که نباید بهانه دست این‌ها بدهیم. ولی اساس کار این بود که روزی که جمعیت جمع شد نیامدند بگویند چرا جمعیت سخنرانی‌اش را تمام کرده بود.

پس شما مصوبتان در آن جلسه این بود که فقط یک سخنرانی شود و بعد حجاج به منازلشان بروند؟

بله.

یعنی همه به این توافق رسیدید؟

نه، همه نه. عده‌ای مخالف بودند.

پس آمار مخالفین با رأی شما پیش تر بوده از موافقین؟

احتمالاً. یا زورشان بیش تر بود.

پس به شکل مصوبه نبوده که یک قلم و کاغذی

بردارید و جلسه را ثبت کنید؟

مصوبه همین بود که جلسات انجام می‌شد نه این که نوشته شود و امضا کنند.

چیزی نبود. چون اگر بود پس سه نفر مخالف

بودند مابقی دیگر موافق بودند.

شاید هر دو طرف بیشتر هم بودند. البته یادم نیست چون ۲۸ سال گذشته است.

واکنش بعثه‌های دیگر مراجع و دفاتر مراجع در

مکه به این اقدام چه بود؟

آن‌ها هم در جلسه آمده بودند ولی نمی‌دانم موافق بودند یا مخالف. همه در جلسه شرکت کرده بودند و جلسه بسیار فوق‌العاده‌ای بود. جمعیت خیلی زیادی بودند و همه علما آمده بودند. آقای جواد و آقایان دیگر هم آمده بودند. ولی بنا نبود که به طرف حرم برویم. به نظر بنده اگر آن‌ها نمی‌گفت این کشتار نمی‌شد.

واکنش امام و علما پس از آن اتفاق چه بود؟ شما وقتی برگشتید رفتید خدمت حضرت امام، رفتید؟

بنده یادم نیست که در این رابطه به خدمتشان رفتیم.

با کی ملاقات کردید، گزارشی دادید به امام، ندادید؟

بله، واقعاً حال نمی‌توانم چیزی بگویم.

از ساعت چند این کشت و کشتار شروع شد تا

کی ادامه پیدا کرد؟

بنده یادم است ساعت ۹ یا ده صبح جلسه شروع شد. یک ساعت یا یک ساعت و نیم هم جلسه بود. حدود ظهر بود که این غائله شروع شد. ظهر دیگر همه رفته بودند و کشته‌ها را هم جمع کرده بودند.

وقتی که این اتفاق افتاد شما کجا رفتید و چه

کار کردید؟

ما کنار این ساختمان‌ها قایم شده بودیم. ایستاده بودیم تا آب از آسیاب‌ها بیفتد و بعد به بعثه رفتیم. که خیلی هم عجیب بود. یک نفر دو بعد از ظهر آمد و دیگری یک آمد. نتوانستیم ناهار بخوریم. عده‌ای به بعثه‌های دیگر رفتند. خانه‌هایی بود که عده‌ای در آن خانه‌ها رفتند. ولی بنده همان‌جا کنار مسجد جن نشستیم. البته اگر آب به ما نرسدانه بودند از تشنگی مرده بودیم. جمعیت خیلی بود. یادم است یک نفر آب دستش بود و به بنده گفت بیا آقا! یک ذره بخور! بنده یک ذره آب خوردم و جان گرفتم. و الا آدم از تشنگی می‌مرد. روز خیلی عجیبی بود. سیصد کشته کم نیست. از بالا هم با تیر می‌زدند. بیش تر هم زن‌ها کشته شدند.

چون آن‌ها جلو بودند. حالا چرا زن‌ها را جلو

انداخته بودید؟ این سیاستی بود یا مثل همیشه بود؟

نه، بقیه این‌طور برنامه‌ریزی کرده بودند. چرایش را بنده نمی‌دانم.

شنیده شده که بنای اولیه بر این بوده است که اصلاً هیچ اتفاقی نیفتد. ظاهراً از طریق ورود به سیستم بیسیم دستگاه امنیتی در مکه و شنیدن مکالمات شرطه‌ها و فرماندهان به این نتیجه می‌رسند که کاری با ایرانی‌ها نخواهند داشت و گفته بودند بگذارید حرکت کنند؟

بله در صورتی که مجموع باشد. راه نیفتند. در صورتی که سخنرانی کنند و بروند. این را ما آن وقت هم می‌گفتیم. صحبت و سخنرانی کنند و به خانه‌هایشان بروند. اما به طرف حرم نروند.

این رادر بیسیم‌ها فهمیده بودید؟

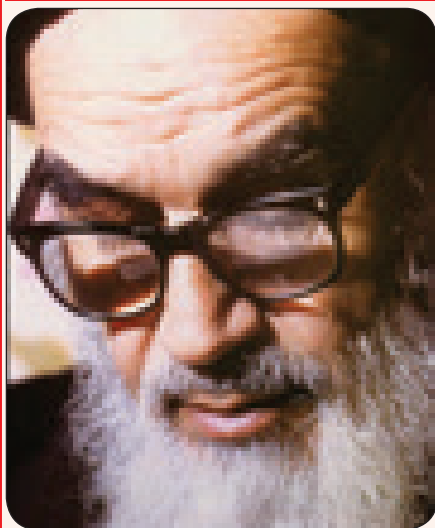
این طوری می‌گفتند. آن وقت هم می‌گفتند به طرف حرم نباید بروند.

پس گفته بودند که ما از بیسیم‌های آن‌ها

فهمیده‌ایم که اتفاق خاصی نمی‌افتد؟

بله. لذا می‌گویم که جلسه بسیار عالی برگزار شد. کسی نبود بگوید چرا.

در محضر معمار انقلاب



میزان تشخیصی مومن از غیر مومن از دیدگاه امام

«اگر بخواهیم خودمان را بسنجیم و کسانی که مدعی هستند بسنجیم، باید ببینیم که این میزان؛ این دو تا میزانی که خدای تبارک و تعالی برای معرفی مؤمنها و غیر مؤمنها فرموده است، در خودمان هست یا نیست. به مجرد اینکه من یا شما ادعا کنیم که ما مؤمن به الله هستیم، تا آن محکی که خدای تبارک و تعالی قرار داده است در ما نباشد یک ادعای پوچی است...»

محک بزرگی است که هر کس خودش را می تواند بشناسد. می تواند بفهمد که این ایمانی که ادعا می کند، همان ادعاست یا خیر، نور ایمان در قلب او وارد شده است و ظلمتها همه بر کنار شده است. ما، هر کس، در هر جا که هستیم و شما در هر محلی که هستید، چه در بازار باشید و چه در مدرسه و چه سپاه پاسداران باشید، و چه قوای انتظامیه دیگر و چه رئیس جمهور باشید یا وزیر باشید یا وکیل باشید یا سایر قشرهای دیگر، این حکم عمومی، این میزان عمومی، این محکی که برای عموم است در این معنا، این محک را باید ما خودمان پیش خودمان، وقتی که در شب خلوت هست و شما فارغ هستید، فکر کنید که آیا قلب شما یک قلب نورانی متوجه به نور است، یا یک قلب ظلمانی متوجه به آمال شیطانی یا الله است یا طاغوت. این از این دو حال خارج نیست: یا حکومت در ما، حاکم در ما الله است یا حاکم در ما طاغوت است. چنانچه ما توجه مان به این دنیا و به این مسائلی که بر ما عرضه می شود در دنیا، توجه مان به عالم طبیعت است، هر چه می خواهیم برای خودمان می خواهیم، هر کاری می کنیم خدا در کار نیست، ما از طاغوتیم و اولیای ما هم طاغوت است. و چنانچه خودمان را تهذیب کنیم، خودمان را تربیت کنیم، و از این غلافهایی که هست خارج کنیم، و به مبداء نور برسیم، و قلب ما متوجه به حق تعالی باشد، به نور مطلق باشد، خدمتگزار حق باشیم، هر چه نعمت خدا به ما داده است در خدمت او صرف کنیم، این علامت این است که ما از ظلمتها یا از بعضی ظلمتها خارج شدیم و به نور یا بعضی مراتب نور وارد شدیم.»

(صحیفه امام، ۱۲/۳۵۳)

است؟ یعنی اگر قرار باشد به کشتار برسد باید باز هم ادامه دهید یا این که ساقط می شود این وظیفه؟ همه امور و احکام و تکالیف اسلامی یک حد و مرزی دارند. اگر کسی با اسلحه علیه اسلام اقدام کرد باید رفت ولو کشته هم شد. باید مقابله کرد. مثل الان که اگر کسی علیه نظام قیام کند باید مقابله کرد ولو کشته شویم. اما سایر تکالیف این طور نیست. آن هم تکالیف صدرصد تکلیف این طور نیست. مثلاً یک کسی می گوید تو نباید نماز بخوانی و الا می کشیمت. خوب نباید بخوانید. نباید قتل را برای نماز خواندن قبول کنید. یا حتی اگر گفت که برائت بجو و خدمت امام (علیه السلام) می آمدند که برائت بجویند می گفتند نه. برائت هم یکی از چیزهایی است که حد و مرز دارد. این طور نیست که اگر سیصد نفر هم کشته شود بنده باید برائت را انجام دهم. نه، بنده که صدرصد به این معتقد نیستم. تکلیف تا آن جایی است که تکلیف بعدی و حرمت بعدی انجام نشود و قتل انجام نشود. ما هیچ وقت در مقابل برائت نداریم که شما برائت انجام دهید ولو کشته شوید. ما چنین چیزی نداریم. ما این جا هیچ تکلیفی نداریم. الا آن چیزی که گفتم یا جهاد یا کسی که علیه اسلام قیام کند. اگر کسی بخواهد براندازی کند ما باید برویم مقابله کنیم حتی اگر کشته شویم. الان بنده واقعاً معتقدم به این که عده ای از مسلمان ها باید علیه اسرائیل قیام کنند. از این جا جمعیت برود ولو کشته هم شود. چون علیه اسلام قیام کرده اند. آن جهاد فی سبیل الله است. اما یک مملکت چهار تافحش به جمهوری اسلامی بدهد و ما هم تا کشتن برویم؟ این طور نیست.

حکم فقهی تعلیق حج واجب چیست؟

این به نظر ولی فقیه بستگی دارد. ما نمی توانیم چیزی بگوییم. ولی فقیه باید تمام شرایط سیاسی و فقهی و روایی و قرآنی را بررسی کند و حکم دهد. کس دیگری نمی تواند حکم دهد. این در اختیار ولی فقیه است.

شرایط خاصی ندارد؟

شرایطش را هم او باید بگوید. مثلاً سه سال بعد از این کشتار امام چه گفتند. بعد از سه سال فرمودند به حج بروید. این با ولی فقیه است.

قطع ارتباط با عربستان در آن دو سه سال

واکنش عربستانی ها چه بود که تعلیق کردند؟ البته آن طور که بنده متوجه شدم بعد از کشتار ناراحت بودند. اما تا چه حد ناراحت بودند نمی دانم. بنده فکر می کنم با این کشتاری که در یمن انجام می دهند اصلاً آن ها را نمی توان مسلمان فرض کرد. مسلمان نمی تواند یک عده بی گناه از بچه و کوچک و بزرگ را با بمب های خوشه ای بکشد و از بین ببرد. این ها اصلاً مسلمان نیستند. مسلمان این کار را نمی کند حتی اگر سلفی باشد. هر کس می خواهد باشد. شما داعشی ها را مسلمان حساب نکنید. آن ها واقعاً خونخوار و مرید پولند. و الا دین ندارند که حالا خیال کنیم دین این کار را می کند. اسلام این کارها را نمی کند.

بعد آن اتفاق که به خانواده های کشته شده ها

این ها سر زدید، رفتید، احوال پرسی کردید؟ بله. آن ها رفتند و آمدند و آقای کروی هم خیلی این طرف و آن طرف رفت. دیگران هم سر زدند. همه شان را هم به ایران آوردند. ظاهراً کسی از کشته ها آن جا نماند. بعد هم بحث بود که باید دیده بدهند. نمی دانم دیگر چه شد. بنده اصلاً اطلاع ندارم.

فضای عمومی کشور و مردم چه بود؟

مردم که واقعاً علیه سعودی ها خیلی بد می گفتند. مردم واکنششان خیلی بد بود. انصافاً جنایتی کردند. منتها بنده نظرم این است که نباید بهانه دستشان می دادیم.

اعتراضی نکردند.

هیچ.

ولی همین که گفت الی الحرم..

بله همین که گفت الی الحرم، آن ها هم شروع کردند.

واکنش مردم خود عربستان چه بود؟

بسیار بد بود. اصلاً حرم را مکانی می دانند که نباید مورد تعرض و بساط قرار بگیرد. مردم عربستان هم خوب نبودند.

مردم و همسایه های مکه در این لحظات آیا

درب خانه ها ایشان را به روی حجاج باز کردند؟

همه درها بسته بود. دری باز نبود.

هیچ دری به روی شما باز نکردند.

در همه مغازه ها و بساط بسته بود. شاید صد نفر با چماق و چوب جلو ایستاده بودند. بدون ملاحظه هم می زدند. هر کس می خواهد باشد.

روزهای بعد مردم کوچه و بازار هیچ احساس

ناراحتی نکردند از کاری که دولت عربستان کرده؟

چیزی دیدیدند دید؟

بنده بین مردم نرفتم تا ببینم چطور است. اصلاً یادم هم نیست. ولی این را یادم است که وقتی می خواستیم به ایران بیاییم و از هتل بیرون آمدیم دو نفر با تفنگ ما را تا هواپیما همراهی کردند. همه ما را یکی یکی با اسکورت نظامی سوار کردند.

افراد بعثه را این گونه می بردند؟

افراد بعثه را به این شکل آوردند. بنده و آقای امینی و آقایان و علمای دیگر را همین طور آوردند. به طور کلی وقتی می آمدند دو نفر همراهیشان می کردند و وقتی از پله های هواپیما بالا می رفتند آن ها می رفتند.

بعد از آن اتفاق شما اولین نفری بودید که آمدید

بعثه یا قبل از شما کسانی دیگر هم آمده بودند؟

نه، قبل از بنده هم آمده بودند.

یادتان هست آن ها که آمده بودند چه کسانی

بودند؟

نه، یادم نیست. ظاهراً بنده و آقای امینی و آقای جوادی دیر تر آمدیم. چون یک گوشه ایستاده بودیم. البته نه پنهانی، از بس ناراحت بودیم نمی توانستیم راه برویم. بین جمعیت خرد شده بودیم. دیگر حال و هوا نداشتیم. هم گرسنه و هم تشنه مان بود. هوا هم بد بود. نمی توانستیم راه برویم. تا نشستیم و یک مقدار جان گرفتیم و بعد شروع کردیم.

از اعضای بعثه کسی هم آسیب دیده بود؟

خدا رحمت کند آقای هاشمیان رفسنجانی را که فوت شد. او یکی از کسانی بود که بسیار ناراحتی کشید و تمام حوله و قطیفه اش هم از دست رفته بود. تا بعد از مدتی یک عبا ی مشکلی آوردند و دادند به خودش پیچید و آمد. او خیلی ناراحتی کشیده بود. ولی گمان نمی کنم از علما کسی کشته شده باشد. پیش تر زن ها کشته شدند.

بعد وقتی تشریف آوردید داخل بعثه بگومگویی

نشند یا مسئولین بعثه؟ آن فضا که باز جمع شدید

آن موقع چطور بود؟

بعد یک جلسه تشکیل دادیم. آقایان زیادی بودند. همه معتقد بودند اگر الی الحرم گفته نمی شد این واقعه اتفاق نمی افتاد.

همه اعتراض کردند.

اعتراض نکردیم، معتقد بودیم که این طور است. گرچه بعضی ها هم می گفتند عربستان می خواست این کشتار را انجام دهد. بنده گمان نمی کنم می خواستند در مکه این اتفاق بیفتد.

واکنش مراجع و بزرگان به این قضیه چه بود؟

سکوت.

حکم برائت از مشرکین تا چه مقدار واجب

دکتر علی ربیعی؛ وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی

به آرمان‌های امام وفادار خواهیم ماند



وی گفت: باید برای رضای خدا کار کنیم و نه برای آنچه که سیاسی کاری می‌گویند. نباید ریا کاری و دروغ پردازی و آمار سازی کنیم و باید هرآنچه را در طبق اخلاص داریم بکارگیریم.

دکتر ربیعی یادآور شد: اما برای هرنقصانی هم که وجود دارد پوزش می‌خواهم و عذر خواهی می‌کنم و تمام تلاش خود را برای امنیت کارگران به کار خواهیم گرفت.

وی افزود: امروز در حرم مطهر امام راحل می‌گوییم که ای امام لطف تو به طبقات فرودست را فراموش نخواهیم کرد و به آرمانهای تو وفادار خواهیم بود.

اجتماعی برابر را حق همه کسانی می‌دانیم که ضعیف نگاه داشته‌اند و معتقدیم که انقلاب باید برای با برهنگان همچنان باقی‌بماند.

ربیعی افزود: ما امروز با امام راحل و مقام معظم رهبری عهد و پیمان می‌بنیدیم به آنچه آنان تحت نام ارزشها پایه ریزی کردند پایبند باشیم. امروز ما به ارزشهای دینی پایبندیم و آنچه رفتار خواهیم کرد که در روز قیامت و در نزد امام راحل و شهدا رو سفید باشیم.

وی خاطر نشان کرد: در دولت تدبیر و امید نیز سعی بر این است که آرزوهای امام راحل و مقام معظم رهبری را برآورده کنیم.

وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی یادآور شد: همه ایرانیان باید بتوانند از زمینه درمانی مناسب استفاده کنند. در وزارتخانه ای که کارگران صاحب آن هستند امروز بیش از ۸ میلیون از فقرا، حاشیه‌نشینان شهری و کارگران غیر رسمی بیمه شدند و سعی می‌کنیم که دفترچه‌های آنان پر ارزش تر شود.

وی خاطر نشان کرد: ما سعی کردیم در برنامه‌های خود بیش از ۱۰ میلیون نفر را در تحت پوشش سید حمایت غذایی قرار دهیم و امیدواریم که با برنامه‌هایی که برای بازنشستگان و مستمری بگیران خواهیم داشت آنان نیز بتوانند از مسکن مناسب بهره‌مند شوند.

دکتر ربیعی افزود: همه تلاش خود را برای کاهش بیکاری و بهبود زندگی کارگران به کار خواهیم گرفت. اما معتقدیم و نیک می‌دانیم که مسیر درازی را در پیش داریم. اما بنا داریم که هر روز بهتر از گذشته عمل کنیم و موانع را از پیش رو برداریم.

دکتر علی ربیعی وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی به همراه معاونین، مشاورین، مدیران، کارکنان و جمعی از کارگران سراسر کشور با حضور در حرم مطهر امام راحل ضمن نثار تاج گل و ادای احترام و قرائت فاتحه با آرمانهای بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران تجدید میثاق کرد.

در این آیین دکتر ربیعی با گرامی داشت یاد امام راحل گفت: حضور هر ساله کارگران، بازنشستگان و کسانی که عمر خود را در راه تولید و خدمت سپری کرده‌اند و همان گونه نیز در جبهه‌های جنگ حضور داشتند حامل پیام است و این مراسم یک حالت نمادین و آمد و شد طبیعی ندارد.

وی تصریح کرد: ما برای انقلاب امام راحل و برای آنچه ایشان به یادگار گذاشته است از جان خود و هر آنچه که خداوند به ما توان داده است برای احیای آن دریغ نخواهیم کرد.

وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی عزت و شرف امروز ایران اسلامی را موهون رهبری امام (س) و در ادامه هدایت‌های رهبر معظم انقلاب دانست و گفت: امروز نام کارگر افتخار است، همان گونه که در کلام امام راحل حق تعالی را مبدا کارگری دانستند و من نیز امروز با افتخار می‌گویم که من هم یک کارگر هستم.

دکتر ربیعی به رمز ماندگاری حکومت اسلامی اشاره کرد و گفت: آنچه امام راحل به یادگار گذاشت حکومت اسلامی و ولایت فقیه است که ما نیز به آن پایبندیم و به آن وفادار خواهیم ماند.

وی تصریح کرد: ما معتقدیم که باید رنج و غم مردم را کم کنیم و برای آن تلاش خواهیم کرد. ما صدای فقرا، صدای محرومان و صدای بلند آنان خواهیم بود و ایجاد فرصتهای

دکتر علی اصغر فانی؛ وزیر آموزش و پرورش

آموزش و پرورش نظرات و آرمان‌های امام راحل را ترویج می‌دهد

پهلوی ارتش، نیروهای مسلح، بانک‌ها و بنگاه‌های اقتصادی را نخواستند بلکه ایشان آموزش و پرورش را فرمودند که اگر ما آموزش و پرورش را داشته باشیم همه چیز را داریم. وی تاکید کرد: با پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی ایران و استقرار نظام اسلامی در کشور، امروز همه نهادها در اختیار انقلاب اسلامی است و آموزش و پرورش امنیت‌دار سرمایه بزرگی است. فانی وظیفه معلمین را وظیفه انبیاء برشمرد و خاطر نشان کرد: انبیاء وظیفه تربیت انسان‌ها را بر عهده دارند و معلمان نیز رسالت و وظیفه دانش‌آموزان را بر عهده دارند. وزیر آموزش و پرورش با اشاره به وظایف و تکلیف بزرگ آموزش و پرورش خاطر نشان کرد: انتقال فرهنگ از نسل گذشته به نسل آینده از جمله مهم‌ترین کارکردهای آموزش و پرورش است.

وی ادامه داد: امروز با حضور در حرم مطهر امام راحل ضمن تجدید میثاق با آرمان‌های رهبر کبیر انقلاب اسلامی به ایشان اعلام می‌داریم وظیفه و تربیت نسل آینده، ترویج فرهنگ و آرمان‌های والای شما که بر گرفته از مکتب اسلام است را در جامعه ترویج داده و از نسل آینده که آینده‌سازان انقلاب اسلامی هستند را آن گونه که زبینه انقلاب اسلامی است را تربیت می‌کنیم.

وزارت آموزش و پرورش و جمعی از فرهنگیان با آرمان‌های والای بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران ضمن گرامیداشت یاد و خاطره امام راحل و شهدا به‌ویژه ۳۶ هزار دانش‌آموز شهید و سلام و درود به رهبر فرزانه انقلاب اظهار داشت: رهبر معظم انقلاب بزرگ معلمی است که خداوند به ما توفیق داده در پرتو توجهات ایشان انجام وظیفه کنیم.

وزیر آموزش و پرورش افزود: آموزش و پرورش رسالت انتقال فرامین و منویات امام خمینی (س) و رهبر فرزانه انقلاب به نسل فعلی که آینده‌سازان انقلاب اسلامی هستند را بر عهده دارد. وی ضمن گرامیداشت یاد و خاطره شهید مطهری خاطر نشان کرد: استاد مرتضی مطهری شخصیت بزرگی است که مبنا و اساس فکری انقلاب را پایه‌گذاری کرد و سالروز شهادت وی با عنوان روز بزرگداشت مقام معلم نامگذاری شد. فانی با اشاره به فرمایشی از امام خمینی (س) خطاب به محمدرضا پهلوی عنوان کرد: در جلد اول صحیفه نور فرمایشی از امام خمینی (س) خطاب به محمدرضا پهلوی را می‌خوانیم که ایشان در این فرمایش تاکید فرمودند آموزش و پرورش را به ما بدهید که ما آن را اداره کنیم و اگر نتوانستیم اداره کنیم آن را از ما بگیرید در واقع امام خمینی (س) در این فرمایشات از محمدرضا



وزیر آموزش و پرورش انتقال فرهنگ از نسل گذشته به نسل آینده را از جمله کارکردهای این وزارتخانه برشمرد و گفت: آموزش و پرورش نظرات و آرمان‌های امام خمینی (س) که برگرفته از مکتب اسلام است را ترویج می‌دهد.

دکتر علی اصغر فانی در آئین تجدید میثاق مدیران ارشد

حجت الاسلام والمسلمین سید مهدی امام چهارمی: ۸

امام اجازه ندادند موقوفات حتی برای کمک به جبهه استفاده شود

حجت الاسلام والمسلمین سید مهدی امام چهارمی بخش مهمی از زندگی خود را در ارتباط با مقوله وقف، در جایگاه متولی و ریاست سازمان ناظر بر موقوفات گذرانده و به عنوان نماینده حضرت امام در سازمان حج و اوقاف و امور خیریه سالیان متمادی تجربه اداره موقوفات را با خود داشته است.



از ایشان درخواست کرد تا مبلغی را از محل موقوفات به این امر اختصاص دهند. مرحوم حاج احمد آقا با من تماس گرفت و گفت: برای این مورد امام دستور دادند مبلغ ده میلیون تومان در وجه سازمان تبلیغات کمک شود منتها سوال فرمودند که آیا موقوفاتی منطبق با این امر وجود دارد یا خیر؟ من مهلتی خواستم و بعد از بررسی به ایشان عرض کردم که می‌توانیم از محل موقوفات روضه خوانی به این مسئله کمک کنیم. چون بیشتر نیت موقوفات تحت تولیت سازمان اوقاف که دارای درآمد باشند و در آن مقطع هم موجودی داشت روضه خوانی بود. حاج احمد آقا روز بعد به بنده گفت که امام فرمودند: «به

هیچ وجه از این محل پرداخت نشود». ایشان می‌گفتن من به امام عرض کردم که آقایان کنفرانس که خود نوعی از تبلیغات اسلامی است و چه فرقی می‌کند که در یک مسجدی که حالا چند نفر نشسته اند و روضه ای می‌خوانند هزینه شود یا در کنفرانسی اسلامی که بعد تبلیغاتی آن هم بسیار بالاست. ایشان فرمودند نیت اوقف را نمی‌توان تغییر داد و از طرفی همین روضه خوانی ساده از بسیاری از کنفرانس‌ها مهم‌تر و تأثیرگذارتر است. امام (ره) بسیار حساس بودند در زمینه موقوفات و جمله معروفی هم در این زمینه دارند که: «موقوفات بمانند و عمل به وقف شود». در واقع سیاست سازمان اوقاف بعد از انقلاب هم بر پایه همین جمله بنا شده است.

بنابراین مسئولین مرتبط با حوزه وقف باید در این زمینه‌ها آگاهی‌های بیشتری در جامعه به وجود آورند و آحاد مردم را با این واقعیتها آشنا کنند. من در گذشته پیشنهاد کردم که به عنوان یک ضرورت، مسئولین تدوین کتابهای درسی، باب وقف را که از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است را در ذیل مباحث اجتماعی یا دینی یا اقتصادی در کتابهای درسی بگنجانند؛ زیرا وقف به همه این موارد مربوط می‌شود و می‌تواند تحت یکی از این عناوین، در کتابهای درسی بیاید و در مقاطع مختلف تحصیلی و حتی در سطح دانشگاه، مطرح شود و دانشجویان تشویق شوند که در زمینه وقف کار بکنند و حتی تحقیقات و تکالیف دانشگاهی‌شان را در این زمینه انجام دهند. مبحث وقف باب بسیار وسیع و ارزشمندی است که باید در جامعه اسلامی ما احیا بشود. این پیشنهاد عملی شد و در این زمینه کارهایی صورت گرفت و هم اکنون در برخی کتب درسی مقطع راهنمایی و یادبیرستان درسی در

مجموعه است یا و قفنامه از بین رفته یا پیش‌بینی تولیت در نسلهای بعدی نشده یا تولیت به دلیل عدم صلاحیت معزول شده، در هر صورت الان بدون متولی هستند این موقوفات به عنوان موقوفات متصرفی در اختیار سازمان اوقاف و امور خیریه است. وظیفه سازمان اوقاف، اداره همین موقوفات متصرفی و نظارت بر حسن اداره موقوفات غیر متصرفی است. البته این وظیفه تنها نظارت است و نه دخالت در اداره یک موقوفه. چون هر موقوفه غیر متصرفی توسط متولی مخصوص اداره می‌شود که از جانب اوقف تعیین گردیده و سازمان اوقاف تنها در شرایطی که متولی در مظان تفریط و حیف و میل اموال موقوفه و تصرف شخصی در آن قرار بگیرد، می‌بایست در خصوص متولی اظهار نظر کند و حتی در این صورت هم اجازه دخالت ندارد و تنها باید پرونده این موقوفه را با ذکر ادله قاطع، به محاکم مربوطه قضایی ارجاع نماید. البته اداره یک موقوفه کار بسیار دشواری است که طبیعتاً سازمان اوقاف نیز از وجود و مدیریت متولیان استقبال می‌کند. چرا که بخش اعظمی از موقوفات کشور توسط همین متولیان اداره و اعمال نظر اوقف می‌شود.

۸ شما سال‌ها نماینده امام خمینی در سازمان اوقاف بوده‌اید؛ در این زمینه از حضرت امام نیز خاطره‌ای به یاد دارید؟

به یاد دارم در زمان جنگ و بحبوحه تبلیغات خارجی بر علیه کشور ما، قرار بود کنفرانسی بین المللی توسط سازمان تبلیغات اسلامی یا حضور ائمه جمعه کشورهای اسلامی در تهران برگزار شود. برای همین منظور آقای جنتی که آن زمان ریاست این سازمان را برعهده داشت نزد حضرت امام رفت و

۹ حضرت تعالی سالیان متمادی به عنوان نماینده حضرت امام و سرپرست سازمان حج و اوقاف و امور خیریه مسئولیت داشته‌اید و از طرفی خود نیز در جایگاه متولی موقوفات خانوادگی، اداره یک موقوفه را تجربه نموده‌اید. بفرمائید که با توجه به وجود متولی برای هر موقوفه‌ای چه نیازی به وجود سازمانی مانند سازمان اوقاف و امور خیریه هست؟ و اساساً سابقه این سازمان به چه دوره‌ای بازمی‌گردد؟

بر اساس همین اعتقادات مردمی و علائق اجتماعی و روانی و عاطفی و اعتقادات دینی دایمه موقوفات در جمهوری اسلامی و در ایران اسلامی بسیار گسترده است و مسلماً این وضع اقتضا می‌کند که از ناحیه حکومت، دستگاهی بر همه این موقوفات اشراف و نظارت داشته باشد و لذا از دیرزمان، موقوفات زیر نظر ادارای بود و به مرور در تشکیلات این اداره تغییراتی به وجود آمد. در یک مقطع زمانی یک اداره کل «در آموزش و پرورش» بر اوقاف نظارت می‌کرد. بعد از آن وزارتخانه «فرهنگ، اوقاف و صنایع مستظرفه» عهده‌دار امور اوقاف بود، اما در دوران اخیر به لحاظ کثرت کار، به صورت یک سازمان مستقل درآمد که با عنوان «سازمان اوقاف و امور خیریه» بر کل موقوفات نظارت می‌کند؛ چه موقوفاتی که دارای متولی هستند و در اصطلاح سازمان اوقاف و امور خیریه موقوفات غیر متصرفی به آنها اطلاق می‌شود و چه موقوفاتی که در دست خود اوقاف هستند و به عنوان موقوفات متصرفی اداره می‌شوند. موقوفات متصرفی همان‌گونه که گفتیم موقوفاتی هستند که به دلایل مختلف متولی ندارند، حال یا اوقف تولیتی را تعیین نکرده یا و قفنامه ناخواناست یا و قفنامه

بشود، امام بر گوار (رضوان الله علیه) اجازه نفرمودند و فرمودند این موقوفات باید نگهداری بشوند و عواید آنها در هر زمانی که ممکن شد، متناسب با نیت واقف صرف شود.

مثلا موقوفاتی برای نجف اشرف یا برای کربلای معلای بود که یا برای روشنایی حرم مطهر یا برای فرش و تعمیرات آنجا و امثال اینها وقف شده بود، ما گفتیم در چنین زمانی که راه بسته است و امکان هزینه کردن چنین عوایدی وجود ندارد و مسأله جنگ هم برای آزادی این مشاهد مشرفه است، حضرت امام (ره) اجازه بفرمایند ولی ایشان اجازه نفرمودند و فرمودند که عواید این طور موقوفات باید در حسابهای خاص خودش نگهداری بشود و هر زمان که راه باز شد، در آنچه واقف گفته صرف شود، به نظر می رسد که اگر روزی ولی امر مسلمین و ولی فقیه صلاح بداند، می تواند به عنوان یک ضرورت مصارف موقوفات را تغییر دهد و ولو به صورت موقت، دستور بدهد که در جهت خاصی مصرف بشوند.

الحمدلله بعد از پیروزی انقلاب و در سایه عنایات حضرت امام و وجهه سازمان اوقاف در نظر مردم و مرتبین با این سازمان تغییر زیادی کرد و فعالیت های مهم و گسترده ای در این مجموعه آغاز شد. البته همانطور که می دانید وظایف محوله به سازمان اوقاف، مختص وقف نبود بلکه به طور کلی توسعه و عمران موقوفات و امامزادگان سراسر کشور و نیز فعالیت های قرآنی از جمله کارهای مهم صورت گرفته در بعد از پیروزی انقلاب بود. ضمن آنکه سازمان حج نیز جزو اوقاف بود که البته چند سالی است از این سازمان جدا شده است.

ترغیب کنند. گاهی اوقات آدمهای نیکو کار، کارهای مهمی انجام می دهند ولی هیچ نامی از آنها برده نمی شود یا آنها در گوشه های از یک روزنامه کم تیراژ ذکر می شود که واقعا درست نیست. اجازه دهید خاطره دیگری از حضرت امام درباره نحوه برخورد ایشان با موقوفات و حفظ آنها اشاره کنم. ما راجع به موقوفات بسیار به امام مراجعه داشتیم، ایشان هم همواره حل مشکل می کردند. سال اول حضور در اوقاف از امام در مورد موقوفات سلاطین و شاهان سؤال کردم، آن زمان انقلاب به اوج خودش رسیده بود و کینه و عداوت مردم هم به شاهان خیلی زیاد بود. پرسیدیم که موقوفات سلاطین و طاغوتی ها آیا صحت دارد و باید باشد یا نه؟ آن موقع یک سؤال خیلی پر معنایی بود. امام در پاسخ سؤال من فرمودند که: همه موقوفات بر مبنای صحت است و باید به وقف آن ها عمل بشود، مگر این که ما یقین داشته باشیم مالی را که آن شاه وقف کرده از کسی گرفته و غصب کرده که در این صورت این وقف درست نیست، اما بقیه وقفها همه درست است. ما نمونه های فراوانی در این مورد داریم و این نشان از اهمیت وقف و لزوم حفظ اصالت موقوفات دارد.

جامعه اسلامی ما باید میدان وسیعی را برای افکار نیکوکار و خیر باز کند که اینها در وصیتهای و در اسناد مالی که باقی می گذارند، محلی هم برای کارهای خیر قرار بدهند و جایگاهی هم برای امور عام المنفعه در نظر بگیرند و این به نفع جامعه اسلامی است.

درباره نقش وقف در کاهش فاصله طبقاتی و نحوه استفاده از آن توضیحات بیشتری بفرمایید.

شکی نیست که بخش عظیمی از موقوفات برای کمک به فقراست، مثلا بعضی از موقوفات برای کمک به فقرای بیمار است؛ گاهی برای کمک به کسانی است که فقیرند و در رشته خاصی تحصیل می کنند، برخی برای کمک به دانش آموزان بی بضاعت یا دادن سرمایه به کسانی است که تحصیلشان تمام شده و می خواهند کاری را شروع کنند و سرمایه اولیای نداشتند و امثال اینها شکی نیست که از محل عواید این موقوفات می توانیم بسیاری از فقرا را غنی و بی نیاز کنیم و فاصله بین فقر و غنا را تا اندازه زیادی کم کنیم. اما همان طور که عرض کردم موقوفاتی هم هستند که به طور مستقیم نمی توان برای از بین بردن فقر از آنها استفاده کرد، ولی چون این وقفها رجحان شرعی دارند و مسائل مالی هستند، به طور غیر مستقیم در کاهش فاصله بین فقر و غنا مؤثرند.

اما اینکه ما بیاییم و درآمد فلان موقوفه را که مثلا برای نشر معارف اسلام یا برای چاپ قرآن یا چاپ کتب فقهی در نظر گرفته شده، این را برداریم و به فقرا بدهیم، این مسأله جدایی است و اصولا شاید نیازی به این امر نباشد؛ زیرا عمل به این موارد به صورت غیر مستقیم، مبارزه با فقر است و کمک به فقرا محسوب می شود و اگر نیازی به این امر باشد، در آن صورت از اختیارات ولایت امر مسلمین است و ما معتقدیم که اگر زمانی یک جامعه اسلامی رسید به اینکه عواید موقوفات را به طور کلی و بدون در نظر گرفتن جهت وقف، باید به مدت پنج سال (مثلا) در امر خاصی صرف کرد، این از اختیارات ولی امر مسلمین است و امکان دارد در یک زمانی که ضرورت ایجاد کند - که البته آنطور ضرورت بسیار کم اتفاق می افتد و شاید اصلا اتفاق نیفتد و الان نتوانیم تصور کنیم که چه زمانی است - ولی امر مسلمین می توانند چنین کاری را انجام بدهند.

اینکه عرض می کنم کم اتفاق می افتد یا شاید ما نتوانیم تصور کنیم که در چه شرایطی این کار را می شود انجام داد، به لحاظ این است که در زمان جنگ که واقعا مسأله مهمتر از جنگ نداشتیم و با توجه به نیازهای وسیعی که وجود داشت و تمام امکانات کشور برای کمک به جبهه، بسیج شده بود، در عین حال وقتی مسائلی به وجود می آمد که «با ما می توانیم برای کمک به جنگ، از موقوفات استفاده کنیم» و ما اجازه خواستیم که بخشی از درآمد موقوفات را که بی تناسب هم نبود در این جهت مصرف

این خصوص گنجانده شده است، از طرفی در آن مقطع سعی کردیم با برگزاری کنفرانسها و تهیه مجلات تخصصی مانند میراث جاویدان بسیاری از محققان و دانشمندان را در حوزه وقف وارد کنیم و این کار ارزشمند موجب پویا شدن و ورود صاحب نظران را به این مقوله فراهم نمود.

با توجه به تجربیات حضرت تعالی در زمینه مدیریت وقف، درباره راههایی که می توان این فرهنگ و سنت حسنه را در بین مردم، گسترش داد و اعتماد مردم را نسبت به آثار وقف جلب نمود توضیحاتی بفرمایید.

اساسی ترین و با اهمیت ترین راه برای جلب اعتماد مردم به امر وقف و همین طور، گسترش فرهنگ وقف در جامعه، عمل به وقف است. چنانچه متولیان موقوفات و ادارات اوقاف در سراسر کشور، در چارچوب وقفنامهها عمل کنند و مردم برکت و آثار نیک موقوفه را به چشم ببینند، مسلما آنها تشویق به وقف خواهند شد و اعتمادشان و اعتقادشان به سازمان اوقاف و متولیان بیشتر می شود و برعکس اگر مردم ملاحظه کنند که موقوفات از حرمت شایسته ای برخوردار نیستند و به رقبات وقفی تجاوز می شود و عواید موقوفات که حق خودشان است، هزینه نمی شود و بی توجهی به رقبات وقفی می شود، به چشم خودشان ببینند که ساختارهای موقوفه خراب می شوند و کسی در فکر آنها نیست، اگر کسانی هم در نظر داشته باشند که چیزی از اموال خودشان را وقف کنند، با مشاهده این وضع، دیگر از وقف کردن منصرف می شوند و گناهش هم به گردن کسانی است که با بی توجهی به امر وقف و موقوفات، این زمینه های ذهنی را برای مردم فراهم می کنند.

لذا بنده معتقدم که عمل به وقف، مهم ترین و اساسی ترین راه گسترش فرهنگ وقف است و موجب جلب اعتماد مردم می شود. البته در کنار آن باید تبلیغ هم باشد، تبلیغ نه به معنای بیان کردن مطالب دروغ، بلکه باید آنچه هست گفته بشود و به مردم رسانده شود و مردم در جریان مسائل باشند. وقتی یک انسان مسلمان و متمکن می فهمد و می شنود که شخصی در ۸۰۰ سال قبل چیزی را وقف کرده و الان از محل درآمد آن موقوفه، روضه خوانی با عظمتی انجام می گیرد و در آن جلسه اطعام می شود و فقرهای مختلف مردم شرکت می کنند و سخنرانی و سوگاری می شود، مداحی می شود و امثال اینها، این فرد احساس می کند این شخصی که ۸۰۰ سال قبل چنین قدمی را برداشته، انگار همین حالا هم زنده است و دم در آن ساختمانی که این مراسم در آنجا انجام می شود ایستاده است، وقتی که یک مسلمان متمکن این مسأله را ببیند این احساس برای او پیش می آید که اسلام راهی را جلوی پای او گذاشته که می تواند عمر خودش را حتی از چند صد سال هم طولانی تر کند به طوری که اگر حیات فیزیکی ندارد، می تواند حیات معنوی برای خودش درست کند و برای همیشه حیات داشته باشد و مردم به یاد او باشند و چه در زمان حیاتش و چه در زمان مماتش به او دعا کنند.

گاهی کارهای خیری از این قبیل در جامعه ما انجام می شود، لکن توجه لازم به آنها نمی شود، این جای گله و گله گزاری است که چرا رسانه های گروهی، به این مسائل توجه لازم رانمی کنند و اگر کسانی در این زمینه گاهی برداشته اند و خواسته اند نامی از آنها به یادگار بماند، بعضیها مانع می شوند؟ مثلا اگر کسی ده سال یا بیست سال، یا پنجاه و صد سال قبل، ساختمان عام المنفعه ای را احداث کرده و یک تشکیلاتی را به وجود آورده و نام خودش را در تابلو ثبت کرده، چرا می آیند و این نام را از بین می برند و به نام دیگر تغییر می دهند و امثال اینها. بله اگر کسانی باشند که اشخاص فاسدی بوده اند و نام اینها ترویج فساد باشد، اشکالی ندارد؛ اما افراد خیر و بدون مسأله که آمده اند و اقداماتی را انجام داده اند، اینها باید نامشان محفوظ بماند و مردم ببینند که اینها اسمشان در تاریخ باقی مانده و لذا بایستی که رسانه های گروهی به این مسأله توجه داشته باشند و مردم را تشویق و

به یاد دارم در زمان جنگ و بحبوحه تبلیغات خارجی بر علیه کشور ما، قرار بود کنفرانسی بین المللی توسط سازمان تبلیغات اسلامی با حضور ائمه جمعه کشورهای اسلامی در تهران برگزار شود. برای همین منظور آقای جنتی که آن زمان ریاست این سازمان را بر عهده داشت نزد حضرت امام رفت و از ایشان درخواست کرد تا مبلغی را از محل موقوفات به این امر اختصاص دهند. مرحوم حاج احمد آقا با من تماس گرفت و گفت: برای این مورد امام دستور دادند مبلغ ده میلیون تومان در وجه سازمان تبلیغات کمک شود. منتها سوال فرمودند که آیا موقوفاتی منطبق با این امر وجود دارد یا خیر؟ من مهلتی خواستم و بعد از بررسی به ایشان عرض کردم که می توانیم از محل موقوفات روضه خوانی به این مسئله کمک کنیم. چون بیشتر نیت موقوفات تحت تولیت سازمان اوقاف که دارای درآمد باشند و در آن مقطع هم موجودی داشت روضه خوانی بود. حاج احمد آقا روز بعد به بنده گفت که امام فرمودند: به هیچ وجه از این محل پرداخت نشود. ایشان فرمودند: نیت واقف را نمی توان تغییر داد و از طرفی همین روضه خوانی ساده از بسیاری از کنفرانسها مهم تر و تأثیر گذار تر است.

سید کاظم موسوی بجنوردی؟

امام می گفت در اجرای شریعت ملاک رأی مردم است

دکتر سید کاظم موسوی بجنوردی موسس و بنیانگذار حزب ملل اسلامی، در این گفت‌وگو انگیزه شکل‌گیری حزب و تحلیل شرایط سیاسی آن دوران، نحوه ارتباط با امام خمینی، علما و بزرگان و برنامه‌ها، تأثیرات حزب بر فضای حاکم بر آن دوران مورد تجزیه و تحلیل قرار دارد.



یک انقلاب بودیم. یک انقلاب که در ورای آن جمهوری اسلامی تشکیل شود و عدل اقتصادی و اجتماعی به وجود بیاید و بتوانیم یک ایران قدرتمند و سعادتمند را به وجود بیاوریم. این انگیزه‌های ما بود. یعنی برای تشکیل جمهوری اسلامی و حکومت اسلامی هم انگیزه اسلامی داشتیم و هم انگیزه عدالت‌خواهی و ضداستعماری. یعنی سه انگیزه عمده وجود داشت؛ انگیزه اسلامی، انگیزه ضداستعماری و انگیزه عدالت‌خواهی. این‌ها خیلی پررنگ بود. شاید حزب ما نخستین حزب اسلامی در ایران بود که خیلی سازمان‌یافته و با برنامه مدون برای تشکیل حکومت به وجود آمد.

● چه سالی حزب تشکیل شد؟

سال ۴۱.

● تقریباً در همان آغاز نهضت امام.

بله. همزمان با نهضت امام به وجود آمد.

● چقدر از نظریات امام خمینی یا علمای وقت استفاده می‌کردید؟ اساساً از کدام یک از علما برای شکل‌گیری‌اش کمک گرفتید؟

ما ارتباط تشکیلاتی با علما نمی‌گرفتیم ولی افکار امام خیلی مؤثر بود. افکار امام در اختیار همه ملت و همه دنیا بود. چون ایشان سخنرانی می‌کرد و اعلامیه می‌داد و خواسته‌ها، افکار و اهداف ایشان برای همه روشن بود. لزومی نداشت مثلاً با ایشان تماس بگیریم و بگوییم مبارزه خوب است یا بد یا بگوییم تشکیل جمهوری اسلامی خوب است یا بد. ما می‌دانستیم. یعنی از افکار امام مطلع بودیم و طرفداری می‌کردیم. اگر تظاهراتی در جهت تأیید امام بود ما حرکت می‌کردیم. در همه اجتماعات بودیم ولی ارتباط تشکیلاتی با علمای نمی‌گرفتیم. چون این خلاف مخفی‌کاری بود. به دلیل این که شأن علما خیلی بالاتر از آن است که در چارچوب تشکیلاتی باشند و با محدودیت‌های یک تشکیلات زیرزمینی ارتباط برقرار کنند. ما چنین توفیقی نداشتیم و این را صلاح نمی‌دانستیم. بنابراین اگر با آن‌ها ارتباط می‌گرفتیم خود علما هم در محذور قرار می‌گرفتند. چون ما طرفدار مبارزه مسلحانه و روش‌های قهرآمیز بودیم. می‌خواستیم با نیروهای نظامی شاه جنگ مسلحانه کنیم، نیروی نظامی شاه را شکست دهیم و حکومت را در دست بگیریم. بنابراین ارتباط برقرار کردن بسیار خطرناک بود. این حرکت نه فقط غیرقانونی بود بلکه هر کس به آن می‌آمد

این‌ها خواهان بازگشت به خود، بازگشت به فرهنگ خود و بازگشت به ذخایر ملی و دینی خود بودند. از جمله این احزاب اخوان المسلمین، حزب التحریر، شباب المسلم و حزب دعوت اسلامی در عراق و جماعه‌العلماء در نجف اشرف بود که اعلامیه می‌دادند.

● ظاهراً شما در جماعه‌العلماء نقش داشتید؟

بنده در جوانی با حزب دعوت همکاری می‌کردم. حزب دعوت به گونه‌ای به جماعه‌العلماء مربوط می‌شد. در جماعه‌العلماء تعدادی از فضلا و علما زیر نظر آقای حکیم و آقای صدر بودند که اعلامیه می‌دادند. این اعلامیه‌ها در سراسر عراق پخش می‌شد و تقریباً یک حرکت ضد کمونیستی بود. زیرا آن فضا، فضای بعد از کودتای عبدالکریم قاسم بود. عبدالکریم قاسم به دلیل این که با ناسیونالیست‌های ناصری و ناسیونالیست‌های بعثی اختلاف نظر داشت و راه مستقلاً را در پیش گرفته بود به این متمایل شد که کمونیست‌ها را آزاد بگذارد. پس حزب کمونیست عراق خیلی آزادانه فعالیت می‌کرد و به مثابه سپری برای عبدالکریم قاسم بود. این موجب شد که آقای آیت‌الله حکیم (رحمت‌الله علیه) خیلی ناراحت شود. تا این که ایشان برای معالجه کسالتی که پیدا کرده بود به بغداد رفت. در بغداد عبدالکریم قاسم نخست وزیر بود و خیلی محبوبیت داشت. چون علیه رژیم سلطنتی انقلاب کرده و مورد تأیید ملت بود. عبدالکریم قاسم به عیادت آقای حکیم رفت. آقای حکیم به او تذکر داد که چرا به کمونیسم گرایش دارید. ایشان به آقای حکیم اطمینان داد که این‌طور نیست و شما نگران نباشید. با وجود این مبارزه بین مذهب‌یون به رهبری منوی آقای حکیم و کمونیست‌ها و از سوی دیگر بعثی‌ها وجود داشت. این رقابت و تضاد فکری وجود داشت. در چنین شرایطی طبیعی بود که جوان‌های مذهبی به حرکت در آمدند. از جمله بنده گرایش زیادی داشتم به این که علیه استبداد شاه، نفوذ آمریکایی‌ها در ایران، وابستگی ایران به خارج و عقب‌ماندگی مبارزه کنم. کلاً ما جوان‌هایی طرفدار پیشرفت و ایجاد جمهوری اسلامی بودیم. دنبال

● اساساً انگیزه شما از تشکیل حزب ملل اسلامی چه بود؟ در چه شرایطی اقدام به تأسیس حزب کردید؟

حزب ملل اسلامی در شرایطی به وجود آمد که بیداری مردم آسیا، آفریقا و آمریکای جنوبی آغاز شده بود. یعنی در خیلی از کشورهای آفریقایی و برخی کشورهای آسیایی و آمریکای جنوبی نهضت‌های ضداستعماری شروع شده بود. در آفریقا هم نهضت‌های ضداستعماری و نهضت‌های استقلال‌طلبانه آغاز شده بود. جنگ سرد هم در اوج خود بود. کمونیست‌ها هم همه جا فعالیت می‌کردند و تبلیغات خاص خودشان را علیه اردوگاه غرب داشتند. این شرایط و اوضاع بازار مبارزه را گرم می‌کرد. در همین شرایط بود که تا حدودی بیداری ملل اسلامی هم شروع شد. مثلاً انقلاب الجزایر و استقلال‌خواهی الجزایری‌ها خیلی مهم بود. مسئله شکست اعراب در برابر اسرائیل هم از مواردی بود که مردم منطقه را بسیار آزار می‌داد. همیشه مسئله مبارزه با صهیونیسم و اسرائیل مساوی مبارزه با استعمار بوده است. این هم عامل بسیار مهمی بود. برای این که مسلمان‌ها ایدئولوژی و بینش‌های خود را داشته‌اند؛ نه می‌توانستند در قالب ناسیونالیست‌های استقلال‌طلب و حتی ضداستعمار بروند و نه می‌توانستند در قالب کمونیست‌ها حرکت کنند. در نتیجه احزابی به وجود آمد که خواهان اتحاد اسلامی، اجرای احکام اسلامی و تشکیل جمهوری اسلامی بودند.

محکوم به اعدام می‌شد و بسیار خطرناک بود. به هر حال ما ارتباط تشکیلاتی نمی‌گرفتیم.

• میدعی اصلی حزب ملل چه کسی و نحوه شکل‌گیری‌اش چگونه بود؟

بنده مؤسس این تشکیلات و با این مسائل آشنا بودم. چون از جوانی مطالعات من در همین جهت شکل گرفته بود. به مبارزه، تشکیل گروه انقلابی، مبارزه علیه ظلم و ستم و بیدادگری علیه استعمار و نفوذ خارجی خیلی علاقه‌مند بودم. تمام این‌ها جهت مطالعاتی بنده را تعیین کرد. بنابراین از تمام جریان‌هایی که در دنیا می‌گذشت با اطلاع بودم. یعنی از انقلاب فیدل کاسترو در کوبا، انقلاب ویتنام و حرکت‌های جنوب شرقی آسیا، لائوس و کامبوج با خبر بودم. همه جا جنگ‌های چریکی بود.

حزب ملل اسلامی نخستین حرکت سازمان‌یافته سیاسی - نظامی بود. سیاسی به این معنا که تشکیل حزب بود و نظامی به این معنا که خط مشی مبارزه مسلحانه با استراتژی مبارزه مسلحانه را در پیش گرفته بود. البته تاکتیک‌های مختلفی را برای اجرای مبارزه مسلحانه در پیش گرفته بود و بیش تر نظرش این بود که در شهرها، روستاها و جنگل و کوهستان این جبهه را گسترش دهد و با نیروهای نظامی درگیر شود. این برنامه حزب بود. ولی چون تا آن وقت چنین ادبیات انقلابی به این رنگ و شکل وجود نداشت، هم برای جامعه نا آشنا بود و هم حکومت ایران غافلگیر شد. یعنی وقتی افراد حزب ملل را با این طرز فکر گرفتند خود آن‌ها هم شگفت‌زده شدند که چطور یک مرتبه در ایران چنین تشکیلاتی به وجود آمد که از دید آن‌ها مخفی ماند. خیلی ناراحت شده بودند که چطور نفهمیده بودند ما این همه کار کردیم و شبکه تشکیل دادیم و این‌ها متوجه نشده بودند.

• برنامه شما برای پس از مبارزه چه بود؟ اساساً برای چه مسائلی برنامه داشتید؟

حزب ملل اسلامی برای اداره کشور در تمام عرصه‌ها برنامه داشت. برای سیاست داخلی و خارجی، اقتصادی، قضائی، ساختار حکومت، و اسلامیت حکومت برنامه داشت.

• این برنامه را چه کسی نوشته بود؟

کسانی که در کادر مرکزی بودند.

• این کادر را هم شما دعوت کرده بودید؟

بله.

• چه کسانی بودند و چطور جذبشان می‌کردید؟

افرادی بودند که در همان اوایل کار عضوگیری و انتخاب شده بودند. مانند آقای مولوی، آقای سید محمودی، آقای عزیزی، آقای مظاهر و آقای میرمحمدصادقی که بعداً پیوستند. به هر حال کادر مرکزی وجود داشت. کار ما کاملاً تشکیلاتی بود. یعنی به صورت زنجیره‌ای بود. هر کس فقط رابط خود را می‌شناخت، نه همه را. یعنی اگر دستگیر می‌شد زیر شکنجه فقط می‌توانست رابط و هم کلاسی‌اش، که در حوزه واحدی بودند، را معرفی کند. هر حوزه‌ای حداکثر سه نفر بودند. از یک نفر شروع می‌شد تا به سه نفر رسید. یک رابط هم بود که مسئول حوزه بود. بنابراین هر شخص، شخصی خارج از حوزه را نمی‌شناخت. هر چند حوزه یک واحد را تشکیل می‌داد و هر دو واحد یک شبکه بود. این تشکیلات شاخه‌ای بود و می‌توانست بدون این که خطر لورفتن وجود داشته باشد در جامعه خیلی گسترش پیدا کند. ولی ممکن بود یکی زیر شکنجه مجبور شود حرف بزند. در نتیجه این تشکیلات زنجیره‌ای طوری بود که اگر یک رابط بالاتر را مخفی می‌کردید سازمان‌های اطلاعاتی کشور قادر به شناسایی گروه‌های دیگر، که در این رابطه هستند، نبود. وقتی یکی را می‌گرفتند می‌توانستند رابط او را شناسایی کنند و به تدریج افراد آن زیر را کشف کنند ولی به بالادستی نداشتند. تشکیلات خیلی منظمی بود.

• اساسنامه و مرانامه هم داشتید؟

بله. اساسنامه، مرانامه و نشریات استدلالی وجود داشت.

نشریاتی که بیان‌کننده خط مشی مبارزه مسلحانه بود و همه دلایلی که ما دست به اسلحه می‌بریم در آن ذکر شده بود.

رژیم شاه هم خیلی شدت عمل به خرج داد. یک دادگاه ۵۵ نفره تشکیل شد. در آن دادگاه حزب ملل اسلامی ۵۵ نفر متهم داشت. همه را یک جا محاکمه کرد. برای ۸ نفر تقاضای اعدام شده بود و برای ۴۷ نفر بعدی حکم زندان بریدند.

بنده هم محکوم به اعدام شدم.

بعضی‌ها به ۱۰ سال زندان محکوم شدند و بعضی‌ها ۴ سال و ۶ سال. هر کس متناسب با کارهایی که کرده بود و با آن درجه تشکیلاتی که داشت محکوم می‌شد. کسانی که برایشان تقاضای اعدام شده بود جزء کادر مرکزی و به اصطلاح کادر بالا بودند. متهم ردیف اول بنده بودم که محکوم به اعدام شدم. یک سری اتهامات دیگر هم داشتم که مجموعاً به ۲۳ سال زندان محکوم شدم. ۳ سال زندان بابت توهین به مقام سلطنت، ۴ سال زندان برای قاچاق اسلحه، ۶ سال زندان برای مقاومت مسلحانه هنگام دستگیری، ۱۰ سال زندان برای تشکیل جمعیتی با مرام و رویه ضدسلطنتی و اعدام برای برهم زدن اساس حکومت و تاج و تخت سلطنت به بنده دادند. این‌ها تیتراهای قانونی آن وقت بود که دقیقاً با همین عبارات مطرح می‌شد و محکوم می‌کردند.

دادستان به آن هفت نفر بقیه هم اعدام داده بود که دادگاه به آن‌ها یک درجه تخفیف داد. گفت به دلیل جوانی یک درجه تخفیف می‌دهیم. به آن‌ها حبس ابد دادند. اعدام بنده تأیید شد. چون معمولاً برای کسی که چند محکومیت دارد اشد مجازات را ملاک می‌گیرند. اشد مجازات من اعدام بود. چون نمی‌توانستند ۲۳ سال من را در حبس نگه دارند و بعد اعدام کنند. بنابراین اشد مجازات را مد نظر قرار دادند و در واقع محکوم به اعدام شدم و حکم اعدام قطعی شد. در دادگاه تجدید نظر نظامی هم مجدداً احکام صادره من تأیید شد. آن وقت‌ها پرونده‌های سیاسی در دادگاه‌های نظامی برگزار می‌شد. یعنی دادرسی ارتش به این پرونده‌ها رسیدگی می‌کرد و با این ترتیب بنده، هم در دادگاه بدوی نظامی و هم در دادگاه تجدیدنظر نظامی محکوم به اعدام شدم. اما بعداً جریان‌های پیش آمد که یک درجه تخفیف به من دادند.

• کسی وساطت کرد؟

بله. آقای آیت‌الله حکیم و آقای آیت‌الله شاهرودی و در واقع همه آیات وساطت کردند. بنده به دلایل خانوادگی مورد محبت و لطف همه علما بودم. همه به شاه توصیه کردند و از او خواستند که من را اعدام نکند. دانشجویان ایرانی خارج از کشور، که آن وقت‌ها کنفدراسیون داشتند، هم خیلی فعالیت کردند. حتی از کمیته حمایت از زندانیان سیاسی خواستند نامه بنویسند. فکر می‌کنم آن وقت‌ها ژان-پل سارتر، که فیلسوف معروفی بود، در رأس آن کمیته قرار داشت. او به حکومت نامه نوشت و تقاضا کرده بود که رسیدگی شود و گفته بود چرا این جوان‌ها را این‌طور محکوم کرده‌اید. به دادگاه اعتراض کرده بودند که چرا دادگاه نظامی است و چرا هیئت منصفه نیست؟ چون در قانون آمده بود دادگاه سیاسی باید در دادگستری و حضور هیئت منصفه تشکیل شود. در حالی که ما را به عنوان ضدمنیتی و خرابکار به ارتش برده بودند و در دادرسی ارتش محاکمه می‌کردند. این خلاف قانون بود. آن‌ها اعتراض می‌کردند. اقدام ژان-پل سارتر هم مؤثر بود.

به هر حال مجموعه این اقدامات باعث شد که به بنده یک درجه تخفیف بدهند. بنده حبس ابد شاهی شدم. حبس ابد دو طور بود؛ یکی حبس ابد دادگاهی که دادگاه یک درجه تخفیف می‌داد و یکی حبس ابد شاهی. یعنی حکم اعدام قطعی است منتها شاه یک درجه تخفیف می‌دهد و

حبس ابد می‌شود. این حبس ابد شاهی پرننگ‌تر از حبس ابد دادگاهی است. چون یک بار به این شخص عفو خورده و احتمال این که بار دیگر عفو بخورد خیلی کم است. آن وقت‌ها بین زندانیان خیلی معروف بود که حبس ابد شاهی پر معنی‌تر است و محکوم را بیش تر در زندان نگه می‌دارند.

• شما به حکومت واحد اسلامی عقیده داشتید یا نه؟

بله، ما خواهان حکومت واحد اسلامی بودیم. در برنامه‌مان بود که پس از پیروزی در ایران در تمام کشورهای اسلامی احزاب اسلامی و به اصطلاح احزاب برادر به وجود بیاوریم. در آن جاها هم انقلاب اسلامی انجام بگیرد و جمهوری‌های اسلامی به وجود بیاید و این جمهوری‌های اسلامی با همدیگر متحد باشند. این نیتیمان بود.

• تفاوت عمده حزب ملل اسلامی با سایر احزاب اسلامی آن زمان چه بود؟

تفاوت عمده‌اش در مبارزه مسلحانه بود. چون احزاب دیگر مبارزه مسلحانه نمی‌کردند. گاهی درگیر می‌شدند ولی این که رسماً خط مشی مبارزه مسلحانه را به عنوان تنها راه و روش معقول برای در دست گرفتن حکومت بدانند اصلاً مرسوم نبود. مرسوم نبود ولی کمونیست‌ها در کشورهای دیگر این برنامه را داشتند. مثلاً در ویتنام، لائوس و کامبوج می‌جنگیدند. با ناسیونالیست‌های محلی متحد می‌شدند و جبهه تشکیل می‌دادند. مثلاً در کامبوج ناسیونالیست‌ها، که تحت رهبری سپهانوک بودند، با کمونیست‌ها متحد شدند. این‌ها جبهه واحدی علیه آمریکا تشکیل دادند و می‌جنگیدند. در ویتنام و لائوس هم همین‌طور بود. در خیلی از کشورهای آفریقایی جنگ‌های استقلال طلبانه بود که کمونیست‌ها کوشش می‌کردند با آن‌ها جبهه واحدی تشکیل دهند و بجنگند. ولی بین مسلمان‌ها نبود. تجربه الجزایر بود و الجزایری‌ها مسلمان بودند ولی حزب اسلامی نبود. آن‌ها ناسیونالیست بودند. یعنی نه برای تشکیل جمهوری اسلامی که برای به دست آوردن استقلال با استعمار فرانسه می‌جنگیدند. اختلاف بینش در این جا بود. به هر حال این اولین حرکت در ایران و آغاز یک بینش جدید برای حرکت اسلامی بود.

• بعدها احزاب و گروه‌هایی به وجود آمد که از حزب ملل الهام گرفته باشند؟

بله. ما در زندان بودیم. بچه‌های ما که آزاد شدند حزب الله را تشکیل دادند. یک تشکیلات به نام حزب الله به وجود آوردند. آن هم با خط مشی مبارزه مسلحانه بود. بعد مجاهدین خلق هم تشکیل شد که آن‌ها هم خط مشی مبارزه مسلحانه داشتند. وقتی مجاهدین خلق لو رفتند و شاید ۹۰ درصد کادرهایشان دستگیر شدند حزب الله، به جز گروه ابوشریف، با مجاهدین ادغام و یکی شدند. ابوشریف از بچه‌های ما بود که آزاد شده بود. دسته‌ای از بچه‌های حزب ملل اسلامی که حزب الله را تشکیل داده بودند و گروه ابوشریف، موافق نبودند جزء مجاهدین خلق شوند. آن وقت‌ها هنوز ماهیت مجاهدین خلق رو نشده بود و مورد تأیید علما بود. شهدایی مانند مرحوم حنیف‌نژاد و سعید محسن داشتند و هنوز آن انحرافی که بعداً پیدا کردند، پیش نیامده بود. بچه‌های مسلمان بودند.

• خود شما از علما مجوز داشتید و مورد تأیید آن‌ها بودید؟

نه، بنده دنبال مجوز نبودم.

• یعنی در بحث مبارزه مسلحانه هیچ با آن‌ها مشورت نکردید؟

نه نکردم.

• با هیچ کس؟

با هیچ کس مشورت نکردم.

• منابع مالی‌تان از کجا تأمین می‌شد؟

از حق عضویت تأمین می‌شد.

آی، تی را تقویت کنیم. الان بهترین وسیله برای تعامل مردم با همدیگر آی، تی است و تعامل، دانایی را به وجود می‌آورد.» این که یک بقال یا راننده تاکسی انسان هوشمندی است و دانایی دارد به دلیل تعاملی است که با مردم دارد. دانایی از تعامل به وجود می‌آید، نه از علم. البته علم هم کمک می‌کند. ولی عالم مرتجع هم داریم. خیلی از علما در یک رشته متخصص هستند ولی از لحاظ فکری عقب مانده‌اند. چون دانایی ندارند. مهم‌ترین عامل دانایی تعامل است. مثلاً حاج سیاح یک انسان معمولی بود. ولی وقتی سیاحت می‌کند و دور دنیا می‌چرخد و با مردم دنیا، مذاهب و گروه‌ها و کشورهای مختلف تعامل فکری پیدا می‌کند می‌بیند این موجود یک پارچه دانایی و معرفت است. اصلاً تبدیل به خود دانایی می‌شود. لذا حاج سیاح به عنوان یک فرد دانا مطرح می‌شود و نقش هدایتگر را ایفا می‌کند. به هر جا می‌رود صحبت‌ها و تجاربی که داشته را در اختیار مستمعین می‌گذارد، راهنمایی می‌کند و هادی است. این دیگر اوج پیشرفت یک انسان است که بتواند راه انبیاء را در پیش بگیرد. چون انبیاء در نهایت هدایت‌گرند و هادی انسان‌ها هستند. به نظر بنده، روشنفکر هادی انسان است. روشنفکر وقتی روشنفکر است که هدایت‌گر باشد، نه این که مرتجع باشد. حتی اگر علم اولین و آخرین را هم داشته باشد فایده‌ای ندارد. فلاسفه زیادی هستند که مرتجعند و اصلاً از لحاظ فکری عقب‌مانده‌اند. ولی ممکن است شما یک انسان معمولی را ببینید که خیلی دانایی دارد. این به دلیل ارتباطات و تعاملی است که با مردم داشته است. البته زن‌های وراثتی مانند هوش، ذکاوت، تجربه زیسته هر انسان، شرایط محیطی و شرایط جهانی هم نقش خودش را دارد. همه این‌ها در کاری که دارید در زندگیتان انجام می‌دهید مؤثر می‌شود. اگر در کار روزمره‌تان با مردم زیادی سروکار دارید معرفت پیدا می‌کنید.

چرا حکومت شاه وقتی شماها را می‌گرفت با شدت فوری اعدام نمی‌کرد و به شما فرصت می‌داد؟
مسئله شاه با انقلاب اسلامی خیلی فرق دارد. انقلاب ماهیت و شرایط خاص خود را دارد. رژیم شاه یک رژیم جاف‌فاده بود. برای جامعه چیز جدیدی تلقی نمی‌شد و یک فرهنگ جاف‌فاده بود. این‌ها ۲ هزار سال سلطنت داشتند. بنابراین یک چیز جدید نبودند. در نتیجه عجله‌ای نداشتند. دادگاهی می‌کردند و دادگاه مراحلش را طی می‌کرد. شتاب‌زده نبودند. شتاب‌زدگی برای انقلاب است. انقلاب شرایط خاصی را به وجود می‌آورد. دو بحران هم‌زاد انقلاب به وجود می‌آید؛ یکی بحران بروکراتیک و یکی هم بحران مدیریتی. مدیران قبلی با مدیران جدید و آیین‌نامه‌های قبلی با آیین‌نامه‌های جدید گلاویز می‌شوند و برای همدیگر مزاحمت به وجود می‌آورند و بحران به وجود می‌آید. سران انقلاب کوشش می‌کنند هر چه زودتر انقلاب را از بحران نجات دهند و سروسامانی به اوضاع بدهند. می‌خواهم بگویم نمی‌شود شرایط انقلابی را با موقعی که یک رژیم جاف‌فاده و سال‌های سال ادامه داشت و قبل از آن هم بود، مقایسه کرد.

حزب ملل در آن سه سال چقدر از اندیشه‌های امام کمک می‌گرفت؟
همیشه کمک می‌گرفت. ما دقیقاً اندیشه‌های امام را پیگیری می‌کردیم و با نظریات امام آشنا بودیم. تمام سخنرانی‌هایش را موبه‌موب گوش می‌دادیم. حرف‌های ایشان برای ما مانند یک مانیفست بود. مانیفست یعنی بیانی‌های که مواضع ایدئولوژی، اجتماعی و سیاسی یک گروه را تعیین می‌کند. مانند مانیفست کمونیست‌ها که انگلس و مارکس در آلمان پخش کردند. مانیفست آن‌ها خیلی معروف است و هر کس می‌خواست به کمونیسم ایمان بیاورد باید آن را قبول می‌کرد. ما هم یک گروه بودیم و برای خودمان یک مانیفست داشتیم و در آن بیانی‌های مواضع خود را در همه زمینه‌ها تعیین کرده بودیم. منتها مواضع ما اسلامی و با یک

در برابر کمونیست‌ها آسیب‌پذیرند. کمونیست‌ها نصف دنیا را داشتند، مورد حمایت بودند و کتاب‌های زیادی راجع به تاریخ، هنر، جامعه‌شناسی و فلسفه داشتند. حتی راجع به زیبایی‌شناسی (استاتیک) نظریه و تئوری داشتند. این‌ها همه در زندان بود و بچه‌ها می‌خواندند. بنده احساس خطر می‌کردم که بچه‌های ما از لحاظ عقیدتی بغلطند و کمونیست شوند. به این فکر افتادم که باید کاری کنیم. کمی که تلاش کردم دیدم دستمان خالی است. فهمیدم اگر بخواهیم نظریه شناخت را به جوان‌هایمان یاد دهیم نمی‌توانیم الاسفار الاربعه صدرالمتالهین یا کتاب‌های سنگینی که قابل فهم برای جوان‌ها نبود را بیاوریم. جوان‌هایمان باید قبلاً مدارجی را طی می‌کردند تا با آن اصطلاحات آشنا می‌شدند. بنابراین در همان زندان به فکر افتادم که باید یک دایره‌المعارف بنویسیم. آن‌جا به این فکر افتادم. حتی کمی هم فیش‌برداری کردم. بعد دیدم که نه، این بیش‌تر به شوخی شبیه است. این نه کار زندان است و نه کار یک نفر. تشکیلات، منابع و افراد دانشمند زیادی می‌خواهد. این یک طرف قضیه بود که توجه من را جلب کرده بود.

مسئله مهم دیگر این بود که در زندان به این نتیجه رسیدم که مبارزه مسلحانه نتیجه درستی ندارد و طرفدار دموکراسی شدم.

چرا نتیجه نمی‌دهد؟
به این دلیل که قدرت به دست همان کسانی می‌افتد که سال‌ها می‌جنگند و اسلحه در دستشان است.

مثل همین اتفاقی که در کوبا افتاد.
بله. ما تجربه کوبا را داشتیم و از جنگ‌های آسیای جنوب‌شرقی پی‌اف‌ای اطلاع نبودیم. به‌خصوص در زندان اخبار می‌رسید. مثلاً اخبار راجع به کامبوج می‌رسید. کامبوج ده دوازده میلیون نفر بیش‌تر جمعیت ندارد ولی «پل پوت»، رهبر انقلاب کمونیست‌شان، ۲ میلیون انسان کشت جنایت علیه بشریت بود. این اخبار که پخش می‌شد انسان را به تفکر وامی‌داشت. «پل پوت» در فرانسه تحصیل کرده و با انگیزه‌های انسان‌دوستانه، وطن‌خواهی و عدالت‌خواهی با تعدادی روشنفکر تشکیلاتی به وجود می‌آورد و دست به مبارزه مسلحانه می‌زند و با سپه‌انوک، رهبر ناسیونالیست‌های ملی‌شان متحد می‌شوند و سال‌ها در جنگل‌ها می‌جنگند. اما بعد که پیروز می‌شوند به این صورت در می‌آیند. این باعث می‌شد که راجع به مبارزه مسلحانه و سرانجامی که دارد فکر کنیم. بنده در زندان به این نتیجه رسیدم که اسلامیت هیچ تعارضی با دموکرات‌بودن ندارد. همین مردم‌سالاری یعنی دموکراسی که به فارسی مردم‌سالاری می‌شود.

و شما هم به سمت دموکراسی رفتید.
بله. یعنی جهت مطالعاتی‌ام این بود. تا انقلاب در زندان بودم. در واقع انقلاب ما را از زندان بیرون آورد. در آستانه پیروزی نهایی انقلاب بود که بختیار آمد و زندانی‌ها را آزاد کرد که بتواند جامعه را آرام کند که آرام نشد. باز هم شعله‌ور شد و بدتر هم شد. به هر حال من از زندان آزاد شدم. در ابتدا از روی علاقم با انقلابیونی که پیروز شدند، استان‌دار اصفهان و نماینده دور اول مجلس شدم. ولی در فکرم این بود که مهم‌ترین عامل پیشرفت دآوری مردم است و بزرگ‌ترین بازدارنده پیشرفت، جهل مردم. بنابراین من برای دانایی برنامه‌ریزی کردم. وقتی آقای خانمی سر کار آمد دیدم او هم همین حرف را می‌زند و مردم‌سالاری را مطرح می‌کند. لذا حاضر شدم با او همکاری کنم. چون بنده کار فرهنگی را شروع کرده و فرهنگی شده بودم از طرف دولت آقای رفسنجانی به من پیشنهاد شد که رئیس کتابخانه ملی شوم ولی قبول نکردم. اما وقتی آقای خانمی پیشنهاد کرد قبول کردم. گفتم بنده به دلیل حرکت مردم‌سالاری قبول می‌کنم. به آقای خانمی گفتم: «حالا که این فرصت به دست آمده باید برنامه‌ریزی کنیم که دانایی مردم را بالا ببریم.» ایشان گفت: «مثلاً چه کار کنیم؟» گفتم: «مثلاً

هر کس عضو بود پول می‌داد.
بله، باید پول می‌داد. هر کس بر حسب امکانش باید به تشکیلات کمک می‌کرد.

هیچ از بیرون و از سوی علما و بزرگان کمک نمی‌شدید؟
نه خیر.

یعنی فقط با مدیریت شما دنبال می‌شد؟
بله.

چرا نام «حسی به رنگ شفق» را برای این کتاب انتخاب کردید؟ چه معنایی دارد؟

ظاهراً مصرعی از شعری بود. در مقدمه‌اش هم نوشته‌ام. یادم نیست شاعرش کیست. نویسنده این خاطرات آقای مهندس کرمانی است که این نام را برایش انتخاب کرد. مهندس کرمانی با همتی که به خرج داد نوارهایی که از من گرفته بود را مرتب کرد. نهایتاً کتاب «حسی به رنگ شفق» را بیرون آورد که نشر نی آن را چاپ کرد.

خیلی‌ها می‌گویند آقای دکتر بجنوردی با آن خدمات و زحمات و آن همه زندان ناگهان از کار حزبی کنار کشید، از سیاست کناره گرفت و رفت دنبال فرهنگ. دلیلش چه بود؟

دلیل عمده‌اش این بود که اولاً بنده بیش از سیزده سال در زندان سیاسی بودم. در زندان خیلی مطالعه می‌کردم و با گروه‌های زیادی حشرونشر و مباحثه داشتیم. تبادل تجارب و معلومات خیلی گسترده بود. ما با همه گروه‌ها و شخصیت‌های سیاسی تعامل داشتیم. به‌خصوص بنده که نفر اول تشکیلاتمان بودم. طبیعتاً همه صاحبان فکر و نظر در زندان سیاسی با من بحث می‌کردند و می‌خواستند از نقطه نظرات بنده مطلع شوند که یک گروه مذهبی به چه دلیل با خط مشی مبارزه مسلحانه و برنامه مدون برای تشکیل جمهوری اسلامی مبارزه می‌کند. برایشان تازگی و حتی جاذبه داشت. حتی برای کمونیست‌ها هم جاذبه داشت. چون با یک پدیده نو روبرو شده بودند. بنابراین تعامل فکری من خیلی گسترده بود. بنده در این تعامل فکری دیدم یک مقدار دست‌ما خالی است و بچه‌ها و جوانان ما به شدت به خصوص

مسئله شاه با انقلاب اسلامی خیلی

فرق دارد. انقلاب ماهیت و شرایط

خاص خود را دارد. رژیم شاه یک

رژیم جاف‌فاده بود. برای جامعه

چیز جدیدی تلقی نمی‌شد و یک

فرهنگ جاف‌فاده بود. این‌ها ۲ هزار

سال سلطنت داشتند. بنابراین

یک چیز جدید نبودند. در نتیجه

عجله‌ای نداشتند. دادگاهی می‌کردند

و دادگاه مراحلش را طی می‌کرد.

شتاب‌زده نبودند. شتاب‌زدگی برای

انقلاب است. انقلاب شرایط خاصی

را به وجود می‌آورد. دو بحران

هم‌زاد انقلاب به وجود می‌آید؛ یکی

بحران بروکراتیک و یکی هم بحران

مدیریتی.

دید اسلامی بود. در نتیجه سخنرانی، بیانات و اعلامیه‌های امام به مثابه یک مانیفست برای ما بود، یعنی از آن آموزش، تعلیم و الهام می‌گرفتیم.

● معنای کار حزبی این است که نظام را از حالت تک‌قطبی خارج کند و دیکتاتوری را از بین ببرد. چقدر به کار حزبی معتقدید؟ توصیه‌تان به احزابی که می‌خواهند در مسیر دموکراسی کار کنند چیست؟

هر کاری ابزاری می‌خواهد. ابزار مردم‌سالاری تشکیل احزاب است. اگر احزاب نباشند مردم‌سالاری معنا ندارد. یعنی احزاب سازمان‌هایی برای اداره کشور هستند. این‌ها با همدیگر رقابت می‌کنند. هر حزبی یک مانیفست و یک برنامه اقتصادی و سیاسی و غیره دارد. این برنامه‌های مختلف به مردم عرضه می‌شود و مردم مثلاً به فلان حزب رأی می‌دهند. مثلاً حزبی از قبل می‌گوید برای ایجاد اشتغال این کارها را می‌کنم، برای مهاجرت این سیاست را در پیش می‌گیرم و برای بالابردن درآمد سرانه مردم این اقدامات را می‌کنم و برنامه می‌دهند. شرط موفقیت در یک نظام مردم‌سالار این است که احزاب وجود داشته باشند. همین حالا در برخی کشورها حکومت برای آغاز مبارزه انتخاباتی به همه احزاب کمک مالی می‌کند.

● یعنی این قدر برایشان ارزش قائل است.

بله. برای این که یک حزب نرود از یک سرمایه‌دار پول بگیرد و عامل آن شود. بنابراین حکومت می‌آید کمک مالی می‌کند. دولت طبق قانون می‌گوید هر حزبی که فلان قدر طرفدار داشته باشد حکومت می‌تواند به آن کمک کند. مقدار کمک مالی هم باید معین باشد که به جایی وابسته نشوند و بتوانند رقابت کنند. بعد حکومت برای احزاب، شرایط برابر به وجود می‌آورد که بتوانند رقابت کنند و پیامشان را به مردم برسانند و بگویند ما چه موضعی داریم و می‌خواهیم چه کارهایی بکنیم. خود حزب یک کانون تربیتی است. یعنی کادری را برای اداره کشور تربیت می‌کند. در واقع مدیر تربیت می‌کند. احزاب همیشه دولت‌های در سایه هستند. یعنی می‌دانند اگر در انتخابات پیروز شوند وزیر خارجه‌شان کیست. مثلاً شش نفر برای وزارت خارجه و پنج نفر برای وزارت اقتصاد آمادگی دارند. چون کار حزب همین است. حزب تشکیل می‌شود که حکومت را در دست بگیرد و جامعه را اداره کند. بنابراین حزب برای جامعه مردم‌سالار بسیار ضروری است. اصلاً مردم‌سالاری بدون حزب تحقق پیدا نمی‌کند.

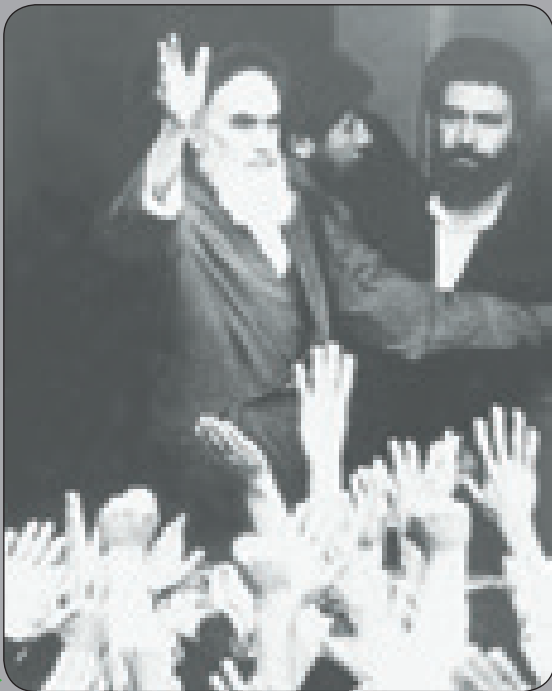
● پس چرا یک عده در کشور ما از شکل گرفتن احزاب می‌ترسند و حتی به حزب‌های میدان نمی‌دهند؟

دلیلش این است که واقعا طرفدار مردم‌سالاری نیستند. یعنی این‌ها از این که قدرت تقسیم شود و کمی دست مردم قرار بگیرد می‌ترسند. این یک ترس موهومی است. مثلاً بوش در آمریکا از گروه محافظه‌کاران بود. آن‌ها خیلی مرتجع بودند ولی از مخالفان و اهمه‌ای نداشتند. یک تلویزیون بود که صبح تا شب علیه بوش حرف می‌زد. حتی علیه بوش مسخرگی در می‌آوردند و فحش می‌دادند. آزاد بودند. به دلیل این که تجربه ثابت کرده اتفاقاً جلوگیری کردن از این آزادی‌ها نتیجه عکس می‌دهد.

● وضعیت احزاب را در کشورمان چطور می‌بینید؟

به نظر بنده ایران دارد یک روند پیدا می‌کند و به سوی مردم‌سالاری حرکت می‌کند. چون بعد از یک گروه خیلی واپس‌گرای ارتجاعی انحصارطلب، آقای روحانی می‌آید. آقای روحانی انسانی دموکرات و آزاداندیش است. این نشان‌دهنده قدرت مدنی ایران است. منظورم قدرت فرهنگی‌اش است. یعنی خواه ناخواه فرهنگ ملت ایران یک قدرت مدنی به وجود می‌آورد. یعنی مدنیت به وجود می‌آورد. این آگاهی گسترده می‌شود. این از دستاوردهای بزرگ انقلاب است که ۳ میلیون و ۷۰۰ هزار دانشجو داریم. زمان شاه ۲۰ هزار نفر بود. الان چندین برابر شده است. این از دستاوردهای بسیار

ما می‌خواستیم در باره امام کار کنیم. در این باره بنده با حاج‌آقا احمد جلسات متعددی داشتیم. دو کار کردیم؛ یکی این که تمام سخنرانی‌های امام به عربی ترجمه و منتشر شد. دیگر این که می‌خواستیم راجع به خود امام در دایره‌المعارف بنویسیم. به حاج‌آقا احمد گفتم. حاج‌آقا احمد از من پرسید: «نوآوری امام چیست؟» گفتم: «بزرگ‌ترین نوآوری امام این است که گفت در اجرای شریعت ملاک رأی مردم است.» حال این دو تا را چطور می‌خواهید با هم جفت کنید؟ معنایش این است که ما حکومت به سیف نداریم. معنایش این است که اگر شما بخواهید حکومت دینی تشکیل دهید باید رأی اکثریت را داشته باشید. برای این که رأی اکثریت را داشته باشید باید با مردم مدارا شود و با آن‌ها حرکت کنید. باید به خواسته مردم توجه شود. اصلاً مشروعیت وابسته به خواست عمومی مردم است.



گفته شریعت اجرا شود ولی در کنارش هم گفته ملاک رأی مردم است. بارها گفت ملاک رأی مردم است. یعنی اگر مردم گفتند نه، ما نمی‌خواهیم اجرا شود، حکومت باید تسلیم شود. نه این که مردم را بکشد. باید بگوید من تسلیم رأی مردم هستم. ولی مثلاً بنده که نمی‌توانم از لحاظ فکری با شما هماهنگ باشم می‌روم کار تبلیغی می‌کنم که طرفدارهای بیش‌تری برای اجرای شریعت پیدا کنم. تا اکثریت را به دست بیاورم و بتوانم با سیستم مردم‌سالاری شریعت را اجرا کنم. به هر حال امام گفت ما حکومت به سیف نداریم. مهم‌ترین دستاوردش به عنوان فردی که صلاحیت این حرف را داشت این بود. چون مرجع بود. قبل از این که رهبر انقلاب شود مرجع بود. مرجعی صلاحیت‌دار. او گفت که ملاک رأی مردم است. یعنی ما حکومت به سیف نداریم. حالا ما چطور شریعت را اجرا کنیم؟ باید رأی اکثریت را داشته باشیم. پس همیشه باید مردمی باشیم و همیشه دولت ما باید مبتنی بر خواست مردم باشد.

● راهکار این مسئله توجه به احزاب است.

بله. معنای این حرف این است که باید احزاب به وجود بیاید. چون هر چیزی ابزاری دارد. وقتی امام می‌گوید بچنگید فرماندهان نظامی چه کار می‌کنند؟ به امام می‌گویند با چه بچنگیم؟ خب باید ابزار جنگ را فراهم کنند. وقتی امام می‌گوید ملاک رأی مردم است هم باید ابزارش را تهیه کنیم. ابزارش تشکیل احزاب است.

درخشان انقلاب اسلامی است که ظرفیت ملی را بالا برد. وقتی ظرفیت ملی را بالا می‌برید و این قدر دانشگاه را زیاد می‌کنید خودبخود قدرت مدنی به وجود می‌آورد. یعنی فرهنگ مدنی و فرهنگ مدنیت به وجود می‌آورد. این فرهنگ مدنیت احمدی‌نژاد را در زباله‌دان تاریخ می‌اندازد و دنبال حرکت‌های دموکراسی خواهی و دنبال روحانی و خاتمی می‌رود. دنبال کسانی می‌رود که واقعا ظرفیت لازم برای پذیرفتن دموکراسی و مردم‌سالاری را دارند.

● امام چقدر به حزب معتقد بود و توجه داشت؟

ما می‌خواستیم در باره امام کار کنیم. در این باره بنده با حاج‌آقا احمد جلسات متعددی داشتیم. دو کار کردیم؛ یکی این که تمام سخنرانی‌های امام به عربی ترجمه و منتشر شد. دیگر این که می‌خواستیم راجع به خود امام در دایره‌المعارف بنویسیم. به حاج‌آقا احمد گفتم. حاج‌آقا احمد از من پرسید: «نوآوری امام چیست؟» گفتم: «بزرگ‌ترین نوآوری امام این است که گفت در اجرای شریعت ملاک رأی مردم است.» حال این دو تا را چطور می‌خواهید با هم جفت کنید؟ معنایش این است که ما حکومت به سیف نداریم. معنایش این است که اگر شما بخواهید حکومت دینی تشکیل دهید باید رأی اکثریت را داشته باشید. برای این که رأی اکثریت را داشته باشید باید با مردم مدارا شود و با آن‌ها حرکت کنید. باید به خواسته مردم توجه شود. اصلاً مشروعیت وابسته به خواست عمومی مردم است. درست است که امام

حجت الاسلام والمسلمین شریعتی سبزواری ۸

امام قلب ما را احاطه کرده بود

حجت الاسلام والمسلمین محمد باقر شریعتی سبزواری، استاد حوزه و خطیب توانا از دوران مبارزات نهضت و همراهی با امام و یاران امام سخن گفت



چطور با امام آشنا شدید؟

موقعی که مشاهد مشرف بودم سطوح ادبیات و فقه و اصول و منطق و این‌ها را خواندم. حدوداً سال ۳۹ بود. در همان زمان مسئله اعدام حضرت نواب صفوی و یارانش پیش آمد. دیدم این‌ها را اعدام کردند و عکس‌هایشان را بر درودیوار زدند. خیلی ناراحت شدم. تا آن زمان شاید خشم و کینه‌ای نسبت به شاه نداشتم. ولو این که بعضی از علمای ما برای او دعای کردند. من بچه‌طلبه بودم و شاه هم هنوز این جنایات بعدی را نکرده بود. این بود که ناگهان قلبم پر از خشم و کینه و نفرت نسبت به خاندان پهلوی و محمدرضا شاه شد. بعد با طلبه‌ها برای مرحوم نواب صفوی در مدرسه میرجعفر مخفیانیه فاتحه گرفتیم. بدون این که جرئت کنیم اسمی ببریم. خلاصه بزرگداشتی برای مرحوم نواب گرفتیم. با این خشم و کینه و با این علاقه به مرحوم شهید نواب من وارد قم شدم. لازم به ذکر است من و حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین حاج آقای جعفری گیلانی همیشه با هم بودیم و از مشهد که آمدیم دنبال یک گمشده می‌گشتیم. یک عالم جذاب که بتواند قلب ما را احاطه کند. واقعا دنبال چنین شخصی بودیم. بعد یک سری اخبار به گوش ما رسید. مثلاً بنده اعتراض داشتم که چرا آقای بروجردی راجع به نواب اقدامی نکردند و جلوی اعدامش را نگرفتند. بعداً گفتند که آقای به نام حاج سید روح‌الله خمینی از طرفداران و یک مقدر شاگردان آقای بروجردی است. ایشان برای ملاقات با آقای بروجردی رفته ولی اطرافیان ایشان مثل آن حاج احمد ایشان را برای ملاقات راه نداده‌اند. چون فهمیده‌اند ایشان برای آزادی نواب صفوی از زندان آمده اقدام کرده بود. لذا قدری از آقای بروجردی فاصله گرفته. باز به من اطلاع دادند که در همان زمان آقای بروجردی نواب صفوی برای روشنگری آمده بود. قم. بعد شیخ علی لری که قد خیلی بلندی داشت، و بعضی دیگر با چوب و چماق یاران نواب را زده و حتی بعضیشان را در حوض مدرسه فیضیه انداخته بودند. این هم برای من مزید بر علت شد که هم‌چنان کنجکاو شوم. چون گفته بودند تنها مرجعی که می‌خواست با آقای بروجردی برای نجات نواب صفوی و ذوالقدر و واحدی اقدام کند ایشان بود. لذا خیلی علاقه‌مند شدم که این آقای

ببینم. وارد همان بیت گلی امام، که به عقیده من از تاریخ بزرگ‌تر است، شدم. دیدم یک سید بسیار جذاب و خیلی ساکت و آرام آن جاست. ایشان می‌آمد مسجد سلماسی درس می‌داد و برمی‌گشت. بسیار هم مقید بود که حتی زیر پای خود پتو نیندازد و با شاگردهایش همراه باشد. نگاهی کردم به چشم‌هایش. چشم‌هایی عجیب جذاب و قیافه‌ای بسیار دردل‌برو و زیبا داشت. بعداً گفتند آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری. از آن چنین تعبیر کردم: «چشم گیرنده‌تر از چنگل شاهین قضا / ابرو پیوسته‌تر از بخت من بی‌سروپا». به قول حافظ: «از رهگذر خاک سر کوی شما بود / هر نافه که در دست نسیم سحر افتاد / مژگان تو تا نیغ جهانگیر بر آورد / صد کشته دل زنده که بر یک‌دگر افتاد». من و آقای جعفری گیلانی اصلاً بدون این که امام قیام یا کاری کرده باشد مجذوب این قیافه شدیم و با خودمان گفتیم همان مرجع گمشده‌ای است که دنبالش می‌گشتیم. ما خدمت سایر مراجع هم شرفیاب می‌شدیم اما آن‌ها برای ما معمولی تلقی می‌شدند. به هر حال این همان گمشده‌ای بود که داشتیم. بعد دیگر هر چه رفتیم متانت، سکوت، عدم تعینات و تواضع امام ما را بیش‌تر جذب کرد. متوجه اخلاقیاتش هم می‌شدیم. مثلاً علمای بلاد و شهرستان‌ها که می‌آیند معمولاً آقایان مراجع به احترام این عالم به دیدنش می‌روند. اما امام نمی‌رفت. گفتیم چرا نمی‌رود؟ گفتند امام دوست ندارد این‌ها خیال کنند رفته‌اند دیدنش که بفهمند یک عالم به نام حاج‌آقا روح‌الله در قم هست. به خاطر همین اصلاً دیدن این علما نمی‌رود. مگر دیدن افرادی که هیچ گونه پروپاگاندایی ندارند و شخصیت معروفی نیستند و گمانند. امام به دیدن این‌ها امام می‌رفت.

چه سالی بود که با امام آشنا شدید؟

من وقتی به قم آمدم آقای بروجردی زنده بود. پنج سال ایشان را درک کردم. البته به دروسشان نرفتم. چون آن زمان هنوز سطح می‌خواندم و به مرحله درس خارج نرسیده بودم. کفایه و مکاسب و رسا را با پیش همین اساتید معروف این‌جا می‌خواندم. بعد هم درس خارج را نزد آقای حائری یزدی و یک مقدر هم پیش آقای آملی و مقداری از اصول را نزد آقای محقق داماد و نهایتاً خدمت امام گذراندم. به این وسیله

هر چه به امام نزدیک می‌شدم و حرکات و سکنات ایشان را می‌دیدم بیش‌تر مجذوب می‌شدم. ولی تا آقای بروجردی زنده بود امام هیچ‌گونه بروز و ظهوری از خود نداشت. فقط همان مسئله درس را داشت. البته این‌طور فکر می‌کردم که هر کس درس خوان است و می‌خواهد درس بخواند به مسجد سلماسی پیش امام می‌رفت. چون امام محض در تدریس بود. نه در هوای مرجعیت بود نه در هوای ریاست آینده. بنده کاملاً لئس می‌کردم که امام بادت و پاریاست و دنیا را کنار می‌زند و عوامل معروف بودن را از خود دفع می‌کند. این‌ها را که می‌فهمیدم روزبه‌روز بیش‌تر جذب می‌شدم. هنوز امام هیچ قیامی نکرده بود ولی روز بروز علاقه من نسبت به امام بزرگوار افزونی پیدا می‌کرد. بعد که فهمیدم امام می‌خواست نواب را نجات دهد علاقه‌ام بیش‌تر شد. چنین علاقه‌ای به امام داشتم. تا این که آقای بروجردی از دار دنیا رفت. آن وقت دسته‌جات سینه‌زنی و هیئت‌ها از دور دست‌ترین نقاط برای آقای بروجردی می‌آمدند. قم تا چهل روز عزادار بود. یعنی عزادار مفصل. آقایان مراجع و بزرگان و علمای آن روز در مساجد برای مرحوم آقای بروجردی فاتحه می‌گرفتند. امامام هیچ فاتحه نمی‌گرفت. من خیلی حساس شدم و این طرف و آن طرف به بعضی اطرافیان گفتم آخر آقای بروجردی که استاد امام بوده و ایشان شاگردشان بوده. چرا امام فاتحه نمی‌گیرد. بعد متوجه شدیم امام فاتحه نمی‌گیرد برای این که گمان نشود ایشان با این فاتحه می‌خواهد خود را به عنوان مرجعیت آینده مطرح کند. به این خاطر از برگزاری مراسم فاتحه دوری می‌کند. البته آخر خیلی زور زدند و امام یک فاتحه گرفت. یادم است آقای آل‌طه دعوت شد که به منبر برود. امام به آقای آل‌طه فرموده بودند: «اصلاً حق نداری بگویی این فاتحه را چه کسی گرفته و اسم مرا به هیچ وجه در این فاتحه ذکر نکنید!» همین‌طور هم بود. پای منبر آقای آل‌طه بودم که فرمود: «چون مؤسس مجلس اجازه نمی‌دهد من مطرح کنم، از این جهت عذر می‌خواهم که بگویم این مجلس از طرف چه کسی تشکیل شده.» به هر حال همه فهمیدند این مجلس مربوط به آقا است ولی ایشان خیلی کتوم است و نمی‌خواست کسی بداند.

پس این منش اخلاقی و رفتاری امام بود که موجب جذب شما به امام شد؛ قدری بیشتر از منش اخلاقی امام‌بفرمائید.

درس اخلاق چهارشنبه‌های ایشان هم خیلی عجیب بود. بسیار در دل می‌نشست. من در تمام عمر اساتید اخلاق زیادی دیدم. پای درس اخلاق مرحوم آقای قمی و مرحوم

آقای صدر می‌رفتم.

اما امام بعد از درس، اخلاقیات می‌گفت و درسش هم خیلی خاص بود. آن زمان ما فقط برای اخلاقیات به درس ایشان می‌رفتم. خودم دیدم که نزدیک بود یکی دو نفر از طلبه‌ها از شدت گریه غش کنند. کاملاً یادم است. یک بار ایشان گفت: «آن خروشچف و کندی به گلوله نجاستی به نام کره زمین نگاه می‌کنند و با هم جنگ می‌کنند تا آن گلوله نجاست بزرگ، یعنی کره زمین، را به دست بیاورند. اما ما طلبه‌ها اگر برای یک گلوله نجاست کوچک به عنوان منبر و این‌ها با هم دعوا کنیم و خیلی پست‌تر از آن‌ها خواهیم بود.» دیگر اشک همه جاری بود و گریه می‌کردند. یک بار هم از همان روی منبر به قبر آقای بروجردی اشاره کرد و فرمود: «این همه هیجانات این همه زنده‌بادها، این همه عزاه، این همه شور و هیجان‌ها برای آقای بروجردی تمام شد. اگر آقای بروجردی عمل صالحی دارد به آن می‌رسد و الا این هیاهوها برای عالم آخرت هیچ تأثیری ندارد.» این هم باعث شد که عده زیادی اشک ریختند بعد از درس هم سر قبر آقای بروجردی می‌رفتند و برای ایشان فاتحه می‌خواندند.

• در مورد جایگاه سیاسی اجتماعی امام در آن دوران نیز بفرمائید.

به طور مثال در مسئله انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی روزنامه‌ها نوشتند که قید اسلام از منتخب و منتخب حذف شده تا همه با آزادی و دموکراسی کامل بتوانند در انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی شرکت کنند. ما این را در روزنامه خواندیم و آقایان علمای دیگر هم هیچ گونه جنبش و نهضت و حرفی در این زمینه نداشتند. یک مرتبه اعلامیه امام را به دست خط خودشان دیدم که نوشته‌اند: «دولت [علم] در تعطیل مجلسین [مجلس سنا و مجلس شورا] تعطیل بود! دست به کارهای عجیبی زده است و برای انتخابات انجمن‌های ایالتی قید اسلام و مسلم را حذف کرده است. برای این که به این وسیله بتوانند یهودی و نصرانی را بر سرنوشته مردم حاکم کنند و حتی بهائی را بر سرنوشته مردم حاکم کنند.» امام این‌ها را مطرح و بعد هم سخنرانیشان را ایراد کردند. یک مرتبه موج عجیبی در سراسر کشور ایجاد شد. آن زمان نوارهای امام را به نقاط مختلف ایران می‌فرستادند؛ بدون این که هیچ تشکیلاتی باشد. هر کس برای رضای خدا یک نوار را به جایی می‌فرستاد و تکثیر و در سراسر کشور پخش می‌کردند. بعد هم علمای دیگر به جان آمدند و این خطر را احساس کردند. چون ایشان جلساتی هم با آقایان علما و مراجع داشت و این مسئله را تفهیم می‌کرد. این را هم بگویم که بعد از فوت آقای بروجردی علمای ثلاث و بزرگان جمع شدند که حوزه را چگونه اداره کنیم. همه قبول کردند ولی امام فرمود: «بنده نه پولی دارم نه حاضر خود را برای اداره کردن حوزه مطرح کنیم.» امام اصلاً به میدان نیامد. مسئله انجمن‌های ایالتی و ولایتی که مطرح شد هیئات مردم کمابیش هفته‌ای یک بار از سراسر کشور می‌آمدند به خانه مراجع می‌رفتند. آخر سر هم به منزل امام می‌رفتند. آن زمان امام هنوز آنچنان معروف نبود. ولی چون حرکتی ایجاد کرده بود ما در درون حوزه می‌دانستیم که این حرکت نهضت انجمن‌های ایالتی از طرف امام است. آقایان هم محبت فرمودند و طبق نظر امام اعلامیه دادند.

• خاطرهای از نتیجه این اقدامات در میان مردم به یاد دارید.

آن زمان من در اتاکی تک‌نفره در مدرسه خان زندگی می‌کردم. خیلی از دانشگاهی‌ها که می‌آمدند اول به حجره من می‌آمدند. با هم آشنا بودیم. من مخصوصاً بعد از انجمن‌های ایالتی و ولایتی در تهران و همه جا منبر می‌رفتم و امام را معرفی می‌کردم. توجه دانشگاهی‌ها هم جلب شده بود. یک گروه از دانشجویها گفتند که ما می‌خواهیم برای آقایان مراجع توضیح دهیم که این اعتراض به انجمن‌های ایالتی و ولایتی

چه تأثیری در سرنوشت ما دانشگاهیان داشت و چقدر افرادی که چپ‌گرا بودند به سوی اسلام دعوت شدند. گفتیم اشکال ندارد. رفتیم. ظاهراً اول به منزل آیت‌الله گلپایگانی رفتیم. بعد منزل آیت‌الله نجفی، بعد منزل آیت‌الله شریعتمداری و آخر سر منزل امام. چون منزل امام آخر کوجه بود. همچنین هنوز آن شخصیت واقعی و باطنی‌اش خیلی مطرح نشده بود. یکی از دانشجویها یک سخنرانی جمع‌وجور مقابل آقایان ایراد کرده بود. گفت که قبل از انتخابات انجمن‌های ایالتی ما خجالت می‌کشیدیم در دانشگاه نماز بخوانیم. به ما می‌گفتند شما ایده‌آلیست و مذهبی هستید. آن زمان چپ‌گراها خیلی قوی بودند. ولی حالا الحمدلله بعد از نهضت شما بزرگان در کوی دانشگاه آزادانه نماز می‌خوانیم حتی روی چمن نماز می‌خوانیم. خیلی قشنگ سخنرانی را خدمت آقای آیت‌الله‌العظمی آقای گلپایگانی، آیت‌الله شریعتمداری و آیت‌الله مرعشی‌نجفی ایراد کرد.

• خدمت امام هم مشرف شدن؟

بله، به منزل امام رفتیم. گویا زمستان بود و امام زیر کرسی نشسته بود. اتاق پر از دانشجویها شد. بعد به امام گفتند که این دانشجوی می‌خواهد سخنرانی کند. گفتند بفرمایید. رفت روبروی امام ایستاد و شروع کرد. تا گفت بسم الله الرحمن الرحیم، امام یک نگاه محبت‌آمیز کرد. اما این چشم واقعا چشم دیگری بود. مثل این که یک مانی‌تیمس از چشم امام رفت و به این بیچاره خورد. نگاه‌های امام دو نوع بود: یک نگاه خشم‌آلود بود برای تربیت افراد و یک نگاه محبت‌آمیز و عاطفی. لذا آن دانشجوی سخنرانی‌اش را شروع کرد به لکنت زبان گرفتار شد. امام دید دیگر نمی‌تواند حرف بزند. بلندگو را از دستش گرفتند و به امام دادند. امام شروع کرد و گفت که ما به یک معنای سال است دانشگاه داریم. به یک معنا پنجاه سال. از دارالفنون شروع شده است. بعد یک تاریخچه عجیبی از دانشگاه ارائه فرمود و گفت دانشگاه دو دسته است: دانشگاه وابسته و استعماری و دانشگاه آزاد. ما دنبال دانشگاه آزادیم که مستقل باشد، نه دانشگاه وابسته استعماری. بعد از این سخنرانی بسیاری از ماها تعجب کردیم امام که از منزل به مسجد سلماسی تشریف می‌آورد و برمی‌گردد از کجا تاریخچه دانشگاه را مطالعه کرده که این‌طور آن را مطرح می‌کنند. دانشجویها رفتند بدون این که این دانشجوی بیچاره بتواند سخنرانی کند. آن‌ها را به حجره آوردم و بعد راهی تهران شدند.

• اگر خاطره ننگته‌ای از امام دارید برای خوانندگان سالنامه حرم امام بفرمائید؟

یک سرهنگ بازنشسته گاهی که مرخصی داشت برای زیارت حضرت معصومه به قم می‌آمد و به درس امام در مسجد سلماسی هم می‌آمد. یک روز این سرهنگ به من گفت: «شما این امام را نمی‌شناسید.» گفتم: «چطور؟» گفت: «من می‌آیم مسجد سلماسی می‌بینم که امام روی زیلو نشسته و دارد درس می‌گوید. این همه شاگرد هم دارند. یک روز آمدم. قیل از این که امام وارد شود دیدم یک پتو برای ایشان انداخته‌اند. خوشحال شدم که امام در این یک ساعت که درس می‌گوید روی پتو می‌نشیند. اما امام به مجرد این که وارد شد پتو را جمع کرد و گذاشت کنار و روی همان زیلو نشست. بدون این که حرفی بزند. من یک درسی از این مسئله گرفتم. انگار امام می‌گوید که من نسبت به شاگردهایم هیچ تمایزی ندارم. آن‌ها روی زیلو می‌نشینند من هم روی زیلو می‌نشینم.» این مسائل که مطرح می‌شد علاقه ما به امام روز بروز افزوده می‌شد. به خصوص دو سه جریان دیگر هم در همین بین مطرح شد که من را بیش‌تر علاقه‌مند کرد. اول این که آقایان طارمی دو برادر بودند. یکیشان الان در بیت رهبری کار می‌کند و دیگری خارج است. من با این‌ها آشنا بودم. یک روز یکی از آن‌ها به من گفت: «پدرم یک خوابی دیده است. بیا به خانه ما برویم.» حدود چهل سال

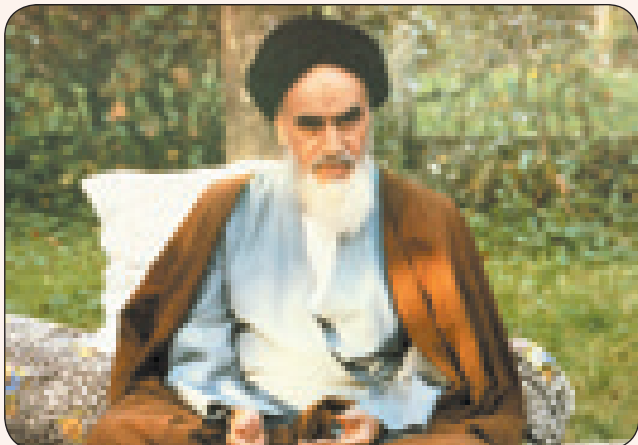
قبل و همان اوایل نهضت انجمن‌های ایالتی بود. به منزل مرحوم آقای آیت‌الله طارمی رفتیم. از خوابش سؤال کردیم. ایشان فرمود: «بله، من یک روز خواب دیدم که عاشورا حول باغ نزدیک خانه امام برپا شده. مردم و یزید و یزیدیان هم جمع شده‌اند. بعد گفتند شمر دارد می‌آید. در همین بین که عاشورای عجیب خونینی را می‌دیدیم یک مرتبه گفتند: حاج آقا روح‌الله با یک سطل بنزین دارد می‌آید که شمر را آتش بزند. بعد هم ایشان آمد. در همان عالم خواب دیدم که شمر را آتش زد و مردم و اجتماعات متفرق شدند. این خواب را من در دفترم نوشتم.» این خاطره برای حدود چهل سال قبل است که هنوز اسمی از امام مطرح نبود. شاید اصلاً هیچ‌جا مطرح نشده باشد. به هر حال این برای من بسیار جالب بود.

خاطره دیگر را آقای موسوی خوینی‌ها از آیت‌الله الهی‌ان قزوینی نقل می‌کرد. البته آقای الهی‌ان قزوینی نبوده‌اند رشت و این‌ها بود.

آقای موسوی خوینی‌ها می‌گفت: «آقای الهی‌ان قزوینی در دارالشفاء، زیر سالن دارالشفاء، یک حجره داشت. آقایان مراجع ثلاث یعنی آقای کمرهای، مرحوم صدر و مرحوم خوانساری و دیگر آقایان فعلی و گذشته خدمت ایشان می‌آمدند و با ایشان دیدار می‌کردند به عنوان این که اهل دل و معنویت است. می‌گفتند که آقای الهی‌ان برای مراجع فقط بلند می‌شد و می‌نشست. وقتی هم می‌خواستند بروند دوباره بلند می‌شد و با آن‌ها خداحافظی می‌کرد. اما وقتی حاج آقا روح‌الله بیست‌ساله وارد دارالشفاء می‌شد و برای استفاده معنوی خدمت آقای الهی‌ان می‌رسید، هنگام خداحافظی ایشان امام را تا زیر سالن دارالشفاء مشایعت می‌کرد. خیلی‌ها به سروصدا آمدند و اعتراض کردند که شما مراجع را مشایعت نمی‌کنی ولی این سید بیست‌ساله را مشایعت می‌کنی. ایشان یک جمله گفت که در ذهن بسیاری از آقایان مانده بود. این که: شما چه می‌دانید، این آقای رئیس آینده اسلام است. من از حالا باید به او احترام کنم.» این را آقای موسوی خوینی‌ها برای من نقل می‌کرد. این‌ها را که می‌شنیدیم عشق عجیبی در ذهن ما تولید می‌شد.

اما قیام و نهضت امام از همین ایام انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی آغاز شد. این نهضت که شروع شد تلگرافات و امثال این‌ها فرستاده شد. بعد گفتند که دولت این تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی را لغو کرد. این‌جا بعضی آقایان دستور دادند که مسجد امام و بازار قم را چراغانی کنند. ما خدمت امام رفتیم. همین‌طور نشستند سخنرانی کردند و فرمودند: «این قانع‌کننده نیست. برای این که هیئت وزرا این را تصویب کرده. یک وزیر از پیش خودش نمی‌تواند این را ملغی کند. این ترفند و فریب است. می‌خواهند ما جشن بگیریم و از اعتراض دست برداریم. باید تمام هیئت وزرا جمع شوند و جلسه بگیرند و این تصویب‌نامه را لغو کنند. و الا ما قانع نمی‌شویم.» دوباره نهضت شروع شد. فوری تافهم‌دیدند امام قانع نشده و حرف منطقی هم دارد چراغانی‌ها را جمع کردند. بعد یک شب هیئت وزرا جمع شدند و این لایحه را پس گرفتند و این تصویب‌نامه را لغو کردند. بعد هم می‌روند از علمای تهران امضا می‌گیرند که این مسئله لغو شد. از پدر آقای فلسفی، حاج سیداحمد خوانساری، آقای املی فیلسوف و یکی دیگر از آقایان امضا گرفتند. آقای فلسفی می‌گفت: «پدر بیز مرا از خواب بیدار کردند و از امضا گرفتند.» این‌جا بود که امام فرمود ما قانع شدیم و مردم خوشحال شدند. اما امام سخنرانی کرد و فرمود که این‌ها تا حالا خیال می‌کردند که روحانیت هیچ گونه نقشی ندارد و فراموش شده و مردم دیگر گرایشی به روحانیت ندارند.» بعد از لغو انجمن‌های ایالتی و ولایتی که دولت مجبور شد این تصویب‌نامه را لغا کند فرمودند: «آقایان طلبه‌ها، فضلا، علما ما باید برای نهضت‌های خطرناک کمر همت را ببندیم که این‌ها در آینده

در محضر معمار انقلاب



در دوران مبارزات گلوله مقدس مآبی و بی تفاوتی بدتر از باروت بود!

«اولین و مهمترین فصل خونین مبارزه در عاشورای ۱۵ خرداد رقم خورد. در ۱۵ خرداد ۴۲ مقابله با گلوله تفنگ و مسلسل شاه نبود که اگر تنها این بود مقابله را آسان می نمود. بلکه علاوه بر آن از داخل جبهه خودی گلوله حیل و مقدس مآبی و تاجر بود؛ گلوله زخم زبان و نفاق و دورویی بود که هزار بار بیشتر از باروت و سرب، جگر و جان را می سوخت و می درید. در آن زمان روزی نبود که حادثه ای نباشد، ایادی پنهان و آشکار امریکا و شاه به شایعات و تهمت‌ها متوسل شدند حتی نسبت تارک الصلاه و کمونیست و عامل انگلیس به افرادی که هدایت مبارزه را به عهده داشتند می دادند. واقعا روحانیت اصیل در تنهایی و اسارت خون می گریست که چگونه امریکا و نوکرش پهلوی می خواهند ریشه دیانت و اسلام را برکنند و عده ای روحانی مقدس نمای ناآگاه با بازی خورده و عده ای وابسته که چهره شان بعد از پیروزی روشن گشت، مسیر این خیانت بزرگ را هموار می نمودند.»

(صحیفه امام، ۲۱/۲۸۰)

برای کوبیدن روحانیت برنامه خواهند داشت. برای این که نفوذ روحانیت را قطع کنند.»
بالاخره این مسائل تا یک ماه طول کشید. نهضت ادامه داشت و مردم به منزل امام می آمدند و می رفتند. شرایط عجیبی بود.

یکی از علاقه‌های ما این بود که به درس امام می رفتیم در حالی که هنوز مشغول سطح بودیم و خارج نمی خواندیم. لذا درس امام را به زور از مسجد سلماسی به مسجد اعظم آوردند. چون دیدند آن جا جانیست. مخصوصاً چهارشنبه‌ها که اخلاق می گفتند به درسشان می رفتیم. بعد امام پیاده تا منزل می آمد. ما هم پشت سر ایشان حرکت می کردیم. جمعی پشت سر ایشان راه می افتادند که همه می رفتند. ولی من و آقای جعفری رهانمی کردیم. یک بار امام به آقای شیخ حسن صاعی گفته بودند: «به این آقایان بگو اگر کاری دارند بفرمایند، اگر نه برگردند.» یکی دو بار حاج شیخ حسن گفت و دوباره هفته دیگر دنبال ایشان حرکت می کردیم. گاهی هم حاج شیخ حسن نبود و تنها امام می رفت. وقتی می دیدم پشت سرش حرکت می کنیم از پیاده روی این طرف به پیاده روی آن طرف می رفت. یعنی عملاً به ما می فهماند که من از این کار شما ناراحتم. امام هیچ اجازه نمی دادند صلوات بفرستند و پشت سرش راه بروند. یکی از علمای بزرگ را اسم می برد و می گفت: «ایشان می فرمودند مگر عروسی است که پشت سر من راه افتاده‌اید. بروید دنبال کارتان!» به هر حال بعد که این برخورد امام را دیدیم دیگر از راه رفتن پشت سر امام در مواقع عادی و خلوت خودداری کردیم. چون دیدیم امام زجر می کشد. البته وقتی که جمعیت شلوغ بود ما سر دسته حرکت کردن پشت سر امام بودیم ولی آن موقع که هیچ کس نبود انگشت‌نما بودیم. امام هم نگاه‌هایی می کرد به این معنی که برگردید. این بود که می فهمیدیم. می دانید که امام حتی بچه‌هایش را با نگاه تربیت می کرد. خانم مصطفوی می فرمود: «امام هر موقع خلاف شائی چیزی می دیدند فقط به ما یک نگاه می کردند. همین نگاه امام باعث می شد که برویم خودمان را جمع و جور کنیم. اصلاً نمی فرمود این کار نکنید.»

در آخر اگر حرفی دارید بفرمائید.

یک جمله هم در آخر بگویم که امام روی مسئله وحدت و اتفاق شدیداً تأکید داشت و از تفرقه کاملاً پرهیز می داد. حتی در یک سخنرانی بعضی از آقایان تندرو را جاهل خطاب کرد. فرمود که بعضی از جهال متعصب حرف‌هایی می زنند که بین علما و بین مردم اختلاف ایجاد می کنند. من به هیچ وجه از این‌ها راضی نیستم.

مهندس سید حسین هاشمی استاندار تهران ۸

نماینده‌ی پاپ می گفت که این ساده زیستی امام خمینی مرا به شدت تحت تأثیر قرار داد

می‌رسند پدرم مطلبی را از حضرت امام موسی بن جعفر (ع) می‌گوید و حضرت امام شروع به گریه می‌کند. وقتی پدرم بعد از بازگشت از سفر این ماجرا را برای ما تعریف کرد. از همان موقع بود که اولین بار بنده با نام حضرت امام آشنا شدم.

استاندار تهران در ادامه خاطره ای نیز از امام تعریف کرد و گفت: این مورد را خودم در تلویزیون دیدم. وقتی که حضرت امام در پاریس بود یکی از مفسران و خبرنگاران برجسته و معروف رادیو بی بی سی گفت: من از آیت الله خمینی وقت ملاقات گرفتم و می‌خواستم ثابت کنم که ایشان یک روحانی معنوی و دینی است و شناخت ایشان از مسائل سیاسی و بین‌المللی خیلی کم است. یعنی به نوعی می‌خواستم امام خمینی را غافلگیر کنم. وقتی خدمت ایشان رسیدم پاسخ سؤال اول را طوری جامع و کامل جواب داد که من خودم را گم کردم و مابقی سؤال‌هایم را فراموش کردم یک لحظه احساس کردم که بهتر است بگویم حضرت آیت الله یک وقتی بدهید تا من بعداً خدمت شما برسم که ایشان لطف کردند و یک وقت دیگری به بنده دادند و من هم همان موقع گفتم که این مرد حتماً موفق و پیروز خواهد شد.

هاشمی به خاطره‌ی دیگری اشاره کرده و اظهار داشت: نماینده پاپ وقتی برای رساندن پیام جناب پاپ خدمت امام می‌رسد پس از گفتگو موقع ناهار می‌شود حضرت امام از او می‌پرسد که دوست دارید ناهار اینجا باشید که او هم می‌پذیرد. حضرت امام می‌فرماید ناهار را آماده می‌کنند که آن روز غذا سیب زمینی با ماست بوده که نماینده پاپ می‌گوید من نتوانستم بخورم ولی دیدم آیت الله خمینی خیلی با اشتها شروع کرد به میل کردن سیب زمینی و ماست. بعد متوجه شد که من نمی‌توانم بخورم سپس امام فرمود یک پرس غذایی قرمه سبزی برای بنده آوردند به هر حال نماینده‌ی پاپ می‌گفت که این ساده زیستی امام خمینی مرا به شدت تحت تأثیر قرار داد.



مهندس سید حسین هاشمی استاندار تهران با حضور در حرم مطهر امام راحل در گفتگو با سالنامه حرم امام گفت: بنده اولین بار از طریق پدرم بود که با نام حضرت امام خمینی (س) آشنا شدم. فکر می‌کنم حدوداً سال ۱۳۴۸ بود که پدرم به مکه مشرف شده بود و از مکه تصمیم می‌گیرد که به کربلا و نجف برود. وقتی به نجف می‌رسد به همراهان خود می‌گوید من می‌خواهم خدمت آیت الله خمینی بروم. پدرم همراه با سه نفر به خدمت امام مشرف می‌شوند که یکی از آنها در حال حاضر پدر شهید هم هست. به هر حال وقتی خدمت امام

نسل جوان در کلام امام (س)

رضاشیعی

امام خمینی (س): «ما همیشه محتاج به شما جوانها هستیم. ما بعدها هم برای کشورمان احتیاج به فعالیت شما جوانهای برومند داریم و من امیدوارم که در همه مراحل، شما با مردانگی با ما همراهی کنید و این نهضت را به پیش ببرید. امروز کشور مال خود شماست، و شما باید مال خودتان را حفظ کنید.» (صحیفه امام ج ۶ ص ۵۳۳)

حضرت علی علیه السلام در ضمن نامه ای به امام حسن علیه السلام فرموده است: «دل جوان نخواست، مانند زمین خالی از گیاه و درخت است، هر بذری که در آن افشاندن شود می پذیرد و در خود می پرورد» (الحديث روایات تربیتی ج ۱ ص ۲۵۱) دوران جوانی زیباترین فصل عمر انسان هاست که گل های رشد و بالندگی انسان در آن فصل می شکفت. مقطع جوانی از جایگاه خاص و اهمیت ویژه ای برخوردار است. امام خمینی (س) توصیه های زیادی به جوانان دارند که در این نوشتار به مختصری از آن سخنان گهربار اشاره می کنیم.

عبادت در جوانی

امام خمینی (س) ایام جوانی را بهترین فرصت برای عبادت و بندگی خداوند می داند و بر این عقیده اند که عبادت در جوان تأثیر دو چندان دارد لذا می فرمایند: «این تأثیر قلبی و تصور باطنی در ایام جوانی بهتر حاصل شود، زیرا که قلب جوان لطیف و ساده است و صفایش بیشتر است و واردات آن کمتر و تراکومات و تراکومات در آن کمتر است، پس شدید الانفعال و کثیر القبول است. بلکه هر خلق زشت و زیبایی در قلب جوان بهتر داخل شود و شدیدتر و زودتر از آن متأثر و منفعل گردد. و بسیار اتفاق افتد که حق یا باطل یا زشت یا زیبا را به مجرد معاشرت با اهل آن بدون دلیل و حجت قبول نماید. پس، بر جوانها لازم است که کیفیت معاشرت و مؤانست خود را ملتفت باشند و از معاشرت با اجتناب کنند، گرچه دل آنها محکم به ایمان باشد. بلکه معاشرت با تباهکاران و اهل خلق و عمل بد برای نوع طبقات ضرر دارد، و هیچکس نباید از خود مطمئن باشد و به ایمان یا اخلاق و اعمال خود مغرور گردد، چنانچه در احادیث شریفه نهی از معاشرت با اهل معاصی شد» (شرح چهل حدیث ص ۴۹۹)

تهذیب نفس در جوانی

امام خمینی (س) که خود پیروز میدان مبارزه با هوای نفس بود، به خوبی از آموزه های آسمانی مکتب اسلام در مورد تهذیب نفس آگاهی داشت و بهترین دوره مبارزه با هوای نفس را دوران جوانی می دانستند و در مورد تهذیب نفس به جوانان چنین نصیحت می کنند: «باید از همین حالا، همین جوان شانزده ساله، همین جوان بیست ساله که [در] مدارس هست، در مدارس علمی هست، از حالا باید آن طوری که رضای خداست، آن طوری که دستورات الهی است، از حالا باید خودش را عادت بدهد به اینکه آن طور باشد. یک قدم که برای تحصیل علم برمی دارد، یک قدم هم برای تحصیل اخلاق خوب و تهذیب بردارد. اگر خدای نخواست عالمی مهذب نباشد، اگر خدای نخواست عالمی آن طوری که اسلام می خواهد نباشد، این ضررش از نفعش بیشتر است. تمام ادبانی که مخترع است و تمام ادبانی که اختراع شده است و کذب است، این اشخاص تحصیل کرده مؤسسه هستند، اشخاصی که در حوزه های علمیه تحصیل کرده اند لکن مهذب نبودند. شما ملاحظه بفرمایید رؤسای مذاهب باطله را، می بینید که رؤسای مذاهب باطله تمامشان از اشخاصی هستند که درس خوانند، مایلند لکن مهذب نبودند» (صحیفه امام ج ۲ ص ۳۷)

شناخت اسلام واقعی

امام عزیز در نامه به انجمن های اسلامی دانشجویان اروپا پیرامون مقابله با تبلیغات دشمنان اسلام توصیه می کنند که اسلام واقعی را بشناسند تا بتوانند دیگران را از خواب غفلت بیدار کنند: «توجه نسل جوان به شناسایی و شناساندن چهره واقعی اسلام موجب تقدیر است. ما امروز قبل از هر چیز وظیفه داریم تبلیغات چند صد ساله اجانب و عمال استعمار را خنثی کنیم. کارشناسان استعمار با کمال تزویر و حیله، با اسم اسلام دوستی و شرق شناسی پرده های ضخیمی بر چهره نورانی اسلام کشیده و اسلام را با معماریه ها و نقاشیها و ابنیه عالیه و هنرهای زیبا معرفی نموده و حکومت های جائزانه ضد اسلامی اموی و عباسی و عثمانی را به اسم خلافت اسلامی به جامعه ها تحویل داده اند، و چهره واقعی اسلام را در پشت این پرده ها پنهان نگاه داشته به طوری که امروز مشکل است ما بتوانیم حکومت اسلام و تشکیلات اساسی و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی آن را بر جوامع بشری - حتی مسلمین - بفهمانیم. باید کوشش کرد و پرده از تبلیغات مسموم چند صد ساله اجانب برداشت. شما نسل جوان موظف هستید غریزه ها را از خواب بیدار کنید، و فجایع حکومت های ضد انسانی آنها و عمال آنها را بر ملا نمایید و طرز حکومت اسلام را که مع الأسف بسیار عمر کوتاهی داشت و در همان چند صباح، راه و روش اسلام را در ولایت و والی روشن کرد به جوامع عموماً و به فرزندان اسلام خصوصاً گوشزد کنید و صفوف خود را افشرد تر نماید. از خداوند متعال توفیق همه را برای خدمت به اهداف اسلام خواستار است. والسلام علیکم ورحمة الله. روح الله الموسوی الخمينی» (همان ج ۲ ص ۲۸۳)

بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، همواره به جوانان و نیروی جوانی توجه ویژه داشتند و نیاز کشور به جوانان را، نیازی همیشگی دانسته و به یاری جوانان برای اصلاح کشور امیدوار بودند: «... شما اکنون دارای نیروی عظیم جوانی هستید؛ نیرویی که می توانید اسلام و مبین خود را به اوج عظمت و سرفرازی رسانید و دست جنایتکاران را از ممالک اسلام و کشور خود قطع کنید؛ نیرویی که اگر در راه حق صرف شود ابدیت دارد و به قدرت لا یزال می پیوندد و اگر در بیهوده و شهوات هدر رود، در این عالم ذلت و بردگی و در آن عالم عقوبت و شرمساری بیار آورد. بیدار شوید و خفتگان را بیدار کنید! زنده شوید و مردگان را حیات بخشید و در تحت پرچم توحید برای در هم پیچیدن دفتر استعمار سرخ و سیاه و خود فروختگان بی ارزش فداکاری کنید...» (همان ج ۲ ص ۴۹۱)

فرهنگ صحیح

امام خمینی (س) فرهنگ را مبدأ خوشبختیها و بدبختیها ملت خصوصاً جوانان می داند و توصیه می کنند که دنبال فرهنگ صحیح باشیم تا از آن به نفع ملت و مسلمین استفاده شود و از فرهنگی که با نقشه دیگران درست می شود دوری کنیم چرا که آن را فرهنگ استعماری و انگلی می دانند لذا در این باره چنین می فرمایند: «فرهنگ مبدأ همه خوشبختیها و بدبختیهای ملت است. اگر فرهنگ ناصالح شد، این جوانهایی که تربیت می شوند به این تربیتهای فرهنگ ناصالح، اینها در آتیه فساد ایجاد می کنند. فرهنگ استعماری، جوان استعماری تحویل مملکت می دهد. فرهنگی که با نقشه دیگران درست می شود و اجانب برای ما نقشه کشی می کنند و با صورت فرهنگ می خواهند تحویل جامعه ما بدهند، این فرهنگ فرهنگ استعماری و انگلی است. و این فرهنگ از همه چیزها، حتی از این اسلحه این قلدرها بدتر است. این قلدرها اسلحه شان بعد از چند وقت می شکنند، و حالا هم شکسته، اما وقتی

فرهنگ فاسد شد، جوانهای ما که زیربنای تأسیس همه چیز هستند از دست ما می روند و انگل بار می آیند، غریزه بار می آیند. اینها را از همان اول، از همان کلاسهای اول، توی ذهنهایشان هی مطالبی می کنند تا برسند به آن بالا. اگر فرهنگ فرهنگ صحیح باشد جوانهای ما صحیح بار می آیند. اگر فرهنگ فرهنگ حق باشد، فرهنگ الهی باشد، فرهنگی باشد که برای منفعت اهل ملت، برای منفعت مسلمین باشد...» (همان ج ۳ ص ۳۰۶)

اهمیت تحصیل علم در جوانی

یکی از توصیه های همیشگی امام راحل این بود که جوانان به تحصیل علم ادامه بدهند چرا که بهترین و موثرترین مبارزه با اجنبی را مجهز شدن به سلاح علم می دانند: «باید چه طبقه جوان روحانی و چه دانشگاهی، با کمال جدیت به تحصیل علم، هر یک در محیط خود ادامه دهند. این زرمه بسیار ناراحت کننده که اخیراً بین بعضی جوانان شایع شده که درس خواندن چه فایده ای دارد، مطلبی است انحرافی و مطمئناً یا از روی جهالت و بیخبری است و یا با سوء نیت و از القات طاغوتی شیطنی است که می خواهند طلاب علوم دینی را از علوم اسلامی بازدارند که احکام اسلام به طاق نسیان سپرده شود و محو آثار دینت به دست خودمان تحقق پیدا کند، و جوانان دانشگاهی ما را انگل و متکی به قشرهای استعماری بار بیآورند که همه کس چون همه چیز وارداتی باشد و احتیاج به اجنبی در تمام ابعاد و رشته های علمی هر چه بیشتر روزافزون شود؛ و این خطر بزرگی است که کشور را هر چه بیشتر به عقب می راند. اگر علوم اسلامی مردانی متخصص نداشت، تا کنون آثار دینت محو شده بود؛ و اگر پس از این نداشته باشد، این سد عظیم مقابل اجانب منهدم می شود و راه برای استثمارگران هر چه بیشتر باز می شود و اگر دانشگاهها خالی از مردانی دانشمند و متخصص شوند، اجانب منفعت طلب چون سرطان در تمام کشور ریشه دوانده و زمام امور اقتصادی و علمی ما را در دست می گیرند و سرپرستی می کنند. باید جوانان با این فکر غلط استثماری مبارزه کنند؛ و بهترین و موثرترین مبارزه با اجنبی، مجهز شدن به سلاح علم دین و دنیاست. و خالی کردن این سنگر و دعوت به خلع این سلاح، خیانت به اسلام و مملکت اسلامی است. این جانب با کمال تواضع دست خود را به طرف تمام جناحها که در خدمت اسلام هستند دراز می کنم و از همه استمدادی که کنم که با هم پیوستگی همه جانبه در راه بسط عدالت اسلامی که یگانه راه سعادت ملت است، کوشا باشند...» (همان ج ۳ ص ۳۲۷)

امام خمینی (س) تنظیم اوقات را شرط هدر ندادن نعمت جوانی می دانند: «انسان جوان من نمی گویم که تفریح نداشته باشد، من عرض نمی کنم که همه اش مشغول باشد؛ من عرض می کنم که اوقاتش تقسیم باشد و قسم مهمش برای تحصیل. شما آقایان که مهیا شدید از برای تحصیل، حالا که نعمت جوانی را دارید، اوقاتتان تقسیم بشود و قسمت مهمش صرف مباحثه و مطالعه و مذاکره و درس و تدریس باشد. و اگر چنانچه ایام جوانی از دست برود دیگر خیال نکنید که می توانید عبادت را بگذرانید آخر ایام عمر و تحصیل را بگذرانید برای آخر عمر. در آخر عمر، انسان نه عبادت می تواند بکند، نه تحصیل می تواند بکند، نه افکارش یک افکار قوی مستقیمی است که بتواند مطالب علمی را درک بکند. باید شما از حالا که جوان هستید تحکیم کنید مبانی علمی را، مبانی فقهی را؛ و آن وقت - در آخر ایام - این چیزهایی که تحکیم شده است، آن وقت شاخ و برگهایش ثمره بدهد؛ آن وقت از آن استفاده بکنید. ولی اگر بگذرانید حالا و هدر بدهید این نعمت را، بعدها موفق نخواهید شد...» (همان ج ۳ ص ۲۱۸)



ایام تبعید امام در ترکیه

دوران تبعید امام خمینی (ره) به ترکیه

حضرت آیت الله محمد علی گرامی: تبعید امام به ترکیه حرکت نهضت را جهانی کرد

حجت الاسلام والمسلمین احمد صادقی اردستانی: تبعید موج عمومی ایجاد و مردم را احساس کرد



دوران تبعید امام خمینی (ره) به ترکیه



عبدالرضا آقایی

پیروزی انقلاب اسلامی ایران به علل و عوامل متعددی وابسته بود. اما سه علت اصلی که مورد تأکید محققان است، در این زمینه بیشتر مورد توجه قرار گرفته‌اند. نخست باورهای دینی و اعتقادات اسلامی مردم ایران، دوم وحدت مردم و مبارزات سیاسی آن‌ها، و سوم رهبری قاطع و بی‌نظیر امام خمینی (ره). این سه عامل پس از آن که در کنار یکدیگر قرار گرفتند و یک مثلث را تشکیل دادند، به نیروی قدرتمندی تبدیل شدند که رژیم پهلوی را سرنگون ساخت. بررسی جنبه‌های متفاوت این سه عامل، ماهیت واقعی و عناصر تشکیل دهنده جنبش اسلامی مردم ایران را روشن خواهد ساخت.

از میان سه عامل فوق رهبری امام خمینی (ره) تأثیر فوق العاده‌ای در به ثمر رسیدن مبارزات مردم مسلمان ایران، علیه دستگاه پهلوی ایفا کرد. فاصله‌ی زمانی ۱۳ آبان ۱۳۴۳ تا خروج امام از ترکیه، یکی از فصول مهم تاریخ نهضت اسلامی به حساب می‌آید. بنابراین، در این مقاله سعی شده است، دوران تبعید امام در ترکیه مورد بررسی قرار بگیرد.

تصویب کاپیتولاسیون

«کاپیتولاسیون به‌قرار دادهایی اطلاق می‌شود که به موجب آن‌ها، شهروندان یک دولت در قلمرو دولت دیگر، از نظر امور حقوقی و کیفری تابع قانون‌های کشور خود هستند و آن قانون‌ها را کنسول آن دولت در محل اجرا می‌کند. از این رو، آن را در فارسی حق قضاوت کنسولی نیز گفته‌اند» [آشوری، ۲۷۶: ۱۳۸۰]. وزارت دفاع آمریکا مدت‌ها بود که ایران را برای بستن چنین قراردادی تحت فشار گذاشته بود.

آیت الله محمد علی گرامی می‌گوید: «فرزند یکی از علمای ادیب قم (شیخ جواد عراقی) که از کارمندان مجلس شورای ملی به حساب می‌آمد، اخبار تصویب لایحه‌ی کاپیتولاسیون را به حضرت امام داده بود.

آیت الله مسعودی خمینی می‌گوید: «من یقین دارم که اخبار مربوط به کاپیتولاسیون را برادر کوچک امام، سید نور الدین هندی، به ایشان گفته است. سید نور الدین که از سران و رجال سیاسی بود و با سناتورها و رجال سیاسی تماس داشت، چنین اخباری را از طریق آیت الله پسندیده به امام رسانده است» [فدائی، ۱۶۳: ۱۳۷۹].

آقای هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود می‌گوید: «باخبر شدیم که در مجلس رژیم لایحه‌ای در مسیر تصویب است که در آن به مستشاران آمریکایی امتیازاتی داده می‌شود. در پی گیری این خبر، زمینه‌ی جدیدی فراهم شد برای مبارزه‌ی امام. امام چند نفری را مأمور تحقیق در مورد جزئیات این خبر کرد که یکی از آن‌ها من بودم. آقای بهبهانی از طریق یکی از نمایندگان مجلس سنا، متن لایحه و اسناد مربوط را به دست آورده و به من داد.»

آیت الله پسندیده می‌گوید: «جریان تبعید امام به ترکیه در سال ۱۳۴۳ با جریان لایحه‌ی مصونیت آمریکایی‌ها تحت عنوان کاپیتولاسیون که در دولت تصویب شد و بعد لایحه‌ی آن را محرمانه به مجلس دادند و در مجلس شورای ملی و مجلس سنا تصویب کردند، آغاز شد» [پسندیده، ۲۳۹: ۱۳۸۴].

(به تصویر صفحه مراجعه شود) البته باید توجه داشت که تصویب کاپیتولاسیون محرمانه نبود و مشروح مذاکرات آن در روزنامه‌ی رسمی که متن کامل جلسات علنی مجلس را درج می‌کرد، چاپ شده بود. اما تیراژ این نشریه محدود و جواب‌گوی نیاز متقاضیان نبود.

واکنش امام به تصویب کاپیتولاسیون

محمد حسن رجبی در کتاب خود می‌نویسد: «امام چند روز پس از تصویب لایحه‌ی کاپیتولاسیون برای نظامیان آمریکایی در مجلس شورای ملی (۲۱ مهر ۱۳۴۳) از ماجرا

اطلاع یافت؛ البته توسط یکی از کارکنان مجلس که دوست امام بود. امام با مطالعه‌ی متن صورت مذاکرات مجلس از جزئیات آن آگاه شد. ایشان بلافاصله مراجع و علمای قم را به تشکیل جلسه‌ی هفتگی فراخواند و با ارسال پیام، علمای سایر شهرها را در جریان امر قرار داد» [رجبی، ۳۳۱: ۱۳۷۸]. سپس امام اعلام کرد که در ۴ آبان، مصادف با ۲۰ جمادی الثانی، در منزل خود سخنرانی خواهد کرد. رژیم پیکری به قم فرستاد تا با امام خمینی دیدار کند و ایشان را از تصمیم خود منصرف کند، ولی امام حاضر به دیدار نشد و به ناچار با فرزند امام، حاج مصطفی ملاقات کرد و به او گفت که می‌خواهد صحبت کند، مواظب باشد علیه آمریکا سخن نگوید و هر چه بگوید چندان مهم نیست (حتی حمله به شخص شاه).

بنابراین، تصویب کاپیتولاسیون در ۲۱ مهرماه ۱۳۴۳ بود و سخنرانی امام در چهارم آبان که مصادف با ولادت حضرت فاطمه (س) انجام گرفت. «بنا به گفته‌ی افراد، امام در این مدت با حالت نگران در درس حاضر می‌شد» [فدائی، ۱۶۳: ۱۳۷۹].

محل سخنرانی امام در خانه‌ی خودشان بود، علت آن را آیت الله طاهری خرم‌آبادی این گونه بیان می‌کند: «امام تصمیم گرفتند که روز میلاد حضرت زهرا (س) صحبت کنند و این صحبت هم قرار بود که در منزل انجام بگیرد. دلیلش را من الان نمی‌دانم، شاید از نظر جنبه‌های امنیتی بوده است. اگر امام می‌خواست سر درس صحبت کند، جمعیت زیادی جمع نمی‌شدند و جمعیت منحصر می‌شد به طلبه‌هایی که در درس امام شرکت می‌کردند. در حالی که امام می‌خواست همه در این سخنرانی شرکت کنند. اگر امام می‌خواست این سخنرانی را در مسجد اعظم ایراد کند، شاید دولت ممانعت می‌کرد. به نظر می‌رسد که امام در مورد

محل و زمان سخن‌رانی بهترین انتخاب را کرد. روز تولد شاه بهترین زمان بود، زیرا رژیم می‌کوشید با برگزاری جشن چهارم آبان ماه این توطئه را به دست فراموشی سپارد، اما امام سخن‌رانی خود را در همان روز اعلام کرد «طاهری خرم‌آبادی، ۱۳۷۷:۳۱۲-۳۱۱».

امام سخن‌رانی خود را با نام خدا و آیهی «استرجاع» شروع کرد که نشان‌دهنده‌ی وارد شدن مصیبت بزرگی بر اسلام و مسلمین بود. تأثر قلبی خود را از این مصیبت بیان و اعلام عزای عمومی کرد. سپس به شرح لایحه‌ی کاپیتولاسیون پرداخت و نتایج سیاسی-اجتماعی آن را بیان داشت. همچنین در مورد بدبختی مردم و قروض خارجی دولت و وابستگی به آمریکا سخن گفت. «پس از این سخن‌رانی، امام اعلامیه‌ای منتشر کرد و اقدام دولت و مجلس را در تصویب کاپیتولاسیون محکوم نمود و آن را سندی بر دگرگی ملت ایران، اقرار به مستعمره بودن ایران و ننگین‌ترین و موهن‌ترین تصویب نامیه‌ی غلط دولت‌های بی‌حیثیت نامید» امام خمینی، ۱۳۶۱:ج ۱، ص ۱۴۵-۱۳۹.

شهید محلاتی در خاطرات خود می‌گوید: «پس از این سخن‌رانی خدمت امام رفتیم. ایشان فرمودند راحت شدم، من تکلیفم را انجام دادم، حالا هر چه می‌خواهد پیش آید. آن چه مهم است، انجام وظیفه است و عمل به تکلیف شرعی.» «در اسناد ساواک سندی است که در آن، امام به مراجع نجف پیغام‌هایی فرستاده و آنان را در جریان مسائل ایران و تصویب لایحه‌ی مصونیت مستشاران آمریکایی قرار داده بود. هم چنین، براساس سند ساواک، نوار سخن‌رانی امام از رادیو بغداد نیز پخش شده است.» «اسیر مبارزات...» ۱۳۸۶، ج ۲: ۴۹۲.

اعلامیه و سخن‌رانی امام بازتاب‌های متفاوتی داشت: برخی از علما اقدام مجلس را شرح دادند و عواقب آن را اعلام کردند که ساواک آن‌ها را بلافاصله دستگیر کرد. هم چنین، جمعی از علمای قم، از جمله آقایان شریعتمداری، حائری، سید صادق، سید ابو القاسم روحانی و زاهدی، در این خصوص با ایراد سخن‌رانی، واگذاری این امتیاز سیاسی به دولت بیگانه را محکوم کردند.

مهم این بود که با وجود هشدار امام در مورد کاپیتولاسیون، تانه روز پس از سخن‌رانی ایشان، هیچ‌یک از مراجع و علمای بزرگ ایران و عراق اعلامیه‌ای در محکومیت کاپیتولاسیون و حمایت از ایشان صادر نکردند. این سکوت علما و مراجع نشان‌دهنده‌ی این بود که آن‌ها تمایلی به درگیری و رویارویی با رژیم شاه نداشتند. زیرا دولت جدید شعار سازش و تفاهم با روحانیت را به کار برده بود. دیگر این که شاید عواقب کاپیتولاسیون و بعد ضد دینی و ملی آن (برخلاف انجمن‌های ایالتی و ولایتی)، برای علما و مردم روشن نبود. لذا چندان واکنشی نشان ندادند.

به هر روی، امام پس از سکوت و بی‌تفاوتی اکثر قریب به اتفاق مراجع و علما، دریافت که کوله‌بار مبارزه با رژیم را خود باید یک تنه بر دوش بکشد. هم چنین، باید گفته شود که دولت آمریکا بلافاصله پس از تصویب کاپیتولاسیون، ۲۰۰ میلیون دلار وام برای خرید اسلحه و تجهیزات از آمریکا به ایران داد.

بعد از سخن‌رانی امام این بار رژیم تصمیم گرفت او را به ترکیه تبعید کند. هدف رژیم از تبعید امام عبارت بود از:

۱. جدایی میان رهبری و مردم،
۲. تضعیف روحیه‌ی رهبری،
۳. فراموش شدن رهبر،

۴. شکست نهضت اسلامی. «علت‌های انتخاب کشور ترکیه به عنوان محل تبعید عبارت بود از: غیر مذهبی و لائیک بودن کشور ترکیه، منافع مشترک ایران و ترکیه و دیگر اعمال نفوذ آمریکا در هر دو کشور» «افلاحي، ۱۳۸۵: ۱۱۵».

در خصوص نقش و دخالت دولت آمریکا در تبعید امام سندی وجود دارد که خرسندی یکی از اعضای سفارت آمریکا را نشان می‌دهد. در نامه‌ای از استوارت راکول، وزیرمختار و رایزن سفارت آمریکا، دو روز پس از تبعید امام، به فردی به نام جیمز آمده است: «وقایع اخیر که شما از گزارش رسمی به موقوف آگاه خواهید شد، دل مرا خوش کرده است. بالاخره ما توانستیم از سوءفترت پیرمردی که با سخن خود چوب در میان چرخ‌های ما می‌گذاشت، خلاص شویم. کله‌گنده‌ی محلی (شاه) دستور اخراج او را صادر کرد. در حال حاضر وی در یک مهمان‌خانه‌ی درجه‌ی دو در ترکیه زندگی می‌کند و می‌کوشد تا سندی‌های بیچاره را اغوا کند» «اسیر مبارزات...» ۱۳۸۶، ج ۱: ۱۰۵.

چگونگی تبعید امام به ترکیه

«شب ۱۳ آبان ۱۳۴۳، صدها کماندو و چتر باز مسلح، خانه‌ی امام را در قم محاصره کردند و از بام و دیوار وارد خانه‌ی امام شدند. برای پیدا کردن امام به جست‌وجو و ضرب و شتم خادم امام پرداختند. امام که در آن ساعت در یکی از اتاق‌های اندرونی به نماز و دعا مشغول بود، با سروصدای به وجود آمده فهمید که سربازهای رژیم به منزل یورش برده‌اند. امام که در آن لحظه نمی‌دانست کلید اندرونی را کجا گذاشته است، از در دیگر اندرونی که به کوچه باز می‌شد، خارج شد. وقت بیرون رفتن مهر و امضای خود را به رسم امانت به همسرش داد و فرمودند شماره به خدایم سپارم. امام را از خانه سوار ماشین فولکس و سپس سر کوچه سوار ماشین شولت کردند و به سمت تهران بردند. بین راه قم به تهران، حضرت امام اعلام می‌کند که می‌خواهد نماز بخواند. بنابراین نماز صبح را در صحرا خواندند. هنوز آفتاب روز ۱۳ آبان ۱۳۴۳ از افق بیرون نیامده بود که امام سوار هواپیما شد. سرهنگ افضل‌ی نیز همراه امام بود و هواپیما ساعت ۱۱/۳۰ دقیقه در فرودگاه آنکارا به زمین نشست. امام خمینی هنگام تبعید به ترکیه به افسر مأمور در هواپیما گفت: من برای دفاع از وطنم تبعید شدم» «روحانی، ۱۳۸۱: ۷۹۲».

در هواپیما یکی از خدمتکاران برای امام چای آورد که امام بعد از مطمئن شدن از مسلمان بودن او، جای را نوشید. سپس به پیش نهاد سرهنگ افضل‌ی، برای دیدن قسمت‌های متفاوت هواپیما و کابین خلبان رفتند و تافروندگاه آنکارا، امام در کابین خلبان نشست. امام از وسایل و لوازم هواپیما دیدن کرد و درباره‌ی دستگاه‌های مربوطه و نحوه‌ی عمل آن‌ها پرسید. این برخورد و رفتار امام مربوط به روحیه‌ی انقلابی و از خصایل ارزنده‌ی رهبری بود و رمز موفقیت ایشان در ادامه‌ی نهضت نیز در همین نکته نهفته است.

حاج آقا مصطفی خمینی، فرزند بزرگ امام، هنگام دستگیری امام برای مذاکره با مراجع روانه‌ی منزل آن‌ها شده بود. در منزل آیت الله مرعشی نجفی، مأمورین ساواک از دیوار بالا آمدند و ایشان را دستگیر کردند و از شهر بانی قم به زندان قزل‌قلعه تحویل دادند. وی ۵۷ روز زندانی بود و پس از آن در ۸ دی ۱۳۴۳ از زندان آزاد شد. برای بار دوم به او اعلام کردند به ترکیه برود و با پدرش ملاقات کند. هدف آن‌ها این بود که حاج آقا مصطفی در ایران نباشد و به بهانه‌ی ملاقات با پدر، او را هم تبعید کنند. بنابراین حاج مصطفی خمینی را دستگیر و به ترکیه فرستادند. یورش ناگهانی ساواکی‌ها به منزل امام برای دستگیری حاج مصطفی سبب ترس و وحشت همسر او شد که با سقط جنین و کسالت همراه بود.

امام در ترکیه

«بعد از ورود امام به ترکیه، مأموران امنیتی دولت ترکیه امام را از فرودگاه به هتل بلوار بالاس، طبقه‌ی چهارم، اتاق شماره‌ی ۵۱۴ که قبلاً آماده کرده بودند، بردند. چون هتل محل اقامت امام در مرکز شهر بود و خبرنگاران داخلی و

خارجی کنجکاو شده بودند، مأموران امام را به یکی از ساختمان‌های فرعی خیابان آتاتورک منتقل کردند. امام بعد از ورود به ترکیه به آموختن زبان ترکی پرداخت. توجه و کوشش او برای یادگیری زبان ترکی به حدی بود که سرهنگ افضل‌ی را به وحشت انداخت که مبادا با آموختن زبان بتواند با مردم ترک ارتباط برقرار کند و مبارزه را در تبعیدگاه ادامه دهد. از این رو در گزارشی به تهران نوشت: «باید وی را تنها گذاشت» «روحانی، ۱۳۸۱: ۷۹۲».

رژیم‌های ترکیه و ایران، از امام وحشت داشتند و مرتب محل اقامت او را تغییر می‌دادند. حتی مقامات ساواک به مأمورین ترکیه اعتماد نکردند و خود نیز برای او مأمور ویژه گماشتند. نگرانی مقامات ایران و ترکیه زمانی بیشتر شد که دیدند، امام خمینی حاضر نیست در محل تبعید به صورت زندانی باشد و مرتب پیشنهادهای بیرون رفتن و بازدید از خیابان‌ها و مراکز دینی شهر را می‌دهد.

روز ۱۶ آبان، امام حدود ۴۰ دقیقه با اتومبیل از شهر آنکارا دیدن کرد. او می‌خواست دوران تبعید را بدون نتیجه از دست ندهد و در مورد افراد کشور ترکیه تجربه کسب کند. حتی بر مزار ۴۰ تن از عالمان شهید که به دست آتاتورک کشته شده بودند، حضور یافت. ساواک از بازدید امام از نقاط متفاوت شهر جلوگیری کرد و حتی به بهانه‌ی این که پوشیدن لباس روحانیون ایران در ترکیه ممنوع است، علی‌رغم مخالفت امام، مأموران امام را از پوشیدن لباس خود منع کردند و او را مجبور کردند که لباس روحانیون ترکیه را بر تن کند.

انتقال از آنکارا به بورسا

در ۲۱ آبان امام به شهر «بورسا» در ۴۶۰ کیلومتری غرب آنکارا و در کنار دریای مرمره منتقل کردند. علت فرستادن ایشان به بورسا این بود که پخش خبر تبعید از رادیو و انعکاس آن بین مردم، باعث وحشت مقامات ترکیه شده بود و می‌خواستند تا به این وسیله از ارتباط مردم ترکیه با امام جلوگیری کنند. در این مدت اهداف مأمورین هر دو کشور این بود که:

۱. موضوع تبعید امام به ترکیه و محل اقامت ایشان مخفی بماند
۲. از ارتباط امام با مردم ترکیه جلوگیری شود؛
۳. با ایجاد محدودیت برای امام، ایشان را تحت فشارهای روحی قرار دهند.

اما روحیه‌ی امام در دوران تبعید بسیار عالی بوده است: «مأمورین ساواک در گزارش‌های خود اعلام کردند: روحیه‌ی شخص مورد نظر نسبت به روز اول بهتر است. در محل جدید برنامه‌ی روزانه‌اش بیشتر استراحت، تلاوت قرآن، ادای نماز و صرف غذاست. گاه‌گاهی هم کلمات ترکی را یادداشت می‌کند» «افلاحي، ۱۳۸۵: ۷۳».

امام بعد از رسیدن به ترکیه تلگرافی به حاج مصطفی خمینی زد و در این تلگراف، سلامتی خود را به خانواده خبر داد و او را سفارش به احترام به مادر، خواهر، برادران و بستگان کرد. هم چنین خواست که وسایل شخصی‌اش را بفرستد؛ از جمله کتاب‌هایی مثل مفتاح صحیفه‌ی سجادیه، مکاسب و حواشی. امام به خانواده‌اش توصیه می‌کند که به ترکیه نیایند، زیرا رژیم می‌خواست با آوردن خانواده‌ی امام به ترکیه، او را برای همیشه از ملت و کشورش دور کند. حتی امام سفارش می‌کند که شهریه‌ها را بپردازند. نگرانی امام در مورد سوخت زمستانی فقرانی قابل توجه است.

باید توجه داشت که امام قرآن نخواست، زیرا قرآن به همراه خود داشت. چنان چه در خواست‌های امام مشخص است، کتاب مفتاح صحیفه‌ی سجادیه می‌خواست؛ زیرا به اسلام با تمام ابعادش اعتقاد داشت. او در صحفه‌ی سیاست، مرد سیاست و در میدان رزم مرد جنگ و در مسجد مرد عبادت



حاج آقا مصطفی خمینی، فرزند بزرگ امام، هنگام دستگیری امام برای مذاکره با مراجع روانه‌ی منزل آن‌ها شده بود. در منزل آیت الله مرعشی نجفی، مأمورین ساواک از دیوار بالا آمدند و ایشان را دستگیر کردند و از شهر بانی قم به زندان قزل قلعه تحویل دادند. وی ۵۷ روز زندانی بود و پس از آن در ۸ دی ۱۳۴۳ از زندان آزاد شد. برای بار دوم به او اعلام کردند به ترکیه برود و با پدرش ملاقات کند. هدف آن‌ها این بود که حاج آقا مصطفی در ایران نباشد و به بهانه‌ی ملاقات با پدر، او را هم تبعید کنند.

بعد از آن، علمای تهران حاج سید فضل الله خوانساری را پیشنهاد کردند که مورد پذیرش قرار گرفت و قرار شد ساواک وسایل سفر او را فراهم کند.

رژیم پهلوی برای این که نماینده‌ی علما امام را در بورس ملاقات نکند، محل اقامت و ملاقات با امام را استانبول قرار داد و قرار شد که ملاقات با امام تحت مراقبت شدید مأمورین انجام شود. سید فضل الله خوانساری روز ۲۹ آذر ۱۳۴۳ وارد استانبول شد و در «پارک هتل» اسکان یافت. فردای آن روز ۳۰ آذر ماه به دیدار امام رفت که او را به استانبول آورده بودند.

در چندین جلسه، بین آقای خوانساری و امام گفت‌وگو صورت گرفت و یکی از مأمورین ساواک که در جلسه‌ی ملاقات حضور داشت، گفت‌وگوها ثبت می‌کرد. آن چه در این گفت‌وگوها درخور توجه بود، زبان دیپلماسی و تاکتیک‌های سیاسی بود که امام به کار می‌برد. مثلاً امام در گفت‌وگو به مأموران ترکیه اشاره و طوری صحبت می‌کرد که گویا مأمورین ترکیه با او کنار آمده و به تفاهم رسیده‌اند. حتی گفت‌وگوی امام در مورد رفتار خوب مأمورین ترکیه باعث نگرانی مقامات ایرانی شده بود.

بعد از مدتی که رژیم، حاج مصطفی خمینی را به ترکیه تبعید کرد، و وی به ملاقات امام رفت، به وضع نامناسب امام پی برد. حاج مصطفی می‌گوید: آن گاه که به حضور امام رسیدم، از نظر غذایی، وضع او به حدی بود که اگر دیرتر می‌رسیدم، امام مریض می‌شد. هر خوراکی که برای او می‌آوردند، بدون آن که خم به ابرو بیاورد، می‌خورد و براساس

برداشت کردند و تفسیرهای متفاوتی ارائه دادند. مطبوعات وابسته به غرب تا آن جا که توانستند علیه امام سخن می‌گفتند، در حالی که مطبوعات وابسته به بلوک شرق از آن جا که امام حرکت قهر آمیزی را علیه آمریکا و احیای کاپیتولاسیون آغاز کرده بود، تا حدی جانب حق را رعایت کردند.

دانشجویان ایرانی خارج از کشور نیز با تهیه‌ی طومار و فرستادن آن به سفارت ترکیه، موضوع تبعید امام را پی گیری می‌کردند.

دیدار نمایندگان علما با امام

بعد از تبعید امام به ترکیه، علمای تراز اول قم و تهران به این نتیجه رسیدند که از محل تبعید امام اطلاعاتی کسب کنند و وسایل آسایش را تا آن جا که ممکن است، برای امام فراهم کنند. بنابراین روز پنج شنبه ۲۱ آبان ۱۳۴۳، آقایان حاج میرزا احمد آشتیانی، حاج سید احمد خوانساری، و وزیر دربار، آقای قدس نخعی بنا به دعوت آقایان در این نشست شرکت کرد. علما اعلام کردند که آقای پسندیده (برادر امام) به ترکیه برود و از وضعیت امام اطلاعاتی کسب کند.

وزیر دربار گفت که پس از گفت‌وگو با مقامات بالاتر نتیجه به حضور آقایان ابلاغ خواهد شد. این سیاست علمای تهران تا حدودی موافق نظر شاه نیز بود، زیرا این کار باعث می‌شد، موجبات آرامش خاطر و رفع نگرانی ملت ایران فراهم شود. رژیم با پیشنهاد علما موافقت کرد، ولی آقای پسندیده را مناسب این کار نمی‌دانست؛ زیرا ممکن بود امام به وسیله‌ی او پیامی را به ایران بفرستد و پیام‌هایی از ایران دریافت کند.

بود. امام مانند عالمان بزرگ همواره با کتب دعائیس داشت. انگیزه‌ی امام از درخواست کتب فقهی و پافشاری روی آن‌ها مبتنی بر رسالتی بود که در جهت تحول و دگرگونی رساله‌های عملیه و خط فکری حوزه‌های علمیه در تدوین و نگارش رساله بر دوش داشت و به انجام آن اهمیت می‌داد. ایشان دوران تبعید را بهترین زمان برای انجام این مهم می‌دانست. امام خمینی از ترکیه و کالت‌نامه‌ی برای حاج مصطفی خمینی فرستاد که بیان‌کننده‌ی اعتماد و اطمینان او به فرزندش بود. امام با این کار از ایجاد تزلزل در مجامع روحانی پیشگیری کرد. این نیز نوعی مبارزه در تبعیدگاه بود.

بازتاب تبعید امام در داخل کشور

«رژیم پهلوی پس از تبعید امام خمینی، از آن جا که از تکرار خرداد و واکنش خشونت‌بار ملت مسلمان ایران در برابر تبعید امام وحشت داشت، بی‌درنگ به نیروهای نظامی و انتظامی به منظور سرکوبی هر گونه حرکت مخالف، فرمان آماده باش داد. رییس ساواک، تیمسار پاکروان، طی تلگراف رمزی به کلیه‌ی شعبه‌های ساواک در سراسر کشور دستور داد، مراقبت کامل داشته باشند. از هر تحرک و مخالفتی جلوگیری کنند و هر گونه رویدادی را فوراً به مرکز گزارش دهند» [۱۳: ۷۹۲، ۱۳۸۱].

برخی مبارزات داخل کشور عبارت بودند از:

۱. فعالیت حاج آقا مصطفی خمینی علیه رژیم پهلوی (قبل از تبعید به ترکیه).

۲. فعالیت‌های علمای تراز اول. اولین فرد بین علما، آیت الله میلانی بود که سکوت حاکم بر فضای حوزه‌های علمیه را شکست.

۳. واکنش بازار، بازاریان که پیوندهای دیرینه‌ای با روحانیت دارند؛ در حرکت اصلاحی و انقلاب در ایران از زمان مشروطیت نقش مؤثری بر عهده داشتند و در نهضت امام خمینی یکی از ارکان مبارزه بودند. زیرا تعطیلی بازار، هم از لحاظ اقتصادی و هم از لحاظ تبلیغی، برای رژیم گران تمام می‌شد.

۴. بهره‌گیری از مراسم و شعائر مذهبی (مثل دعای ندبه، دعای توسل و...) که در این مراسم‌ها از امام خمینی یاد می‌شد.

۵. تعطیلی نماز جماعت توسط روحانیون.

۶. نوشتن و چاپ و تکثیر اعلامیه علیه رژیم پهلوی.

۷. تهیه‌ی طومارهایی که برای دولت و سفارت ترکیه ارسال می‌شدند تا آن‌ها تحت فشار قرار گیرند و به تبعید امام خمینی پایان دهند.

۸. برگزاری میتینگ. یکی از بزرگ‌ترین و تأثیرگذارترین این تجمعات، میتینگ مسجد سید عزیز الله بود که در ۲۱ آذر ۱۳۴۳ به کوشش جمعیت مؤتلفه برگزار شد. این اجتماع بزرگ‌ترین گردهمایی و اجتماع بعد از تبعید امام خمینی بود.

۹. سرودن شعر، چاپ کتاب کشف الاسرار، چاپ و توزیع توضیح المسائل امام خمینی و پخش کارت تبریک منقوش به عکس امام.

۱۰. مراجعه‌ی علما و طلبه‌های حوزه‌ی علمیه قم به علمای تراز اول و تحت فشار قرار دادن آن‌ها تا برای آزادی امام اقداماتی انجام دهند.

۱۱. حرکت‌های مسلحانه. مهم‌ترین اقدام هیئت‌های مؤتلف، ترور (اعدام انقلابی) احسنعلی منصور بود. منصور بانی تصویب کاپیتولاسیون و تبعید امام محسوب می‌شد که توسط محمد بخارایی ترور شد [افلاحي، ۱۱۵: ۱۳۸۵].

بازتاب تبعید امام در خارج از کشور

تبعید امام بازتاب گسترده‌ای در سطح جهان داشت. خبرگزاری‌ها و رسانه‌های گروهی، احزاب و شخصیت‌های بین‌المللی، هریک طبق خط و برنامه‌ریزی خود از آن

ویژگی‌های اخلاقی‌اش، هرگز خوراک مورد علاقه‌ی خود را طلب نمی‌کرد. باتوجه به شرایط سنی و تفاوت آب‌وهوا معلوم بوده که بر امام چه می‌گذشته است. در ملاقات بعدی، نمایندگان آقای گلپایگانی، یعنی آقایان شیخ محمد علی صفایی و سید مهدی گلپایگانی در تاریخ ۲۲ خردادماه ۱۳۴۴ به استانبول عزیمت کردند. در زمان ملاقات، امام لباس روحانیون ترکیه را بر تن داشت و وضع ایشان طوری بود که آقای صفایی به گریه افتاد. قبل از تبعید امام به عراق نیز آقای حاج شیخ عبدالجلیل جلیلی کرمانشاهی، یکی از روحانیون سرشناس کرمانشاه، برای ملاقات با امام به استانبول رفت.

اقدامات مهم امام در ترکیه

«روش‌های امام در مبارزه با رژیم در این دوران عبارت بودند از:

الف) نوشتن نامه به ایران: هدف امام از نوشتن نامه به ایران این بود که:

۱. ارتباط خود را با داخل کشور حفظ کند و رهبری نهضت را ادامه دهد.

۲. اوضاع تبعیدگاه را علی‌رغم فشار و محدودیت، خوب توصیف کند تا تزلزل در روحیه‌ی خانواده و مبارزان به وجود نیاید و آن‌ها برای آزادی ایشان به رژیم متوسل نشوند.

۳. امام در نامه‌های خود خواستار کتاب‌هایی چون مکاسب می‌شد. قصد داشت با نوشتن حواشی بر کتب فقهی، احکام عبادی اسلام را در کنار مسائل سیاسی بیان کند و به ابعاد سیاسی اسلام بپردازد.

ب) نگارش کتاب تحریر الوسیله: امام خمینی دریافت که جامعه‌ی آرمانی طرح شده در «کشف الاسرار» در چارچوب سازوکارهای متعارف دست نیافتنی نیست و نمی‌توان با مشی مسالمت آمیز، جامعه‌ی دینی عاری از استبداد و فساد را محقق ساخت. در عین حال، مبارزه بدون راهبرد روشن نتیجه‌ای جز به مخاطره افکندن بنیان و نمره‌ی مبارزات در پی نخواهد داشت. امام در این کتاب به اسلام به عنوان دینی کاملاً سیاسی نگریست و هرگونه تفکیک میان دین و سیاست را مردود شمرد.

امام وقتی به نجف آمد، کتاب را تکمیل و چاپ کرد. پس از آن، سایر علما به امام اقتدا کردند و در رساله‌ی خویش مسائل سیاسی را در کنار مسائل عبادی مطرح کردند (افلاحي، ۱۳۸۵: ص ۱۲۰ سند شماره‌ی ۸۲۷-۸۲۶).

اهداف امام در نگارش کتاب تحریر الوسیله عبارت‌اند از: ۱. مبارزه با تفکیک دین از سیاست؛ ۲. اصلاح حوزه‌های علمیه و خارج کردن آن‌ها از رکود و سستی؛ ۳. مطرح کردن اندیشه‌ی تشکیل یک حکومت دینی.

بنابراین، امام خمینی بهترین نمونه‌ی برنامهریزی در دوران تبعید و زندانی است. در دوره‌ی تقریباً یک‌ساله‌ی تبعید به ترکیه کتاب تحریر الوسیله را نوشت و در دوران تبعید در عراق، طرح بنیادی ولایت فقیه و حکومت اسلامی را مطرح کرد (افلاحي، ۱۳۸۵: ۱۱۵).

دلایل تغییر محل تبعید امام از ترکیه به عراق

در بعد داخلی، مخالفت‌های زیادی با تبعید امام شده‌اند. ترور (اعدام انقلابی) احسنعلی منصور و سوء قصد به جان شاه، در سال ۱۳۴۴، اعضای حزب ملل اسلامی دستگیر شدند. این‌ها نشان می‌دهند که تبعید امام باعث تشدید مبارزات شد. در بعد خارجی نیز مخالفت‌های زیادی انجام گرفت. حتی نمایندگان علوی (نیروهای اسلامی) در مجلس ترکیه نیز به تبعید امام اعتراض کردند.

در نتیجه‌ی این اقدامات، ترکیه و ایران تحت فشارهای داخلی و خارجی قرار گرفتند و دولت ترکیه متوجه شد، امام شخصیتی با نفوذ و مورد احترام در میان مردم ایران و خارج از کشور است. از طرف دیگر، دولت ترکیه نسبت به عواقب

این اقدام خود بیمناک بود و هرگونه اتفاقی برای امام، عواقب وخیمی برای آن کشور ایجاد می‌کرد.

فعالیت و اقدامات نیروهای داخل و خارج کشور برای پایان دادن به این تبعید غیر قانونی، حتی به مجامع بین‌المللی کشیده شد و آن‌ها نسبت به این اوضاع حساس شدند. بنابراین، شخصیت‌های بین‌المللی و اتحادیه‌های دانشجویی خارج از کشور با ارسال نامه و تلگراف به سازمان‌های بین‌المللی، از جمله «سازمان حقوق بشر»، «سازمان عفو بین‌الملل» و شخص دبیر کل سازمان ملل، آقای اوتانت، به وضعیت نامطلوب حقوق زندانیان کشور و به ویژه تبعید امام اعتراض کردند. حتی دبیر کل سازمان ملل نامه‌ای برای دولت ایران نوشت و از آن درباره‌ی این اقدامات پاسخ قانع‌کننده خواست.

نامه‌ی دبیر کل سازمان ملل به وزارت خارجه‌ی ایران هرچند پی‌گیری نشد، ولی در نقشه‌ی رژیم در مورد امام و محل تبعید او تأثیر بسیاری داشت. حمید روحانی در کتاب «نهضت امام خمینی» معتقد است که انگیزه‌ی اصلی تغییر محل تبعید امام از طرف رژیم ایران همین نامه بود.

در داخل کشور ترکیه نیز مقالاتی انتقادی نسبت به اقدام دولت ترکیه منتشر شد و دولت لائیک ترکیه تحت فشار نیروهای اسلامی (علوی) این کشور قرار گرفت. سرانجام هم با ارسال پیامی به دولت ایران، خواستند که امام را از آن کشور منتقل کنند (افلاحي، ۱۳۸۵: ۱۳۵ سند شماره‌ی ۸۲۷ و ۸۲۶).

آیت الله پسندیده می‌گوید: در نتیجه‌ی این عوامل، محمد رضا شاه با دکتر پیراسته مشورت می‌کند. دکتر پیراسته سفیر ایران در عراق بود. شاه از وی پرسد اعزام ایشان (امام) به نجف صلاح است یا خیر. دکتر پیراسته که فردی با فهم و فراست بود، به شاه می‌گوید: اگر امام به نجف برود، به دهن شیر خواهد افتاد. با وجود آقای حکیم، ایشان به اندازه‌ی یک طلبه بیشتر نمی‌تواند کاری بکند.

حمید انصاری می‌گوید: «تصور رژیم شاه از این که فضای ساکت و سیاست ستیز آن ایام در حوزه‌ی نجف و وضعیت رژیم حاکم بر بغداد، خود مانعی بزرگ برای محدود نمودن فعالیت‌های امام خمینی خواهد بود» (انصاری، ۱۳۸۶: ۱۱۲).

بنابراین، دولت وانمود کرد که اوضاع داخلی آرام شده و زمینه برای اصلاحات آماده است و برای رهایی از فشار افکار عمومی و جلوگیری از شعله‌ور شدن مبارزات، امام را طی یک نقشه‌ی کاملاً حساب شده، روز ۱۳ مهرماه ۱۳۴۴ به کشور عراق تبعید کرد.

درس‌های اخلاقی از دوران تبعید امام به ترکیه

۱. در تمام اسناد و مدارک دوران حبس و تبعید امام، سترگی روحیه، بزرگ منشی و بی‌توجهی امام به رنج‌هایی که در مسیر نهضت و قیام الهی خویش متحمل شده، کاملاً هویداست. در ادبیات امام کمترین گلایه‌ای از شرایط پدید آمده برای شخص خویش به چشم نمی‌خورد. بلکه برعکس، همواره بر خوبی اوضاع و رضایتمندی خویش از شرایط پدید آمده، تأکید می‌ورزد. در نامه‌ی امام به فرزندش حاج مصطفی می‌نویسد: «از جهت من به هیچ‌وجه نگران نباشید. هم حالم خوب است و هم جایم.»

۲. نکته‌ی مهم دیگری که ناشی از آرامش عمیق روحی امام است، شکرگزاری در همه حال و تکلیف‌گرایی و رضایتمندی نسبت به تقدیر الهی است. مانند این نامه‌ی امام به حاج مصطفی که: «... از قم وارد آنکارا شدم. لله الشکر حالم خوب است. شماها نگران نباشید. آن‌چه از طرف خداوند تعالی مقدر شده، جمیل است.»

۳. نکته‌ی اخلاقی آموزنده‌ی بسیار مهم دیگری که در نامه‌های ارسالی امام خمینی از تبعیدگاه ترکیه به چشم می‌خورد، روابط عالی اخلاقی و انسانی با ذوی‌الحقوق،

فرزندان، همسر، برادران و سایر منسوبین است. امام خمینی خطاب به حاج مصطفی می‌نویسد: «تور چشم محترم... اگر شما رضایت من و خدای توانا را می‌خواهید، باید با تمام بستگان خصوصاً مادر، خصوصاً مادر، مهربانی و خوش رفتاری کنید و رضای آن‌ها را به دست بیاورید.»

۴. نکته‌ی مهم در نامه‌های امام خمینی در دوران تبعید به ترکیه، اهتمام ایشان به استمرار فعالیت‌های علمی و فقهی است. جالب آن که شاهکار مکتب فقهی امام خمینی، یعنی کتاب «تحریر الوسیله» در همین دوران و در کنج غربت و تنهایی در تبعیدگاه ترکیه تألیف شده است (أسیر مبارزات، ۱۳۸۶، ج ۵: ۱۰۲).

نتیجه‌گیری

دوران تبعید امام به ترکیه یکی از مراحل مهم انقلاب اسلامی بود. رژیم پهلوی بعد از آن که نتوانست جلوی مبارزات امام خمینی را بگیرد، باتوجه به تجربه‌ی قیام ۱۵ خرداد تصمیم گرفت که امام را از ایران دور کند. حوادث این دوران نشان می‌دهد که رژیم پهلوی نه تنها به خواسته‌های خود نرسید، بلکه امام در این دوران یازده ماهه نتوانست به اقدامات مهمی، از جمله نوشتن کتاب التحریر الوسیله دست بزند. هم‌چنین امام در این دوران روحیه‌ای بسیار عالی برای ادامه‌ی مبارزه از خود نشان داد. رژیم پهلوی بعد از آن که نتوانست نهضت را در داخل سرکوب کند و روحیه‌ی امام را از بین ببرد، تصمیم گرفت که ایشان را به عراق تبعید کند.

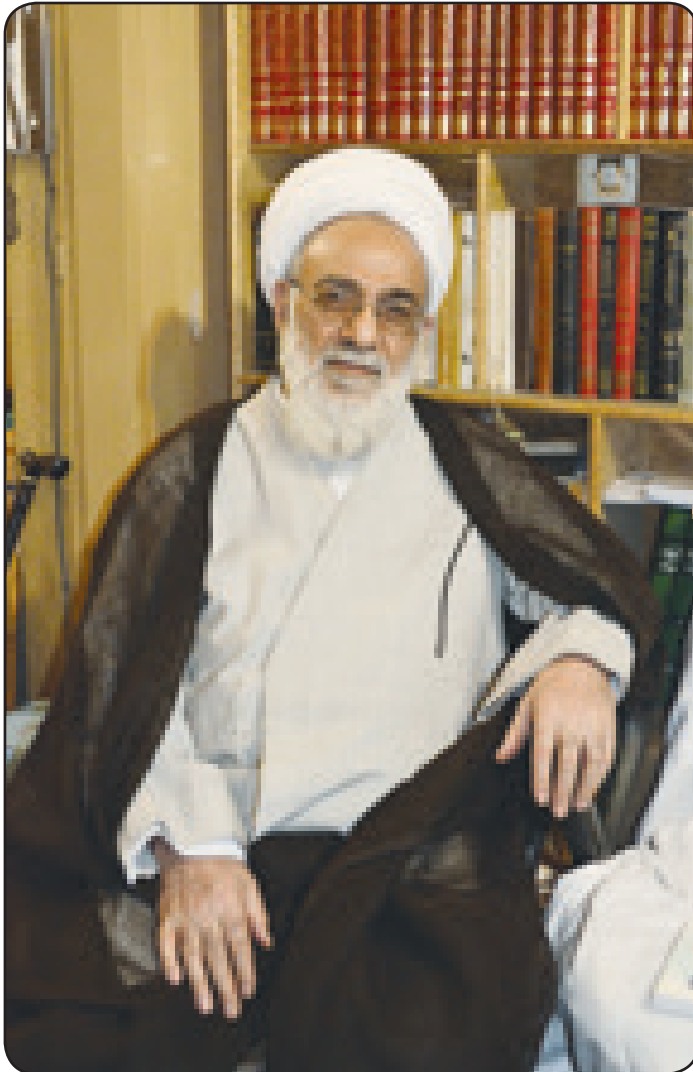
منابع در دفتر نشر به موجود است.

رژیم پهلوی برای این که نماینده‌ی علما امام را در بورس ملاقات نکند، محل اقامت و ملاقات با امام را استانبول قرار داد و قرار شد که ملاقات با امام تحت مراقبت شدید مأمورین انجام شود. سید فضل الله خوانساری روز ۲۹ آذر ۱۳۴۳ وارد استانبول شد و در «پارک هتل» اسکان یافت. فردای آن روز ۳۰ آذر ماه به دیدار امام رفت که او را به استانبول آورده بودند. در چندین جلسه، بین آقای خوانساری و امام گفت‌وگو صورت گرفت و یکی از مأمورین ساواک که در جلسه‌ی ملاقات حضور داشت، گفت‌وگوها ثبت می‌کرد. آن‌چه در این گفت‌وگوها در خور توجه بود، زبان دیپلماسی و تاکتیک‌های سیاسی بود که امام به کار می‌برد. مثلاً امام در گفت‌وگو به مأموران ترکیه اشاره و طوری صحبت می‌کرد که گویا مأمورین ترکیه با او کنار آمده و به تفاهم رسیده‌اند. حتی گفت‌وگوی امام در مورد رفتار خوب مأمورین ترکیه باعث نگرانی مقامات ایرانی شده بود.

حضرت آیت الله محمد علی گرامی:

تبعید امام به ترکیه حرکت نهضت را جهانی کرد

تحریر الوسیله را در زمان تبعید در ترکیه نوشتند



درباره چگونگی و چرایی تبعید امام خمینی به ترکیه و واکنش‌های داخلی و خارجی به این موضوع و ... با حضرت آیت الله محمد علی گرامی از مبارزین و همراهان با امام و انقلاب به بحث و گفت‌وگو نشستیم.

● چه شد که رژیم شاه تصمیم به تبعید امام به ترکیه گرفت؟

مرحوم حاج شیخ جواد عراقی پیرمردی بود که یک مدت در قم برای طلبه‌ها منبر می‌رفت. در فیضیه بود و با منشی‌های مجلس شورای آن زمان ارتباطی داشت. ایشان آن‌جا مطلع شده بود بحثی راجع به کاپیتولاسیون و مصونیت دادگاهی برای مستشاران آمریکایی و زن و بچه‌هایشان دارند. خیلی تعجب کرد و این خبر را به آقای خمینی رساند. همان وهله اول یا بعدا هم توانست نسخه‌ای از متن مذاکرات را کپی کند و برای امام بیاورد. امام مستقیم در جریان مطلبی قرار گرفت که قرار بود کاملا مخفی بماند. دستگاه هم خیلی جا خورد که آقای خمینی از کجا فهمیده است. از این که علما این را بفهمند خیلی وحشت داشتند. خیلی جا خوردند که معلوم شد نیروهای ایشان در عمق دستگاه حکومتی نفوذ دارند. لذا آقای خمینی در فکر افتادند که صحبت مفصلی راجع به این قضیه داشته باشند. فراموش نمی‌کنم ما یک شب خدمت ایشان بودیم. ظاهراً شب چهارم آبان بود. بنده، شهید حاج سید محمد رضا سعیدی، مرحوم آقای انصاری شیرازی و آقای پورمحمدی که الان در رفسنجان است و شنیده‌ام مدت‌هاست که مریض است. آقای سعیدی به امام گفت: «ما برای قضیه اختلاف بین شما و آقای شریعتمداری مسئله دارالتبلیغ خدمت شمار رسیدیم.» آقای خمینی یک ورقه در آوردند و گفتند: «این پیشنهادات علامه طباطبایی برای رفع کدورت و نقار است.» یکی از مخالفت‌های امام این بود که اسم آن‌جا را دارالتبلیغ نگذارند و مثلاً مدرسه آیت‌الله العظمی شریعتمداری بگذارند. به نظرم ایشان کلمه عظمی را هم گفت. یقیناً یا حضرت آیت‌الله یا عظمی یا هر دو را به کار بردند. به هر حال یک کلمه احترام‌آمیز بود. بعد از این که کمی پیشنهادهای علامه طباطبایی را خواندند فرمودند: «من فعلاً اصلاً حواسم دنبال این مسئله نیست. این مسئله کاپیتولاسیون مهم است که اگر صدهزار نفر هم در این قضیه کشته شود جا دارد.» بعد گفتند: «تأسف از این است که در یک جلسه که من راجع به این قضیه صحبت کردم مثل این که با گنج دیوار صحبت می‌کردم و اهمیتی برایشان نداشت.» به نظرم منظورشان جلسه علما بود که اهمیت موضوع را درک نمی‌کردند و امام خیلی ناراحت بود. دو سه روز بعد ایشان بنا بر سخنرانی و افشاگری در

این زمینه گذاشتند و اعلام هم شد که فردا صبح امام در این باره صحبت می‌کنند. اجتماع خیلی عجیبی شد و تمام کوچه‌ها پر از جمعیت بود. امام وقت سخنرانی از اندورن به بیرونی آمدند. بنده هم در همان اتاق بودم. یعنی اتاقی که ایشان لب پنجره‌اش می‌نشستند. جمعیت در حیاط و اتاق‌ها و کوچه پر بود و استماع می‌کردند. ایشان خطبه‌گزار خودشان را با «انا لله و انا الیه راجعون» شروع کردند. بعد گفتند: «قلیم در فشار است، ما را فروختند، ما را فروختند و رقصیدند، ما را فروختند و شادی کردند.» خیلی خطابه داغ و تندی بود. نمی‌دانم امام این تندی‌ها را از کجا یاد گرفته بود. آخر خیلی شاگردهای حاج شیخ عبدالکریم در حوزه بودند. ایشان به دم پر چه کسی خرده بود که این‌طور آتشی شده بود، نمی‌دانم. گاهی فکر می‌کنم دم‌خور آقای شاه‌آبادی بوده است. چون یک وقت نزد ایشان از مرحوم حاج سید ابوالحسن قزوینی تعریف شد. ایشان اشاره کرد که آقای شاه‌آبادی یک چیز دیگری بود. خلاصه نمی‌دانم چطور بود که وقتی یک چیز این‌طوری می‌شنید مانند آتش گر

تنگنا قرار گرفت و به ایران فشار آورد که من دیگر نمی‌توانم ایشان را نگه دارم. ایران به دولت عراق متوسل شد که ایشان را به عراق ببرند. یک احتمال هم این بود که ایشان را به قتل برسانند یا یک طور ترتیبی دهند و ایشان را ترور کنند و بعد هم بگویند ما نبودیم. حالا خدا خواست که ایشان را حفظ کند. همه این‌ها کار خداست. وگرنه خیلی کارها می‌توانستند بکنند. مثلاً ترتیب تصادفی بدهند و بعد بگویند تصادف اتفاقی بود. فوقش یک عده شلوغ می‌کردند. مثل پانزده خرداد که نمی‌شد. ولی اگر خدا بخواهد حفظ کند این‌طور می‌شود.

ضمناً دستگاه فکر می‌کرد اگر ایشان را به نجف بفرستد ایشان در برابر موقعیت آقای حکیم و آقای حاج سید محمود شاهرودی و این‌ها حتماً شکست می‌خورد. ولی برعکس دید وقتی ایشان به نجف رفت جو نجف را تحت

بودند. ایشان این دو ماه کلاً آن‌جا بود. خیلی سخت است. بنده سخت‌ترین دوره زندانم وقتی بود که در سلول انفرادی بودم. بعد از دو ماه اول همان شیخ و سید برای ایشان لباس بردند. ایشان هم گفته بود که کتاب برایش بفرستند که فرستادند. بعد هم آقا مصطفی نزدشان رفت که برای ایشان خیلی مؤثر و خوب بود. بعد از یک سال که در این‌جا احیاناً تظاهرات می‌شد و به تناسب‌هایی جلسات و ختم صلوات‌هایی برای حفاظت امام گرفته می‌شد و این مسائل میان طلبه‌ها زیاد بود. ایشان را به نجف منتقل کردند.

● پس از بازگشت از قیصریه چه اتفاق مهمی رخ داد که رژیم مجبور شد امام را به ترکیه بفرستد؟

مهم قضیه کاپیتولاسیون بود که امام هم فرمودند در این قضیه اگر صد هزار نفر هم کشته شود جا دارد. صبح آمده و بیرون مانده بودیم که چه کار کنیم. زیر گذر خان به آقای سبحانی و آقای حاج سید محمد علم‌الهدی، برادر بزرگ آقای که الان در مشهد امام جمعه است، رسیدیم. قدری صحبت کردیم. ماندیم چه کار کنیم. تصمیم گرفتیم به منزل آقای حاج‌آقا مرتضی حائری برویم. به آن‌جا رفتیم. آقای حائری صحبت می‌کرد: «متفرق شوید و خون مردم را رعایت کنید و رعایت جان مردم را کنید!» بنده گفتم: «عجب بدبختی‌ای گیر کردیم؛ پریشب نزد آقای خمینی بودیم و می‌گفت صد هزار نفر هم کشته شود جا دارد. حالا شما این‌طور می‌گویید.» ایشان هم بلند می‌گفت: «ما که از این حرف‌ها نمی‌زنیم.» حالا ببینید دید افراد چقدر فرق می‌کند. شکی در قدس و تقوا و دیانت آقای حائری نیست. همه بر این متفقند. همین‌طور امام هم که دیگر عالم‌گیر است. نظرها و روحیه‌ها مختلف است. مثلاً بنده شنیدم در قضیه تنباکو میرزای شیرازی تا آخر عمر به دلیل کشته شدن دو سه نفر در اطراف منزل مرحوم آشتیانی، نماینده‌اش، ناراحت بود. تا آخر می‌گفت: «جواب این خون‌ها را چه کسی می‌دهد.»

آقای خمینی وقتی از زندان آزاد شده بود در منزل حاج روغنی در قیصریه بود. بنده برای دیدن ایشان به آن‌جا رفتم. برای ناهار نماندم. رفقای ما که آن‌جا بودند نقل کردند که امام گفتند: «ما از اول در یک طایفه‌ای بودیم که نترس بودیم. وقتی سربازهای نایب‌الحسن کاشی به خمین آمدند و به منزل‌ها هجوم آوردند، یک سرباز هم به خانه ما آمد. البته نمی‌دانم خانه خود ایشان یا خانه عمه‌شان. آعمه من با یک چوب‌دستی سرباز را دنبال کرد. سرباز در رفت و چون جا نداشت ستون را گرفته بود و با چه زحمتی خودش را به پشت‌بام کشید و از آن‌جا فرار کرد.» به هر حال روحیه‌ها این‌قدر مختلف است. افراد متدین و باتقوایی بودند ولی به خاطر اختلاف روحیه‌ها یک قدر نظرشان متفاوت بود.

● پس از تبعید امام فضای حاکم در قم چگونه بود؟ چه شد؟ در حوزه چه اتفاقی افتاد؟

اولاً آن روز در قم کاری صورت نگرفت و اصلاً تظاهراتی نشد. گرفتاری اول امام غوغا شد. در این گرفتاری هیچ تحرکی نبود. لذا ما خیلی ناراحت بودیم. آن موقع بنده در مدرسه خان یک اتاق داشتم و طلبه‌های زیادی می‌آمدند. یادم است به طلبه‌های آشنایی که نزد بنده می‌آمدند مکرر می‌گفتم: «جلوی مأمورین، دیوار منزل امام را ببوسید. این آن کم‌اهمیتی را جبران می‌کند و سربازها می‌فهمند که موقعیت امام چطور است. و خوانه‌خواه قضایا به فرمانده و این‌ها منتقل می‌شود.» همین کار انجام می‌شد.

به هر حال ما از این سکوت خیلی می‌ترسیدیم که وقتی دستگاه بفهمد امام دیگر آن موقعیت را ندارد ممکن است فشارهای خطرناکی بیاورد. در هر صورت امام در ترکیه ماندند. اعتراضات به دولت ترکیه زیاد شد. از این‌جانه‌ها به سازمان ملل و هم به دولت ترکیه نوشته شد که شما به چه حقی یک مرجع تقلید را حبس کرده‌اید. دولت ترکیه در

حال با فشار زیادی بوده است. یک سرهنگ بازنشسته بود که با بنده مدتی در زندان قصر بود. او این قضیه ضرب و شتم را مطرح کرد. هر طور که بوده یا نبوده یقینی است که با فشار زیادی بوده است. چون روحیه ایشان دستم است.

● کسی هم همراهشان بود؟

نه خیر، ایشان را تنها بردند. تا مدت‌ها معلوم نبود کجا هستند. البته احتمالاتی داده می‌شد و می‌گفتند ایشان را به اسرائیل بردند. بعد از حدود دو ماه همراه جمعی منزل علما متحصن شدیم. ما در منزل آقای مرعشی نجفی متحصن بودیم. بعضی‌ها هم در منزل آقای گلپایگانی و بعضی هم در منزل آقای شریعتمداری متحصن شدند. کسانی که با ما در منزل آقای نجفی مرعشی بودند حاج سید محمدرضا سعیدی و آقای جنتی بودند. سخنران‌های جلسات آن‌جا هم بنده و آقای جنتی و گاهی مرحوم آقای سعیدی بودیم. البته بیش‌تر ما دو نفر بودیم. برای افراد که می‌آمدند و می‌رفتند فوراً سخنرانی و آن‌ها را تحریک می‌کردیم. تا این که رئیس ساواک قم، سرهنگ بدیعی، یک روز به آن‌جا آمد. ما گفتیم مردم تحمل ندارند که مرجع تقلیدشان را مدت‌ها برده‌اند و هیچ از او خبر ندارند. بدیعی گفت که به زودی خبر می‌رسد. همین‌حالا هم قرار است دو نفر به دیدار آقای خمینی بروند. آقای نجفی در حرفش دوید و گفت: «رفتن آن شیخ و آن سید کافی نیست.» او جا خورد که آقای نجفی از کجا می‌داند. چون خبر خیلی سری بود. بعدها فهمیدیم که منظور از شیخ، آقای حاج شیخ صفائی بوده و سید هم داماد آقای خواستاری، حاج سید فضل‌الله، بوده است. بعد قول دادند که به زودی از ایشان خبر می‌آید و ملاقات‌ها حاصل می‌شود و احوالشان را می‌فهمیم. پس صحبت از این بود که اعتصاب ادامه پیدا کند یا آن را بشکنیم. در این صحبت بودیم که از آن دو بیت خبر آمد که آن آقایان اعتصاب را شکسته‌اند. ما هم گفتیم وقتی اعتصاب شکسته شد نباید اختلاف شود و اعتصاب را شکستیم و گفتیم انشاءالله این‌ها به وعده‌هایشان عمل می‌کنند. بعد از مدتی خبر رسید که ایشان در ترکیه هستند. بعدها هم فهمیدیم در شهر بوس‌ها هستند.

● حاج آقا مصطفی را کی تبعید کردند؟

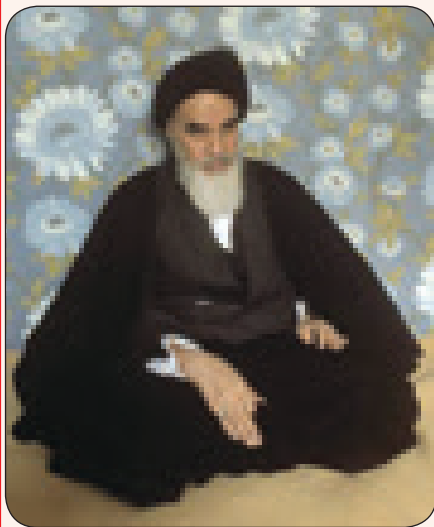
یک هفته بعد از تحمصن آقا مصطفی را گرفتند. ما همه ناراحت بودیم که چون آقا مصطفی نیست در خانه امام بسته می‌شود. معلوم شد که تنهایی به امام اثر کرده و دولت‌ها احساس کردند مبادا مریض شود و خلاصه چیزی گردن آن‌ها بیفتد. این بود که می‌خواستند آقا مصطفی نزد امام باشد تا ایشان تنها نباشد. قصدشان انشاءالله قصد خیر بوده است! آقا مصطفی را به آن‌جا بردند و چقدر هم برای امام خوب بود. بحث می‌شد و مشغول بودند. امام تحریر الوسیله را آنجا نوشتند. واقعاً چه بگویم که این کتاب معجزه است. آخر ایشان قبلاً یک حاشیه بر قسمتی از وسیله داشتند. کتاب وسیله مرحوم حاج سید ابوالحسن اصفهانی هم همه مباحث فقهی را نداشت و فقط مقداری از مباحث بود.

در هر حال وجود آقا مصطفی برای بحث و سلامتی خیلی مفید بود. خیلی مهم بود که وقتی امام را بیرون می‌برند کسی از نزدیکانش همراهش باشد. عکس‌هایی از ایشان هست که ایشان را لب دریا بردند. شنیده‌ام که ترکیه‌ای‌ها به ایشان گفته بودند در این‌جا بود که در زمان آتاتورک خیلی از علما را به دریا ریختند. ایشان هم گفته بود ما برده بودید که قتلگاه علما را نشانمان دهید. در حقیقت می‌خواستند تهدید ضمنی هم کرده باشند. به هر حال این ما حاصل قضیه بود.

ماجرای یک سال طول کشید. ایشان در همین یک سال تحریر الوسیله را نوشت. دو سه ماه اول کتابی همراهش نبود. تنهایی تنها در اتاقی بود که شاید پرده‌اش را هم انداخته

یک هفته بعد از تحمصن آقا مصطفی را گرفتند. ما همه ناراحت بودیم که چون آقا مصطفی نیست در خانه امام بسته می‌شود. معلوم شد که تنهایی به امام اثر کرده و دولت‌ها احساس کردند مبادا مریض شود و خلاصه چیزی گردن آن‌ها بیفتد. این بود که می‌خواستند آقا مصطفی نزد امام باشد تا ایشان تنها نباشد. قصدشان انشاءالله قصد خیر بوده است! آقا مصطفی را به آن‌جا بردند و چقدر هم برای امام خوب بود. بحث می‌شد و مشغول بودند. امام تحریر الوسیله را آنجا نوشتند. واقعاً چه بگویم که این کتاب معجزه است. آخر ایشان قبلاً یک حاشیه بر قسمتی از وسیله داشتند. کتاب وسیله مرحوم حاج سید ابوالحسن اصفهانی هم همه مباحث فقهی را نداشت و فقط مقداری از مباحث بود. در هر حال وجود آقا مصطفی برای بحث و سلامتی خیلی مفید بود. خیلی مهم بود که وقتی امام را بیرون می‌برند کسی از نزدیکانش همراهش باشد. عکس‌هایی از ایشان هست که ترکیه‌ای‌ها به ایشان گفته بودند در این‌جا بود که در زمان آتاتورک خیلی از علما را به دریا ریختند. ایشان هم گفته بود ما را برده بودید که قتلگاه علما را نشانمان دهید. در حقیقت می‌خواستند تهدید ضمنی هم کرده باشند. به هر حال این ما حاصل قضیه بود.

در محضر معمار انقلاب



محققان و صاحبان اصلی انقلاب کیانند؟

«ماها هیچ حقی نداریم. ما باید برای شما خدمت کنیم. خودمان نباید استفاده کنیم. نه استفاده عنوانی. خاک بر سر من که بخوایم استفاده عنوانی از شما بکنم! خاک بر سر من که بخوایم خون شما ریخته بشود و من استفاده اش را ببرم! طبقه های بالا، آنهایی که فعالیت هیچ نداشتند و مخالفت هم ندارند، حقی ندارند، و نباید حقی داشته باشند.» (صحیفه امام، ۵۷/۸)

«شخصی که در ۱۵ خرداد جان دادند، سنگهای آنها را ببینید کی بودند اینها. اگر یک سنگ قبر از این قشرهای دیگر غیر اسلامی پیدا کردید، آنها هم شرکت داشته اند. اگر در قشرهای اسلامی یک سنگ قبر از آن درجه های بالا پیدا کردید، آنها هم شرکت داشته اند. ولی پیدا نمی کنید. هر چه هست این قشر پایین است.» (صحیفه امام، ۵۵/۸)

«باید دید این جمعیت کی هستند. اینها که ۱۵ خرداد را به وجود آوردند و آنها که در ۱۵ خرداد، به طوری که مشهور است، پانزده هزار فدایی دادند و آنها هم که پس از ۱۵ خرداد و ۱۵ خردادها و پس از قتل عام ۱۵ خرداد و قتل عامهای دیگر در میدانها آمدند چه قشری از جمعیت بودند؟ آنها هم که ۱۵ خرداد را به وجود آوردند، آنها هم که دنباله ۱۵ خرداد را تاکنون رساندند، آنها هم که برای شکستن سدر رژیم فعالیت کردند، آنها هم که به خیابانها ریختند و فریاد «الله اکبر» کردند، همین قشر از جمعیت بودند. حق مال همین قشر از جمعیت است؛ دیگران هیچ حقی ندارند. الآن کی منحرف دارد می کند مسیر ملت ما را؟ چه گروههایی هستند که ملت ما را از این مسیر می خواهند منحرف کنند؟ چه جمعیتهایی هستند که نهضت اسلامی را می خواهند از اسلامیتش منحرف کنند؟»

(صحیفه امام، ۵۴/۸)

آقای ربانی شیرازی بودیم. آقای حاج شیخ حجت‌الله کیانی، رفیق آقای کروی که خیلی با هم رفیق بودند، هم آنجا بود و می‌خواست برود نجف. به من گفت: «کاری نداری نجف؟» گفتم: «نه» گفت: «سلام بر امام؟» گفتم: «نه. من دنبال دنیا و منصب که نیستم. ارادتی دارم. امام هم من نامه دادم جواب من را نداده.» گذشت. ایشان رفت نجف و بعد از مدتی آمد. من مطلع نبودم. در کوچه ارک داشتم می‌رفتم که کسی از پشت من را صدا زد. برگشتم دیدم حاج شیخ حجت‌الله کیانی است. گفت: «من رفتم عین مطالب تو را به امام گفتم. امام گفتند حالا که می‌روی به فلاخی سلام برسان و بگو می‌خواستی احتمال بدهی که نامه‌هایت به من نرسیده.» بعد هم امام نامه‌ای به من نوشت، که الان هست، و گفت احیاناً نامه‌ها به من نمی‌رسد و اگر برسد جواب من هم به همان درد مبتلاست که نمی‌رسانند. علاقه من به امثال جناب عالی همواره محفوظ بوده و خواهد بود.

چرا ترکیه را برای تبعید امام انتخاب کردند؟ چرا ایشان را به کشورهای دیگر نفرستادند؟

لا بد آماده نبود. البته آن ایام نشینیم که با جاهای دیگر هم تماس گرفته باشند. ولی ممکن است تماس گرفته و آن‌ها نپذیرفته باشند. مثل این که بعداً که از ایران خواستند بروند کویت، آن‌ها نپذیرفتند. شاید بعضی کشورهای دیگر نپذیرفتند. لذا نهایتاً رفتند فرانسه.

چرا امام را از ترکیه به نجف منتقل می‌کنند؟ این تصمیم دولت ترکیه بود یا دولت ایران؟

عرض کردم ترکیه تحت فشار قرار گرفت که زندان گاه و تبعید گاه شده و یک مرجع تقلید را حبس کرده. از این جاها نامه زیاد می‌رفت. شیعیان جاهای دیگر شاید می‌بردند. نجف

حرکتی داشت. آقایانی که اهل تحرک بودند دست به کار شدند. لذا دولت ترکیه به ایران گفت که من بیش از این آماده نگهداری ایشان نیستم. پس ایران به دولت عراق متوسل شد برای این که امام را به آنجا منتقل کنند.

یعنی فشارهای بین‌المللی سبب شد. خود مردم ترکیه هم معترض بودند؟

نه، مردم ترکیه که نمی‌دانستند چه خبر شده بود. یقیناً تظاهراتی چیزی آنجا نبود. اهالی اقدر ترکیه شیعه هستند. آن‌ها هم بیش تر مقلد آقای شریعت‌مداری بودند. بعضی طلبه‌هایشان بیش تر آمدند و کاملاً توصیف آن شرایط را کردند. اقدر نزدیک‌ترین قسمت به ایران است. در استانبول هم شیعیان هستند ولی نه این که قدرت تظاهراتی در این زمینه داشته باشند. بالاخره فشار خود دولت ترکیه در برابر جو بین‌المللی و جو نامه‌هایی که به طرف آنجا می‌رفت شرایط را به این سمت برد. لذا شاه هم فکر کرد که آقای خمینی برود نجف و شاید مقابل علما شکست بخورد. لذا بیش تر نظرشان بر این شد که ببرند نجف.

اگر مطلب ناگفته‌ای در این باره در ذهنتان هست بفرمایید. غیر از تألیف تحریر الوسیله امام چه کارهای دیگری آنجا کردند؟

در ترکیه چیزی نظرم نیست. مشغول درس و بحث با آقای مصطفی بودند و نوشتن تحریر الوسیله. گاهی هم اجازه می‌دادند ایشان همراه مأمور می‌آمدند بیرون و بعضی جاها رامی‌دیدند.

الآن دیگری چیزی در نظرم نیست. نهایتاً ایشان عراق که رفت دیگر زمینه فعالیت خیلی گسترده شد. مکاتبات و نامه‌ها بود. البته نامه‌ها را بیش تر مسافرها می‌بردند ولی گاهی از ترس می‌انداختند دور و اهمیت نمی‌دادند و مخفی می‌کردند. بالاخره روابط گسترده بود. از کشورهای خارج به دیدارشان می‌آمدند. همین آقای بنی‌صدر از کسانی بود که از اروپا پیش آقای خمینی می‌آمد. آقای یزدی و آقای قطب‌زاده هم بودند. این سه نفر خیلی فعال بودند.

تأثیر اخلاقیات خودش قرار داد. توسل، تعبد، اخلاقیات و احترامش به بزرگان بسیار تأثیر گذار بود.

پس ابتدا سکوتی حاکم شد، بعد تحصن شما به وجود آمد، بعد هم دیگر نذر و نیاز طلبه‌ها و مجالس روضه برای امام برپا شد.

و همین‌طور نامه به سازمان ملل. به هر حال کم‌کم معلوم شد امام در ترکیه هستند. همین‌طور در تحصن‌ها و سخنرانی‌ها جمعیت زیاد می‌شد. در سخنرانی‌ها آقایان به دیدن ما، که متحصن بودیم، می‌آمدند. بنده هم ایستاده سخنرانی می‌کردم. یادم است. در بعضی سخنرانی‌های گفتم که این جامعه‌پندین هستند. بدیعی آمده بود و می‌گفت چه کسانی مجتهدند؟

تأثیر تبعید امام بر روند انقلاب را چگونه دیدید؟ چقدر مؤثر بود؟

شما تبعید چندماهه به ترکیه را نبینید؛ کل سیر قضیه که به ترکیه تبعید شد و نامه‌هایی که این طرف و آن طرف رفت و سروصدای بیش تری پیدا کرد و جهانی شد و بعد به نجف رفت و حوزه نجف را تحت تأثیر قرار داد، را ببینید. مثلاً ایشان در بازدید آقای حکیم قضایای ایران را گفتند و به آقای حکیم اعتراض کردند که چرا کاری نمی‌کنند. آقای حکیم هم به صلح امام حسن اشاره کرده بود. ایشان هم گفته بودند که امام حسن به اندازه چند نفر هم مرید نداشت و اگر نه قیام می‌کرد. آقای حکیم گفته بود شما مرید دارید، ما که نداریم. تا این جایش اطرافیان آقای حکیم از نوع برخورد آقای خمینی خیلی ناراحت شده بودند. بعد آقای خمینی گفت شما جلو بیفتید، من و همه مریدها پشت سر شما هستیم. این جا بود که آن‌ها آرام شدند. ایشان جو نجف را تحت تأثیر قرار داد.

پس خود تبعید خیلی تأثیر گذاشت.

بله، گروه‌های زیادی از طرف علما به استقبال ایشان آمدند. از جمله از طرف مرحوم آقای شاهرودی، مرحوم آقای خوبی و مرحوم آقای حکیم. آقای حاج آقا محمد شیرازی، که آن زمان در کربلا بود، خیلی فعالیت کرد. وقتی صحبت شد که امام می‌خواهند به کربلا بیایند ایشان ماشین‌های زیادی به استقبال امام فرستاد. بعد هم نماز خودش را به آقای خمینی داد.

یعنی همه از تأثیرات آن تبعید امام بود. بالاخره اگر تبعید نبود که این‌طور جهانی نمی‌شد. مخصوصاً عشایر عرب با اسم آقای خمینی خیلی آشنایی نداشتند. از نزدیک آمدند و رفت‌وآمدها صورت گرفت و آشنا شدند.

فضای بیت و دفتر امام در دوره تبعید ایشان به ترکیه چطور بود؟ آیا دایر بود؟

بله. دفتر رفت‌وآمد بود. بعد از آن، فقط همان یکی دو روز اول ممنوع بود. داماد امام مرحوم آقای اعرابی آمد بروود داخل راهش ندادند. خودش به من گفت. ولی دیگر قضیه حل شد و رفت‌وآمد بود. به نظرم آن موقع حاج شیخ محمدصادق تهرانی، پدر این آقای کرباسچی، وکیل امام بود. بالاخره دفتر باز بود و رفت‌وآمد می‌شد. شهریه داده می‌شد. یک وقت برای آقای خمینی نوشتم که جلوی بعضی تشکیلات شما را شاید اشاره به شهریه هم کردم] گرفته‌اند و فلان و این‌ها. ایشان در جواب نوشتند که وظیفه ما چنین و چنان است. اصلاً من به فکر شهریه و این‌طور چیزها نیستم. هر چه را که خدا بخواهد همان است. نامه‌های امام به من هست اما نامه‌های من به امام نیست. ولی بیش تر نامه‌های امام به من هست که در جلد اول و دوم صحیفه امام چاپ شد.

نحوه ارتباطات با امام در آن شرایط چطور بود؟ از طریق نامه و مکاتبه. به مسافری که می‌رفتند و می‌آمدند نامه می‌دادیم تا منتقل کنند. یک دفعه منزل

حجت الاسلام و المسلمین احمد صادقی اردستانی ۸

تبعید موج عمومی ایجاد و مردم را حساس کرد

می خواستند دسترسی به امام ممکن نباشد



تبیین شرایط و اتفاقاتی که پس از تبعید در بیت حضرت امام و حوزه علمیه قم به وجود آمد و ... از جمله موضوعاتی بود که در گفت و گو با حجت الاسلام والمسلمین احمد صادقی اردستانی نویسنده و پژوهشگر مورد ارزیابی قرار گرفت.

آشنا شدن را معرفی بفرمایید! چطور با امام آشنا شدید؟

بنده احمد صادقی اردستانی هستم. سال ۱۳۴۱ وارد حوزه علمیه قم شدم. پدرم اهل دین و قرآن بود. پدر بزرگ مادری ام هم مکتب دار بود و پنجاه شصت شاگرد داشت و در منطقه و چند آباء قرآن آموزش می داد. بعضی از شاگردانش هم هنوز زنده هستند و بعضیشان به کسوت روحانیت درآمدند. بعد از رحلت آیت الله بروجردی در سال ۴۰، سال ۴۱ به قم آمدم. به طور پراکنده مانند طلاب دیگر مشغول تحصیل شدم. آن زمان گفته می شد که حدود ۴۵۰۰ تا ۵ هزار نفر از آقایان طلاب در قم تحصیل می کنند. مدتی مدرسه فیضیه بودم. پیش از رفتن من به قم، چون مدرسه ها ظرفیت نداشت مرحوم آیت الله بروجردی ساختمانی را در سهراب خورشید اجاره کرده بود. افراد در طبقه بالای آن ساختمان، که وسطش گاراژ بود و بالایش اتاق اتوبوس می ساختند، زندگی می کردند. طبقه بالایش را آقای بروجردی اجاره کرده بود و طلبه ها در آن جا زندگی می کردند. بعد از رحلت آیت الله بروجردی افراد همان جا مستقر بودند منتها دیگر خودشان کرایه می دادند. بنده هم جزء آن ها شدم. ما شش نفر در یک اتاق بودیم و ماهی سی تومان اجاره می دادیم؛ نفری پنج تومان می دادیم. هم اتاقی هایم آقای آیت الله حاج شیخ محمد تقی شریعتی اردستانی، آیت الله حاج شیخ یحیی سلطانی که یک دوره نماینده مجلس بود، مرحوم آقای حاج شیخ محمد علی نوروزی که اردستانی بود، حاج شیخ محمد حسین جعفری و آقای حسین باقری بودند. البته آقای حاج شیخ محمد حسین جعفری بعد به شیخ محمد حسین شریعتی و نیز شیخ الشریعه مشهور شد و چهار سال پیش فوت کرد. حاج حسن آقای خمینی هم در بیانیه اش ایشان را شیخ غربت نامید که در زمان غربت امام در نجف در محضر امام بود. نیز آقای حسین باقری شخصی بود و بعد مدرک دبیرستانش را گرفت. بعد از انقلاب هم به وزارت کشور رفت و فکر می کنم بازنشسته شده باشد. در هر حال یک سال این طور گذشت.

بعد مدرسه حقانی راه افتاد. بنده از سال ۴۳ به آن جا رفتم. می خواستند برنامه های قدیمی حوزه را کنار بگذارند. از پشت پرده خبر نداشتیم و نمی دانستیم گردانندگان کیستند ولی بنده رفتم. دو نفر بودیم: اول آقای حاج سید محمد هاشمی، که الان امام جماعت حرم امام است، رفت و بعد هم بنده به آن جا رفتم. طلبه های سابق هم داشتند می رفتند و بنا شد برنامه شروع شود. اجمالاً خلوت بود.

ماندم. طلبه ها آمدند تا یک گروه شانزده نفره شدیم و درس های آن جا شروع شد. طبق برنامه از هفت صبح تا دوازده ظهر و از سه بعد از ظهر تا شب منظم درس بود. مرحوم شیخ محمد علی شیخ زاده یک سال مدیر آن جا بود ولی آن توانایی های لازم را نداشت. بعد معلوم شد که پشت این برنامه مرحوم آیت الله میلانی است و یک مجموعه شامل شهید بهشتی، حسین حقانی، آقای حاج شیخ احمد جنتی و یکی از پسرهای مرحوم حاج علی حقانی این برنامه ریزی را کرده اند. آن ها از مدرسه آیت الله گلپایگانی الگو گرفته بودند. به هر حال تحصیلات آن جا از سال ۱۳۴۳ و از سیویلی شروع شد. علوم جدید و کارهای جدیدی هم شروع شد. مثلاً زبان انگلیسی، محاوره عربی، یک مقدار علوم طبیعی، ادبیات فارسی و گلستان و کلیله و دمنه و اجمالاً حفظ قرآن تدریس می شد. تا سال ۴۷ بنده در آن مدرسه بودم. آن جا یک نشریه به نام مشعل راه انداختم. هفتگی

نشریه مخفی تهیه می کردیم و یک پوستر در ویتترین می زدیم. ویتترین هم قفل بود. یازده شماره تهیه کردیم. تا این که شهید قدوسی دستور داد و آن را کردند. سراغ ایشان رفتم و گفتم: «این نشریه را شما کنید؟» گفت: «بله.» گفتم: «چرا؟» گفت: «در مدرسه بسته است و کلیدش در جیب من و خادم مدرسه است. ویتترین هم قفل و بند دارد و درش باز می شود. آن جا اطلاعیه زده می شود و ما نمی دانیم کار کیست. گفتیم این کار را بکنیم تا ببینیم صدای چه کسی در می آید.» گفتم: «حالا صدای ما در آمد.» یک مجموعه مبارزی بودیم که این کار را می کردیم. آقای غلامحسین کرباسچی، آقای حسین طارمی، آقای حسینعلی نبیری، بنده و محمد سپهری بودیم. خودمان هم برای راه گم کردن مجله را می خواندیم که طلبه ها به ما شک نکنند. این در حالی بود که دوستان از داخل زندان شاه پیام داده بودند که برایشان روزنامه بگیریم تا طلبه ها هم کمی روزنامه بخوانند. ماهم روزنامه کیهان و اطلاعات می گرفتیم تا طلبه ها بخوانند. این را هم بگویم که بنده و آقای حاج سید محمد هاشمی سعی می کردیم برای نماز مغرب و عشایمان به منزل امام خمینی بیایم و پشت سر ایشان اقتدا کنیم. تا این که دیگر کم کم بیتی شدیم. مجموعه اهفده

نفر پشت سر امام اقتدا می کردند؛ بیتی های امام و خدمه و ما هم که مثلاً مهمان، دوست یا علاقه مند بودیم. جمعا در همین دو اتاقی که الان جلو هست پشت سر امام اقتدا می کردیم.

چرا رژیم تصمیم گرفت امام را به ترکیه تبعید کند؟

راجع به این موضوع خیلی صحبت شده ولی با توجه به توضیحاتی که دادم و گزارشاتی که از حوزه و حرکت امام و آشفتگی حوزه دریافت می کردند، بیم داشتند که این رجل دینی به موقعیتی برسد که پایه های حکومتشان را بلرزاند. این اجمال قضیه است. بنده خصوصیات پشت پرده را خبر ندارم. نمی خواهم ادعا کنم که خدای نکرده در داخل حوزه هم زمینه ای برای این کار بوده. هرگز.

تحلیل یا نظر بزرگان این بود که ما مستقیم و این حرکتها به جایی نمی رسد و امتحان خوبی ندارد. ولی امام با توجه به بینشی که داشت و هم به دلیل مطالعه عرفانی و موازین سیاسی و قضایای مشروطیت و قضایای نجف، این گونه مطالب را صید و شکار می کرد. لذا در خیلی از قضایا امام عقاب گونه روی فرق رژیم شاه و رژیم شاهنشاهی پر می زد و می نشست و به قول امروزی ها می دانست چطور باید در خال و کدام نقطه بزند. یک حرکت منحصر به فرد

امام مخفیانه چاپ شد. ابتدا آقای حسین مصدقی آن را چاپ کرد که بنده آن رساله را دارم. بعداً اشخاص مختلفی به گونه دیگر و مخفیانه چاپش کردند. بعد اعلامیه‌های امام بود که چاپ می‌شد. گاهی با کاربن تکثیر می‌شد و به دست افراد می‌رسید. جلسات مخفیانه بی‌سروصدایی در قم و تهران و شهرستان‌ها از طریق آقایان و خانم‌ها تشکیل می‌شد. مثلاً ما در سال ۴۶ جلسه‌ای داشتیم که بنده در کنار مرحوم سعیدی خراسانی بودم. مرحوم سعیدی خراسانی در سال ۴۴ به تهران رفت. بنده هم در منزل ایشان در تهران منبر می‌رفتم. ایشان مشغول فعالیت شد و سال ۴۹ دستگیرش کردند و در زندان شهید شد. با ایشان به این نتیجه رسیده بودیم که از طریق خانم‌ها باید فعالیت اطلاع‌رسانی و آگاهی‌بخشی داشته باشیم و حرف‌ها را از طریق آن‌ها برسانیم. مرحوم سعیدی خراسانی یک جلسه برای خانم‌ها داشت. یک مقدار عروه و سیوطی می‌گفت. زمانی هم که ایشان نبود برای این که جلسه تعطیل نشود، بنده در همان تهران برای خانم‌ها عروه و سیوطی می‌گفتم. خانم‌هایی از جمله خانم مرضیه حدیدچی دباغ، خانم کردستانی و بتول خانم، حرف‌ها و رساله امام به وسیله این خانم‌ها در کلاس، که به عنوان کلاس درس بود، سرپان پیدا می‌کرد. کسانی که بیش‌تر به میدان می‌آمدند گرفتار زندان می‌شدند. این زندان‌رفتن‌ها و دستگیرشدن‌ها هم موج ایجاد می‌کرد که حالا این موج را باید ادامه داد و پشتیبانی کرد. یک راه پشتیبانی از زندانیان سیاسی قبل از انقلاب این بود که باید به خانواده این‌ها رسیدگی می‌کردیم. یک جهاد مالی تا این زندانیان به ستوه نیایند و مشکل ایجاد نشود. یک مرکز کمک به زندانیان سیاسی دایر و این کار انجام شد. قبل از انقلاب هم مرحوم آیت‌الله پسندیده به ما پول می‌داد که مثلاً فلان طلبه دستگیر شده، شب به خانه‌اش بروید و به او پول بدهید.

تبعید یک جرقه بود که جلب توجه کرد. این جلب توجه موجب اطلاع‌رسانی و آگاهی‌بخشی شد و کم‌کم این تفکر طرفدارانی پیدا کرد. مثلاً واژه خمینیست بودن برای بعضی از روشنفکران دانشگاهی و نسل جوان جذابیت داشت. کم‌این که یک جنبه منفی هم برای خمینیست‌ها داشت. مثلاً یاد می‌آید در تهران در مسجدی اگر بخوایم اسم مسجد را بگوییم شاید مناسب نباشد! برای دهه آخر صفر به منبر رفتیم. برای دهه صفر سال آینده نیز بنده را دعوت کردند. بعد از یازده ماه به من گفتند که پیش‌نماز می‌گوید این آشیخ اگر این‌جا منبر برود مسجد را به هم می‌زنند. پس جوابش کنید. این هم خودش یک موج ایجاد می‌کرد. امام حدود دو سال در بوسا ترکیه تبعید بود. آن‌جا فرصتی پیدا کرد و کتاب حواشی خود بر وسیله النجاه سید ابوالحسن اصفهانی را نوشت. در نتیجه تحریر وسیله چاپ شد. امام به عنوان یک پیشوای انقلابی که صاحب فقه و فتوا و رساله است این قضیه را استمرار داد. بعد هم به مراحل بعدی توسعه رسید.

● **از فضای بیت امام و اتفاقاتی که پس از تبعید امام در قم افتاد بگویید! ظاهراً تحصن‌هایی شکل می‌گیرد و جنب‌وجوش‌هایی در قم به وجود می‌آید. فضای بیت و دفتر امام در قم در دوره تبعید ایشان چگونه بود؟**

بیت امام شدیداً محاصره شد. دو پلیس در منزل امام ایستاده بودند. همین در وسطی که الان بسته است، نه در کوچک که به حیاط بزرگ می‌رسد. چون این در اندرونی امام بود. دو پلیس در این‌جا می‌ایستادند که کسی در این خانه نرود. وقتی حجره بنده در مدرسه فیضیه خراب شد در یک خانه نزدیک آب‌انبار جوادی زندگی می‌کردم. مجرد بودم. می‌دیدم زن و مردی که از در خانه امام رد می‌شدند جرئت نمی‌کردند به این پلیس‌ها نگاه کنند. یک محاصره

ترکیه چه دلایل دیگری داشت؟

امام رجل دینی بود. با آن اعتبار علمی و سابق خانوادگی و این که پدرشان مقابل ظلم و ستم خوانین ایستاده بودند، به میدان وارد شده بود. در مرحله اول با علم و دولت درگیر شد و آن سخنرانی‌های تند را انجام داد. آن زمان جمعیت ایران حدود ۳۰ میلیون بود. طبیعی است که حکومت پایه‌هایش را متزلزل می‌دید. شاید پای پشوتان‌های خارجی یا جهات دیگری هم در میان بود. در هر صورت او می‌خواهد قضیه را مهار کند و یک راهش این است که امام را از قم، که خاستگاه انقلاب است، خارج کند. قم حوادثی مانند سال ۴۲ و عاشورا و خرداد همان سال و داستانی سال ۵۴ و بسته‌شدن فیضیه و آمدن عموم مردم به صحنه را پشت سر گذاشته بود و این حرکت داشت روز بروز بال و توسعه پیدا می‌کرد و رژیم به وحشت افتاده بود که باید بالاخره سردمدار این قضیه را یک‌جا مهار کند. پس باید او را از مردم جدا کند که دسترسی به او ممکن نباشد.

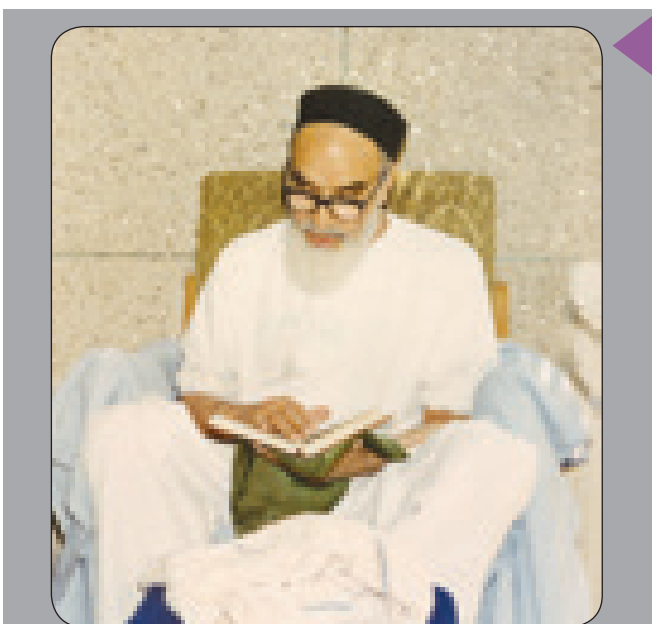
● **تأثیر تبعید امام بر روند انقلاب را چگونه دیدید؟**

تبعید موج عمومی پیدا کرد و مردم را حساس کرد که چه شده است. این چه شده، یک پیام دارد و این پیام را باید به گوش مردم برسانیم. چند کار باید انجام دهیم؛ رساله‌های امام به عنوان یک فقیه و مجتهد باید توزیع شود تا بدانند کسی که این کارها را کرده صاحب فتوا و رساله است. رساله

بود. ما انتظار داشتیم که دیگران هم همین کار را کنند ولی نظر شریف آن بزرگان این بود که به گونه‌های دیگر رفتار کنند. ما برداشتمان این بود که اگر آقایان و بزرگان دیگر هم این‌طور به میدان بیایند و امام را یاری کنند این حرکت زودتر به نتیجه می‌رسد. کم‌این که خیلی مواقع هم اعلامیه می‌دادند و آقایانی از قم و مشهد آمدند و در تهران متحصن شدند. ما هم به دیدن متحصنین تهران می‌رفتیم. مرحوم شریعتمداری در حضرت عبدالعظیم در باغ ملک متحصن شد و مرحوم آیت‌الله میلانی از مشهد به تهران آمد و مدتی در منبریه تهران در یک منزل بزرگ تحصن کرد. عصرها نزد آقای میلانی می‌رفتیم و رفت‌وآمد و این حرکت‌ها بود. منتها دلمان می‌خواست این حرکت بیش‌تر پشتیبانی شود که زودتر به نتیجه برسد. از حدود سال ۵۶ این پشتیبانی اوج گرفت. ما در تاریخ باید سلسله مراحل را حفظ کنیم که تاریخ یک مجرای صحیح پیدا کند تا مخاطب ما در فضای کار قرار بگیرد. بنده اگر بخواهم از این فراز سراغ فرازهای دیگر بروم مطلب منحرف می‌شود.

در کل درون حوزه آن همکاری لازم نبود. اگر آن همکاری که انتظار بود وجود داشت قهراً کار به گونه دیگری پیش می‌رفت. البته تشخیص بزرگان این بود و تشخیص ما این. ما هم چنین احساس و آرزوی داشتیم.

● **غیر از کارشکنی‌های حوزوی، تبعید امام به**



تبعید یک جرقه بود که جلب توجه کرد. این جلب توجه موجب اطلاع‌رسانی و آگاهی‌بخشی شد و کم‌کم این تفکر طرفدارانی پیدا کرد. مثلاً واژه خمینیست بودن برای بعضی از روشنفکران دانشگاهی و نسل جوان جذابیت داشت. کم‌این که یک جنبه منفی هم برای خمینیست‌ها داشت. مثلاً یاد می‌آید در تهران در مسجدی اگر بخوایم اسم مسجد را بگوییم شاید مناسب نباشد! برای دهه آخر صفر به منبر رفتیم. برای دهه صفر سال آینده نیز بنده را دعوت کردند. بعد از یازده ماه به من گفتند که پیش‌نماز می‌گوید این آشیخ اگر این‌جا منبر برود مسجد را به هم می‌زنند. پس جوابش کنید. این هم خودش یک موج ایجاد می‌کرد. امام حدود دو سال در بوسا ترکیه تبعید بود. آن‌جا فرصتی پیدا کرد و کتاب حواشی خود بر وسیله النجاه سید ابوالحسن اصفهانی را نوشت. در نتیجه تحریر وسیله چاپ شد. امام به عنوان یک پیشوای انقلابی که صاحب فقه و فتوا و رساله است این قضیه را استمرار داد. بعد هم به مراحل بعدی توسعه رسید.

شدید بود. در باز بود و فقط بیتی های امام در این جا بودند. مگر بعضی غروب ها که داخل می شدیم.

مناسب است از بیتی های امام یاد کنم که فقط یک نفر از آن ها در قید حیات است. یکی مرحوم حاج شیخ محمدصادق تهرانی معروف به کرباسچی، پدر آقای کرباسچی، بود. ایشان به این جا می آمد. گاهی که می خواستیم وجوهات بدهیم ولی پولیس بود و نمی شد وارد شویم، به منزل ایشان در محله باغ نینه نزدیک مسجد جمعه قم می رفتیم. ظهرها در نماز شرکت می کردیم و بعد از نماز به عنوان مهمان به منزلش می رفتیم. آن جا هم پولیس بود ولی چون ما مهمان ایشان بودیم پولیس راه می داد و داخل می رفتیم. آن زمان هنوز آیت الله پسندیده نیامده بود. فرد دیگری که در آن بیت بود و تازه فوت کرده مرحوم حاج شیخ عبدالعلی قره ای است. آقای حاج شیخ محمود خادمی اصفهانی یا نجف آبادی هم از بیتی ها بود. ایشان حدود دوازده سال است که فوت کرده و در انتهای خیابان باجک زندگی می کرد. ظاهر ادرادی السلام دفنش کردند. آقای حاج شیخ زین العابدین ذوالفقاری، که در همین شانزدهمتری عباس آباد می نشیند و علیل و مریض است، هم بیتی دائمی بود. بیش از یک سال است که ایشان را ندیده ام ولی حال زار و نزاری دارد. مرحوم آقای حاج سید حسن حجت، که در مسجد امام زین العابدین در چهارراه سجاده نماز می خواند، هم بیتی بود. آقای حاج شیخ محمد فاضلی اشتهاردی، که سال گذشته مظلومانه فوت کرد، هم در بیت امام بود و بیتی مسجل و ثابتی بود. بعد هم به بیت آقای اراکی و بیت آیت الله بهجت رفت. این ها که می آمدند آن جا باسواد بودند. افرادی هم پراکنده می آمدند. دو نفر مستخدم هم بودند که یکیشان آقای حاج رضا جعفری بود. ایشان را همین امروز دیدم منتها حافظه اش خیلی ضعیف شده است. پارسال به ایشان گفتم: «شبی که بعد از انقلاب امام به خانه آمد همراهانشان چند نفر بودند؟» گفت: «هیچ یاد نمی آید.» گفتم: «آقای پسندیده به شما چه گفت؟» گفت: «یادم نمی آید.» این مطلب را به این جهت مطرح کردم که آقای حاج حسن آقا از فردی سؤال می کند: «امام بعد از انقلاب که به قم آمدند به منزل سابقشان هم رفتند یا نه؟» او انصاف به خرج داده و گفته من نمی دانم. خدا پدر کسی را بیمارزد که وقتی نمی داند می گوید نمی دانم. خیلی شهامت می خواهد. بنده آن جا بودم و می دانم که امام برای بازدید آقای پسندیده حداقل دو بار به منزل خودش آمد. آقای پسندیده را برای دیدن ایشان بردیم که ایشان آمده بود بازدید. یک مرتبه دیگر هم امام آمدند که باز آقای پسندیده را شب با پیکان به بازدید امام بردم. نخواستیم قضیه را کامل به آقای جعفری بگویم. منتها خواستیم ببینیم چه وقایعی گذشت. آخر بعد از انقلاب امام به منزل خودشان آمدند. در خانه چهار نفر بودند. مستخدم هم حاج رضا جعفری بود. ولی حافظه اش یاری نمی کرد که چه کسی آن جا بود و امام چطور آمد و کجا نشست و چه کار کرد. مستخدم دیگر هم حاج نادعلی بود که او هم به رحمت خدا رفته است. این هایی که نام بردم بیت امام را نگه داشتند. یعنی وجوهات گرفتند، در خانه راز گذاشتند، مسائل امام را گفتند و نگذاشتند بیت این مرجعیت بسته شود. می توانید به آقای حاج شیخ زین العابدین ذوالفقاری هم مراجعه کنید. شاید حافظه اش یاری کند و حوصله داشته باشد و بتواند چیزی بگوید.

نحوه ارتباطات با امام در ترکیه به چه شکلی بود؟ ظاهراً تا یک مدت هیچ خبر ندارید امام را کجا برده اند.

نحوه انتقال امام را بر ایمان تشریح کنید!

بنده نمی دانم. شاید کسانی باشند که این را بدانند. وقتی امام را به ترکیه تبعید کردند حوزه شوکه شده و هاج و واج بود که ترکیه کجاست. بحث می کردند که آیا ترکیه کشوری اسلامی است یا نه. مثلاً کسی که دبستان یا دبیرستان رفته باشد ترکیه را می شناسد ولی ما دقیقاً نمی دانستیم. البته شاید بعضی ها می دانستند. به هر حال آرام آرام شایع شد و دیدیم که تحریر امام چاپ شده و در مقدمه اش نوشته اند یک توفیق اجباری شد که در بورس ترکیه این کتاب را نوشتیم. ما آن روزها اخبار را جستجوگریخته می شنیدیم. ولی وقتی الان می خوانیم می فهمیم کسانی که در بغداد، کاظمین، کربلا و نجف بودند خودشان در گود بودند و بهتر از ما اطلاع دارند و تا حد زیادی هم حق مطلب را ادا کرده اند.

چرا امام را از ترکیه به نجف انتقال دادند؟ چرا به جای دیگری ایشان را نفرستادند؟

ما مطلب را این طور می دانستیم و این طور می فهمیدیم و این طور نقل می شد. امروز برای ما روشن تر شده که مجموعه عناصر حاکمیت شاه به این نتیجه رسیده بودند که امام را باید به حوزه علمیه برد که آن جا خودش را عرضه کند تا اگر از نظر پایه های علمی ضعیف است پایگاهش ضعیف شود. این استنباط و اجتهاد بود. بعد هم اسنادی را منتشر کردند که باید از وجود خود حوزه علیه ایشان استفاده و ساکتش کرد و ما حریفش نمی شویم. در ایران که این طور بود. در بورس هم که کتاب نوشت و روز بروز طرفدارهایش زیاد شد.

ظاهراً همان ایام حاج آقا مصطفی را زندانی می کنند و بعد هم پیش امام می فرستند.

این قسمتش را بنده بدم که حوزه ملتبه بود. حوزه با جغرافیای آن روز قم وقتی ملتبه می شد تمام قم را تحت پوشش قرار می داد. بنده زیر گنبد مسجد طباطبایی رفته. مرحوم آقای نجفی مرعشی درس می گفت. ما تجمع می خواستیم تا همدیگر را ببینیم. یعنی یک پانوق می خواستیم. به درس آقای نجفی مرعشی رفتیم. ایشان بالای منبر بود. یک دفعه دیدیم در حرم باز شد و حاج آقا مصطفی که از زندان آزاد شده بود به در مسجد طباطبایی آمده بود. همه خوشحال بودند که ایشان آزاد شده است. جمعیتی هم دنبال ایشان وارد شد. شهید حاج آقا مصطفی هم روی پله پایین نشست و یک تعظیم و احترامی شد و درس تعطیل شد. همه بلند شدیم. آقای نجفی به طرف منزلش رفت و حاج آقا مصطفی هم دنبال ایشان. جمعیت هم به دنبالشان تا در منزل مرحوم آیت الله نجفی رفتند. تحصن ها در سه جا بود.

یعنی بعد از این که امام رفت ترکیه این سه تحصن اتفاق افتاد.

بله. تحصن ها اواخر سال ۴۳ بود. این سه تحصن در بیوت مرحوم آیت الله شریعتمداری، مرحوم آیت الله گلپایگانی و مرحوم آقای آیت الله نجفی مرعشی بود. جمعیت و مردم هم به هر مناسبتی به دیدار متحصنین هر بیت می رفتند. به خصوص یک ساعت به غروب می رفتند که جمع و بعد هم نماز جماعت باشد. ما طلبه مدرسه حقانی بودیم و با چند نفر، شاید دو سه نفر که نمی توانم اسمشان را بگویم، به متحصنین بیت آیت الله نجفی مرعشی می پیوستیم. رفتن ما به آن جا دو دلیل داشت: یکی به مدرسه نزدیک بود و دیگر این که دوستان یا استادان ما در آن جا متحصن شده بودند. مثلاً آقای حاج شیخ احمد جنتی و مرحوم حاج سید محمدرضا سعیدی خراسانی در آن جا متحصن شده بودند. آن جا نماز جماعت خوانده می شد و این متحصنین بین الصلواتین صحبت می کردند و افراد می آمدند و می رفتند. آقای جنتی در مدرسه حقانی برای ما سیوطی و بعد هم معنی می گفت. ایشان را که می شناختیم. با آقای

سعیدی خراسانی هم که آن جا آشنا شدیم. بعد هم متوجه شدیم آقای سعیدی، آقای جنتی، آقای محمدی گیلانی، آقای حاج شیخ حسن لاهوتی اشکوری و آقای خزعلی با هم هم میباحه هستند و شاگرد و علاقه مند به امامند. این تحصن هم در این جا بود. هر روز یک ساعت به غروب به آن جا می رفتیم و بعد هم نماز جماعت بود. بین الصلواتین هم یکی از این ها سخنرانی می کرد. پوشش پولیس هم بود و احياناً مأموران ساواک هم مخفی بودند. ولی این وضع تا تحصن ها همچنان ادامه داشت. یک گوشه اش ما بودیم و ده ها نفر هم در جاهای دیگر بودند.

چطور شد که رژیم حاج آقا مصطفی را گرفت و چرا فرستادند ترکیه پیش امام؟ آیا می خواستند یک امتیاز به امام بدهند؟

ظاهراً همین طور بود. ظاهراً می خواستند دو نتیجه بگیرند. یکی که این پسر همان پدر است و بوی همان پدر را می دهد. حاج آقا مصطفی واقعا فی حد نفسه، لولا این که پسر خمینی است، یک وزنه علمی جالفتاده بود و بر خورد های مختلف خوب اجتماعی فرصتی در اختیارش گذاشته بود. خوش استعداد هم بود و اهل شوخی و گنده و رفیق جمع کردن. شوخی های جالبی هم می کرد. این شوخی ها هم اسلحه های بود که حاج آقا مصطفی داشت. این هم محبوبیت ایجاد می کرد. در آن دنیای غم گرفته و مظلومیت حوزه این که کسی انسان را بخنداند و نوید بدهد که این ها می گذرد و درست می شود خیلی بارز بود. در آن زمان، که برای ما و حوزه های علمیه ناامیدی یک مصیبت بود، کسی پیدا شده بود که سینه اش را سپر می کرد و شوخی می کرد و می گفت رهاش کن بابا! این ها می گذرد. وجود حاج آقا مصطفی خیلی مهم بود. این دو استقبال از ایشان شد و محبوبیتش موج امید جدیدی در حوزه به وجود آورد. این بود که رژیم فکر کرد شخصی که دنباله رو آن پدر است نباید باشد و باید تبعید شود. بنده خصوصیات بیشتر مطلب را نمی دانم. شاید یکی هم امتیازی بود که این هم برود و او هم تنها نباشد. هم این جا برایشان در درس درست نکند و هم آن پدر تنها نباشد تا به آن نتیجه ای که می خواهند برسند.

اما به عللی که عرض کردم برای رژیم شاه درست نقض غرض شد. یعنی با توجه به آن نیت خالصی که امام داشت به جای این که کوبیده شود مقامش بسیار بالا رفت. واقعا وقتی که انسان از نزدیک روحيات امام را می دید شگفت زده می شد. واقعا هنوز خیلی هایش گفته نشده است. مثلاً قضیه فیضیه خیلی مفصل است. آن شب به گریه و ناله و بیمارستان و مجروحان سپری شد. از یک بعد از ظهر تا هفت شب همه ضجه می زدند. روز دوم حمله به فیضیه که معروف است شب هر کس به یک جایی رفت. ما که بیرون آمده بودیم، یک عده با یک وضعی در بیمارستان بودند. صبح هم به منزل امام آمدیم. در همین منزل کوچک رفتیم و یادم نیست چه خوردیم. مأموران شاه و ارتش، که ماشین هایشان آن زمان آبی و پر از سرباز بود، در خیابان ها مانور می دادند. قم حکومت نظامی بود و کوبیدند و قلع و قمع کردند. یک عده در بیمارستان ها مجروح بودند. در بعضی کوچه ها هم پرند می زدند. عصر در منزل امام نشستیم بودیم که خبر آوردند می خواهند به بیوت مراجع حمله کنند. امام همیشه ساعت چهار بعد از ظهر در این دو اتاق می نشست. در روزهای عادی بیست سی نفر می آمدند ولی آن روز در بیت امام چهل پنجاه نفر جمع شده بودند. بعد از این خبر امام فرمود افرادی که این جا هستند به خانه های خودشان بروند و در هم باز باشد. من هم این جا نشسته ام. این روحیه در آن دنیای وانفسا به افراد امید می داد. ضمناً رژیم هم حساب کار خودش را می کرد که با چه کسی طرف است.





رهبر انقلاب در نجف اشرف

نگاهی به برنامه‌های امام خمینی در نجف اشرف

حجت الاسلام والمسلمین سید علی اکبر محتشمی پور: باید کاری کنیم که نتوانند امام را تحریف کنند

حجت الاسلام والمسلمین سید محمود دعایی: تبعید امام از ترکیه به نجف به پیشنهاد «اقبال» بود

آیت الله سید محمد سجادی: امام و حواریونشان در نجف تحت فشار بودند

مرحوم آیت الله سید رضا برقی: امام مخالف تبلیغ مرجعیتش بود

محمد مرادی: خانه امام را به همان شکل سابق، دوباره ساختیم

نگاهی به برنامه‌های امام خمینی در نجف اشرف



حجت‌الاسلام والمسلمین محمد رضا نعمتی

سال ۴۲ که آغاز انقلاب حضرت امام خمینی (قدس سره) بود بنده در حوزه علمیه مشهد مقدس به تحصیل اشتغال داشتم. این شهر همچون تمام شهرهای ایران به فراخوان حضرت امام برای مبارزه با رژیم ستمشاهی پاسخ مثبت داده و به پا خاسته بود. بنده، که طلبه جوانی بودم، هم‌گام با مردم و حوزویان به فعالیت مبارزاتی مشغول شدم. در همان زمان فرصتی پیش آمد و به زیارت عتبات عالیات مشرف شدم و سپس افتخار اقامت و تحصیل در کنار مضع مطهر مولی‌الموحدین حضرت علی بن ابیطالب (علیه‌الصلوة والسلام) را پیدا کردم.

نجف پیش از ورود امام

گرچه حوزه نجف اشرف با ایران فرسنگ‌ها فاصله داشت ولی این بُعد مسافت باعث نمی‌شد حوزویان از رخداد‌های ایران آگاه نباشند. چراکه با ورود طلاب ایران به حوزه و مخایره اخبار انقلاب، حوزه نجف نیز در جریان حوادث تلخ و شیرین ایران قرار می‌گرفت. در این راستا مرحوم آیت‌الله عمیدزنجانی، که از روحانیان مبارز و دلناده امام بود و در نجف حضور داشت، می‌نویسد: «حوزه‌های علمیه نجف اشرف، کربلا و کاظمین نیز به محض دریافت خبر بازداشت امام و کشتار ۱۵ خرداد تهران، قم و دیگر شهرهای ایران به پا خاسته و با تشکیل اجتماعات و طی تلگراف‌هایی به سلاطین و رؤسای جمهوری کشورهای اسلامی و سازمان‌های بین‌المللی حمایت خود را نسبت به امام و تنفر خویش را نسبت به اعمال وحشیانه رژیم شاه اعلام نمودند و خواستار آزادی فوری رهبر نهضت اسلامی

ایران شدند.»

از سویی دیگر مردم عراق در جریان اشغال عراق توسط نظامیان استعمارگر انگلیس، با فراخوان علمای حوزه نجف به جبهه جنگ شتافته بودند و علما نیز با پوشیدن لباس رزم سلاح بر گرفته و دوشادوش مردم با اشغالگران به جنگ پرداختند. از جمله این علمای معاصر، مرحوم آیت‌الله العظمی حکیم (قدس سره) بود.

بدین ترتیب حوزه نجف و مردم عراق با ستم‌ستیزی بر ضد حاکمان خودی یا بیگانه، ناآشنانیدند و حضور حضرت امام را در میان خود، که در حقیقت فریاد رسای در گلو مانده همه مظلومان تاریخ بر سر ستمگران بود، ارج نهادند.

ورود حضرت امام به نجف اشرف

اینچنین بود که ورود حضرت امام به نجف اشرف، ورود شخصیتی والا، مجاهد و نستوه از سوی همگان تلقی شد. استقبال باشکوه و عظیمی که از حضرت امام شد نشانه روشن آن است.

حضرت امام در مهرماه ۴۴ برای زیارت حرم‌های ائمه از بغداد به کاظمین و سپس به سامرا مشرف شدند. ایشان در سامرا با استقبال گرم و باشکوه حوزه سامرا مواجه و سپس عازم کربلا شدند. آن روز طلاب برای استقبال از امام از نجف اشرف به کربلا رفتند. هنگام ورود به کربلا با حرکت جمعی مردم در استقبال از امام مواجه شدیم. به گونه‌ای که برای حرکت به سوی کاظمین ماشینی پیدا نکردیم و به ناچار با پیکان بسیار فرسوده‌ای حرکت کردیم. امام از کاظمین حرکت کردند و در نیمه‌راه کاظمین-کربلا

در یکی از خان‌های شاه‌عباسی توقفی کوتاه داشتند. ما هم رسیدیم و از سوی بعضی همراهان حضرت امام برای آمدن با چنان ماشینی کهنه و فرسوده‌ای نکوهش شدیم. زیرا آن‌ها از وضعیت کربلا، که به خاطر حرکت همگانی مردم برای استقبال با کمبود ماشین مواجه بود، اطلاعی نداشتند. بدین ترتیب روحانیون کربلا از کیلومترها فاصله به راه افتادند و از امام استقبال نمودند. امام پس از یک هفته حضور در آن شهر و زیارت حضرت سیدالشهدا و حضرت ابوالفضل (علیهما السلام) کربلا را به سوی نجف ترک کردند.

استقبال حوزویان از نیمه راه نجف اشرف بی‌نظیر و اعجاب‌برانگیز بود. حتی در میان آن‌ها برخی افراد پیدا می‌شدند، که به گفته یکی از دوستان، با پای خود نیامده بودند بلکه خداوند آن‌ها را برخلاف میل خودشان به آن‌جا آورده بود.

علت تبعید امام به عراق

عدم تمایل کشور ترکیه به ادامه تبعید امام در آن کشور و از سویی پندار سفاهت‌آمیز رژیم حاکم ایران از علت‌های تبعید امام به عراق بود. رژیم ایران فکر می‌کرد نجف اشرف پایگاه رجال بزرگ علمی است و هنگامی که امام در آن‌جا به تدریس بپردازند معلوم می‌شود آن‌گونه که مردم می‌پنداشتند نبوده و از شکوه و عظمت او در نگاه مردم کاسته می‌شود. غافل از آن‌که ایشان در عرصه علمی از چنان جایگاه رفیعی برخوردار بودند که در آن حوزه نیز درخشیدند و بر شکوه و جلالشان افزوده شد.

در محضر معمار انقلاب



اعمال قدرت باید روی عدالت و حق باشد

حضرت امام می فرماید: «آیا امروز که قدرت دست مردم آمده است و در مقابل همه قدرتها خود مردم هم قدرت پیدا کرده اند، پاسبانها قدرت دارند، سپاهیهها قدرت دارند، آیا قدرت را روی موازین کتاب و سنت، روی تعلیمات رسول اکرم، اعمال می کنند. یا هر چه پیش آمده آمد؟ حالایی که قدرت داشت، هر جا که می تواند این قدرت را اعمال می کند؛ دنبال این نیست که روی حق باشد، دنبال این نیست که روی عدالت باشد؛ دنبال این است که اعمال قدرت خودش را بکند. همان افسار گسیختگی که حیوانات دارند. حیوانات افسار گسیخته اند. میزان ندارد کارشان. انسان را که انبیا تربیت می خواهند بکنند، می خواهند محدودش کنند به یک حدودی؛ روی قوانینی؛ روی مرز و بومی باشد... ما می گوئیم جمهوری اسلامی، آیا به جمهوری اسلامی اعتقاد داریم؟ یا همین گفتیم جمهوری اسلامی و هر کاری خواستیم کردیم؟... اگر معتقد هستند به جمهوری اسلامی، باید حکومت اسلامی مثل حکومت علی بن ابی طالب - سلام الله علیه - باشد. مردمی که در این حکومت زندگی می کنند همه اسلامی باشند؛ تابع باشند. این طور نباشد که کارهایی بشود که در خارج منعکس بشود که اینها یک مشت وحشی بودند؛ وقتی که از دام بیرون افتادند، خودشان بدتر کردند!»

(صحیفه امام، ۸/۲۵۸)

تأکید امام بر عبرت گیری از سر نوشت رژیم های ضد مردمی

«حکومتها خودشان را جدا ندانند از مردم. رؤسا این طور نباشد که بروند هر کس در هر جایی یک ریاستی داشت بخواهد اعمال قدرت بکند؛ اعمال ریاست بکند؛ مردم را پایبند بدانند؛ با مردم رفتاری بکنند که رفتار یک مثلا زورمند خیلی کذا است با دیگران. اسباب این می شود که مردم از آن جدا بشوند... این باید یک سرمشقی باشد برای دولتها، برای ادارات، برای همه جا، که مردم را از خودشان جدا نکنند. مردم از خودشان بدانند. مردم هم آنها را از خود بدانند. اینها را هم مردم از خود بدانند. اگر یک همچو تفاهمی بین دولت و ملت پیدا شد، این دولت متکی به ملت است و سقوط ندارد؛ این دیگر قابل سقوط نیست.»

(صحیفه امام، ۸/۲۳۳)

نوشتن و صدور اعلامیه خودداری کنند. اما چون امام حاضر به پذیرفتن این شرط نشده اند منزلشان به محاصره در آمده تا ظاهرا با قطع رابطه ایشان با افراد و زوار ایرانی، در تنگنا قرار بگیرند و مجبور به سکوت و تسلیم شوند. خبر محاصره امام در نجف موجی از خشم و نفرت و نگرانی میان مردم مسلمان انقلابی و هواداران امام و نیز روحانیت به وجود آورد.

شبی که خبر این محاصره به ایران رسیده بود و فردای آن بنا بود تظاهرات سراسری ضد حکومت بعث در ایران برگزار شود دو یا سه نفر از مسئولان عراقی به بیت حضرت امام آمدند. چون امام اجازه ملاقات به آن‌ها نداد در جمع یاران امام، که اجازه رفت‌وآمد به بیت ایشان داشتند و بند هم جز نشان بودم، گفتند: «شما می دانید که ما دوستان شما و ملت شما هستیم و شما با مخابره خبر محاصره بیت امام به ایران سبب شدید ملت ایران بر ضد ما تظاهرات کنند.» مرحوم شیخ محمد املائی به ایشان گفت: «مسئول این کار خود شما هستید. مردم رهبرشان را دوست دارند و شما با محاصره بیت ایشان خشم و خروش ملت را برانگیخته‌اید.» چون آن‌ها پاسخی نداشتند بلند شدند و رفتند.

حضرت امام پس از رفت‌وآمدهای مسئولان عراقی برای جلوگیری از فعالیت ایشان بر ضد شاه می فرماید: «بالاخره منتهی شد به این که بگویم من چنان علاقه‌ای به یک محل ندارم. من به هر جا که بتوانم خدمت کنم خواهم رفت و نجف پیش من مطرح نیست که من این جا بمانم.» به ایشان گفتند که شما هر جا بروید همین مسئله هست. یعنی جلوگیری می شود. در صورتی که آن موقع هیچ چیزی در ذهن من نبود. گفتند: «من می‌روم خارج. من می‌روم به پاریس که مملکتی است که دیگر وابسته به ایران و مستعمره ایران نیست.» آن‌ها ناراحت شدند ولی حرفی نزدند. به هر حال این بار برای رفتن به کویت ویزا دادند. قرار شد یک روز بین الطلوعین این مسافرت را انجام دهند. بالاخره به مرز کویت رفتیم.

شبی که حضرت امام قصد خروج از عراق را داشتند بنده طبق معمول هر شب به بیت ایشان رفته بودم. هنگام خروج مرحوم املائی به من گفت: «مام بعد از اذان صبح قصد حرکت به سوی کویت دارند.» اینچنین شد که با جمع یاران امام، نجف اشرف را به سوی مرز ترک کردیم. مرحوم سید عباس مه‌ری، که نماینده محترم ایشان در کویت و از موقعیت بالایی برخوردار بود، فرزندش را با ماشین سواری خود برای انتقال امام به کویت فرستاده بود. برخی دوستان همراه هم با ماشین خود آمدند و بدین وسیله شهر به شهر با اسکورت مأموران عراقی رفتیم تا به مرز کویت رسیدیم. پس از اقامه نماز به امامت حضرت امام ماشین ایشان به سمت کویت حرکت کرد. امام می فرماید: «هن وقت می خواستم از کویت حرکت کنم اجازه ندادند. بیخود نبود که دولت عراق جدیت کرد که ما ساکت باشیم یا آن جا نباشیم. برای این که همه با هم بودند و ما مجبور شدیم به عراق برگردیم. فهمیدم مسئله این نیست که فقط کویت چنین باشد، این ممالک به اصطلاح اسلامی تمامشان با هم مشترک‌المنافع و پشتیبان یکدیگرند. ما فرانسه را انتخاب کردیم.» (زندگینامه سیاسی امام خمینی، محمدحسن رجعی، ص ۴۷۷-۴۸۲)

ما با امام خداحافظی کردیم و عازم نجف شدیم. ولی وقتی از ساختمان گمرک بیرون آمدیم دیدیم ماشینی که ما را اسکورت می کرد، کنار جاده در محلی پایین تر از سطح جاده توقف کرده است. به دوستان گفتم مثل این که این‌ها منتظر برگشت ما هستند. شب هنگام به نجف رسیدیم و به بیت امام رفتیم. اما همه ناراحت بودند که امام از نجف و از میان ما رفتند و آینده انقلاب چه خواهد شد. ناگاه تلفن بیت به صدا درآمد که امام به بغداد بازگشته است. ما بی درنگ در فکر تهیه اتوبوسی برای حرکت به بغداد برآمدیم که دوباره اطلاع دادند نیابید. بدین ترتیب امام به سوی پاریس پرواز کرد.

امام و ولایت فقیه

در شرایطی که رژیم شاه به سختی به سرکوب انقلابیون مشغول بود و امام از کشوری به کشور دیگر تبعید می شد، آنچنان آینده این انقلاب برایشان روشن بود که سقوط شاه و استقرار حکومت اسلامی را می دیدند. این هم برای همه مشهود بود. یکی از رهبران مبارز فلسطینی نوشته بود: «از این که با همه این تضییقات و گرفتاری‌ها همچنان مبارزه می کنید و رهبری مبارزات را بر عهده دارید، ما را به شگفتی وامی دارید.» امام در پاسخ اظهار اطمینان نمود که پیروزی ملت آگاه ما حتمی است. (روزنامه کیهان، ش ۱۶، مهرماه ۵۷)

البته آگاهی و بیداری ملت ایران مرهون اعلامیه‌ها و سخنرانی‌های بیدارگرانه امام است که تا آن سطح به ملت ایران آگاهی بخشیده است. از این رو انقلابی که ایشان آغاز کرد با همه انقلاب‌ها تفاوت داشت و به گفته برخی صاحب‌نظران: «اگر در دنیا یک انقلاب موجود باشد که آگاهانه ساخته شده باشد، آن انقلاب اسلامی ایران است.» (انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن، عمیدزنجانی، ص ۲۴۳)

ولایت فقیه طرحی برای آینده انقلاب

امام سرنگونی و سقوط نظام سلطنتی را در ایران حتمی می‌دانست و در تاریخ ۲۷ فروردین ۴۶، در نخستین اعلامیه خود که از نجف اشرف صادر نموده می‌نویسد: «این‌ها رفتنی هستند و شما باقی هستید. سرنیزه در مقابل عواطف یک ملت دوام ندارد. این شمشیرهای کند عاریتی به غلاف خواهد رفت» و پیام خود را با این آیه شریفه از سوره آل عمران ختم می‌نماید: «و لاتهنوا و لاتحنوا و انتم الاعلون ان کنتم مؤمنین».

از این رو ایشان لازم می‌دانستند که برای فردای انقلاب طرحی نو دراندازند و ولایت فقیه را که شارع مقدس در دوره غیبت به عهده فقه‌ای جامع‌الشرایط نهاده است و توسط ناهلان ستمگر مصادره شده بود احیا نمایند و به سختی دیگر همچنان که جامعه اسلامی را در جریان ستمگری حاکمان می‌گذارد آگاهی مردم را هم از نظر علمی تعمیق بخشد و از نگاه علمی برای آینده انقلاب تدبیری بیندیشد که به سر نوشت قیام مشروطه دچار و حکومت و حاکمیت دلخواه مردم به بازگشت استبداد سلطنتی منجر نشود.

بازدید امام از مراجع و طلاب

حمایت علما و روحانیون از امام و انقلاب از پایه‌های استوار و تزلزل‌ناپذیر آن بود. امام پس از ورود و دیدار مراجع و طلاب در منزل، به بازدید مراجع و سپس به بازدید طلاب در مدارس رفتند. این یک کار ابتکاری به شمار می‌آمد. تا آن وقت سابقه نداشت که طلاب تا این حد مورد حرمت قرار گیرند. طلاب در مدارس با اشعار شیوا یا خطابه‌های دلنشین خویش مقدم مبارک ایشان را راج می‌نهادند و خاطره بسیار خوشی از این بازدیدها برای طلاب بر جای ماند.

امام و ترک عراق

در ۲۷ شهریور سفیر ایران در عراق با صدام حسین، معاون رئیس جمهور عراق، ملاقات کرد. در آن شرایط سیاسی بدون شک ایجاد محدودیت برای امام می‌توانست موضوع این گفت‌وگو باشد. روز اول مهر نیز وزیر امور خارجه ایران، که برای شرکت در اجلاس ۳۳ مجمع عمومی سازمان ملل رفته بود، سه بار با وزیر خارجه عراق ملاقات کرد. در پایان ملاقاتش با وزیر خارجه عراق گفت: «با فراهم کردن اخراج [امام] خمینی از عراق بزرگ‌ترین خدمت را به شاهنشاه آریامهر انجام دادم.»

روز اول مهرماه تلفنی از نجف خبر رسید که منزل امام تحت محاصره و مراقبت نیروهای عراقی قرار گرفته است و از امام خواسته‌اند از مصاحبه یا خبرنگاران، ایراد سخنرانی و

حجت الاسلام والمسلمین سید علی اکبر محتشمی پور

باید کاری کنیم که نتوانند امام را تحریف کنند

امام مکتبی که ۱۴۰۰ سال به فراموشی سپرده شده بود را زنده کرد



حجت الاسلام والمسلمین سید علی اکبر محتشمی پور؛

یار دیرین امام، وزیر سابق کشور و از انقلابیون دوران قبل از پیروزی نهضت است.

این جانباز سرفراز چند سالی است که در نجف اشرف مستقر و ساکن شده و این روزها نیز به عنوان مسئول حفظ و نشر آثار حضرت امام (س) در نجف انجام وظیفه می‌کند. ایشان در این مصاحبه نکات قابل تامل و ارزشمندی را در مورد حضور چهارده ساله امام در نجف بیان نمودند.

بعد از پیروزی انقلاب دیگر نتوانستم تا زمانی که حزب بعث بر عراق حاکم بود به کربلا و نجف بروم. بعد از پذیرش قطعنامه که راه باز شده بود و زوار می‌رفتند هم بنده ممنوع‌الدخول بودم. تا این که الحمدلله حزب بعث و صدام سقوط کردند. بعد از سقوط صدام آرزوی دیرینه من این بود که آخر عمرم در نجف اشرف باشم و به محل اصلی مورد علاقه خودم برگردم. لذا به همسرم گفتم: «حالا که دیگر همه بچه‌ها رفته‌اند و سروسامان گرفته‌اند و دونفری شده‌ایم، آیا حاضرید که به نجف برویم و آنجا بمانیم و من یک مقدار مسائل حوزوی و علمی را ادامه دهم؟» به هر حال آنجا مسائل مختلفی وجود دارد. هم مسائل حوزوی و تحقیقات علمی و هم یادگار و یادمان سیزده سال حضور امام در نجف و آن خاطره‌های بسیار دل‌انگیز همراهی با امام. این‌ها باعث این تصمیم شد.

چه شد که متولی امور امام خمینی در نجف اشرف شدید؟

همان موقع که من تصمیم گرفتم، در مؤسسه جلساتی برگزار شده بود مبنی بر این که محل سکونت سیزده ساله امام در نجف اشرف و بیت و دفتر امام با همان شأنیت گذشته‌اش به تصویر کشیده شود. مردم بیایند و واقعاً ببینند که امام از کجا انقلاب عظیم اسلامی را رهبری کرد و قدرت‌های بزرگ را به زانو در آورد. بحث شد و به این نتیجه رسیدند که آن مکان باید خریداری و بازسازی شود و به عنوان یادگاری از حضرت امام در دوران قبل از پیروزی انقلاب باقی بماند.

با توجه به همه این‌ها این تصمیم را گرفتم. همسر بنده هم که خیلی علاقه‌مند به نجف اشرف و آن خاطرات شیرین که آن زمان در نجف داشتیم بود، موافقت کرد. البته بعضی‌ها می‌گویند خاطرات تلخ، ولی برای ما همان تلخی هم این قدر گوارا و شیرین بود که هنوز هم از آن خاطرات یاد می‌کنیم. به هر صورت ایشان هم موافقتش را اعلام کرد و ما از پنج سال پیش به نجف اشرف رفتیم و در آنجا یک خانه مختصر و محقر اجاره کردیم و ماندیم. هنوز هم این توفیق از ما سلب نشده است. ان‌شاءالله تا آخر عمرمان هم این توفیق از ما سلب نشود.

الان مسئولیتتان در آنجا چیست و به چه چیزهایی مشغولید؟ مهم‌ترین فعالیت‌هایی که دارید

چطور شد که آقای محتشمی پور، چهره نام‌آشنای مبارزات قبل از انقلاب و بعد از انقلاب که در نهادهای مختلف به امام و نظام خدمتگزاری کرده است، ناگهان سیاست را رها می‌کند و به سمت نجف می‌رود؟ علت این که الان در نجف هستید و اساساً انگیزه شما برای اقامت در نجف چه بود؟

دو دلیل برای حضور بنده در نجف اشرف وجود دارد. یکی آن خاطره‌های بسیار روح‌انگیز و معنوی است که در طول ده دوازده سالی که در نجف خدمت امام بودم داشتم و باعث شده بود اصلاً فضای نجف برای بنده یک فضای بسیار روحانی و رؤیایی باشد. از همان ابتدا هم که به نجف رفتم شیفته حضور در کنار مرقد امیرالمؤمنین شدم. به طوری که وقتی مجبور شدم برای ازدواج نجف را ترک کنم و به ایران بیایم، با این که مسئله موقت بود و تصمیم داشتم به نجف برگردم، آن قدر متأثر شده بودم که یکی دو روز عین دیوانه‌ها در نجف راه می‌رفتم، بی‌اختیار گریه می‌کردم و مدام وارد حرم امیرالمؤمنین می‌شدم. فضای نجف اصلاً فضای خاصی برای من بود.

چه سالی به قم آمدید؟

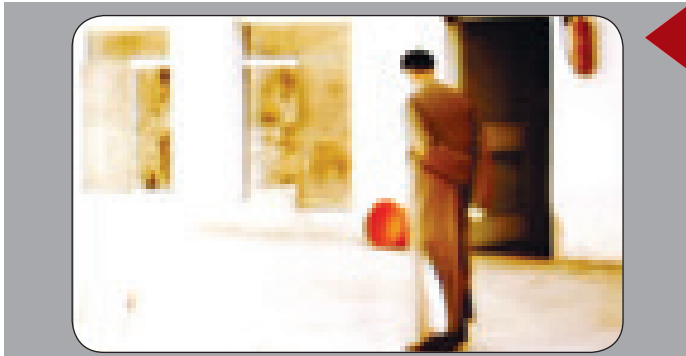
بعد از ازدواج در سال تحصیلی ۴۷-۴۸ به قم مشرف شدم. اصلاً برای بنده قم در مقابل نجف یک فضای خیلی غمگین و بی‌روح بود. با این که قم مهد علم و شهر اهل بیت عصمت و طهارت و حضرت معصومه بود و در گذشته خیلی رؤیایی بود، اما وقتی نجف و آن اقیانوس بی‌کران معنویت را دیدم احساس کردم قم در مقابل نجف اشرف همچون یک قطره در مقابل دریاست. لذا حضور و ادامه حیات علمی‌ام در قم برایم خیلی بی‌رنگ شده بود. پس سعی کردم در اولین فرصت برگردم و سال ۴۸ همراه با خانواده به نجف اشرف مراجعت کردم.

هنگام هجرت امام از نجف به پاریس، شما کجا بودید؟

سال ۵۷ و بعد از حدود ده سال مستمر در نجف (از سال ۴۸ تا ۵۷) موضوع هجرت امام به پاریس و سپس پیروزی امام اتفاق افتاد. آن زمان بنده را دستگیر کردند. این برای من یک فاجعه بزرگ بود. چون دولت بعثی عراق در فرودگاه بغداد از من التزام گرفت و تهدید کرد که دیگر الی‌الابد حق ورود به عراق را ندارم. خیلی متأثر شدم. من علقه بسیار شدیدی به حضور در نجف، لاقلاً برای زیارت، داشتم. لذا

چیست؟

صرف نظر از مسائل معنوی در نجف اشرف مهم‌ترین فعالیت بنده در آنجا این است که از حدود دو سال پیش وقتی بنا شد منزل و دفتر حضرت امام در نجف بازسازی شود و رفته‌رفته منزل امام به بهره‌برداری برسد از طرف یادگار حضرت امام حضرت آیت‌الله حاج سید حسن آقای خمینی پیشنهاد شد که مسئولیت دفتر حفظ و نشر آثار امام در عراق و نجف اشرف را به عهده بگیرم. بنده اصولاً روحیه‌ام این‌طور است که هر چیزی در ارتباط با امام باشد را بدون هر گونه تأملی می‌پذیرم و قبول می‌کنم. فرقی هم نمی‌کند که مسئولیت مدیریتی باشد یا غیرمدیریتی، کوچک باشد یا بزرگ. برایم اصلاً این چیزها مطرح نیست. امام مراد من بوده و الان هم همچنان به عنوان مراد و استاد و الگوی زندگی



به نظر بنده یکی از کارهای بزرگی که معادل با بقیه کارهای مؤسسه نشر آثار امام است، بازسازی بیت و دفتر امام در نجف است. دفتر امام که اداره تشکیلات حضرت امام در خارج کشور را به عهده داشت یک خانه ۶۷ مترمربعی بوده است.

می خواهد هم حجره اش پاکستانی و عراقی هم می خواهد هم حجره اش یک هم زبان خودش باشد. لذا در مدارس جایی پیدا نمی کنند که بتوانند آنجا سکونت کنند. یا باید پول داشته باشند و هتل بگیرند یا همراه چند نفر دیگر یک خانه اجاره کنند. اما این که چند نفر بتوانند با هم از قم به نجف بیایند هم سخت است. عمدتاً طلاب یکی یکی می آیند. نیز می توانند رنج زندگی کردن در دوروبر حرم را تجربه کنند. مانند زواری که از شهرهای مختلف عراق می آیند و شبها پتو به آن‌ها می دهند و در خیابان زیر خیمه‌هایی که اطراف حرم زده می شود می خوابند. البته داریم افرادی را که شش ماه این گونه زندگی کرده و شب در دوروبر حرم با پتو خوابیده‌اند تا در آن امتحانات قبول شده‌اند. ولی بعضی‌ها یک ماه می آیند و پولشان تمام می شود و بعد هم نمی توانند آنجا زندگی کنند و به ایران برمی گردند.

● پس احداث این مدرسه خیلی ضرورت دارد.

چنانچه بتوانیم پروژه بزرگ حوزه امام خمینی را تأسیس و تجهیز و راه اندازی کنیم، می شود طلاب خوب و با استعداد را از ایران شناسایی کرد تا در همان مدرسه حجره در اختیارشان قرار بگیرد و شروع به تحصیل کنند. حالا با حداقل‌ها شروع کنند و در امتحانات شرکت کنند تا شهریه و اقامه‌شان درست شود و ما بتوانیم در ظرف چند سال با توجه به استعداد فوق‌العاده ایرانی‌ها، تحولی را از نظر علمی در نجف اشرف به وجود بیاوریم.

● **ضرورت بازسازی حرم امام خمینی را چطور تحلیل می‌کنید؟ اگر این کار صورت نگیرد چه کمبودها و خلأهایی به وجود می‌آید؟ جایگاه فرهنگی و تأثیر این حرکت را بر روند منویات و مقاصد امام و فرهنگ ناب اسلامی، چگونه ارزیابی می‌کنید؟**

اصولاً بدخواهان در طول تاریخ اسلام وجود داشته‌اند. در صدر اسلام عمدتاً کسانی بودند که یک کینه عمیق و دیرینه‌ای به خاندان پیامبر اکرم و خود پیامبر اکرم داشتند. سران و کفار قریش علی‌رغم این که در اثر شرایط خاص مسلمان شده بودند افاق جلوی رویشان مشخص بود که بعد از پیامبر اکرم دوباره می‌آیند و مسلط می‌شوند. لذا در این مدت ۲۳ سال بعثت پیامبر اکرم تا رحلت حضرت مدام در قلبشان حقد و کینه‌انباشته شده بود. بر گشتم به صدر اسلام تا این که امروز را تحلیل کنم. بلافاصله بعد از رحلت پیامبر اکرم می‌بینیم این حقد و کینه و این دمل چو کین عصبیت و جاهلیت یک مرتبه باز می‌کند. آثار ۲۵ ساله خانگی‌نشینی و تهمت‌ها و افتراهایی که به مولا امیرالمؤمنین و خاندان پیامبر حضرت فاطمه زهرا و بعد هم ائمه طاهرین زده می‌شود و

علمیه نجف سرشار از فضلا، علما، فقها و مجتهدین بود. یعنی بیش‌تر از پنج‌ه‌شتاد درصد علما و طلاب نجف واقعا مجتهد بودند. بخش عمده کسانی که پای درس خارج علمایی چون امام، حاج میرزا باقر زنجانی، آیت‌الله حکیم، آقای شیخ حسین حلی، آیت‌الله شاهرودی و آیت‌الله خوبی می‌نشستند مجتهد بودند. همه این‌ها شاگردهای مجتهدی داشتند که پای درشان زانو می‌زدند. به هر صورت اکثریت قریب به اتفاقشان هم ایرانی بودند. متأسفانه علی‌رغم این که الان نجف اشرف چندین برابر گذشته طلبه دارد، تعداد طلاب ایرانی بسیار اندک است. اگر آن موقع شصت یا شصت و پنج درصد علما و طلاب نجف ایرانی بودند امروز شاید حدود دو درصد یا حتی کم‌تر از دو درصد طلاب نجف ایرانی هستند.

● **حوزه در آنجا مثل حوزه علمیه قم نظام‌مند است و مرکز مدیریت خاصی دارد؟ نظام آموزشی مدرسه شما متأثر از نظام حاکم بر حوزه نجف خواهد بود یا نظام آموزشی قم؟**

ما که هنوز شروع به کار نکرده‌ایم ولی نجف اشرف نظام خاص خودش را دارد. کسی که می‌خواهد طلبه شود و در نجف سکونت کند ابتدا باید به لجنه مراجع مراجعه کند. یک کمیته وجود دارد که نمایندگان چهار مرجع نجف یعنی آیت‌الله سیستانی، آیت‌الله سید سعید حکیم، آیت‌الله شیخ بشیر پاکستانی نجفی و آیت‌الله فیاض در آن کمیته حضور دارند. این چهار مرجع لجنه‌ای دارند که نمایندگانشان در آن هستند. طلبه‌ها آنجا ثبت نام می‌کنند. حالت یک اداره مختصری هم دارد و امتحاناتی را در طول سال تدارک می‌بیند. سالی دو بار امتحان می‌دهند. اگر در این امتحانات قبول شدند آن موقع لجنه برای اداره گذرنامه و اقامه نامه می‌نویسد و به این طلبه اقامه می‌دهند. به مدرسه هم نامه می‌نویسد تا حجره بدهد و به مراجع هم نامه می‌نویسد تا شهریه برقرار کنند. یعنی یک طلبه تا وقتی که در امتحان شرکت نکرده نه اقامه دارد، نه شهریه و نه حجره.

یکی از دلایل این که طلبه‌های ایرانی نمی‌توانند ادامه دهند این است که وقتی به آنجا می‌آیند باید پنج شش ماه صبر کنند تا امتحانات برگزار شود. در این مدت اقامه، شهریه و حجره ندارند. متأسفانه اکثراً عراقی‌ها و پاکستانی‌ها در مدارس هستند و هر کدام این‌ها با خودشان رفاقت دارند. یک ایرانی نمی‌تواند با یک عراقی یا یک پاکستانی دوست شود. چون زبان همدیگر را نمی‌فهمند. البته اگر به عربی مسلط باشد می‌تواند با آن‌ها مفاهمه داشته باشد ولی آن‌ها خیلی علاقه ندارند با غیر خودشان دوست شوند. پاکستانی

من است. ایشان حق بزرگی بر گردن من دارد. همان طور که بر گردن خیلی‌ها این حق بزرگ و حق حیات را دارد. بر این اساس این را پذیرفتم و آنجا مشغول مسائل مربوط به بیت و دفتر امام شدم.

● در این مدت چه کارهایی انجام داده‌اید؟

در این مدت ساخت یک مدرسه در کنار این مجموعه، که ان شاء الله بعداً به نام حضرت امام بهره‌برداری می‌شود، را سرپرستی می‌کردم و بر آن اشراف داشتم. امیدوار هستیم که این مدرسه هم تکمیل شود و به بهره‌برداری برسد و درس‌های حوزوی در این مدرسه گفته شود. این طبیعتاً جزء آمال و آرزوهای حضرت امام بوده که مسئله اصلی طلاب و فضلاء حوزه، همواره درس و بحث و تحقیقات علمی باشد. لذا در این مجموعه یک کتابخانه تخصصی حوزوی برای طلاب و فضلا و اساتید در نظر گرفته شده که بتوانند به آنجا بیایند و با اسایش و آرامش مطالعه و تحقیق کنند. تعدادی کلاس‌های کوچک و بزرگ درس هم قرار است برای حلقه‌های درسی که الان در مساجد برگزار می‌شود، ساخته شود. وقتی آنجا ساخته شود از صبح تا ظهر می‌توانیم در هر کلاس حدود پنج شش جلسه درس داشته باشیم. از صبح تا شب هم حدود ده تا دوازده جلسه درس در هر کلاس برگزار می‌شود. با افزایش تعداد کلاس‌ها تعداد جلسات درس هم مضاعف می‌شود. ان شاء الله این‌جا مقدمه‌ای است برای یک حوزه بزرگ. اگر خدا توفیق بدهد در آینده‌ای نه چندان دور زمینی به مساحت ۱۰ هزار متر تهیه می‌شود و در آن یک مؤسسه فرهنگی-حوزوی چندمنظوره شامل حجره‌های سکونت‌طلب، یک مجموعه دستگاه‌های آپارتمانی برای اساتید حوزه علمیه، کلاس‌های درس و کتابخانه بزرگ تخصصی ساخته می‌شود. در کنارش هم مجتمع‌های خدماتی-فرهنگی برای خدمت‌رسانی به حوزویان و مردم ساخته خواهد شد. این هم از اهدافی است که از طریق مؤسسه نشر آثار امام و یادگار حضرت امام آیت‌الله حاج سید حسن آقای خمینی پیگیری می‌شود. امیدوارم در این زمینه هم بتوانیم توفیق به‌رورزسانی این آرزو را داشته باشیم.

● **این مجموعه ویژه طلاب عراقی است یا ایرانی‌ها هم می‌توانند از آن استفاده کنند؟**

این مجموعه‌ها به حوزه مربوط می‌شود. در این حوزه طلاب شیعه ایرانی، عراقی، سوری، لبنانی، عربستان سعودی و کشورهای مختلف می‌آیند و می‌توانند بر اساس شرایط و ضوابط حوزه‌ها و به‌خصوص حوزه حضرت امام خمینی در نجف اشرف، ثبت نام کنند. اگر شرایط را داشته باشند در آنجا مشغول به تحصیل می‌شوند.

● از حوزه‌های علمیه ایران هم استفاده می‌کنید؟

سعی ما بر این است که از اساتید قوی و مجرب و صاحب‌رای ایران یا نجف استفاده کنیم تا در این مدارس تدریس کنند. نجف از نظر طلاب و فضلاء ایرانی کاملاً فقیر است. متأسفانه طلاب ایرانی تا اکنون نتوانسته‌اند حضور فعالی در حوزه علمیه نجف داشته باشند. به دلیل سختی معیشت با مسائل مختلفی که تبلیغات می‌شود مثل بحث امنیت کم آنجا یا این که رفاهیات طلاب در آنجا کم است و امکانات زیادی که در حوزه‌های ایران مثل قم، مشهد، اصفهان و جاهای دیگر وجود دارد آنجا نیست، رغبت طلاب برای رفتن به آنجا نسبت به گذشته خیلی کم شده است.

امیدوار هستم با تأسیس چنین حوزه وسیع و به‌روزی بتوانیم این شوق و اشتیاق و رغبت راه علاوه بر آن مسائل معنوی حضور در کنار مرقد مطهر امیرالمؤمنین، زیاد کنیم و طلاب فاضل و خوب و با استعداد ایرانی هم بتوانند به نجف بیایند و تحصیل کنند و تحولی در نجف به وجود بیاورند. همان طور که قبل از پیروزی انقلاب واقعاً این طور بود. حوزه

امام شروع شد. یاران امام را متهم به ضد ولایت فقیه و ضد نظام بودن و با چوب ولایت فقیه آن‌ها را از صحنه به در می‌کنند.

بنده همان موقع خدمت مقام معظم رهبری رسیدم و به ایشان عرض کردم: «این جریاناتی که امروز آمده‌اند و می‌خواهند با طرح این شعار که یاران امام ضد ولایت مطلقه فقیه هستند، یاران مخلص امام که همه وجودشان را صرف پیروزی انقلاب و برقراری جمهوری اسلامی کردند و از زندگی و حیات و سلامتی خودشان گذشتند، را از انقلاب بگیرند. می‌خواهند این‌ها را با چماق ولایت فقیه از انقلاب دور و خانه‌نشین کنند. آن وقت خود همین‌ها بعد از این که رهبری انقلاب و انقلاب را فاقد پشتوانه نیروهای امام و یاران امام و آن‌ها را خانه‌نشین و منزوی کردند در مقابل رهبری انقلاب مدعی می‌شوند. من امروز هشدار می‌دهم.» این طور یادم است که ایشان فرمودند: «مثلاً چه کسی؟» بنده اسم بعضی‌ها را خدمت ایشان بردم. اتفاقاً بعد از مدت کوتاهی همان‌ها که من در مقابل رهبری اسم بردم نامه‌های بسیار تند و تیزی نوشتند که بعضی‌ها ایشان از دنیا رفتند و بعضی‌ها ایشان هم هستند.

به ایشان گفتم آن‌ها می‌خواهند ما از کنار ولایت فقیه خارج و منزوی و خانه نشین شویم تا آن وقت بیایند و در مقابل خود شما قرار گیرند. در بعضی مواقع هم همین شد و یکی از آنها بعد از مدتی در مقابل رهبری هم نامه نوشت و صحبت کرد. نامه‌های خیلی توهین آمیزی نوشت و پخش کرد و پخش شد.

به هر حال فرقه تندرو و افراطی یک جریان نوظهور بود که بعد از امام شکل گرفت و با شعارهایی که می‌دادند و تفکرات فرقه‌گرایانه‌ای که داشتند در ارکان مملکت رسوخ کردند. بنده اگر می‌گویم این‌ها و انجمن حجتیه دو روی یک سکه هستند به دلیل همین تفکر فرقه‌گراییشان است. هر دو از یک آبشخور سیراب می‌شوند و هر دو غیر خودشان را محکوم و از رده خارج می‌کنند و می‌خواهند منزوی کنند و از بین ببرند. الان بیشترین هجمه‌ای که به بیت حضرت امام صورت می‌گیرد از جانب این‌هاست. این‌ها نمی‌توانند این شکوه و عظمت معنوی را مشاهده کنند. حقد و کینه‌شان باعث می‌شود در قالب یک الفاظ خاص توهین کنند و تهمت و افترا بزنند.

در مورد مساله حرم امام هم باید بگویم: چیزی که در حرم امام مصرف شده و این عظمت را به وجود آورده پروژه‌ای است که بعدها ارزشش مشخص می‌شود. ده‌ها برابر این چیزی که در حرم امام پخش و مصرف شده از ۳۵ سال پیش تا حالا در مصلی تهران دارد خرج می‌شود و هنوز هم تمام نشده است. آن‌طور که خاطر من است یکی از مسئولان شهرداری تهران گفته بود که ۴۰۰ میلیارد تومان تا الان خرج شده و چندین برابر این مبلغ هنوز نیاز است تا این‌جا تکمیل شود. این در حالی است که وقتی بنا می‌شود مصلی تهران ساخته شود امام یک نامه خطاب به رئیس جمهور و رئیس مجلس وقت، آیت‌الله خامنه‌ای و آیت‌الله هاشمی می‌نویسند که: «مصلی باید به دور از تجملات و غیره ذلک باشد. خیلی ساده و بی‌آلایش باشد که مردم وقتی وارد فضای مصلی می‌شوند و می‌خواهند نماز بخوانند و با خدای خود ارتباط برقرار کنند فضای روحانی و معنوی را حس کنند و دور از هر گونه تجملات باشد.» شما می‌بینید هنوز که هنوز است ارگان‌های انقلابی و مطرح که در این پروژه حضور داشته‌اند، دارند این پول‌ها را خرج می‌کنند و هیچ کس هم نمی‌آید حرفی بزند. یک بار نشنیدید بگویند این مصلی تهران که ۳۵ سال است دارد ساخته می‌شود و هر سال هم میلیاردها تومان خرجش می‌شود برای چیست و چرا این خرج می‌شود و این پول از کجا می‌آید. مگر این برای بیت‌المال مسلمین نیست؟ در حالی که بخشی عظیم و مهمی از پولی

در کنار امیرالمؤمنین بودند و فضائل امیرالمؤمنین را خوب می‌دانستند دشمن امیرالمؤمنین، معاویه و طلحه و زبیر و داستان جنگ جمل را دیده بودند اما به روی امیرالمؤمنین شمشیر می‌کشند و با امیرالمؤمنین وارد جنگ می‌شوند و آن‌گونه عمل می‌کنند. این روحیه خوارچی است. این‌ها که هر کس عقیده من را نداشت باید نابود و کشته شود، درست در مقابل آن‌تر و تفکر مولا علی (علیه السلام) است. خوارچ چه می‌گفتند؟ می‌گفتند چون علی (علیه السلام) عقیده و اعتقادات ما را ندارد پس مستحق کشته شدن است. هر کس هم که با علی باشد سر می‌برند و می‌کشند. به جرم این‌ها که تو چرا با علی و همراه علی هستی. تفکر مولا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب را داری پس مستحق مرگ و نابودی هستی. این تفکر خوارچی است. هر کس که با من بود درست است و هر کس که با من نبود، ولو این‌ها که با علی هم نباشد، باید نابود شود. لذا خوارچ در یک شب حکم قتل امیرالمؤمنین، قتل معاویه و عمرو عاص را دادند. با این‌ها که آن دو جزء جریان امیرالمؤمنین نبودند و دشمن ایشان بودند. اما چون با خوارچ نبودند آن‌ها هم باید نابود شوند. چنین داستانی است. در حال حاضر جریان داعش هم چنین است. هر کس که با داعش نباشد، چه شیعه چه سنی، باید کشته شود. داعش فلوجه و رمادی را می‌گیرد، چون مردم رمادی حاضر نیستند به اعتقادات باطل داعشی‌ها عمل کنند. با این‌ها که اهل سنت و متعصبند و حتی ممکن است وهابی باشند اما چون حاضر نیستند زانوشان را در اختیار نیروهای داعش بگذارند، با آن‌ها برخورد می‌شود. این‌ها می‌گویند به هر چه مامی گویم باید عمل کنید و گرنه قتل عامتان می‌کنیم. لذا فریاد «یا للحدش شععی» مردم رمادی بلند شد که آهای حشد شععی! (به اصطلاح ما) بسیجی آزادیخواه! بیایید ما را از دست این چیزها نجات دهید. جوان‌های شیعه عراقی با فتوی حضرت آیت‌الله العظمی سیستانی آمدند و در رمادی و فلوجه در مقابل داعش قرار گرفتند. تا وقتی این‌ها بودند آن‌ها نمی‌توانستند وارد شوند. بعد اهل رمادی گفتند ما خودمان امنیتمان را برقرار می‌کنیم. داعش که با ما کاری ندارد. شما بروید. این‌ها هم گفتند باشد. بعد از دو روز که از رمادی بیرون رفتند داعش وارد شد. آن‌قدر در رمادی سخت گرفتند و جنایت کردند که مردم فریادشان بلند شد که حشد شععی برگرد و ما را از دست این‌ها نجات بده. می‌خواهم بگویم این تفکر، تفکر خوارچی است.

ما هم بعد از امام در درون ایران شاهد همین تفکر خوارچی بودیم. بنده بعد از رحلت امام و ظهور خیلی سریع یک جریان بسیار خطرناک و متعصب و خشن، این هشدار را دادم که ما الان شاهد ظهور یک خوارچ و فرقه جدید در کشورمان هستیم. اگر یک مقدار کوتاهی و سهل‌انگاری شود همان فاجعه‌ای پیش خواهد آمد که در صدر اسلام دوران امیرالمؤمنین بر سر امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمد و این‌ها رحم به صغیر و کبیر نمی‌کنند. هر کسی که خلاف عقیده‌شان باشد را با چوب تکفیر از میدان به در و حکم قتلش را صادر می‌کنند.

بنده آن سال‌های دور و بعد از رحلت امام این تعبیر را داشتم که گروه‌های تند و افراطی که ظهور و بروز کرده همین‌گونه است. کسانی که دستی بر آتش انقلاب نداشته، نه در جبهه و نه در جنگ بوده‌اند بعد از انقلاب هم تا زمانی که امام در قید حیات بودند ایشان در امور نبودند.

چون اندیشه انقلابی حضرت امام و اندیشه اسلام ناب محمدی امام موفقیت‌هایی داشت و مردم را این‌طور به صحنه آورده بود، مدام آن حقد و کینه عصبی آن‌ها افزایش پیدا می‌کرد. مشخص است وقتی امام از دنیا بروند این دمل چرکین یک جاسر بازمی‌کند. باید انتقام امام را از چه کسی بگیرند؟ هیچ راهی ندارند جز این‌ها که از نسل طاهر و مطهر حضرت امام انتقام بگیرند. لذا این حملات در ابتدا علیه یاران

دشمنی‌هایی که می‌شود همه در اثر رسوباتی است که در آن مدت بدخواهان داشته‌اند کسانی که سابقه‌های بسیار تاریک و کثیف در عهد جاهلیت و حتی در دورانی که مسلمان شدند داشتند روش و سیره‌شان سیره پیامبر و به اصطلاح امام، اسلام ناب محمدی نبود. اسلامشان هم اسلام خاص جاهلیت بود. یعنی اسلامشان آلوده به مسائل جاهلیت بود، نه اسلامی که ناب و نظیف و پاک و طیب و طاهر باشد. بر این اساس این‌ها بلافاصله وارد عرصه شدند و شروع به فحاشی کردند. علی‌رغم همه تأکیدیاتی که پیامبر اکرم به خاندان مطهرشان داشتند و داستان حدیث ثقلین و وصایت امیرالمؤمنین و مسائل مختلف، اولین کاری که کردند عصب‌خلاف و ولایت امیرالمؤمنین و اهل بیت معصومین بود.

من به تاریخ نقیبی زدم تا بگویم امروز هم بعد از ۱۴۰۰ سال می‌بینیم تاریخ تکرار می‌شود. آن‌ها که سابقه انقلاب و نهضت اسلامی امام را نداشتند بیشترین مدعی در ارتباط با مسائل هستند. آن‌ها هستند که بیشترین هجمه را به خاندان حضرت امام خمینی می‌کنند و پنجه خونین به چهره پاک نورانی یادگار امام می‌کشند. یک بخش از این کارها انتقامی است که دارند از امام می‌گیرند. در دوران حضرت امام این‌ها هیچ حضوری در عرصه‌های مختلف انقلاب نداشتند و این حقد و کینه‌شان مدام انباشته می‌شد. جریان انجمن حجتیه و امثال انجمن حجتیه، که یک جریان گسترده در سراسر کشور و حتی خارج از کشور هستند، یا برخی اشخاص که تفکر انجمن حجتیه را دارند یا اندیشه‌ها و تفکرشان خوارچی است از این دسته هستند. در دوران امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و حتی زمان خلافت امیرالمؤمنین خوارچ در کنار امیرالمؤمنین بودند. می‌خواهم این را عرض کنم که

ما بعد از امام در درون ایران شاهد تفکر خوارچی بودیم. بنده بعد از رحلت امام و ظهور خیلی سریع یک جریان بسیار خطرناک و متعصب و خشن، این هشدار را دادم که ما الان شاهد ظهور یک خوارچ و فرقه جدید در کشورمان هستیم. اگر یک مقدار کوتاهی و سهل‌انگاری شود همان فاجعه‌ای پیش خواهد آمد که در صدر اسلام دوران امیرالمؤمنین بر سر امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمد و این‌ها رحم به صغیر و کبیر نمی‌کنند. هر کسی که خلاف عقیده‌شان باشد را با چوب تکفیر از میدان به در و حکم قتلش را صادر می‌کنند

چه وضعی امام در آنجا حکومت اسلامی را درس داده و مبارزات را انجام داده بودند. آن سیزده سال نه در اروپا بود و نه در ایران بودند؛ از داخل نجف و کنار مرقد مولا امیرالمؤمنین با لگو گرفتن از ایشان در زندگی غیر تجملاتی، ایران را به این جایگاه رفیع رساند.

خودتان از روند بازسازی و مرمت ها راضی هستید؟

به نظر بنده یکی از کارهای بزرگی که معادل باقیه کارهای مؤسسه نشر آثار امام است، بازسازی بیت و دفتر امام در نجف است. دفتر امام که اداره تشکیلات حضرت امام در خارج کشور را به عهده داشت یک خانه ۶۷ مترمربعی بوده است. در آن یک اتاق وجود دارد که اتاق مدیر دفتر امام، آقای آیتالله رضوانی، بوده است. یک اتاق کوچک است. یک میز هم جلوی آقای رضوانی بود. ایشان آنجا می نشست به کسانی که وجوهات می آوردند قبض می داد، مسائل شرعی را پاسخ می داد و اگر نامه ای از خارج می آمد به امام می داد تا پاسخ دهند. امام فقط جواب می داد. تمام اعلامیه ها و نامه های امام برای انجمن های اسلامی، دانشجویان، دانشگاهیان و مردم ایران با دست خط خود امام بود. در بعضی موارد استثنائی که بعضی نامه ها با اعلامیه های ایشان یک خط خوردگی داشت به این دلیل بود که امام به بعضی دوستان طلبه ما که خوش خط بودند می فرمودند: «من دیگر چشم هایم اذیت می شود. این را پاکتویس کنید.» بعد امام امضای کردند. ولی بقیه نامه های امام با دست خط خودشان است. فقط دو سه نامه است که دست خط بعضی از دوستان است که امام امضا کرده اند.

حالا در تاریخ تا ظهور امام زمان هر چقدر باقی باشد امام می تواند به عنوان یک الگوی رهبری الهی و معنوی و رهبری پیامبرگونه مانند پیامبران اولوالعزم الهی باشند که در دوره آخرالزمان یا جای پای معصومان گذاشته اند. ما در روایات داریم که «علماء امتی کاتبیاء بنی اسرائیل». امام خیلی بالاتر از انبیاء بنی اسرائیل است. بنده فکر نمی کنم انبیاء بنی اسرائیل توانسته باشند یکی از کارهای بزرگ معنوی که امام کرده است را به اجرا در بیاورند و پیاده کرده باشند. با جرئت می توانم بگویم امام راه انبیاء اولوالعزم را می پیمود و سعی داشت از آن ها لگو بگیرد و عمل کند.

منظورتان از این تمثیل و مقایسه را روشنتر بیان کنید.

انبیاء اولوالعزم چه کار می کردند و نقششان چه بوده است؟ اصولاً بخشی از نقش انبیاء تبلیغ بوده است. فرض کنید انبیاء بنی اسرائیل شریعت حضرت موسی را در جامعه تبلیغ و مردم را ارشاد می کردند. اگر حکومتی بوده هم حکومت می کردند. ممکن بود در جامعه تحولاتی هم ایجاد کنند. به آن ها وحی هم می شد. مثلاً حضرت داود، زبور هم داشته است. یک مقدار مستقل هم بوده. ولی بالاخره تحت سلطه و حکومت مرکزی موسی یا نوح و یا ابراهیم بودند. این ها تابع شریعت ابراهیمی یا موسوی بودند. پس این انبیاء می رفتند و جایی را آباد و حکومت را برقرار می کردند. بعضی هایشان هم با ظالم و ستمگر مبارزه و او را سرنگون می کردند. آن پیغمبری هم که اهل تبلیغ و ارشاد بود نیز مردم را ارشاد می کرد. هر کدام یک نقش داشتند. نقش تخریب ظالم یا نقش تبلیغ مظلوم و حکومت عادل. امان انبیاء اولوالعزم سه ویژگی داشتند؛ یک- صاحب رسالت الهی و یک شریعت بودند. دو- به تعبیر حضرت امام، حضرت موسی با یک عصا با فرعون وارد جنگ شد. یعنی طاغوت زمان خودش را نابود کرد. سه- تشکیل حکومت. با آن رسالتی که داشت حکومت تشکیل داد. پس انبیاء اولوالعزم رسالت و مکتب دارند، فرماندهی عملیات سرنگونی رژیم فاسد را به عهده دارند و موسس حکومت عدل بر اساس شریعت بوده اند. حضرت امام این سه ویژگی و نقش را داشت. اگر بخوایم در این باره مثالی از سیستم های موجود

انتخاب مردم آن طور بود ولی امروز چگونه عمل می شود. امام برخوردش با مردم به عنوان ولی نعمتش و آن مسائل مختلف در رابطه با امور دنیایی و اخروی و مسائل گوناگون چگونه بود و امروز چگونه است.

بخش مهم دیگر آثار امام، آثاری ولو سخت افزاری است که به طور غیرمستقیم نتایج معنوی مؤثری در نسل های آینده دارد. این ها اگر همان طور که بوده بازسازی شود آثار انحرافی خیلی نمی تواند در آن دخالت کند. یک رهبر که توانسته یک انقلاب عظیم را به وجود بیاورد عده و عده اش چه بوده است؟ خوب آن ها که در دنیا حرکت هایی عظیم انجام می دهند و انقلاب می کنند یک تیم خیلی متبحر و کارکشته هستند. نیز تشکیلات و دفتر و دبیرخانه و مشاوران و معاونان خاصی دارند، حزب و تشکیلات و کادری دارند. همه این ها در یک تشکیلات شبه حکومتی در درون حزبشان است. آن دبیر کل حزب یا مسئول بالای حزب هم رهبری امور را بر عهده دارد. با هزینه های کلان و گزاف وارد عرصه می شوند و می توانند قدرت را در یک کشور به دست بگیرند. حالا مانگام می کنیم می بینیم یک انقلاب با عظمت انقلاب اسلامی آثارش نه فقط در ایران بلکه در اقصی نقاط عالم بوده است. یعنی نه فقط شاه بلکه قدرت های بزرگ را هم شکست داده است. پشتوانه شاه غرب و آمریکا و دولت های قدرتمند حتی شوروی بود. شوروی هم با انقلاب اسلامی در ایران موفق نبود. بالاخره چنین انقلابی به وجود آمد. آن تشکیلاتی که این انقلاب و این عظمت و هیبت را به وجود آورد چه بود؟ کدام حزب و تشکیلات و کدام رهبر و جریان سیاسی عظیم توانست این کار را انجام دهد؟ آن رهبر کجا زندگی و چطور رهبری می کرد؟ این ها همه سؤالاتی است که در ذهن نسل جوان و آینده به وجود می آید. آن وقت جریانی سوار موج می شود و طبق افکار و اندیشه های خود آن ها را پاسخ می دهد. این ها عمدتاً مغرض و کسانی هستند که می خواهند تاریخ را منحرف کنند. مانند تاریخ مشروطیت که منحرفش کردند می خواهند این را هم این طور منحرف کنند. مثلاً همین الان بعضی دنبال این هستند که بگویند این انقلاب را مطرحی کردیم و مهندس و طراحش ما بودیم. منتها امام مجری بوده. لذا به امام گفتیم شما به فرانسه بروید. در فرانسه قدم می زدیم و این طور با امام صحبت می کردیم. طراحش شورای انقلاب و چه و چه با ما بود. از این دروغ ها الهی ماشاءالله می گویند. این ها می آیند و سوار می شوند. تاریخ هم می نویسند. در آینده هم هیچ کس نمی تواند چیزی بگوید.

این سیزده سال که امام این انقلاب را رهبری کرد و این مردم به دنبال افکار و اندیشه های امام بودند امام چطور و کجا زندگی می کرد؟ بر این اساس از آثار مهم امام همین بیت و دفتر ایشان در نجف اشرف بود. این را دیگر کسی نمی تواند تغییر دهد و از این جا یک کاخ بسازد. پس سعی شده این جا مانند گذشته اش، که یک خانه قدیمی بوده و فرو ریخته، دوباره ساخته شود. الان نوساز است. ولی ایرانی هایی که در خارج هستند یا هندی ها و پاکستانی هایی که می آیند و آن جا را نگاه می کنند اصلاً تعجب می کنند. می گویند امام با آن عظمت در این خانه بوده و از این جا رهبری می کرد؟ یک تلفن قدیمی مشکی هم آن جاست. با این تلفن با ملت ایران ارتباط برقرار می کرد، نوارهایش فرستاده و اعلامیه هایش خوانده می شد؟ زندگی امام این بوده است؟ این امام که دنیا را به لرزه در آورده بود و همه از او وحشت می کردند در این خانه زندگی می کرد؟ پس دیگر این را نمی توانند تحریف کنند

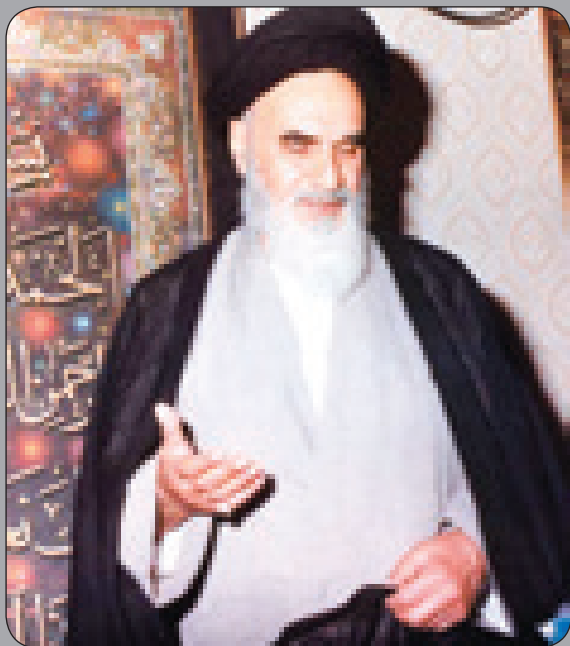
لذا ایجاد آن فضا بار دیگر در نجف موجب می شود که وقتی نسل های آینده بیایند آن را ببینند، دیگر آن افراد نمی توانند اصل قضیه را منحرف کنند و بگویند امام کاخ نشین بوده است. می آیند و می بینند زندگی امام کجا بوده است. با

که در حرم امام مصرف شده از کمک های مردمی بوده است. مردم عاشق امام هستند و دلشان می خواهد جای مناسبی باشد. در عین حال که کار مردمی است، کم تر به بودجه های عمومی کشور وابسته بوده است. شاید یک دهم یا حتی معتمد که بیش تر از یک دهم مصلی در این جا هزینه شده ولی آن ها این جا را مورد هجوم قرار می دهند. همین آقای که این جا را مورد هجوم قرار می دهد نمی گوید برای مصلی، این خانه خدا و جایی که برای نماز خواندن است، چرا این قدر پول خرج می کنید؟ چرا تمامش نمی کنید؟ بنده بارها و بارها از خیلی از همین انسان های کینه توز شنیده ام که این ها تا کی می خواهند ادامه دهند، تمامش نمی کنند، چرا تمامش نمی کنند؟ از این افراد سؤال می کنم یک بار شما گفته اید چرا مصلی را تمام نمی کنید؟ یا این که امام آن طور فرموده اند. مرقد امام به همه مردم، بدون در نظر گرفتن رنگ چهره و ملیتشان و از هر جا که باشند، خدمات می دهد. مردم با طیب خاطر به آن جا می آیند و شب در کنار حرم امام می مانند و عبادت و زندگی می کنند. به جای این که پول بدهند و در هتل بمانند به آن جا می آیند و خدمات به این ها ارائه می شود. در حالی که ده ها برابر آن در مصلی مصرف شده است و فقط یک نمایشگاه آن جا می گذارند و تا سال آینده تعطیل می شود. حالا ممکن است خدمات مختصر دیگری هم باشد.

به هر حال این ها چیزهایی است که به نظر بنده در طول تاریخ سابقه داشته است. این ها چهره نورانی پیامبر و اسلام را بر نمی تابند و پنجه به صورت وصی پیامبر و اهل بیت پیامبر و فاطمه زهرا و ائمه اطهار می زنند. امروز هم همین تاریخ دارد تکرار می شود. خوشبختانه خاندان امام آن قدر معنویت و تربیت اسلامی در دامن حضرت امام یافته اند که همه این ها را به جان می خردند و صبر و تحمل می کنند.

هدف احیا و بازسازی بیت و دفتر امام خمینی در نجف چیست؟

علت این که در مؤسسه نشر آثار امام تصمیم به استملاک و بازسازی بیت و دفتر امام در نجف گرفته شد، این است که مؤسسه یک فلسفه داشته است؛ حفظ و نشر آثار امام. آثار امام باید حفظ شود. این آثار دو بخش مهم دارد. مهم ترینش آثار معنوی حضرت امام است. نظام جمهوری اسلامی ایران و انقلاب اسلامی از آثار امام است و همه دارند آن را می بینند. متأسفانه در این آثاری که ملموس و قابل مشاهده است مانند جمهوری اسلامی و انقلاب، دست های ناپاکی وجود دارد. همین جریانات و فرقه های مختلف که حقد و کینه نسبت به امام داشتند با لباس انقلابی گری و چهره مبدل و به اصطلاح مانند گرگی در پوست میش می آیند و به اهداف خود دست پیدا می کند. این ها امروز چهره عوض کرده اند و عملاً تیشه به ریشه انقلاب می زنند و انحرافات زیادی را به وجود آورده اند و رفته رفته می خواهند اصلاً اثری از انقلاب نباشد و پوستهای بیش تر از آن نماند و درونش همان تفکرات جاهلیت و دوران سلطنت شاهنشاهی و طاغوتی و غیره ذلک باشد. طبیعتاً چون این کارها به مرور زمان انجام می شود حساسیت ها مدام به آن کم تر می شود تا جایی که کاملاً شکل متفاوتی پیدا می کند. همان طور که در رابطه با اصل اسلام در آخرالزمان داریم که وقتی امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ظهور می کند خیلی های می گویند امام زمان اصلاً یک دین جدید آورده که کاملاً با چیزی که ما به آن عمل می کردیم متفاوت است. این اصلاً یک دین جدید است. یعنی این قدر تغییر کرده است. به نظر بنده واقعا امروز اگر امام سر از خاک بلند کنند و نگاهی به اطرافشان کنند و ببینند به اسم انقلاب و نظام جمهوری، که خود بنیانگذارش بودند، چه کارهایی صورت می فرمایند این چیز جدیدی است و برای من نوظهور است. شرایط کاملاً با دوران خود امام متفاوت شده است. امام برخوردش با



امام با مبارزه مسلحانه مخالف بود و می فرمود که چون مبارزه مسلحانه فراگیر نیست و همه مردم داخلش نیستند با انگ‌های مختلف ترور است و غیره ذلک قلع و قمع و نابود می شود. ما باید با همه مردم و با مبارزه مسالمت آمیز رژیم شاه را سرنگون کنیم. در مرحله بعد هم نظام جمهوری اسلامی را تأسیس کردند. در پاریس همه به امام می گفتند: «آقا! شما می گوید حکومت اسلامی. نوع این حکومت اسلامی چیست؟» امام بلافاصله در همان هفته‌های اول فرمودند: «جمهوری اسلامی.» آن‌ها گفتند: «جمهوری اسلامی نمونه‌ای در این دنیا دارد؟» امام فرمود: «بله، همین جمهوری که در فرانسه است. پارلمان هست و مردم نماینده‌ها را انتخاب می کنند. بعد هم رئیس جمهور انتخاب می کنند. این‌جا مردم هستند. هر چه مردم گفتند همان انجام می شود.»

حوزه علمیه قم شرکت می کردند. به هر حال ایشان به نیکی از امام یاد می کردند. بنده ابتدا در سال ۱۳۴۰ اسم امام را با این توصیف و خصوصیات از آقای مجتهدی شنیدم. ایشان می فرمود: «این مرد بزرگ اصلاً اهل هوا و هوس و دنیا و ریاست و این‌ها نیست. لذا به هیچ وجه خودش را به عنوان مرجع مطرح نکرده است. در حالی که اگر ایشان خودشان را مطرح می کردند قطعاً به عنوان یکی از مراجع بزرگ در حوزه قم مطرح بود.» تا این که داستان ایالتی و ولایتی در سال ۱۳۴۱ مطرح شد و علمای حوزه علمیه قم نهضت کردند. آن موقع مشخص شد نقش حضرت امام در حوزه چقدر پررنگ است و چقدر مورد احترام جامعه حوزوی است. لذا امام توانست با رهبری خود مراجع را جمع و همه را علیه حرکت‌های ضد دینی و ضد اسلامی شاه متحد کند و آن پیروزی‌ها را به دست آوردند.

دولت علم داستان لایحه ایالتی و ولایتی، که خلاف قانون بود، را علم کرد و در غیاب مجلس به تصویب هیئت دولت رساند؛ یک لایحه ضد دینی که حذف قرآن و برخی مسائل در ارتش و انتخاب زنان و موارد دیگری را در برداشت که امام و مراجع علیه آن موضع گرفتند. در این باره بنده یکی دو بار از تهران به قم و منزل امام رفتم. یعنی خدمت همه مراجع می رسیدم. از جمله با مجموعه مبارزاتی اعم از طلاب و بازاریان و روشنفکرانی که از تهران می آمدند به منزل و خدمت امام رسیدم و از نزدیک چهره نورانی حضرت امام را دیدم. این دیدار باعث شیفتگی فوق العاده بنده به شخصیت حضرت امام شد.

مرحوم حاج سید عبدالهادی شیرازی بود. منتها عمر ایشان برای مرجعیت خیلی کوتاه بود و بعد از هفت هشت ماه از دنیا رفتند. این طور که به خاطر دارم سپس به صورت طبیعی نظر آیت‌الله مجتهدی روی مرحوم آیت‌الله العظمی حاج سید محمود شاهرودی بود. در ضمن صحبت‌هایش بقیه مراجع موجود را هم معرفی می کرد. همان طور که در روزنامه‌ها ذکر شده بود آیات عظام آقای گلپایگانی، آقای نجفی مرعشی، مرحوم آقای اراکی، مرحوم حاج شیخ عبدالنبی عراقی و آقای شریعتمداری در قم مطرح بودند. آن موقع هنوز امام خمینی به عنوان مرجعی که رساله‌اش را پخش کرده باشند مطرح نبود. ولی آقای مجتهدی می فرمود: «ایشان یکی از علمای بزرگ است که در قم اسمش مطرح نیست ولی نسبت به سایر مراجع چیزی کم ندارد بلکه در بخش‌هایی افضل از مراجع است.» بعد ایشان از درس اخلاق حضرت امام یاد می کرد: «مرحوم امام هفته‌ای یک روز در قم درس اخلاق داشتند و ما در آن شرکت می کردیم. بعد از هر جلسه برای یک هفته پادزهر گناهان را به ما تزریق می کردند. آن قدر صحبت‌های امام مؤثر بود که ما تا یک هفته از گناه مصون بودیم.» البته ایشان در آن موقع می فرمود: «وقتی حاج آقا روح‌الله شروع می کرد آن قدر شاگردان تحت تأثیر قرار می گرفتند که بی اختیار تا آخر اشک می ریختند. از طرف دیگر در درس‌های فقه و اصول حاج آقا روح‌الله در قم و در مسجد سلماسی حدود چهارصد شاگرد مجتهد و قریب‌الاجتهاد و فضایی بزرگ

جهانی بزیم، کمونیست‌ها یا مارکسیست‌ها را انتخاب می کنم؛ آقای کارل مارکس صاحب رسالت بود اما اهل مبارزه نبود که با حکومت‌های سرمایه‌داری بجنگد. فقط تفکر، اندیشه و مکتب داشت. از طرف دیگر مائو مبارزه می کند و بر اساس مکتب کمونیستی با حکومت‌های جائر محلی چین می جنگد و همه را سرنگون می کند. کسی دیگر هم بعد از مائو حکومتی بر اساس مکتب مارکس در چین تأسیس می کند. در شوروی هم چنین بود. در هر حال ما غیر از انبیاء اولوالعزم کسی را نداریم که هم صاحب مکتب باشد، هم عصا و اسلحه را بردارد و دشمن را از بین ببرد و هم بر اساس مکتبش حکومت تشکیل دهد. حال آن که امام در نجف با جرئت و جسارت تمام حکومت اسلامی و ولایت فقیه را بعد از ۱۴۰۰ سال در حوزه نجف، که اکثر مطلق یا قریب به اتفاق با آن مخالف بودند، تدریس کرد. ایشان مکتبی که در طول ۱۴۰۰ سال به فراموشی سپرده شده بود را زنده کرد. پس صاحب رسالت و مکتب شد. همان گونه که انبیاء اولوالعزم عصا را می گرفتند و با دشمن مقابله می کردند. پیامبر با جاهلیت و کفار قریش مبارزه کرد، امام هم با رژیم شاهنشاهی مخالفت کرد و فرمود این رژیم باید نابود شود و شاه باید برود و نابود شود. هر چه می گفتند: «آقا! شاه از بین رفتنی نیست. مگر می شود با شاه مبارزه کرد؟ شما بگویید شاه باید سلطنت کند و نه حکومت. حکومت را باید دست مجلس بدهد و دولت و انتخاب مردم» امام می فرمودند: «نه، با وجود این حکومت ظالم شاه به هیچ وجه اصلاح وجود ندارد. شاه باید نابود و حکومت اسلامی تشکیل شود.» در مرحله دوم عصا و اسلحه را برداشت و مبارزه را شروع کرد. منتها مبارزه مردمی. امام می فرمود: «مردم باید همه علیه شاه بلند شوند.» امام با مبارزه مسلحانه مخالف بود و می فرمود که چون مبارزه مسلحانه فراگیر نیست و همه مردم داخلش نیستند با انگ‌های مختلف ترور است و غیره ذلک قلع و قمع و نابود می شود. ما باید با همه مردم و با مبارزه مسالمت آمیز رژیم شاه را سرنگون کنیم. در مرحله بعد هم نظام جمهوری اسلامی را تأسیس کردند. در پاریس همه به امام می گفتند: «آقا! شما می گوید حکومت اسلامی. نوع این حکومت اسلامی چیست؟» امام بلافاصله در همان هفته‌های اول فرمودند: «جمهوری اسلامی.» آن‌ها گفتند: «جمهوری اسلامی نمونه‌ای در این دنیا دارد؟» امام فرمود: «بله، همین جمهوری که در فرانسه است. پارلمان هست و مردم نماینده‌ها را انتخاب می کنند. بعد هم رئیس جمهور انتخاب می کنند. این‌جا مردم هستند. هر چه مردم گفتند همان انجام می شود.» آن وقت این جریان کینه‌توز ضد امام که امروز لباس تفکر امام را به تن کرده و در باطن تیشه به ریشه تفکر امام می زند و می گویند که امام بر اساس ضرورت‌های قبل از انقلاب فرمودند جمهوری، و الا ما در اسلام جمهوری نداریم؛ حکومت داریم. می گویند اصلاً مردم رأی ندارند. مگر در اسلام رأی مردم وجود دارد؟ خدا هر چه گفته همان است. می گوئیم خدا کجا گفته است؟ می گویند خدا به آقا گفته. فلان آقا جانشین خدا در زمین می شود. اصلاً شما چه کاره هستید که می خواهید نماینده خدا در زمین شوید؟ چطور شده هر حرفی تومی زنی درست است اما مردم تشخیصشان غلط است.

● **نخستین بار چطور نام مبارک حضرت امام را شنیدید و چه زمانی با ایشان آشنا شدید؟**

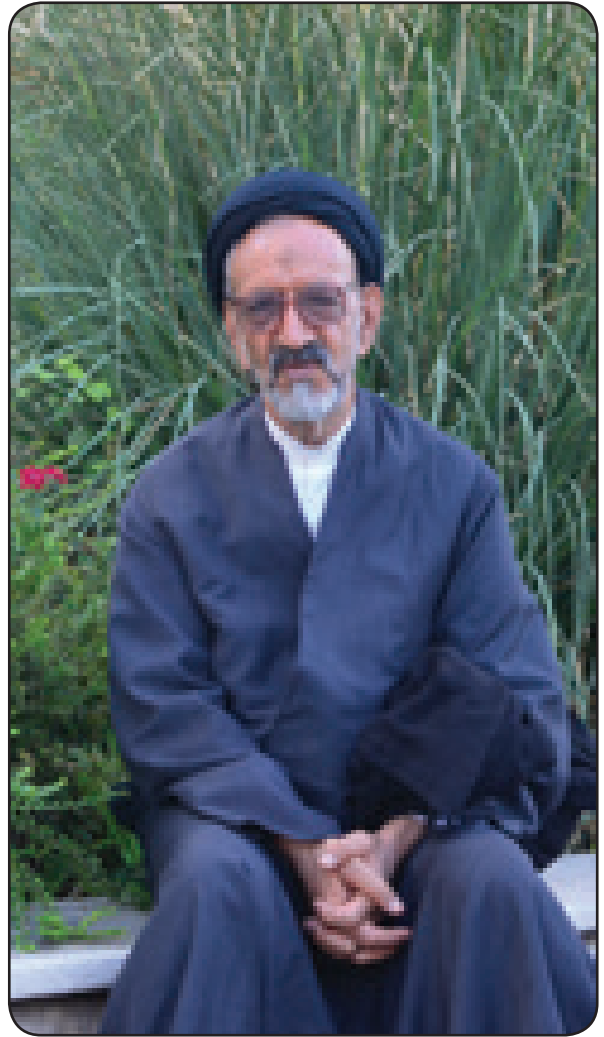
بنده نخستین بار بعد از فوت مرحوم آیت‌الله بروجردی نام حضرت امام را شنیدم. آن زمان وارد حوزه علمیه شدم. ابتدا در تهران در محضر مرحوم آیت‌الله مجتهدی بودم. ایشان در رابطه با تقلید برای شاگردان خود و طلابی که در مدرسه ملا جعفر داشتند صحبت می کردند. شب‌ها بعد از نماز جماعت حوزه درسی برای بازاری‌ها و مکلها داشتند. از ایشان سؤال می شد و ایشان مراجع را برمی شمرد. نظر خود مرحوم آیت‌الله مجتهدی بعد از آیت‌الله بروجردی، ابتدا

حجت الاسلام والمسلمین سید محمود دعایی:

تبعید امام از ترکیه به نجف به پیشنهاد «اقبال» بود

◉ امام گفت من خودم را یک تبعیدی می دانم

حجت الاسلام والمسلمین سید محمود دعایی
از یاران و همراهان امام در نجف و از جمله کسانی است که روزهای تلخ و شیرین دوران عزیمت امام را به خوبی در نجف اشرف درک کرده و تحلیل می نماید.



گوش می کردند و دعای توسل می خواندند. یکی از نیروهایی که قویا آنجا حضور داشت آیتالله آقای مؤیدی، از طلاب قمی حوزه، بود. پدرش هم در گذر خان مغازه داشت. ایشان از فضایی برجسته بود. الان هم حتما باید از آیتاللهها و فضلا و برجستگان قم باشد. طلبه دیگری به نام آقای اشرفی شاهرودی هم بود. طلاب دیگری هم حضور داشتند. البته گاهی عوامل ساواک می ریختند و جسارت می کردند. گاهی زدوخوردی هم می شد ولی طلاب مقاومت می کردند. فضای معنوی خوبی بود. بی خبری از سرنوشت امام هم حوزه و هم جامعه را متشنج و ملتهب کرده بود. رژیم برنامه ریزی کرده بود که مرحوم حاج آقا مصطفی را راضی کند تا داوطلبانه درخواست دهد به پدر ملحق شود که وانمود شود فرزند امام پیش ایشان است و ایشان تنها نیستند. در زندان با ایشان تفاهم کرده بودند که اگر شما آمادگی داشته باشید به پدرتان در ترکیه ملحق شوید ما می توانیم شما را آزاد کنیم. ایشان هم پذیرفته بود. گفته بود: «بد نیست من به پدر ملحق شوم. بهتر از این است که در زندان باشم». البته بر اساس تاکتیک پذیرفته بود. از زندان که بیرون آمد چند روز دیویدزاید داشت و علاقه مندان امام به دیدن ایشان می آمدند. باز یک حرکتی شروع شده بود و حاج آقا مصطفی می خواست همین حرکت راهدایت و رهبری کند. یعنی بنا داشت بماند و به پدر ملحق نشود. در یک مقطع مولوی، رئیس ساواک تهران، با ایشان تماس می گیرد و می گوید: «ما با شما تفاهم کردیم که شما به پدر ملحق شوید. چرا شما آماده نیستید و نمی خواهید بروید؟» ایشان هم می گوید: «مادر اجازه نداد که من بروم. پدر می خواهند من در قم پیش ایشان باشم. ایشان تنها هستند.» به هر حال مشاجره ای بینشان می شود. او جسارتی به ایشان می کند و می گوید که شما قول مردانه داده بودید و از این حرفها. ایشان هم به گستاخی هایش پاسخ خیلی مناسبی می دهد. این طور رژیم مجبور می شود حاج آقا مصطفی را هم بازداشت و جبرا تبعید و به پدر ملحق کند.

◉ علی رغم میل باطنی اش...

بله. البته به دنبال اعتراضاتی که برخی مراجع در تهران و قم داشتند، رژیم برای این که از سلامت امام به مردم اطمینان بدهد اجازه می دهد نمایندگانی از طرف مراجع با امام دیدار کنند. ظاهرا آقا زاده مرحوم آقای خوانساری و داماد ایشان از داوطلبانی بودند که از طرف رژیم مأموریت پیدا می کنند به ملاقات امام بروند. گویا هیئتی مشترک از بیت مرحوم آقای

آن را توزیع کردند شناخته نشدند. نیز به دنبال انتشار این اعلامیه امام یک سخنرانی خیلی باهیجان و پرشور در قم ایراد فرمودند. آن روز جمعیت فوق العاده کثیری جمع شده بودند که این سخنرانی را گوش و ضبط کردند. در نتیجه یک عکس العمل خیلی وسیع در سراسر کشور اتفاق افتاد و رژیم را به وحشت انداخت. آنها تصور می کردند بعد از آزاد کردن حضرت امام و ماجراهای ۱۵ خرداد و آغاز فعالیت های علمی و حوزوی امام، یک آرامش در کشور برقرار شده می توانند برنامه هایشان را پیش ببرند. منتها به دنبال این ماجرا امام آگاهی های وسیعی از درون دستگاه و مجلس شورای ملی وقت و نطقها و اعتراضات و دفاعیه هایی که آنجا ایراد شده بود، پیدا کردند. ایشان با آن سخنرانی افشاگرشان همه ماهیت رژیم را افشا کردند.

بعد رژیم به فکر افتاد که امام را از کشور تبعید کند و ماجرای تبعید امام به ترکیه اتفاق افتاد. در پی این ماجرا اعتراضاتی در قم شد. مرحوم حاج آقا مصطفی پس از تبعید حضرت امام اول به صحن آمد و بین مردم صحبت کرد. بعد هم به منزل مرحوم آیتالله مرعشی نجفی رفت و آنجا را به عنوان یک پایگاه انتخاب کرد. به دنبال این حرکت مرحوم حاج آقا مصطفی را هم دستگیر کردند و به زندان بردند. یعنی همان روز یا روز بعد از آن ایشان را هم دستگیر کردند و به زندان بردند.

بی خبری حوزه و مردم از سرنوشت امام نگرانی هایی را ایجاد کرده و اعتراضاتی را دامن زده بود. جسته و گریخته تظاهراتی می شد و اعتراضاتی صورت می گرفت. خاطر مردم است که همه شب های آن ایام در مسجد بالاسر حرم حضرت معصومه (سلام الله علیها) جمع می شدیم و برای سلامت حضرت امام دعای توسل می خواندیم. بخشی از جمعیتی که در حرم جمع می شدند اثراتی بودند که از شهرستان های آمدند. علاقه مندان امام در قم هم به این جمع معترض دعاخوان و یادکننده حضرت امام ملحق می شدند. هر شب آنجا جاساطی بود و آنها هم نمی توانستند حرم را تعطیل و همه را دستگیر کنند.

◉ جمعیت زیاد بود؟

بله. طلاب نسبتا زیادی جمع می شدند. جمعیتی هم به عنوان تماشاچی و علاقه مند در آنجا بودند. مثلا زوار می نشستند و

◉ در رابطه با چهارده سالگی که امام در نجف اقامت داشتند و تأثیری که بر حوزه علمیه نجف و مردم گذاشتند و جایگاه سیاسی شان و نیز تأثیری که این دوران هجرت و غربت بر امام و یارانشان گذاشت، بر ایمان بگویند!

البته بنده سه سال از آن چهارده سال را نبودم. من از سال ۴۶ ملحق شدم. فلسفه هجرت یا تبعید یا حضور امام در عراق مربوط به سیاست گذاری های رژیم گذشته بود. به دنبال اوج گرفتن فعالیت های سیاسی و مبارزاتی و مجاهدات حضرت امام در ایران ایشان سخنرانی خیلی پرشوری در اعتراض به تصویب لایحه کاپیتولاسیون و مصونیت مستشاران آمریکایی داشتند که خیلی تأثیر گذار بود. در کنار آن یک اعلامیه بسیار روشنگر و افشاگر صادر فرموده بودند که در سطح بسیار وسیع با یک سازماندهی خیلی آهنگین و موفق در کشور توزیع شده و رژیم را به وحشت انداخته بود. مرحوم آقای حاج مهدی عراقی از یاران امام و نیروهای تأثیر گذار و باید گفت بنیانگذار هینت های موفقه بود. او با یک سازماندهی خیلی دقیق اعلامیه حضرت امام را توزیع کرد. این اعلامیه علیه دخالت های آمریکایی ها و اسرائیلی ها و همچنین در افشای ماهیت اسرائیل و آمریکا و محکوم کردن وابستگی رژیم شاه به قدرت های بیگانه بود. خاطر مردم است که اعلامیه در یک قطع بزرگ و به اندازه یک صفحه کامل روزنامه های آن روز چاپ شده بود. به گونه ای که خیلی راحت می شد آن را در معابر عمومی نصب کرد. این اعلامیه در مدارس و مساجد و مکان هایی در بازار نصب شد. بعد هم تا جای ممکن به وسیله پست در اختیار مردم قرار گرفت. در جریان توزیع این اعلامیه هیچ کس دستگیر نشد. چاپخانه ای که مخفیانه آن را چاپ کرده و عناصری که

مرحوم حاج آقا مصطفی پیشاپیش مستشکلین جدی درس امام بود. در کنار ایشان آقای مرتضی شاهرودی بود. اخوان اشرفی های شاهرودی دو برادر و از فضایی برجسته نجف و اهل تحقیق بودند. مستشکلین بودند که به سادگی قانع نمی شدند. امام هم خیلی از حضور اینها لذت می برد. به طور جدی با این هادر گیر بحث می شد. مستشکل دیگر مرحوم امام مرحوم حاج سید عباس خاتم یزدی بود. ایشان از علاقه مندان جدی امام بود و امام هم به ایشان اعتقاد داشتند

گلبایگانی و مرحوم آقای خوانساری برای زیارت امام می روند. جالب این جاست که وقتی حاج آقا مصطفی به پدر ملحق می شود امام از او سؤال می کنند: «خود آمدی یا تو را آوردند؟» ایشان هم ماجرا را می گوید. امام هم می گویند: «اگر خود آمد بودی من حتماً تو را برمی گرداندم و نمی خواستم که این جا پیش من باشی.»

یعنی می گفت باید درس بخوانی؟

نه، می خواستند بگویند که ترجیح می دهند حاج آقا مصطفی در فعالیت های مردمی حضور داشته باشد. چون آن جا هم امکان درس و تحصیل با هم داشتند. به هر حال آقایان می روند و از سلامت امام اطمینان پیدا می کنند و خواسته های امام را می پرسند. امام به کتاب هایی نیاز داشتند که آن کتاب ها را برایشان تدارک می بینند.

چه شد که امام را از ترکیه به نجف تبعید کردند؟

در همین جریان تدارک تراور منصور، نخست وزیر وقت، پیش می آید. یکی از اظهاراتی که مرحوم بخارایی در زندان کرده بود این بود که: «شما مرجع تقلید من را از وطن تبعید کردید. ما هم شما را از این دنیا تبعید می کنیم.» از او سؤال می کنند: «شما به چه مجوزی دست به ترور زدید.» می گوید: «من به فتوای مرجع این کار را کردم.» می گویند: «شما با اجازه چه کسی و با چه مجوز شرعی این کار را کردید؟» گفته بود: «مجوز شرعی، فتوای امام بود.» گفتند: «کجا به شما فتوا داد؟» گفت: «همان جا که امام گفتند خدا باند این دولت خیانت کرد و سزای خیانت گلوله است. وقتی کسی به اسلام و وطن من خیانت می کند جزایش را گلوله باید بدهد.»

این حوادث رژیم را به وحشت می اندازد و فکر می کنند تبعید امام و بی خبری مردم از امام هیجانات و عکس العمل هایی را در کشور ایجاد کرده و باید برایش چاره ای ببینند. ظاهراً در جلسه تعیین کننده ای که در شورای تأمین تشکیل شده بود، اقبال پیشنهاد می دهد: «ایشان را از ترکیه به عراق و به نجف تبعید کنید که چند فایده دارد: یکی این که ایشان به منطقه ای تبعید می شود که مسائل سیاسی و مبارزاتی را بر نمی تابد. حوزه

علمیه نجف با حوزه قم متفاوت است. آن ها اصلاً سیاسی نیستند. از طرفی هم وقتی ایشان به یک محیط علمی و زیارتی تبعید شود علاقه مندانشان خوشحال می شوند که ایشان در آن جا در حال زیارتند و در حوزه های هستند و تدریس می کنند و فعالیت های علمیشان را ادامه می دهند و اشتغالات مطلوب خودشان را دارند. این باعث آرامش علاقه مندانشان هم می شود. اگر هم ایشان در آن جا تصمیم به فعالیت های مبارزاتی و سیاسی بگیرند به دلیل این که فضای نجف بر نمی تابد با عکس العمل هایی مواجه می شوند. یعنی علمای نجف و حوزه نجف علیه ایشان اقدام خواهند کرد. با بگذارد آخوندها خودشان همدیگر را تضعیف کنند. با هم درگیر می شوند و شما مصون بمانید.» ظاهراً این پیشنهاد را اقبال داده بود و قبول می شود. به امام پیشنهاد می دهند که شما آمادگی دارید به عراق بروید یا می خواهید این جا باشید؟ ایشان می گویند: «من هیچ تصمیمی نمی گیرم. من قصد اولیام این است که به وطن برگردم و در بین مردم باشم.» به هر حال ایشان را جبراً به عراق تبعید می کنند. منتها در عراق شرایط متفاوت بود. عراق نظیر تبعید به عنوان یک نظام تابع خواست و علاقه رژیم شاه عمل کنند و مانند ترکیه ایشان را در شرایطی قرار دهد که اجازه ملاقات و تحرک نداشته باشند. پس ایشان را به عنوان یک مهاجر معمولی می پذیرد. لذا امام و حاج آقا مصطفی را با یک هواپیما به بغداد می آورند. مرحوم حاج آقا مصطفی نقل کرده بود: «ما ابتدا فکر می کردیم مانند ترکیه ما را در یک جا نگه می دارند ولی دیدیم نه، آزاد هستیم. هیچ کس مواظبمان نیست.» ظاهراً آن موقع زمان حکومت عبدالرحمان عارف بود. یعنی ناسیونالیست های طرفدار ناصر بر عراق حاکم بودند. از طرف دولت وقت وزیر مشاور از امام استقبال و امور تشریفاتی را رعایت می کند. البته امام هم اعتنا نمی کنند و می گویند: «من خودم را یک تبعیدی می دانم و در اولین فرصت رفع منع، به وطنم باز خواهم گشت.» این دو بزرگوار سوار یک تاکسی می شوند و به کاظمین می روند. در یکی از مسافرخانه های کاظمین اتاقی می گیرند و سعی می کنند با نجف تماس بگیرند. امام نماینده ای به اسم مرحوم حاج آقا شیخ نصرالله خلخالی در نجف داشتند که امور مربوط به شهریه ها و وجوهات امام را اداره می کرد. حاج شیخ نصرالله خلخالی ابتدا نماینده مرحوم آقای بروجردی و بعد از ایشان نماینده مرحوم آقای خوانساری در نجف بود. ایشان علاوه بر این که شخصیتی روحانی و حوزوی بود، صرفاً بود. در حقیقت بانکدار بود و امور مالی مراجع را به عهده داشت و شهریه مرحوم آقای بروجردی و مرحوم آقای خوانساری را می داد. وجوه مربوط به علما و مراجعی که از ایران یا خارج از عراق می رسید در اختیار او قرار می گرفت و امور مالی مراجع را اداره می کرد. به مرحوم امام هم علاقه مند بود. به معرفت و بینش و تقوای امام اعتقاد داشت و هر وقت به ایران می آمد حتماً با امام دیدار می کرد. به دلیل همین آشنایی حاج آقا مصطفی با او تماس می گیرد. جالب این جاست که در بدو ورود هیچ پولی هم همراهشان نبوده است. حتی حاج آقا مصطفی برای پرداخت پول تاکسی یا مسافرخانه، ساعتش را فرو می گذارد. تا این که آقای حاج شیخ نصرالله خلخالی و هیئتی از نجف و همین طور دوستان و علاقه مندان امام به استقبال ایشان می آیند.

امام خمینی در آنجا چه فعالیت هایی داشتند؟

امام در ابتدای امر به یک زیارت دوره ای می روند. یعنی بعد از زیارت کاظمین به سامرا می روند و از آن جا به کربلا و بعد هم به نجف می روند. حاج آقا نصرالله خلخالی در نجف برای امام محلی اجاره می کند. یعنی همین محلی که الان بیت امام است و بازسازی شده و نگهداری می شود. بعد هم دیدوباز دیدها شروع می شود. امام از علما و مراجع معتبر و معروف قم و از شخصیت های تراز اول حوزه بودند. رسم است که وقتی وارد می شوند علما و مراجع و هم تائیان ایشان به دیدنشان بیایند. دیدوباز دیدهای زیادی شروع می شود. بعد از دیدارهایی که انجام می شود امام به بازدید مراجع می روند و سعی می کنند همه شئون را رعایت کنند. ابتدا به بازدید مرحوم آقای حکیم،

مرحوم آقای خوبی و آقای شاهرودی می روند و بعد هم به بازدید بقیه مراجع. در همین دیدوباز دیدها بعضی مسائل هم مطرح و درد دل هایی می شود و امام از ستم هایی که بر مردم ایران می رود و از ماهیت رژیم شاه صحبت می کنند. همچنین بیشترین تکیه امام روی رسالت و وظیفه ای بود که حوزه ها و عمدتاً مراجع و شخصیت های تأثیرگذار دینی در قبال ستم هایی که بر مردم می رفت و ماهیت رژیم شاه، بر عهده دارند.

یکی از جلسات خیلی دقیق دیدار مرحوم آقای حکیم با امام و بازدید امام از ایشان بود. امام از ایشان درخواست می کنند که به خیل اعتراض کنندگان به رژیم شاه و نصیحت کنندگان به دربار ببینند. ظاهراً در یک مقطع آقای حکیم مدعی می شوند: «ما احساس نمی کنیم پشتیبان و حامی داشته باشیم. اگر مطمئن بودیم که حمایت می شدیم ما هم در این زمینه اقدامی می کردیم.» امام می فرمایند: «شما حرکت کنید، من به عنوان یک حامی و علاقه مند دنبال شما خواهم بود.» امام یک تعبیر زیبایی اینچنینی داشتند. این جریان می گذرد و امام پی می برند سیاست رژیم شاه این است که ایشان را در حوزه نجف با علاقه مندان و مراجع و بیوت درگیر کنند و بخواهند یک نوع حساسیتی را برانگیزند. امام از همان ابتدا تأکید می کنند: «من در این جا یک تبعیدی و جبراً در این جا هستم و در اولین فرصت رفع منع به وطنم باز خواهم گشت. بنای بر فعالیت می ندارم.» لذا نه درسی را شروع می کنند و نه شهریه می پردازند. یعنی امام از پرداختن به شئونی که مراجع معمولاً در حیطه نفوذ و فعالیت هایشان دارند، امتناع می کنند. ایشان به عنوان یک مرجع رسمی وارد حوزه شده بودند و طبیعتاً این توقع بود که شهریه بپردازند و درس بگویند. اما ایشان نه درس شروع می کنند و نه شهریه می دهند. با این استدلال که بنا ندارد در نجف و مقابل آقایان قد علم کند. در همین رفتارها و دیدوباز دیدهایی که با طلاب علاقه مند و مجالسی که با بزرگان علما داشتند یک فرع فقهی یا اصولی یا فرع علمی مطرح می شد. یک گدغه علمی می شد و طبیعتاً بحث پیش می آمد. از این قبیل مباحث شروع شده بود و کسانی که بر ماهیت علمی امام آگاهی نداشتند می آمدند و به آن واقف می شدند. کسانی هم که قبلاً در قم از محضر امام استفاده کرده بودند با ایشان آشنایی داشتند و آن زمان در نجف بودند هم به دلیل آشنایی قبلیشان علاقه مند بودند و به محضر ایشان می آمدند، به ایشان نزدیکی می شدند و سعی می کردند از محضر ایشان استفاده کنند. فشار این جمع به دلیل آشنایی روزافزونشان با ماهیت و شخصیت علمی امام باعث می شود که یک حوزه درسی شکل بگیرد. منتها این حوزه درسی ابتدا در منزل بود و افراد مباحثی را مطرح می کردند. تا این که به دلیل ازدیاد جمعیت علاقه مندان، امام می پذیرند در سرشان را در مسجد مرحوم شیخ انصاری، معروف به مسجد ترکها که در بازار حویش و نزدیک منزلشان بود، شروع کنند.

در همان مسجد هم نماز را شروع می کنند؟

آن زمان نماز را در منزل اقامه می کردند. مرحوم آقای خلخالی متولی مدرسه مرحوم آقای بروجردی در نجف، از امام تقاضا می کند: «اقلاً نماز مغرب و عشا را در صحن مدرسه بخوانید.» ایشان می پذیرند و نماز مغرب و عشا را در صحن مدرسه و با طلاب می خوانند. مدرسه فضای نسبتاً مناسبی داشت. سه طبقه بود. در طبقات بالا هم در تراس و راهرو و جلوی اتاق ها جا داشت که آن جا هم جمعیت می ایستاد و اقتدا می کرد. کم کم علاقه مندان امام در ایران یا مقلدان و علاقه مندان که در خارج از ایران بودند برای زیارت توفیق پیدا می کردند و به عراق و نجف و دیدار ایشان می آمدند. این افراد در شیخ نشین های خلیج فارس، پاکستان یا افغانستان بودند. در نماز امام و در محضر ایشان جمعیت معتناهایی جمع می شد. منتها امام بنا بر این گذاشته بودند که شهریه نپردازند و مسجدی را هم به عنوان یک مسجد رسمی قبول نکنند. تا این که مرحوم آقای بحر العلوم، از علمای زاهد و مطرح نجف که همه به تقوایش ایمان داشتند و در مسجد شیخ انصاری نماز می خواند، باصرار

امام را می‌برد و در همان مسجد به جای خود می‌گذارد و ایشان را وادار می‌کند که در آن جا قاعده جماعت کنند. خودش هم به امام اقتدا می‌کند. همه در نجف به او اعتقاد داشتند. یک شخصیت فوق العاده محبوب، متدین و مورد اعتماد همه نجفی‌ها بود. می‌شود ایشان را به مرحوم آقای اراکی در قم تشبیه کرد که وقتی در فیضیه نماز می‌خواندند همه به ایشان اقتدا می‌کردند. یا مثلاً آقای بهجت که در مسجد فاطمیه نماز می‌خواند و همه به ایشان اقتدا می‌کردند و علاقه داشتند. آن شخصیت هم در نجف یک ماهیت و نفوذ اینچنینی داشت و از علمای ریشه‌دار و عریق نجف هم بود و همه خاندان‌های علمی و تقوایی نجف به ایشان اعتقاد داشتند. وقتی او امام را وادار می‌کند و خودش هم به ایشان اقتدا می‌کند طبیعتاً موقعیت امام به عنوان یک امام جماعت مطرح در نجف پذیرفته و این مطلب تقویت می‌شود.

به دنبال احترام امام به همه مراجع و علما و این که سعی می‌کردند حرمت شخصیت و کرامت زعما و مراجع موجود در نجف نگه داشته شود و هیچ بی‌احترامی صورت نگیرد یک انفعال ایجاد می‌شود. یعنی نجف به شخصیت والا و ارزشمند امام پی می‌برد. البته در کنار این، عناصری هم بودند که با دربار و رژیم شاه ارتباط داشتند. در باره بعضی افراد هم این شبهه وجود داشت که مأموریتی از طرف رژیم شاه داشته باشند. به هر حال این‌ها هم در نجف بیکار نبودند و سمسپاشی‌ها و حرکات خودشان را داشتند. منتها با طمأنینه و آرامشی که امام داشت این‌ها کاری از پیش نمی‌بردند و فعالیت‌هایشان ارزشی نداشت.

در این ایام حاج آقا مصطفی چکار می‌کردند؟

در کنار این حرکت و امتناع امام از ایجاد حاشیه، حریم و فضا، مرحوم حاج آقا مصطفی فعالیت خاص دیگری داشت. او سعی می‌کرد در درس همه مراجع شرکت کند. علاوه بر شرکت در درس‌های رسمی نجف، شب‌ها به بیوت دیگر علمای هم می‌رفت و آن‌جا حضور پیدا می‌کرد. معمولاً همه مراجع ساعتی از شب در بیتشان می‌نشینند و علاقه‌مندانشان به آن‌جا می‌آیند و مباحثی را مطرح می‌کنند یا جلسه افتائی دارند. بعضی از مراجع در گذشته هم که موقعیتی داشتند بیتشان برقرار بود. یکی از آن مراجعی که بعد از رحلت حریمشان حفظ شده و بیتشان پابرجا بود مرحوم حاج سید عبدالهادی شیرازی بود. ایشان از مراجع برجسته‌ای بود که در یک مقطع بعد از رحلت مرحوم آقای بروجردی زعامت داشت و بیتش هم بیت شریفی بود. مرحوم حاج آقا مصطفی سعی می‌کرد در این بیت حضور پیدا کند. آن‌جا سطوح بالای علمی مطرح می‌شد. یعنی تقریباً شخصیت‌های تراز دوم حوزه به آن‌جا می‌آمدند و مباحث جدی علمی مطرح می‌شد. حاج آقا مصطفی هم قویاً در آن فضای علمی درگیر می‌شد. این موجب ایجاد یک فضای جدیدی می‌شد که با ماهیت علمی مرحوم حاج آقا مصطفی آشنا می‌شدند. احاطه ایشان به مباحث علمی باعث می‌شد از طریق آشنایی با ایشان به موقعیت پدر پی ببرند؛ مشخص می‌شد چه پدری این‌طور فرزندی پرورده و این‌طور موقعیتی ایجاد کرده است. حاج آقا مصطفی در درس‌های رسمی حوزه شرکت می‌کرد. به‌خصوص در درس‌های رسمی خلاف شئون بود که کسی اشکال بگیرد. خیلی کم اشکال می‌گرفتند. ولی مرحوم حاج آقا مصطفی گاهی بحثی را مطرح می‌کرد و اشکالی می‌گرفت و پاسخی می‌شد. از این طریق هم کل جامعه علمی نجف در سطح بالا به موقعیت جدیدی که ایجاد شده بود پی برده بودند؛ پدر و فرزندی هستند که تازگی به عراق آمده‌اند و در این سطح از آگاهی و موقعیت علمی هستند. همین باعث می‌شد یک کنج‌کاو ایجاد شود و ببینند این‌ها چه کسی هستند.

مرحوم حاج آقا مصطفی شخصیت شوخ‌طبعی داشت. یکی از مراجع معنون نجف مرحوم آقای حاج سید محمود شاهرودی، پدر حاج سید محمد و از معمرین نجف، بود. حوزه درسی‌اش رسمی بود. منتها به دلیل کهولت سن و بیماری‌ای معمولاً وقتی وارد جلسه درس می‌شد لحظاتی روی صندلی یا روی پله اول منبر درس می‌نشست و خستگی در می‌کرد. بعد برای

رفع خستگی یک سبیل می‌کشید. آبین پیپ و چپق یک وسیله‌ای بود که به آن سبیل می‌گفتند. بعد درس را شروع می‌کرد. وسط درس هم گاهی سرفه می‌کرد. در پایان جلسه هم مجدداً می‌نشستند و یک سبیلی می‌کشیدند و خستگی درس را در می‌کردند و می‌رفتند. مرحوم حاج آقا مصطفی شوخی می‌کرد و می‌گفت: «لابای سرفه‌های این آقای شاهرودی گاهی یک مطلب نو عرضه می‌شود و یک بحث جدیدی هست که آدم می‌تواند استفاده کند.» تعبیر زیبایی ایشان بود. امام هم خیلی به مرحوم آقای حاج سید محمود شاهرودی علاقه داشت. گاهی ایشان هم به دیدن امام می‌آمد. یک دفعه خدمت امام آمدند. آن‌جا رسم است که با چای شیرین از مهمان پذیرایی می‌کنند. اما در بیت امام به سنت ایرانی‌ها چای قند پهلوبود. وقتی چای را جلویش گذاشتند چند تا قند در استکان ریخت که آن را شیرین کند. بعد هم عصایش را به نشان این که من می‌خواهم چایم را هم بزنم و قاشق نیست تکان داد. همه خندیدند. قاشق آوردند. مرحوم امام چای ایشان را هم زدند و شیرین کردند و جلویشان گذاشتند. خیلی شوخی‌های جالبی ردوبدل می‌شد.

به تدریج موقعیت امام در نجف تثبیت شد و به دلیل علاقه‌هایی که پیدا شده بود عده‌ای پی برده بودند که ایشان شخصیتی هستند که باید از وجودشان استفاده کرد، فرصتی خیلی طلایی ایجاد شده و آن را باید مغتنم شمرد. لذا برای بهره‌گیری می‌آمدند. درس امام داشت رونق پیدا می‌کرد. ابتدای درس امام به سنت جاری نجف طلایی که حضور داشتند اشکال نمی‌گرفتند. حرمت می‌گذاشتند و گوش می‌کردند. امام اعتراض کردند و گفتند: «ما این‌جا روضه نمی‌خوانیم. آمده‌ایم مباحثه کنیم. خوب است که آقایان اگر چیزی به ذهنشان می‌رسد بگویند ما هم استفاده کنیم.» شاگردانشان را تحریص و تشویق کردند که آن‌ها هم اشکال بگیرند. به دنبال این تشویق سه طیف مستشکل به وجود آمد؛ یک طیف کسانی بودند که علاقه داشتند استفاده کنند و گاهی به ذهنشان چیزی می‌رسید و مطرح می‌کردند. آن‌ها از روی کنج‌کوی، مطالبه و علاقه علمی می‌آمدند. طیف دیگری بودند که برای خودنمایی می‌آمدند تا اظهار فضل کنند. به قول خودشان می‌آمدند مچ بگیرند. امام از وجود این‌ها بیش‌تر استفاده می‌کردند. یعنی معتقد بودند که وجود این‌ها بحث را جدی می‌کند. این‌ها مطالعه می‌کردند و خودشان را آماده می‌کردند و می‌آمدند و به دست‌وپای امام می‌پیچیدند.

حریف امام هم می‌شدند؟

امام این‌ها را تشویق و از وجودشان خیلی استقبال می‌کردند. طیف دیگری هم بودند که به فرموده به درس امام می‌آمدند؛ بعضی علاقه‌مندان امام برای این که درس ایشان رونق بگیرد و غریب نباشند به شاگردان خویشان توصیه کرده بودند که به درس امام بروید. یکی از آن بزرگواران مرحوم حاج سید محمدباقر صدر بود که به شاگردان خویش توصیه کرده بود به درس امام بروند. یکی از آن شاگردها هم حاج سید محمود شاهرودی، رییس قوه قضائیه، بود. این‌ها به فرموده اساتیدشان می‌آمدند. مرحوم حاج آقا مصطفی پیشاپیش مستشکلین جدی درس امام بود. در کنار ایشان آقای مرتضی شاهرودی بود. اخوان اشرافی‌های شاهرودی دو برادر و از فضالی برجسته نجف و اهل تحقیق بودند. منتها علاقه‌مند مرحوم آقای شاهرودی بودند. این‌ها به مبانی امام اعتقاد نداشتند و به درس امام می‌آمدند و پای و دست و پای امام می‌پیچیدند. مستشکلی بودند که به سادگی قانع نمی‌شدند. امام هم خیلی از حضور این‌ها لذت می‌برد. به طور جدی با این‌ها درگیر بحث می‌شد. مستشکل دیگر مرحوم امام مرحوم حاج سید عباس خاتم‌یزدی بود. ایشان از علاقه‌مندان جدی امام بود و امام هم به ایشان اعتقاد داشتند. گاهی حاج آقا مصطفی سر درس اشکالاتی می‌گرفت و امام پاسخ می‌دادند. او قانع نمی‌شد و دومرتبه پاسخ می‌دادند. تعبیری که امام با حاج آقا مصطفی داشتند نشان می‌داد که امام به علمیت آقا مصطفی اعتقاد دارند. مثلاً می‌گفتند: «مصطفی از تو بعید است.» یعنی تو

چیزی فهمی و ملایی.

به دلیل آگاهی‌های فلسفی و تخصص فلسفی و معقول، درس اصول امام خیلی قوی بود. منتها برای این که در نجف این ادعا نشود که ایشان آمدند اظهار فضل کنند ایشان اصول نگفتند و فقه شروع کردند. منتها بعد مرحوم حاج آقا مصطفی برای جبران این نقیصه و برای این که شاگردان امام اصول هم می‌خواستند یاد بگیرند، به تدریس خارج اصول پرداخت. شاگردان خوبی هم داشت. از پیشگامان درس اصول مرحوم حاج آقا مصطفی آقای حاج سید یوسف طباطبایی که الان امام جمعه اصفهان است، آقای کیان‌ارثی، آقای محتشمی‌پور، آقای حاج سید حمید روحانی، آقای سجادی، آقای رحمت و بزرگانی دیگر بودند. اسم همه آن‌ها یاد نمی‌آید. دوستانی بودند که به درس حاج آقا مصطفی می‌آمدند و آن را رونق می‌دادند. البته حاج آقا مصطفی هم در منزل درس می‌گفت. به تدریج موقعیت علمی و تقوایی و روحانی امام در نجف تثبیت شد و ایشان به عنوان یک شخصیت هم‌تراز مراجع دیگر شناخته شدند و به ایشان اصرار شد: «شما باید شهریه دهید. هم درس دارید و هم مراجعه و هم مقلد. به هر حال وجوهاتی در اختیارتان قرار می‌گیرد و باید شهریه بپردازید.» امام امتناع داشتند.

تقریباً چند وقت طول کشید تا ایشان شهریه پرداختند؟

شاید نزدیک یک سال و خرده‌ای شد. فشارها باعث شد که امام برای پرداخت شهریه تسلیم شود. در نجف یک سنت ناپسند رایج بود و آن تقسیم‌بندی شهروندان و طلاب بود. طلاب ایرانی درجه یک بودند. طلاب عرب هم مورد توجه بودند. اما غیر ایرانی و غیر عرب و امثال طلاب پاکستانی و طلاب افغانستانی و طلاب هندی درجه سه به حساب می‌آمدند و شهریه‌شان کم‌تر بود. با این همه امام به همه شهریه

در عراق شرایط متفاوت بود. عراق نیز برفت به عنوان یک نظام تابع خواست و علاقه رژیم شاه عمل کنند و مانند ترکیه ایشان را در شرایطی قرار دهد که اجازه ملاقات و تحرک نداشته باشند. پس ایشان را به عنوان یک مهاجر معمولی می‌پذیرد. لذا امام و حاج آقا مصطفی را با یک هواپیما به بغداد می‌آورند. مرحوم حاج آقا مصطفی نقل کرده بود: «ما ابتدا فکر می‌کردیم مانند ترکیه ما را در یک جانگه می‌دارند ولی دیدیم نه، آزاد هستیم. هیچ کس مواظبان نیست.

بودند. اعلامیه‌های خیلی تعیین کننده بود.

تصادفاً در سفر اولی که به عراق رفته بودم مرحوم حاج آقا مصطفی آمد و به بنده گفت: «شما در قم امکان تکثیر دارید؟» گفتم: «بله، ما نشریه‌ای چاپ می‌کردیم و امکانات تکثیر آن نشریه الان هست.» ایشان گفت: «برای اولین بار امام بعد از تبعیدشان اعلامیه‌ای صادر کرده‌اند. منتها این اعلامیه زیر چاپ لورفته و عده‌ای دستگیر شده‌اند و رژیم هم دارد خیلی مانور می‌دهد.» بعد از آن اعلامیه‌ای در جریان کنفدراسیون توزیع شده بود ولی در سراسر کشور هیچ کس گیر نیفتاده بود. اما لورفتن این اعلامیه و دستگیر شدن افراد باعث شد که هم یاران و دوستان امام سرخورده شوند و بگویند دیگر امکانی وجود ندارد و هم رژیم شاه خیلی مانور بدهد که دیگر همه را گرفته‌ایم و هیچ کس نمانده است و قدرتی وجود ندارد و ما کاملاً مسلطیم و سرکوب کرده‌ایم. بنده اعلامیه را گرفتم و مخفیانه به ایران آمدم. در ایران آن اعلامیه را با شیوه‌های مختلفی مانند پست و ارسال با جعبه‌های شیرینی و گز و سوهان به شهرستان‌ها تکثیر و توزیع کردیم. ما برای نمایندگان امام می‌فرستادیم و آن‌ها هم آن را توزیع می‌کردند. در تهران هم عناصری داشتیم که آن را توزیع می‌کردند. در پاسخ آن اعلامیه که امام خطاب به طلاب نوشته بودند، پاسخی هم از فضلا و طلاب حوزه‌های علمیه خطاب به امام نوشته شد. یاد است که آن پاسخ را هم آیت‌الله آقای مصباح‌یزدی تهیه کرده و نوشته بود که ما آن را چاپ و تکثیر کردیم.

آقای مصباح آن موقع در قم بود؟

بله. آیت الله آقای مصباح یزدی، آیت الله آقای هاشمی رفسنجانی، مرحوم آیت الله ربانی شیرازی، مرحوم علی حجتی کرمانی و آقای حاج سید هادی خسروشاهی در قم بودند. بنده هم در خدمتشان بودم. دوستانی بودیم که نشریه زیرزمینی ارگان طلاب حوزه علمیه قم را منتشر می‌کردیم. در این نشریه آقای مصباح، آقای هاشمی، آقای خسروشاهی، آقای حجتی کرمانی، آقای ربانی شیرازی، آقای حاج شیخ رضا شریفی گرگانی، آقای آل کازلی و برادر همسر ایشان مرحوم آقای حاج شیخ علی کاطمی، که نماینده سلسله دلفان در مجلس بوده و البته دوستان دیگری هم بودند و با هم همکاری داشتیم. آقای طارمی و آقای حاج سید جعفر شبیری هم مطلع بودند. این امکانات چاپ را ما در اختیار داشتیم. بنده از آن جا آمدم و این اعلامیه‌ها را چاپ کردیم. اعلامیه فضلا و پاسخ حوزه علمیه که آقای مصباح آن موقع نوشته بود را هم چاپ و توزیع کردیم. چون بقیه درگیر بودند آقای مصباح آن را نوشته بود. ایام جشن‌های تاج‌گذاری بود. آقای رفسنجانی هم یک اعلامیه علیه تاج‌گذاری و تحت عنوان عزایی به نام جشن نوشته بود. آن را هم تکثیر کردیم.

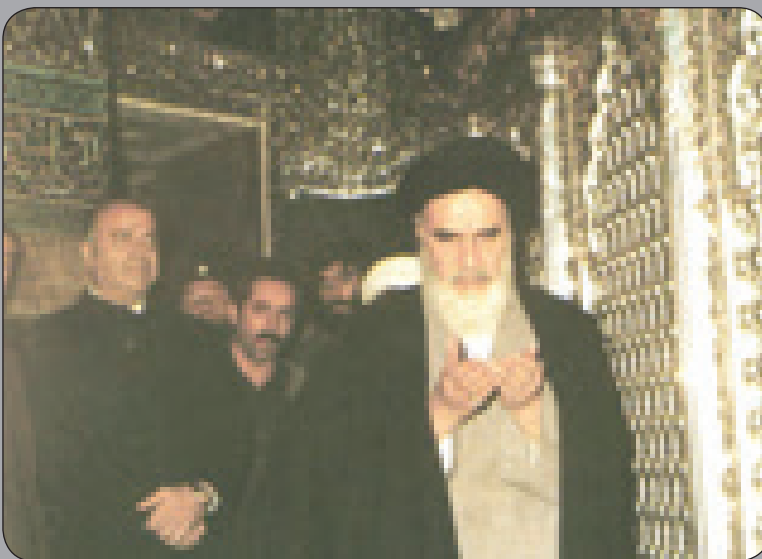
بنده دیگر کاملاً شناخته شده بودم و اگر می‌ماندم همه گرفتار می‌شدند. تحت تعقیب بودم که سال ۴۶ به نجف رفتم و تا سال ۵۷ آن جا بودم. یعنی یازده سال. تثبیت موقعیت امام و گرایشات روزافزون حوزه به امام باعث می‌شد ایشان زمینه و موقعیت مناسبی برای فعالیت‌هایشان داشته باشند و به دنبال ایجاد یک فضای سیاسی خاص برای تبلیغات بودند. آن ایام بین رژیم شاه و رژیم حاکم بر عراق درگیری‌هایی وجود داشت و دوررژیم به تقابل ایستاده بودند و علیه هم فعالیت‌های سیاسی و تبلیغاتی داشتند. در همان فضا و موقعیت بود که امام مباحث ولایت فقیه را در درس خارجشان مطرح کردند.

یعنی سال چهارم حضورشان در نجف.

تقریباً سال چهارم یا پنجم بود.

در هر صورت ایشان دکترین حکومتیشان یعنی همان بحث ولایت فقیه یا حکومت اسلامی را عرضه کردند. البته دوستان به سرعت مباحث را در جزواتی پیاده و به عربی ترجمه کرده بودند. فارسی و عربی آن را هم چاپ کرده بودند و توزیع می‌شد. منتها من آن موقع با شیوه پیاده کردن و توزیع درس‌های امام مخالف بودم.

این که بحث محاوره‌ای امام عیناً پیاده شود، برای کسی که



در سفر اولی که به عراق رفته بودم مرحوم حاج آقا مصطفی آمد و به بنده گفت: «شما در قم امکان تکثیر دارید؟» گفتم: «بله، ما نشریه‌ای چاپ می‌کردیم و امکانات تکثیر آن نشریه الان هست.» ایشان گفت: «برای اولین بار امام بعد از تبعیدشان اعلامیه‌ای صادر کرده‌اند. منتها این اعلامیه زیر چاپ لورفته و عده‌ای دستگیر شده‌اند و رژیم هم دارد خیلی مانور می‌دهد.» بعد از آن اعلامیه‌ای در جریان کنفدراسیون توزیع شده بود ولی در سراسر کشور هیچ کس گیر نیفتاده بود. اما لورفتن این اعلامیه و دستگیر شدن افراد باعث شد که هم یاران و دوستان امام سرخورده شوند و بگویند دیگر امکانی وجود ندارد و هم رژیم شاه خیلی مانور بدهد که دیگر همه را گرفته‌ایم و هیچ کس نمانده است و قدرتی وجود ندارد و ما کاملاً مسلطیم و سرکوب کرده‌ایم. بنده اعلامیه را گرفتم و مخفیانه به ایران آمدم. در ایران آن اعلامیه را با شیوه‌های مختلفی مانند پست و ارسال با جعبه‌های شیرینی و گز و سوهان به شهرستان‌ها تکثیر و توزیع کردیم. ما برای نمایندگان امام می‌فرستادیم و آن‌ها هم آن را توزیع می‌کردند. در تهران هم عناصری داشتیم که آن را توزیع می‌کردند. در پاسخ آن اعلامیه که امام خطاب به طلاب نوشته بودند، پاسخی هم از فضلا و طلاب حوزه‌های علمیه خطاب به امام نوشته شد. یاد است که آن پاسخ را هم آیت‌الله آقای مصباح‌یزدی تهیه کرده و نوشته بود که ما آن را چاپ و تکثیر کردیم.

مهر این بزرگوار در اختیار ایشان بود. یعنی ایشان مهر را می‌زد و دستور ایشان را صادر می‌کرد. چنین شخصی باید در نهایت پاکی و تقوا باشد. بعداً حاج شیخ حبیب‌الله اراکی در نجف به امام گرایش پیدا کرد و از مریدان و علاقمندان و اصحاب بیت ایشان شد. ایشان ممتحن بیت امام، از مسئولین پرداخت شهریه و جزء اصحاب استفاده امام شد. همین حضور ایشان وزنه‌ای برای بیت امام و فضای پیرامون ایشان بود. البته در کنار ایشان شخصیت‌هایی مانند آیت‌الله آقای راستی کاشانی از اصحاب امام بودند. ایشان از مدرسان بسیار مطرح و برجسته و متدین نجف بود که در سطح سوم نجف بودند. سطح اول مراجع بودند، سطح دوم کسانی که در مسیر مرجعیت بودند و سطح سوم فضایی برجسته‌ای که نجف به آن‌ها توجه داشت.

بعد از این قضایا، جایگاه امام در نجف تغییری کرد؟

به هر حال کم‌کم فعالیت‌های سیاسی هم شروع شد. امام به عنوان یک شخصیت در تراز مراجع وقت نجف قرار گرفتند و مراجعات زیادی به ایشان شد. شیوه عملشان در پرداخت شهریه، بی‌طرفی‌شان نسبت به همه قومیت‌ها و ملیت‌ها و بی‌اعتنایی‌شان به خیلی از مسائل مریدبازی و مریدپذیری باعث شده بود امام علاوه بر ارتباطی که با مسائل علمی و فقهی و معنوی نجف داشتند به مباحث سیاسی هم توجه کنند. یاد است برای اولین بار امام در سال ۴۶ اعلامیه‌ای صادر کردند. یعنی سه سال بعد از تبعیدشان. نامه سرگشاده‌ای به رئیس دولت وقت نوشته بودند. نامه‌ای هم خطاب به فضلاء حوزه علمیه قم و شهرستان‌ها نوشتند؛ هم از سادگی همه فضلا و یارانشان در حوزه‌ها تقدیر کرده بودند و هم به آن‌ها امید داده

یکسان دادند. گفتند: «من تبعیضی قائل نیستم و هر کس در نجف تحصیل می‌کند محق است و حقیقت است که شهریه را دریافت کند.» رعایت یکسان حریم همه افراد باعث شد بقیه هم ناگزیر از تأسی بشوند. یعنی این کار پایه‌گذار یک اعتدال جدید شد که همه آن را قبول کردند. در کنار این از دیگر شیون مرجعیت تدریس، نماز، پرداخت شهریه و داشتن اصحاب استفاده است. به هر حال مقلدین مراجع می‌کنند و فتاوا را می‌پرسند و باید به سؤالاتشان پاسخ داد. هیئت استفتای امام متشکل از شاگردهای برجسته ایشان چون آقای حاج سید جعفر کریمی و آقای حاج سید عباس خاتم بود. پیشاپیش همه هم مرحوم حاج شیخ حبیب‌الله اراکی بود. حاج شیخ حبیب‌الله اراکی امین مرحوم حاج سید عبدالهادی شیرازی بود. مرحوم حاج سید عبدالهادی شیرازی وقتی مرجع شدند نابینا بودند. مهم‌ترین وسیله‌ای که یک مرجع در اختیار دارد و با کمال دقت از آن حفاظت می‌کند مهرش است که پایین اجازات و وجوهات می‌زند. وجود آن مهر خیلی مؤثر و مهم است و اگر کسی خدای نکرده دسترسی به آن پیدا کند و سوءاستفاده کند خطای بزرگی پیش می‌آید. مرحوم حاج سید عبدالهادی از مراجع برجسته شده بودند و طبیعتاً باید مهر داشته باشند. نیز مهر را باید یک فرد صدرصد مورد اعتماد ایشان در اختیار می‌گرفت. علی‌رغم اعتقاد و حرمتی که ایشان به فرزندان و دامادها داشت مهر را در اختیار آن‌ها قرار ندادند؛ در اختیار حاج شیخ حبیب‌الله اراکی دادند. حاج شیخ حبیب‌الله اراکی از زهاد و علما و شخصیت‌های بسیار اهل ورع و متقی نجف بود که فوق‌العاده مورد احترام مرحوم حاج سید عبدالهادی بود.

آشنا به مباحث علمی و حوزوی نیست و می خواهد آن را بخواند تقیل خواهد بود، نه جذاب. بنده اعتقاد این بود که باید این مباحث را ویراستاری و زوائدش را حذف کرد و توضیحاتی بر آن افزود تا یک بحث قابل عرضه ای شود. منتها دوستان به دلیل عجله ای که داشتند می خواستند این ها به سرعت پخش شود. البته بعداً شخصاً ایده ام را پیگیری کردم. از وجود آقای جلال الدین فارسی که به عراق آمده بود استفاده کردیم و ایشان مجموعه بحث های امام را ویراستاری و تنظیم و زوائدش را حذف کرد و به صورت کتابی با نام «ولایت فقیه و حکومت اسلامی» در آورد. به خدمت امام بردیم و ایشان مطالعه کردند و اصلاحاتی انجام دادند و تأیید کردند و ما آن را چاپ کردیم. منتها وقتی چاپ شد که دو رژیم با هم ساخته بودند.

لذا بنده هم عربی و هم فارسی آن را به بیروت بردم و چاپ کردم. آقای حاج سید محمدتقی تبریزی آن را به عربی ترجمه کرده بود. ترجمه خوبی بود. بنده ابتدا به خدمت مرحوم آقای آصفی رفتم. آقای آصفی مترجمی قوی و به امام هم علاقه مند بود. به ایشان گفتم می خواهم این کتاب را ترجمه کنیم. ایشان گفت: «هن الان فراغت ندارم. منتها کسی را معرفی می کنم که هم ترجمه اش خوب است و هم فراغت دارد.» ایشان حاج سید محمدتقی تبریزی را معرفی کرد. از آن موقع دیگر با ایشان مرتبط شدیم و بسیاری از ترجمه ها را ایشان انجام می داد. اعلامیه های امام و چیزهای دیگر را هم ترجمه می کرد. کتاب «جهاد اکبر» امام، که بحث اخلاقی امام بود، و «حکومت اسلامی» را ترجمه کرده بود. به هر حال در بیروت چاپ کردیم و فرستادیم. موقعیت درگیری دو رژیم فرصت مناسبی برای ارائه نقطه نظرات امام ایجاد کرده بود. امام در محکومیت جشن های ۲۵۰۰ ساله سخنرانی هایی کردند و این نوارها تهیه و به ایران فرستاده می شد. زمانی هم ما امکان تبلیغات رادیویی و موج رادیویی در اختیار داشتیم و از آن استفاده می کردیم.

این رادیو را خودتان با سلیقه خودتان شروع کردید یا حضرت امام سفارش کرد این کار انجام شود؟

نه، اصلاً امام اطلاع نداشتند. مرحوم حاج آقا مصطفی یک دفعه به بنده گفت: «مستولان عراقی پیشنهاد داده اند که ما از امکانات رادیویی ایشان استفاده کنیم. شما آمادگی دارید یا نه؟» گفتم: «امکان خیلی خوبی است. منتها ریسک است. چون به هر حال رادیویی بعضی ها است. این ها هم حکومت مطلوبی نیستند. کم تر از شاه جنایت نمی کنند. اگر از رادیوی این ها استفاده کنیم ممکن است تبعاتی داشته باشد و به همکاری و خدمت به بعضی ها منتهم شویم. خوب است امام مطلع شوند.» ایشان به من گفت: «به همین دلیل ما می خواهیم امام مطلع نباشند. چون اگر عملی که انجام می دهیم تبعات منفی داشته باشد، نمی خواهیم امام در گیر شوند. پس امام مطلع نباشند که به پای ایشان حساب نشود. در این صورت اگر چیزی شود ایشان به حق می توانند بگویند من خبر نداشتم.» به هر حال پذیرفتم. بنده آزمایشی شروع کردم و برنامه جا افتاد. یکی دو ماه گذشته بود که علاقه مندان رژیم شاه به امام اعتراض کردند که دوستان شما از رادیوی بعضی ها صحبت می کنند. امام خبر نداشتند و گفتند من اطلاعی ندارم. حاج آقا مصطفی پرسیدند. ایشان گفته بود: «بله، ما به فلانی پیشنهاد دادیم و الان مشغول است.» امام خواستند ببینند برنامه ها چیست. بنده مدتی برنامه ها را پاکت نویسی می کردم. دفتر چه پاکت نویسی برنامه های یکی دو ماه را خدمت ایشان بردم. چند روز بعد بنده را خواستند و تأیید کردند. منتها نصیحتی کردند. گفتند: «دروغ نگویید، فحاشی نکنید و با منطق صحبت کنید.» قبلاً بنده این ها را در یک مناسبت گفته ام.

برنامه های تان بر شنونده بود؟

بله. انصافاً مورد توجه قرار گرفته بود و فضای خوبی داشت. تقریباً این برنامه ها به تناوب هفت سال طول کشید. مثلاً گاهی دو سه ماه قطع می شد و دوباره ادامه پیدا می کرد. دو مقطع بود؛ یک مقطع از بخش فارسی رادیو بغداد استفاده می کردیم که بیست دقیقه با نیم ساعت برنامه ای تحت عنوان

نهضت روحانیت در ایران داشتیم. اعلامیه های امام و اخبار را می خواندیم و مطالبی می گفتیم و افشاجاری می کردیم. بعد فضاها برای فعالیت تبلیغاتی پیشرفته تر و مناسب تر شده بود و ما موج مستقل رادیویی تحت عنوان صدای روحانیت مبارز ایران گرفتیم که بین چهل تا چهل و پنج دقیقه وقت داشتیم. آن جا حسابی برنامه داشتیم. تا این که دو رژیم با هم تفاهم و آشتی کردند و قرارداد بستند و رادیوها تعطیل شد. بعد از آن فشار مسئولان عراقی بر امام و باران امام شروع شد. به تدریج گفتند که نباید فعالیت های سیاسی و تبلیغاتی داشته باشید.

وقتی به آن جا رفتید متاهل بودید؟ شنیده ام مادر تان همان جا به رحمت خدا رفت و امام نماز شان را خواند.

بله. خدا رحمتش کند. طبیعتاً بنده مخفیانه از ایران به عراق آمده و تنها بودم. بنده تک فرزند مادر بودم. خدا رحمت کند مادرم فقط بنده را داشت. وقتی بنده هجرت کرده و از ایران رفته بودم ساواک برای پیدا کردن رد من خیلی فشار آورده و مادر بنده را در یک شرایط خیلی سخت قرار داده بود.

پدر تان در قید حیات نبود؟

پدرم در یزد بود. پدر و مادرم از هم جدا شده بودند. مادرم در کرمان و قم تنها بود. البته پدر بنده هم مرحوم شده بود. قم بودم که ایشان فوت کرد. مثلاً یک دفعه منوچهری یک ماه به کرمان رفته بود و رسماً مادر من و هر کس که با او تماس می گرفت را تهدید می کرد. پیگیری می کردند ببینند چه ردی از من می توانند پیدا کنند. دو هفته در پشت بام منزل ما در کرمان به گوش بودند که ببینند نصف شب و نزدیک های صبح چه کسی در می زند و می آید و می رود. مادرم هم در خانه تنها بود. به یکی از همسایه های معتاد مادر کرمان وجه قابل توجهی

داده و از او خواسته بودند دم خانه ما بنشیند و ببیند چه کسی به آن جا می آید. به دلیل این مراقبت ها مادر من بیمار شده و بیماری قند شدیدی گرفته بود. خیلی هم نگران من بود. خدا به سلامت بردار آقای رفسنجانی هماهنگی کرد که مادر بنده را از ایران به عراق بفرستد. در خاندان آقای هاشمی خانواده ای از خاندان مرحوم حاج سید محمد کاظم طباطبایی یزدی و از خاندان مراجع بزرگ قبلی نجف بودند. این خانواده پاسپورت محجبه داشتند؛ رژیم شاه به بعضی خانواده های مراجع و علما اجازه می داد که پاسپورتشان بدون عکس باشد. چون آن ها جایز نمی دانستند عکس در شناسنامه یا گذرنامه شان باشد و به جای عکس می نوشتند «محجبه است» و یک مهر می زدند. چنین پاسپورتی در این فامیل بود و بسیاری از خانم های ایشان با این پاسپورت به زیارت می رفتند و برمی گشتند. آقای هاشمی تصمیم گرفت با این پاسپورت مادر بنده را به نجف بفرستد. یک ماه در خانه به مادر بنده آموزش دادند که مشخصات پاسپورت و در واقع مشخصات سجلی خود را حفظ کند. ایشان را آموزش دادند و پاسپورت را آماده کردند. البته مادر بنده اطراف کرمان بود. چون تنها بود یکی از دختر خانم های فامیل ما، که سپاهی دانش بود، برای این که او تنها نباشد همراهش بود. نیمه شب رفته و مادر من را مخفیانه از آن جا آورده بودند. رژیم هم نفهمیده بود. ایشان را به قم آوردند و از قم به تهران و منزل آقای هاشمی آوردند و آموزش دادند. خلاصه ایشان را حرکت دادند. جالب این جاست که آقای هاشمی همراه مادر من یک مفتاحی منتخب کوچک تهیه کرده و در جلد آن اولین حواله کمک به فلسطینی ها را جاسازی کرده بود تا بنده آن را در بغداد وصول کنم و وجه اش را برای سازمان الفتح بفرستم. ایشان این وجه را در جلد همین مفتاحی که همراه مادر من بود، جاسازی کرد. به مادرم هم گفته بود: «این مفتاحی را جایی نگذارید. همیشه دستتان باشد. آن جا که رسیدید به حاج سید محمود بدهید و بگویید ما را دعا کند.» مادر من می گفت: «وقتی ایشان این توصیه را کرد فهمیدم زیر این کاسه یک نیم کاسه ای هست و یک خبری در آن هست.» مادرم آن را حفظ کرد و با خودش به نجف آورد. بالاخره آمد و به من ملحق شد. آن جا هم این افتخار را داشتم که هفت سال خدمت گزار ایشان بودم. منتها ایشان به شدت بیمار شده بود. من این توفیق را داشتم که ایشان را یک

سفر به حج بردم و البته چند زیارت دوره ای به سوریه فرستادم. آن اواخر قند ایشان به شدت بالا رفته و قویاً بیمار شده بود و دیگر قادر به حرکت هم نبود. یعنی نمی توانست بلند شود و باید بلندش می کردیم. وقتی هم که بلند می شد دست به دیوار می گرفت و راه می رفت. در شش ماه آخر عمرش هفته ای دو سه مرتبه ایشان را همراهی می کردم و به حرم می بردم و برمی گرداندم. نگران بودم که اگر ازدواج کنم همسرم حرمت ایشان را نگه ندارد. لذا تا زمان حیاتش ازدواج نکردم. تا این که در سال ۵۴ ایشان از دنیا رفت و امام با بزرگواری بر ایشان نماز خواندند. امام در مدت ۱۴ سال اقامتشان در نجف دو نماز میت خواندند؛ یک بار برای مرحوم آقای تبریزی از علمای نجف که وصیت کرده بود امام بر او نماز بخوانند و یک بار برای مادر بنده. بعد هم به توصیه مرحوم حاج آقا مصطفی که هماهنگی کرده بود، ایشان را در صحن حضرت امیر زین ناولان طلا دفن کردیم. یک سال بعد از فوت ایشان بنده ازدواج کردم. از دوام هم با پیشنهاد مرحوم آقای قدیری بود. در همسایگی ایشان خانواده محترم یکی از علما بودند که یک سال بود از دنیا رفته بود. خانواده خیلی شریف و متدینی بودند و صبیله ای داشتند. خانم آقای قدیری با ایشان آشنایی داشت. پیشنهاد داد و مقدر این بود که بنده ازدواج کنم.

عیالتان نجفی بود یا ایرانی؟

از ایرانی های مقیم نجف بودند. خودش متولد نجف بود. پدرش هم مرحوم حاج سید ابوالقاسم لاهیجی، از مدرسین نجف، بود.

دلیل مخالفت ایادی عراق با ارتباط مردم با امام چه بود؟

ببینید عراقی ها به شدت نگران بودند که امام به عنوان یک مرجع علی الاطلاق در عراق مطرح شود. چون به ماهیت فکری امام آگاه بودند. ایشان را یک عنصر آشتی ناپذیر و ناسازگار و ضد استعمار و ضد استبداد می دانستند که قویاً با فعالیت های ضد مذهبی مبارزه می کند. نگران بودند که اگر ایشان در عراق قوام بگیرد نتوانند او را مهار کنند. لذا بنایشان بر این بود که امام در عراق به عنوان یک مرجع شناخته نشوند. لذا بعد از فوت مرحوم آقای حکیم ایشان از مراجع دیگر حمایت کردند و سعی کردند مراجع غیر از امام شکل و قوام بگیرند و مطرح شوند. البته امام هم اصلاً به این مسائل بی اعتنا بودند. خودشان هم از حریم درست کردن و مریدبازی کردن گریزان بودند.

رژیم عراق تا موقعی که با رژیم شاه درگیر بودند از مراجعات ایرانی ها به امام جلوگیری نمی کرد. گاهی استقبال هم می کردند. ایرانی ها با امام تماس می گرفتند و مرتبط بودند. منتها بعد از توافقی که با ایران کردند با فشار رژیم شاه، مانع تماس ایرانی ها با ایشان و فعالیت هایی که ممکن بود صورت بگیرد شدند. به همین دلیل بود که اواخر مانع نزدیک شدن افراد به امام می شدند. البته مدعی شدند که ما خبرهایی داریم که رژیم شاه می خواهد به شما سوء قصد کند و می خواهیم از شما حفاظت کنیم. به بهانه حفاظت از امام هم در منزل و هم در مراجعات مأمور گذاشته بودند. امام فرمودند: «این ها محافظ ما نیستند، این ها مراقب ما هستند.» بعداً به دنبال دستگیری چند نفر از کسانی که به امام مراجعه کرده بودند، ایشان تحصن کردند و در خانه ماندند و اعتراض کردند. به دنبال همان اعتراضشان بود که اول به کویت بعد هم به فرانسه هجرت کردند.

آن تحصن تأثیری هم داشت؟

در خارج از کشور بله. چون خبرش را انجمن های اسلامی ایرانی خارج از کشور، به خصوص مرحوم آقای طباطبایی در اروپا و آقای دکتر یزدی در آمریکا، پخش می کردند. آقای طباطبایی در آلمان و آقای دکتر یزدی در آمریکا بودند. اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویی سراسر اروپا و آمریکا اعتراضات شدیدی داشتند و تلگراف های زیادی زدند. هم به مسئولان عراق و هم به مراجع نجف اعتراضاتی داشتند. این موج باعث شده بود عراقی ها به وحشت بیفتند. وقتی امام تصمیم به هجرت گرفتند آن ها هم طبیعتاً استقبال کردند.

آیت الله سید محمد سجادی ۸

امام و حواریونشان در نجف تحت فشار بودند

به واسطه امام از زندان آزاد شدم



آیت الله سید محمد سجادی اصفهانی از همراهان و شاگردان حضرت امام در نجف اشرف در گفتگوی پیش رو ضمن بیان خاطراتی از آن دوران، ارزش و جایگاه بیت امام را در نجف تشریح نمود.

چطور با حضرت امام آشنا شدید؟

بنده در بدو ورود حضرت امام نجف نبودم. تقریباً یکی دو سال بعد به نجف مشرف شدم. آنجا نزد مرحوم شهید مدنی درس های سطح را خواندم. بعد هم به درس خارج حضرت امام و حضرت شهید حاج آقا مصطفی خمینی رفتم. تا بعد به پاریس رفتم و بعد هم به ایران آمدم.

کلاً چند سال با امام در نجف بودید؟

حدافل سیزده سال همراهشان بودم.

با دفتر امام هم از تباط داشتید؟

بله در نجف که بودم تقریباً به طور شبانه روزی با امام در ارتباط بودم. تا قبل از ظهر به درس و بعد برای نماز به مسجد شیخ اعظم می رفتم. شب هم به مدرسه بروجدی می رفتم. همین طور مستمر رابطه داشتم. شب هم با امام در بیرونی می نشستیم. هر شب هم به دنبال ایشان به حرم مشرف می شدم. الحمدلله دائم بود.

چند خاطره خوب از آن ایام برایمان بگویید!

چون روز ازدواج حضرت علی است خاطره ای درباره ازدواج می گویم. پدر و مادرم ایران بودند و بنده فراری بودم و نمی توانستم به ایران بیایم. در آنجا مرحوم حاج آقا مصطفی برای رفقا عین یک برادر بزرگ بود و برای ازدواجشان اقدام می کرد. آیت الله اشکوری همسایه امام بود. حاج آقا مصطفی برای بنده به خواستگاری رفت و بعد هم امام در حرم حضرت علی (علیه السلام) عقد بنده را خواندند. یعنی یک طرف امام و یک طرف حاج آقا مصطفی بودند و در حرم بالای سر حضرت علی عقد ما را جاری کردند. چنین عقدی که در محضر مبارک امیرالمؤمنین و حضرت روح الله و فرزند شهیدشان آقای مصطفی باشد کم اتفاق می افتد.

خانمتان نجفی بود؟

نه، ایرانی است. مرحوم اشکوری از علمای مشهد بود. ولی اواخر در نجف و در همسایگی امام مستقر شد. در همسایگی امام بود که این اتفاق افتاد و الحمدلله این عقد را خواندند. کلاً مرحوم حاج آقا مصطفی عین یک برادر بود. در نجف اشرف خیلی مراقب طلبه ها و رفقای امام بود.

همسر حاج آقا مصطفی عروس را انتخاب کرد

یا خودتان با خانواده ایشان آشنایی داشتید؟
نه، مرحوم حاج سید کمال شیرازی از رفقا و حواریون امام در نجف و از عرفای بزرگ بود. مقام معظم رهبری

هم خیلی به ایشان علاقه داشت. ایشان در نجف از حواریون امام حساب می شد.

آقای کمال شیرازی واسطه ازدواج شما شد؟

خانمش همسر مرا معرفی کرد. ماشاءالله هفت تا دختر داشت. بعد هم سه نفر دیگر از رفقای نجف به خواستگاری دخترهایش رفتند. همه را هم آقا مصطفی خواستگاری کرد و یکی یکی عقدشان را خواند. چهارمی را که خواند گفت: «پنجمی اش برای خودم. من مدام برای یکی دیگر بله می گیرم. پنجمی اش را برای خودم بله می گیرم.» رحمتش کند!

حضور امام و بیت ایشان در نجف روی

عراقی ها چه تأثیری داشت؟

«کونوا دعاه الناس بغیر السنتمکم» در امام خیلی مبرز بود. شیوه، سیره، برخورد، ادب و اخلاق امام واقعا روی حوزه نجف خیلی تأثیر گذاشت و تحول عجیبی در نجف ایجاد شد. سیره عملی امام در درس، گفتار، نشست، برخاست و برخوردشان و مراقبت از این که در بیرونی امام غیبت کسی نشود خیلی تأثیر گذار بود. نکته ای که الان در ذهنم آمد این است که امام و حواریونشان در نجف تحت فشار بودند. یعنی آنجا با اینها مثل مرتد رفتار می کردند و می گفتند اینها کمونیستند. لذا زن دادن به اینها یک جرم بود. یعنی خانواده ای که مبادرت به این کار می کرد خیلی مورد طعن قرار می گرفت. ولی بعد از مدتی همه حسرت می خوردند که ای کاش دخترهایشان را به رفقای امام می دادند. چون برخورد اینها با خانواده هایشان خیلی خوب و اخلاقی بود و تحت تأثیر امام بودند. لذا بعداً همه پشیمان و متوجه شدند که این خانواده ها چه زندگی های خوبی دارند و چقدر زن هایشان شادند. خلاصه اول مخالف بودند ولی بعداً برگشته بودند و به امام ایمان آوردند.

یعنی امام حتی در مسائل خانوادگی هم تأثیر گذاشته بود.

خیلی خیلی مؤثر بودند. سیره عملی خودشان خیلی

بیش تر از گفتن موثر بود. سیره شان در حرم رفتن و برگشتن از درس و برخوردشان در شهره دادن به طلبه ها چیزهایی بود که با حقیقت بود و با عرف نجف هم نمی خواند ولی دیگر امام اینها را جا انداختند.

امام و بیت ایشان چه تأثیری روی حوزه علمیه نجف گذاشت؟

حوزه نجف طوری بود که هر کس تفسیر قرآن در آن می گفت، می گفتند بی سواد است. یعنی خیلی جو بدی بود. مثلاً این که کسی نهی از منکر کند و علیه آمریکا و اسرائیل حرف بزند یک کار خیلی غیرعرفی و غیرمتعارف بود. مشی امام تقریباً ضد تفکر آقایان آنجا بود. این است که خیلی جو سنگینی در آنجا بود. ولی امام با سیره شان در طول این مدت فضلا و علما را جذب کردند. همه امام را تکریم و احترام می کردند. اوایل خیلی سخت بود. ولی الحمدلله کم کم به لطف خدا و عنایت امیرالمؤمنین امام در آن صحنه هم پیروز شد.

بالاخره رژیم شاه ایشان را به نجف می فرستد تا در دل نجف گم شود.

بله. توطئه بود. خیلی هم کار کردند ولی بحمدلله همه سحرهایشان باطل شد. «و القی السحره ساجدین». یک عده از آنهایی که مأمور بودند هم قبل و بعد از انقلاب منقلب شدند. عین قصه سحره موسی شد که آمدند با موسی در بیفتند، بعد دیدند حق با این است و همه منقلب شدند.

از جایگاه علمی امام بیش تر برایمان بگویید! شما شاگردشان هم بودید؟

خوش اخلاق، خوش برخورد، مؤدب، متعبد، اهل عبادت و اهل زیارت بود. بنده چندین بار پیاده با ایشان به کربلا رفتم. یادنامه‌ای مفصل برای حاج آقا مصطفی چاپ شده که در آن مصاحبه‌های زیادی هست. خیلی مسائل در آن‌ها گفته شده و توانید اطلاعات زیادی از آن به دست بیاورید.

● **با امام برگشتید یا این که امام قبل از شما آمد؟**
نه. ما به پاریس رفتیم. یعنی تا مرز کویت رفتیم و بعد از امام ما را برگرداندند. امام گفتند هر جا که مستقر شدم بعداً به من ملحق شوید. وقتی در پاریس مستقر شدند ما هم رفتیم. آن اواخر که عازم ایران شدند بنده هم با امام آمدم.

● **امام برای ایرانی‌ها در آن دوران غربت در نجف چطور بود؟**

مشی امام طوری بود که انسان‌ها را جذب می‌کرد. یعنی عرب و عجم همه دوستش می‌داشتند. منتهای یک وقتی بود که یک عده می‌ترسیدند به زیارت بیایند. مثلاً تماس با امام برایشان خیلی سخت بود. در حرم گاهی می‌آمدند ولی خصوصی می‌ترسیدند به خانه امام بیایند و نزدیک ایشان شوند. چون بعداً برایشان دردسر بود.

● **در حقیقت یک نقطه قوت برای شماها بود؟**
بله. دوره خیلی عجیب و غریبی بود. «یاد باد آن شب مهتاب که دور از اغیار / تا سحرگاه مرا تکیه به بازوی تو

استاد اول در نجف آیت‌الله خویی بودند و هر وقت نبودند آقای شهید مدنی به جای ایشان نماز می‌خواند.

البته در همین زمینه دو نفر دیگر هم هستند که خیلی مجهول‌القدرند و البته فوت شده‌اند؛ اخوان مرعشی که یکیش در مشهد و دیگری در قم بود. این‌ها دامادهای حاج سید عبدالهادی بودند. واقعاً هم خیلی دوروبر امام راه می‌رفتند. این‌ها واسطه شدند که آن آقا، مسجد شیخ انصاری را به حضرت امام واگذار کرد. بعد هم مرتب این دو سید پشت سر امام می‌آمدند. این دو برادر در نجف خیلی مهم بود. شرایط آن روز مانند زمان پیغمبر بود که صرف رفتن به نماز ایشان یک جهاد بود. این دو، پیرمرد و موجه و مجتهد بودند. ولی مرتب به نماز امام و بیرونی امام می‌آمدند. این کارها در آن‌جا خیلی مهم بود. امام هم با ایشان دوست بود و این‌ها را دوست می‌داشت. حاج احمد آقا گفت: «یک بار از امام پرسیدم که فلان درس را نزد چه کسی پخوانم؟» امام گفتند: «نزد آقای مرعشی بخوانید.» اتفاقاً بنده و احمد آقا درس فقه را با هم خصوصی نزد آقای سید مهدی اخوان مرعشی خواندیم. یعنی آن برادری که در قم بود. خیلی هم خوش‌لحظه و شیرین بودند. خیلی هم به ما محبت کرد و علاقه داشت. به بنده هم اجازه اجتهاد داد.

● **به شما یا حاج احمد آقا؟**

به بنده اجازه داد. نمی‌دانم به ایشان هم اجازه داد یا نه. خیلی هم اظهار محبت و لطف می‌کرد. بنده هم در قم به خدمتش می‌رفتم. اما متأسفانه بعد انقلاب اذیتشان کردند.

● **چرا این طور است؟**

دنیا همین است. حساب و کتاب ندارد. اصلاً اسلام است و امیرالمؤمنین امام زمانی که پیغمبر می‌رود، بلایی نبود که سر این سید اولاد پیغمبر نیاید. کار دنیا حساب و کتاب ندارد.

● **در آن ایام قطعاً تحرکاتی می‌شد که بین امام و علما اختلاف بیفتد. امام چطور این اختلافات را حل می‌کرد؟**

امام هیچ عکس‌العملی نشان نمی‌داد. مثلاً وقتی عکس امام و آقای حکیم را سوزاندند، ایشان اصلاً چیزی نگفتند. حتی یک دفعه عکس امام را چاپ کردند و نمی‌دانم به کجا آوردند که امام خیلی عصبانی شد. نیز پشت کتاب (تحریر الوسیله) نوشته بودند رئیس الحوزات العلمیه. امام تا دید خیلی عصبانی شد. چون به آن‌ها برمی‌خورد. فوری گفتند که بروید پشتش را پاک کنید. خیلی مراقب بود. یعنی هم مراقب بود و هم در این مسائل نه وارد می‌شد و نه جواب می‌داد. مثل «ذا مروا باللغو مروا کراماً». قرآن می‌گوید وقتی لغوی می‌شنوید با کرامت از کنار آن رد شوید. ایشان هم همین کار را می‌کرد. آن یاره‌ها را جواب نمی‌داد و عکس‌العمل نشان نمی‌داد. با کرامت از همه این‌ها رد می‌شد.

● **مرحوم حاج آقا مصطفی را در کنار امام در نجف چطور دیدید؟**

ایشان رکن خیلی باعظمتی بود. هم فضلش خیلی بالا بود و خودش درس خارج می‌گفت و هم علماً قبولش داشتند. آثار ایشان در ۲۸ جلد چاپ شده است. اخیراً هم مؤسسه امام تفسیر ایشان را در ۵ جلد در تهران ترجمه و چاپ کرده است. ایشان یک هیمنه علمی و یک جمال و جلالتی برای خودش داشت. ایشان واقعاً به درس و به محضر امام زینت می‌داد و خیلی از کارها را حل و فصل می‌کرد. مثلاً روابط امام را مرحوم حاج آقا مصطفی حل و فصل می‌کرد. ایشان هنوز هم برای خاندان حضرت امام یک افتخار است. هم جنبه علمی بالایی داشت و هم اخلاق عجیب غریبی داشت.

بله. مباحث علمی امام (رحمت الله علیه) در نجف اشرف همین بیع و معاملات بود تا به بحث ولایت فقیه رسیدند. اوج جنگ امام با نجف این‌جا بود. این بحث داغی بود و مطرح شد و خیلی هم مورد مناقشه و جدال واقع شد. ولی امام آن‌جا این را طرح فرمودند. در نجف طرح چنین مسئله‌ای در درس از سوی مرجعی مثل امام خیلی مهم بود. این بحث حواشی زیادی داشت.

● **مثلاً چه حواشی؟**

طعن می‌زدند و گاهی استهزاء می‌کردند و یک مناقشه علمی می‌کردند. همه مدلی بود. ولی امام با آن بصیرت و اعتقاد واقعی که داشتند پای حرفشان ایستاده بودند.

● **چه مدل و تیپ‌هایی در درس امام شرکت می‌کردند؟**

از همه اقشار و همه شهرها و همه طوایف عرب و عجم بودند. فضایی زیادی به درس امام حاضر می‌شدند. فکر کنم در کتاب نهضت روحانیت آقای روحانی اسم‌های همه‌شان ذکر شده است. آن‌جا اسمی همه علما را دارد.

● **در این مدت که امام در تبعید بودند روحیه امام را چطور دیدید؟**

امام روحیه خیلی باعظمتی داشتند. یعنی صبر و حلمشان خیلی عجیب و غریب بود. در چنین جوئی تحمل حرف‌هایی که گفته می‌شود خیلی سخت است. آن‌ها همه چیز امام را حلال می‌دانستند. قرآن می‌فرماید: «لا أقسم بهذا البلد و انت حل بهذا البلد.» به پیغمبر می‌گوید: «من به این شهر مکه قسم نمی‌خورم. چون که همه تو را حلال می‌دانستند.» با پیغمبر چه کار می‌کردند؟ آن‌جا هم چنین جوئی علیه حضرت امام (رحمت الله علیه) بود. صبر و حلم امام به همه این‌ها فائق آمد. در طی این دوره شماتت می‌کردند و یاره می‌گفتند و گاهی برخورد‌های فیزیکی بد می‌کردند. اما امام نه یک کلمه جواب می‌داد و نه عکس‌العمل نشان می‌داد. خیلی سخت است یعنی حلم می‌خواهد. حلم ایشان واقعاً محیرالعقول بود. همان طور که به دوستانش شهریه می‌داد به آن‌ها هم می‌داد. حتی به کسانی که سب و لعنتش می‌کردند و علیه‌اش حرف می‌زدند شهریه می‌داد. در برخوردشان هیچ تفاوتی نبود. مثلاً نمی‌گفتند این با من بد است و او با من خوب است. برخوردشان این‌طور بود. این رفتارها به مرور زمان روی همان‌ها هم تأثیر گذاشت. «فاذا الذی بینک و بینه عداهو کأنه ولی حمیم». آن‌ها هم کم‌کم منقلب شدند. یعنی چیزی که انسان در حلم و صبر و برخورد ائمه (علیهم السلام) می‌بیند به وفور در حضرت امام هم مشاهده می‌شد.

● **پر خورده فیزیکی هم با امام صورت گرفت؟**

مثلاً به حرم می‌آمدند و جلوی امام و پشت به امام می‌نشستند.

● **به قصد بی‌احترامی.**

بله. حرم است و کسی هم نمی‌تواند بگوید چرا این‌جا نشست‌ای. و الا جرئت کاری که نداشتند. البته با شاگردهای امام یا مثلاً بعضی دوستان امام گاهی از این برخورد‌ها هم می‌شد.

● **پیش آمد که شاگردان یا یاران امام را اذیت کنند، کتک بزنند و درگیر شوند؟**

بله. مثلاً آقای داعی را یک دفعه زدند و عینکش را شکستند. مرحوم آقای مدنی را به دلیل این‌که نزد امام رفته بود خیلی اذیت کردند. چون ملتزم بود و در نماز امام می‌آمد. پشت سر امام هم می‌ایستاد. خیلی تهدیدش کردند ولی یک لحظه هم کوتاه نیامد. آن وقت‌ها آقای مدنی در نجف شخصیتی مهم بود. شهید مدنی شخصیتی بود که هر وقت آیت‌الله خویی نبودند به جای ایشان در مسجد الخضرا نماز می‌خواند. مرجع و

وقتی عکس امام و آقای حکیم را سوزاندند، ایشان اصلاً چیزی نگفتند. حتی یک دفعه عکس امام را چاپ کردند و نمی‌دانم به کجا آوردند که امام خیلی عصبانی شد. نیز پشت کتاب (تحریر الوسیله) نوشته بودند رئیس الحوزات العلمیه. امام تا دید خیلی عصبانی شد. چون به آن‌ها برمی‌خورد. فوری گفتند که بروید پشتش را پاک کنید. خیلی مراقب بود. یعنی هم مراقب بود و هم در این مسائل نه وارد می‌شد و نه جواب می‌داد. مثل «ذا مروا باللغو مروا کراماً». قرآن می‌گوید وقتی لغوی می‌شنوید با کرامت از کنار آن رد شوید. ایشان هم همین کار را می‌کرد. آن یاره‌ها را جواب نمی‌داد. عکس‌العمل نشان نمی‌داد.

شبی بارانی بود و لباس‌هایم هم پر از گل شده بود. بنده را گرفتند و به زندان بردند. بعد از آن زندان، مرا به زندان بصره و نهایتاً به امن‌العام بغداد بردند. نمی‌گذاشتند خبر بدهم. به زندان کربلا که رفتم توانستم خبر بدهم که من این‌جا ام. خبر به امام رسید و استاندار به دیدن امام آمده بود که ما در خدمتیم. گفته بود: «چه و در خدمتیم؟ رفیق من در زندان شماست.» گفته بود: «چه کسی؟» اسم بنده را داده بودند. سحر به زندان آمدند. ترسیدم ولی بعد مرا به استانداری بردند و قهوه و چای آوردند. تشریفاتی بود و با سلام و صلوات بنده را به امام تحویل دادند و اقامه به من دادند و دیگر آن‌جا رسمی شدم.

○ پس به سفارش امام از زندان آزاد شدید.

بله.

○ چند ماه زندان بودید؟

یکی دو ماه شد. بالاخره تا از این زندان به آن زندان بروم یکی دو ماه شد. ولی زندان سختی بود. به‌خصوص در امن‌العام بغداد شکنجه می‌کردند. مثلاً روی بعضی‌ها آب جوش می‌ریختند و پای یکی را می‌شکستند. همین‌طور ناله و فریاد بود. خدا به بنده رحم کرد.

○ تا وارد عراق شدید شما را گرفتند؟

بله. بهتر است با بعضی علما که آن زمان نجف بودند دیدار کنید. واقعاً حیف است که حدیث غربت امام و این حواریون امام، که خیلی مهمند، ناگفته بماند. حالا حکومت و پول و ریاست است و همه می‌گویند ما امامی هستیم. اما آن‌جا ملامت و شماتت و طرد و قطع شهریه و خیلی چیزها بود. یعنی رفقای امام در آن‌جا بدترین شرایط اجتماعی را داشتند. انگار یهودی بودند و به آن‌جا آمده بودند و می‌خواستند صهیونیست‌ها را از این‌جا بیرون کنند. به آن‌ها خیلی ظلم می‌شد. واقعاً اگر این‌ها نوشته شود خوب است. یک عده‌شان که فوت شدند ولی بعضی دیگر هستند. قرآن می‌فرماید: «الذین اتبعوه فی ساعه العسر». این‌ها که در حال عسر و حرج با پیغمبر بودند از روی ایمان و عقیده‌شان بود. چون هیچ جهت مادی در آن نبود. نه آقای خمینی پول اضافه به این‌ها می‌داد و نه چیز دیگری بود. ولی این‌ها عاشقانه و با اعتقاد و ایمان دوروبر حضرت امام بودند و این‌همه بلایا را از امام دفع می‌کردند. چون در عین حال نجفی‌ها از این دوستان می‌ترسیدند.

○ چرا می‌ترسیدند؟

کار خدا بود که رعب این‌ها در دل آن‌ها افتاده بود.

○ این چهارده سال در نجف برای امام مفید بود

یا مضر؟ آیا موجب شد پایه‌های علمی و معنوی امام قوی شود؟

بله. این که طبیعی است. بالاخره با آن توجه و توسلی که حضرت امام داشت افاضات خیلی معنوی از امیرالمؤمنین گرفت. بعد از رحلت آقا مصطفی مرحوم شهید دستغیب به نجف آمد و به دیدن امام رفت و تسلیت گفت. بعد به کربلا رفت و برگشت. در برگشت به دیدن‌شان رفتیم. گفتند: «خواب عجیبی دیده‌ام.» گفتیم چه خوابی دیدید؟ گفت: «خواب دیدم که یک تاج خیلی قشنگی روی سر امام گذاشتند. پرسیدم که این تاج چیست؟ فرمودند که این تاج اجر صبری است که بر مصیبت مصطفی داشته‌اند.» بعد هم اوضاع منقلب شد و سریع ایران به هم ریخت و امام به پاریس رفت. مدام پیدا بود که اوضاع در حال دگرگونی است. امیرالمؤمنین یک عنایت ویژه کرده بود.

○ شما بعد از انقلاب مسئولیتی از امام نگرفتید؟

بله. در دفتر امام و دیوان عالی کشور و دادگاه عالی بودم. حالا بازنشسته دیوان عالی کشور هستم.



مرحوم حاج آقا مصطفی خمینی رکن خیلی باعظمتی بود. هم فضلش خیلی بالا بود و خودش درس خارج می‌گفت و هم علما قبولش داشتند. آثار ایشان در ۲۸ جلد چاپ شده است. اخیراً هم مؤسسه امام تفسیر ایشان را در ۵ جلد در تهران ترجمه و چاپ کرده است. ایشان یک هیمنه علمی و یک جمال و جلالتی برای خودش داشت. ایشان واقعاً به درس و به محضر امام زینت می‌داد و خیلی از کارها را حل و فصل می‌کرد. مثلاً روابط امام را مرحوم حاج آقا مصطفی حل و فصل می‌کرد. ایشان هنوز هم برای خاندان حضرت امام یک افتخار است. هم جنبه علمی بالایی داشت و هم اخلاق عجیب غربی داشت. خوش اخلاق، خوش برخورد، مؤدب، متعبد، اهل عبادت و اهل زیارت بود. بنده چندین بار پیاده با ایشان به کربلا رفتم.

اتفاقی افتاده و چه تحولی بوده و امام چه نعمت بزرگ و عظمتی به ایران داده است.

یک زمان در مجلس ایران می‌خواستند مصونیت آمریکایی‌ها را تصویب کنند که این‌جا هر غلطی کردند هیچ دادگاهی نتواند این‌ها را بگیرد. ولی الان دو سال است که می‌آیند و مذاکره می‌کنند. دو سال مذاکره کردند که به یک توافق برسند. اصلاً آن‌ها آن وقت‌ها ما را انسان نمی‌دانستند. اما از برکت انقلاب چنین شده است. از رهبری آیت‌الله خامنه‌ای هم نباید غافل باشیم. ایشان خوب پرچم را محکم گرفته است. چنین وضعی برایمان پیش آورده که پنج قدرت جهانی شیطان و یکی از یکی بدتر با ما سر میز مذاکره می‌نشینند. این احمق‌هایی که مخالفت می‌کنند نمی‌فهمند. یا واقعاً خیلی احمقند یا خائندند. این توافق برجام خیلی مهم است و هر چه هست عظمت ایران را خیلی بالا می‌برد. بنده یک جزوه تحت عنوان از صلح حدیبیه تا نرمش قهرمانانه نوشتم و این قضیه را با صلح حدیبیه مقایسه کردم و گفتم همان‌طور که صلح حدیبیه اسلام را در منطقه مطرح کرد و بعد هم فتح مکه پیش آمد، بعد از این صلح هم فتح مکه پیش خواهد آمد. ان‌شاءالله امام خامنه‌ای در مسجد الحرام نماز بخواند. «لندخلن المسجد الحرام ان‌شاءالله».

○ چه شد که شما به نجف رفتید؟

این‌جا تحت تعقیب بودم و به نجف رفتم.

○ مگر چه کار کرده بودید؟

بالاخره یک کارهایی این طرف و آن طرف می‌کردم.

○ کارهای سیاسی؟

بله. بنده فرار کردم و به نجف رفتم. این هم خاطره خوبی است: به عراق رفتم و آن طرف بنده را گرفتند.

بود. خلوت و خوب با ایشان بودیم.

○ شما هر شب همراه امام به زیارت می‌رفتید؟

بله. اکثر شب‌ها می‌رفتیم. خیلی کم می‌شد که نروم.

○ امام اهل تفریح و گردش هم بود؟

نه. به ایشان می‌گفتند که به کوفه بروند اما ایشان قبول نمی‌کردند. علما کوفه معمولاً یک مکانی داشتند. آب و هوای کوفه خیلی بهتر بود. ولی ایشان قبول نکرد. حتی زمانی کمر ایشان درد گرفت. چون زیرزمین‌های نجف نم داشت. می‌خواستند یک تخت در زیرزمین برایشان بگذارند. قبول نکرد. مرحوم احمد آقا به من گفت: «آقا نمی‌گذارند تخت بخریم. بیایید برویم یک تخت بخریم.» یک تخت خریدیم و زیر پتوی امام در سرداب پهن کردیم و پتو را روی تخت گذاشتیم تا نام آن‌جا ایشان را اذیت نکند. همچنین چون آن‌جا گرم بود یک بار مرحوم شهید مدنی کولری آورد که ایشان نگذاشت آن را به خانه بیاورند و گفت هر وقت همه طلبه‌ها کولر داشتند بنده هم کولر در خانه‌ام می‌گذارم. بعد هم آقای شهید مدنی از خانه‌اش یک پنکه آورد و آن‌جا گذاشت. هوا خیلی داغ بود اما واقعاً امام نمی‌گذاشت. با این که امام بیش‌ترین شهریه و بیش‌ترین پول را در نجف خرج می‌کرد.

○ ظاهراً بعد از ورود امام وضع اقتصادی طلبه‌ها

هم نسبت به قبل بهتر می‌شود؟

بله. طلبه‌ها دوره سلطنتشان بود. دورهای که امام بودند شهریه یک دیناری به بیست سی دینار رسید. همه خان شدند. دوره طلایی نجف بود. برای طلبه‌ها و همه خیلی خوب شد. واقعاً ایرانی‌ها غافلند که چه کسی آمده، چه کار کرده و چه تحرکی شده است. به‌خصوص واقعاً برای نسل جدید باید نشان بدهند که چه داستانی بوده، چه

مرحوم آیت الله سید رضا برقی ۸

امام مخالف تبلیغ مرجعیتش بود

رفتار و نظم امام خمینی در نجف زبانزد بود

مرحوم آیت الله سید رضا برقی از اساتید حوزه علمیه قم و از شاگردان و همراهان امام در نجف، در این مصاحبه از جایگاه علمی و سیره عملی و اخلاقی امام و تأثیراتی که بر مردم عراق و حوزه‌های علمیه نجف گذاشته است سخن به میان آورد.



شما چه زمانی و چطور در نجف به امام ملحق شدید؟

سال ۴۱ انقلاب شروع شد و در نهایت مبارزات به ۱۵ خرداد ۴۲ و سخنرانی امام در روز دوازدهم محرم رسید و به دستگیری ایشان منتهی شد. ده ماه بعد از آن هم در رابطه با حادثه دستگیری امام یک انسجام عجیبی در میان شخصیت‌های مختلف و حوزه‌ها و علما و مردم شکل گرفت که به آزادی ایشان منتهی شد. حالا اسمش را هم آزادی نگذاریم و بگذاریم مراجعت ایشان به قم. اواخر فروردین بود که ایشان برگشتند. تا سیزدهم آبان در قم بودند که دوران بسیار پرتحرکی بود. خلاف تصور رژیم، امام با یک انرژی فوق‌العاده به میدان مبارزه آمد. چهارم آبان یکی از روزهای تاریخی شد که سه مناسبت خیلی عجیب در یک روز واقع شده بود؛ روز چهارم آبان تولد شاه بود که آن سال با بیستم جمادی‌الثانی تولد حضرت زهرا (سلام الله علیها) و تولد امام مصادف شده بود. هم شهرها و هم ادارات به دلیل این تعطیلی رسمی، تعطیل بود. جشن هم یک جشن استثنائی شده بود. امام اعلام فرمودند که در قم سخنرانی می‌کنند. ایشان در همین منزل یخچال‌قاصی سخنرانی کردند. بنده هم حضور داشتم بنده تقریباً از اولین سخنرانی ایشان در روز عاشورا، که همان سیزدهم خرداد در مدرسه فیضیه بود، بودم. البته قبل از آن هم در جریان بیست‌وپنجم شوال که مدرسه فیضیه را کوبیدند هم در مدرسه فیضیه حضور داشتم. اما آن روز هنوز با امام خیلی نزدیک نشده بودم و آشنایی نداشتم. فقط یک نامی از ایشان که شنیده بودم. ولی در عاشورا که امام در مدرسه فیضیه سخنرانی داشت، بنده برای بلندگوها فعالیت هم داشتم. یک تیمی بود که بنده هم عضو بودم. در خاطراتم کمی این‌ها را شرح داده‌ام.

علی‌ای حال امام در سخنرانی چهارم آبان که در باره مسئله کاپیتولاسیون بود شاه و آمریکا و انگلیس و شوروی را مورد خطاب و عتاب قرار دادند. در نهایت هم گفتند هرچه گرفتاری امروز ماست از آمریکاست. به آن‌ها هم تعرض و حمله داشتند. این هم نکته خیلی مهمی داشت که ایشان متهم به یک‌طرفی نشود. کار دقیق بود. سخنرانی که تمام شد تا روز سیزدهم آبان، یعنی از چهارم تا سیزدهم، برای تبعید امام برنامه‌ریزی شد. سیزدهم

تبعید شدند و یک سال در ترکیه بودند. در اواسط آبان ۴۳ امام به نجف می‌آید. وقتی ایشان به نجف مشرف شدند بنده هنوز قم و مشغول درس‌های ابتدای طلبگی بودم. در بیست‌وپنجم شوال سال ۴۴ در قم در مدرسه فیضیه سخنرانی کردم. واقعاً طلبه‌ای مبتدی بودم. ولی سخنرانی و شرایط زمانی و مکانی و شاید شرایط روحی خودم طوری شد که اصلاً هیچانی در حوزه به وجود آمد. مسئولان امنیتی، چه اطلاعات شهرستانی و چه ساواک، تصمیم گرفتند من را دستگیر کنند. دوستان و طلبه‌ها هم سعی‌شان بر این بود که طوری من از ایران خارج نشوم یا به هر حال دستگیر نشوم. تا این‌که دو نفر از طرف مرحوم آیت‌الله منتظری به تهران و نزد بنده آمدند. هر دو هم از شناخته‌شده‌های الان هستند: آقای کشمیری و آقای محمدآشرفی. بنده تقریباً

مخفی بودم. گفتند: «آیت‌الله منتظری سلام رسانده‌اند و پیام داده‌اند و گفته‌اند: شما حتماً به نجف بروید. ابتدا به آبادان نزد آقای قائمی بروید. من سفارش می‌کنم که سریع شما را بفرستد.» پولی هم برای خرج راه در اختیار من گذاشتند. یک بخشی از پول را در منزل برای خانواده گذاشتم و یک بخشی را هم برداشتم و به آبادان رفتم. آن‌جا خدمت مرحوم آقای قائمی، که خیلی خیر و طرفدار امام و مرحوم آیت‌الله منتظری بود، رفتم. ایشان به کسی که زائران را می‌برد سفارش کرد مرا به نجف برساند و از من رسید بگیرد و برای ایشان بیاورد. صبح روز شهادت امام جواد (علیه السلام) اول ذی‌قعدة وارد نجف شدم. نماز صبح را که خواندم به خیابان‌ها آمدم. مجلس روضه برقرار بود. شب هم خدمت امام رفتم. تقریباً حدود یک سال از آمدن امام به نجف گذشته بود. شش ماه آن‌جا بودم. وارد سال ۴۵ شدیم. در تابستان من بیمار شدم. خدمت خود امام به نیت آمدن به ایران استخاره کردم. امام وقتی قرآن را باز کردند به من فرمودند بخوان. اول صفحه نوشته بود: «ذهب الی فرعون انه طغی». ایشان نگاهی کردند و فرمودند که خیلی سخت است. گفتم خب البته کار پیامبر گونه است. به ایران آمدم و دستگیر شدم. دوباره برگشتم و چیزی حدود

دوازده سال یا کمی هم بیش‌تر همراه امام در نجف بودم.

خانواده را هم برده بودید؟

نه، من آن موقع خیلی نوجوان و مجرد بودم.

پس فرمودید پول برای خانواده گذاشتم.

منظورم مادرم و همشیره‌ها بود. چون پدرم فوت شده بود.

در آن دوازده سال در نجف از دواج نکردید؟

آن‌جا ازدواج کردم و آن هم داستان مفصلی دارد که مباشرتاً کار خانواده امام بود که بنده ازدواج کردم. سه خانم در ازدواج بنده خیلی فعالیت کردند؛ خانم آقای رضوانی، خانم مرحوم حاج آقا مصطفی و در آن مراحل خیلی سطح بالا هم خود خانم امام.

خلاصه شش ماه آن‌جا بودم. با این استخاره خدمت امام عرض کردم که آقا من بیمار شده‌ام و خانواده‌ام هم ناراحت هستند. تصمیم دارم با توکل به خدا به ایران برگردم. امام دعا فرمودند و حتی خرج سفر به بنده دادند. فرمودند که قبل از رفتن شما را ببینم. شب از حرم برمی‌گشتیم که نزدیک منزل دستشان را بوسیدم و گفتم: «آقا من فردا صبح می‌خواهم به طرف تهران بروم.» آقا رفتند منزل و پاکتی پول برای بنده آوردند. خودشان شخصاً دادند و بنده به ایران آمدم.

هفت هشت ماه در ایران بودم که باز نتوانستم تحمل کنم.

گذشتند؟

این که می‌خواهم بگویم بیش تر از جنبه اقتصادی و شخصیت‌دادن به افراد است. رسم است که همه مراجع وقتی به یک فضا، ولو برای زیارت یا دیدار، بروند یک تقسیم می‌دهند. اگر هم بخواهند کارشان ماندگار باشد شهریه می‌دهند. بالاخره مرجعیت خارجاً یک نوع ملازمه با پرداخت شهریه پیدا کرده است. لذا دوستان ایشان پس از یک مدت که آن‌جا بودند به ایشان پیشنهاد می‌کنند شما شهریه بدهید. امام می‌گویند: «حالا فعلاً صحبتی از شهریه نشود تا ببینیم چه کار می‌توانیم بکنیم. ولی یک تقسیم بدهید.» به دفاتر آقایان می‌آیند و یک تقسیم می‌دهند. این تقسیم چند امتیاز جدید در نجف داشت. اولاً ایشان به تمام طلاب نجف یکسان پول دادند. یعنی به افغان، پاکستانی، هندی، عرب، ایرانی و هر طلبه‌ای که در نجف اسمش در دفاتر آقایان بود یک تقسیم می‌دادند. در حالی که در همه شهریه‌ها و تقسیم‌های قبلی یک مقدار نوسان وجود داشته و مبلغ هر کدام متفاوت بوده است. مثلاً یک دفتر به یک طایفه نصف آن طایفه دیگر وجه می‌داد و به یک طایفه دیگر دو برابر آن طایفه. هم وطن بودن، قومیت و حتی در جهندی فضلی و غیرفضلی دلیل این کار بود. امام می‌گویند: «حالا این تقسیم که دیگر قابل این چیزها را ندارد. فقط تفاوت در مجرد و معیل بودن است.» مثلاً آن‌ها که مجرد نصف معیل‌ها بگیرند. به دلیل این که نیاز بیش تری دارند. این هم بدانید مبنایی است. امام ملاک پرداخت شهریه به طلبه را نیاز می‌دانستند، نه این که مثلاً این فرد جایگاه خاصی دارد. به هر حال یک تحول در نجف به وجود آمد که ایشان با یک دید همه‌نگر و مساواتی نگاه می‌کردند. خلاصه یک ماه گذشت و ایشان چیزی ندادند. ماه سوم دوم تبه به ایشان گفتند یک تقسیم دیگر هم بدهید. باز هم یک تقسیم دادند. تقریباً در یک سال ایشان سه چهارم تبه تحت عنوان تقسیم آیت‌الله خمینی، پول دادند. همچنین این تقسیم به صورت مسکوت‌عنه داده شد؛ بدون این که اصلاً بگویند برویم شهریه یا تقسیم آقای خمینی را بگیریم. سر ماه مثل بقیه آقایان، دفتر ایشان شهریه می‌پرداخت. تنشی از نظر این که ایشان تا وارد شده دارد شهریه می‌دهد، به وجود نیامد. یقیناً آقایان از بعضی جهات می‌راهنند ولی عوامل همیشه ذهنیت‌ها را مشوش می‌کند و به یک نوع کدورت‌هایی دامن می‌زند. شهریه ایشان خیلی عالی بدون ایجاد یک موج تنش در نجف مقرر شد. منتها شهریه‌شان در مستوای آقای خوبی بود، نه آقای حکیم که مرجع اول نجف بود. مثل آقای خوبی و آقای شاهرودی که هر کدام یک دینار می‌دادند ایشان شهریه می‌دادند. آقای حکیم در پرداخت شهریه یک امتیاز داشت. تا آخر هم شهریه اول را می‌داد. آقایان دیگر به دلیل احترام به ایشان و نیز امکانات مادی، که در حدی نبودند تا بتوانند با ایشان هم‌آورد و هم‌تراز باشند، کم‌تر شهریه می‌دادند.

تأثیر این کار چه بود؟

جریان شهریه خیلی ذهنیت‌ها را عوض کرد. قبلاً بین قومیت‌ها تفاوت می‌گذشت ولی این را ایشان عمل نکرد. خود این تواضع خیلی مؤثر بود. بعد هم چیزی که واقعاً به جریان معرفی امام کمک کرد این بود که کسانی که امام با آن‌ها هم‌تراز بودند مانند آقای شاهرودی، آقای حکیم و آقای خوبی، خیلی انسان‌های متین و مسلط بر کارشان بودند و روابط را خیلی پسندیده و قابل تقدیر پیش آوردند. وقتی امام وارد شدند از امام دیدار کردند. ایشان هم یکی یکی به باز دیدشان رفتند. البته غیر از این چند نفر هم کسانی بودند ولی آن‌ها تقریباً از نظر جایگاه اجتماعی و مرجعیت بیش تر مطرح بودند و الانسان‌های بسیار بافضل دیگری هم مانند مرحوم آقای بجنوردی، مرحوم آقای حاج

اکثر ما جوان بودیم. به استثنای چند نفر که سابقه حضور در نجف داشتند. مثل آقای راستی، آقای خاتم، آقای قدیری و آقای کریمی. این‌ها سابقه داشتند و اتفاقاً جزء محترمین و فضلا هم بودند. جایگاه خودشان را داشتند. ولی بقیه علاقه‌مندان و اطرافیان امام جوان بودند و شرایط سنی ما را داشتند. با این حال آن شرایط محترمانه‌ای که در نجف برای امام شکل گرفته بود برای ما هم یک حفاظ بود. حرمت ویژه‌ای برای ما قائل بودند.

من خلاف اکثر دوستان که جایی نمی‌رفتند، به همه جا می‌رفتم و با همه ارتباط داشتم. به تمام بیوت می‌رفتم؛ به بیت آقای خوبی و بیت آقای شاهرودی می‌رفتم. با بعضی آقاها هم مرحوم آقای حکیم آشنا بودم. در بیرونی حاج سید عبدالهادی تقریباً منظم و مرتب حضور پیدا می‌کردم. البته بیش تر این‌ها مربوط به بعد از ازدواج است که داستانش مفصل است و به سؤال شما مربوط نمی‌شود. در کل می‌خواهم بگویم امام روش خاصی را آن‌جا پیش گرفت بلکه آنچه رفتار می‌کرد و بروز می‌داد ساختار همیشگی ایشان بود. یعنی اصلاً نیازی به این برنامه نبود. چرا که در قم هم این خصوصیتی که بنده به بخشی از آن اشاره می‌کنم را داشتند؛ چنین شخصیتی نداشتند که در یک جلسه بنشینند و کسی جلویشان غیبت کند و حرف این و آن را بزند و وقتی را به این شرایطی بگذرانند. اصلاً این نه در قم مطرح بود و نه کسی به خودش جرئت می‌داد در حضور حاج آقا روح‌الله از کسی حرف بزند یا بنشینند و مبحث‌هایی خارج از شخصیت مرجعیت حوزوی امام را مطرح کند. بنده دوستی داشتم که برادر کوچک آقای موحدی بود. از علمای تقریباً پیرمرد آن موقع و قوی‌الاصول هم بود. ایشان می‌گفت: «بنده به خاطر اخوی، حاج آقا روح‌الله را از همان نوجوانی می‌شناختم. گاهی اوقات در این جلسات که نوبت اخوی می‌شد من هم آن‌جا بودم. آن وقت می‌دیدم مجلس تا وقتی حاج آقا روح‌الله نیامده یک فضا و یک نوع بی‌نظمی دارد و هر کس کار خودش را می‌کند. اما حاج آقا روح‌الله که وارد مجلس می‌شود همه خودشان را جمع و جور می‌کنند و منظم می‌نشینند و حرف می‌زنند و مواظبت می‌کنند که حرف خارج از محدوده مطرح نشود.» این خصوصیت اخلاقی امام که کاملاً به همه احکام و مسائل اخلاقی عمل می‌کرد را منضم کنید به این که وقتی ایشان وارد فضای تدریس شدند یک جمعیت محترم حوزه نجف به درس ایشان آمدند. امام مباحث را از اول کتاب البیع مکاسب، تألیف شیخ انصاری، شروع کردند. تعلیقه‌ها، حواشی و مباحث علما همه راجع به این محور حرف داشتند. امام در این فضا مطالبی را مطرح می‌کند که برای آن‌ها هم قابل تحسین و قابل ارزش گذاری می‌شود. از حیث رفتاری و نظم، امام زبانزد نجف شد. مسائل اندرونی را دیگران نمی‌دانستند و کم‌کم به وسیله اشخاصی که مرتبط بودند مطرح شد. دیگر همه می‌گفتند در منزل امام چنین و چنان شرایطی برپا است. یعنی ایشان چه ساعتی بیرون منزل می‌آید، چه ساعتی می‌رود، چه ساعتی به حرم می‌آید، چه ساعتی در بیرونی می‌نشیند و چه ساعتی بلند می‌شود و در بیرونی چگونه با مسائل مطرح برخورد می‌کند. اتفاقاً ایشان تا یک مدت حداقل دو مرتبه در روز از بیت تا حرم می‌آمدند و می‌رفتند. یک مرتبه شب‌ها برای نماز جماعت مغرب می‌آمدند و یک دفعه هم آخر شب برای زیارت، خیابان هم پر از دحام و رفت‌وآمد بود. به همین دلیل هم در چند سال آخر حضورشان، یک از این دفعات رفتنشان برای نماز حذف شد. چون آن ساعت می‌توانست خیلی خطر آفرین باشد. فقط به حرم می‌رفتند و می‌آمدند. آن موقع نماز مغرب و عشا را به منزل آوردند. این‌ها همه با نظم و انضباط بود.

امام در حوزه نجف از نظر اقتصادی چه تأثیراتی

اواخر سال به نجف برگشتم. دیگر از آن زمان تا روزی که امام به کویت و بعد پاریس تشریف بردند و بعد به ایران مراجعت کردند همیشه همراهشان بودم. فقط در پاریس حضور نداشتم؛ چند نفر در نجف بودیم که به نحوی باید بیت یا به اصطلاح نجفی‌ها بیرونی امام را اداره می‌کردیم. آقای رضوانی و آقایان دیگر بودند. منتها یک نیروی فعال جوان هم لازم بود. مراجعات و تماس‌های مختلفی بود.

تأثیر امام در حوزه علمیه نجف را چگونه دیدید؟ همان‌طور که فرمودید شاه امام را برای این فرستاد که در آن‌جا هضم شود. اما جایگاه علمی امام و تأثیری که ایشان در آن مرحله گذاشت چطور بود؟ ظاهراً در پایان آن یک سال دوران تبعید امام به ترکیه مشاوره‌هایی در سطح شخصیت‌های دولتی آن موقع مطرح می‌شود که بالاخره چه کار کنیم. باز ایشان را به ایران برگرداندند یا همان‌جا در ترکیه بمانند یا طرح دیگری باشد. ذهنیتی همیشه بوده که کسانی که از یک محیط به محیط دیگر منتقل می‌شدند فضای حاکم بر آن محل آن‌ها را در خود هضم می‌کرد. این در نجف خیلی بارز بود که کسی که به آن‌جا می‌رفت دیگر نمی‌توانست در مقابل آن استوانه‌هایی که حضور داشتند و فضا در اختیارشان بود عرض اندام کند. این طرح را به اطلاع شاه هم می‌رسانند و ایشان هم موافقت می‌کند. امام را در تاریخ مقرر از ترکیه به فرودگاه آوردند و مقرر شد که از آن‌جا به عراق بروند. ابتدا به بغداد می‌روند. داستانش را در خاطراتم مفصل گفته‌ام. مرحوم حاج آقا مصطفی نقل می‌کرد با یک مقدماتی نجف و کربلا مطلع شدند که امام (آیت‌الله خمینی آن روز) وارد عراق شده بود. تا ایشان یک زیارت به سامرا می‌روند و بعد در کاظمین زیارت می‌کنند، تمهیداتی برای حرکت ایشان به طرف کربلا و نجف فراهم می‌شود. اول به کربلا مشرف می‌شوند و یک دهه آن‌جا می‌مانند. آن موقع تقریباً نبض حوزه و فضای کربلا در مدیریت خانواده مرحوم حاج سید محمد شیرازی بود. پدر ایشان فوت شده بود اما شخصیت ایشان، با این که جوان بودند، مطرح بود. بالاخره امام با این مقدمات وارد کربلا می‌شوند و چند روز هم در کربلا می‌مانند. آقای شیرازی خیلی خیلی به امام اصرار می‌کند: «شما در کربلا بمانید. در نجف ممکن است فضا برای شما سنگین باشد. این‌جا هم یک بزرگی نیاز دارد. ما دلمان می‌خواهد زیر سایه شما باشیم.» خیلی محترمانه و با مقدماتی از ایشان خواهش می‌کنند. ایشان هم مصراً می‌گویند که من تصمیم دارم به نجف بروم. مراسم استقبال خیلی آبرومندی برای ایشان فراهم می‌شود و وارد نجف می‌شوند.

چیزی که الان دارم می‌گویم را نه به عنوان یک نفر علاقه‌مند و متعصب به امام بلکه به عنوان کسی می‌گویم که جریان را کاملاً تحلیل کرده و می‌داند امام با چه منش و رفتاری در اواخر اقامتشان در نجف به عنوان یک شخصیت عالم قابل قبول، یک اخلاقی تمام‌عیار و یک صبور قدرتمند حضور داشتند. همه این‌ها به دلیل روش و منش خود ایشان بود و من همان‌جا هم این را می‌گفتم. به دوستان زیاد می‌گفتم که بیوت مراجع همیشه حفاظت از مرجع را عهده‌دارند. حالا در آن سبک و سیاقی که خودشان می‌پسندند و هر کدام با دیگری متفاوت است. ولی بالاخره این مجموعه هستند که او را مدیریت و حفاظت می‌کنند. ولی این‌جا آقای خمینی دارد ما را محافظت می‌کند. یعنی آن ابهتی که امام در نجف پیدا کرده بود ما را در برابر تهاجم‌های ممکن مصون کرده بود. بگذریم از این که از نظر حکومتی هم این مسئله جاف‌افتاد که به خاطر ایشان مجبور بودند با خیلی چیزها کنار بیایند و کوتاه بیایند و متعرض ما نشوند. البته این یک سیری داشت اما در کل افراد حوزه و علاقه‌مندان و اطرافیان امام معزز و محترم بودند. با این که



در قضیه اخراج طلاب غیر عراقی از نجف، امام خمینی فرمودند: «من این جا مهمانم. من که مسئولیت حوزه نجف را ندارم. آقایان هستند. شیخ الفقها آیت الله شاهرودی و آقای آیت الله خوبی مسئولان حوزه هستند. باید آن ها حضور داشته باشند و تصمیمی گرفته شود.» آقای خوبی آن موقع برای معالجه به خارج رفته بودند. گفتند: «پس تا موقعی که آقای خوبی بیاید دستور توقف می دهیم تا ایشان بیایند و صحبت شود و تصمیم بگیریم.» کوتاه آمدند و اعلان کردند که تسفیر متوقف شد

این مورد رضایت خدا هم نیست که برای مرجع شدن من یا توسعه مرجعیت دست و پا بزنی و فعالیت هایی را شروع کنی. شما در استان را بخوانید و موقعیت کاری و تحصیلات خودتان را حفظ کنید. هر کس که بخواهد تقلید کند جستجو می کند و به دنبال آن چیزی که تکلیف تشخیص می دهد می رود و عمل می کند. به خصوص الان در این شرایط به هیچ وجه دوست ندارم حرکتی از شما سر بزنند. اگر به من علاقه مند هستید حرفم را گوش کنید و از من بپذیرید که در این مورد کاری نکنید.» بعد شروع کردند از مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم صحبت کردند. از ایشان به «شیخ ما» تعبیر می کردند. می گفتند: «شیخ ما می فرمود که مرجعیت جز یک وظیفه شرعی و مسئولیت بیشتر نیست. برای چه انسان باید برایش سر و دست بشکنند. ما تکلیف خودمان را عمل کردیم و عمل می کنیم. دیگران هم هر کس خواست رساله را می گیرد و به آن عمل می کند و نخواست هم نمی کند و یک رساله دیگر می بینید.»

فرمودید امام هم ردیف دیگران شهریه می داد. ولی ما خیلی جاها شنیده ایم ایشان چند برابر دیگران شهریه می داد و اصلاً شهریه ایشان در نجف در رأس قرار گرفت.

درست است. منتها این ها برای دو زمان است. آنچه من گفتم تا زمان حیات آقای حکیم بود. بعد از فوت ایشان آقایان تقریباً خود بخود مجبور شدند شهریه را اضافه کنند. طبیعتاً مثلاً آقای خوبی که یک دینار می داد آن را به دو دینار افزایش داد. امام نیز دو دینار می دادند. پادم نیست آقای شاهرودی چقدر می داد. چون ایشان همیشه کم شهریه می داد. مقداری شهریه و یک مهر نان می داد. بعد از یک مدت کوتاهی آقای شاهرودی هم فوت شدند. امام و آقای خوبی تقریباً تنها شهریه دهندگان نجف شدند. آن وقت نظر کسانی که در بیت آقای خوبی مدیریت می کردند این بود که شهریه اول را ایشان باید بدهد. بعد از چند ماه به جای دو دینار سه دینار دادند. ماه بعد آقای خمینی هم سه دینار دادند. کمی که گذشت چهار دینار شد و ایشان هم اضافه کرد. این شهریه هر دو سه ماه یکبار افزایش پیدا می کرد. بیش تر آن هم از ناحیه امام شروع می شد. مدام

میرزا باقر، حاج شیخ حسین حلی و مرحوم آقای حاج سید جواد تبریزی آن جا حضور داشتند. همه این ها انسان هایی وزین و استاد بودند. ولی مرجعیت و زمام مدیریت نجف دست آن آقایان بود. این ها هم خیلی وزین با امام ملاقات کردند و وقتی رفت و آمدهایی شد خیلی تحت تأثیر سلوک و نحوه سخن گفتن امام قرار گرفتند. گفت و گوهایی درباره حفظ کیان حوزه و حفظ کیان مرجعیت و مسائل دینی شد. چنین پاکیزه و شسته و رفته در آن زمینه ها صحبت کردند. مثلاً گاهی، چه بسا عمدی، می نشینند و گعده های وقت گذرانی به پا می کنند. برای این که بحث های اصولی پیش نیاید و اختلاف نظر خودش را نشان دهد. یعنی هر کس کار خودش را می کند. یک جلسه هم که پیش می آید آن را می گذرانند. ولی امام چنین نبود؛ در هر مناسبت یا توجه به شرایطی که وجود داشت مطلبی را مطرح می کردند. فی المثل یک وقت مصراغه به آقای حکیم می گفتند: «شما جدی تر با این ها برخورد کنید. سیاستمداران اهل تعامل اخلاقی نیستند که اگر با آن ها مدارا کنید رعایت اخلاق کنند. این ها باید ببینند اگر رفتارشان خوب نباشد حاکمیتشان متزلزل می شود. شما نیروی مردمی عراق را دارید و اگر به صحنه بیایید یقیناً این ها بیش تر حساب کار خودشان را می کنند.» آقای حکیم به دلایل خاص و به دلیل شناختی که شاید بیش تر از امام از عراق داشت و هم به دلیل پیشینه های سختی که گذرانده بودند، آن روحیه تصمیم گیری مورد نظر امام را نداشتند. لذا ایشان هم خیلی متین و مؤدبانه می گفت: «آقا جان! شما شرایط ایران را با این جا مقایسه نکنید. این جا مردم پشت انسان را خالی می کنند. مردم عراق همان مردم کوفه هستند که یک روز آن طور از امیرالمؤمنین استقبال می کنند و یک روز می بینید که تنهایش می گذارند.» همین طور می شمرد که مثلاً با مسلم بن عقیل چه کار کردند. همان تفکر وجود دارد. ایشان می گفتند: «اگر شما صلاح بدانید و در جریان عراق محکم برخورد کنید من با آنچه در توان دارم در حمایت شما خواهم بود.» می خواهم بگویم تا این حد امام با صراحت و صمیمیت مسائل را مطرح می کردند که طرف هم می پذیرد واقعاً نیتشان خیر است.

هر چه آدمی جلو این روش و سلوک ادامه داشت. مثلاً امام به هیچ وجه با تقسیم عکس و رساله یا ایجاد سروصدا و شعار دادن هنگام رفتنش به جایی، موافق نبود. به مجلس فاتحه هم که می رفتند همین طور وزین و بی سروصدا بودند. خود ایشان کاملاً مستقیم بر کارها نظارت می کردند. یک بار یک عکاس فقیر تعدادی عکس از امام، که خیلی هم بی کیفیت بود، را تکثیر کرده بود تا بیاورد آن جا و یک چیزی بگیرد. وقتی به منزل امام آمد آقا سر نماز جماعت بودند. این مرد بدون این که با کسی هماهنگ کند جلوی هر یک از نمازگزاران یک عکس گذاشت. وقتی نماز امام تمام شد و خواستند بروند چشمشان به این عکس ها افتاد. واقعا لب هایشان می لرزید. گفتند: «این چه کاری است، چه کسی این عکس ها را آورده.» واقعا خیلی ناراحت شدند. بنده به ایوان و همان جا که امام ایستاده بودند دویدم. گفتم: «آقا اصلاً این قضیه نه مربوط به اشخاص بیت است و نه کسی مطلع بود. ایشان یک عکاس فقیری است که خودش این کار را کرده. اصلاً ذهنیت شما جایی نرود که مثلاً خدای نکرده ما با اشخاص بیت شما خواسته اند به این وسیله شما را ترویج کنند. معلوم است این تصویر اصلاً ترویج که نیست خیلی هم نسبت به شما اهانت آمیز است. این کار آدمی چنین بوده و الان هم این جاست.» گفتند: «این ها را جمع کنید، این ها را جمع کنید. به او هم بگویید دیگر از این کارها نکنند. یک چیزی به او بدهید برود و دیگر این جا از این کارها نکند.» یعنی امام تا این حد به صورت

ریز مراقب جریان بود.

ایشان در اینگونه جریانات، برخوردشان چگونه بود؟

گاهی جریاناتی پیش می آمد و ایشان پیشاپیش توصیه می کردند مثلاً مراقب باشید در این حادثه که دارد پیش می آید یا آمده، حرکت های اشتباهی از شما سر نزنند. از جمله آن جریانات فوت مرحوم آقای حکیم بود. وقتی ایشان فوت شدند در نجف برای مرجعیت بعد از ایشان خیلی جنب و جوش شد. آقای حکیم حداقل در خارج ایران مقلد زیاد داشت. در ایران هم مقلد داشت ولی در خارج ایران واقعا مرجع اول بود. هیچ بحثی در آن نبود. در داخل و خارج عراق خیلی جنب و جوش شد. حتی پادم است بعضی دوستان، که شما به آن ها علاقه دارید و بنده هم با آن ها رفیق هستم، از طرف آقای خوبی به چند کشور رفتند و مشغول فعالیت بودند که روی مرجعیت آقای خوبی کار شود. عده زیادی از ایران رفت و آمد می کردند که روی مرجعیت آقای خوبی کار شود. بیت آقای شاهرودی هم بود ولی آن ها از نظر امکاناتی که داشتند محدودتر بودند. ولی بالاخره در نجف برای جایگزینی مرجعیت آقای حکیم، که یک مرجع جهانی بودند، خیلی جنب و جوش شد. یک روز حاج شیخ عبدالعلی قرهی، که به تازگی فوت کرد، گفت: «آقا فرموده اند به رفقا بگویید بیایند کارشان دارم.» این رفقا یک اصطلاح بود. منظورشان ما یارانشان بود. بعد از ظهر نزدیک های غروب به آن جا رفتیم و همه این دوستان هم بودند. آقای محتشمی، آقای فردوسی پور، آقای فاضل، مرحوم املائی، آقای سجادی و دیگران بودند. همین تعداد آدم هایی که در نجف بودیم به خدمتشان رفتیم. ایشان فرمودند: «ببینید! وقتی که یک مرجع از دنیا می رود بقیه بیوت و افراد علاقه مند به بزرگان، به دست و پامی افتند. نمی خواهم بگویم کار بدی می کنند. کار خوبی است. اصلاً به آن کار ندارم. بالاخره به یک کسی علاقه دارند و می خواهند او مرجع شود. می خواهند مرجعیت کسی که به او علاقه دارند جهشی پیدا کند. طبیعتاً این روحیه در شما هم هست. ولی می خواهم بگویم که این کار نه مورد رضایت من است و نه مورد رضایت خداست. من به هیچ وجه این را دوست ندارم و مطمئن هستم که

حرفی بزنم،» ایشان به امام گزارش داد. امام هم فرمودند: «ما باید از این جا برویم.» تصمیم خروج از عراق بعد از این ملاقات گرفته شد.

● خود شما هم همان موقع با امام خارج شدید؟

نه، بنده با امام تا کویت رفتیم. چون ویزا نداشتیم نمی توانستیم وارد کویت شوم. چهار پنج نفر ویزا داشتند. از جمله دو سه نفر که کویتی بودند و یکی دو نفر هم که ویزا داشتند. آن‌ها رفتند. امام و احمد آقا هم ویزای کویت داشتند. بعد هم ایشان را راه ندادند و برگشتند و به بغداد رفتیم. امام دومرتبه به بغداد رفتند. از بغداد هم به طرف پاریس پرواز کردند. آن موقع بنده می توانستیم به پاریس بروم که یک خرده کم دست و پای کردم.

● بعد از امام چند روز در نجف ماندید؟

تا یک هفته قبل از روزی که قرار شد امام به ایران بیایند در نجف بودم. بعد به ایران آمدم. روزهای انقلاب در تهران بودم. همان ایامی که در دانشگاه تحصن کرده بودند بنده هم به آن‌ها ملحق شدم.

● باز تاب خروج امام از نجف در میان بیوت علما و مردم چطور بود؟ واکنششان چه بود؟

اولاً تا غروب آن شب که رفتیم هیچ کس نمی دانست امام از نجف خارج شده است.

● یعنی دستگاه‌های امنیتی این کار را کردند؟

نه، امام محرمانه خارج شدند. هیچ چیزی نگفتند. تقریباً ما هم نمی خواستیم تا امام یک جا مستقر نشده‌اند این خبر گفته شود. تا این که خبر را غروب رادیو لندن گفت. همه نجفی‌ها هم اهل لندنند. شب در همه بیوت مطرح شد. ذهنیت این‌ها این بود که امام به عنوان یک مرجع باید در نجف می ماند ولو این که جانب سکوت را می گرفت. حرکت ایشان یک حرکت مخاطره‌آمیز است. به شخصیت و مرجعیتش لطمه می خورد. ولی ابتدا کسی از آسیبی که ممکن بود به ایشان برسد خوشحال نمی شد. چون جریان فوت آقا مصطفی عظمتی برای آقای خمینی به وجود آورده بود. جریان فوت حاج آقا مصطفی و آن آرامش و سکوت و متانتی که امام از خود نشان داد باعث شد خیلی‌ها که بنده می شناختم و تا آن موقع با امام رابطه خوبی نداشتند، به ایشان خیلی علاقه‌مند شدند. مثلاً تأسف می خوردند که ما اشتباه می کردیم. امام جوهره‌ای دارد که باید خیلی بیشتر از این از ایشان استفاده می کردیم. یک منبری به نام آقای حاج سید جواد شیر، که عرب بود و کلاً منبرهایش هم عربی بود، در مراسم ختم‌هایی که برای آقا مصطفی گرفتیم منبر می رفت. در دو سه جلسه امام هم حضور داشت. آن وقت یک مرتبه بلند فریاد می زد: «سیدنا! ای‌کا! آقا! گریه کن! این صبر شما خیلی سنگین است.» به امام التماس می کرد گریه کن. بعد از آن در جاهای مختلف خیلی می گفت: «آقا این چه کوهی است. یک انسان با این تحمل و بردباری!» خیلی برایش شگفت‌آور بود. افراد این طوری زیاد بودند.

● بعد وقتی که خبر خروج امام را فهمیدند چه اتفاقی افتاد؟

چیزی پیش نیامد. به خاطر این که تقریباً بعد از ۴۸ ساعت اعلان شد که امام در پاریس مستقر شدند. مسائل به صورت خیلی عادی بود. بنده هم در این چند ماه که امام در پاریس بود مشغول درس و بحث‌ها بودم و کار خاصی نبود. بیت هم مدیریت می شد. یک کارهایی هم در بغداد پیش می آمد. آقای رضوانی و آقایانی که آن‌جا بودند بنده را مسئول این کارها گذاشتند. چون قبلاً آقای دعایی مسئول بود. وقتی آقای دعایی به آن‌جا رفت و گرفتار کارهای پاریس شد بنده را فرستادند. گاهی آن‌ها تماس می گرفتند و توضیحی می خواستند. حتی بعد از پیروزی انقلاب هم یک مرتبه با مقامات امنیتی عراق ملاقات داشتیم.

آن‌ها متعزضشان نشدند. بعد آقای خوبی آمد و باهماهنگی ایشان دو لیست تهیه شد؛ یک تعداد با آقای خوبی و یک تعداد با امام بودند. تا سال ۵۷ که ما بودیم اقامت و پول افراد بر اساس این دو لیست بود. تقریباً یک نوع کفالت از ناحیه مراجع بود.

در این مرحله آن‌ها به شدت تصمیم گرفتند ارتباط امام با مردم عراق را محدود کنند. مثلاً روزهای تعطیل خیلی‌ها از بغداد و این طرف و آن طرف می آمدند. حتی در نماز شرکت می کردند و به بیت می آمدند. وقتی برگشتند تعقیبشان می کردند. در شهر یا وقتی می خواستند سوار اتومبیل‌هایشان شوند این‌ها را دستگیر می کردند. اواخر آن سال‌ها محدودیت را خیلی زیاد کردند. کم‌کم این موضوع به گوش امام رسید و ایشان تصمیم بر تحصن گرفتند. بعد از تحصن باز از بغداد آمدند و با ایشان مذاکره کردند.

● جریان تحصن چه بود؟

ایشان حدود دو سه هفته برای نماز و حرم و بیرونی از منزل بیرون نمی آمدند. این خبر به خارج هم رسید و کم‌کم داشت یک موج در سطح انقلابی‌های دنیا ایجاد می شد. بعضی‌ها هم مدعی بودند که در دنیا طرفدار انقلابی‌ها هستند. خیلی شعار می دادند و خیلی مدعی بودند. پس این موضوع برایشان هزینه‌دار بود. این بود که پیشنهاد ملاقات با امام را دادند. آن روز چند نفر از جمله معاون صدام و رئیس امنیت به اصطلاح امین‌العام عراق و دو سه نفر از شخصیت‌های حکومتی با ایشان ملاقات کردند. آن ملاقات سرنوشته‌ساز بود. یعنی باعث شد که امام آب پاکی را به دست آن‌ها بریزد که به هیچ وجه با آن‌ها کنار نخواهد آمد. آن‌ها حرفشان این بود که: «ما با ایران توافق کرده‌ایم و در ضمن توافق قرار شده در هیچ کشوری علیه کشور دیگر فعالیت سیاسی نشود. شما هم مثل بقیه باید کارهایتان را کنترل کنید و فعالیت سیاسی نکنید. مثل یکی از مراجع این‌جا باشید و مهمان ما هستید و روی چشم ما جادارید.» خیلی هم تعارف کردند. ایشان هم گفتند: «نه من آنچه که تشخیص دهم وظیفه‌ام است را انجام می دهم و اصلاً به این مسائل کاری ندارم. چون ما در این‌جا از شما امکاناتی نخواستیم. به این عنوان که داریم از طرف شما فعالیت می کنیم.» همان‌جا بود که امام یک تندی شدید به صدام کرد و آن‌ها خیلی عصبانی شدند. از آقای دعایی پرسید چون ایشان مترجم بود، بنده در آن جلسه حضور نداشتم. این‌ها چند دفعه اسم صدام را می آوردند؛ رفیق صدام حسین و فلان. امام یک دفعه می گویند: «آخر من نمی دانم شما چرا این قدر صدام صدام می کنید. چقدر صدام صدام می کنید. صدام که کاری نکرده است. در الجزایر به عراق و به عرب خیانت کرد.» این‌ها خیلی تند گفتند: «آقا چه خیانتی کرده است؟» گفتند: «مگر شما مصاحبه چند روز پیش شاه را ندیدید؟» گفتند: «چه بود؟» ایشان گفتند: «شاه گفت که ما یک مقدار از این تپه‌های غیراستراتژیک را به عراق داده‌ایم و شط‌العرب را از آن‌ها گرفته‌ایم. مگر شما مدعی شط‌العرب نبودید؟ چطور شد که تقدیم شاه کردید؟» وقتی این‌ها بیرون آمدند به آقای دعایی گفتند که بیا بغداد کارت داریم. آقای دعایی می گفت در بغداد به من گفتند: «این آقای خمینی ما را نمی شناسد؟ آخر چرا این قدر تند صحبت می کند؟ ایشان فکر می کند ما نمی توانیم کاری با او بکنیم؟ درست هم هست. ما با ایشان نمی توانیم کاری کنیم. ولی با شماها که می توانیم. با شماها که دست‌ها و بازوهایش هستی که می توانیم. اگر کس دیگری بود اصلاً تحمل نمی کردیم.» خیلی برایشان گران تمام شد. آن‌جا گفته بودند: «برای حکومت ما خون ریختن و کشتن اصلاً مطرح نیست. ما اگر تشخیص دهیم هر کاری می کنیم.» ایشان گفته بود: «هر چه شما می گویند من به ایشان می گویم. من که نمی توانم از ناحیه ایشان

شهریه زیادتری می دادند. تا این که هر کدام از این آقایان بین ۴۵ تا ۵۰ دینار شهریه می دادند. این موقع بود که امام شهریه بیش‌تری دادند.

● یادی حکومت عراق با ارتباط امام با سایر علما و اقشار مردم مخالفت و از آمدن مردم به سمت امام می کردند؟ اگر مصادیقی در این زمینه به یاد دارید بفرمایید

دو مسئله در این سال‌ها از ناحیه حکومت پیش آمد. ابتدا برخورد خیلی مساوی و معمولی بود. منتها رفتارشان از آن دوران که با ایران مشکل داشتند تا موقعی که توافق و صلح شد خیلی متفاوت بود. چندین بار نزد امام آمدند یا واسطه فرستادند که ایشان علیه ایران موضع‌گیری‌هایی کنند. امام هم جواب می دادند: «ما را با حکومت ایران به حال خودمان بگذارید، شما هم کار خودتان را کنید. من آن‌جا که احساس تکلیف کنم حرف می زنم. آن‌جا که وظیفه‌ای را تشخیص می دهم کاری به خواست حکومت ندارم. در این موضوع اصلاً بحث و گفت‌وگو با من پیش نیاید.» بالاخره امام حاضر نمی شدند موقعی که آن‌ها می خواهند مطلبی راجع به حکومت ایران بگویند. این موضوع در چندساله اول برای آن‌ها جا افتاد. چون بعضی‌ها یک حکومت لامذهب بودند. تازه آن‌ها ایشان که مذهبی بودند هم اهل تسنن بودند. یعنی دلیلی نداشت در امور تشیع دخالت کنند. ولی برای پیشبرد سیاست خودشان این کار را کردند و برای مرجع شدن امام هم سنگ‌اندازی می کردند. در کل این خیلی آرام و بدون موضع‌گیری علنی بود. این یک مرحله بود.

بعد از این که کمی زمان گذشت جریان سال ۵۰ پیش آمد و ایرانی‌ها را به طور گسترده‌ای اخراج کردند. بعد هم مسئله برخورد با طلاب ایرانی پیش آمد که به حوزویان شش روز مهلت دادند تا از عراق خارج شوند. امام سخنرانی معروف خودشان را کردند که خیلی قاطعانه بود و شدید به حکومت عراق متعرض شد. به حدی که بلافاصله این‌ها چند نفر را از بغداد فرستادند تا با ایشان صحبت کنند که مشکل چیست و چرا شما ناراحتید. بنده هم در آن مجلس بودم. امام به حاج شیخ علی، که پاکستانی و عربی بلد بود، فرمودند: «آنچه من می گویم را ترجمه کن!» آن وقت گفتند: «این بچه‌بازی‌ها چیست، مگر حکومت را با تعصبات و بچه‌بازی می شود مدیریت کرد، ایران همسایه شماست، ایران هم فرهنگ و هم‌مذهب ملت عراق است. شما حتی وقتی می خواستید یهودی‌ها را اخراج کنید شش ماه به آن‌ها وقت و اجازه دادید که اموال و املاکشان را بفروشند اما به این‌ها که حتی ممکن است ایران را ندیده باشند و در این‌جا متولد شده‌اند می گویند در این زمستان شش روزه بروید. ما نمی توانیم این رفتار را تحمل کنیم. خیلی غیراصولی و غیراخلاقی است. بالاخره شما مملکتان است. باید یک طور برنامه‌ریزی شود که این بندگان خدا که الان بناست از این‌جا بروند بتوانند بروند و زندگیشان را ادامه دهند.» خیلی متعزض صحبت کردند. بعد آن‌ها اشکالاتی را مطرح کردند. گفتند: «آقا ما مشکل پیدا کرده‌ایم. یک اشخاص نامطلوبی زیر پوشش حوزه به این‌جا می آیند. ما راجع به آن‌ها یک مقدار دلهره داریم. شما تضمین کنید که خطری پیش نمی آید. هر چه می خواهید بگویید.» ایشان فرمودند: «من این‌جا مهمانم. من که مسئولیت حوزه نجف را ندارم. آقایان هستند. شیخ‌الفقها آیت‌الله شاهرودی و آقای آیت‌الله خوبی مسئولان حوزه هستند. باید آن‌ها حضور داشته باشند و تصمیمی گرفته شود.» آقای خوبی آن موقع برای معالجه به خارج رفته بودند. گفتند: «پس تا موقعی که آقای خوبی نباید دستور توقف می دهیم تا ایشان بیایند و صحبت شود و تصمیم بگیریم.» کوتاه آمدند و اعلان کردند که تسفیر متوقف شد. خیلی‌ها که عازم بودند و هنوز از مرز خارج نشده بودند و حتی خیلی‌ها هم از مرز برگشتند و

محمد مرادی: ۸

خانه امام در نجف را به همان شکل سابق، دوباره ساختم



جناب آقای محمد مرادی، معاونت اداری مالی مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی از جمله کسانی است که در احیاء، مرمت و بازسازی اماکن منتسب به امام خمینی در نجف و خمین حضور فعال و پیگیر داشته است. ایشان در این گفت‌وگو، اجمالی از اقدامات مؤسسه و نیز مختصری از روند بازسازی بیت امام در نجف را بیان نمودند.

بلندمرتبه و مشغال مزاحم در اطراف خانه امام باشد. مرحوم حاج احمد آقا به من فرمود: «آقای مرادی! آرام آرام خانه‌های اطراف بیت امام را بخرید تا مردم اذیت نشوند. شنیده‌ام اعمال محدودیت‌هایی در آن جا انجام داده‌اید.» عرض کردم: «بله، در کنار دیوار بیت امام فردی داشت میدان میوه و تره‌بار بازمی‌کرد که بنده جلویش را گرفتم. اسکلت آهنی هم زده بود که تخریب کردم.» این آقا به مرحوم حاج احمد آقا شکایت کرده بود. حاج آقا فرمود: «این را بخرید و بقیه املاکی هم که قصد ساخت دارند بخرید. پولش را هم من به حساب شما می‌ریزم و شما به ایشان بدهید.» ما از این‌جا آغاز کردیم. این‌ها همه از پیشبینی و آیندنگری و نگاه عمیق مدیریتی مرحوم حاج احمد آقا بود. بعدها متوجه شدم اگر واقعا ما این کار را در سال ۶۸ و ۶۹ نکرده بودیم اصلاً بعداً امکان تملک این زمین‌ها و خانه‌ها برای ما ممکن نبود. چراکه حضور این جمعیت و این زائران و رفت‌وآمدهای به بیت و توسعه شهر اصلاً اجازه این کار را به ما نمی‌داد. واقعا دوراندیشی و مدیریت بسیار زیبا و عمیق مرحوم حاج احمد آقا (رحمت الله علیه) بود که آن روز ما را وادار کرد این محدوده اطراف بیت حضرت امام و این مجتمع فرهنگی بزرگ، که یادگار امام است، را آن‌جا احداث کنیم. همان موقع ما شروع به تملک و خرید خانه‌های مردم کردیم. یک نکته در این‌جا واقعا حائز اهمیت است. یعنی برای همه مسئولان کشور درس است. این نامه که از مرحوم حاج احمد آقا در ارتباط با املاک مردم داشتیم را در اختیار آرشیو قرار داده‌ام و خودم هم دارم. یک روز فردی خدمت مرحوم حاج احمد آقا رفته و گفته بود: «آقای من خواهند ملک من را از آن بخرند. کارشناس‌ها قیمت ارزان گذاشته‌اند و من بنا ندارم ملک را بدهم.» خیلی جالب بود که ما همه املاک را خریده بودیم و ملک این آقا وسط پروژه ما بود. مرحوم حاج احمد آقا یادداشتی به من داده بود که الان هم هست. نوشته بود: «جناب آقای مرادی! این آقا را از حق خودش محروم نکنید. در صورتی که رضایت ندارد اجازه دهید همان‌جا باشد.» یعنی وسط پروژه ما باشد. این برای

دارید؟» عرض کردم که شهردار خمین هستم. فرمود: «اصلاً بنده آن خانه را به شما می‌سپارم. مسئولیت آن خانه با شما باشد. شما یک شماره حساب بدهید. من پولش را می‌دهم و آن خانه را بازسازی کنید.» عرض کردم: «بیازی نیست. من با امکانات شهرداری آن‌جا را بازسازی و مرمت می‌کنم.» مرحوم حاج احمد آقا فرمود: «نه پولش را خودم می‌دهم.» رفتم و بعد از یکی دو هفته دستور دادم که خانه را از بنیاد پانزده خرداد تحویل بگیرد. آن موقع دوستان مؤسسه تهران آمدند. بالاخره آن خانه را از بنیاد پانزده خرداد تحویل گرفتیم و بنا شد یک طرح جدیدی برای آن مجموعه پیشنهاد بدهیم. دوستان پیشنهاداتی در ارتباط با خانه داده بودند. نظر حاج آقا هم این بود که در کنار خانه امام کارهای جدیدی انجام شود. گفته بودند: «شما به خمین بروید. با مسئولان خمین و مرادی و فرماندار صحبت کنید. نظر من هم این است که یک مجموعه‌ای در کنار خانه امام به وجود بیاورید.» الان آن صورت جلسه هم این‌جا موجود است. ما این مجموعه را تقریباً در ۱۳۶۸/۹/۲۲ تحویل گرفتیم و مسئولیت آن‌جا را مرحوم حاج احمد آقا (رحمت الله علیه) به حقیر سپرد. این شد آغاز توفیق بنده در این مکان و این مؤسسه بسیار مقدس که نام امام زینت‌بخش آن است. بنده از آن موقع همکاری‌ام با مؤسسه شروع شد.

مهم‌ترین کارهایی که تا الان در راستای ایجاد فضایی برای جذب علاقه‌مندان امام و یک شأن متناسب با نام امام در خمین کرده‌اید چه بوده است؟ خداوند آن‌شاهه‌ای روح بلند مرحوم حاج احمد آقا را با انبیاء و اولیاء و امام محشور کند. آن نگاه جدا عاشقانه مرحوم حاج احمد آقا به امام و اماکن منتسب به ایشان حقیقتاً بی‌نظیر است. واقعا نمی‌دانم چه جمله زیبایی برای توصیفش باید گفت. تأسیس همین مؤسسه در زمان امام بسیار هشیاری و عشق و ارادت می‌طلبید.

بعد از این که خانه امام را تحویل گرفتیم از طرف شهرداری یک سری محدودیت‌هایی را در اطراف خانه امام برای ساخت‌وسازها اعمال کردم که نباید ساخت‌وسازهای

چطور شد به مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام ملحق شدید؟

ورود بنده به مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام تقریباً به آذر ماه سال ۱۳۶۸ برمی‌گردد. سال ۱۳۶۸ بنده به عنوان شهردار خمین منصوب شدم. در همان روزهای اول شروع به کارم در شهر خمین خیلی دوست داشتم که محل تولد و منزل امام را در آن شهر بازدید و زیارت کنم. وقتی به بیت حضرت امام رفتم خیلی برایم سخت بود. چون چهره آن خانه در آن محله و بافت قدیمی، بسیار کثیف و تخریب‌شده بود. این برایم خیلی تأثیربرانگیز بود. بنیاد پانزده خرداد روی بخشی از آن کار کرده بود اما خانه در شأن امام و زائران امام نبود. حدود شش هفت ماه بعد از ارتحال حضرت امام بنده از آن‌جا بازدید کردم. مردم جای خالی امام را در اماکن منتسب به ایشان و جاهایی که امام به دنیا آمده و تنفس کرده بودند احساس می‌کردند. مردم به دنبال این مکان‌ها بودند و این مکان‌ها و یاد و نام و محل تولد امام به مردم آرامش می‌داد. این‌ها برای مردم خیلی مهم بود. آن‌ها شروع به آمدن و بازدید از این خانه کرده بودند. وقتی این خانه را با این شرایط دیدم واقعا برایم خیلی سخت بود. نامه‌ای خطاب به مرحوم حاج احمد آقا (رحمت الله علیه) تنظیم کردم که نمی‌دانم الان در مؤسسه نشر آثار حضرت امام هست یا نه. این نامه را برای ایشان فرستادم که محل تولد و منزل پدری و منزل جد امام در شأن زائران امام و امام نیست. برای این‌جا حتماً یک فکری کنید. بعد از این نامه دو هفته نشد که ایشان از دفترش تلفن کردند و گفتند: «حاج آقا با شما کار دارد.» خیلی خوشحال شدم و به خدمت ایشان رفتم. گفت: «این نامه شما چه بود؟» عرض کردم: «این خانه در اختیار بنیاد پانزده خرداد است که در طول این چندساله این‌جا را نگهداری و حفظ کرده است. اما الان و بعد از ارتحال امام که دوستداران و عاشقان امام به داخل این خانه هجوم می‌آورند این خانه در شأن امام نیست. این خانه باید مرمت و بازسازی شود و افرادی در خدمت زائران و بازدیدکنندگان امام باشند.» ایشان از بنده سؤال کردند: «شما چه مسئولیتی

بگویم این جا محل شهادت پدر امام است و توضیحات کامل بدهیم، ما قصد احداث بنای خاصی نداشتیم، بنایمان در حد نمازخانه‌ای بود که می‌خواستیم برای آن جمعیت احداث کنیم. متأسفانه بعدها افراد دیگری وارد طرح شدند. بنا بود ما و استاندار این طرح را اجرا کنیم. بعد از این که استاندار وقت عوض شد افراد دیگری رفتند و گفتند این جا گنبد و بارگاه درست کنیم. متأسفانه آخرش هم انجام نشد. یعنی کار به یک سمت دیگری رفت. اتفاقی خاصی نیفتاده و همچنان همان طور باقی مانده است.

● اصل انگیزه بازسازی خانه و دفتر امام در نجف از چه زمانی به وجود آمد و اساساً کار را چطور شروع کردید؟

این مجموعه محل اقامت امام در دوران تبعید سیزده ساله‌شان در نجف است. آقای دکتر انصاری در سال ۱۳۸۷ مسئولیت پیگیری خرید و بازسازی محل اقامت حضرت امام در نجف اشرف را به بنده واگذار کرد. قبل از آن هم که بنده اصفهان بودم و اصلاً تهران نبودم، ایشان بعد از این که بنده به تهران آمدم و مشغول به کار شدم پرونده را به من داد. قبل از آن در اختیار معاونت‌های دیگر مؤسسه بود. بعد از سقوط صدام خانه را دیده بودند اما اقدامی عملی صورت نگرفته بود. متأسفانه زمانی که پرونده به من داده شد و بنا شد این موضوع را پیگیری کنم خانه کن‌فیکون شده بود. یعنی کل این بنا تخریب شده و پایین ریخته بود. آن جا کوچه‌های باریکی مثلاً حدود یک متر و نیم و دو متر دارد. کوچه‌ها را بسته بودند. شهرداری نجف با کمک حضرت آیت‌الله اصفی، نماینده مقام معظم رهبری در نجف، خاکبرداری کرده و کوچه را باز کرده بودند. چرا که در ذهن مردم نجف این بود که این جا منزل امام است. اما ملکیتش برای امام نبود.

این خانه اجاره‌ای امام بوده است. وقتی امام به نجف می‌رسند دوستانشان این جا را برای ایشان اجاره می‌کنند. این خانه تقریباً در دوپست‌تری حرم آقا امیرالمؤمنین در خیابان شارع الرسول و نزدیک بازار حویش و کتابخانه علامه امینی (رحمت الله علیه) است. در سال ۸۷ بنا شد ما پیگیر خرید این زمین باشیم و مجدداً این بنا را احیاء کنیم. بعد از این که من پیگیری‌هایی کردم دیدم از طرف دفتر مقام معظم رهبری به آقای آیت‌الله اصفی، نماینده مقام معظم رهبری در نجف، دستور داده شده که ایشان وراثت آن خانه را پیدا و آن را خریداری کند. خوشبختانه زمانی که ما وارد نجف شدیم آقای اصفی این خانه را خریداری کرده بود. خانه به نام سه عراقی بود که با ۲۵۰ میلیون تومان خریده شد. منتها از آن اثری در حد یک دیوار یک متری در اطرافش باقی مانده بود. کلبه تخریب شده و به محل زباله‌های بافت قدیم نجف تبدیل شده بود. افراد هر چه دستشان بود می‌آوردند و این جا می‌ریختند. هیچ چیزی باقی نمانده نبود. فقط یک دیوار یک متری دورش بود. حتی سقف سرداب‌ها و زیرزمین‌ها هم ریخته بود. ما پیگیری کردیم و از دفتر حضرت آقا دستور دادند که همان پولی که آقای اصفی داده را شما به ایشان بدهید و خانه را تحویل بگیرید. بنده با پیگیری ۲۵۰ میلیون تومان از ریاست جمهوری گرفتم و به دفتر مقام معظم رهبری در نجف پرداخت کردم و خانه را تحویل گرفتیم. ما برای احداث این خانه به غیر از یک تعداد عکسی که قبلاً دوستان ما در مؤسسه تهیه کرده بودند و فیلم‌هایی که بعضی دوستان که در ارگان‌های دیگر عراق مستقر بودند، تهیه کرده بودند چیز دیگری نداشتیم. با کمک یکی از دوستان بسیار خوبان جناب آقای مهندس یزدانی از روی عکس‌ها و فیلم‌ها و بقایای دیوار دور این خانه، مجدداً ما کتس را ساختیم و طراحی کردیم.

● هیچ چیزی از قبل نداشتید؟

نه، هیچ چیز نداشتیم. از روی عکس و فیلم ماکت این

حاج احمد آقا (رحمت الله علیه) بود اجرا شود. بعد از این که طرح را طراحی کردیم در معیت حضرت آیت‌الله جلالی خمینی، امام جمعه محترم، و جناب آقای اسدی، فرماندار محترم، خدمت حاج احمد آقا بردیم. ایشان یک شب آن را بررسی کرد. گفتیم بناسنت این کارها را انجام دهیم. ایشان هم دستورش را داد. بنده همیشه خدا را شکر می‌کنم که این توفیق و عمر را به من داد تا سفارشی که به من شده بود و کاری که مرحوم حاج احمد آقا (رحمت الله علیه) از من خواسته بود را توانستم تکمیل کنم. همیشه می‌گفتم خدایا ایشان از من یک پروژه‌ای در کنار خانه امام خواسته است. این قدر به من توفیق بده که بتوانم این پروژه را به اتمام برسانم و روز قیامت شرمندۀ ایشان و امام نشوم که بگویند ما یک کاری از تو خواستیم و تو این کار را به اتمام نرساندی. امروز واقعاً خدا را شاکرم که این کار در آن جا انجام شد که یکی از زیباترین و بهترین پروژه‌های کل کشور جمهوری اسلامی است. من این را ادعای نمی‌کنم؛ انسان‌هایی در کنار بنده بودند که بنده حقیقتاً کمترین آن‌ها بودم. حدود دوازده سال برای اجرای این پروژه وقت گذاشتیم. در زمان مرحوم حاج احمد آقا (رحمت الله علیه) تملک خانه‌های مردم و زمین آن جا پنج شش سال طول کشید. تلاش کردیم بنا به سفارش مرحوم حاج احمد آقا تمام مردم را راضی کنیم. یعنی بارضایت خانه‌شان را بدهند. هر چه مردم پول کارشناسی را قبول داشتند برای خانه‌شان پرداختیم. هیچ کس آن جا نبود که ناراضی باشد. ما از هر کس که ناراضی بود نخواستیم خانه بخریم. امیدوارم ان شاء الله روح بلند و ملکوتی امام واقعاً راضی باشند. واقعاً دوستانی که در کنار ما بودند مانند مشاور محترم جناب آقای مهندس نوایی و شرکت‌های بزرگ نظارتی، مسکن و شهرسازی استان مرکزی و دوستان وزارت کشور و استانداران محترم همه کمک کردند و به عشق امام پای این کار آمدند و این پروژه با کمترین مبلغ به اتمام رسید. شاید شما پروژه‌ای با این مشخصات در هیچ کجای کشور نداشته باشید. یک پروژه ساده و در عین حال بسیار مستحکم و زیبا در این شهر و در کنار خانه امام برقرار شد. طوری این جا را احداث کرده‌ایم که به قول مشاوران محترم این پروژه جدید ما خیلی به آن خانه خشتی گلی امام عرض اندام ندارد و خیلی ناز نمی‌کند. ما تقریباً این دو پروژه را به هم نزدیک کرده‌ایم و واقعاً هم این پروژه یک بیرونی برای خانه امام است. خدا را شاکریم.

● پروژه محل شهادت حاج آقا مصطفی، پدر حضرت امام، را هم کلنگ زدید. آن به کجا رسید؟

بنده برای پیدا کردن محل شهادت پدر حضرت امام خیلی پیگیری کردم. ما فردی که در روز شهادت پدر امام آن جا بود را در سن ۱۰۱ سالگی پیدا کردیم. این آقا روزهای آخر عمرش پسرش را فرستاد و توجیهش کرد و گفت که محل شهادت پدر امام این جا بود. گفت: «من کوچک بودم و پدرم من را در بغلش گرفته بود و به باغ می‌برد. ما سر درگیری رسیدیم و جنازه پدر امام را دیدم.» عکس و فیلم گرفتیم و محل را مشخص کردیم. اعتقاد بنده و مشاوره که داشتم بر این بود که در محل شهادت پدر امام یک باغ سنتی درست کنیم و یک طرح سمبلیک از شهادت پدر امام را در آن جا بگذاریم تا محل استراحت و استفاده عموم مردم بشود. ما بنا نداشتیم آن جا بنایی احداث کنیم. می‌خواستیم یک باغ ایرانی سنتی بزرگ احداث کنیم. در داخل آن جا یک ستونی را طراحی کرده بودند که روی آن بنویسند این جا محل شهادت حضرت آیت‌الله فخرالمجتهدین حاج آقا مصطفی مصطفوی است. مردم هم شب‌ها برای تفریح به آن جا بیایند و غذا بخورند و استراحت کنند. طرح بنده و مشاور من این بود که این کار را کنیم. جای این کار هم بود. زمینش هم بود. می‌خواستیم این کار را انجام دهیم تا وقتی مردم و بچه‌ها می‌آیند و سؤال می‌کنند ماجرای این جا چیست،

ما واقعاً خیلی درس بود. به خصوص که بنده شهردار و دائماً هم در حال تخریب و خرید و تملک املاک مردم بودم. واقعاً برای ما درس بزرگی بود.

● کار توسعه بیت امام در خمین را از چه زمانی آغاز کردید؟

ما از سال ۱۳۶۹ شروع به خرید املاک اطراف بیت حضرت امام کردیم. در آن مجموعه حدود ۱۵ هزار مترمربع زمین و بنا داریم. نزدیک به ۷ هزار مترمربع زمین اطراف بیت را خریدیم و الان با بنا و احداث و عرصه و عیان حدود ۱۵ هزار مترمربع امکانات فرهنگی و بنای بسیار عظیمی در کنار بیت حضرت امام برای زائران امام ایجاد کرده‌ایم. منزل پدری امام یک مجموعه خشتی گلی است. حضور سالیانه حدوداً ۶۰۰ هزار نفر زائر از اقصی نقاط کشور و برگزاری مراسم مختلف در داخل بیت حضرت امام، قطعاً به این بنا آسیب می‌زند و نمی‌گذارد مردمی که از راه‌های دور و نزدیک آمده‌اند از این مجموعه خوب استفاده ببرند. ضمن این که در این جا زائر نمی‌تواند استراحت کند و امکانات فرهنگی دیگری ببیند. به جهت این که بتوانیم برای رفاه مردمی که از راه‌های دور برای بازدید خانه امام می‌آیند جای جدید و محصولات فرهنگی و نمایشگاه و موزه‌ای داشته باشیم و مردم بتوانند آن جا استراحت کنند، این مجموعه را درست کردیم. ما خانه امام را یک اندورنی فرض کردیم و یک بیرونی برایش ایجاد کردیم تا از فشار بر این خانه کاسته شود و مردم بتوانند خانه امام را ببینند. سیاست ما این بود که خانه امام با همین شکل بماند و لاغیر. یعنی آن جا نمایشگاه و موزه نباشد. مردم بیایند مثل بقیه خانه‌ها آن را ببینند. هر کس خانه‌ای دارد. در خانه‌اش که موزه نیست. اعتقادمان این نبود که خانه امام را مانند امروزه که خانه‌های اشخاص و شخصیت‌ها را سریع موزه می‌کنند و چند تابلو هنری هم در آن می‌گذارند درست کنیم؛ اعتقادمان این بود که خانه امام باید خانه امام باشد. با همان سادگی و وضعیت زندگی پدر و جد امام و خود امام تا پانزده شانزده سالگی. باید همان خانه امام باشد. لذا برای انجام امور فرهنگی و ترویج اندیشه امام برای زائران، در کنار بیت امام مجموعه جدیدی با حدود ۷ هزار مترمربع بنا ایجاد کردیم. یک کتابخانه تخصصی و عمومی هم برای بچه‌های امام است. این هدیه امام به بچه‌های شهر خمین و همشهری‌های ایشان است. نیز در آن جا یک سالن اجتماعات ۳۴۰ نفری برای برگزاری سمینارها و همایش‌ها و مراسم مختلفی که در شهرستان و استان و کشور برگزار می‌شود احداث کرده‌ایم. همچنین اگر قرار باشد فیلمی از زندگی امام برای زائران و مردم نمایش داده شود می‌توانند از آن سالن استفاده کنند. یک ساختمان سه طبقه هم ساخته‌ایم که دو طبقه آن چندمنظوره است. در ایام ارتحال و تولد امام و تولد ائمه و همه ایام‌الله‌ها از آن دو طبقه برای برگزاری مراسم استفاده می‌کنیم تا مردم داخل این ساختمان بیایند. واقعاً همه امکاناتش هم در حد استاندارد بین‌المللی است. امکانات صوتی و دستگاه‌های گرمایشی و سرمایشی آن جا کاملاً استاندارد است. این برای تکریم از مردمی است که به آن جا می‌آیند. به هر حال ما آن جا را به نام امام احداث کرده‌ایم تا مردم بیایند و مراسمی برگزار شود. در ایام دیگری که مراسم نیست آن جا محل عرضه محصولات هنرمندان استان اصفهان، استان مرکزی، استان‌های هم‌جوار و شهر خمین است. به عنوان مثال همه خوش‌نویس‌ها و نقاش‌ها آثارشان را به آن جا می‌آورند و در معرض دید مردم قرار می‌دهند. در ایام‌های مختلف همه شعرا و آن‌ها که همایش‌های قرآنی و ادبی دارند به آن جا می‌آیند. یعنی مجموعه‌ای که آن جا احداث شده واقعاً ظرفیت بهره‌برداری بسیار بالایی دارد.

● از نتیجه کار راضی هستید؟

امیدواریم ان شاء الله آن چیزی که واقعاً مورد نظر مرحوم



خانه امام در نجف در تملک حضرت امام نبوده بلکه برای ایشان اجاره شده است. وقتی امام به نجف می‌رسند دوستانشان این‌جا را برای ایشان اجاره می‌کنند. این خانه تقریباً در دوپست‌متری حرم آقا امیرالمؤمنین در خیابان شارع الرسول و نزدیک بازار حویش و کتابخانه علامه امینی (رحمت الله علیه) است. در سال ۸۷ بنا شد ما پیگیر خرید این زمین باشیم و مجدداً این بنا را احیاء کنیم. بعد از این که من پیگیری‌هایی کردم دیدم از طرف دفتر مقام معظم رهبری به آقای آیت‌الله آصفی، نماینده مقام معظم رهبری در نجف، دستور داده شده که ایشان وراثت آن خانه را پیدا و آن را خریداری کند. خوشبختانه زمانی که ما وارد نجف شدیم آقای آصفی این خانه را خریداری کرده بود. خانه به نام سه عراقی بود که با ۲۵۰ میلیون تومان خریده شد. منتها از آن اثری در حد یک دیوار یک متری در اطرافش باقی مانده بود

که ما این دفتر را از ایشان می‌خریم. لذا از همین‌جا بسیار به ما فشار آوردند. ولی خدا را شکر که این خانه را سال ۱۳۹۰ خریداری کردیم. دفتر امام را قطعی خریدیم و تملک کردیم. حالا این که چه اتفاقاتی آن‌جا برای ما پیش آمد بماند که خودش یک کتاب می‌شود. رفت‌وآمدها و درگیری‌های زیادی شد. جالب این بود که هفت نفر از این‌ها هم ساکن کوفه بودند. بنده هر دفعه می‌رفتم آن صحنه‌های کوفه برایم خاطره‌انگیز می‌شد. در جلسات می‌رفتم و با این‌ها درگیر می‌شدم و دعوا می‌کردم. آن موقع‌ها هم خیلی عربی متوجه نمی‌شدم. هر چه می‌گفتند بنده حرف خودم را می‌زدم و دعوا می‌کردم و می‌آدم. ولی دوباره می‌رفتم و برایشان کادو و شیرینی می‌بردم و یک ذره آرام‌ترشان می‌کردم. نهایتاً هم همان مبلغی که از روز اول گفته بودند را از ما گرفتند. یکیش‌ها هم قدری دندان‌گردتر از بقیه بود. مبلغ زیادی هم او گرفت. ولی خدا را شکر که دفتر امام را در سال ۹۰ تملک کردیم. در سال ۹۱ هم شروع به تجهیز کارگاه کردیم. منتظر بودیم خانه امام به اتمام برسد تا به مرمت و بازسازی مجدداً این خانه بپردازیم.

● بازسازی دفتر به چه صورت بود؟

آن خانه قدیمی و دوپست و اندی ساله بود. بالاچار به دلیل این که استحکام‌سازی کنیم، دفتر امام را هم تخریب کردیم و از نو با همان شکل قبلی و حتی بهتر از آن ساختیم.

نبود. همه این‌ها را که از ایران می‌بریم باز هم نصف قیمت برابمان حساب می‌شد. خیلی هم دلمان می‌خواست که این مصالح و ساختمان متعلق به نظام جمهوری اسلامی باشد. قدری هم از خودمان حساسیت نشان دادیم.

● در کنار بازسازی بیت امام چه کارهای دیگری کردید؟

بعد از این خانه بنا بر تأکید تولیت معظم و معزز مؤسسه، دفتر امام را هم خریدیم. دفتر حضرت امام به خانه چسبیده است. یعنی از داخل خانه و از روبروی اتاق مطالعه امام یک در باز می‌شد که امام از آن‌جا به دفتر تشریف می‌بردند. ملاقات‌ها و جلسات و پاسخ به نامه‌ها و پاسخ به مسائل سیاسی و همه جلسات امام در آن دفتر انجام می‌شد. وقتی دستور دادند دفتر را بخیریم متوجه شدیم دفتر امام متعلق به هفت نفر وراثت است. سنشان هم بالای پنجاه، شصت و هفتاد سال بود. وقتی متوجه شدند ما بناست این دفتر را بخیریم آن‌ها حس مادی‌گرایان گل‌گرد. بسیار به سختی توانستیم آن‌ها را راضی و این خانه را تملک کنیم. آن‌ها از روز اول قیمت رانسبت به خانه‌های اطراف، بسیار بالاگفتند. بعد هم می‌گفتند: «این‌جا خانه ما نبوده است؛ ما داریم دفتر امام را به شما می‌فروشیم.» خودشان هم می‌دانستند آن‌جا مکان حائز اهمیتی است، برجستگی خاص خودش را در اطراف خانه امام دارد و خانه‌ای تاریخی است. آن‌ها هم می‌دانستند

خانه را ساختیم و نقشه‌هایش را کشیدیم. بعد نقشه را به سرکار خانم طباطبایی و مرحوم آقا صادق طباطبایی و آقای محتشمی نشان دادیم. ما دقیقاً همان خانه را که امام در آن بودند با همان ابعاد و شکل مجدداً احداث کرده‌ایم.

● دیگران تأیید کرده‌اند که همان است؟

بله. مثلاً آجرها را بر اساس عکس‌ها کار کرده‌اند. تمام این آجرها را شمردیم. همان آجر را از نجف به ایران آوردیم و در قم برایمان تولید کردند. کاری که در آن‌جا انجام دادیم خیلی جالب است. ابعاد خانه همان است. الان عکسی که امام در اتاق این خانه نشست‌اند را به شما می‌دهم. اگر به نجف بروید این اتاق، که اتاق مطالعه امام است، را دقیقاً با همین ابعاد خواهید دید. علتش هم این بود که اگر این ابعاد را حتی بیست سانت تغییر می‌دادیم دیگر درها به هم نمی‌خوردند. من واقعاً خدا را شکر می‌کنم که این خانه را با همان کیفیت اما خیلی مستحکم‌تر ساخته‌ایم. در گذشته خشتی و گلی بود و ما این‌دفعه با یک اسکلت فلزی بسیار مستحکم آن را ساخته‌ایم. امروز وقتی سه چهار کاروان به داخل این اتاق‌ها می‌روند خانه واقعاً استحکام این جمعیت را دارد. خداوند متعال را شاکریم که امروز به طور متوسط زائران ایرانی، پاکستانی، لبنانی عربستانی و از کشورهای اسلامی برای بازدید به آن‌جا می‌روند. عراقی‌ها هم دائماً برای بازدید و زیارت به این خانه می‌روند. همین الان از ساعت ۵ صبح یعنی بعد از نماز صبح که در حرم آقا امیرالمؤمنین به اتمام می‌رسد تا ۱۱ شب درها را باز می‌کنیم. تا ۱۱ شب مملو از جمعیت است. به‌خصوص الان که همه زائران این‌جا را پیدا کرده‌اند و زیارت می‌کنند. در این‌جا زیارت‌نامه می‌خوانند و مراسم برگزار می‌کنند و قرآن می‌خوانند. حتی بعضی از علمای عراقی و اهل نجف اصرار دارند که کلاس‌هایشان را آن‌جا برگزار کنند. سی چهل نفر از جوان‌های متدین عراق را به آن‌جا می‌آورند و در آن اتاق، که اتاق ملاقات‌های خصوصی امام بوده، می‌نشینند و با جوان‌ها بحث‌های دینی و علمی می‌کنند. واقعاً خداوند متعال را شاکریم که امروز این خانه محل حضور جمعیت عظیمی از علاقه‌مندان و ارادتمندان به امام است. الان هم ما در آن‌جا با کم‌ترین هزینه از مردم پذیرایی می‌کنیم. یک آب خنک و گاهی شربتی می‌دهیم. اخیراً درخواست‌های بسیار زیادی، به‌خصوص از طرف عراقی‌ها، برای پوسته‌های امام شده بود. ما یک کامیون عکس و پوستر و پرشور آماده کرده بودیم و بردیم که خیلی سریع هم تمام شد. به‌خصوص لبنانی‌ها و عرب‌ها الان در مغازه‌هایشان و جاهای مختلف شهر نجف تصاویر امام را استفاده می‌کنند.

همه مصالح ساختمانی این بنا را هم از ایران بردیم.

● چرا؟

ابتدا که شروع کردیم کارگران و معماران ایرانی بودند. چون عراقی‌ها در کارهای قدیمی خیلی خیره نیستند. فقط از تعداد کارگر ساده عراقی استفاده کردیم. حتی خیلی از کارگرها را هم از ایران بردیم. چون واقعاً آن‌طور که دلمان می‌خواست کار کنند، کار نمی‌کردند. ما تمام مصالح ساختمانی‌مان، به‌جز کارهای چوبی، را از ایران بردیم. چون سبک ساخت درهای آن خانه عراقی بود مجبور بودیم درها را داخل حیاط آن خانه بسازیم. چون درهای بزرگی در آن‌جا کار گذاشتند و اگر بیرون می‌ساختیم اصلاً امکان بردن آن به داخل خانه وجود نداشت. طرح معماری‌اش هم طوری است که واقعاً نمی‌شود در خیلی بزرگی با ابعاد بزرگ‌تر به داخل آن برود. از داخل کوچه‌ها هم امکان این نبود. لذا فقط ساخت همه این درها را داخل همان خانه انجام دادیم و بقیه مصالح‌مان را از ایران بردیم. اوایل از نظر صرفه مالی خوب بود که آن‌جا خرید کنیم. ولی بعداً که قدری ارزش پولی ما کم‌کم شد باید با دینار عراقی، که سه‌برابر پول ما بود، مصالح تهیه می‌کردیم. این خیلی به صلاح ما

برای بنده به مراتب از طواف دور خانه خدا بیش تر بود است. این را بدون اغراق می گویم. نظر شخصی خودم را عرض می کنم. خدا را گواه می گیرم بنده در نجف و داخل همان زیرزمین های خانه امام، که پر از خاک و آجر و آشغال بود و با عشق امام آن را می ساختم، لذتی شیرین تر و بیش تر از آن طوافی بردم که در دور خانه خدا انجام دادم. امیدوارم ان شاء الله شیرینی این عشق و ارادت همچنان باقی بماند.

مهم ترین موانع و سختی های پیش رویتان چه بود؟ آیا از علما و بزرگان عراق هم در این زمینه کمکی گرفتید؟

الحمدلله با استعانت از روح بلند امام و با توکل به آن شیر خدا که در نجف همه وجود ماست، هیچ مانعی غیر قابل حلی در نجف ندیدیم. هر موقع که از طرف نیروهای امنیتی یا بنا به مصلحت هایی محدودیت های سختی در کار ما ایجاد می شد و بعضی موقع ها که واقعا در آن کشور غریب می ماندیم که چه کار کنیم و کارمان تعطیل می شد و می گفتند امروز نمی شود و فردا کار کنید، به شیر خدا آقا امیرالمؤمنین متوسل می شدیم و می گفتیم ما داریم به نام امام کار می کنیم. غریبیم و شما همیشه دست ما را گرفته اید. واقعا هم مشکلمان حل می شد. بنده اصلا چیز غیر قابل حلی در کشور عراق ندیدم که برایم سخت باشد. خدا را شکر آقا امیرالمؤمنین همه این ها را کمک کردند و الحمدلله امروز کار به این جا رسیده و در حال بهره برداری است.

همچنین واقعا ممنون حضرت آیت الله شهرستانی عزیز هستیم. واقعا صمیمانه از بزرگواری های ایشان تقدیر و تشکر می کنم. در همان جلسه ای که در ارتباط با صدور ویزا برای اعزام نیروها خدمتستان داشتیم ایشان بزرگواری کردند. همین طور برای خرید این دفتر امام به خیلی جاها سفارش کردند. واقعا ایشان بزرگواری و به ما خیلی کمک کرد. به افراد دیگر هم خیلی نیاز نشد. مرحوم حضرت آیت الله آصفی (رحمت الله علیه) هم به ما خیلی کمک کرد. خدان شاء الله غریق رحمتش کند! ما از این جهات خیلی مشکل نداشتیم. باز هم واقعا از بزرگواری ها و محبت های حضرت آیت الله شهرستانی صمیمانه تقدیر و تشکر می کنم! ایشان به ما خیلی بزرگواری کرد.

اگر نکته خاصی ناگفته مانده است بفرمایید!

یک روز در خمین جلسه ای بود که بنده در باره جد امام از خمینی ها سؤال کردم. در کل جمعیت یک نفر جواب داد. در کل شهر خمین یک نفر می دانست اصلا جد امام از کجا آمده است. در باره این که جد امام چطور به خمین آمده بپرسید. ببینید چند نفر می دانند اصلا جد امام از کجا آمده و اهل کجا بوده است. مثلا قیر پدر امام در نجف است. قبر حضرت آیت الله حاج آقا مصطفی بعد از این که در اراک به صورت امانت دفن می شود به نجف انتقال داده می شود. هیچ کس این ها را نمی داند. اصلا نمی دانیم قبرش هم کجاست. آن موقع هم که امام و آقای پسندیده بودند نپرسیدند. قبر جد امام حضرت آیت الله حاج سید احمد آقای مصطفوی هم در کربلاست. یعنی جد امام وصیت کرد بعد از فوتش ایشان را به آن جا ببرند. ایشان در ۶۵ سالگی در خمین فوت می کند. آن موقع ۱۰ تومان برای حمل و نقلشان به کربلا گذاشته بودند. کجا گفته شده و مردم از کجا می دانند که جد امام از کربلا تا خمین می آید و در خمین نزدیک ۴۰ سال به ترویج مسائل دینی می پردازد. در همان جا هم فوت می کند و جنازه اش را در کربلا دفن می کنند. چه کسی از حضور امام در کربلا خبر دارد؟ امام بدون استثناء هر هفته به کربلا می رفت. در کربلا یک خانه بود که به آن جا می رفت. در باره کربلا رفتن امام باید از نزدیکان و همراهان امام، دخترهای امام، خانم طباطبایی سؤال شود. آن موقع که همسر امام بود باید از ایشان سؤال می شد. خیلی مهم است که این ها را مردم بدانند.

محل اقامت امام بوده است می آیند. نیز در حال تدارک مکانی برای گفت و گو هستیم تا نقطه نظر ایشان را بگویند. بالاخره به آن ها هم احترام می گذاریم. یک طبقه را به آن ها اختصاص داده ایم. یک طبقه هم برای برگزاری جلسات قرآنی و دینی بچه های عراق ترتیب داده ایم که الان جلساتشان را در حسینیه های مختلف برگزار می کنند. الان که مطلع شده اند دوست دارند خیلی از جلساتشان را آن جا برگزار کنند. حقیقتاً اعتقاد قلبی جدی را در بچه ها و جوان های عراقی می بینیم. خدا را شکر این ساختمان پنج طبقه هم در کنار خانه امام مورد بهره برداری قرار خواهد گرفت. کار دفتر امام هم به تمام رسیده و به بهره برداری می رسد.

خداوند متعال را شاکرم که در طول این مدت پنج شش سال کارهای زیادی انجام داده ایم. چند وقت پیش که داشتم مرور می کردم متوجه شدم در سال ۸۷ پروژه ای به عظمت خمین را به اتمام رساندیم. بعد بنا به دستور تولیت محترم مرمت و بازسازی محل اقامت امام در قم را به اتمام رساندیم و تحویل دادیم. مدرسه فقهی هم جزء آن و الان در اختیار حضرت آیت الله طاهری است. بعد از آن ساختمان پورتال را در میدان انقلاب شروع کردیم. ابتدا تخریب کردیم و سپس ساختیم و در اختیار این ها گذاشتیم. بعد از آن هم خدا این توفیق را داد که در کنار حرم آقا امیرالمؤمنین در نجف، واقعا با تمام سختی هایی که در کشور عراق بود و بدون امکانات، شاهد سه پروژه بزرگ باشیم. ما همه امکاناتمان همین است. یعنی واقعا کل پروژه های خمین و این مدرسه و اصفهان و قم را، با دو سه نفر از بچه هایی که در مؤسسه هستند انجام دادیم. اصلا افراد زیادی نبودند. بنده یک مشاور برای نجف دارم و خودم هم دارم کار می کنم. خیلی از کارها را هم خودم نظارت و آماده می کنم. خودم با امنیتی ها و شرطه ها و استاندار و شهردار این جا تا مهران و از مهران تا عراق و نجف و تا محل خانه امام هماهنگ می کنم تا این مصالح به حلقه امنیتی یک عراق و داخل ساختمان محل اقامت امام می رسد. از همین جا داریم این کار را می کنیم.

اگر دوستان از آن جا سؤالی دارند و عکسی بگیرند و از طریق اینترنت برای من بفرستند، همان موقع عکس را نگاه می کنم و اگر اشکال و ایرادی باشد باز نقشه اش را می کشم و آماده و اصلاح می کنم و می فرستم. خدا را شکر به عشق امام کار بسیار بزرگی در کنار حرم آقا امیرالمؤمنین انجام داده ایم.

کلا این پروژه از آغاز تا انجام چند سال طول کشید؟

ما بعد از سال ۸۹ مرمت و بازسازی خانه امام را شروع کردیم و تقریباً سال ۹۳ به اتمام رسید. الان فقط خرده کاری هایی داریم. کمک های ستاد عتبات عالیات برای اسکان بچه هایمان بسیار خوب بود. بنده واقعا همه این موفقیت ها را مدیون امام می دانم. نام زیبایی این انسان بزرگ واقعا همه جا این مسیر را برای ما هموار کرد. من واقعا خیلی اهل گفتن و این طور بحث ها نیستم. باید بالاخره بسازیم. مردم می بینند و همه این ها به نام امام است. یعنی اصلا این کارها را به نام خودمان نکرده ایم. بنده اصلا اعتقاد این نیست. اعتقاد من این است که همه این کارهای انجام شده و هر آنچه که زیباست به نام امام و با استعانت از روح بلند ملکوتی ایشان است. هر چه ناقصی دارد مربوط به من است ولی هر چه زیبایی دارد مربوط به امام. کار کردن برای اماکن منتسب به امام از نظر معنویت و خدمت زیر پرچم نام امام است چیز دیگری است. همه جمهوری اسلامی متعلق به امام است. ما همه نظام و کشور را امام می دانیم. این اعتقاد شخصی بنده است و شاید کسی هم اشکال و ایرادی بر بنده بگیرد که من روح امام را شاهد این کار می گیرم. در آغازین روز ورودم به کشور عراق هم این را در حرم آقا امیرالمؤمنین با امام عهد و پیمان بستم. کارهایی که برای امام در نجف، قم، خمین، تهران و اصفهان انجام دادم از نظر عشق و زیبایی

الحمدلله قبل از ماه مبارک رمضان امسال فرش هایش را هم انداختیم و مورد بهره برداری قرار گرفت. هنوز اعلام نکرده ایم و این اولین بار است که داریم اعلام می کنیم کار دفتر امام هم به اتمام رسید.

بازدید و مراجعه مردم به آنجا به چه صورت است؟

ما در نجف همان وضعیتی را داریم که در خمین داشتیم. این جا هم با حضور جمعیت کثیر مردم در داخل خانه امام مواجه ایم. زمین خانه امام ۱۱۵ مترمربع و خانه یک طبقه و نصفی است. به قول ما ایرانی ها یک طبقه همکف و یک طبقه اول دارد. دو طبقه هم محسوب نمی شود. حضور جمعیت در آن واقعا مشکل است. یعنی باید حداقل پاسخگوی این جمعیت زائرها و افراد محقق و اساتید دانشگاه ها که از خود عراق می آیند باشیم. آن ها در ارتباط با امام و کتابها و آثارشان سؤالاتی دارند. زائران عزیزی هم که از ایران برای بازدید می روند فرصت بیش تری دارند و سؤالاتی درباره سیر تاریخی تبعید حضرت امام از ایران به ترکیه و از ترکیه به نجف و درباره زندگیشان در داخل آن خانه خشتی گلی ساده مطرح می کنند. یک خانه خشتی گلی قدیمی بدون آب و برق و امکانات محل اقامت یک مرجع تقلید با این عظمت در آن روز بود. با وجود این که امروز مردم آن خانه را با برق و آب و امکانات می بینند باز هم برایشان سخت است که بتوانند به راحتی بیایند و آن جا بنشینند و از آن بازدید کنند. پس به این جهت که بتوانیم به این بحث ها پاسخ بدهیم در جنب خانه امام ۱۵۰ متر خانه قدیمی متعلق به آقای اشکوری را خریدیم. ایشان سیدی از اهل قم هستند. ما با ایشان صحبت کردیم. بنده خیلی ایشان را نمی شناسم و یکی دو جلسه بیش تر خدمتشان نرسیدم ولی حقیقتاً بزرگواری فرمود: «اگر شما می خواهید در این جا امکانات فرهنگی ایجاد کنید من این خانه را به امام می دهم.» ایشان با یک مبلغ بسیار ناچیز، که نسبت به بناهای دیگر عراق حقیقتاً قیمت خیلی مناسبی بود، این خانه را که پشت دیوار خانه امام است به ما دادند. خانه قدیمی تخریب شده و مخروبه ای بود که در زمان امام در داخل آن زندگی می کردند. این خانه در بافت قدیمی خراب شده و ریخته بود و قطعاً امکان بازسازی اش برای ایشان خیلی مشکل بود. وقتی هم شنیدیم می خواهیم در این جا برای امام امکانات کتابخانه ای و نگارستان و موزه درست کنیم واقعا مشتاقانه پولش را گرفت و این جا را به ما داد. ما امروز در پشت خانه امام در آن کوچک های تنگ و باریک یک متر ونیم بافت قدیم عراق، پنج طبقه ساختمان ساخته ایم.

یعنی در همان خانه قدیمی آقای اشکوری؟

بله، آن بنا کلا تخریب شده بود. یک طبقه هم زیرزمین بود که خاکبرداری کردیم. الان آن جا پنج طبقه ساختمان ساخته ایم که شامل طبقه زیرزمین، طبقه همکف، اول، دوم و سوم است. این که چگونه ساختیم بماند که چقدر سختی کشیدیم. اما حقیقتاً در آن شرایط سخت امنیتی عراق در داخل حلقه امنیتی حرم آقا امیرالمؤمنین کار می کردیم. بردن مصالح و این امکانات در آن جا بسیار سختی داشت. بماند. خدا را شکر که با عشق امام و عشق امیرالمؤمنین همه این سختی ها هموار شد و امروز این ساختمان را تقریباً به اتمام رسانده ایم. بناس است که در طبقه همکف کلاس های

دو طبقه این ساختمان کتابخانه تخصصی امام است؛ یک طبقه مخزن و یک طبقه سالن مطالعه است. یک طبقه را هم برای حضور افراد شاخص و دانشگاهی و محقق در راستای اندیشه و فقه امام اختصاص داده ایم تا بررسی و مطالعه و اگر خواستند در آن جا جلساتی برگزار کنند. الحمدلله الان دائماً مسئولان نظام جمهوری اسلامی و کشورهای دیگر در آن جا حضور پیدا می کنند. همه آن ها که مطلع می شوند این جا

حفظ حقوق مردم در اندیشه امام خمینی

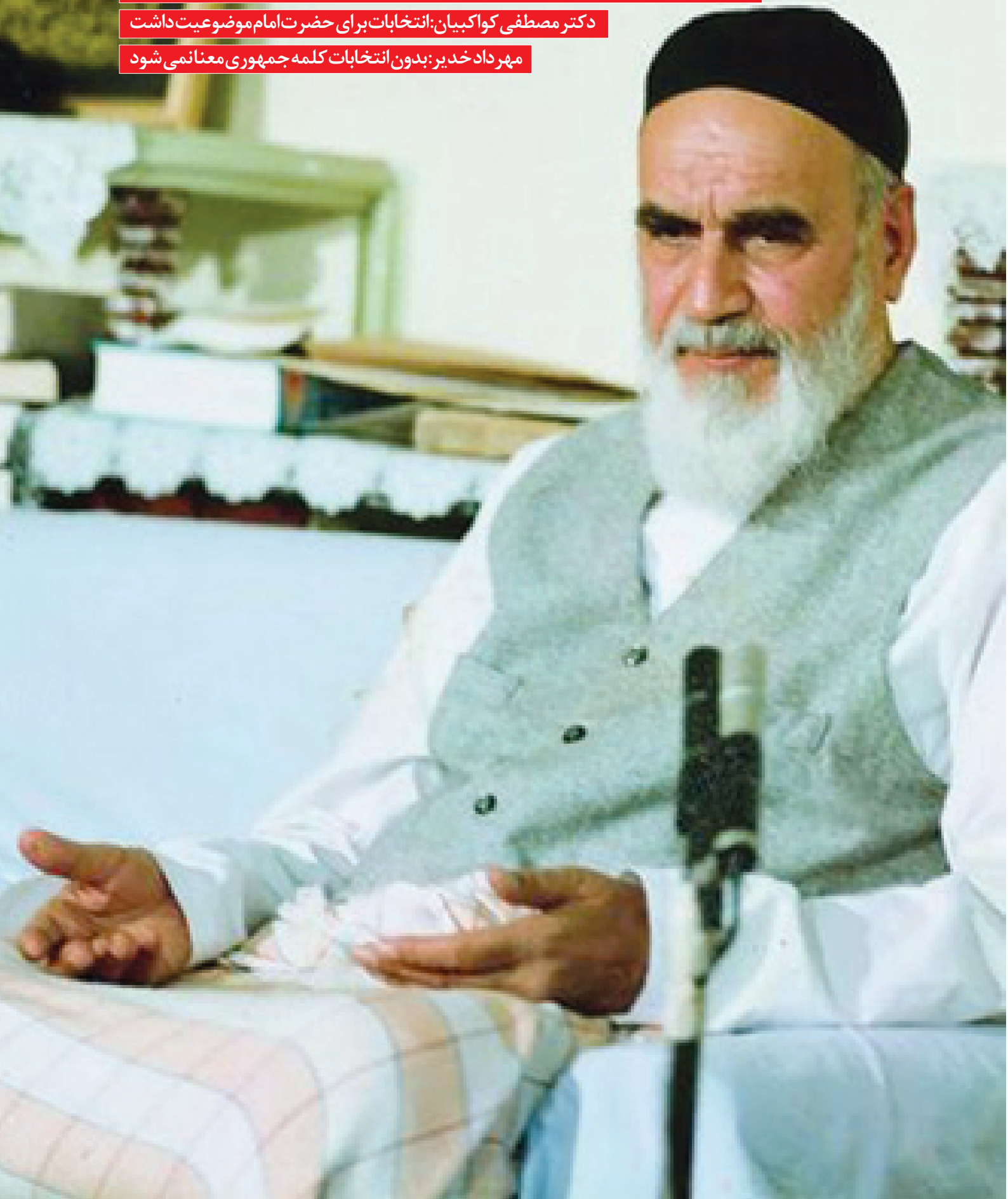
حفظ حریم خصوصی ملت در اندیشه و عمل امام خمینی

آیت الله محمود امجد: پایداری حکومت بر اساس آزادی مردم است

حجت الاسلام والمسلمین محمود محمدی عراقی: حکومت اسلامی بدون مردم مفهومی ندارد

دکتر مصطفی کواکبیان: انتخابات برای حضرت امام موضوعیت داشت

مهر داد خدیر: بدون انتخابات کلمه جمهوری معنایی شود



حفظ حریم خصوصی ملت در اندیشه و عمل امام خمینی



محمدر جانی نژاد

اشاره

امام خمینی، رهبر انقلاب و بنیانگذار نظام جمهوری اسلامی اهداف انقلاب را در سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها و... خود چه پیش از پیروزی و چه پس از پیروزی انقلاب تشریح کردند. از جمله اهداف اصلی و محوری راه احیا و حفظ اسلام و قرآن و ارزش‌های دینی (امام خمینی ۱۳۷۸: ۲۷۵/۱)؛ تحصیل و برقراری آزادی و استقلال (همان: ۲۶۳/۴)؛ مبارزه با ظلم و جلوگیری از تعدی به مردم و خودسری‌ها و قانون شکنی‌ها؛ حفظ حقوق ملت و برقراری عدالت واقعی و همه جانبه؛ و... معرفی کردند. (همان: ۴۲۴/۹) آنچه از بیانات و نظرات ایشان استنباط می‌شود، تأکید بر حقوق احاد ملت است. و این را مکرر به مسئولان و نهادهای انقلابی و مجریان قانون و علاقه‌مندان به نهضت گوشزد می‌کردند تا آنجا فرمودند: «توصیه می‌کنم حتی نسبت به کسانی که به من اهانت نموده‌اند نباید تعرض شود.» (همان: ۲۶۴/۶) در پژوهش حاضر دیدگاه امام خمینی نسبت به لزوم حفظ حریم خصوصی افراد و عدم هتک آبرو و حرمت آنان را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

مقدمه

در جهان امروز حقوق بشر، حقوق شهروندی و حقوق خصوصی از جمله مقوله‌های جهان شمولی هستند که مورد بحث همه محافل علمی و مراکز قانون گذاری و حکومتی کشورها و سازمان‌های بین‌المللی می‌باشد؛ مجموعه قوانین و حقوق نوشته و مصوب شده‌ای که هر کدام در جایگاه خود به نوعی در صدد حفظ کرامت و عزت انسانی اند و نسبت به هم یک ارتباط طولی دارند. به قول منطقین یک نوع ارتباط «عموم و خصوص من وجه» نیز بین آنها حاکم است و البته دارای تفاوت‌هایی به لحاظ محتوایی و مصادقی نیز هستند.

حقوق شهروندی، حقوقی مختص به یک محدوده جغرافیایی و اجتماع خاص و ملت خاصی است. «شهروند» به دلیل عضویت در یک واحد سیاسی به نام دولت، دارای حقوق و تکالیفی است که این حقوق و تکالیف را «حقوق شهروندی» می‌نامند. از این رو، شهروندی، وابستگی شهروند به یک جامعه است و حقوق شهروندی، حقوق و تکالیف شهروند نسبت به جامعه‌ای

است که به آن تعلق دارد. به عبارت دیگر، شهروندی، رابطه تنگاتنگی با مفهوم و مقوله «تابعیت» دارد، اما «حقوق بشر» ناظر به حقوقی است که انسان «بما هو انسان» از آنها برخوردار می‌باشد حقوق بشر، دست کم به معنای امروزی آن در قالب اعلامیه جهانی حقوق بشر ۱۹۴۸ و میثاق‌های بین‌المللی، حقوق مدنی و سیاسی، حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ۱۹۶۶ بیان شده است. بنابراین، حقوق بشر در بردارنده ارزش‌های جهانی یا جهانی شده بشری است که فارغ از روابط افراد با فرهنگ و جامعه بومی به ترسیم حقوق افراد می‌پردازد. اگر بگوییم مفهوم شهروندی، فصل مشترکی با مفهوم «ملیت» دارد، بدون تردید، حقوق بشر، مفهوم فراملی و دربردارنده حقوقی فراگیر و بنیادی، صرف نظر از فرهنگ و آداب و رسوم ملی کشورهاست.

و اما حقوق خصوصی که باز نسبت به حقوق شهروندی گستره کمتر و محدودتری دارد، برای افراد یک جامعه خاص مصداق پیدا می‌کند و حریم خصوصی اشخاص به حساب می‌آید. حق خلوت یا به تعبیری، حق داشتن یک زندگی خصوصی، به عنوان یکی از حقوق اساسی شهروندان، ارتباط عمیقی با حفظ شأن، کرامت، شخصیت، استقلال فردی، توسعه روابط شخصی، گسترش صمیمیت و امنیت روانی پایدار و حاکمیت بر احساسات و افکار و دیگر ارزشهای مهم انسانی دارد. (نوبهار: ۹) هدف این مقاله نیز پرداختن به مقوله حریم خصوصی افراد جامعه ایرانی از نگاه امام خمینی است.

حریم خصوصی چیست؟

با این که امروزه حریم خصوصی به ظاهر مفهومی است زاده نوگرایی و تجدد؛ یا بهتر است بگوییم حاصل تجدید نظر در روابط انسانی از یک طرف و مقاومت در برابر رفتارهای افراطی و قدرت مدارانه حکومتها و نهادهای امنیتی و اطلاعاتی از طرف دیگر، اما در اصل ریشه در فطرت انسانی دارد و منشأ الهی و دینی. لذا حریم خصوصی در نگاه کلی از جمله حقوق مشترک انسانی است؛ متعلق به یک جامعه و قشر خاص نیست. با این که در جوامع و حکومتها و دولتهای مختلف ممکن است تعاریف گوناگونی داشته و دایره شمول آن کم یا زیاد شود و مفهوم

یکسانی از آن برداشت نگردد، زیرا قائل شدن به یک مفهوم واحد که مورد توافق باشد حکومتها و دولتها را در اجرای برنامه‌های خود محدود می‌نماید، پس بخاطر فرار از این محدودیت و مقید نشدن به قالب‌های حقوقی که می‌تواند در قوانین اساسی و عادی کشورها نیز بازتاب یابد، دولت‌ها هرگز خود را در محدوده تنگ تعاریف رسمی و قانونی قرار نمی‌دهند تا هر زمان لازم آید بتوانند به حریم خصوصی پا گذارند. لذا حریم خصوصی در حوزه‌های مختلف معانی خاصی به خود می‌گیرد. هر فرد، شرکت، فرهنگ و یا کشوری تعاریف مختلفی از حریم خصوصی دارند. با این حال به دلیل همگانی و فطری بودن آن، می‌توان تعریف و مفهومی از آن ارائه داد که مورد پسند و مقبول اکثریت قرار گیرد.

در واژه، حریم به معنای آنچه که از پیرامون خانه و عمارت که بدان متعلق باشد، و مکانی که حمایت و دفاع از آن واجب است و خصوصی به معنای شخصی، داخلی و هر چه که زندگی خصوصی اشخاص را در نظر بگیرد به کار رفته است. (دهخدا ۱۳۷۲ ج ۶: ۷۸۱۹)

به لحاظ مفهومی، حریم خصوصی از سه عنصر مستقل و مرتبط باهم تشکیل شده است. این سه عنصر عبارتند از: محرمانگی، ناشناس ماندن، تنهایی و خلوت (انصاری ۱۳۸۶: ۱۶-۱۴) بنابراین از تعاریف مختلف حریم خصوصی دو مفهوم به ذهن تداعی می‌شود. یکی مفهوم ذاتی حریم خصوصی که به شخصیت و کرامت انسانی ناظر است و دیگری نسبت این مفهوم از بعد اجتماعی است که به تناسب فرهنگ و ساختار هر

جامعه بایست حمایت از آن صورت گیرد. نکته مهم دخیل دانستن مفهوم خلوت و تنهایی در حوزه حریم خصوصی است. یعنی حریم خصوصی به منزله خلوت و تنهایی افراد مورد نظر است. (ادیانی ۱۳۸۸: ۵-۴)

با این که حریم خصوصی به معنای محدوده خاص هر شخص است که دیگران نمی‌توانند در آن محدوده وارد شوند و یا متعرض آن گردند. از لحاظ حقوقی، حریم از حرمت به معنای منع است؛ زیرا تعرض دیگران به حق صاحب حریم ممنوع است. (جعفری لنگرودی ۱۳۵۲ ج ۳: ۱۵۰) پس حریم خصوصی به

معنای مکان و محلی است که اختصاص به فرد داشته و دفاع از آن واجب و تعرض نسبت به آن ممنوع می باشد.

همچنین حریم خصوصی به شکل حقوقی، سیاسی و اخلاقی می تواند مورد توجه قرار گرفته و از منظرهای مختلف می توان آن را تحلیل و تبیین نمود، البته هر رویکردی قواعد و مباحث و مؤلفه های خاص خود را دارد.

حریم خصوصی در دو معنا قابل تصور است؛ معنای نخست آن به مفهوم حوزه خصوصی و تعرض ناپذیری حیات فردی انسان است. معنای دوم مبتنی بر حق افراد در مصون بودن از تعرض به حریم خصوصیتشان به مفهوم اول است که همان بهره مندی از حریم خصوصی می باشد. مفهوم اصطلاحی حریم خصوصی نیز همان تعریف حق خلوت است که برخی نویسندگان از آن به عنوان حق امنیت فردی، مصونیت مسکن و حیثیت و تعرض ناپذیری مکاتبات یاد نموده اند. حق خلوت هم عبارت است از «حق داشتن یک چارچوب محافظت شده، امن و خالی از اغیار که در آن به دور از مداخله و فشار دیگران، شخص آن طور که میل دارد، زندگی کند». یکی از مهمترین مباحث مربوط به حق خلوت، شناخت معیار و مصداق های آن است. به دیگر سخن، براساس چه معیار و قاعده ای می توان مصداق های حق خلوت را شناخت؟ در پاسخ باید گفت معیاری قابل پذیرش است که ناظر بر منافع فرد و جامعه باشد. گرچه در شناسایی مصداق های تحت شمول حق خلوت اختلاف نظر وجود دارد؛ اما چهار مصداق قابل ذکر است:

- ۱- ورود بدون اجازه و غیرقانونی به خلوت و حریم خصوصی دیگری مانند بازرسی و تفتیش جیب و کیف افراد؛
 - ۲- تصاحب و استفاده از اسم، القاب و عناوین و اعتبار دیگری؛
 - ۳- انتشار اسرار و وقایع خصوصی افراد مانند روابط زناشویی، امور پزشکی، نامه های شخصی، خصوصیت و ویژگی ها و عادات شخصی؛
 - ۴- انتشار و افشای اطلاعات نادرست و انتساب آنها به یک شخص مانند نشر اکاذیب و افترا.
- در کنگره بین المللی حقوقدانان که در ۱۹۷۷ در استکهلم منعقد شده کنگره احترام زدگی خصوصی را برای سعادت بشر لازم می شمرد و از آن تعریف جامعی بدست می دهد که حائز اهمیت است. این قطعنامه مصادیق تعرض به حق خلوت را چنین بیان نموده است:
- ۱- مداخله در زندگی داخلی و خانوادگی فرد؛
 - ۲- تعرض به تمامیت جسمانی و روانی و ایجاد محدودیت های اخلاقی و معنوی؛
 - ۳- تعرض به حیثیت، شرافت و شهرت فرد؛
 - ۴- تفسیر مضر و نابجا از گفته ها و اعمال شخص؛
 - ۵- افشای امور ناراحت کننده مربوط به زندگی خصوصی فرد؛
 - ۶- استفاده از اسم، هویت و عکس دیگری برای مقاصد تجاری و تبلیغاتی؛

۷- تحت نظر قرار دادن یا توقیف شخص و یا جاسوسی کردن درباره او؛

۸- بازرسی مکاتبات دیگری؛

۹- سوءاستفاده از مکاتبات کتبی یا شفاهی او؛

۱۰- افشای اطلاعاتی که از کسی در نتیجه ارتباط حرف های گرفته یا داده شده است؛ خلاف قاعده حفظ اسرار شغلی و حرفه ای.

با این توضیحات، نگاه این مقاله و تعریف ما از حریم خصوصی عبارت از:

حریم خصوصی آن چیزی است که انسان می خواهد مخفی و غیرقابل دسترسی دیگران بماند و تصمیم گیری درباره آن مستقلاً به عهده خودش باشد. حریم خصوصی چیزی است که اطلاع و ابراز آن یا سامان و تصمیم آن منحصر در اختیار شخص باشد و شخص در آن صاحب اختیار تامه باشد. از امور حوزه خصوصی نمی توان پرسید، به دیگران ربطی ندارد، تجسس و تفتیش در آن ممنوع است، اگر به طریقی کسی از آن مطلع شد افشای آن نیز مجاز نیست. تدبیر امور این حوزه در سلطه شخص است، اوست که حق تعیین سرنوشت خود را دارد و احدی بر مقررات او ولایت ندارد. (کدیور ۱۳۸۷: ۵۲)

دیدگاه اسلام نسبت به حریم خصوصی

دین اسلام به عنوان یکی از بزرگ ترین ادیان جهان معاصر اهتمام ویژه ای به حریم خصوصی انسانها و حفظ آن داشته است. قرآن کریم در آیات متعدد بر آن تأکید کرده و احادیث و روایات زیادی که نمایانگر سیره نظری و عملی پیامبر اسلام (ص) و ائمه اطهار (ع) می باشد، در دسترس ماست که می تواند پایه و اساس مباحث مربوط به حقوق شهروندی و حریم خصوصی باشد.

با مطالعه متون اسلامی بدست می آید که از جمله اصول اساسی اسلام؛ سه اصل حفظ جان و مال و عرض مردم می باشد. دو اصل حفظ جان و مال که از موضوع بحث ما خارج است، اما عرض به معنای آبرو، اعتبار، حرمت، شرافت و وجاهت انسان از آموزه های مؤکد دین اسلام است.

مهمترین عنصر در مسئله حریم خصوصی و اصلی ترین مؤلفه مسئله، آبروی اشخاص است. در آموزه های قرآنی و سیره نبوی (ص) چنان بر مسئله آبرو و حیثیت افراد دستور و تأکید شده، که حتی خود فرد هم حق ندارد آبروی خود را ببرد. انسانها باید آبروی خود را حرمت دارند و در حفظ آن کوشش نمایند. از پیامبر گرامی (ص) نقل شده که فرمود: «ان اعراضکم علیکم حرام کحرمه یومکم هذا فی شهرکم هذا فی بلدکم هذا»؛ آبروی شما بر شما حرمت دارد؛ همانگونه که عید قربان در ماه ذی الحجه و در سرزمین مکه حرمت دارد. (ابن کنثیر، ج ۴ ص ۲۲۹) و ایضاً امیرمؤمنان (علی) (ع) می فرماید: آبروی خود را هدف تیرهای سخنان مردم قرار ندهید. (شهیدی ۱۳۶۸: نامه ۶۹)

یکی دیگر از موارد حریم خصوصی، فضولی و سرک کشیدن در زندگی و مسایل شخصی دیگران است که تمام عقول انسانی و مکاتب فکری بشری آن را تقبیح می کنند. آموزه های وحیانی و دینی نیز آن را به عنوان تجسس، زشت بلکه گناه دانسته و برای آن عقوبت اخروی سختی وعده داده است. آموزه دینی تلاش دارد تا همواره اعتماد عمومی نسبت به یکدیگر افزایش یافته و همگرایی و محبت و همکاری در میان مؤمنان، بلکه تمام انسانها بهتر و بیشتر گردد. دین اسلام از ۱۴۰۰ سال پیش برای شأن و منزلت انسانی ارزش قائل شده است و حریم خصوصی را به رسمیت شناخته است. آیات زیادی از قرآن به این مضمون پرداخته اند. برای مثال در آیات ۲۷ و ۲۸ سوره نور می خوانیم:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتَسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۲۷) فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارجِعُوا فَارجِعُوا هُوَ أَزكى لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (۲۸)»

آیه ۲۷؛ ای کسانی که ایمان آورده اید در خانه هایی غیر از خانه خود وارد نشوید تا اجازه بگیرید و بر اهل آن خانه سلام کنید، این برای شما بهتر است، شاید متذکر شوید.

آیه ۲۸؛ و اگر کسی در آن نیافتید داخل آن نشوید تا به شما اجازه داده شود، و اگر گفته شود بازگردید، بازگردید، که برای شما پاکیزه تر است و خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است.

از آیه نخست استنباط می شود که تصمیم ورود را باید قبلاً به اطلاع آنها رسانید و موافقت آنها را جلب کرد. آنهم چه نوع اجازه ای؟ اجازه گرفتن همراه با محبت و دوستی نه با تهدید و ارعاب، چرا که در آیه مبارکه آمده است: «تستانسوا» نه «تستادنوا»؛ کلمه دوم فقط اجازه گرفتن را بیان می کند، در حالی که کلمه اول که از ماده «انس» گرفته شده اجازه و نشانی توام با محبت و لطف و آشنایی و صداقت را می رساند، و نشان می دهد که حتی اجازه گرفتن باید کاملاً مؤدبانه و دوستانه و خالی از هر گونه خشونت باشد. (تفسیر نمونه ج ۱۴: ۴۵۶-۴۶۴)

بنابراین هرگاه این جمله را بشکافیم بسیاری از آداب مربوط به این بحث در آن خلاصه شده است. یعنی: فریاد نکشید، در را محکم نکوبید با عبارات خشک و زننده اجازه نگیرید، هنگامی که اجازه داده شد بدون سلام وارد نشوید، سلامی که نشانه صلح و صفا و پیام آور محبت و دوستی است نه سلام

از روی اجبار و حيله.

قرآن کریم این حکم را که جنبه انسانی و عاطفی دارد با دو جمله، «ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ» و «لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (النور: ۲۷) همراه می کند و این دلیللی است بر اینکه اینگونه احکام ریشه در اعماق عواطف و عقل و شعور انسانی دارد که همان خیر و صلاح بشری است.

در آیه ۲۸ این دستور تکمیل می شود که: «اگر کسی در آن خانه نیافتید وارد آن نشوید تا به شما اجازه داده شود.» منظور از این تعبیر آن باشد که گاه در یک خانه کسانی هستند ولی کسی که به شما اذن دهد و صاحب اختیار و صاحب منزل باشد حضور ندارد، شما در این صورت حق ورود نخواهید داشت. سپس اضافه می کند: «و اگر به شما گفته شود بازگردید، این سخن را پذیرا شوید و بازگردید، که برای شما بهتر و پاکیزه تر است.» (همان)

از مفهوم آیه ۲۸ هم استنباط می شود که اگر بر فرض پاسخ رد شنیدید این شما را ناراحت نکند، چه بسا صاحب خانه در حالتی است که از دیدن شما در آن حالت ناراحت می شود، و یا وضع او و خانه اش آماده پذیرش کسی را ندارد و از آنجا که به هنگام شنیدن جواب منفی گاهی حس کنجکاوی بعضی تحریک می شود و به فکر این می افتند که از درز در، یا از طریق گوش فرا دادن و استراق سمع مطالبی از اسرار درون خانه را کشف کنند، در ذیل همین آیه می فرماید: «خدا به آنچه انجام می دهد آگاه است.» پس استراق سمع هم نکنید و فال گوش نایستید.

همچنین در آیه ۱۲ سوره حجرات آمده است:

«ای کسانی که ایمان آورده اید! از ظن و گمان در مورد یکدیگر بپرهیزید که بعضی از ظن ها گناه است و در کار یکدیگر تجسس و کنجکاوی نکنید.»

یعنی کنجکاوی و تجسس در امور دیگران ممنوع شده است که می توان وارد شدن به حریم خصوصی افراد را از بارزترین مصادیق این تجسس دانست.

تجسس حتی برای اجرای فرضیه امر به معروف و نهی از منکر هم ممنوع است. جلوگیری از وقوع آشکار منکرات یکی از وظایف نظام اسلامی است و در صدر اسلام چه بسا خود حاکمان این مهم را انجام می دادند. بعدها منصبی خاص با عنوان حسبه پدید آمد و متصدی آن یعنی محتسب موظف شد که با تظاهر «به ترک معروف» یا «انجام منکر» مقابله کند. به نوشته غزالی، محتسب باید از منکر آشکار که نیاز به تجسس ندارد، جلوگیری کند. (غزالی ج ۳: ۲۸) بر این اساس، محتسب یا ناهی از منکر مجاز نیست که در امور پنهانی مردم تجسس و اسرار مخفی آنان را افشا کند. بسیاری از مؤلفانی که به شرایط حسبه توجه داشته اند، بر این نکته تصریح کرده و به حدیث مشهور نبوی استناد نموده اند که اگر کسی مرتکب کاری منکر شود و کار خود را آشکار کند حد بر او جاری خواهد شد. سیره صحابه بزرگ و امام علی (ع) هم آن بوده که تنها در صورت بروز و آشکار شدن منکر، گناهکار را مجازات می کردند و برای کشف منکر تجسس نمی کردند.

حاکم اسلامی نه تنها از تفتیش بدون دلیل نهی شده، بلکه بر پایه گمان و تردید هم نمی تواند به تفتیح و تجسس بپردازد. بنابر حدیثی از پیامبر اکرم (ص)، این امر موجب فاسد شدن مردم می شود. امیر مؤمنان (علی) (ع) در عهدنامه مالک اشتر به وی توصیه فرمود که در عیوب مردم که بر وی پوشیده است، کنجکاوی نکند و تا حد ممکن خطابخش و جرم پوش باشد. (شهیدی ۱۳۶۸: نامه ۵۳) از دیدگاه فقهی، حاکم تنها وظیفه دارد که در صورت ثابت شدن گناهان مرتبط با حق الله، نسبت به آنها حد جاری کند و اجرای حدود مربوط به حق الناس نیز به درخواست صاحب حق دارد. (حر عاملی ج ۲۸: ۵۷) از مصادیق تجسس حرام، استماع مکالمات غیرعلنی اشخاص است که مشمول حکم آیه ۱۲ سوره حجرات و احادیث مربوط به آن می گردد. در حدیث وارد از معصوم، کسی که به رغم خواست افراد به گفت و گوی آنان گوش دهد نكوهش شده و جزایش در روز قیامت، ریختن سرب گداخته در گوش وی ذکر گردیده است. (حویزی ج ۵: ۹۳) قانون

اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز انواع تجسس، از جمله ضبط و فاش کردن مکالمات تلفنی و استراق سمع، ممنوع شده است.

پس وظیفه نیروهای انتظامی و امنیتی در این زمان نیز این است که جلوی خلاقها را بگیرند، اما این وظیفه و تکلیف مشروط به آن است که عمل منکر و خلاف، بدون تفحص و تجسس برای آنان ظاهر و آشکار باشد و گرنه اگر بخواهند با تجسس و تفحص، به خلاف پنهان برسند، این کشف، دیگر واجب نیست؛ زیرا هر گونه تجسسی در حریم خصوصی شهروندان جامعه اسلامی روان نیست، بنابراین پلیس و پاسبان نمی تواند با باز کردن در بسته ای و یا گوش دادن مخفیانه، بر خود معلوم دارد صدایی که می آید گناه است یا نه، پشت سر مسوولان نظام حرف می زند یا نه... چنان که بر او جایز نیست تا با بوییدن دهان کسی معلوم کند شراب خورده یا نه، یا از کسی بخواهد آنچه در زیر جامه دارد نشان دهد که آیا مثلاً آلت قمار یا موسیقی مطربی دارد یا نه؟

حریم خصوصی در قانون اساسی

قانون اساسی مضمّن کلیه قواعد و مقررات مربوط به قدرت، انتقال و اجرای آن است. حدود آزادی فرد در برابر قدرت و حد و مرز اعمال تشکیلات حاکم در برخورد با حوزه حقوق فردی در قانون اساسی تعیین می شود. قانون اساسی به مفهوم مادی آن در همه جوامع تکامل یافته یافت می شود.

یکی از مجموعه قوانین مشهور باستانی، منشور کوروش پادشاه هخامنشی ایران است که در سال ۵۲۹ پیش از میلاد، پس از فتح شهر بابل به دستور وی نگاشته شد. از این منشور به عنوان نخستین منشور حقوق بشر جهان نام برده می شود. همچنین یکی از اسنادی که مایه تفاخر کلیه مسلمانان جهان محسوب می شود، قراردادی است که در اولین سال هجرت رسول اکرم (ص) به مدینه، توسط آن بزرگوار تنظیم شده و ضمن آن که نخستین قانون اساسی مدون جهان به شمار می آید، حکم یک نوع بیمه اجتماعی برای نیازمندان آن شهر را نیز داشته است. (نشریه گلستان قرآن شماره ۸۳) در اولین سال هجرت، پیامبر اسلام (ص) طرحی تهیه فرمود که در آن از وظایف، حقوق و تعهدات حاکم و نیز سایر احتیاجات اولیه نیازمندان بحث شده بود. این سند که متن کامل آن در منابع معتبر مانند سیره ابن اسحاق آمده است، شامل ۵۲ ماده و نمونه بسیار خوبی از زبان قضایی، حقوقی و شیوه نگارش در زمان تنظیم سند است.

نخستین قانون اساسی در ایران، قانون اساسی مشروطه بود که در ۸ دی ۱۲۸۵ ش (۱۴ ذیحجه ۱۳۲۴ ق) به امضای مظفرالدین شاه رسید. بعد از مدتی «متمم قانون اساسی» تهیه شد و به تصویب مجلس رسید و یک سال بعد محمدعلی شاه آن را در (۲۹ شعبان ۱۳۲۵ ق) امضا کرد پس از آن نیز در چند نوبت با تشکیل مجلس مؤسسان برخی از مواد این قانون تغییر کرد. این قانون و متمم آن تا سال ۱۳۵۷ که حکومت پادشاهی در ایران برافتاد، قانون اساسی ایران بود. چند ماه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به دستور رهبر انقلاب، امام خمینی قانون اساسی جدید نگارش یافت و توسط شورای انقلاب و دولت موقت مورد بحث و بررسی قرار گرفت و با تأکید حضرت ایشان مجلس خبرگان قانون اساسی جهت بررسی نهایی قانون اساسی، تشکیل گردید. این مجلس موفق شد با درایت و مدیریت شهید دکتر بهشتی در مدت کوتاه سه ماهه کار تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را در ۲۴ آبان ۱۳۵۸ به انجام رساند و در تاریخ ۱۳۵۸/۹/۱۲ به تصویب نهایی ملت ایران رسید. این قانون در سال ۱۳۶۸ مورد بازنگری قرار گرفت و در ۶ مرداد در همه پرسی قانون اساسی ایران در ۱۳۶۸ به تأیید اکثریت مردم ایران رسید.

قانون اساسی ج.ا. به عنوان فقه سیاسی مکتوب شیعه توجه خاصی به حقوق شهروندی، از جمله حریم خصوصی افراد کرده به طوری که رنگ، نژاد و زبان را موجب تفاوت در برخورداری از این حق نمی داند و دولت را موظف به رعایت حقوق شهروندی برای همه انسانها می کند؛ ضمن این که نه

تنها به ذکر نظری حقوق شهروندی توجه کافی داشته، بلکه در عمل هر سه قوه حاکمیت را مدافع این حق قلمداد کرده و سهم ویژه ای برای قوه قضائیه قائل شده است.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که برگرفته از اصول اسلام و قرآن و سیره پیامبر (ص) و ائمه اطهار (ع) است، در اصول متعددی بر حقوق خصوصی مردم تأکید دارد. از جمله اصول مندرج در فصل سوم در مورد حقوق ملت. در اصل ۲۵ که انواع تجسس، از جمله ضبط و فاش کردن مکالمات تلفنی و استراق سمع، ممنوع شده است.

البته ضرورت رعایت حریم خصوصی افراد در اصول: ۹؛ ۱؛ ۲۲؛ ۲۳ متمم قانون اساسی مشروطیت نیز (۲۹ شعبان ۱۳۲۵ ق) قید شده بود.

در این اصول آمده است: «افراد از حیثیت، جان، مال، مسکن و شرف محفوظ و مصون از هر نوع تعرض هستند و متعرض احدی نمی توان شد، مگر به حکم و ترتیبی که قوانین مملکت معین می نماید.» (اصل نهم)

اصل سیزدهم: «منزل و خانه هر کس در حفظ و امان است در هیچ مسکنی قهراً نمی توان داخل شد، مگر به حکم و ترتیبی که قانون مقرر کرده.»

اصل بیست و دوم: کلیه مراسلات پستی محفوظ و از ضبط و کشف مصون است، مگر در مواردی که قانون استثنا می کند. اصل بیست و سوم: «فشا یا توقیف مخابرات تلگرافی بدون اجازه صاحب تلگراف ممنوع است، مگر در مواردی که قانون معین می کند.»

در باره پلیس و پاسبان در عصر ما نیز می بایست به این نکته توجه داد که وظیفه آنان این است که جلوی خلاقها را بگیرند اما این وظیفه و تکلیف مشروط به آن است که عمل منکر و خلاف، بدون تفحص و تجسس برای آنان ظاهر و آشکار باشد و گرنه اگر بخواهند با تجسس و تفحص، خلاف پنهان، چون زنا را کشف کنند، این کشف، دیگر واجب نیست؛ زیرا هر گونه تجسسی در حریم خصوصی شهروندان جامعه اسلامی روا نیست. بنابراین پلیس و پاسبان نمی تواند با باز کردن در بسته ای و یا گوش دادن مخفیانه، بر خود معلوم دارد صدایی که می آید گناه است یا نه، چنان که بر او جایز نیست تا با بوییدن دهان کسی معلوم کند شراب خورده یا نه، یا از کسی بخواهد آنچه در زیر جامه دارد نشان دهد که آیا مثلاً آلت قمار یا موسیقی مطربی دارد یا نه؟ (نراقی، مهدی، ج ۲، ص ۲۵۰) همچنین که از تجسس زیاد در امور مربوط به خانواده و همسر و اهل و عیال نیز منع شده است (نراقی، احمد، ۱۳۷۷، ص ۲۳۴) چرا که خود را مبتلای به سوء ظن و همسر را به فکر زشت رهنمون می گردد. (فیض کاشانی ج ۴: ۱۰۴)

با نگرش به قانون اساسی و سایر قوانین موضوعه نظیر قانون مدنی، قانون آیین دادرسی کیفری، قانون مجازات اسلامی و... بخش هایی از حریم خصوصی وجود داشته که می توان با استفاده از مفاهیم آن حدود و چارچوب حریم خصوصی را روشن ساخت. مثلاً براساس اصل ۲۲ قانون اساسی حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن و شغل اشخاص از هر گونه تعرض مصون بوده و حکومت و مردم باید به این محدوده احترام گذاشته و متعرض کسی نشوند. بنا بر اصل ۲۳ قانون اساسی، تفتیش عقیده ممنوع بوده و هیچ کس را نمی توان به صرف داشتن عقیده مورد تعرض قرار داد. بنا بر اصل ۲۴ قانون مذکور نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند، مگر آنکه مخل به مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشد.

به استناد اصل ۲۵ قانون اساسی بازرسی و نرساندن نامه، ضبط و فاش کردن مکالمات تلفنی، مخابرات تلگرافی و تلکس و سانسور، عدم مخابره و نرساندن آنها، استراق سمع هر گونه تجسس ممنوع است، پس در همین اصل مصادیق بسیار مهمی از حریم خصوصی احصا می شود. طبق اصل ۲۸ قانون مذکور هر کس حق دارد شغلی را که بدان مایل است و مخالف اسلام و مصالح اسلام و مصالح عمومی و حقوق دیگران نباشد، برگزیند. یا اینکه طبق ماده ۹۶ قانون آیین دادرسی کیفری، «تفتیش و بازرسی منازل، اماکن و اشیاء در مواردی

به عمل می آید که حسب دلایل، ظن قوی به کشف متهم یا اسباب و آلات و دلایل جرم در آن محل وجود داشته باشد.» و ماده ۱۰۰ قانون آیین دادرسی کیفری «تفتیش و بازرسی منازل در روز به عمل می آید و هنگام شب در صورتی انجام می گیرد که ضرورت اقتضا کند. مورد ضرورت را قاضی باید در صورت مجلس قید کند.»

حال برای اینکه ابعاد دیگر حقوق خصوصی و عمومی مردم مورد توجه قرار گیرد، باید به قانون احترام به آزادی های مشروع و حفظ حقوق شهروندی که در مجلس ششم به تصویب رسیده، نظری انداخت. ریاست قوه قضائیه و سایر مقامات برجسته قضایی بخشنامه ای ۱۵ ماده ای را تدوین کردند که در بالا به مواردی از آن اشاره شد. این لایحه در مجلس ششم به صورت قانون در ماده واحد ۱۵ بندی درآمد. بر این اساس، قضات و ضابطان دادگستری مکلف به رعایت آن شدند. با پایان کار مجلس ششم، طرح به مجلس هفتم ارجاع شد ولی نمایندگان آن را مورد بررسی قرار ندادند و مسکوت گذاشتند تا اینکه مجلس هفتم نیز به ضرورت تدوین قانونی برای حفظ حریم خصوصی رسید و طرح را در دستور کار قرار داد.

مجلس هفتم در سال ۸۶، کلیات و جزئیات طرح را که شامل تعریف حریم خصوصی و عناوین مجرمانه شکستن این حریم و مجازات های متناسب با جرائم ارتکابی بود، به تصویب رساند و به شورای نگهبان فرستاد. این شورا با طرح ایرادهایی در عناوین مجرمانه و مجازات های آن خواستار اصلاح طرح و فرستاده شدن دوباره به این شورا شد. سرفصل های این لایحه به «حریم خصوصی جسمانی»، «حریم خصوصی اماکن و منازل»، «حریم خصوصی در محل کار»، «حریم خصوصی اطلاعات»، «اطلاعات شخصی در فعالیت های رسانه ای»، «حریم خصوصی ارتباطات» و «مسئولیت های ناشی از نقض حریم خصوصی» اختصاص دارد. نقض حریم خصوصی طبق این لایحه، حبس از سه ماه تا یک سال را در پی خواهد داشت و چنانچه مرتکب در زمره یکی از مقامات و ماموران دولتی باشد، علاوه بر مجازات یادشده به انفعال از خدمت و محرومیت سه تا پنج سال از مشاغل دولتی نیز محکوم می شود.

دیدگاه امام خمینی

عالمان و فقهای اصیل و آزاد و شجاع شیعه همیشه مدافع حقوق مردم در برابر حاکمیت بوده اند و امروز هم این طیف از بزرگان دین زیر سایه جمهوری اسلامی ایران فقهای شیعه برای حفظ حقوق شهروندی پیشقدم هستند. یکی از این عالمان عامل و فقیهان خادم و مراجع شجاع دوران امام خمینی بود که در نظر و عمل آن را به اثبات رساند.

دیدگاه حضرت امام در موضوع حفظ حریم خصوصی افراد که منبعث از دیدگاه اسلام و قرآن است در آثار مکتوب و غیر مکتوب ایشان به صراحت دیده می شود. ده سال پیش از پیروزی انقلاب، سال ۴۸، در حالی که در تبعید به سر می برد، به عنوان یک عالم دینی و مرجع تقلید مذهبی و صاحب نظر در مسائل سیاسی و اجتماعی، نه به عنوان حاکم و صاحب قدرت و مجری، ضمن تدریس مبحث ولایت فقیه به وظایف حاکم اسلامی و کارگزاران نظام اسلامی اشاره کرده و می فرماید:

«اگر مجریان خواستند احکام قضایی را اجرا کنند و مثلاً حدود را جاری نمایند، از مرز قانون باید تجاوز نکنند؛ یک شلاق بیشتر نزنند و اهانتهای نمایندگان. حضرت امیرالمؤمنین (ع) بعد از اینکه دست دو نفر در دزدان قطع می کند، چنان نسبت به آنان عاطفه و محبت نشان می دهد و معالجه و پذیرایی می کند که از مداحان حضرت می شوند.» (امام خمینی ۱۳۷۳: ۸۵)

پس از ۹ سال، با پیروزی انقلاب اسلامی و داشتن قدرت و حاکمیت و توان اجرایی باز در نخستین ساعات پیروزی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، طی پیامی از مردم خواست نگذارند آشوبگران مغرض به اقداماتی از قبیل: غارت، آتش سوزی، مجازات



امام خمینی در فرمان هشت ماده‌ای نزدیک به بیست مورد از حقوق شهروندی را در رابطه با شهروندان مورد توجه و اشاره قرار داده و بر لازم الاجرا بودن آن تأکید ورزیده‌اند. البته در همان زمان، متعاقب فرمان، ستادی از جانب حضرت امام، متشکل از آیت الله موسوی اردبیلی، مهندس میرحسین موسوی، آیت الله امامی کاشانی (رئیس دیوان عدالت اداری وقت)، حجت الاسلام والمسلمین علی اکبر ناطق نوری (وزیر کشور وقت)، حجت الاسلام والمسلمین سید مصطفی محقق داماد (رئیس بازرسی کل وقت کشور) و مهندس غلامرضا آقا‌زاده (وزیر مشاور وقت) برای پیگیری مواد هشت گانه فوق تشکیل شد.

متهمان و از بین بردن آثار علمی و فنی و صنعتی و هنری و اتلاف اموال عمومی و خصوصی دست بزنند و با تأکید اعلام کرد هر کس دست به چنین عملیاتی بزند، از جامعه انقلابی ملت مطرود و در پیشگاه خداوند متعال مسئول است. (امام خمینی ۱۳۷۸ ج ۶: ۱۲۵ - ۱۲۶) همچنین از مردم خواست افرادی از عوامل رژیم گذشته که به عنوان اسیر در اختیار آنان قرار دارند، هرگز مورد خشونت و آزار قرار نگیرند و همچنان که سنت اسلامی است به اسیران محبت و مهربانی کنند تا دولت اسلامی به موقع آن‌ها را محاکمه و عدالت را درباره آن‌ها اجرا نماید. (همان: ۱۲۶)

امام خمینی در فردای پیروزی انقلاب نیز در راستای حفظ حریم خصوصی افراد جامعه در پیام صریحی به همگان هشدار داد که باید از هر نوع خرابکاری و چپاول و آتش سوزی و ظلم و تعدی اترز شود؛ و بر عموم است که از این گونه امور و کارهای غیر اسلامی و غیر انسانی به شدت جلوگیری نمایند و این یک تکلیف شرعی و الهی تعهد ملی بوده و کسانی که متخلف به آن باشند، مخالفت با خداوند کرده و خائن به ملت و کشور و نهضت اسلامی شمرده خواهند شد. (همان ج ۶: ۱۲۸)

با این که از دید خیلی از روشنفکران داخلی و اندیشمندان و سیاستمداران خارجی که انقلاب ایران را پیگیری می‌کردند، امام خمینی فردی سنتی و یک عالم دینی محسوب می‌شد؛ کسی که به حقوق بشر و حقوق شهروندی روز آگاهی ندارد و حتی مخالف آن است، اما پیگیری و پافشاری امام خمینی نسبت به رعایت حق و حقوق دستگیر شدگان و زندانیان و حفظ حریم خصوصی ملت در همان روزهای نخست انقلاب، همه را بهت‌زده کرده بود. آنان شاهد بودند همین رهبر ۷۶ ساله و عالم دینی و سنتی چهار روز پس از پیروزی انقلاب (۲۷ بهمن ۵۷) طی پیامی خطاب به ملت ایران و انقلابیون از همه کسانی که به هر عنوان بدون مجوز به خانه‌های مردم هجوم برده و احياناً باعث ناراحتی خانواده‌ها می‌شوند خواست که بدون کسب اجازه از دولت قانونی به خانه‌های هیچکس حمله نکرده و کسی را از پیش خود توقیف ننمایند و توجه داشته باشند که کیفر مجرمان نباید بدون نظم و حساب و توسط افراد غیر مسئول انجام گیرد. (همان ج ۷: ۱۴۷)

وقتی جمعی از جوانان انقلابی و دانشگاهی که در اوج احساسات پاک و شور انقلابی خود (۲۷ بهمن ۵۷) در اقامتگاه موقت (مدرسه علوی) با رهبر سیاسی و مرجع دینی خود پیرامون دولت موقت و ارتش تازه تسلیم شده و باقی مانده از دوران پهلوی به گفتگوی صمیمانه می‌نشینند، از رهبر خود خواستار برخورد با توطئه گروهک‌ها و انحلال ارتش می‌شوند، رهبر فرزانه و دوراندیش با مهربانی پدرانۀ تأکید می‌کند که مسائل قضایی را با انقلابی‌گری و عداوت دخیل نکنید؛ نگاه به مسائل قضایی نباید بدبینانه و از روی کینه باشد؛ مسئله قضا یک امر شرعی است، لذا ساز و کار خاص خود را داراست؛ عصبانیت در این امور خارج از موازین شرع است. (امام خمینی ۱۳۷۸ ج ۶: ۱۵۴)

بیشتر از یک ماه از پیروزی انقلاب نگذشته و وضعیت انقلاب تثبیت نشده و در حال ترک پایتخت و مرکز کشور به قصد قم، در یک پیام ۱۴ ماده ای (همان ج ۶: ۲۶۳) به نکات بسیار مهمی از حقوق شهروندی و حفظ حریم خصوصی افراد جامعه اشاره کرده و تأکید می‌کند.

الف - به تمام اعضای کمیته‌ها و زندانیان‌ها حکم می‌کنم که با زندانیان - هر که باشد- به طور انسانیت و اسلامیت رفتار کنند و از آزار و مضیقه و رفتار خشن و گفتار ناهنجار خودداری کنند که در اسلام و حکومت عدل اسلامی این امور ممنوع و محکوم است و به بستگان زندانیان در روز معینی با مقررات، اجازه ملاقات دهند.

ب - کرازا گفتم و باز تکرار می‌کنم؛ کسی حق ندارد به منزل مردم حمله کند و وارد منزل آنان شود و اگر اطلاع پیدا شد که مجرمی در منزلی است مراقبت از فرار او کنند و به مقامات مسئول اطلاع دهند که با موازین او را دستگیر نمایند. علاقه

مندان به نهضت باید از این گونه اعمال اجتناب کنند. مردم باید روی موازین شرعی عمل نمایند.

ج - من توصیه می‌کنم حتی نسبت به کسانی که به من اهانت نموده‌اند نباید تعرض شود.

این سیاست همان جنبه‌ی عملی امر به معروف و نهی از منکر و به نوعی تبدیل معاند به مخالف و مخالف به دوست و... می‌باشد که برگرفته از سیره نظری و عملی پیامبر اسلام (ص) و ائمه اطهار (س) است.

امام خمینی مهر ماه سال ۵۸ در جمع نیروهای کمیته انقلاب اسلامی که همزمان هم وظیفه امنیتی و اطلاعاتی داشتند و هم ضابطین قضایی بودند هشدار می‌دهند:

«همچو نباشد که خدای نخواستۀ هر که هر کاری کرد، یا هر که هر چه شنید، فوراً پاسبان برود دم در خانه اش! پاسبان‌ها نباید بروند خانه مردم، مگر با دستوری که از طرف دادستان، از طرف دادگاه صادر می‌شود. روی موازین شرعی، رفتن در جزز (حریم) و خانه مردم) مردم خلاف شرع است.» (همان ج ۱۰: ۲۷۴)

حتی ایشان برای مثال به یک مورد از حفظ آبرو و حیثیت فرد مسلمان که دچار وسوسه شیطنی شده و اشتباه کرده اشاره کرده و می‌فرماید: «در باب «زنا» [آبادی] چهار نفر آدم عادل شهادت بدهد که کالمیل فی المکحلة أمثل میل سُرْمه در سُرْمه دان. ا خدای تبارک و تعالی خواسته است که این امور زود کشف نشود. هم حفظ حیثیت اشخاص بشود- ولو به حسب واقع هم گناهکار باشند- و هم حفظ جهات در جامعه بشود. یا اگر اقرار بکنند، یک دفعه اقرارش را اعتنا نکنند؛

نصیحتش کنند، به او بگویند اگر این ثابت بشود تو چه خواهی شد، تو زجم [سنگسار] خواهی شد، تو مقتول خواهی شد. بعد مهلت به او بدهند. ثانیاً اگر آمد و اقرار کرد، باز ثانیاً توصیه به او بکنند که نکن؛ این کار درست نیست، و اگر در بار چهارم آمد اقرار کرد، آن وقت این است که حد بزنند. آن هم حاکم شرع، مجتهد عادل.» (همان، ج ۱۰: ۲۷۲)

در ادامه همان بیانات اهانت کردن به یک شخص مخالف و مجرم را رد کرده و گوش زد می‌کنند هیچکس حق توهین به مخالف، حتی مخالف اسلام و نظام را هم ندارد! لذا در این باره می‌فرماید: حق مجازات مخالف و مجرم محفوظ است اما اهانت به او نه! رفتن منزل و به خانواده‌اش تعرض کردن، به بچه‌هایش تعرض کردن، این‌ها اموری است که نباید بشود. (همان) حضرت امام در این قسمت به نوعی پیش بینی آینده کرده و هشدار می‌دهد که کاری نکنید و به گونه ای عمل ننمایید که مردم پس از چندین سال نظام اسلامی را با رژیم ستم شاهی مقایسه کرده و بگویند آن‌ها بهتر و با عدالت عمل می‌کردند.

و ادامه می‌دهند: «باید همه - چه قضات، چه دادستان‌ها، چه پاسبانان، چه پاسدارها، و چه کمیته‌ها - همه اینها باید روی موازین شرع عمل بکنند. البته! پاسدار حق ندارد بدون این که قاضی یا فرض کنید دادستان اجازه به او بدهد کاری بکند. وقتی هم به او امر کرد، باید انجام بدهد؛ حق ندارد تخلف بکند.» (همان ج ۱۰: ۲۷۵)

در بخشی دیگر به صفات و اخلاق و نوع برخورد انقلاب و انقلابیون اشاره کرده و تذکر می‌دهند: «من نمی‌دانم چه جور

در جامعه ساقط شود و شرف یک مؤمن خدشه دار گردد. اگر انحرافی دیدید، نخست بدون سر و صدا دنبال تحقیق روید. پس از آنکه مسلماً معلوم شد، قبل از کشیده شدن به مجلس با طرف به گفتگو بنشینید، و مسأله را حتی الامکان با خود او حل کنید. اگر در این مرحله توفیق حاصل نشد، در کمیسیون مربوط او را بخواهید، و با کمک دوستان فیصله دهید. و اگر فیصله نشد و شخص مذکور می خواهد بر خلاف مصالح اسلام و کشور و ملت عمل کند و در انحراف پافشاری نماید، حفظ مصلحت عمومی و اسلام مقدم است بر حفظ مصلحت شخص، هر کس باشد؛ در این صورت تقاضا کنید و با استدلال و منطق، بدون کوچکترین اهانت، مطلب را عرضه کنید. و مهلت دهید تا در محیطی آرام و بی تشنج از خود دفاع کند. در این موقع مجلس به هر چه تکلیف قانونی و شرعی دارد عمل کند، بی کوچکترین توهین. و ما همه باید بدانیم که مجرمی که بالاترین جرم را دارد و به سوی چوپه دار می رود، جز اجرای حد شرعی احدی حق آزار او را لفظاً و عملاً ندارد؛ و مرتکب خود ظالم است و مستحق کیفر». (امام خمینی ۱۳۷۸ ج ۱۸: ۴۶۶)

با این دیدگاه امام خمینی، نمی توان مفهوم حفظ نظام را به نظام حکومتی فروکاست و نظام اجتماعی را نادیده انگاشت و یا با استاندارد به تراجم اهم و مهم هر کاری را برای حفظ نظام حکومتی انجام داد. چنین برداشتی دقیقاً مغایر با مبانی و دیدگاه‌های امام خمینی است. فراموش نکنید فرمان هشت ماده ای امام خمینی، که در آن به مسئله رعایت احتیاط تام تأکید شده، در فضایی صادر شده که گروهک‌های مسلح و خانه‌های تیمی وجود داشت و ترور و جنگ مسلحانه رایج بود؛ با این حال امام بر رعایت این نوع احتیاط تأکید نمودند. به هر حال اگر بخواهیم به یک جمع بندی در باره نوع تعامل میان حکومت و مردم از نظر امام خمینی برسیم، نمی توانیم این ابعاد را نادیده بینگاریم. ایشان دغدغه‌هایی در زمینه حقوق مردم داشتند و گاه مسائل را با اصرار پیگیری می کردند. انصاف ایجاب می کند در کنار مشکلات و کاستی‌هایی که در زمینه رعایت حقوق بشر و شهروندی وجود داشته به این جنبه‌ها هم توجه کنیم؛ پیگیری‌ها، ابراز حساسیت‌ها، درمندان و دغدغه مندانه مسائل انسانی، حقوق بشری و شهروندی و حق الناس مطرح کردن را هم باید در نظر داشته باشیم.

نتیجه

با بررسی مجموع آیات الهی و احادیث و بیانات و نظرات حضرت امام به نظر می رسد دیدگاه شرع اسلام بر «ضرورت و لزوم محترم شمردن احترام، شئون و حقوق افراد جامعه مسلمین و کتمان اسرار و حفظ اعراض آنان می باشد». هرگز نباید حقوق افراد و آبروی آنان با استراق سمع و شنود، تفتیش و تجسس، افشاجری و... مورد تعدی و تجاوز قرار گیرد، در ارتکاب و انجام این کارها، هیچکس نمی تواند به بهانه مأمور و معذور و یا عضویت در دستگاه امنیتی برای خود عذر شرعی درست نموده و دست به چنین اعمالی بزند. چون بر مأموران امنیتی و اطلاعاتی نیز جایز نیست در امور شخصی مردم دخالت نمایند، مگر اینکه به مصالح و مقتضای نظام و مردم برگردد که مقدار و نحوه آن را هم قانون تعیین می کند حضرت امام در پیام‌ها و سخنرانی‌های متعدد، به ویژه در فرمان هشت ماده ای به بیشتر مؤلفه‌های حریم خصوصی اشاره کرده و تأکید بر حفظ آن حریم‌ها داشتند. فرمان هشت ماده ای حضرت امام هر سه محور ارزیابی موازین بین المللی حقوق بشر را در خودش دارد، هم شناسایی حق‌ها در او هست، یک لیستی از حق‌ها را می توان در آن دید، هم برای اجرای این حق‌ها ورود کرده و مرحله به مرحله پیگیری اجرایی شدن آن بودند که مطمئن شوند این حق‌ها رعایت می شود. در اصل یک مدل سازی برای اجرای آن کردند. و هم در جهت تضمینش اقدام کردند، ساز و کار ایجاد کردند، هیئت تعیین کردند. هیئت هم فقط مربوط به قوه قضائیه نبود، قوه مجریه را هم دخیل کرد.

منابع در دفتر نشر به موجود است.

بعد از برآمدن موارد فوق در انتهای پیام خود بار دیگر تأکید می کنند: «قابل قبول نیست که به اسم انقلاب و انقلابی بودن به کسی ظلم شود.»

ایشان در این فرمان نزدیک به بیست مورد از حقوق شهروندی را در رابطه با شهروندان مورد توجه و اشاره قرار داده و بر لزوم الاجرا بودن آن تأکید ورزیده‌اند. البته در همان زمان، متعاقب فرمان، ستادی از جانب حضرت امام، متشکل از آیت الله موسوی اردبیلی، مهندس میرحسین موسوی، آیت الله امامی کاشانی (رئیس دیوان عدالت اداری وقت)، حجت الاسلام والمسلمین علی اکبر ناطق نوری (وزیر کشور وقت)، حجت الاسلام والمسلمین سیدمصطفی محقق داماد (رئیس بازرسی کل وقت کشور) و مهندس غلامرضا آقازاده (وزیر مشاور وقت) برای پیگیری مواد هشت گانه فوق تشکیل شد. این پیام به مسئله صیانت و حفاظت از حریم خصوصی فروکاسته شود. البته بدون شک کسی که حتی یک بار آن پیام را مطالعه کند متوجه می شود اهتمام به حریم خصوصی در آن برجسته است. البته باید حریم خصوصی را قدر بدانیم و اهمیتش را در شکوفایی استعدادها و خلاقیت‌های فردی و معنوی ارج بنهیم؛ ولی آن فرمان به این حوزه محدود نیست.

آن فرمان دست کم متضمن ده حق بنیادین شهروندی است که حریم خصوصی تنها یکی از آن‌هاست. به برداشت من آن‌ها عبارت است از: اول: مسئله قانونگرایی و حکومت قانون. اصل این فرمان با مسئله قانونگرایی شروع می شود. مسئله دوم حق بر دسترسی به محاکم صالح و حق بر محاکمه عادلانه است. این دو حق در ادبیات حقوق بشر البته از همدیگر متمایزند. در این پیام بر وجود دادگاه‌های نظام مند، سیستمیک، قابل پیش بینی و منظم و همین طور مسئله محاکمه عادلانه تأکید شده است. این که اگر افراد مجرم اعلام شوند باید قبلاً در دادگاه منصفانه و عادلانه محاکمه شده باشند. مسئله سوم اصل استقلال قضایی است. اصلی که بعضی منتقدان، نبود آن را به عنوان نقضی در نظام قضایی اسلام عنوان کرده و گفته‌اند مفهوم استقلال قضایی نمی تواند در دستگاه فکر اسلامی معنا داشته باشد. ولی امام خمینی به عنوان یک فقیه در این فرمان بر این مفهوم بنیادین و کلیدی تأکید کرده‌اند. مسئله چهارم، اصل عفو، اغماض و خطاپوشانی در رابطه حکومت و مردم است. مسئله پنجم اصل منع بازداشت خودسرانه است. اگر در جامعه ای نهاد‌های غیرمسئول بتوانند در بازداشت و یا مجازات افراد مداخله کنند چیزی به نام امنیت قضایی باقی نمی ماند. این اصل از اصول اعلامیه حقوق بشر و شهروندی فرانسه هم هست که در پیام امام خمینی هم آمده است. مسئله ششم اصل مهم احترام به مال و مالکیت خصوصی انسان‌هاست. مسئله هفتم حریم خصوصی و جنبه‌های مختلف آن مانند حریم خصوصی شخصیتی، بدنی، اطلاعاتی، منزل و حریم خصوصی کاری است. مسئله هشتم مراعات اصل احتیاط تام در مداخلات حکومتی است که با حقوق شهروندی تراجم پیدا می کند. چنان که گفتیم این اصل مهم و در عین حال، مغفول است. مسئله نهم، دولت و حکومت پاسخگو است. مسئله دهم حق شهروندان بر احساس آرامش است. این امر خیلی مهم است.

با همه تلاش امام خمینی برای حفظ حقوق شهروندی و حریم خصوصی مردم، باز خبرهایی از نقض آن‌ها از طرف بعضی نهادها و سازمان‌های رسمی و غیر رسمی به ایشان گزارش می شد؛ امام خمینی نیز سعی داشتند ضمن حفظ آرامش جامعه و اقتدار نظام که در وضعیت جنگی و تحریم همه جانبه قرار داشت، تذکرات لازم و به موقع را گاه و بی‌گاه داده و پیگیری مسائل باشند. لذا بعد از فرمان هشت ماده ای و تشکیل ستاد پیگیری آن، باز سال ۶۳ در پیامی به نمایندگان مجلس، در راستای تحقیق و تفحص و رأی اعتماد و... تذکر داده و راه حل نیز ارائه می دهند:

«نمایندگان محترم و خواهان و برادران گرامی، مسأله بسیار مهم است. آبرو و حیثیت یک مسلمان با یک انسان در کار است. چه بسا با یک انحراف شما یک انسان آبرومند

شده است که هر که به هر کس دلش می خواهد هر چی می گوید! نمی داند که تهمت زدن به مؤمن جزایش چه هست پیش خدا. نمی داند غیبت کردن از مؤمن چی هست. نمی داند که هتک حرمت مؤمن، هتک حرمت الله است.» (همان) در سال‌های نخست انقلاب گزارشاتنی از تخلفات و نقض حریم خصوصی افراد در دادرسی‌های انقلاب، هسته‌های گزینش ادراکات، کمیته‌های انقلاب اسلامی و سپاه پاسداران و بسیج پایگاه‌های مقاومت به حضرت امام می رسد (موسوی تبریزی: ۸، محقق داماد: ۱۳) و ایشان با اطلاع یافتن از این تخلفات، پیام تاریخی و ماندگار موسوم به «فرمان هشت ماده‌ای» را در ۲۴ آذر ۱۳۶۱ صادر کرد. (همان ج ۱۷: ۱۳۹)

فرمانی که در بیست و چهارم آذرماه ۱۳۶۱ صادر شده، ولی با گذشت بیش از سه دهه از آن هنوز زنده و نیازمند توجه و تحلیل و عمل می باشد. پیامی که نگاهی همه جانبه داشته و خطاب به همه سران و مسئولان نظام، به ویژه قوه قضائیه و دیگر ارگان‌های اجرایی صادر شده و تأکیدی قاطع بر قانونگرایی و حفظ اصول قانون اساسی و حقوق شهروندی است.

زمینه‌ها و علل صدور چنین فرمانی خود نیازمند بررسی و تحلیل مستقلاً است، اما به جرأت می توان گفت؛ برخی عملکردهای افراطی و دخالت حکومت و نهادهای تازه تأسیس حکومتی در حریم خصوصی شهروندان از عمده عوامل آن بود. امام خمینی در واکنش به گزارش‌هایی که در این موضوع به ایشان رسید، با این که کشور در وضعیت ویژه جنگی، تحریم همه جانبه دشمنان قرار داشت و گروه‌های مخالف و معاند و خانه‌های تیمی و جاسوسی که گاه مسلح هم بودند، فعال بوده و حمایت و کمک خارجی دریافت می کردند، این فرمان را صادر کردند.

حضرت امام در ابتدای این فرمان در تعقیب تذکر به لزوم اسلامی نمودن تمام ارگان‌های دولتی به ویژه دستگاه‌های قضایی و لزوم جانشین نمودن احکام الله تذکراتی به جمیع متصدیان امور می دهد که به طور خلاصه عبارت از:

- ۱- تهیه قوانین شرعی و تصویب و ابلاغ آنها با دقت و سرعت لازم و در اولویت قرار دادن قوانین مربوط به مسائل قضایی که مورد ابتلای عموم است.
- ۲- دوری از اشکال تراشی‌های جاهلانه و معیار قرار دادن حال فعلی اشخاص در رسیدگی به صلاحیت افراد.
- ۳- صدور احکام اسلامی با استقلال و قدرت و بدون ملاحظه از هیچ مقامی.
- ۴- ممنوعیت ارگان‌های حکومتی در رفتار غیراسلامی با مردم.

۵- ممنوعیت توقیف و احضار بدون حکم قاضی هر چند به مدت کوتاه. چنین عملی جرم و موجب تعزیر شرعی خواهد بود.

۶- ممنوعیت دخل و تصرف و توقیف و مصادره اموال منقول و غیر منقول افراد بدون حکم حاکم شرع آن هم پس از بررسی دقیق و ثبوت حکم از نظر شرعی.

۷- ممنوعیت ورود به خانه یا مغازه یا محل کار اشخاص بدون اذن صاحب آن‌ها.

۸- ممنوعیت جلب، تعقیب، مراقبت، اهانت و اعمال غیرانسانی - اسلامی نسبت به دیگری به نام کشف جرم یا ارتکاب گناه.

۹- گوش کردن به تلفن یا نوار ضبط صوت دیگری به نام کشف جرم یا کشف مرکز گناه.

۱۰- شنود گذاشتن و تجسس از گناهان و دنبال اسرار دیگران بودن برای کشف گناه و جرم، هر چند گناه بزرگ باشد.

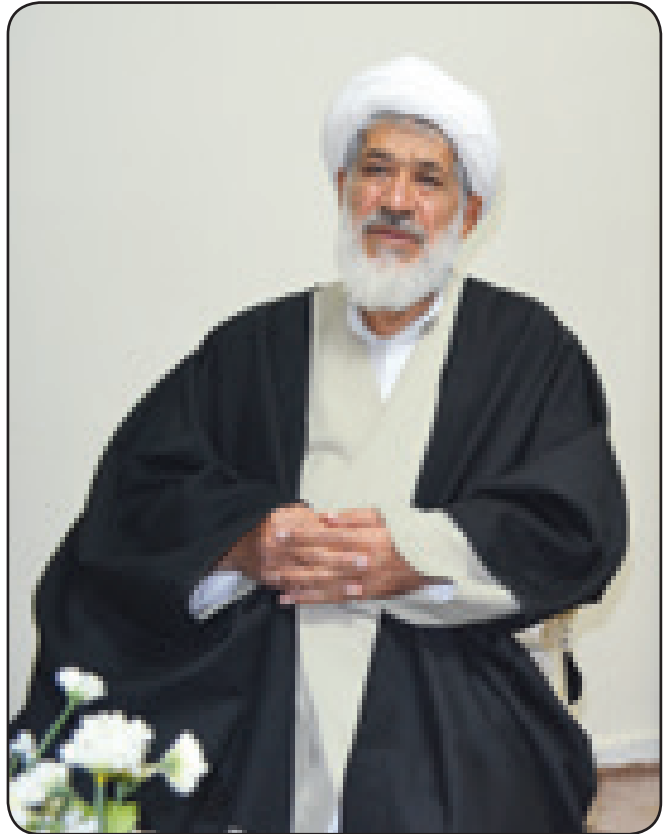
۱۱- فاش کردن اسرار دیگران حتی برای یک نفر.

در بندی دیگر، حضرت امام، آیت الله سید عبدالکریم موسوی اردبیلی (رئیس دیوانعالی کشور وقت) و آقای مهندس میرحسین موسوی (نخست وزیر وقت) را موظف نمودند تا از امور مذکور با سرعت و قاطعیت جلوگیری نمایند.

آیت الله محمود امجد

پایداری حکومت بر اساس آزادی مردم است

آیت الله محمود امجد، چهره نام آشنای اخلاقی و مدرس حوزه علمیه است. در گفت و گو با ایشان، نقش مردم در برقراری حکومت، حق الناس بودن رأی مردم و انتخابات آزاد، از منظر امام خمینی را مورد بحث و بررسی قرار دادیم.



حساسیت زیادی روی بحث تکلیف و حق دارید.

به نظر شما انتخابات حق است یا تکلیف؟

هم حق و هم تکلیف. هر کس حق رأی دادن دارد. حق دارد رأی بدهد یا ندهد. اگر کاندیدی صالح باشد مردم به او رأی می دهند، اگر هم صالح نیست نه. این حق مردم است. اما از طرف دیگر باید بر حکومت نظارت عمومی باشد. پس از این جهت تکلیف است که ما وارد عرصه شویم. همان طور که اخیراً مقام معظم رهبری فرمود همه شرکت کنید، چه موافق و چه مخالف. چون این یک حق است. باید به میدان بیاییم و شرکت کنیم. آن ها که در رأسند نیز نباید به حق مردم خیانت کنند. اگر حق مردم را ضایع کنند و رأی را عوض کنند این حق را ضایع کرده اند. این حق الناس، خیانت و ذنب لایغفر است.

پس مردم حق و اختیار دارند که رأی دهند یا نه.

از آن جا که ما امر به معروف و نهی از منکر داریم و امر به معروف و نهی از منکر همان نظارت عمومی است، باید در انتخابات شرکت کنیم و این تکلیف می شود.

تکلیف است که من رأی بدهم و البته به آدم صالح رأی بدهم.

پس حضور پای صندوق رأی و شرکت در انتخابات

در عین این که یک حق است، تکلیف هم هست. به این معنا که مردم مکلفند این حق را احقاق کنند.

این هم محقق نمی شود مگر با انتخابات. انتخابات هم باید آزاد باشد. رسانه ها هم همین طور. کسی هم حق ندارد به کسی زور بگوید. بله، می شود من بگویم به فلان کس رأی می دهیم. اما این که بگویم حتماً وظیفه شرعی است به فلان کس رأی دهید، درست نیست. بله، رأی دادن وظیفه شرعی، عقلی و عرفی ما است. اما این که انسان به چه کسی رأی دهد، وظیفه شخصی است.

انتخابات آزاد از منظر شما چه تعریفی دارد؟

انتخابات آزاد در شرایطی محقق می شود که رسانه ها و تبلیغات آزاد باشد، نشریات بتوانند اظهار نظر کنند و افکار روشن شود.

حتی اقلیت های مذهبی. بالاخره برای حفظ مملکت، کشور

داستان حضرت زکریا (سلام الله علیه) به ما درس خاصی می دهد. در تکفل حضرت مریم بنا شد قرعه کشی شود. قرعه به نام حضرت زکریا افتاد. با توجه به عظمت حضرت زکریا اگر قرعه به نام دیگری می افتاد آیا ممکن بود آن را به نام خود تمام کند؟ این حق انسان است. انسان حق دارد رأی بدهد و در این مسائل دخالت کند. اگر این حق ضایع شود خیانت در امانت صورت می گیرد.

حق الناس همین است. آیا مردم حق رأی دادن دارند یا ندارند؟ حق دارند رأی بدهند. هیچ کس هم نمی تواند بر آن ها تحمیل کند به چه کسی رأی بدهید یا ندهید. از طرف دیگر این یک تکلیف بزرگ است. باید نظارت عمومی بر حکومت باشد. این امر به معروف که می گوئیم همان نظارت عمومی بر حکومت است. نظارت عمومی احتیاج به قدرت دارد. قدرت نیز احتیاج به انتخابات مردم. مردم باید حضور داشته باشند. من باید قدرت داشته باشم که بتوانم حق جامعه و حق خودم را احقاق کنم. بنابراین حق مسلم مردم است و نیز تکلیف ماست که برای حفظ جامعه این جریان را برقرار کنیم.

یعنی حکومت باید بستر مناسب را برای حضور همه مردم فراهم کند؟

بله. باید همه مردم در صحنه باشند.

اگر حکومت فضا را آماده نکند یا طوری برخورد کند که زمینه برای حضور همه مردم فراهم نشود حق الناس را ضایع کرده است؟

بله. مردم حق دارند بر حکومت نظارت کنند. این حق مردم است. یک نظارت عمومی باید بر حکومت باشد. این نظارت چطور صورت می گیرد؟ وقتی یک انتخابات انجام شود. انتخابات هم باید آزاد باشد. نمی شود چیزی را بر مردم تحمیل کرد و کسی بگوید شرعاً وظیفه این است که به چه کسی رأی بدهید یا ندهید. چنین چیزی درست نیست. رأی دادن یک حق و در عین حال تکلیف است. تکلیف مردم اداره اجتماع است. این بر ما تکلیف شده و متوقف بر امر به معروف و نهی از منکر است. همچنین حق مسلم هر کسی است که از جامعه و حقوق خودش دفاع کند. این ها محقق نمی شود مگر با انتخابات و مجلس و این ها.

بحثمان در رابطه با شرایط انتخاب مطلوب از دیدگاه حضرت امام است. اساساً حضرت تعالی ضرورت انتخابات در جامعه مدرن و جامعه اسلامی را چگونه ارزیابی می فرمایید؟

پایداری حکومت مبتنی بر رضایت و حضور مردم است. حضور مردم هم متوقف بر رضایت مردم است. این هم متوقف بر صندوق رأی است. حضور مردم باید با آزادی، روشن بینی و آگاهی باشد. این هم فقط با آزادی بیان و تبلیغات آزاد تحقق پیدا می کند. میزان رأی مردم است. امام فرمود: «میزان رأی مردم است». یعنی همین. اگر مردم حکومتی را بخواهند آن حکومت برقرار می شود. و اگر مردم حکومتی را نخواهند هیچ اعتباری نخواهد داشت. حضور یا رضایت مردم طرح اسلام ناب است. وگرنه اسلام سلیقه ای هیچ فایده ای ندارد. این که حضور مردم نباشد و بخواهیم با سلیقه خودمان اسلام را بر مردم تحمیل کنیم، درست نیست. امام فرمود: «جمهوری اسلامی، نه یک کلمه زیاد نه یک کلمه کم». یعنی مردم باید در صحنه باشند. وقتی مردم در صحنه بودند، آزادی بیان بود، رسانه ها آزاد بود و انتخابات آزاد بود مردم می توانند اظهار نظر کنند. در این شرایط آن اسلام ناب محمدی که می خواهیم تحقق پیدا خواهد کرد. اتفاقاً از علامه طباطبایی سؤال شده بود که «نزدیک ترین حکومت به اسلام چیست؟» فرمودند: «حکومت جمهوری». منتها امام فرمود: «نه جمهوری، نه اسلامی؛ باید جمهوری و اسلامی منضم باشد». اگر این دو رکن اساسی نباشد حکومت هیچ اعتباری ندارد.

برای برقراری حکومت مردم باید در جریان باشند. حکومت باید با نظر مردم برقرار و پایدار باشد. چون اکثریت قاطبه مردم ما مسلمانند از این جهت جمهوری اسلامی را انتخاب کردند. اگر نه اصل حکومت مردم است. آن ها باید پشتوانه حکومت باشند. اگر نباشند حکومت پایدار نخواهد بود.

آیت الله جوادی می فرمودند اگر حکومت حکومت حضرت امیر باشد ولی مردم در میدان نباشند متوقف می شود. یکی از موضوعاتی که امروزه مطرح است حق الناس بودن رأی مردم است. از نظر فقهی حق الناس بودن رأی مردم چه مبنایی دارد؟



پایداری حکومت مبتنی بر رضایت و حضور مردم است. حضور مردم هم متوقف بر رضایت مردم است. این هم متوقف بر صندوق رأی است. حضور مردم باید با آزادی، روشن بینی و آگاهی باشد. این هم فقط با آزادی بیان و تبلیغات آزاد تحقق پیدا می کند. میزان رأی مردم است. یعنی همین. اگر مردم حکومتی را بخواهند آن حکومت برقرار می شود. و اگر مردم حکومتی را نخواهند هیچ اعتباری نخواهد داشت. حضور با رضایت مردم طرح اسلام ناب است. و گرنه اسلام سلیقه ای هیچ فایده ای ندارد. این که حضور مردم نباشد و بخواهیم با سلیقه خودمان اسلام را بر مردم تحمیل کنیم، درست نیست. امام فرمود: «جمهوری اسلامی، نه یک کلمه زیاد نه یک کلمه کم.

ماشین، پول و خانه هستم نمی توانم به اسلام خدمت کنم. کسی می تواند خدمت کند که از این حرفها بگذرد. بزرگان ما همه چیزشان را در خدمت اسلام گذاشتند و خدمت کردند. مثل شهید اول و شهید ثانی. علما همه طور هر چه داشتند در خدمت اسلام گذاشتند. آن وقت بنده وامثال بنده داریم از برکت اسلام استفاده می کنیم. این که احترام ما را نگه می دارند به برکت اسلام است. آن ها هر چه داشتند فدای اسلام کردند. در تاریخ اسلام فداکاری آن ها بود که مردم را نگه داشت. گاهی می بینیم در دهاتی دوردست یک عالم خوب بوده و مردم آن جا همه معتقد، گرم و خوب هستند. ولی در بعضی جاها هم یک عالم لایالی بوده و مردم آن جا بی اعتنا هستند. امام به این مسائل توجه می داد. مردم نمونه می خواهند؛ حرف نمی خواهند. ۳۴ سال است در این انقلاب حرف می زنیم. این قدر که در این انقلاب حرف زده شده هیچ وقت در هیچ زمان حرف زده نشده است. مردم آنگو، درستی و صداقت می خواهند. حاضرند جانفشانی کنند. به شرطی که صداقت باشد. نباید به مردم دروغ گفت. بله، گاهی مصلحت است که حرف راستی را نگوید. مثلاً وقتی سیلوها خالی است لازم نیست بگوییم که مردم ناراحت شوند. دروغ نباید بگوییم ولی هر حرف راستی را هم نباید بزنی.

● **علما، بزرگان و حوزه های علمیه چقدر در نهادینه کردن اخلاق در انتخابات تأثیر دارند؟**
متأسفانه علما که زبانشان رسا نیست و رسانه ندارند. علما می توانند ارشادات اخلاقی کنند و بگویند به مردم دروغ نگوید، تهمت زنید، خیانت نکنید و عقاید مردم را ضایع نکنید. این ها وظیفه علماست.

● **فرمودید انتخاب اخلاقی یعنی انتخاب ارزش ها و انسان های ارزشمند. اخلاق انتخاباتی چیست؟ یعنی یک بخش از اخلاق انتخاباتی متوجه مردم است که باید ارزش ها را انتخاب کنند. بخش دیگرش ناظر به نامزدها است و کسانی که به میدان می آیند. اخلاق انتخاباتی این ها چیست، چطور باید وارد عرصه شوند و رقابتشان باید چگونه باشد؟**

آن ها هم باید تعهد داشته باشند و صرفاً رقابت نکنند. رقابت اینچنین که معنا ندارد. نباید رقابتش را بگوید. تبلیغات خودش را کند و بگوید من این هستم. این هم امکانات و توان من است. این قدر هم می خواهم خدمت کنم. به مردم بگوید. ولی حق ندارد کسی را بگوید. به هیچ وجه. تعهد یعنی وقتی می خواهید به میدان بیاید تعهد داشته باشد به مردم خدمت کند، نه این که برود مجلس یک اسنادی را امضا کند و میلیاردها پول بگیرد. باید به دنبال حق باشد.

● **ظاهراً یک روایت از حضرت رسول داریم که می فرماید اگر کسی بیاید مسئولیت اداره امور را به عهده بگیرد در حالی که کسی دیگر از او بهتر است، ملعون و از رحمت خدا دور است. در مقابل اگر کسی هم بداند که کسی بهتر از خودش وجود ندارد ولی به میدان نیاید، او هم دور از رحمت خداست. این روایت را چطور می بینید؟**

یعنی یک مهندس باید خود را معرفی کند و بگوید من مهندسم. این اشکال ندارد و بد نیست. یک دکتر باید تابلو بزند و بگوید من دکترم. اشکال ندارد. ولی وقتی یک دکتر می تواند بهتر از او بیمارارن را معالجه کند، باید بیمارارن را به او ارجاع دهد کند. اگر کسی در فقه و فقهات علمش بیش تر از دیگران است، دیگر فقها باید به او ارجاع دهند. لذا علما همیشه از مرجعیت فرار می کردند. این طور نبود که هر کس به حوزه بیاید و از روز اول مرجع شود. چنین چیزی نبوده. مرجعیت یک مقام عالی است و عدالت مرجع خیلی بالاتر از این حرفهاست. حریم عصمت است. این است که بزرگان ما همیشه از مرجعیت فرار می کردند. باید این چیزها را از علما یاد بگیریم. اگر من می بینم شما بهتر از من می توانید خدمت کنید باید تبلیغ شما را کنم و بگویم ایشان بهتر از من

می تواند کار کند. ضمناً این هم غلط است که مردم را گول بزنم و رأیشان را بگیرم بعد به نفع شخصی دیگر بکشم کنار. این غلط است. از روز اول باید بگویم مردم! من اگر رأی آوردم به نفع آقای دکتر یا فلان حاج آقا کنار می کشم. این اشکال ندارد. اما اگر نگوید اشکال دارد. اصلاً فریب در اسلام معنا ندارد. حقه بازی در اسلام نداریم. «سیاست ما عین دینت ماست» یعنی دینت ما عین تدبیر و سیاست است. تأمین رفاه و امنیت مردم و رفع مشکلات آن ها وظیفه حکومت و افراد و نهادهایش است. اعم از مجالس مختلف یا افرادی که مدیریت را در عرصه ای به عهده دارند. کسی که می خواهد پستی را به عهده بگیرد باید بر اساس تعهد به مردم خدمت کند. تعهد داشته باشد که خدمت کند. اگر نه بچاپ بچاپ که ارزش ندارد.

● **برای نزدیک کردن دل های مردم، و توجه بیشتر به آرمان ها و اهداف امام، مسئولان چه کار باید کنند؟**
باید به خلافتکاری خودمان اقرار کنیم. خلاف کردیم. خلاف رأی دادیم و خلاف گفتیم. اشتباه کردیم گفتیم مردم! دین شما این است که به فلان آقا رأی دهید. خلاف کردیم. باید استغفار کنیم. ما گفتیم مردم! دینتان می گوید به فلان آقا رأی دهید. این خلاف است. دین کجا گفته من چنین تبلیغ کنم. من مسئولم. شما می توانید بگویید من به فلان کس رأی می دهم. اشکالی هم ندارد. هر کس هم به شما اعتقاد دارد تبعیت می کند. ولی این که من بگویم دین این است که به فلان کس رأی دهید نادرست است. تحمیل کردن یک شخص، که این قدر خرابی کند، بر مردم خیانت است.

● **انتخابات مطلوب از دیدگاه امام چه بود؟**
دیدگاه امام صداقت، حقیقت، واقعیت و خدمت است. هر کس این طور است لایق خدمت است و الا یک شیطان مجسم است. هر کس می خواهد در هر رشته ای باشد. وقتی قصدش سوءاستفاده است شیطان است. اما اگر واقعاً خدمت کند مسلمان است. «العصر ان الانسان لفی خسر. الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا

بالصبر» مسلمانان صدر اسلام وقتی به هم می رسیدند این آیات را می خواندند. همه همدیگر را به حق و حقیقت دعوت می کردند. وقتی می توانیم به جامعه خدمت کنیم که حق پرست باشیم.

● **پس انتخابات مطلوب در شرایطی است که همه همدیگر را به حق و حقیقت دعوت کنند.**

همچنین باید مردم نظارت عمومی داشته باشند؛ ولو خودشان فاسق و بد باشند. یعنی یک فاسق حق دارد به من بگوید تو چرا چنین و چنان کردی و خلاف گفتی. یک تعمیر کار که سرپایا روغنی است می تواند به من بگوید گوشه عمامه ات سیاه است. حق دارد. من هم نمی توانم بگویم تو سرپایا روغنی هستی و نمیتوانی به من ایراد بگیری. همه حق نظارت دارند. امر به معروف و نهی از منکر یعنی نظارت عموم بر حکومت.

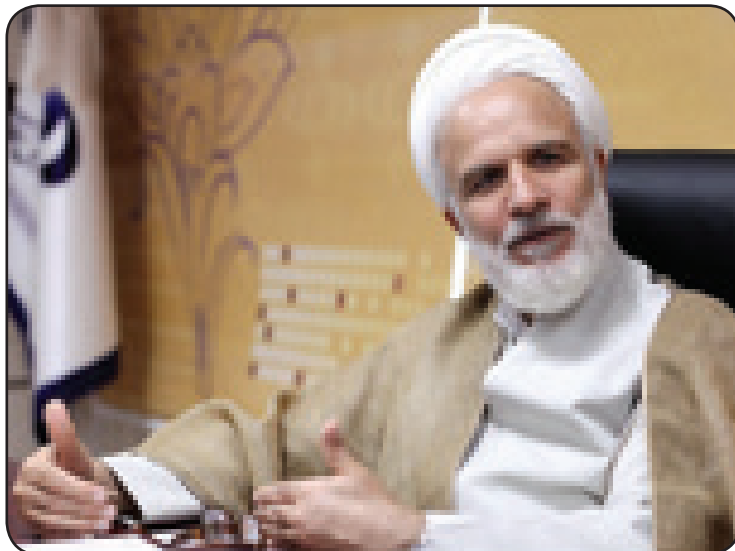
● **در بیان شیرین ترین خاطره ای که از امام دارید در این برایشان بگویید!**

من از وقتی به قم آمدم با امام و اخلاق امام، که ممتاز بود، آشنا بودم. از این جهت به ایشان علاقه مند بودم. منتها آن زمان سطح می خواندم. ایشان همیشه بعد از درس تنها به سمت منزل می رفت. یک روز به دنبال ایشان رفتم. جلوی در خانه گفتم: «استخاره بفرمایید!» استخاره کردند. بعد تعارف کردند و به داخل رفتم. ایشان هم آمدند. چیزی نفرمودند. سکوت را شکستم و گفتم: «آقا من آمدم از شما استفاده کنم.» فرمود: «من هم یک طلبه هستم مثل شما. شما خیلی ریاضت نکش. بزرگ ترین ریاضت اتیان واجبات و ترک محرمات است.» البته این داستان سر دراز دارد. بیش از این نمی گویم.

● **تلخ ترین خاطره تان از ایشان چه بود؟**
وقتی ایشان تبعید شد. تبعید اول که بر من خیلی سخت گذشت. چون کرمانشاه بودم. شنیدم. مشغول توسلات شدم و خیلی افسوس خوردم. تبعید دوم که در قم بودم و خیلی متأسف شدم.

حجت الاسلام والمسلمین محمود محمدی عراقی:

حکومت اسلامی بدون مردم مفهومی ندارد



حجت الاسلام والمسلمین محمود محمدی عراقی عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام

است.

آنچه در ادامه می خوانید، مصاحبه ما با وی است که: موضوعیت و طریقت انتخابات، مبانی حق الناس بودن رأی مردم، و بایدها و نبایدهای احراز صلاحیت افراد و ... از منظر حضرت امام (س) مورد بحث قرار گرفته است.

علمای اسلام، حوزه‌های علمیه آشنا بود ولی در قاموس و فرهنگ سیاسی مدرن نه، روشنفکران غرب‌گرا ولایت فقیه را مترادف استبداد دینی می دانستند. غربی‌ها هم خیلی روی این موضوع تبلیغ کردند. در حالی که کسانی که با مبانی فقهی امام و مبانی فقهی شیعه آشنا باشند می دانند ولایت اصولاً یک امر یک‌طرفه نیست که بگوییم استبداد است؛ یک امر دوطرفه است. یعنی حقوق متقابل است. حقوق متقابل بین امام و امت و بین مردم و حاکم اسلامی. یعنی همان‌طور که خداوند متعال بر مردم حقی قرار داده بر ولی فقیه برای مردم هم حقی قرار داده. بنابراین به هیچ وجه استبداد نیست. به تعبیر حضرت امام ولایت فقیه ضد استبداد و استبداد شکن است و جلوی استبداد را می گیرد. این فقط تئوری نیست. در عمل هم امام در طول همان مدت کوتاهی که در رأس حکومت و جامعه اسلامی قرار داشتند این را ثابت کردند. مثلاً وقتی بنی صدر به سمت یک خودشیفتگی رفت و می خواست نوعی استبداد را عمل کند امام مقابلش ایستادند. البته با ارشاد مردم. باز هم نیامدند خودشان وارد عمل شوند؛ با ارشاد مردم و با نمایندگان مردم این امر را به انجام رساندند. بعد از حضرت امام هم مقام معظم رهبری حقیقتاً مردم‌سالاری دینی را با تمام ابعاد، ویژگی‌ها و لوازمش تبیین کرد و در عمل به اجرا گذاشت. لذا می بینید امروز در دنیا این تفکر حداقل به عنوان یک بدیل و جایگزین راه نو در برابر بشریت معرفی شده که آن پیامدها و آثار سوء دموکراسی غربی را ندارد.

امیدوارم آن شاه‌الله در انتخابات، به‌خصوص ما، هشیار باشیم که دیدگاه‌های مورد نظر امام را اجرا کنیم و نگذاریم خدای نکرده در انتخابات‌های ما پول با قدرت تعیین کننده شود. این درست نقطه مقابل دیدگاه امام است که می خواستند عموم مردم، مخصوصاً طبقه مستضعف و به تعبیر ایشان پابرهنگان که ولی نعمت‌های ما و صاحب اصلی کشور و انقلاب هستند، با آزادی کامل انتخاب کنند نه این که در انتخابات ما قدرت و ثروت نقش پیدا کند.

آیا انتخابات حق است یا تکلیف؟ مردم حق دارند که در انتخابات شرکت کنند یا تکلیف دارند؟

به نظر من در این زمینه اصولاً دیدگاه حقوقی و فقهی امام مانند حقوق غربی نیست. آن جاحق و تکلیف را کاملاً مقابل

غربی و دستاوردهای مدرنیسم را از نظر تفکر غربی تعریف کنید آن‌ها روی این دو عامل تکیه می کنند و ریشه حرفشان به این جا برمی گردد که دموکراسی با دین سازگار نیست. یعنی مردم‌سالاری با حکومت دینی سازگار نیست. ریشه این مسئله هم به قرون وسطی برمی گردد که حکومت دینی یا حکومت خدا بر مردم تعریف می کردند و می گفتند این نوع حکومت از نظر ما مردود است، ما معتقد به حکومت مردم هستیم و مردم باید حکومت کنند، نه خدا بر مردم حکومت کند. حال آن که این حرف از یک اشتباه و خطای بزرگ فکری سرچشمه می گرفت. آن‌ها خدا را بر اساس تعریفشان در برابر مردم و نظر مردم قرار می دادند. به خاطر این که آزادی رأی و آزادی مردم را به تعبیر قرآن کریم مبتنی بر هوای نفس می دانند. پس طبعاً هوای نفس انسان با قانون الهی سازگار نیست. در صورتی که در دیدگاه حضرت امام، که از اسلام ناب محمدی (صلی الله علیه و آله و سلم) سرچشمه می گیرد، بین دین‌سالاری و مردم‌سالاری یا دین و دموکراسی و به تعبیر مقام معظم رهبری مردم‌سالاری دینی، نه تنها به هیچ وجه تضادی نیست بلکه کاملاً سازگاری وجود دارد. امام این تز و دوکتترین و نظریه را مطرح کرد. مهم این که این را در زمان حیات خودشان با موفقیت اجرا کردند. همه دنیا اذعان کرد که دین با دموکراسی و عقلانیت ناسازگار نیست. بلکه همان‌طور که امام همان جمله مرحوم مدرس را تکرار می کردند دیانت ما عین سیاست ماست. دین با سیاست، عدالت، مردم‌سالاری و آزادی کاملاً عجین است و این‌ها جزئی از مبانی دینی ماست، نه این که با آن‌ها ناسازگار باشد.

یکی از موضوعاتی که معمولاً در مسئله انتخابات مطرح می شود حق الناس بودن رأی مردم از منظر امام است. مبانی فقهی حق الناس بودن رأی مردم چیست؟

کاملاً درست است. دیدگاه فقهی حضرت امام در مورد حکومت دینی چنین بود. ارمغانی که امام برای مردم ما آوردند بر اساس مطالعات و تحقیق‌های فقهیشان بود. به‌خصوص دیدگاه ولایت فقیه که آن را به طور کامل در درس‌هایشان در نجف اشرف تبیین کردند. واژه ولایت فقیه برای فرهنگ سیاسی روز دنیا یک چیز جدید بود. برای

ابتدا بفرمایید شرایط یک انتخاب و انتخابات مطلوب از دیدگاه حضرت امام (سلام الله علیه) چیست؟

کلید این که اهمیت انتخابات و جایگاه آن را در نظام اندیشه‌های امام بدانیم رابطه امام و امت یا نقش مردم در دکتترین سیاسی امام است. باید ببینیم در آن تفکر سیاسی امام مردم چه جایگاه و نقشی دارند. حقیقتاً وقتی اندیشه‌ها و سیره عملی امام را مورد مذاقه قرار می دهیم می بینیم به پیروی از قرآن کریم حقیقتاً جایگاه مردم را جایگاه بسیار بلندی می دانند. بنده معتقدم این یک اصل قرآنی است. آیات زیادی در این باره هست. از جمله خداوند خطاب به پیغمبر اکرم می فرماید: «یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین». یعنی نقش و جایگاه مؤمنین و پیروان پیغمبر را در کنار خدا قرار داده است. بعد از خدا، پشتوانه مردمی در قرآن ذکر شده است. البته این شرک نیست؛ نشان دهنده جایگاه مردم است. خدا خطاب به پیغمبر می فرماید خدا برای تو کافی است و مؤمنین. «حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین». لذا امام حقیقتاً، نه خدای نکرده مثل بعضی از سیاستمدارها که شعار مردم‌گرایی می دهند، برای مردم نقش قائل بودند. انتخابات هم تجلی رأی مردم است. از همان آغاز پیروزی انقلاب اسلامی برای تعیین نظام جمهوری اسلامی، نظام حکومتی و تصویب قانون اساسی امام مرتب تأکید بر این مسئله داشتند. لذا بر اساس همین تفکر امام از آغاز پیروزی انقلاب مرتب پشت سر هم انتخابات داشتیم. هیچ نظام و هیچ انقلابی در دنیا وجود ندارد که این تعداد مراجعه به افکار عمومی و آراء مردم داشته باشد.

انتخابات از منظر امام طریقت داشت یا موضوعیت؟

به نظر بنده هم طریقت و هم موضوعیت. مسئله فقط این نیست که به مردم به عنوان یک رکن مهم حکومتی نگاه کنیم. اصلاً حکومت اسلامی بدون مردم مفهومی ندارد. اجازه دهید اشاره‌ای کنم به این که امام واقعاً چه کار بزرگی را انجام داد. شمامی دانید معتقدان به تفکر مدرنیسم و تمدن جدید غربی همیشه به دو چیز افتخار می کنند؛ یکی دموکراسی و دیگری عقلانیت. «Democracy and Rationality». وقتی به متفکرین و نظریه‌پردازان غربی می گوئید جامعه



از نظر حضرت امام ویژگی‌های یک انتخابات مطلوب چنین است: اول حضور حداکثری مردم، دیگری مسئله آزادی کامل در انتخابات است. یعنی مردم باید واقعا آزاد باشند. نه فقط در ظاهر. چون گاهی ممکن است آزادی فقط در برابر استبداد مطرح شود. واقعا نباید با کار رسانه‌ای گسترده و تبلیغات زیاد مردم را به سمت یک فرد یا یک جریان خاص سوق دهیم.

برخوردار نخواهد بود. اما نوع دوم نقد بر عملکرد است که مثلا بنده محمدی عراقی را نقد کنند. مثلاً بگویند به نظر مادر این جان‌ناظرین بر انتخابات و هیئت نظارت فلان استان اشتباه کرده‌اند. یک فرد را رد صلاحیت کرده‌اند در صورتی که به نظر ما اشتباه کرده‌اند. یا صلاحیت فردی را تأیید کرده‌اند که به نظر ما اشتباه کرده‌اند. این هیچ ایرادی ندارد. هر کس می‌تواند نظرش را بدهد. حتی آن کسانی که فکر می‌کنند در موردشان اشتباهی صورت گرفته و صلاحیتشان را رد کرده‌اند، راهکار قانونی برایشان وجود دارد و می‌توانند اعتراض کنند. به این اعتراض هم در مدت مشخصی رسیدگی می‌شود. می‌توانند صرف نظر از انتقاد و اظهار نظر در عمل هم از راه قانونی مسئله را پیگیری کنند و حقی که فکر می‌کنند از آن‌ها ضایع شده را برگردانند.

● یکی از دغدغه‌های حضرت امام توجه به موازین اسلامی و اخلاقی در تبلیغات انتخاباتی است. این هم ناظر به خود کاندیدهاست و هم ناظر به تریبون‌داران، رسانه ملی و نهادهایی که قدرت و پول در اختیارشان است. از منظر حضرت امام ویژگی‌های تبلیغات اسلامی و سالم در انتخابات چیست؟

این هم موضوع بسیار مهمی است. اشاره‌ای به عنوان اخلاق مداری در انتخابات کردم. یکی از مواردی که ممکن است در آن اخلاق لطمه بخورد اولویت دادن به موفقیت ظاهری در انتخابات است. حال آن‌که برای ما رعایت ارزش‌های اخلاقی از موفقیت ظاهری در انتخابات مهم‌تر است. اگر خدای نکرده در تبلیغات ما گناه صورت بگیرد چنین می‌شود. صریح عرض کنم. متأسفانه ما گاهی تبلیغ را با تخریب اشتباه می‌گیریم. تبلیغ یک چارچوب و روش دارد. باید آن چارچوب اخلاقی تبلیغات را رعایت کنیم و خدای نکرده تبلیغ خودمان را همراه با تخریب دیگران انجام ندهیم. این واقعا هم از نظر اخلاقی درست نیست و هم از نظر قانونی. ناظرین انتخابات هم باید نسبت به این موضوع حساس باشند.

یکی دیگر از مسائلی که در تبلیغات باید در نظر گرفته شود مسئله پرهیز از زیاده‌روی و اسراف و تبذیر است. این هم گناه کبیره است. خدای نکرده درست نیست آنچنان هزینه کنیم

و نظارت در تمام مراحل انتخابات گفته می‌شود. این حق را قانون اساسی قرار داده است. در واقع این هم یک نوع حق الناس است. یعنی نظارت بر انتخابات و این که به طور سالم برگزار شود به فرمایش مقام معظم رهبری از مصادیق حق الناس است. اگر این نظارت به طور کامل، کافی، بی‌طرفانه و دقیق انجام نگیرد حق مردم ضایع می‌شود. ممکن است کسی با دخالت اصحاب قدرت انتخاب شود یا کسی به خاطر نقض قدرت از گردونه حذف شود.

این نظارت قانونی است و مسئولیتش بسیار سنگینی است. من همیشه می‌گویم شورای محترم نگهبان واقعا در یک جایگاه داور نهایی قرار گرفته است. حکم شورای نگهبان هم قابل تجدیدنظر نیست. حکم هر دادگاهی قابل فرجام‌خواهی است اما هیچ داورى فوق احکام و داورى‌های شورای نگهبان وجود ندارد. بنابراین باید خیلی دقت کنند. واقعا گرایش‌های جناحی نباید به هیچ وجه در این داوران نهایی وجود داشته باشد که ان شاء الله وجود ندارد و اعتماد مردم، که بزرگ‌ترین سرمایه نظام و پشتوانه انتخابات است، باید با این نظارت دقیق و صحیح و عادلانه تضمین شود.

● چه نقاط ضعفی در این نوع نظارت و شیوه وجود دارد؟ نقدهایی که به این وارد است چیست؟

نقدها دو طور است. یک نقدهایی که به بنیان این قانون برمی‌گردد. یعنی کسانی هستند که اصلا نظارت استصوابی را قبول ندارند و زیر سؤال می‌برند. این به نظر من صحیح نیست و به منزله قبول نداشتن قانون است. بزرگ‌ترین استبداد این است که بگوییم قانون را قبول نداریم. حضرت امام صریح‌ترین و زیباترین تعبیر را فرمودند که گفتند قانون تو را قبول ندارد. به کسی که می‌گوید من قانون را قبول ندارم باید گفت قانون تو را قبول ندارد. یا اگر اشتباه نکنم یک بار فرمودند: «غلط می‌کند کسی که می‌گوید من قانون را قبول ندارم». این یک نوع نقد است. ولی اسمش نقد نیست؛ اسمش قانون شکنی است. ما باید این را از نقدهای دلسوزانه، که بیش تر نقد بر عملکرد است و نه نقد بر قانون، جدا کنیم. این قانون تا زمانی که قانون است محترم است و به نظر ما یک قانون کاملا منطقی، عقلانی و قابل دفاع است و اگر غیر از این باشد انتخابات از آن سلامت لازم

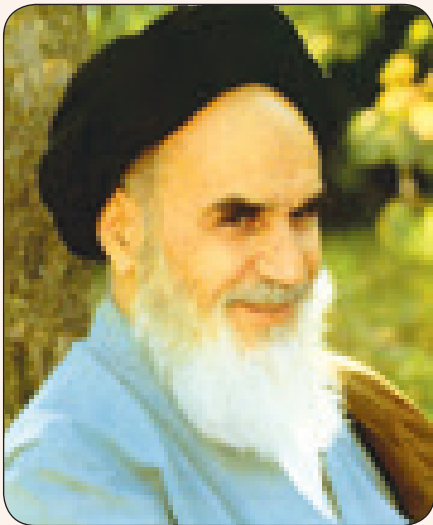
هم قرار می‌دهند. اما در دیدگاه اسلام حق و تکلیف رابطه‌ای متقابل است. یعنی باز رابطه حق و تکلیف دوطرفه است. یعنی به عبارت ساده‌تر شرکت در انتخابات از دیدگاه دینی هم حق است و هم تکلیف. به نظر من صحیح نیست بپرسیم حق است یا تکلیف. هیچ اشکالی ندارد بگوییم از یک جهت حق است و از جهت دیگر تکلیف. یعنی مردم حق دارند انتخاب کنند. با آزادی هم باید انتخاب کنند. نباید در مورد انتخاب هیچ فشاری رویشان وجود داشته باشد. با آگاهی و آزادی باید انتخاب کنند. از طرف دیگر شرکت در انتخابات یک تکلیف هم هست. یعنی نظام اسلامی و نظام الهی بر گردن مؤمنین، کسانی که به این نظام ایمان آورده‌اند و کسانی که شهروند این نظام هستند یک حق متقابل نسبت به نظام قرار داده و آن حضور و شرکت در انتخابات است. چون مسئله حق و تکلیف از نظر ما یک رابطه یک‌طرفه نیست؛ دوطرفه است. مقابل هم نیستند بلکه متقابلند. به عبارت ساده‌تر حضور یا شرکت در انتخابات هم حق است و هم تکلیف و هیچ اشکالی هم ندارد چنین باشد.

● بایدها و نبایدهای احراز صلاحیت افراد چیست؟ آیا اساساً فیلتر یا همان نظارت لازم است؟ اگر لازم است حد و مرزش باید چه گونه باشد؟

بر اساس تصویری که از انتخابات مطلوب از دیدگاه امام، که طبعاً از نظر ما دیدگاه اسلام است، وجود دارد چگونگی انتخاب اصلح مشخص می‌شود. من فکر می‌کنم از نظر حضرت امام ویژگی‌های یک انتخابات مطلوب چنین است: اول حضور حداکثری مردم، دیگری مسئله آزادی کامل در انتخابات است. یعنی مردم باید واقعا آزاد باشند. نه فقط در ظاهر. چون گاهی ممکن است آزادی فقط در برابر استبداد مطرح شود. واقعا نباید با کار رسانه‌ای گسترده و تبلیغات زیاد مردم را به سمت یک فرد یا یک جریان خاصی سوق دهیم. فقط مسائل برای مردم تبیین شود و واقعا آزادانه انتخاب کنند. همچنین از نظر امام موضوع اخلاق مداری و قانون مداری در انتخابات بسیار مهم است. یعنی رعایت تمام ضوابط قانونی. یکی از این قوانین مهم در تضمین انتخابات سالم و آزادانه مردم، رعایت قانون است. به تعبیر حضرت امام و مقام معظم رهبری رعایت مر قانون. یک بخش از قانون انتخابات در قانون اساسی آمده و بخش عمده دیگرش یعنی جزئیاتش در قانون انتخابات مشخص شده است. در کشور ما اجرای انتخابات بر عهده وزارت کشور است که جزئی از دولت است. در بعضی از کشورها این طور نیست؛ مجری انتخابات یک قوه جداگانه غیر از قوه مجریه است. تحت عنوان‌های مختلف مثل کمیسیون انتخابات و امثال این‌ها انتخابات را برگزار می‌کنند. در کشور ما این طور نیست. این‌جا مسئولیت تمام کارهای اجرایی بر عهده قوه مجریه است. اجرای انتخابات هم بر عهده قوه مجریه و مشخصاً بر عهده وزارت کشور است که جزئی از قوه مجریه است.

این‌جا این شبهه پیش می‌آید که با توجه به این که دولت قدرت را در دست دارد و انتخابات را برگزار می‌کند چه کار باید کنیم که مطمئن شویم قوه مجریه در انتخاب نمایندگان مجلس دخالت نکرده و انتخابات بدون دخالت دولت برگزار شده است. یعنی هم توسط دولت برگزار شود و هم دخالت دولت نباشد و بی‌طرفانه باشد. این‌جا راهکاری که قانون اساسی ما پیدا کرده نظارت دقیق بر انتخابات است. مجری دولت است ولی در قانون اساسی جایگاهی را به نام شورای نگهبان تعریف کرده. یکی از مسئولیت‌هایش شورای نگهبان قانون اساسی نظارت بر انتخابات است. حالا چه انتخابات مجلس باشد، چه انتخابات ریاست جمهوری باشد، چه انتخابات خبرگان و چه هر انتخابات مهم دیگری. البته در مورد انتخابات شوراها نظارت بر عهده مجلس شورای اسلامی است. این نظارت یک نظارت کارآمد است، نه این که اسمی و بی‌خاصیت باشد. به این شیوه، نظارت استصوابی

در محضر معمار انقلاب



مردم باید از همه چیز آگاه و در همه امور مشارکت داشته باشند!

«شکر این نعمت به این است که ما مردم را شریک بزرگ بدانیم در این حکومت... مردم را در همه امور شرکت بدهیم. دولت به تنهایی نمی تواند که این بار بزرگی که الآن به دوش این ملت هست بردارد. همان طوری که ملاحظه می کنید چنانچه این شور و شفع ملت و جوانهای عزیز نبود، هیچ دولتی نمی توانست مقابل کند با این قدرتهایی که همه قدرتشان را، قوهشان را پهلوی هم گذاشتند و به ما حمله کردند. بدون اینکه این ملت همراهی کند ما نمی توانستیم کاری بکنیم. هر چی داریم از اینهاست و هر چی هست مال اینهاست، دولت عامل اینهاست. قوه قضائیه عامل اینهاست، قوه اجرائیه عامل اینهاست. قوه مقننه عامل اینهاست؛ ادای تکلیف باید بکنند، شرکت بدهند مردم را در همه امور. همان طوری که با شرکت مردم در این جنگ، شما بحمد الله پیروز شدید و پیروز تر هم خواهید شد، با شرکت اینها شما می توانید اداره کنید این کشور را. مردم را در امور شرکت بدهید.»

(صحیفه امام، ج ۲۰، ص: ۵۵)

شکاف بین ملت و نظام بالاترین خطر!

«اگر یک کشور بخواهد یک کشور سالمی باشد، باید بین دستگاه حاکمه با ملت تفاهم باشد و مع الأسف در رژیمهای شاهنشاهی آن معنا عکس بود. یعنی دستگاه حاکمه، همه دستگاه حاکمه، در یک قطب واقع شده بود، و ملت هم در یک قطب. آن دستگاه حاکمه کوشش می کرد که با ارباب و با فشار و با آزار و شکنجه و حبس و امثال اینها با ملت رفتار کند. و ملت هم اگر زور نداشت کوشش می کرد که مالیات نپردازد؛ از زیر بار همه چیز در برود؛ هر چه بتواند کارشکنی کند برای دولت، و از این جهت هی شکاف بین مردم و دولت حاصل می شد و دولت هم هیچ پشتیبان نداشت و دستگاه حاکمه یک امر به خیال خودش مستقلی بود که هیچ ارتباطی با ملت نداشت. ملت هم به آن هیچ اعتماد نداشت، آن را دشمن خودش می دانست... این باید یک عبرتی باشد برای دولتها.»

(صحیفه امام، ۲۳/۸)

با مشکلاتی مواجه هستند. مسئله معیشت مردم یک امر جدی است. مسئله بیکاری جوانان تحصیل کرده حقیقتاً یک رنج بزرگ برای خانواده‌های ماست. باید بتوانیم صادقانه مسائل را با مردم در میان بگذاریم. دولت‌مردان و مسئولین ما و کسانی که خود را در معرض آراء مردم قرار می دهند نباید به هیچ وجه خدای نکرده وعده‌های دروغین بدهند و مردم را فریب دهند. باید با صداقت با مردم برخورد کنیم که اعتمادشان بیش تر شود. این که در یک انتخابات آراء مردم را با کلمات فریبنده و وعده‌های بدون پشتوانه و دروغین جلب کنیم و اعتماد مردم از بین برود، خیانت به نظام و ضربه به کشور است. چون مردم دیگر فرقی بین ایکس و ایگرگ نمی گذارند. می گویند اینها دروغ می گویند و به حرفشان عمل نمی کنند. این برای شأن و جایگاه مجلس شورای اسلامی یا مجلس خبرگان و نهادها و مسئولین دیگر بسیار بد است. لذا واقعاً باید بتوانیم ویژگی‌های یک انتخابات مطلوب را در جامعه خودمان تحقق ببخشیم.

بخشی از این وظیفه بر عهده دولت است. مثلاً نباید اجازه دهد در انتخابات کسی از امکانات عمومی استفاده کند و انتخابات واقعاً آزاد و بی طرفانه برگزار شود. قسمتی اش هم بر عهده مردم است که تحقیق، بررسی و مطالعه کنند و واقعاً انتخاب اصلاح انجام دهند. حضرت امام می فرمودند و مقام معظم رهبری هم اخیراً تأکید کرد کسانی را انتخاب کنید که به اسلام، انقلاب و خون شهدا وفادار باشند. کسانی را انتخاب کنید که کشور را به بیگانه بفروشند. معلوم می شود کسانی می خواهند کشور را به بیگانه بفروشند که امام این گونه نسبت به آن نگران است و هشدار می دهد. مردم باید حواسشان را جمع کنند و بفهمند به چه کسی رأی می دهند. این رأی دادن مسئولیت است. همان که گفتیم هم حق است و هم تکلیف. این تکلیف شامل انتخاب اصلاح هم می شود. واقعاً باید از روی مطالعه باشد، نه از روی منافع شخصی و گروهی و فامیلی و قبیله‌ای. اینها افات انتخابات است. وقتی مقام معظم رهبری هشدار می دهد دشمنان ناپکاری در کمین هستند که از امر انتخابات برای ضربه زدن به مردم و کشور استفاده کنند، معلوم می شود چنین کسانی و چنین خطری وجود دارد. حالا این خطر در کجاست؟ مسلمان بخشی از این خطر متوجه رسانه‌های گروهی است. ممکن است خدای نکرده بعضی از تبلیغات، جهت گیری‌ها و تحلیل‌های نادرست مردم را به اشتباه بیندازد و تصور کنند اگر به فلان جناح رأی دهند بر اثر برقراری رابطه با آمریکا مشکلات اقتصادی حل می شود. رسانه‌ها باید این را خوب روشننگری کنند و نمونه‌هایش را به مردم نشان دهند. آیا کشورهایی که بهترین رابطه را با آمریکا داشته‌اند و دارند و بعضاً نوکر آمریکا هستند وضع اقتصادی، سیاسی و امنیتی‌شان از ما بهتر است؟ الحمدلله در منطقه ما نمونه زیاد است. نمی خواهیم از کشورهایی که به صورت سنتی دنباله‌رو آمریکا هستند نام ببرم ولی بدترین وضع اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی را هم دارند. بنابراین این طور نیست. مثلاً همین مذاکرات موسوم به مذاکرات هسته‌ای و توافق برجام، مقام معظم رهبری این را تأیید و تیم مذاکره کننده را با آن صفات و ویژگی‌ها توصیف کرد. اما وقتی در رسانه‌ها بمان به گونه‌ای منعکس کنیم که مسئله مذاکره، رابطه با غرب یا موضوع برجام حلال همه مشکلات ما است بعد اگر این اتفاق نیفتد مردم به دولت و نظام بدبین نمی شوند؟ باید به اینها خیلی دقت کنیم. صحنه انتخابات به گونه‌ای است که هر اشتباهی که انجام دهیم در افکار عمومی مردم آثار و پیامدهای خاص خود را دارد. نباید به منافع کوتاه مدت فکر کنیم. باید همان طور که حضرت آقا فرمود اصل انتخابات را یک امر ملی و فرا جناحی بدانیم. البته رقابت سالم کاملاً پذیرفته شده است اما اصل انتخابات یک امر ملی است و در انتخابات باید منافع ملی بر منافع جناحی و گروهی مقدم باشد.

که برای مردم سؤال ایجاد شود که این شخص که می خواهد نماینده شود این همه پول را از کجا آورده که برای کارهای تبلیغاتی خودش و پوستزهای چند رنگ، بنرهای بزرگ، پذیرایی‌های غیر معمول و میتینگ‌های پرهزینه و پرخرج هزینه می کند. تبلیغات مورد نظر و مقبول و مطلوب امام در انتخابات از این قسم نیست. این نوع تبلیغات تبلیغات غربی است. خدای نکرده باید از روش‌های نادرست در تبلیغ پرهیز کرد. ما همیشه نقد می کردیم که آزادی انتخابات در آمریکا دروغ است. برای این که سرمایه‌دارها در انتخاب رئیس جمهور آمریکا تعیین کننده هستند. چرا؟ به خاطر هزینه‌های انتخاباتی. فقط سرمایه‌دارها می توانند هزینه‌های سنگین انتخابات آمریکا را تأمین کنند. بنابراین آزادی انتخابات در آمریکا آزادی سرمایه‌داران است. یعنی قدرت و ثروت نقش تعیین کننده دارد. نباید خدای نکرده تبلیغات انتخاباتی ما هم به گونه‌ای باشد که بگویند در جمهوری اسلامی هم این پول است که در انتخابات نقش اول را دارد. من واقعاً برایم خیلی سنگین است که گاهی افراد شایسته و حتی دلسوزی می خواهند کاندید شوند ولی افرادی دیگر به آن‌ها می گویند چند میلیارد پول دارید که می خواهید وارد انتخابات شوید. واقعاً این برای نظام ما ننگ است که پول‌های میلیاردی در انتخاب اشخاص نقش داشته باشد. این همان انتخابات غربی است. نباید اجازه دهیم در جمهوری اسلامی چنین چیزی اتفاق بیفتد.

● **صداسوسیمای در این قضیه واقعاً خیلی مؤثر است. چه توصیه‌ای به این نهاد دارید؟ اساساً دیدگاه امام نسبت به صداسوسیمای و چنین رسانه‌هایی در انتخابات چگونه بود؟**

بدون شک رسانه‌های گروهی به دلیل نقشی که در هدایت افکار عمومی بر عهده دارند مسئولیت بسیار سنگینی در امر انتخابات بر عهده دارند. از جمله در تبلیغات انتخاباتی. البته به نظر من در دوره‌های اخیر صداسوسیمای، رسانه ملی و همچنین رسانه‌های گروهی دیگر که دستشان باز تر است نقش بهتر و قوی‌تری در امر انتخابات و تبلیغات انتخاباتی بر عهده گرفته‌اند. ولی هر چیز خوبی آفت‌های خودش را دارد. باید دقت کنند. مهم‌ترین موضوعی که رسانه ملی باید رعایت کند بی طرفی نسبت به جناح‌های انقلاب و کاندیداها است. یعنی حقیقتاً امکانات رسانه ملی باید به طور عادلانه و برابر در اختیار جوان‌ها، گروه‌ها و نامزدها قرار بگیرد که هیچ گونه شائبه‌ای از گروه‌گرایی یا گرایش به جریان یا شخصی خاص در آن نباشد. در عین حال بتواند مردم را به صحنه بیاورد و آن حضور حداکثری مردم را بتواند تأمین کند. این حضور حداکثری در انتخاب مطلوب از دیدگاه امام و مقام معظم رهبری نقش بسیار مهمی دارد و واقعاً هم در اقتدار جمهوری اسلامی در منطقه و جهان بسیار مؤثر است. در مرحله بعد هم باید بتواند آن معرفی لازم را انجام دهد که حتی الامکان دیگران از روش‌های دیگر بی‌نیاز شوند. یعنی نیاز نباشد بعضی افراد تبلیغاتی انجام دهند تا بعد برای مردم سؤال پیش بیاید که آیا در شرایطی که دانش‌آموزان روستایی ما برای تأمین دفتر مشق خود مشکل دارند خرج این همه کاغذهای رنگی برای نصب روی در و دیوار را درست است یا نه.

● **اگر از مسیر اندیشه‌ها و نگاه امام به برگزاری یک انتخابات مطلوب و ایده‌آل خارج شویم درگیر چه پیامدهای ناگواری خواهیم شد؟**

پشتوانه نظام ما مردم هستند و انتخابات مهم‌ترین نماد حضور مردم است. بنابراین در صورتی که خدای نکرده انتخابات قوی، دقیق، مطلوب و آزاد در جمهوری اسلامی تضعیف شود یا برگزار نشود نظام اسلامی پشتوانه عظیم خودش را، که مردم هستند، از دست می دهد. این سخن گرافی نیست. این قدر مسئله انتخابات اهمیت دارد. مردم ما هم به هر حال به دلیل آن ایستادگی‌شان در برابر استکبار جهانی

دکتر مصطفی کواکبیان

انتخابات برای حضرت امام موضوعیت داشت



دکتر مصطفی کواکبیان، استاد دانشگاه و مدیرمسئول روزنامه مردم سالاری، و همچنین نماینده مجلس شورای اسلامی است.

آنچه در ادامه می خوانید، مصاحبه سالنامه حرم امام با وی است که: ضرورت انتخابات، و حق الناس بودن رأی مردم، و ... مورد بحث قرار گرفته است.

امام در انحصار هیچ کسی تلقی نمی شد. یعنی آحاد مردم مردم بیابند وسط صحنه و سرنوشتشان را تعیین کنند. حتی حضرت امام اعتقاد نداشت روحانیت تهران برای شهرهای دیگر لیست بدهد. برای این که معتقد بود هر شهری باید خودش اقدام کند و لیست انتخاباتی خود را تعیین کند. امام این قدر به زوایای رأی و حق مردم باور داشتند.

• ضرورت انتخابات در جامعه مدرن و جامعه اسلامی را چگونه ارزیابی می کنید؟

ما نظام‌های توتالیترستی، نظام‌های الیگارشی، نظام‌های موناشرشی، نظام‌های استبدادی یا نظام‌های یکه‌سالاری داریم. انتخابات برای این‌ها اصلاً موضوعیت ندارد و مطرح نیست. مثلاً بسیاری از حکام خلیج فارس اصلاً باور ندارند که باید انتخاباتی برگزار شود. فرض کنید آل نعیان در امارات، آل خلیفه در بحرین و آل سعود در عربستان و بقیه معتقد هستند که ما حکومت داریم و مردم هم از ما تبعیت می کنند. اما حضرت امام شاید کم‌تر از چهل روز بعد از پیروزی انقلاب دستور به برگزاری انتخابات دادند. یعنی ۲۲ بهمن انقلاب پیروز شد و دستور فرمودند دهم فروردین فروردین جمهوری اسلامی برگزار شود. یعنی هیچ شرایطی مانع نمی شد. جالب است مردم فروردین برگزار کردند و ۹۸ درصد شرکت‌کنندگان آری گفتند. بعد برای تعیین قانون اساسی بلافاصله بحث مجلس خبرگان اولیه مطرح شد. جالب است مردم خبرگان را انتخاب و به آن‌ها اعتماد کردند و آن‌ها هم قانون اساسی را نوشتند. نماینده مردم بودند اما با این حال امام دستور فرمودند همان قانون اساسی به فروردین عمومی و همه‌پرسی مردم گذاشتند. این است که واقعاً هر کسی القاب مکتب سیاسی امام خمینی را بداند و خوانده باشد و بشناسد می بیند که امام به شدت طرفدار حضور مردم در صحنه بودند و به انتخابات اهمیت می دادند و معتقد بودند یک بار از ایشان سؤال کردند که این جمهوری که شما می گوئید چه شکلی است؟ فرمودند جمهوری مثل همه جمهوری‌های عالم. یعنی باید در آن انتخابات لحاظ شود. این نیست که جمهوری باشد و انتخابات معنادار نباشد. یکی از تأکیدات مکرر حضرت امام حضور حداکثری و مشارکت گسترده مردم بود و این که آحاد مردم پای صندوق بیایند. حتی در وصیتنامه سیاسی-الهی می فرمودند چه بسا در بعضی از مقاطع، عدم حضور مردم در انتخابات در رأس گناهان کبیره است. تعبیر حضرت امام بسیار بسیار معنادار است. یعنی واقعاً مردم باید بیایند به صحنه و با انتخاب اصلاح سرنوشت خودشان را تعیین کنند و عدم حضورشان هم در رأس گناهان کبیره است. این که گناه کبیره چیست و این در رأس گناهان کبیره قرار می گیرد، کاملاً نگاه و

و روحانیون است و دانشگاهی‌ها و مردم دخالتی نکنند. در حالی که حضرت امام می فرمود انتخابات مربوط به مردم است. مردم علاوه بر این که حقتشان است باید به عنوان وظیفه شرعی پای صندوق‌ها حاضر شوند. یک عده معتقدند انتخابات فقط و فقط حق مردم است و تکلیف شرعی و دینیشان نیست. اگر خواستند از این حق استفاده کنند و اگر نخواستند نه.

یک عده هم خیلی قائل به حق مردم نیستند. معتقدند این تکلیف دینیشان هست. برای اطاعت از حکومت دینی باید بیایند پای صحنه حضور داشته باشند. اما حضرت امام می فرمود که هم حق است و هم تکلیف.

• پس بعضی‌ها رأی دادن را حق می دانند ولی تکلیف نمی دانند، بعضی‌ها تکلیف می دانند ولی حق نمی دانند و بعضی‌ها هم حق می دانند و هم تکلیف؟

بله، بحث بنده این است که حضرت امام علاوه بر این که انتخابات را حق آحاد مردم می دانستند تکلیف هم می دانستند. برای این که نظام جمهوری اسلامی را بر پایه جمهوریت و اسلامیت توانان می خواستند. یعنی ممکن است یک عده پشت سر ارزش‌های دموکراسی سنگر بگیرند و به دین و اسلام و ارزش‌های دینی بی‌اعتنایی کنند. نیز ممکن است یک عده عکس پشت سر اسلام سنگر بگیرند و به جمهوریت و مبانی مردم‌سالاری بی‌اعتنایی کنند. امام هر دو این گروه را رد می کردند. مکتب سیاسی دقیقی که ترسیم می فرمودند این بود که هر دو، دو روی یک سکه هستند. یعنی اگر ما حکومت دینی بخواهیم اسلامیت و جمهوریت از همدیگر جدا نیستند. با هم هستند. خانم اوربانا فالاجی سؤال کردند: «چرا شما تکلیف می کنید جمهوری اسلامی، نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد و چرا مثلاً جمهوری دموکراتیک اسلامی نمی فرمایید؟» امام اصلاً فرمودند دموکراسی با اسلام ضدیت دارد بلکه خیلی ظریف فرمودند: «مثل این است که بگوئیم جمهوری عدل اسلامی. دموکراسی در ذات اسلام مندرج است و حتی اسلام بالاتر از دموکراسی‌های غربی است.» بعد مثال‌هایی زدند مبنی بر این که آموزه‌های دینی به ما یاد دادند چگونه حق مردم را دقیقاً رعایت کنیم.

در یک جمع‌بندی مقدماتی عرض کنم که انتخابات برای حضرت امام موضوعیت داشت، نه طریقت. انتخابات برای حضرت امام هم حق بود و هم تکلیف. انتخابات برای حضرت

• انتخابات بزرگی را پیش روی داریم. آیا از دیدگاه حضرت امام (س) انتخابات می تواند در انحصار فرد یا گروه خاصی باشد؟

ما یک مبنا از حضرت امام می شناسیم؛ این که حق خدادادی انتخاب برای مردم قائل و معتقد بودند اساساً انتخابات در انحصار هیچ کس نیست، برای خود مردم است و مردم خودشان باید انتخاب کنند. حتی تأکید داشتند احدی شرعاً نمی تواند مردم را زور کند که رأی دهد، مردم خودشان باید به رأی برسد و افراد اصلاً را انتخاب کنند. این مقدمه را عرض کردم برای این که بگویم خیلی‌ها بوده‌اند و شاید هم الان باشند که تفسیری از حکومت دینی و حکومت اسلامی دارند و بر این باور هستند که انتخابات جنبه نمایشی و جنبه کوبیدن دهان استکبار جهانی دارد. اما حضرت امام در طول مدتی که فرمایش داشتند یک دستورالعمل برای ما مطرح می کردند؛ بر این باور نبودند که انتخابات صرفاً طریقت دارد و صرفاً مثل بسیاری از امور است که مثلاً مردم بیایند در شهرها تظاهرات کنند در نظر حضرت امام انتخابات موضوعیت داشت. ایشان در طول حیات شریفشان در سخت‌ترین شرایط حتی زمانی که موشک باران صدام را در کلان‌شهرها و تهران داشتیم در همان شرایط اجازه ندادند انتخابات به تأخیر بیفتد. انتخابات برای حضرت امام مهم بود. حتی وقتی بر سر شمارش آراء بین شورای نگهبان و وزارت کشور اختلاف پیش می آمد افرادی را مأمور می کردند که حقی از مردم ضایع نشود. امروز با فرمایش مقام معظم رهبری مسئله رأی مردم حق الناس شناخته و تأکید می شود حضرت امام از همان ابتدا این حق را برای مردم مرتب تکرار می کردند. حتی در مجلس دوم تعبیری داشتند که جوان‌ها و دانشجویان هم باید بیایند لیست دهند. فرمایششان چنین بود. قبل از پیروزی انقلاب عده‌ای می گفتند فقط دانشگاه‌ها و دولتمردان باید در انتخابات دخالت کنند و این ربطی به روحانیت و مجتهدین ندارد. بعد امام می فرمودند که الان یک توطئه بزرگ‌تر از توطئه قبل از انقلاب است. این که بگویند انتخابات مخصوص مجتهدین

رویکرد امام را نشان می‌دهد.

● **مجریان و کسانی که باید زمین را فراهم کنند تا مردم وارد صحنه شوند چقدر در این قضیه مسئولند؟ آیا این گناه کبیره فقط متوجه عدم شرکت مردم است یا این که به زمین‌سازی و عدم زمین‌سازی هم برمی‌گردد؟** سؤال بسیار خوبی را مطرح فرمودید. معتقد هستم اگر مسئولان و مجریان واقعا شرایط انتخاب صحیح را فراهم نکنند مردم دیگر تقصیری ندارند. فرض کنید یک عده در راه‌های صعب‌العبور هستند و نمی‌توانند به شهر یا روستایی که صندوق در آن مستقر است بیایند. باید برای این جا صندوق سیار ببرند که حتی آن‌ها هم بتوانند رأی دهند. این شرایط فیزیکی و اجرایی انتخابات است. یک بخشش هم مربوط به این است که امکان حضور نامزدهای انتخاباتی برای مردم فراهم باشد و هر کس واجد شرایط قانونی است و در مراجع چهارگانه هیچ

مردم باید بتوانند نمایندگان مورد نظر خودشان را انتخاب کنند. اتفاقاً حضرت امام به شدت با مجلس تک‌صدایی مخالف هستند. یک بار تعبیری داشتند که فرمودند اختلاف باید در مجلس باشد. باید همه سلاقی در مجلس حضور داشته باشند. طبیعی است که در مجلس باید اختلافی وجود داشته باشد. این که بگوییم فقط یک جناح باید در مجلس حضور داشته باشد برخلاف دیدگاه حضرت امام است. امام معتقد است وقتی همه آحاد مردم از هر سلیقه‌ای واجد شرایط قانونی هستند می‌توانند نامزد شوند و مردم هم از بین این سلاقی مختلف هر کدام را پسندیدند انتخاب می‌کنند. این که ما یک سلیقه را در اولویت قرار می‌دهیم و بگوئیم بقیه جناح‌ها نباید دولتی بر مردم تحمیل کنیم و بگوئیم بقیه جناح‌ها نباید باشند. حضرت امام تأکید ویژه‌ای بر حضور سلاقی مختلف در مجلس دارند

سندی علیه‌اش وجود ندارد بتواند نامزد انتخابات شود. یعنی کسانی که نه تخلف امنیتی دارند، نه در دادگستری محکومیت دارند، نه شناسنامه‌شان را تغییر داده‌اند و در نیروی انتظامی و وزارت اطلاعات هیچ جا مشکلی ندارند باید بتوانند در عرصه حضور داشته باشند. مردم هم باید بتوانند نمایندگان مورد نظر خودشان را انتخاب کنند. اتفاقاً حضرت امام به شدت با مجلس تک‌صدایی مخالف هستند. یک بار تعبیری داشتند که فرمودند اختلاف باید در مجلس باشد. باید همه سلاقی در مجلس حضور داشته باشند. طبیعی است که در مجلس باید اختلافی وجود داشته باشد. این که بگوییم فقط یک جناح باید در مجلس حضور داشته باشد برخلاف دیدگاه حضرت امام است. امام معتقد است وقتی همه آحاد مردم از هر سلیقه‌ای واجد شرایط قانونی هستند می‌توانند نامزد شوند و مردم هم از بین این سلاقی مختلف هر کدام را پسندیدند انتخاب می‌کنند. مردم باید پسندند، نه این که ما یک سلیقه را حکومتی، حاکمیتی و دولتی بر مردم تحمیل کنیم و بگوییم بقیه جناح‌ها نباید باشند. حضرت امام تأکید ویژه‌ای بر حضور سلاقی مختلف در مجلس دارند این همان سؤال شماس است. یعنی شرایط باید فراهم شود تا مردم به خوبی در انتخابات حاضر باشند.

● **اشاره به صحبت رهبری کردید که رأی مردم را حق الناس می‌داند. در آستانه برخی انتخابات می‌بینیم رد صلاحیت گسترده صورت می‌گیرد. باید‌ها و نباید‌های احراز صلاحیت افراد در انتخابات چیست؟ آیا اساساً فیلتر لازم است؟ این رد صلاحیت‌های گسترده منافاتی با حق الناس ندارد؟**

سیستم‌های نظارتی در همه جای عالم وجود دارد. مثلاً حتی در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا اگر داوطلبی در زندگی‌اش تخلف مالیاتی داشته باشد اجازه نمی‌دهند وارد شود. اما اصل این است که سند و مدرک ارائه می‌دهند که مثلاً شما فلان شرکت را داشته‌اید. آن شرکت هم فلان زمان مالیاتش را پرداخت نکرده است. این معلوم است. یا بعضی جاها انتخابات حزبی است و احزاب از ده‌ها کانال نظارتشان را بر نامزدشان دارند که بهترین را معرفی کنند. چون در انتخابات بعدی از مردم رأی می‌خواهند. طبیعتاً آن سیستم حزبی کار کرد خودش را دارد. یا مثلاً در بعضی از کشورها می‌گویند فلان نامزد انتخاباتی باید هزار یا دوهزار نفر امضا از طبقات مردم جمع کند تا بتواند نامزد شود. نیز در بعضی جاها دادگاه قانون اساسی وجود دارد و اگر نامزدها از قبیل تخلفاتی داشته باشند از آن‌ها جلوگیری می‌کند.

هیچ کسی به اصل نظارت نمی‌تواند ایراد بگیرد. وجود یک نهاد ناظر لازم است. اما بحث اصلی این است که این نهاد ناظر باید ابزار لازم برای شناسایی واجدان شرایط را داشته باشد. یکی از آن ابزار را قانون مشخص کرده که آن چهار مرجع استعلامی است. حتی معتقدم اگر تحقیقات محلی هم می‌خواهد به آن اضافه شود اشکال ندارد. بعداً باید در قانون بیابوریم و بگوئیم آقا تحقیقات محلی هم به اضافه آن چهار مرجع لازم است. اما بحث این است که وقتی هیچ سند و تحقیقات محلی مستندی نداشته باشیم دیگر حق مردم نباید ضایع شود. بدتر از آن کسانی که رد صلاحیت می‌شوند کسانی هستند که گفته می‌شود صلاحیتشان احراز نشده است. یعنی اصلاً ما توانی شناسیم. واقعا دستگاه نظارتی باید برود بررسی کند و آن‌ها را بشناسد. این‌ها چه حقی دارند چنین کنند. چه جرمی مرتکب شده‌اند که باید از حضور در صحنه انتخابات محروم بمانند. بعضی‌ها می‌گویند ما به آن‌ها توهین نمی‌کنیم که بگوییم شما صلاحیت ندارید؛ می‌گوییم ما شما را نشناختیم. اما بالاخره نتیجه‌اش این است که آن‌ها نمی‌توانند در انتخابات حاضر شوند. لذا من بر این باور هستم که دستگاه نظارتی باید برای این عدم احراز را سازوکاری داشته باشد که اصلاً و ابداً حق کسی ضایع نشود و همه بتوانند شرکت داشته باشند.

بحث بعدی این است که برای کسانی که صلاحیتشان را رد می‌کنند، دلیل بیابورند. حتی ما مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام داریم که گفته باید مستندات را کاملاً در اختیار

داوطلبان قرار دهند و بگویند شما به این دلیل و این دلیل و این دلیل رد شده‌اید. گاهی ما احساس می‌کنیم که واقعا هیئت‌های نظارت در بعضی از استان‌ها مستنداتی نداشته‌اند ولی به هر حال افراد را رد صلاحیت کرده‌اند. این‌ها حق الناس مردم است. رهبر معظم انقلاب هم فرمود هر کسی که صالح است باید حضورش فراهم شود. اگر هم کسی ناصالح است نباید باشد. واقعا صلاحیت و عدم صلاحیت افراد باید مستند باشد. یعنی سلیقه‌ای، ذهنی و به قول غربی‌ها بدون اندازه‌گیری و بدون متریک نباید بگوییم التزام افراد به اسلام را احراز نکرده‌ایم. این واقعا خیلی عجیب است که التزام به اسلام احراز نشده. حتی در بعضی از مباحث فقهی داریم که مثلاً فلان کس اگر توبه کرد دیگر حد محارب از او ساقط می‌شود. اگر قبل از دستگیری گفت من توبه کرده‌ام، همین که به زبان گفته من توبه می‌کنم و پشیمانم کافی است. ما که در دلش نیستیم که بگوییم توبه کرده‌ای و توبهات باید یک طوری بر ما ثابت شود تا توبهات را احراز کنیم. همین که می‌گوید من پشیمانم کافی است. می‌خواهیم بگوئیم حتی در احکام فقهی هم می‌توانیم مواردی چنین را پیدا کنیم. باید به همین ظاهر و همین استنادات ظاهری تکیه کنیم و این قدر سخت‌گیرانه برخورد نکنیم. واقعا باید زمین را برای حضور آحاد مردم و مشارکت گسترده فراهم کنیم. حتی معتقدم اگر برجام هم بخواهد به فرجام واقعی برسد باز باید اکثریت مردم در انتخابات شرکت کنند. حضور این اکثریت لازم است تا اقتدار نظام حفظ شود و پشتوانه دقیقی برای تقویت نظام وجود داشته باشد. حتی مقام معظم رهبری تعبیر داشت که امنیت مشارکت گسترده مردم ما را کامل می‌کند. یعنی اگر خدای نکرده هر کس باعث شود مردم نتوانند بیایند و از شرکت در انتخابات مایوس باشند دارد برخلاف کار امنیتی اقدام می‌کند.

در مجموع مکتب سیاسی امام خمینی این تعبیر بسیار بسیار رسا را به ما یاد داد که میزان رأی ملت است. ما باید شرایط را فراهم کنیم و هر کسی که مردم او را پسندیدند بپذیریم. قطعاً مبنای کار ما این است. البته شرایط قانونی هم باید در صلاحیت‌ها در نظر گرفته شود. اما بقیه را دیگر به مردم واگذار کنیم

● **ویژگی‌های تبلیغات اسلامی در انتخابات از منظر حضرت امام چیست؟**

یکی از نکات مورد تأکید حضرت امام این است که در تبلیغات انتخاباتی نباید رقبا را با اتهامات و کارهای تخریبی از صحنه کنار بزنیم. تمام تأکید حضرت امام این است که باید اثباتی برخورد کنیم. دلیل بیابوریم و بگوئیم ما از لحاظ شرایط خودمان این قابلیت‌ها را داریم. این طرح‌ها و برنامه‌ها را داریم. نباید با تخریب و نفی دیگران بخواهیم رأی جمع کنیم. البته بحث هزینه‌های گزاف و بحث تبلیغات از نوع غربی را رد می‌کنند.

● **دخالت‌های نهادها یا طرفداری صداوسیما از یک جناح را چگونه می‌دانید؟**

بله. از این که صاحبان تریبون‌های عمومی به نفع یک جریان بخواهند کار کنند و یک‌جانبه‌نگری داشته باشند و یک‌طرفه عمل کنند کاملاً منع می‌فرمایند. حضرت امام آن‌ها را کاملاً به بی‌طرفی هدایت فرموده‌اند. غیر از این حرف‌ها می‌خواهم بگویم اگر کسانی کاملاً شرایط تبلیغات درست را دارند نباید در تخریب دیگران تبلیغات کنند. فقط باید دغدغه‌های ایجابی و اثباتی خودشان را مطرح کنند. حضرت امام تأکید داشت آن کسی که می‌خواهد با تخریب دیگران وارد مجلس شود برای رضای خدا عمل نکرده و کسی که واقعا دنبال جلب رضای خدا نیست چگونه می‌خواهد برای جلب رضای خدا به مردم خدمت کند. معلوم است که این یک مشکلاتی دارد که برای خدمت به مردم لیاقت ندارد. من بر این باور هستم که شرایط عادلانه تبلیغاتی باید وجود داشته باشد. صاحبان تریبون عمومی، ائمه جمعه و جماعات، مساجد و مراکز و نهادهای انقلابی در این زمینه نقش مهمی دارند. همه این‌ها باید کاملاً بی‌طرفانه عمل کنند. تبلیغات صحیح این است که مردم در یک شرایط عادلانه بتوانند به انتخاب اصلاح برسد.

مهرداد خدیو ۸

بدون انتخابات کلمه جمهوری معنا نمی‌شود



مهرداد خدیو، روزنامه نگار و سردبیر هفته نامه امید جوان و خبرگزاری عصر ایران است. نشریه حرم امام، گفتگویی را در خصوص امام و انتخابات، با وی ترتیب داده است که در ادامه می‌خوانید.

رئیس جمهور هم افزایش پیدا کرد و نخست وزیر حذف شد، شاید بتوان در آن تعبیر و تفسیرهایی را وارد کرد. باز مثال دیگری هم بزنم؛ سال ۶۷ در حالی که موشک باران شهرها بود، انتخابات مجلس حداقل در تهران برگزار شد، یعنی انتخابات و تشکیل مجلس به قدری برای امام مهم بود که حتی به بهای موشک باران شهرها حاضر نشدند که عقب بیافتد و برگزار نشود. نکته‌ی بسیار بسیار مهم‌تر، یکی از مهم‌ترین دلایلی که امام با انشعاب مجمع روحانیون موافقت کردند و اجازه‌ی کتبی به مجمع دادند این بود که انتخابات مجلس را رقابتی می‌کرد؛ یعنی امام یک مجلس برخواسسته از رقابت مردم و با مشارکت حداکثری را مطالبه می‌کردند و در حیات ایشان هم شاهد بودیم سه دوره‌ی مجلس اول، دوم و سوم (البته دوره‌ی سوم به نیمه رسید و در دوران امام تمام نشد) تا چه حد نقش مؤثری را ایفا می‌کردند و عملاً قوه‌ی اجرایی هماهنگی کامل با مجلس داشت.

• ضرورت و لزوم انتخابات در جامعه‌ی مدرن و جامعه‌ی اسلامی را چگونه می‌بینید؟

اساساً امام خمینی این ویژگی را داشتند که جمهوری اسلامی را تأسیس کردند. جمهوری لوازمی دارد؛ یکی از لوازم آن انتخابات است؛ یعنی بدون انتخابات کلمه‌ی جمهوری معنا پیدا نمی‌کند؛ اما امام این جمهوری را در قالب اسلامی و با صفت اسلامی تعریف کرده‌اند و برای این که قوانین مصوب مجلس اسلامی باشد پیش‌بینی‌هایی نمودند که به قانون اساسی هم راه یافت؛ یکی خود اسلامی بودن مجلس است و دیگری تشخیص عدم مغایرت مصوبات مجلس با شرع و قانون

به صراحت امام می‌فرمایند: «تکلیف گروهان‌ها را از من چرا می‌پرسید؟ باید به مجلس محول شود» و دیدیم که مجلس اول شورای اسلامی بود که موضوع گروهان‌ها را حل کرد؛ هیئتی را تعیین نمود و دولت را مکلف ساخت و داستان گروهان‌ها توسط مجلس به این شکل حل شد. ما در فراز دیگر باز اعتماد امام را به مجلس می‌بینیم، نقطه‌ی بسیار درخشانی که هست آنجاست که بین مجلس و شورای نگهبان اختلافاتی بر سر بحث‌های احکام ثانویه به وجود می‌آید؛ دستور ابتدایی امام این است که به دو سوم آراء نمایندگان استناد شود که بعدها شورای تشخیص مصلحت و بعد مجمع تشخیص تأسیس شد و آن حالت دو سوم از بین رفت؛ ولی عرض بنده این است که امام نهایت اعتماد و اهمیت را به مجلس داشت. جدای از شخصیت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی که به هر صورت در واگذاری امور از جانب امام به ایشان مؤثر بود، اما به هر تقدیر یادمان نرود که ایشان رئیس مجلس شورای اسلامی نیز بودند و یکی از دلایلی که امام این همه از آقای هاشمی مشاوره می‌خواستند و از نظرات ایشان استفاده می‌کردند و به ایشان اعتماد داشتند و در نهایت هم سرنوشته جنگ را باز به آقای هاشمی سپردند، این بود که هاشمی را نماد و نماینده‌ی مجلس هم می‌دانستند. من از تمام این تأکیدات و اشارات می‌خواهم به این نتیجه برسم که نقش پارلمان در ذهن امام و نقشه‌ی سیاسی که ایشان در ساختار جمهوری اسلامی داشتند فقط مبتنی به آن جمله‌ی مشهور «مجلس در رأس امور است» نیست، که ما بگوییم بعدها که ساختار سیاسی تغییر و اختیارات

• به نظر حضرت تعالی اهمیت و جایگاه انتخابات مجلسین خبرگان و شورای اسلامی در نظر حضرت امام چگونه است؟

قبل از این که به این بحث بپردازیم، اساساً اگر اهمیت مجلس را در نگاه رهبر فقید انقلاب بررسی کنیم، متوجه خواهیم شد که انتخابات مجلس شورای اسلامی در نظر ایشان چه جایگاهی دارد. در بین تمام شخصیت‌های سیاسی تاریخ معاصر ایران، وقتی شما بررسی می‌کنید متوجه می‌شوید که امام نام آیت‌الله شهید سید حسن مدرس را بارها و بارها مطرح می‌کنند؛ در صورتی که ما در صد سال اخیر رجل سیاسی یا رجل مذهبی کم نداریم؛ ولی این همه تأکید در مدرس نشان‌دهنده‌ی جایگاه پارلمان است، درحالی که آن مجلس شورای ملی در چارچوب قانون اساسی مشروطه بوده. استحضار دارید که در مجلس اول، مدرس نماینده نمی‌شد و عضو نظارتی آن است که در متمم قانون اساسی مشروطه در نظر گرفته شده بود، اما شهید مدرس از مجلس دوم به بعد و تا زمانی که امکان حضور داشت یک چهره‌ی پارلمانی بوده است. از این می‌خواهم نتیجه بگیرم که امام یک فعالیت پارلمانی در اندازه‌ی شهید مدرس را یک فعالیت مثبت و مفید به حال جامعه می‌دانسته؛ این یک تأکید بعد از انقلاب اگر خواهیم به آن تعبیر اشاره کنیم که مشهور است «مجلس در رأس امور است» و تعبیر دیگر که من تصدیق وقت نمی‌کنم و از آن می‌گذرم، چون اکثراً همه آشنا هستند، اما ما در مقاطع مختلف می‌بینیم که امام به اهمیت مجلس تأکید می‌کند، چند فرارش را فقط اشاره کنم؛ در قضیه‌ی گروهان‌گیری

می‌شود، چه از طرف امام و چه از طرف رهبری، من تصور می‌کنم به این خاطر است تا کسانی که با نگاه صرفاً مذهبی به موضوع می‌نگرند و ریشه‌های شرعی و دینی پیدا نمی‌کنند، از این زاویه خدای نکرده به خودشان اجازه ندهند حرکتی خلاف این انجام دهند و به موضوع برگه‌ای رأی به چشم یک پدیده‌ی مدرن غیر شرعی نگاه کنند. اصطلاح حق الناس آن‌ها را پیوند می‌دهد با شرعیت موضوع. از این نظر در مجریان و ناظران بسیار تأثیرگذار است. کما این که به اعتقاد من در انتخابات سال ۹۲ تأثیر خودش را بسیار نشان داد و حجت را تمام کرد تا خدای ناکرده کسانی فکر نکنند که می‌توانند به نام مصلحتی بزرگ‌تر آراء مردم را نادیده بگیرند.

● اصل قانونگذاری و اهمیت آن از منظر حضرت امام (س) را چه گونه ارزیابی می‌کنید؟

نکته‌ی که در ارتباط با اهمیت قانونگذاری از جانب حضرت امام می‌شود به آن اشاره کرد این است که مجلس مرکز قانونگذاری است و شورای نگهبان نهادی که عدم مغایرت مصوبات مجلس را با شرع و قانون اساسی تشخیص می‌دهد. در دهه‌ی شصت و در دولت آقای مهندس موسوی و در هنگامه‌ی جنگ که کشور گرفتار آن بود، طبعاً مجلس مصوباتی داشت که نیاز کشور بود، مانند سود بانکی، قانون کار، بحث مبارزه با احتکار و بحث تعزیرات که این‌ها پیشینه و ریشه‌ای در شرع نداشت، ولی از الزامات حکومت بود. از یک طرف مجلس تصویب کرده بود و از طرف دیگر شورای نگهبان نمی‌توانست آن‌ها را با شرع انطباق دهد. تدبیری که امام اندیشید در ابتدا این بود که بار دیگر موضوع را به مجلس ارجاع دهد و چنانچه دو سوم نمایندگان رأی دادند (یعنی با رأی بیشتری تصویب شد) دیگر آن به عنوان قانون تلقی شود و نیاز به تأیید مجدد شورای نگهبان نداشته باشد؛ این گام اولیه بود. در مرحله‌ی بعد شورای تشخیص مصلحت را ایجاد کردند. غرض از یادآوری این نکته، اهمیت موضوع برای امام این بود که امور کشور صرفاً با پیشینه‌ی سنت اداره نشود؛ یعنی ما بعد از این که ایشان بین قانون و سنت توازنی برقرار کرد و احساس نمود گره‌هایی وجود دارد، این گره‌ها را با «مصلحت» گشود. بنابراین ما می‌توانیم حداقل دو تئوری را مشخصاً به امام نسبت دهیم، یکی بحث ولایت فقیه است و دوم تئوری مصلحت. آن قدر که به تئوری ولایت فقیه پرداخته شده به مصلحت پرداخته نشده است و من گمان می‌کنم در این روزهای اخیر که این همه حساسیت بر سر نظر شورای نگهبان ایجاد شده، یکی از تئوری‌های که می‌توانست و هنوز هم می‌تواند بسیار راه گشا باشد بحث مصلحت است و اینکه مصلحت نظام چیست. گیرم که نهاد شورای نگهبان و هیئت‌های منتصب به آن بخواهند سخت‌گیری‌هایی داشته باشند، اما اکنون هر کسی می‌داند که مصلحت نظام، مشارکت گسترده‌تر مردم در انتخابات است و به رخ کشیدن این تفاوت جدی با نظام‌های عقب مانده‌ی منطقه. از منظر مصلحت هم می‌توانیم باز هم بگوییم امام به پارلمان اهمیت می‌دهد، بدون این که حساسیت‌های شرعی را در نظر بگیرند. یعنی ما از منظر مصلحت هم به توجه امام به قانون‌گذاری پی می‌بریم و این که در مناقشه‌ی شورای نگهبان و مجلس شورای اسلامی، در مواردی موضوع به مجمع تشخیص مصلحت ارجاع می‌شد و آن مجمع گره را باز می‌کرد. یعنی در تئوری امام اگر قرار بود صرفاً سنت معیار باشد شاید این همه تأکید بر قانون، نقش مجلس و مصلحت ضرورتی نمی‌داشت.

● به دو نکته‌ی بسیار دقیق و قابل تأمل اشاره فرمودید؛ به نظر شما چه قدر این عنصر مصلحت می‌تواند در بایدها و نبایدهای احراز صلاحیت افراد

که از یک طرف می‌گفتند در انتخابات شرکت کنید، این تکلیف است، و از طرف دیگر حق رقابت را و حد مشارکت را به رسمیت می‌شناختند. من یک مثال بزنم؛ در انتخابات اولین دوره‌ی ریاست جمهوری ما شاهد تنوع و تکثر در خود خاندان حضرت امام هستیم؛ یعنی برادر عروس امام کاندیدا است، ولی این جو که رأی امام اوست به وجود نمی‌آید. از طرف دیگر اولین رئیس جمهور که با آن رأی بالا انتخاب می‌شود، می‌شود حدس زد که افرادی در خانواده‌ی امام هم به ایشان رأی دادند و از جانب دیگر جامعه‌ی مدرسین به دکتر حسن امیری رأی می‌دهند؛ یعنی آن کسانی که با امام ارتباط داشتند در آخر پی نبردند که نظر ایشان به چه کسی بود. من از این جریان این استنباط را دارم که امام تکثر در انتخابات و اصل رقابت را به رسمیت می‌شناختند.

● جناب استاد خدبر! راجع به موضوع حق الناس بودن رأی مردم، آیا این حق الناس بودن متوجه متصدیان امر نیز هست؟ یعنی اگر متصدیان امر فضا را فراهم نکنند که افراد مختلف در صحنه شرکت کنند حق الناس را ضایع کرده‌اند؟ انتخابات پدیده‌ی مدرنی است. اینکه حق الناس تأکید

اساسی. بعدها این «عدم مغایرت» به «انطباق» تبدیل شد، درحالی‌که آن چه قانون اساسی خواسته «عدم مغایرت» است؛ این هم برای زمانی است که نمایندگان مجلس بخواهند خلاف آن عمل کنند که آن هم فرض محالی است؛ چون اکثریت مردم مسلمان هستند، نمایندگان هم طبیعتاً موارد اسلامی را رعایت می‌کنند. امام به جمهوری و به لوازم آن معتقد بودند، ولی بین جمهوری و اسلامیت نوعی توازن برقرار می‌کردند و در دوران رهبری و هدایت جامعه توسط ایشان این التزام به جمهوری نظام را آشکارا دیدیم.

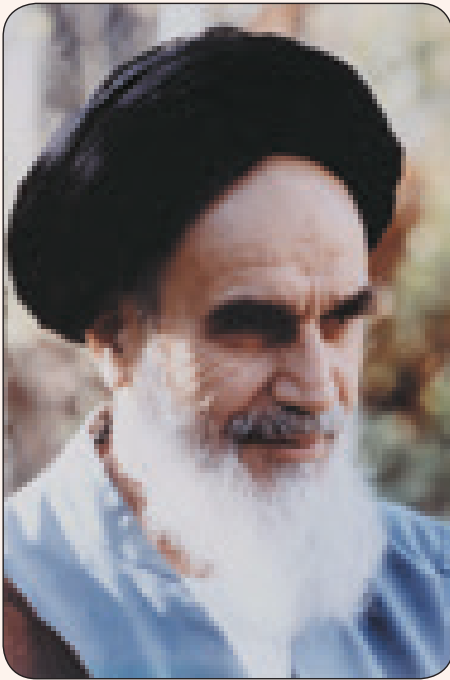
● به نظر شما آیا مردم از نگاه حضرت امام، فقط «حق دارند» که در انتخابات شرکت کنند یا «وظیفه شان است که رأی بدهند»؟

من اگر بخواهم جمله‌ای را به امام نسبت بدهم باید براساس آن چه که در تاریخ انقلاب و جمهوری اسلامی مطالعه کرده‌ام باشد و یا آن چه که شنیده‌ام. تعبیری که از امام به یاد دارم البته تکلیف بودن هم از آن استنباط می‌شود؛ ولی معتقد هستم امام با همان توازنی که بین جمهوری و اسلامیت قائل بودند، انتخابات را هم «تکلیف» می‌دانستند و هم «حق» به این اعتبار



اساساً امام خمینی این ویژگی را داشتند که جمهوری اسلامی را تأسیس کردند. جمهوری لوازمی دارد؛ یکی از لوازم آن انتخابات است؛ یعنی بدون انتخابات کلمه‌ی جمهوری معنا پیدا نمی‌کند؛ اما امام این جمهوری را در قالب اسلامی و با صفت اسلامی تعریف کرده‌اند و برای این که قوانین مصوب مجلس اسلامی باشد پیش‌بینی‌هایی نمودند که به قانون اساسی هم راه یافت؛ یکی خود اسلامی بودن مجلس است و دیگری تشخیص عدم مغایرت مصوبات مجلس با شرع و قانون اساسی. بعدها این «عدم مغایرت» به «انطباق» تبدیل شد، درحالی‌که آن چه قانون اساسی خواسته «عدم مغایرت» است؛ این هم برای زمانی است که نمایندگان مجلس بخواهند خلاف آن عمل کنند که آن هم فرض محالی است

در محضر معمار انقلاب



بالاترین نعمت از دیدگاه امام در این دنیا!

حضرت امام می فرماید: «نعمت آزادی بالاترین نعمتی است که بشر دارد، شما فاقد بودید این نعمت را، نمی توانستید یک کلمه حرف بزنید. نمی توانستید اینجا با هم مجتمع بشوید، امکان داشت برای شما؟ قبلاً امکان داشت که ماها بنشینیم با هم صحبت کنیم؟ نمی گذاشتند کسی از این در داخل بشود، اگر یک وقتی قاچاقی داخل می شدید، وقتی بیرون می رفتید توی سازمان امنیت باید بروید! خدا به شما نعمت آزادی را داده. شما در امتحان این آزادی قرار داده که ببیند که شما با این آزادی چه می کنید. آیا این نعمت خدا را کفران می کنید و با آزادی خودتان مردم را رنج می دهید؛ یا این نعمت را تشکر از آن می کنید و این آزادی را حسن استفاده از آن می کنید؟»

این چیزی است که من خودم را موظف می دانم در این زمان هر گروهی که می آیند همین مسائل را بگویم. برای اینکه درد این است. درد این است که الان اختلافات زیاد، گروه گروهها زیاد.»

(امام، ج ۸، ص: ۴۹۱)

اخطار پیرامون عدم توجه به خواسته های مردم!

«این چه وضعی است در این مملکت؟ همه که نمی شود، همیشه نمی شود که با حرف مردم را قانع کرد... من نمی فهمم که اینها چه اشخاصی هستند. باز هم مریضخانه ها، مریضخانه بنیاد فلان هست در ایران. باز هم تذکره ها... چرا این اشخاصی که در این ادارات مشغول فساد هستند، چرا اینهایی که مشغول هستند که جوانهای ما را تباہ کنند، در این ادارات تصفیه نمی کنید؟ من نمی دانم این مملکت وضعیتش چیست؟»

بیست سال است که این ملت، ملت محروم دارد زحمت می کشد، کشته می دهد. پانزده خرداد آن قدر کشته داد، و بعد هم هی پانزده های خرداد برای ما پیش آمد. این همه اینها به شهادت رسیدند. ما تا کی باید مواج با این چهره های افسرده باشیم؟ ملت ایران تا کی باید منتظر باشند که شماها از آن گرفتاریهایی که می گوئید داریم در ادارات، بیرون بیایید؟ تا کی صبر کند ملت ایران و تا کی شما می خواهید اصلاح کنید امور را؟ یک سال و نیم بیشتر گذشته است...»

(صحیفه امام، ۱۲/۴۷۸)

این منظر و با توجه به این که ابتدای صحبتیم از تأکید حضرت امام بر طرح مرحوم مدرس، عرض کردم، می توانیم نتیجه بگیریم امام بر فعالیت پارلمانی به عنوان سالم ترین و مفیدترین فعالیت سیاسی تأکید دارد و باز می توانیم تأکید کنیم که همان ابتدای انقلاب در حالی که روحانیون را از مناصب اجرائی برحذر می داشتند (که بعد تجدید نظر کردند)، ولی برعکس برای مجلس تشویق می کردند؛ یعنی نقش نظارتی و تقنینی مجلس را تأکید می کردند. بنابراین مجلس مطلوب از نظر امام مجلسی است که اولاً امکان مشارکت همه ی نیروهای مسلمان و وفادار به نظام جمهوری اسلامی در چارچوب قواعد و ضوابط وجود داشته باشد و امام مجلس یک جناحی و تک صدایی را نمی پسندید. اگر می پسندید با تأسیس مجمع روحانیون مبارز موافقت نمی کرد. امام هیچ گاه از بحث های مجلس گله نکرد و آن مورد خاص مربوط به هشت نفر را هم به دلیل بی اطلاعیشان و نقش منفی که می توانست در جنگ بگذارد شامت کردند. باز مجلس راشمات نکردند و آن چند نماینده ی مورد نظرشان بود. از نگاه امام مجلسی مطلوب است که مردم حداکثر مشارکت را در آن داشته باشند و امکان مشارکت کاندیداها و جناح های مختلف در آن فراهم باشد؛ این برداشت من است.

• می خواستیم ویژگی های انتخابات مطلوب به طور کلی و به طور خاص از نظر حضرت امام را بدانیم.

پاسخ سؤال شما را وقتی می توان دریافت که به پیوند امام و مردم توجه بیشتری نشان دهیم. با توجه به تأکیدی که ایشان مدام از حضور مردم در صحنه داشتند، انتخابات مطلوب انتخاباتی است که بالاترین مشارکت را داشته باشد؛ یعنی نمی توان نرخ مشارکت را به هر بهانه ای پایین آورد و در عین حال ما آن انتخابات را مطلوب بدانیم. یعنی امام همیشه مسئولین و مقامات را موظف می کردند تا بستری را ایجاد کنند که امکان حضور بیشتر مردم فراهم باشد؛ چون طبیعتاً توده های مردم پیوند عمیق تری با ساختار سیاسی، نظام و دین دارند. حضور آن ها هر چه بیشتر باشد مقوم نظام خواهد بود. انتخابات مطلوب امام به اعتقاد من آن انتخاباتی است که اکثریت مردم در جای جای ایران احساس کنند که اولاً می توانند در انتخابات شرکت کنند و کسی مانع آنها نشده است، ثانیاً اعتماد کنند به نتیجه ای که اعلام خواهد شد و ثالثاً کاندیدای مطلوب خود را بیابند؛ این طور نباشد که صرفاً برای تأیید گزینه های معرفی شده به صحنه بیایند و احساس کنند واقعا دارند انتخاب می کنند.

من امیدوارم به این توجه شود که تفاوت جمهوری اسلامی با نظام های سیاسی منطقه، در انتخابات است و باید به این تفاوت به شدت توجه شود و این برگ کارساز ماست و هر فعالیتی از جانب نهادهایی که متصدی این کار هستند باعث کاهش مشارکت مردم شود در نهایت به زیان نظام و انقلاب خواهد بود و گمان می کنم امام هم سفارششان به همین بوده است. ما به صرف این که تأکید کنیم امام از مردم خواسته اند که در انتخابات شرکت کنند، یک روی قضیه است. ان شاءالله شرایط برای مردم و نامزدها فراهم شود.

در انتخابات تأثیر گذار باشد؟

قانون خیلی مشخص و شفاف روشن کرده است؛ یعنی ما یک هیئت های اجرائی داریم که برخورد شکلی می کنند و اعلام می نمایند که کاندیدا باید فلان سن و فلان مدرک را داشته باشد. آنها نباید ورود موضوعی داشته باشند و طبعاً برخورد فرمال و شکلی دارند. این هیئت های اجرایی اگر به وظایفشان به درستی عمل نکردند به هیئت های نظارت ارجاع می شود و نهایتاً شورای نگهبان مرجع نهایی است. اما نکته ای که هست این است که در همین قانون هم مراجع چهارگانه ای پیش بینی شده، یعنی به یک کاندیدا اعلام می شود که فلان دستگاه چهارگانه (نیروی انتظامی، ثبت احوال، دادگستری و وزارت اطلاعات) شما را تأیید نکردند و می تواند از طریق آن ها پی گیری کند. اکنون انتقادی که افراد دارند به این نیست که چرا از مراجع چهارگانه نظر خواسته می شود یا چرا بررسی می شود، بلکه «برخورد سیاسی» یا حداقل «تصور برخورد سیاسی» هست که مشکل ایجاد کرده. فکر می کنم اگر ما هم چنان به قانون و مراجع چهارگانه اکتفا کنیم و این قدر از رأی مردم نگران نباشیم، چون نماینده باید از جانب مردم انتخاب شود و نهایتاً اگر نماینده ای با مکانیزم های غیر قانونی و غیر شرعی بتواند رأی مردم را کسب کند باز راه بسته نیست؛ اعتبارنامه ها را هم می شود بررسی کرد و باز مصوبات همین نمایندگان را باید شورای نگهبان تأیید کند.

• باز یکی از نکات مثبت که در سیره ی حضرت امام شاهد آن هستیم مسائل تبلیغات بر اساس موازین اسلامی انسانی است؛ ویژگی های تبلیغات اسلامی در انتخابات چگونه باید باشد؟

در مورد تبلیغات، تأکید اکید حضرت امام، رعایت جوانب اخلاقی منحصر به یکی دو مورد نبود و به خصوص افراد را از غیبت و تهمت نهی می کردند. متأسفانه باید بگوییم که صدا و سیما می مادر حال حاضر از چندین آفت رنج می برد؛ یکی تهمتهایی که به افراد زده می شود؛ و رنج آورتر از آن این است که امکان استفاده از این فرصت برای دفاع و پاسخگویی داده نمی شود. تأسف بزرگتر این است که مجموعه ای این رفتارها باعث ریزش مخاطب شده و توجه مردم را به رسانه های دیگر جلب کرده. این هم ادعای من نیست؛ آمارهای مختلف نشان می دهد که اعتماد عمومی به این رسانه به خاطر همین رفتارها کاهش پیدا کرده است.

• مجلس مطلوب از نظر حضرت امام را چه مجلسی می دانید؟

من بدون این که بخواهم جمله ای را به امام نسبت بدهم، صرفاً برداشت خودم را عرض می کنم؛ از نگاه امام مجلس هرگز یک نهاد تشریفاتی و مشورتی نیست. در کشورهای عربی منطقه نگاهشان به مجلس نگاه مشورتی است؛ یعنی آن ها نقش قانون گذار نهایی را ندارند. در نگاه امام قطعاً مجلس نقش شورایی و نقش قانون گذاری را به صورت جدی دارد. حتی اگر بگوییم که مجلس در رأس امور است، الان با ساختار کنونی و با افزایش اختیارات ریاست جمهوری شاید قدری در آن تغییر ایجاد شده باشد، ولی نقش نظارتی مجلس هرگز کاهش پیدا نکرده است. از

حجت الاسلام والمسلمین سید حسن میرسید: تمام سرمایه و عزت آزادگان، امام است

حجت الاسلام والمسلمین حسین شاکری فر: سیره امام، راه ملت باشد

امیر سر تیپ دوم ابراهیم گلغام: تلاش کنیم دفاع مقدس تحریف نشود

امان الله امینی: کار باید برای خدا باشد



حجت الاسلام والمسلمین سید حسن میر سید

تمام سرمایه و عزت آزادگان، امام است

حجت الاسلام والمسلمین سید حسن میر سید از مسوولین مدرسه دارالشفاء حوزه علمیه قم و از جمله آزادگانی است که بیش از هشت سال دوران تلخ اسارت را با سرافرازی تحمل نموده است. ایشان در این گفتگو به تحلیل نقش و یاد حضرت امام در اسارت پرداخته و خاطرات ناگفته‌ای را نقل نمودند.



معرفت و شناخت و عشق بچه‌های رزمنده نسبت به حضرت امام ریشه در گذشته داشت. رزمنده‌های سال ۶۰ و ۶۱ برویچه‌های اصیلی بودند که در انقلاب بزرگ شده بودند. این‌ها امام را دیده و انقلاب را لمس کرده بودند. قبل از انقلاب را هم دیده بودند. اهمیت، عظمت و شجاعت امام را می‌دانستند و از ایشان درس آموخته بودند. اصلاً سرمایه و همه عزتی که داشتند از امام بود و ایشان را به خوبی می‌شناختند. برای همین هر چه به اول جنگ نزدیک‌تر می‌شوید روحیه مقاومت و ایستادگی و آزاداندیشی و آزادمنشی را در بچه‌های اسارت بیش‌تر می‌بینید. اسرای اولیه شکنجه‌ها و سختی‌ها را تحمل کردند و زیر بار درخواست‌های دشمن مبنی بر توهین به امام نرفتند و این راه را پایه‌گذاری کردند. این شد که اسرای بعدی توانستند راحت به اسارت ادامه دهند. برای همین هر چه به اول جنگ نزدیک می‌شویم مقاومت و ایستادگی بیش‌تری می‌بینیم. چون آن‌ها بچه‌های نسل انقلاب بودند.

حال چند نمونه از واکنش اسرا را بیان می‌کنم که خود بخود گویای احساسات نسبت به حضرت امام است. اولین خاطره را یکی از دوستان آزادامم برایم گفته است؛ نیروهای عراقی تعداد زیادی از اسرا را در سالتی در وزارت دفاع عراق جمع کرده بودند. یک افسر خشن عراقی در حالی که شلاق دستش بود یک خانم و کودک شیرخوارش را به سالن آورد. تعداد زیادی از سربازان بعثی هم همراهش آمدند. افسر به این خانم گفت: «هن دو تا خواسته از تو دارم. اگر این دو را اجابت کنی شما را آزاد می‌کنم و به ایران برمی‌گردانم. خواسته اول این که در میان اسرا بگرد و شوهرت را پیدا کن.» گویا همسر آن خانم یک فرمانده بود و عراقی‌ها دنبالش بودند. عراقی‌ها مشخصاً دنبال سه دسته می‌گشتند: فرمانده‌ها، پاسداران و روحانیون یا به قول خودشان آخوند‌ها. این‌ها را از اسرا جدا می‌کردند به جایی نامعلوم می‌بردند. بارها چنین چیزی اتفاق افتاده بود. به هر حال آن خانم گفت: «شوهر من شهید شده و در میان این‌ها نیست.» افسر گفت: «خیلی خوب. خواسته دوم این که به امام خمینی اهانت کنید تا شما را آزاد کنیم و به ایران بروید.» این خانم در حالی که باوقار و سنگین و متین ایستاده بود به فرمانده بعثی عراقی گفت: «بین امام خمینی فرزند پیغمبر و فاطمه زهراست. ما ایرانی‌ها به سیدی احترام می‌نمی‌کنیم.» فرمانده عراقی به قول امروزی‌ها هنگ کرد و خشکش زد. گفت: «چه داری می‌گویی؟» گفت: «همین که می‌گویم.» فکر می‌کنید عکس‌العمل این فرمانده چه بود؟ در حالی که از خشم و عصبانیت تندتند سیگار می‌کشید آمد کنار این زن ایستاد و مقابل چشم اسرا سیگار روشنش را روی

کار سختی است. به هر حال دیدم این پسر خیلی بی‌تابی می‌کند. وقتی عراقی‌ها رفتند به او دلداری دادم و گفتم: «ناراحت نباش از این که دارند به امام اهانت می‌کنند. این نشانگر ضعف این‌ها و قدرت امام و عزت ماست. منتها این‌ها دستشان به جایی بند نیست. عصبانیت و ناراحتی و خشمشان را روی عکس امام می‌ریزند. این نشانگر قوت ماست.» می‌خواهم بگویم چقدر

این‌ها نسبت به امام حساسیت داشتند. بعد هم که در اردوگاه مستقر شدیم بایدن شرایط و جریان‌ات آن‌جا فهمیدیم این‌ها خط قرمز می‌دارند؛ می‌خواهند در صد حساسیت اسرا نسبت به امام را ارزیابی کنند. می‌دانستند اگر کسی به راحتی از این خط قرمز عبور کند می‌تواند در آینده ابزار و نیروی خوبی برایشان باشد. مثلاً جاسوسی کند یا اطلاعاتی در اختیارشان بگذارد. چنین تصویری داشتند. برای همین عدم تقید و پایبندی به نظام، اسلام و احکام دینی برایشان مهم بود. در این راستا یکی از شگرد‌ها و راهکارهای ایشان این بود که می‌گفتند به امام اهانت کنید

اسرای ما به زودی این مطلب را فهمیده بودند که خاکریز مستحکم همین جاست. اگر این‌ها از این خاکریز عبور کنند مراحل بعدی برایشان کاری ندارد. لذا در این قسمت مقاومت می‌شد. بارها شاهد شکنجه‌ها، ضرب‌وشتم‌ها، اهانت‌ها، فحش‌ها، محرومیت‌ها، حبس‌ها، سلول‌های انفرادی و شکنجه‌های سخت بودیم. عراقی‌ها فقط می‌خواستند این مقاومت را بشکنند و به امام اهانت کنیم. ابتدائاً چیزی دیگری نمی‌خواستند. می‌گفتند به امام اهانت کن، ما خواسته‌هایت را انجام می‌دهیم. حتی وعده می‌دادند تو را به ایران می‌فرستیم. ولی اسرا خوب فهمیده بودند و می‌دانستند که عبور از این خط قرمز، آغاز یک درخواست بی‌نهایت از طرف آن‌هاست. لذا پایش می‌ایستادند. نمونه‌های زیادی در آن چند سال دیدم که باید در تاریخ ثبت و ماندگار شود. این نمونه‌ها تا حدودی بکر است. آن را جای دیگری نگفته و به عنوان یک سرمایه پیش خود نگه داشتیم. حالا به احترام حضرت امام (رضوان الله تعالی علیه) و از سر عشقی که به ایشان دارم این‌ها را به شما می‌گویم. اگر نه این اطلاعات را به آسانی به کسی نمی‌دهم.

این عشق و ارادت اسرا به امام ناشی از چه بود؟

● **جناب آقای میر سید چگونه اسیر شدن خود را برای خوانندگان سالنامه حرم امام بیان فرمائید؟**

بنده نیمه دوم سال ۵۶ وارد حوزه علمیه قم شدم. جزء اولین گروهی بودم که بعد از انقلاب وارد مدرسه فیضیه شدیم. به تاریخ ۶۱/۲/۱۷ در مرحله دوم عملیات بیت‌المقدس در منطقه شلمچه در حالی که محاصره شده و زخمی هم بودیم به اسارت نیروهای بعثی عراقی در آمدیم. اسارت من هشت سال و سه ماه و اندی طول کشید. نهایتاً در سال ۶۹ هم‌زمان با دیگر عزیزان به وطن اسلامیمان برگشتم.

● **کلام، یاد و نفس حضرت امام چقدر بر روح و روان و روحیه آزادگان ما و مقاومتشان تأثیر گذار بود؟**

اساساً نیروی محرکه رزمندگان اسلام برای شرکت در جبهه فرمان‌پذیریشان از امر حضرت امام بود. اسرای ما نیز با همین عقیده و آرمان دوران اسارت را گذراندند. نمونه‌هایی از تأثیرپذیری اسرا از امام را نقل می‌کنم که بیانگر روحیات و شرایط آن‌هاست.

از همان ساعات اول اسارت با این قضیه مواجه شدیم که عراقی‌ها نسبت به امام (رضوان الله تعالی علیه) حساسیت ویژه‌ای دارند و همان کینه و ناراحتی که از ایشان به دل دارند را می‌خواهند بر سر برویچه‌های رزمنده و اسرای که در چنگالشان اسیر می‌شدند خالی کنند. من وسط یک پسر ۱۶ ساله و یک پیرمرد ۵۳ ساله به نام حاج یحیی قرار داشتم. دست‌هایمان را بسته بودند و ما را تفتیش بدنی می‌کردند که اگر چیزی در جیب‌هایمان باقی مانده باشد بگیرند. این پسر ۱۶ ساله عکسی از امام در جیبش داشت. سرباز عراقی وقتی عکس امام را از جیبش در آورد شروع به اهانت به امام کرد. آن پسر هم به گریه افتاد و سخت ناراحت شد. تصور کنید چه فضایی حاکم است وقتی ما را اسیر کرده و دست‌هایمان را بسته بودند و حس پیروزی بر ما داشتند. ترسیم این فضا

الصحة والامان» یعنی دو نعمت است که نمی‌توانید بفهمید چیست و مجهول است. یکی صحت شما و دیگری امنیت شما. وقتی در آسیاشگاه بودیم گاهی ساعت ده یا دوازده شب درها باز می‌شد و ۲۰ یا ۳۰ نفر با شلاق و چوب و چماق وارد می‌شدند، همه را می‌نشانند، ده بیست نفر را جدا می‌کردند و به یکی از مقرهایشان می‌برند. بعد برای سورپرایز و تفریح کسانی که مهمان یا خوشگذران بوده یا چیزی خورده بودند و می‌خواستند خوش بگذرانند به جان ما می‌افتادند. حالا وقتی این امنیت کشور را با اطرافمان مقایسه می‌کنیم می‌بینیم امروز بهترین امنیت را کشور ما دارد. نگاه ما باید واقع‌بینانه باشد. پس به خیلی از آرمان‌ها دست یافته و در خیلی قضایا پیشرفت داشته‌ایم. این سؤال شما خیلی مهم است. اگر کسانی نتوانستند خود را به قافله نظام و انقلاب برسانند آن‌ها خودبازمانده و نتوانسته‌اند به این ریسمان چنگ بزنند و همراه این انقلاب بیایند و ضرر کرده‌اند. حالا در هر ده‌ای که باشند. حکایت ما حکایت آن مورچه‌ای نیست که وقتی داشت غرق می‌شد فریاد می‌زد همه عالم را آب برد. نه خیر، عالم و انقلاب و نظام و حرکت سر جایش است. این تویی که جا مانده‌ای.

● مهم‌ترین چالش‌ها و موانع پیاده‌شدن آرمان حضرت امام یا آرزوی آزادگان و تحقق پیامشان چیست؟

چالش‌ها نوع برداشت‌هاست. امروز نوع برداشت‌ها از کلام، سیره و عمل امام متفاوت شده. هر کسی از ظن خود شد یار من. ماجرای ما در نسل جدید نوع برداشتی است که از روش، سیره و اخلاق امام به‌خصوص اخلاق عملی ایشان می‌شود و نوع اجتهادی است که از آن وجود دارد. این بستگی به بینش و تقوای افراد دارد که حاصلش سعادت آن‌هاست. بستگی دارد برداشتمان از مسائل چطور باشد. بعضی از افراد امام را با خودشان و زمان تطبیق می‌دهند، به جای این که خودشان را با امام تطبیق بدهند. یعنی بعکس ذاک استعملوه فانتبه. به نظرم این از ظلم‌هایی است که در حق امام می‌شود. اگر همه جا نص کلام امام را نصب العین جامعه قرار دهیم مشکلی نخواهیم داشت. مردم ما هشیب‌ترین، آگاه‌ترین، شجاع‌ترین و هوشمندترین افراد هستند و همه چیز را خوب می‌فهمند. هنر امام این بود که با بزبانی صحبت می‌کرد که همه حرفش را می‌فهمیدند. مثلاً می‌گویند رابطه ما با آمریکا رابطه گرگ و میش است. این جمله را هم چوپان می‌فهمد هم دیپلمات. امام ساده صحبت می‌کرد، نه سخت. به دوستانی که می‌خواهند حرف امام را تفسیر کنند عرض می‌کنم حرف امام این قدر روشن است که نیاز به تفسیر ندارد. هنر امام همین ساده صحبت کردنش است. هم قلمش ساده بود هم گفتارش. امام در بحث انقلاب عرفانی و فلسفی صحبت نکرد که عوام جامعه مانفهمند. مثلاً می‌گویند «یا یک موی کوخ‌نشین‌ها را به کاخ‌نشین‌ها نمی‌دهیم»، «گر هر کس یک سطل آب بریزد اسرائیل را اسیر می‌برد» یا «گر اسرائیل دست به دریا بزند دریا نجس می‌شود». این‌ها همه گفته‌های امام است. امام این‌ها را خیلی ساده بیان کردند و نیازی به تفسیر ندارد. پس آن‌ها که دچار مشکل می‌شوند امام را با خود انطباق می‌دهند نه خود را با امام. علت جاماندنشان همین است. در زمان ائمه هم همین بود. آن زمان هم از امیرالمؤمنین ایراد می‌گرفتند می‌گفتند شما باید این طوری عمل کنید. پس دچار مشکل می‌شدند.

● از خاطرات آن دوران پیش‌تر بر ایمن بفرمایید!

بهرتر است خاطراتی از مقاومت اسرا بگویم. یکی از این خاطرات در باره خودم است. عرض کردم که آن‌ها در رابطه با امام می‌خواستند مقاومت را از ما بگیرند که به خواسته‌های بعدی برسند. ما در اردوگاه انبار بودیم. در همین انبار که دومین استان مرکزی عراق و الان در اشغال داعشی‌هاست. آن‌جا سرگردی بود به نام سرگرد محمودی. او انسانی بسیار هتاک، فحاش، بی‌ادب، خشن، بداخلاق و گستاخ بود و به قول ما فحش‌های بد چارواداری می‌داد. فارسی هم خوب صحبت می‌کرد و کاملاً مسلط بود. گویا مدتی در ایران زندگی کرده

خدا برگزیدگان را مقدر کند به یک ایران آباد آزاد اسلامی برمی‌گردیم که در آن اثری از ربه، عشووه، رشوه، زیر میز و روی میز، ناهنجاری و ناعدالتی نخواهد بود. به ایرانی برمی‌گردیم که درخت و ریشه و بنیان‌ش با دست خمینی گذاشته شده. ما با این ذهنیت در اسارت زندگی می‌کردیم. این آرمانمان بود و همیشه بر این باور بودیم که وقتی برمی‌گردیم اثری از دروغ، فحشا، ناعدالتی و ظلم نمی‌بینیم. این‌ها را به مناسبت‌های مختلف در سخنرانی‌هایم برای بچه‌ها بیان می‌کردم و آن‌ها را با این شرایط نگاه می‌داشتیم. از طرف دیگر می‌گفتیم خدا یا هر بلایی در اسارت سر ما بیاید و هر اتفاقی بیفتد اما امام را داشته باشیم و دشمن شاد نشویم. این از شعارها و آرزوهای آرمان‌های ما در اسارت بود. تحمل این را نداشتیم که در اسارت یک روز دشمن بگوید شما دیگر امام ندارید، پس به چه امید دارید. این احساس در میان ما بود که دشمن شاد نشویم. به‌خصوص این که امام را داشته باشیم. به همین دلیل مرگ امام برای ما کمر شکن شد. آخر فضای آزاد انسانی با آن فضای در بسته فرق دارد که به خاطر این مسئله به آدم نیش می‌زند. آن خنجر و نیش زبان‌ها به مراتب از ضربات کابل شکننده‌تر بود. پس این را دوست نداشتیم و نمی‌توانستیم تحمل کنیم. هر وقت به این فکر می‌افتادیم بر خود می‌لرزیدیم و می‌گفتیم خدا یا اگر یک روز این اتفاق بیفتد چه کنیم.

اما وقتی برگزیدیم شرایط را چطور دیدیم. من نمی‌توانم به نمایندگی از همه آزادگان حرف بزنم و نظر شخصی خودم را عرض می‌کنم. بنده الان دقیقاً همان نگاهی را به ایران دارم که در اسارت داشتم. یعنی به آینده و افق روشن امید دارم. سعی کردم این را در اسارت در خود نهادینه کنم و بعد از اسارت هم نگه دارم. البته انسان در گوشه و کنار ناهنجاری، بی‌عدالتی، ظلم و انواع و اقسام ناسازگاری‌ها را می‌بیند. خودم هم عملاً با برخوردی نامناسبی مواجه شدم. حتی به من گفتند: «رفتی که رفتی، اگر حکم علی‌الله...» جمله‌ای که بعدش گفتند هم خیلی شکننده بود. اما نگاه من به کلیت و اصل نظام و راه امام تغییری نکرده. کاملاً به آینده خوش بین هستم و به مسئولین مملکت اعتماد دارم. همان عشق و ارادتی که آن روز به حضرت امام داشتم را امروز به رهبری و نظام و اساس انقلاب دارم. معتقدم خدا به کسی که به این انقلاب خیانت کند مهلت نخواهد داد و هر کس در مقابل حضرت امام و آرمان او ایستادگی بین خواهد رفت و محکوم به فناست. چون در مقابل حق ایستاده است. این اعتقاد را در اسارت داشتم، الان هم دارم و با همین نگاه جلو می‌روم.

● یعنی وقتی برگزیدید ایران آرزوهایتان را محقق شده یافتید یا خیر؟

ببینید آرزو دو قسمت است. یک قسمت آرزوهای فردی و شخصی است که بگویم ما ده سال اسارت کشیده‌ایم و مردم باید به ما احترام بگذارند و خانه و مال و پول و ماشین آنچنانی داشته باشیم. اما من اصلاً این معامله را با مردم نکرده‌ام که حالا از نظام و دولت و مردم توقعی داشته باشم. چنین چیزی اصلاً در آرمان من نبود. شخصاً این‌طور نبودم. دوستانی هم که هم‌اردوگاهی بنده بودند اگر امروز حرف مرا بشنوند می‌دانند که بر همان حالت باقی‌ام و پایش می‌ایستم. این نظر شخصی من است. همان‌جا هم با خدای خودم عهد کردم که خدایا روحیه مرا طوری قرار بده که تا آخر عمر از احدی طلب و انتظاری نداشته باشم. چه مسئول باشد چه نباشد.

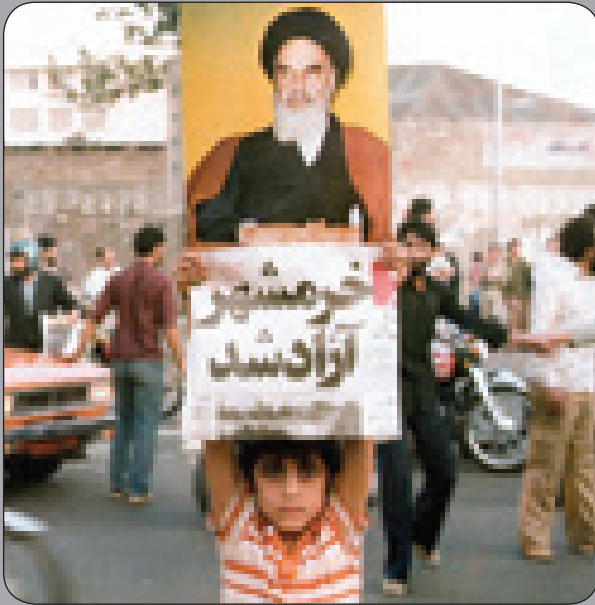
اما در باره رسیدن به آرمان‌های حضرت امام باید بگویم البته راه زیادی داریم. من این را درک می‌کنم. هر چه پایه انقلاب ما محکم‌تر می‌شود و جلوتر می‌رویم دشمنان ما از یک راه جدیدتر وارد می‌شوند. امروز در جهان پیچیده و شرایط فعلی دشمن قوی‌تر شده و از رسانه‌های دیگری استفاده می‌کند. ما در بخش‌هایی پیروزی‌های بسیار خوبی داشته‌ایم و به آرمان‌هایی رسیده‌ایم. مثلاً معنای امنیتی که امروز داریم را در اسارت نمی‌فهمیدیم. امروز می‌فهمیم امنیت یعنی چه. آقا امیرالمؤمنین در نهج البلاغه می‌فرماید: «عمتان مجهولتان؛

گونه بچه معصوم این مادر گذاشت. جیغ مادر و بچه با هم بالا رفت. مادر مثل باران اشک می‌ریخت و می‌گفت: «ما به سیدی احترامی نمی‌کنیم. امام خمینی فرزند فاطمه است.» این است که بچه‌ها وقتی این صحنه را دیدند گفتند اگر قطعه‌قطعه شویم به سیدی احترامی نمی‌کنیم. ببینید اسرا روح مقاومت را از کجا گرفتند.

● آزادگان به دنبال چه آرمانی رفتند و با چه پیامی برگشتند؟ الان چقدر این پیام را در جامعه اسلامی، مخصوصاً دوران پس از امام، محقق می‌بینند؟

من مطلبی را عرض می‌کنم شما خودتان نتیجه بگیرید. ما در دوران اسارت چند تا آرزو داشتیم. یک آرزویمان در باره ایرانی بود که پس از بازگشت خواهیم دید. من شب همان عملیاتی که اسیر شدیم پشت خاکریز با عمامه برای بچه‌ها سخنرانی کرده بودم. من را با لباس بسیجی و عمامه دیده بودند. لذا اسرای که در همان عملیات اسیر شدند کاملاً مرا به عنوان یک روحانی و طلبه می‌شناختند. در طول مدت اسارت دائم برای بچه‌ها ترسیم می‌کردم که بعد از پایان جنگ وقتی

ماجرای مادر نسل جدید نوع برداشتی است که از روش، سیره و اخلاق امام به‌خصوص اخلاق عملی ایشان می‌شود و نوع اجتهادی است که از آن وجود دارد. این بستگی به بینش و تقوای افراد دارد که حاصلش سعادت آن‌هاست. بستگی دارد برداشتمان از مسائل چطور باشد. بعضی از افراد امام را با خودشان و زمان تطبیق می‌دهند، به جای این که خودشان را با امام تطبیق بدهند. یعنی بعکس ذاک استعملوه فانتبه. به نظرم این از ظلم‌هایی است که در حق امام می‌شود. اگر همه جا نص کلام امام را نصب العین جامعه قرار دهیم مشکلی نخواهیم داشت. مردم ما هشیب‌ترین، آگاه‌ترین، شجاع‌ترین و هوشمندترین افراد هستند و همه چیز را خوب می‌فهمند. هنر امام این بود که با بزبانی صحبت می‌کرد که همه حرفش را می‌فهمیدند.



معرفت و شناخت و عشق بچه‌های رزمنده نسبت به حضرت امام ریشه در گذشته داشت. رزمنده‌های سال ۶۰ و ۶۱ بروجبه‌های اصیلی بودند که در انقلاب بزرگ شده بودند. این‌ها امام را دیده و انقلاب را لمس کرده بودند. قبل از انقلاب را هم دیده بودند. اهمیت، عظمت و شجاعت امام را می‌دانستند و از ایشان درس آموخته بودند

سخت می‌گذرد و خیلی ظلم و ستم می‌شود. شما باید الان در مدرسه و محیط‌های علمی باشید اما این جاسیر هستیید. همه ظلم‌ها را خمینی در حق شما کرده است.» تا اسم خمینی آمد بچه‌ها سه صلوات بلند فرستادند و صدایشان در فضا طنین انداز شد. سروان وا رفت و به مترجم گفت: «من که اسم محمد را نیاوردم. چرا صلوات فرستادند؟» گفت: «آخر شما اسم رهبرشان را آوردی. اسم رهبرشان را که می‌آوری این‌ها احترام می‌گذارند و صلوات می‌فرستند. این شد که ورق برگشت. همین آدم ملایم خوش‌اخلاق که حدیث آقا امیرالمؤمنین را می‌خواند و می‌گفت شما آدم‌های خوبی هستیید و می‌خواهیم پرونده جدید برایتان باز کنیم اخلاقش ۱۸۰ درجه عوض شد. گفت: «شما آدم نیستید. شما بشر نیستید. شما حیوان هستیید.» شروع به فحش دادن کرد. هر چه مستحق خودش بود به ما گفت. ناراحت شد و پرونده را به هم زد. گفت: «شما لیاقت چیزی جز شکنجه و فشار و سختی ندارید.» خیلی برایش بد شد. سی چهل سرباز عراقی دورش بودند. سریع بساطش را جمع کرد و در حالی که می‌رفت سوت خشن را زد. آخر دو نوع سوت داشتند که مشخص می‌کرد اسرا با خوشحالی به آسایشگاه برگردند یا با ناراحتی، با چوب و چماق دنبال بچه‌ها افتادند و ما را به آسایشگاه بردند. مادر آسایشگاه چهارده بودیم. هنوز ساعت ۲ بعد از ظهر نشده بود و تازه نماز خوانده بودیم. نمی‌دانم ناهار خورده بودیم یا نه که در اتاق‌ها باز شد. شش نفر را از جمله بنده از آسایشگاه بیرون آوردند و به محل شکنجه بردند. بعد دیگر شکنجه‌های بسیار سختی دادند و خیلی بر ما سخت گذشت. ماجرای خیلی سنگین است. شکنجه‌های طاقت‌فرسایی می‌دادند و فقط می‌گفتند به خمینی توهین کنید. بعضی بچه‌ها زیر ضربات کابل از هوش می‌رفتند ولی همه مقاومت و ایستادگی کردند و زیر بار درخواست‌های نجاچی آن‌ها نرفتند و توهین نکردند. الحمدلله همه با عزت دوران اسارت را گذراندند.

چیزها تغییر و تحول ایجاد می‌کردند. کسی آمد به نام سروان هادی. او مسئول عقیدتی-سیاسی اردوگاه الانبار، همان انبر خودمان، بود. سروان هادی با شگردی دیگری وارد عمل شد که بتواند منویات خود را پیاده کند؛ بچه‌ها را برای مصاحبه می‌بردند که از صدام تعریف کنند و از نظام ما بد بگویند. می‌خواستند به تعبیر خودشان کارهای فرهنگی انجام دهند. لذا سروان هادی از یک راه مسالمت‌آمیز وارد شد. یک روز همه هزار نفر را وسط حیاط جمع کرد. در دو قسمت پانصدنفره مرتب شدیم. میز و صندلی و مترجم گذاشتند. سروان هادی آمد برای ما سخنرانی کند. زیر آفتاب نشسته بودیم. او عربی صحبت می‌کرد و فارسی بلد نبود. یکی از اسرا حرف‌هایش را ترجمه می‌کرد. دقیق یادم است. انگار که دیروز بود. با بسم الله الرحمن الرحیم شروع کرد و گفت: «قال علی کرم الله وجهه: خیر الکلام ما قل و دل / بهترین سخن آن است که کوتاه و گویا باشد.» این جمله شروع سخنرانی‌اش بود. ما گفتیم عجب آدم فهمیده و خوبی است که از حضرت علی و جمله نهج البلاغه می‌گوید. بعد خیلی ملایم و خوب شروع کرد به توضیح این که ما می‌خواهیم برای شما یک فصل و پرونده جدیدی باز کنیم که این‌جا به شما خوش بگذرد. آخر دوران سختگیری شدید و اذیت و شکنجه‌های زیادی را پشت سر گذاشته بودیم. لذا آمده بود شرایط را ترمیم کند و از این راه به خواسته‌های خودش هم برسد. ادامه داد: «شما مهمان ما هستیید. ما به شما احترام می‌گذاریم. شما برای کشور خودتان آمدید جنگید و گناهی ندارید.» عاطفی و احساسی صحبت و زمینه‌سازی می‌کرد. از آن طرف معلوم بود بچه‌ها احساس رضایت می‌کردند از این که این‌طور با ما صحبت می‌کند و قول می‌دهد که «می‌خواهیم پرونده جدیدی باز کنیم. از این به بعد به شما کار نداشتیم. شما مهمان ما هستید. سید رئیس (صدام) سفارش کرده که به اسرا رسیدگی کنید.» گفت و گفت تا رسید به این‌جا که «بله، ما می‌دانیم به شما

بود. یکی از برنامه‌هایش این بود که شب‌ها ساعت ۱۰ شب به آسایشگاه می‌آمد و می‌گفت به امام توهین کنید. شعاری می‌داد و به بچه‌ها می‌گفت آن را تکرار کنند. اما آن‌ها سکوت می‌کردند. در یکی از این شب‌ها هر چه اصرار کرد که شعار دهید کسی توجه نکرد و همه سکوت کردند. برای این که بتواند خوب مسلط شود و بقیه اردوگاه را هم تحت تأثیر قرار دهد، بترساند و زهر چشم بگیرد تصمیم گرفت همه ما را به حیاط کوچک بیرون از آسایشگاه ببرد. به سربازها گفت سریع این‌ها را بزنید و ببرید. ما را مثل گوسفند زدند و بیرون بردند. در حالی که یکی با نداشت، یکی دست نداشت، یکی چشم نداشت و... مثل صحرای قیامت شده بود که هر کس به فکر خودش است. یاد این آیات شریفه افتادم که می‌فرماید: «یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه» و «یوم ترونها تذهل کل مرضعۃ عما ارضعت.» دیدم واقعا هیچ کس به فکر دیگران نیست. شرایط ما طوری بود که همیشه به افرادی که دست و پا داشتند و با عصا راه می‌رفتند کمک و کفشان را آماده می‌کردیم و دستشان را می‌گرفتم. ما در آن شرایط بز بزن دیگر هیچ کس به فکر این مسائل نبود. هر کس به فکر نجات جان خود بود. لذا این آیات به ذهنم آمد. هر طور بود ما را به حیاط آوردند و نشاندهند. سرگرد گفت: «این شعاری که می‌گویم را تکرار کنید: توپ تانک مسلسل دیگر اثر ندارد.» همه بچه‌ها با صدای بلند و با قدرت گفتند. سرگرد خیلی خوشحال شد که همه هماهنگ هستند. بعد تکه دوم شعار را گفت که اهانت به امام بود. این‌جا که رسید دید همه ساکت شدند. تیرش به سنگ خورد. گفت: «چرا جواب نمی‌دهید؟ خفقان گرفته‌اید؟» همه به همدیگر نگاه می‌کردند. هیچ کس جواب نداد. گفت: «یک نفر بلند شود بیاید این‌جا.» می‌خواست مقاومت را بشکند. من سنی نداشتم و حدوداً ۱۹ سالم بود. ولی در همان لحظه احساس کردم اگر کس دیگری بلند شود ممکن است این مقاومت شکسته شود. پس بهتر است خودم بلند شوم و برای همیشه خط را به بچه‌ها بدهم که باید چه کار کنند. بلند شدم. گفت: «شما حاضری؟» گفتیم: «بله، حاضریم. چه می‌خواهی بگویی؟» گفت: «بگو توپ تانک مسلسل دیگر اثر ندارد.» گفتیم: «توپ تانک مسلسل دیگر اثر ندارد.» تکه بعدی را گفت و خواست آن را هم تکرار کنیم. من عکسش را کاملاً بر همان وزن گفتم. چشم‌تان روز بد نبیند. در میان آن جمعیت افتاد به جان من و شروع به زدن کرد. دیدم دارم من را می‌زند و حساسی می‌خواهد مقاومت را بشکند. رقم بهترش کنیم بدتر شد. یک نعره از ته دل کشیدم گفتم یا مهدی. این یا مهدی را بلند و خیلی با سوز و حرارت گفتم که صدای من در همه اردوگاه پیچید. بدتر عصبانی شد. به جای این که از من بترسد بیشتر مرا زد. به هر حال آن شب حساسی من را کتک زد و شکنجه کرد اما هیچ نگفتم. او هم دست از سر بقیه برداشت. چون دید مقاومت شکسته نمی‌شود. بعد که خسته شد به سربازها گفت سریع همه را به اتاق‌ها ببرید. مأیوس شد و تصمیم گرفت برای همیشه این دندان‌ها ببرد. ما یاور که هر شب بخواهد به امام توهین کنیم. در دوران اسارت کسی که عراقی‌ها به هر دلیل او را می‌بردند، شکنجه می‌کردند و می‌زدند تبدیل به بطل و قهرمان آن منطقه و آسایشگاه می‌شد. من تا قبل از این جریان به قول معروف لیدر بودم اما پس از این دیگر کارم بیش تر شد. بچه‌ها مهربان و دلسوز بودند. کتک که می‌خوردم گریه می‌کردند. لذا یک رابطه عاطفی و روحی بین من و سایر بچه‌ها ایجاد شد. این ماجرا زمینه این شد که در مراحل بعدی هر کدام از بچه‌ها می‌خواست کاری انجام دهد می‌آمد به من می‌گفت چه کار کنیم، اگر عراقی‌ها مرا بردند در جوابشان چه بگویم... در کل این جریان زمینه حرکت‌های بعدی و باعث شد عراقی‌ها من را به عنوان رهبر این‌ها بشناسند و زیر نظر بگیرند. من را مسئول هر اتفاق، از نظر آن‌ها، ناخوشایندی که در اردوگاه می‌افتاد می‌دانستند.

خاطره دیگر برای سال ۶۴ است. یعنی سومین سال اسارت. پس از مدت‌ها سرگرد محمودی و بساطش رفتند. آخر در این

حجت الاسلام والمسلمین حسین شاکری فر

پیام آزادگان: سیره امام، راه ملت باشد

حجت الاسلام والمسلمین حسین شاکری فر
مدرس سطوح عالی حوزه و از آزادگان سرافراز است.

ایشان در این گفتگو پیام بازگشت آزادگان و دغدغه‌های پس از اسارت آنان نسبت به راه امام و تحقق آرمان‌های ایشان را مورد بررسی قرار داد.



زنده‌هستید؟

مراسم مختلف و ختم و چهلم برایم گرفته بودند. قبل از برگزاری سالگرد منبروهای صلیب سرخ جهانی به اردوگاه ما آمدند و مشخصاتمان را در کارت سبز نوشتند و به ایران فرستادند. این‌جا بود که خانواده مطلع شدند. الان هم به مناسبت ماه رمضان در همین مسجدی که برایم ختم و چهلم گرفتند منبر می‌روم و صحبت می‌کنم.

در چه شهری؟

نورآباد ممسنی فارس.

یاد و نام حضرت امام چه تأثیری بر فضای اسارت و روحیه آزادگان داشت؟

امام واقعاً همه چیز آزادگان بود. آزاده‌های ما به عشق امام در سیاهچاله صدامی زندگی می‌کردند. یعنی اگر امام را از فرزندان معنوی‌اش، که در آن اسارت‌گاه گرفتار بودند، جدا می‌کردند دیگر تحمل اسارت غیرقابل توصیف بود. اسارت واقعاً سخت است. مخصوصاً برای افراد مجروح. این مشکلات هزار غم و درد و رنج دارد. آن هم با دشمنی که انواع و اقسام شکنجه‌ها و آزار و اذیت‌های جسمی و سخت‌تر از آن روحی را بر ما تحمیل می‌کرد. یک بار ما شمردیدم دیدیم بیش از صد نوع شکنجه بر ما اعمال می‌کردند که خیلی‌هاش نامشهود است و به چشم نمی‌آید. آخر تا می‌گوییم اسارت فقط کتک و کابل و شلاق و باتوم و این‌ها به ذهن می‌رسد.

تمام این سال‌ها شب و روز و زمستان و تابستان در یک فضای محدود قرار داشتیم. عرض آن‌جا دو وجب یعنی اندازه دو تا موزائیک ۲۵ سانتی بود. خورد و خوراک و خواب و زندگی همه در چنین فضای کوچکی بود. در همه آن سال‌ها آرزوی یک بار چهارزائونشستن و راحت نشستن و خوابیدن به دل‌مان ماند. در آن گرمای شدید و نبود وسایل سرمایشی و گرمایشی شب و روز می‌گذراندیم. مخصوصاً دوستانی که شیمیایی بودند خیلی اذیت می‌شدند. با همه این شرایط اسارت را نمی‌شود به سال و ماه و روز حساب کرد؛ واقعاً ثانیه ثانیه‌هاش دشوار بود. همه در حسرت خوردن یک غذای

سیر و یک ساعت راحتی و آزادی بودند. مخصوصاً آن ماه‌ها و سال‌های اولیه اسارت که جراحت‌هایمان هنوز خوب نشده بود و در آن شرایط عرق می‌کردیم. گاهی اوقات بچه‌ها روی بدنشان شیش و کرم و این چیزها می‌دیدند. شرایط واقعاً دشوار و شکننده بود و انواع و اقسام فشارها وجود داشت. اما همه این‌ها به عشق امام قابل تحمل بود. عشق به امام که عشق به همه خوبی‌ها است. پیوند معنوی زیادی بین این فرزندان و آن پدر پیر برقرار بود. ارتباط روحی آزادگان با امام نکته‌های بسیار بسیار فراوانی دارد که در این فرصت اندک نمی‌توانم بگویم.

خاطره خاصی از تأثیر حضرت امام بر روحیه مقاومت اسرا به یاد دارید؟

بله، در این باره خاطرات خیلی زیادی دارم. یعنی همه آزاده‌ها این‌طورند. سال‌ها پیش بنا شد با همراهی مؤسسه نشر آثار حضرت امام و مؤسسه پیام آزادگان کتابی در رابطه با امام و آزادگان چاپ شود. در فرصت اندکی که قم بودم با یک تعداد از دوستان آزاده مصاحبه کردم. نهایتاً از دل همان خاطرات سه چهار جلد کتاب در آمد. خاطرات آزادگان و امام خیلی فراوان است.

ما به خاطر این‌که روحیه دوستان آزاده‌مان در آن سیاهچال و شرایط بسیار شکننده حفظ شود یک سری فعالیت‌های مخفیانه و زیرزمینی داشتیم. از جمله یکی از دوستانمان تصویری از حضرت امام را نقاشی کرده بود که آن هم ماجرای زیادی دارد. مثلاً کاغذش همان کاغذ داخل پاکت سیگار صدامی‌ها بود که در محوطه اردوگاه انداخته بودند. یکی از عوامل آرامبخش بچه‌هایی که با آن شرایط از شکنجه‌گاه می‌آوردند و داخل آسایشگاه پرت می‌کردند دیدن همین تصویر حضرت امام بود. آخر شکنجه‌های ما دو نوع بود؛ شکنجه عمومی که وارد آسایشگاه می‌شدند و همه را می‌زدند و شکنجه افرادی که بعضی‌ها را به شکنجه‌گاه‌های بیرون می‌بردند و شکنجه‌های خاصی می‌دادند. شکنجه‌های افرادی خیلی بد بود و به قول خود آزاده‌ها بچه‌ها عمودی می‌رفتند و افقی برمی‌گشتند. واقعاً این‌طور بود و بچه‌ها شهیدشده با اهوش‌رفته برمی‌گشتند. اما یک نگاه به این تصویر حضرت امام روحیه تازه‌ای به آن‌ها می‌بخشید. روزی این تصویر امام دست یکی از دوستان در اسارت‌گاه بود. داشت به این تصویر نگاه می‌کرد که صدای باز شدن قفل درها آمد. یک در کوچک تقریباً ۶۰ سانتی تمام‌آهنی بود که سه قفل سنگین گلنگدنی رویش بود. روزانه از آن در چند

بفرمایید چه سالی و در چه عملیاتی اسیر شدید؟ تا چه سالی در اسارت بودید؟

در عملیاتی که برای آزادسازی منطقه فکه انجام دادیم توفیقات خوبی داشتیم. منتها فردا صبح در محاصره دشمن قرار گرفتیم. چون ارتباطمان با نیروهای عقب قطع شد. جمع محدودی مجروح بودیم که گرفتار دزخیمان یعنی شدیم و سال‌ها هم در اسارت صدامیان بودیم. من تقریباً از اواخر سال ۶۴ تا شهریور ۶۹ در اسارت صدامیان بودم.

آن زمان متاهل بودید یا مجرد؟

مجرد بودم.

از چه ناحیه‌ای مجروح شده بودید؟

تیر و ترکش خورده بودم. از آن جمع فقط دو نفر توانستند شبانه برگردند. یکی تیر به چشمش خورده و دیگری هم غرق خون بود. منتها چون بدنشان گرم بود توانستند شبانه برگردند. آن‌ها دیده بودند که ما مجروح شده و به زمین افتاده‌ایم. پس یقین کردند که شهید شده‌ایم و خبر شهادت‌مان را به لشکر و عقبه دادند. به همین خاطر تا مدت‌ها برایمان مجالس ختم و فاتحه و چهلم و مراسم شهادت می‌گرفتند. من هم با بدن مجروح به همراه دیگر دوستان به چنگ عراقی‌ها افتادم.

خانواده‌تان چطور و چند سال بعد باخبر شدند که



آزاده‌های ما به عشق امام در سياهچاله صدامی زندگی می‌کردند. یعنی اگر امام را از فرزندان معنوی‌اش، که در آن اسارت‌گاه گرفتار بودند، جدا می‌کردند دیگر تحمل اسارت غیرقابل توصیف بود. اسارت واقعاً سخت است. مخصوصاً برای افراد مجروح. این مشکلات هزار غم و درد و رنج دارد. آن هم با دشمنی که انواع و اقسام شکنجه‌ها و آزار و اذیت‌های جسمی و سخت‌تر از آن روحی را بر ما تحمیل می‌کرد.

همه کس و کار من گفته شود. حاضر نمی‌شد بگوید. یکی از دوستان به او پیشنهاد داد: «این‌ها که متوجه نمی‌شوند. بگو برگ بر خمینی. منظورت برگ گل و این‌ها باشد.» گفت: «نه، همین هم که شاید شائبه توهینم را ایجاد کند انجام نمی‌دهم.» ماه‌ها هزار شهید به این راه تقدیم کردیم. حق نیست که بعضی از بزرگواران گذشته را فراموش کنند و آن سابقه درخشان از یادشان برود. روح امام را حاضر و ناظر بدانند. تمام وجود ما واقعاً امام بود.

بهرتر است خاطره‌های دیگر برایتان بگویم. عراقی‌ها در تحقیقاتی که انجام دادند یقین کردند که من روحانی هستم. وقتی که فهمیدند حلقه‌ای تشکیل دادند و همه کابل به‌دست و باتوم به‌دست دور هم جمع شدند و به سر تا پایم ضربه می‌زدند. من از هوش می‌رفتم. دوباره بلندم می‌کردند. آبی به صورت می‌ریختند و ادامه می‌دادند. در آن شرایط فقط یک کلمه بود که به من روحیه می‌داد و دلخوشی‌ام به آن بود: آن صدامی به من می‌گفت: «این که شما، که روحانی هستی، را پیدا کرده‌ام مانند این است که یک خمینی این‌جا کشف کرده‌ام.» وقتی من را به حضرت امام منتسب می‌کرد آن دردها و شکنجه‌ها فراموشم می‌شد. امروز ما ناراحت می‌شویم که خدای نکرده جسارتی به امام ببینیم. وقتی در سالگرد حضرت امام حضور پرشکوه ملت، مخصوصاً نسل سوم انقلاب و این جوان‌ها، را می‌بینیم روحیه می‌گیریم، خوشحال می‌شویم و آن گذشته خودمان را می‌بینیم. انتظار ما همین است که ملت واقعاً در این راهی که انتخاب کرده و این مسیری که تشخیص داده محکم بایستد و نشان بدهند ملتی هستند که واقعاً لیاقت سربازی مولایشان امام زمان را دارند.

● امام یک روحیه پدروانه منحصر به فرد داشت و قبل و بعد از پیروزی انقلاب با همه مشکلات و گرفتاری‌هایی که داشتیم کشور را مدیریت کرد و همه را تحت فرمان و پوشش و پرچم خودش در آورد. این همه توفیق امام ناشی از چه بود؟

وقتی حضرت امام می‌فرمود: «عالم محضر خداست، در محضر خدا گناه نکند» خودش به این مطلب یقین کرده

● نگاه امروز شما آزادگان به مردم، مسائل جاری کشور و تحقق آرمان‌های امام چگونه است؟ در این فضا چه توقع و خواسته‌های دارید؟

تنها خواسته‌ای که از مردم داریم این است که بر بیعتی که بستند پای‌رجا باشند و شعار ما اهل کوفه نیستیم علی تنها بماند، که مرتب می‌دهیم، را در عمل اثبات کنند. از مسئولین بیش‌تر از مردم انتظار داریم که راه امام را فراموش نکنند. امام چراغی روشن کرد و جلوی چشم همه گذاشت. پیوند امام با مردم ناگسستنی بود. از بزرگوارانی که مسئولیت‌هایی می‌گیرند انتظار داریم که راه امام از یادشان نرود. امام هیچ وقت از مردمش فاصله نمی‌گرفت. زندگی امام زندگی سطح عموم مردم بود. امام با اشرافی‌گری و تجمل‌گرایی و رویکردهای شرق‌گرایانه و غرب‌گرایانه مسئولین خیلی مخالف بود. امام خطی ترسیم و معادلات جهانی را عوض کرد. گذشت آن زمانی که عالم دو قطب شرق و غرب را داشت. امام نه شرقی نه غربی را در این مملکت اجرا کرد. همان پیام قرآن که لا شرقیه و لا غربیه. او این سنت حسنه را اعمال کرد و دنبال این بود که سیره علوی را اجرا کند و در همان راستا حرکت می‌کرد. زندگی امام واقعاً بهترین سرمشق است. هر کدام از ما اگر به صحیفه امام، کتاب تیبیان یا تمام سخنان شفاهی و مکتوب امام مراجعه کنیم می‌توانیم دقیقاً راه امام را تشخیص دهیم. من گاهی توفیق پیدا می‌کنم به جماران می‌روم. امام را حاضر می‌دانم. فکر می‌کنم روح امام کاملاً در این کشور حضور و اشراف دارد. با عملکرد مثبت ما شاد و با عملکرد منفی ما ناراحت می‌شود. از مسئولین، خدمتگزاران و کسانی که این توفیق نصیبشان شده خواهش داریم راه و مسیر واقعی امام را فراموش نکنند و سیره امام را همراه داشته باشند.

آزاده‌ها در اسارت‌گاه توسط صدامیان آن قدر شلاق می‌خوردند. یکی از دوستان جوانم هر روز مدام نحیف‌تر می‌شد از بس شلاق و شکنجه می‌شد. صدامیان فقط و فقط می‌گفتند تو یک مرگ بر این بگو تا رهایت کنیم. او می‌گفت: «نه، آن مرگی که بخواهد به خمینی گفته شود باید به من و

مرتبه برای شمارش و آمار و تفتیش می‌آمدند. گهگاهی هم غیرمرتبه وارد می‌شدند. وقتی صدای باز شدن قفل در آمد چون غیرمرتبه بود فهمیدیم موضوع خاصی هست. این دوست ما خیلی دستپاچه شد که تصویر امام را چه کار کند. در دست که نمی‌توانست نگه دارد. جیبش را هم تفتیش می‌کردند. آن‌ها بدون بهانه بچه‌ها را لت‌وپار می‌کردند و به سخت‌ترین شکنجه‌ها می‌بردند. حال اگر این تصویر امام را می‌دیدند بهانه‌ای برای اذیت و آزارهای مضاعف به همه پیدا می‌کردند. آخر این عزیز ما به این نتیجه رسید که عکس امام را در قرآن بگذارد. یک قرآن جیبی کوچک داده بودند که سهمیه دو زندان بود و هر روز دست یکی از زندان‌ها بود. آن روز قرآن در ما بود. دوست ما یاد آیه «فالله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین» افتاد و گفت این را به خود خدا و قرآن می‌سپارم. آن‌شاءالله قرآن خودش حافظ و بهترین حافظ است. عکس امام را بین جلد و صفحه اول گذاشت. قفل‌های در باز شد و وارد شدند. گفتند یا لا خسه خسه. یعنی پنج نفر پنج نفر به ردیف شوید. همه پشت سر هم ایستادیم. صدامیون مشغول تفتیش بدن ما شدند. یک بعثی هم پتو و وسایلمان را تفتیش می‌کرد. یک بعثی بسیار جلا داد و بی‌رحمی هم مستقیم از روی پتوها رد شد آمد و قرآن را از روی طاقچه برداشت. در همان ساعت‌هایی که صدامی‌ها ما و وسایلمان را تفتیش می‌کردند این صدامی فقط و فقط قرآن را تفتیش می‌کرد که مبادا کلمه‌ای بر حاشیه آن نوشته باشند. ما فاصله خیلی نزدیکی با او داشتیم و وقتی قرآن را باز کرد تصویر امام را لای قرآن می‌دیدیم. اما این صدامی که با دقت نگاه می‌کرد، هیچ چیز ندید. تمام قرآن را نگاه و تفتیش کرد و هیچ چیز ندید. بعد گفت که هیچ چیز نیست و رفتند بیرون. ما از این کرامات و عنایات فراوان دیدیم.

● پیامی که شما آزادگان با خود آوردید چه بود؟

پیام دوستان رزمنده گرفتار در سياهچال صدامی این بود که پیوند مستحکمی که روز اول بین امام و امت برقرار شد همین‌طور مستحکم بماند. خود دوستان امتحانات سختی دادند. رفقای بسیار زیادی را دیدیم که به خاطر نگفتن کوچک‌ترین کلمه توهین‌آمیز به امام زیر سخت‌ترین شکنجه‌ها رفتند و حاضر نشدند حتی با گفتن یک نکته بسیار کوچک که احياناً حاوی جسارتی به امام باشد دل صدامی‌ها را خوشحال کنند. امروز آزاده‌ها انتظار دارند که ملت ما ارزش‌های مورد نظر امام و راهی که ایشان پیش پای ما گذاشت را ادامه دهند. امام پانزده سال تبعید و رنج خارج از کشور را متحمل شد. بعد که برگشت هم آن همه سختی‌ها و ناملایمات را متحمل شد. پیام آزاده‌ها برای ملت این است که بر همان بیعتی که روز اول در ۲۲ بهمن ۵۷ داشتند پای‌رجا باشند، مستحکم بایستند و راه امام را ادامه دهند، از خلف صالح‌تر رهبر معظم انقلاب اطاعت و در مسیر ولایت حرکت کنند. عصاره پیام آزادگان به ملت شریف ایران همین است که راه، مسیر و سیره امام راه و مسیر و سیره ملت باشد.

● آزادمردی لازمه آزادی است. شما آزادمردی را به تمام معنا تجربه کردید و تن به آزادی دادید. به نظر شما چقدر از راه امام و انقلاب منحرف شدیم؟ انحراف‌هایی که دغدغه و رنج شماست چیست؟

الحمدلله در کلیات همان مسیر ترسیم شده امام، با فرازونشیب‌هایی که گهگاهی پیدا می‌شود، وجود دارد. دلخوشیمان به همین است که این پیوند همچنان برقرار است. آن آرمان‌ها در سطح کلان تقریباً پیگیری می‌شود. ولی نگرانی آزادگان از فاصله گرفتن بعضی‌ها از آرمان‌ها، مخصوصاً در جزئیات، است. آزادگان بیش از این که نگران مردم و ملت باشند از فاصله گرفتن مسئولین از تفکر ناب و فکر پیامبرگونه حضرت امام نگرانند. گهگاهی این فرازونشیب‌ها را می‌بینیم که باعث نگرانی ماست. هرچند در کل الحمدلله کشتی انقلاب به دست خلف صالح و شاگرد امام هست. این امیدوارکننده است. اما گاهی در تصمیم‌گیری‌ها و سخنانی که از ناحیه مسئولین مطرح می‌شود یک مسائلی هست که روح آزادگان را آزرده می‌کند.

صدامی‌ها و استخبارات صدامی و منافق‌هایی که در عراق بودند نامه‌ها را کنترل می‌کردند. قطعاً با کرامات و عنایاتی که بود این نامه‌ها به ایران می‌رسید. حتی در آن سپاهچال صدامی معدود نامه‌هایی هم از حضرت امام به دست آزادگان رسید. مثل یک پدر واقعی دلسوزانه و ناصحانه برای ما می‌نوشت و فرامینش را می‌داد. وقتی یک جمله از امام به گوش آزاده‌ها می‌رسید تمام غم عالم از دلشان برداشته می‌شد. امید است که امروز هم مردم همین‌طور باشند و وقتی سخنی از امام می‌شنوند، پیامی از امام می‌گیرند و مطلبی از امام مطالعه می‌کنند همان ارتباط معنوی برایشان برقرار شود. البته نباید صرفاً این مطالب را بشنوند بلکه باید آن را در زندگیشان پیاده کنند. ما باید عامل به این دستورات حضرت امام باشیم. اصلاً از رموز موفقیت امام این بود که چتر پدرانه‌اش بر سر همه بود. یعنی بین نژاد و قومیت و حتی مذاهب مختلف تفاوتی نبود. همه امت و عالمیان و مظلومان عالم چنین فکری می‌کردند. در دنیا هر کس که یک ذره گرایش حق‌مدارانه و تفکر حق‌مدارانه و آزادی‌خواهانه داشته، ولو لایک بوده، نقشی برای امام قائل بودند. مخصوصاً آزاده‌ها که تعلق خاطر زیادی به امام داشتند.

● تلخ‌ترین خاطره دوران اسارتان چه بود؟

صدامی‌ها به خاطر شکست روحیه فرزندان امام در اسارت از هر ابزاری استفاده می‌کردند. مخصوصاً از آن مسائلی که فشارهای روحی روانی بر آزاده‌ها وارد می‌کرد. مثلاً قضیه زلزله رودبار و منجیل را طوری با بوق و کرنا بزرگ می‌کردند که روحیه بچه‌ها خرد شود. مناسبت‌های دیگر هم همین‌طور. اما تلخ‌ترین خاطره سپاهچال صدامی که از تمام هزاران شلاق که با کابل توپر روی بدن بچه‌های ما خورد، بیش‌تر اثر داشت و شکننده‌تر بود بحث فراق و عروج ملکوتی حضرت امام بود. ملت ایران در مملکتشان بودند و از قبل یک آمادگی نسبی برایشان ایجاد شده بود. بزرگان هم بودند و ارشاد و راهنمایی و هدایت می‌کردند. حداقل یک فضایی داشتند که بتوانند تالاهای سر دهند و فریاد و داد و بیدادی به پا کنند. اما فرزندان معنوی امام در جنگ یزیدیان زمان و زیر شکنجه‌ها بودند که این خبر را شنیدند. شنیدن خبر ارتحال ملکوتی امام در سپاهچال‌های صدامی با تمام آن ممنوعیت‌هایی که وجود داشت و جشن و شادی دشمن واقعاً شکننده بود. واقعاً شکننده بود. داغ امام یک طرف، آن شادی و شغف بعضی از این صدامی‌ها یک طرف. البته از پشت دیوارها چنین می‌کردند. توان این که چنین صحنه‌ای را مقابل بچه‌ها نمایش دهند نداشتند. چون بچه‌ها خود را به آب و آتش می‌زدند و این‌ها را به هر قیمتی سر جای خودشان می‌نشانده‌اند. اما آن شادی و خوشحالی که از پشت سیم‌های خاردار و موانع می‌کردند نمک بر زخم دل این فرزندان مظلوم بود. چه موهایی سری که روز شنیدن خبر ارتحال ملکوتی امام سفید و چه قلب‌هایی که شکسته شد. تمام وجود بچه‌ها غم و مصیبت شد. چه عزیزانی که سر به دیوار می‌زدند و از درون می‌سوختند. چاره‌ای نبود. بعد هم کار از دست صدامیان بیرون آمد؛ بچه‌ها مراسم گرفتند و دور هم جمع شدند. دنبال پیراهن مشکی می‌گشتند اما پیراهن مشکی نبود. یک تکه پارچه مشکی پیدا کردند. تکه‌هایی کوچک از آن تهیه کردند که به همه برسد. گفتند این یک ذره پارچه مشکی را روی قلبتان حک کنید. یعنی روی پیراهنتان بدوزید که نمایان شود ما محزونیم و حزن ظاهری ما مشخص باشد. بچه‌ها در گوشه و کنار سر به‌زیر، ناراحت و پاره‌هنگام می‌کردند. حتی دوبه‌دو. چون تجمع بیش از دو نفر ممنوع بود. صدامیان که این صحنه‌ها را می‌دیدند گاهی تحت تأثیر قرار می‌گرفتند و تعجب می‌کردند. بعضی وقت‌ها می‌پرسیدند: «مگر این کیست؟ چرا این کارها را می‌کنید؟» بچه‌ها می‌گفتند: «تمام وجود ما و هستی ما امام ماست.»

خلاصه تلخ‌ترین خاطره‌ای که از آن سپاهچال صدام دارم غم فراق و دوری حضرت امام است. بعد از برگشت هم نبودن ایشان در مملکت غم بسیار سنگینی بر ایمان بود. وقتی آمدیم دیدیم سالگرد امام هم تمام شده. داغ خیلی سنگینی بود.

پیوندان ما با امام مرتب باشد و قطع نشود و همیشه سخنان، مطالب و فرامین امام را مد نظر داشته باشیم قطعاً بسیاری از اختلافاتی که وجود دارد یا ممکن است به وجود بیاید، قابل حل است. گاهی اوقات عواملی باعث می‌شود که از این‌ها فاصله می‌گیریم. یکی از چراغ‌هایی که امام جلوی ما روشن کرد همین شهدا و شخصیتشان است. امام به بزرگانی که سال‌های سال علم و معرفت و ایمان و تقوا را فرا گرفته و امتحان کرده‌اند فرمودند که وصیتنامه‌های شهدا را مطالعه کنید. شهدا واقعاً راه امام را تشخیص دادند، مطابقش عمل کردند و هواهای نفس را کنار گذاشتند. حضرت امام جز سخن خدا و پیامبر و اهل بیت چیزی نمی‌فرمود. همان راه را رفت. امروز دنباله‌روی از سیره شهیدان یکی از راه‌هایی است که خیلی راحت ما را به امام متصل می‌کند. اگر برای انجام هر کاری به سیره و فرامین امام مراجعه داشته باشیم قطعاً بسیاری از مسائل قابل حل است. خیلی از این مسائل روی غفلت است یا هوای نفس. مخصوصاً آنان که امام را درک کردند و سن‌وسالشان به زمان حیات امام قد می‌دهد، نباید امام را فراموش کنند و باید شیوه عملی امام را ببینند. امروز وقتی به حرم امام مشرف می‌شویم باید دقیقاً به یاد آن روزگاری که همه زیر پرچم امام بودیم و یکجا، منسجم و با هم زیر یک پرچم زندگی می‌کردیم بیفتیم و آن لحظات را فراموش نکنیم. از خیلی هواهای نفس و خودخواهی‌ها باید بگذریم. این‌ها به منیت‌ها برمی‌گردد. امام به شخصی می‌فرمود که نگویید من. این من‌ها شیطان است. سرمنشأ خیلی از این‌ها منیت‌ها، خودخواهی‌ها، هوای نفس‌ها و احیاناً غفلت‌هایی است که مرور زمان برای انسان‌ها پیش می‌آورد. امیدواریم که در این عصر بعد از حضور فیزیکی امام هم این مسائل را فراموش نکنیم. باید جمل‌ها، صفین‌ها و نهران‌ها یادمان باشد. این‌ها برای همه ما درس است. من غرض خاصی ندارم و شخص خاصی مورد نظر من نیست. ان‌شاءالله همه امت مخصوصاً مسئولین نظام با آن عهده‌ی که با امام و شهدای راه امام بستند بتوانند پیرجا و محکم باشند.

● آیا معتقدید امام روحیه‌ای پدرانانه داشت و به همه سلاطین میدان می‌داد تا در سرنوشت کشور سهیم باشند و کشور را بسازند؟ اگر پاسختان مثبت است چقدر این روحیه مؤثر بود؟

امام واقعاً نه تنها پدر معنوی آزادگان و امت بلکه پدر معنوی تمام مستضعفان جهان بود. حاصل شمردن ویژگی‌های ایشان یک کتاب می‌شود. امام خیلی تأثیر داشت. اگر نامه‌هایی که آزادگان برای خانواده‌هایشان نوشتند بازنگری شود خواهیم دید که در اکثر آن‌ها آمده که سلام مرا به پدر پیر یا سید بزرگ برسانید. منظور سلام و عرض ادب به ساحت امام بود. اکثر این نامه‌ها تحت نظر و حفاظت شدید بود. اصلاً پاکتی نداشت. فقط دو سه خط سلام و احوالپرسی برای خانواده‌ها می‌نوشتند. آن هم با فاصله‌های طولانی. روی نامه‌هایی که می‌نوشتیم «آیت الکرسی» و «و جعلنا» می‌خواندیم. برای بعضی از مسئولین و سرداران، که با هم ارتباط داشتیم، می‌نوشتیم که سلامان را به امام برسانید. اگر این نامه‌ها را مرور کنیم می‌فهمیم که این پیوند اصلاً ناگسستگی است. حتی در سپاهچال صدام و قلب دشمن که هیچ روزنه‌امیدی به آزادی نبود چنین پیوندی با امام داشتیم. جایی که هر آن احتمال می‌رفت در آماج گلوله‌ها و رگبارهای دشمن تکه‌تکه شویم و از بین برویم. این پیوند هیچ وقت قطع نشد. من در قم گاهی با برخی از بزرگواران مخصوصاً مستبصرینی که وارد ایران اسلامی شده‌اند ارتباط دارم. این‌ها می‌گویند در غرب و شرق دنیا و کشورهای مختلف علی‌رغم فاصله مکانی که با امام و کشور امام داریم پیوندان ما با امام ناگسستگی است و هر آن احساس می‌کنیم امام کنار ماست. چه رسد به ما که امت و ملت امامیم و خود را فرزندان معنوی او می‌دانیم. این روحیه پدرانانه امام هیچ وقت قطع نشد. این مسئله در همین نامه‌های آزاده‌ها مشهود است و واقعاً محبت و عشق و صمیمیت را بین این پدر و فرزندان می‌بینیم. همچنین فقط لطفی الهی باعث شد که نامه‌ها به مقصد برسند. چون

بود. این باورش بود و خودش همین کار را انجام می‌داد. امروز اگر همین تفکر امام را داشته باشیم و همه جا خدا را حاضر و عالم را محضر خدا بدانیم در همه سخن‌ها، تصمیم‌گیری‌ها، موضع‌گیری‌های و اقدامات عملیمان همان مشی امام را طی خواهیم کرد. البته بخشی از اختلاف سلاطین حتی در زمان حضرت امام هم بوده است. امام هم این‌ها را انکار و رد نمی‌کرد. بخشی از این‌ها قابل‌پذیرش است. انتظار نیست که همه یک‌فکر و یک‌دست باشد. مهم این است که ما از سیره و مرام امام جدا نشویم. سلاطین متفاوت و دیدگاه‌های مختلف اشکال ندارد ولی باید اصولی برای خودمان ترسیم کنیم و از چارچوبی که امام برایمان معین کرده فاصله نگیریم. تمام سخنان و مطالب امام پیش پای ماست. امام وصیتنامه‌های جلوی چشم ما گذاشته که چراغ راه ماست. اگر مرتب به این وصیت امام نگاه کنیم در تصمیم‌گیری‌ها، اقدامات، حرف‌زنها و تمام کارهایمان هیچ مشکلی نداریم. اگر

وقتی حضرت امام می‌فرمود: «عالم محضر خداست، در محضر خدا گناه نکنید» خودش به این مطلب یقین کرده بود. این باورش بود و خودش همین کار را انجام می‌داد. امروز اگر همین تفکر امام را داشته باشیم و همه جا خدا را حاضر و عالم را محضر خدا بدانیم در همه سخن‌ها، تصمیم‌گیری‌ها، موضع‌گیری‌های و اقدامات عملیمان همان مشی امام را طی خواهیم کرد. البته بخشی از اختلاف سلاطین حتی در زمان حضرت امام هم بوده است. امام هم این‌ها را انکار و رد نمی‌کرد. بخشی از این‌ها قابل‌پذیرش است. انتظار نیست که همه یک‌فکر و یک‌دست باشد. مهم این است که ما از سیره و مرام امام جدا نشویم. سلاطین متفاوت و دیدگاه‌های مختلف اشکال ندارد ولی باید اصولی برای خودمان ترسیم کنیم و از چارچوبی که امام برایمان معین کرده فاصله نگیریم.

امیر سرتیپ دوم ابراهیم گلغام:

تلاش کنیم دفاع مقدس تحریف نشود



امیر سرتیپ دوم ابراهیم گلغام
رئیس سازمان حفظ آثار و نشر
ارزش‌های دفاع مقدس ارتش
جمهوری اسلامی ایران است.
ایشان در این مصاحبه از همراهی
ارتش با امام و امت و نقش اثرگذار آن
در جبهه‌های جنگ و... سخن گفت.

برای سال ۵۹ بود. ایشان در این سخنرانی فرمودند: «من از جوان‌های مؤمن می‌خواهم این مراکز را پر کنند. مخصوصاً این‌جا که مانند فیضیه ارتش است. من تکلیف می‌کنم و لازم می‌دانم.» من گفتم هر چه امام می‌گوید تکلیف است. اصلاً دیگر نمی‌خواهد به فکر امورات دیگر زندگی‌مان باشیم. بعد دقیقاً همه برنامه زندگی‌ام را کنار گذاشتم و گفتم وارد ارتش می‌شوم چون امام این‌طور گفته‌اند. به فضایی وارد شدم که تا آن زمان به آن فکر نکرده بودم. حقیقتاً به عشق امام وارد دانشگاه افسری شدم. چون امام فرموده بودند باید بیاییم و این سنگرها را پر کنیم. به هر حال احساس می‌کردم فریضه‌ای را انجام داده‌ام. امام که این‌طور گفته بودند بر خودمان فرض می‌دانستیم که این کار را انجام دهیم. بعد هم که جنگ شد و اتفاقات دیگر افتاد. این آشنایی‌ام نیز مربوط به پس از انقلاب بود.

لطفاً مختصری در باره ستادی که فرماندهی آن را به عهده‌دارید و چارت تشکیلاتی‌اش برایمان بگویید!
در زمان دفاع مقدس بچه‌های ارتش در جبهه‌ها حضور داشتند. خوب است که ما هم از آن‌ها یاد کنیم. من آن موقع‌ها در ارتش نبودم. من روی این مسئله خیلی فکر کرده‌ام که حضرت امام یکی از راهبردی‌ترین تصمیم‌های خودشان را در خصوص ارتش گرفتند. یعنی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی شاید خیلی‌ها می‌گفتند این ارتش باید منحل شود. چون در خدمت طاغوت بوده است. حضرت امام یک‌تنه ایستادند و گفتند: «این ارتش باید بماند. این ارتش امروز ارتش اسلامی است.» آن موقع‌ها ما متوجه نمی‌شدیم ولی بعدها فهمیدیم اگر حضرت امام این تصمیم را نمی‌گرفتند و ارتش منحل می‌شد چه اتفاقی می‌افتاد. چون آن موقع گروه‌های چریک‌های فدایی و منافقین، که آن موقع به اسم مجاهدین بودند، و ملی‌گراها به گونه‌ای دنبال حق خواهی از انقلاب بودند. مردم واقعاً به این سادگی این گروه‌ها را تشخیص نمی‌دادند. اگر این اتفاق می‌افتاد و ارتش منحل می‌شد اصلاً سازمان مسلحی که آماده باشد و بخواهد از انقلاب اسلامی دفاع کند وجود نداشت. همه این‌ها سرمایه‌های نظام بودند که میلیاردها تومان برایشان خرج شده بود تا به این آمادگی برسند. اگر همه

که من یک‌ضرب تا بهشت زهرا می‌روم. از شاه عبدالعظیم تا بهشت زهرا پیاده رفتم. بالاخره جوان بودیم. تمام تلاش خودم را هم کردم که در نزدیک‌ترین نقطه‌ای که می‌شود بنشینم. دیدن حضرت امام در بهشت زهرا و آن سخنرانی بسیار زیبایی‌شان روی بنده بسیار تاثیر گذاشت. شاید یکی از لحظات لذت‌بخش طول عمرم همین بود که امام را از نزدیک و با آن فاصله بینم و آن سخنرانی بسیار زیبا را بشنوم.

چند متر با امام فاصله داشتید؟

با آن موانعی که گذاشته بودند شاید بیست یا سی متر. چون جوان هم بودم و کاملاً هم بهشت زهرا را می‌شناختم. آخر بهشت زهرا در شهری بود و برای دفن شهدا خیلی به آن‌جا می‌رفتم. محافظان اجازه نمی‌دادند بیش‌تر از آن جلو بیاییم. چون گروه‌های مردمی زیاد بودند. می‌گفتند جان امام مهم است. بنده هم دنبال این نبودم که خدای نکرده رفتم محل آن امنیت شود. ولی دقیقاً روبروی جایگاه نشستیم. لذت‌بخش‌ترین لحظه عمرم نیز همین بود که امام را از آن فاصله دیدم و آن سخنرانی زیبا را شنیدم. در آن‌جا واقعاً به این اعتقاد داشتیم که با آمدن حضرت امام انقلاب به زودی به پیروزی می‌رسد. گاهی که شهدا را برای دفن به بهشت زهرا می‌آوردند کنار قطعات می‌نشستم و با خدای خودم درد دل و گریه می‌کردم و می‌گفتم خدایا چرا انقلاب را پیروز نمی‌کنی؟ چقدر دیگر باید شهید دهیم؟ چقدر مردم باید شهید شوند تا این انقلاب پیروز شود؟ به نظر بنده این که امام آن مکان را برای سخنرانی انتخاب کردند تصمیم بسیار زیبا و قشنگی بود. یعنی نزد قهرمانان انقلاب اسلامی آمدند و آن‌جا صحبت کردند. شهدا واقعاً قهرمانان انقلاب اسلامی هستند و تمام هستی خود را برای راه امام و راه اسلام دادند. به هر حال این خاطره برایم لذت‌بخش‌ترین صحنه قبل از پیروزی انقلاب اسلامی بود. بعد از انقلاب در فکر این بودم که وارد دانشگاه و نهایتاً مشغول کاری شوم. خیلی علاقه‌مند بودم وارد ارگان‌ها شوم. ولی رفتن به ارتش به ذهنم نیامده بود. تا این‌که بعد از جنگ گروهی از ارتشی‌ها خدمت حضرت امام رفته بودند. به صحبت‌های امام در آن جلسه دقیقاً گوش می‌دادم. فکر می‌کنم اولین گروه بعد از انقلاب سال ۵۸ وارد دانشگاه افسری شدند. این صحبت‌های امام

شیرین‌ترین خاطراتی که از امام دارید را برایمان بیان کنید!

یکی از خاطراتی که از حضرت امام دارم به قبل از انقلاب برمی‌گردد و دیگری‌اش مربوط به بعد از انقلاب و دوران ارتشی‌بودنم است. قبل از انقلاب بنده دانش‌آموزی پانزده ساله بودم که در جنوب تهران و شهری به انقلاب کمک می‌کردم. آن زمان خیلی دنبال این بودم که عکس جدیدی از حضرت امام به من برسد. دوستان اعلامیه‌های حضرت امام را می‌آوردند و به ما می‌دادند. بنده قبل از این که به سن هجده‌سالگی برسم در دوران دبیرستان هم کار و هم تحصیل می‌کردم. محل کار بنده کارخانه‌ای بود که ۳ هزار کارگر داشت. فعالیتیم در محل کار خیلی بیش‌تر از مدرسه بود. بعضی از اعلامیه‌های حضرت امام را با دست و کاربن و بعضی‌هایش را هم با فتواستنسلی می‌نوشتیم. بعضی اعلامیه‌های امام را چند بار می‌خواندیم و لذت می‌بردیم و تکثیر می‌کردیم. توزیعش هم جالب بود. سعی می‌کردیم این‌ها را به شکل‌های مختلف در محیط کارگری و محیط مدرسه توزیع کنیم. به هر حال این اولین کاری بود که می‌توانستیم برای حضرت امام و انقلاب انجام دهیم. آشنایی با سیره حضرت امام از طریق آن اعلامیه‌ها برای بنده خیلی جذاب بود. بنده شیوه حضرت امام را از روی اعلامیه‌ها دریافت و شخصیت امام را در ذهنم تجسم می‌کردم. همیشه دوست داشتم عکس جدیدی از امام بینم. تا این‌که بالاخره اولین عکس را از پاریس یا مرز کویت فرستادند. با علاقه‌مندی زیاد و خاصی آن را به عنوان یک سند دسته‌اول مدت‌ها بین خودمان نگهداری می‌کردیم و جای بسیار ارزشمندی می‌گذاشتیم. همیشه به صورت امام‌نگاه می‌کردم. چون آن موقع نوار و فیلم نبود. با آن محدودیت‌هایی که بود هیچ فیلم صوتی و تصویری از حضرت امام به داخل کشور نمی‌آمد. اگر هم می‌آمد به دست ما نمی‌رسید. این خاطره قبل از انقلاب بنده بود.

همان زمان قبل از انقلاب بنده برای تشییع جنازه شهدا خیلی به بهشت زهرا می‌رفتم. به‌خصوص برای شهدای ۱۷ شهریور. بسیار در آن قطعه ۱۷ می‌ماندیم و متاثر می‌شدیم. روز آمدن حضرت امام، چون وسیله نداشتیم با خودم گفتم

جملات اعتقاد پیدا کند. حضرت امام می گویند: «به خدا توکل کنید!» این طور نبود که فقط راهبرد ما باعث شود در این جا موفق شویم. قطعاً وقتی به خدا ایمان داشته باشی و ابزار و نیروی انسانی را هم درست استفاده کنی خدا کمک می کند. قرار نیست خدا گلوله و توپخانه را به جای ما شلیک کند ولی گلوله را به سر دشمن هدایت می کند و ترس و وحشت در وجودش می اندازد. در خرمشهر همین اتفاق افتاد. بنابراین بنده به عنوان یک نظامی اعتقاد دارم نقش حضرت امام در جنگ نقشی بی بدیل بود. نقش حضرت امام باید در تاریخ ثبت شود. بعضی ها فکر می کنند برای کارهای نظامی باید روی نظامی ها تمرکز کنیم. بنده می گویم باید تلاش کنیم حضرت امام و نقششان به عنوان ولی فقیه و جانشین آقا امام زمان در آن زمان را در تاریخ جاودانه کنیم.

به هر حال دفاع مقدس این طور سپری و تمام شد و سختی های خودش را داشت. روزی که حضرت امام قطعنامه را پذیرفتند مادر منطقه سردشت بودم و با عراقی ها می جنگیدیم. اشک در چشم هایمان جمع شد. نه این که چرا جنگ تمام شد بلکه برای ما واقعا سخت بود که حضرت امام آن طور گفتند من جام زهر را سر کشیدم. به هر حال دفاع مقدس تمام شد.

ارتش چند سال بعد از آن جنگ هم در جنگ بود. مثلاً بنده تا پایان سال هفتاد در مناطق عملیاتی بودم. مخصوصاً بیش تر در منطقه کردستان. هم با عراق و هم با کوموله و هم با دموکرات می جنگیدیم. چریک ها هم بودند. چریک های فدایی دیدگاه های مارکسیستی داشتند. این ها در جبهه عراق با لباس کردها می جنگیدند و به عراق کمک می کردند. برای همین ما تا سال هفتاد هم در آن جبهه ها بودیم. بعد از این که جنگ تمام می شود ارتش به کار بازسازی می پردازد. دنبال این بود که کارهای خود را بازسازی کند و بالاخره به یک آمادگی رزمی نسبی برسد که اگر دوباره تهدیدی شد بتواند عمل کند یا نقص ها را بپوشاند. ارتشی ها سرگرم برگشتن به پادگان ها بودند.

نیز فهمیدند که باید فرهنگ دفاع مقدس را به شکل خوبی ثبت کنند. به همین شکل که اسناد و عکس ها و تصاویر را ثبت کنند. واقعا کسی اصلاً به این فکر نبود که مصاحبه بگیرد یا تاریخ شفاهی را جمع آوری کند. سازمانی هم نبود. آن موقع سازمان عقیدتی-سیاسی مسئولیت های روابط عمومی را عهده دار بود. ولی محدودیت هایی داشت و نتوانسته بود واقعا زحماتی که ارتشی ها در طول جنگ کشیده بودند را ثبت و ضبط کند. یعنی به هر دلیلی نتوانسته بود آن وقایع هشت سال دفاع مقدس، که بالغ بر ۲ هزار و ۷۰۰ روز جنگ بود، را ثبت کند. حالانمی خواهم آن را نقد کنم. از طرف دیگر آن زمان از منافقین در جبهه های جنگ ضرباتی خورده بودیم. چون با لباس سربازی ورود پیدا می کردند و بعد اطلاعات را می گرفتند یا خرابکاری می کردند. در مناطق عملیاتی هم به پرسنل اجازه عکس برداری نمی دادند. به هر حال چند سال از جنگ می گذشت و ما هنوز آنچنان به فکر ثبت این وقایع نبودیم. تا این که اواخر دهه هفتاد به این فکر می افتند که سازمان حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس تأسیس شود که این امورات را مدیریت و راهبری کند. تا مبدا آثار دفاع مقدس که گنجینه تاریخ است به واسطه کم توجهی فراموش شود. یکی دو سال پیش هم رهبری صحبت و چند بار بر این کار تأکید کرد. گفت دو آفت سراع حوادث بزرگ می رود؛ یکی فراموشی و یکی هم تحریف. باید تلاش کنیم فراموشی و تحریف در حادثه بزرگ دفاع مقدس ورود پیدا نکنند.

● سازمان حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس ارتش در چه سالی تشکیل شد؟

از اوایل سال ۸۰ سازمان حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس در ارتش شکل می گیرد. چهارده سال از جنگ گذشته بود که این سازمان شکل می گیرد تا اسناد دفاع مقدس را به شکل های مختلف جمع آوری و حفظ کند.



در زمان دفاع مقدس بچه های ارتش در جبهه ها حضور داشتند. خوب است که ما هم از آن ها یاد کنیم. من آن موقع ها در ارتش نبودم. من روی این مسئله خیلی فکر کرده ام که حضرت امام یکی از راهبردی ترین تصمیم های خودشان را در خصوص ارتش گرفتند. یعنی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی شاید خیلی ها می گفتند این ارتش باید منحل شود. چون در خدمت طاغوت بوده است. حضرت امام یک تنه ایستادند و گفتند: «این ارتش باید بماند. این ارتش امروز ارتش اسلامی است.» آن موقع ها ما متوجه نمی شدیم ولی بعدها فهمیدیم اگر حضرت امام این تصمیم را نمی گرفتند و ارتش منحل می شد چه اتفاقی می افتاد.

۲ میلیون و ۵۰۰ هزار نفر سرباز را آموزش دادیم و در جنگ استفاده کردیم. میانگین حضور این ها در جنگ ۲۴ ماه بود. چون آن موقع خدمت سی ماهه بود. یعنی ما دو میلیون و نیم سرباز به جنگ فرستادیم و آموزش هایی را هم در جنگ پیاده کردیم. در زمان جنگ ۲۱۵ هزار نفر کادری بودند. در مجموع از میان آن دو میلیون و نیم نفر و این ۲۱۵ هزار نفر کادری، ۴۸ هزار شهید تقدیم نظام اسلامی کردیم. شاید بعضی موقع ها به نظر بیاید که بسیج بیش ترین حضور را در جنگ داشته است. حال آن که ۲ میلیون و ۱۰۰ هزار نفر از بسیج با میانگین خیلی خیلی کم تر از ۲۴ ماه در جنگ حاضر بودند. ارتش چنین تعهدی به نظام اسلامی و انقلاب اسلامی و امام داشت. در اواسط جنگ وقتی به عنوان یک افسر نظامی به جنگ رسیدم دیدم بچه ها امام را می پرستند. واقعا اگر هر جا صحبت یا نوشته هایی از حضرت امام می رسید آن را به عنوان راهنما برای مسیر حرکت های نظامیشان مورد استفاده قرار می دادند. یعنی با آن همه سختی که در دفاع مقدس داشتیم هیچ موقع اصلاً به سختی ها فکر نمی کردیم. همیشه برای رسیدن به هدف دنبال مسیرها بودیم. سختی ها هیچ موقع باعث نشدند از هدفمان با رسیدن به آن کمی منصرف یا خدای نکرده ناامید شویم. هیچ موقع ناامید نشدیم. بنده همیشه می گویم درست است که ما نظامی بودیم ولی با هدایت ها و فرماندهی های حضرت امام به پیروزی رسیدیم. واقعا می توانم بگویم اگر امام نبود این نتایج در جنگ به دست نمی آمد. در عملیات بیت المقدس، که بزرگ ترین عملیات جمهوری اسلامی ایران بود، شهر مهم خرمشهر را آزاد می کنند و عراقی ها این همه کشته می دهند. این مسئله ای نادر بود. نزدیک ۱۹ هزار نفر هم در این عملیات اسیر شدند. ولی در آخر حضرت امام آن جمله زیبا را می گویند که «خرمشهر را خدا آزاد کرد» و همه هم قبول می کنند. آن توکل و ایمان باعث می شود انسان به این

را منحل می کردند انگار تمام سرمایه ها را دور ریخته بودند؛ تجهیزات بود ولی نیروی انسانی وجود نداشت. ضمن این که دستگاه های مختلف روی آن می افتادند. می دانید توطئه ها علیه انقلاب شروع شد. از جمله در کردستان غائله گنبد و در جنوب مسئله خلق عرب. یعنی در هر طرف کشور غائله ای درست کردند که به انقلاب اسلامی لطمه بزنند. ارتش هم به همه این جاها ورود پیدا کرد. اگر این ارتش نبود، به خصوص واحد بزرگ کردستان، چه اتفاق ها که نمی افتاد. قبل از جنگ ارتش در کردستان ۵۲۵ شهید داد. به هر حال امام همان ارتش را بسیار خوب شناخته بود. امام در این خصوص بسیار زیبا صحبت کرد. از سال ۴۱ یا ۴۲ به بعد تمام صحبت هایی که دارند صحبت های جذبی است و سلبی نیست. حتی از امام اجازه می خواهند که بعضی ارتشی ها را ترور کنیم که حضرت امام اجازه نمی دهند. مثلاً در فرانسه از ایشان در این باره سؤال می کنند. امام مقابله مسلحانه را قبول نداشتند. اعتقاد داشتند که باید یک کار فرهنگی روی جامعه شود و یک کار مسلحانه صرف اصلاً اثر نمی کند. تمام صحبت هایشان از سال ۴۲ به این طرف صحبت های جذبی بود که باعث شده بود ارتش بعد از پیروزی انقلاب اسلامی خود را در خدمت انقلاب قرار دهد. یعنی امام و انقلاب ارتش را متحول کردند و ارتش در خدمت انقلاب آمد و وارد دفاع از آرمان های انقلاب شد. تا قبل از جنگ هم ۵۲۵ شهید در کردستان داد. بعد هم در جنگ ورود پیدا کرد. نمی خواهم خیلی راجع به جنگ صحبت کنم. تا خاتمه جنگ هم فراز و نشیب های بسیار زیادی بود. جا دارد راجع به این ها جداگانه صحبت کنیم.

● در جنگ تحمیلی، ارتش جمهوری اسلامی چه تعداد شهید تقدیم کرده است؟

مادر طول جنگ بیش از ۴۸ هزار شهید دادیم. بزرگ ترین اردو کشی به دفاع مقدس متعلق به ارتش است. ما در ارتش

چاپخانه گرامی امام‌الله امینی:

کار باید برای خدا باشد

آقای امان‌الله امینی از جانبازان قطع نخاع و سرفراز افغانستانی است که به عشق امام و اسلام به مدت دو سال در جبهه‌های جنگ ایران و عراق حضور داشته و خاطرات تلخ و شیرینی از جنگ و پس از جنگ دارد.



موقع حال‌وهوای خیلی خوبی داشت. یعنی ۲۸۰ تا رزمندگانی که آنجا بودند، غیر از من، آدم‌های خیلی خوبی بودند. هم از لحاظ مهارت‌های جنگی هم از نظر عقیدتی. بچه‌های خیلی مؤمن و متدینی بودند. یعنی درب‌وداغان‌ترینشان از هر نظر من بودم. آن حال‌وهوا دیگر اصلاً دست نمی‌دهد. یک فضای خیلی روحانی بود.

چند وقت آنجا بودید؟

حدوداً یک سال آنجا ماندیم. البته ابتدا قرار بود مأموریت‌مان کم باشد ولی چون نیرو نبود که جای ما اعزام شود خیلی بیش‌تر ماندیم.

مرخصی هم نیامدید.

بعضی بچه‌ها می‌آمدند. من هم یک بار آمدم و برگشتم. دفعه دوم که خواستم اعزام شوم چون کربلای ۴ خیلی تلفات داده بود با فرماندها صحبت کردیم. گفتند این دفعه چون خیلی تلفات داده‌ایم جدا نیرو کم آورده‌ایم. ما از قرارگاه جنگ‌های نامنظم رمضان در اشنویه، نزدیک ننده، اعزام شده بودیم. از ۴ هزار نیروی ارتش چیزی نمانده بود. رفتیم داخل خاک عراق. محلی بود که ارتش از آن حفاظت می‌کرد. در حقیقت خاک عراق ولی در دست ایران بود. ایران نفوذ کرده و آنجا را گرفته بود. از آن طرف هم آن‌ها تا پلوه جلو آمده بودند. یک طرف خاک ترکیه بود و یک طرف خاک عراق. ایران هم پشت سرمان بود. از راه چسبیده به کوه‌های ترکیه نفوذ کرده و ۴۰ کیلومتر وارد خاک عراق شدیم. نزدیک مناطق لولان، ناوچه، پیمان و کلاشین بودیم. جای خیلی خطرناکی بود. افرادی که قبل از ما به آنجا رفته بودند ۲۴ ساعت در درخت‌ها و موضعشان مخفی بودند و

شویم و بجنگیم. حدود سال ۶۴ بود که ایران در عملیات کربلای ۴ خیلی تلفات داد. سپاه از ما درخواست کرد که اگر می‌خواهید اینجا در جبهه ما شرکت کنید. اینجا هم می‌توانید بیایید. هم نیاز داریم هم با سلاح‌هایی که آموزش دیده‌اید به صورت عملی کار خواهید کرد. بچه‌ها هم پذیرفتند. بدون این که اجباری باشد. تقریباً همه ۲۸۰ نفری که در آموزش بودیم رفتیم جبهه. دفعه اول رفتیم شمال غرب پلوه.

به زور رفتید یا به عشق و شوق خودتان؟

با رضایت خودمان رفتیم. همه این تعداد نفر که در آموزش بودند کلاً با علاقه خودشان رفتند. در منطقه نودسه بالای نوسود و قله شمش و قله شهید بهشتی و قله شهید رجایی و باهنر مستقر شدیم. آن موقع منطقه نوسود، که جزء خاک ایران است، دست عراقی‌ها بود. آنجا موضع گرفته بودیم.

خودمان گهگاهی نفوذ می‌کردیم. چون یک تیپ مستقل بودیم به اسم تیپ ابوتر. برای خودمان فرمانده داشتیم. منتها زیر نظر سپاه بودیم. فرمانده اصلی سپاه بود و فرمانده خودمان اجازه دستور حمله نداشت. با این حال بعضی وقت‌ها بچه‌های افغان چهار یا پنج‌نفره نفوذ می‌کردند. ما عادت داریم هر جا دلمان خواست قاچاقی برویم. به فرمانده‌هایمان اطلاع می‌دادند که ما می‌رویم یک دور می‌زنیم. چون این منطقه کم‌تر مین داشت. فقط رودخانه و کوهستان بود. ما هم که بچه کوهستان بودیم و می‌رفتیم اطراف سرک می‌کشیدیم و شناسایی و حمله مختصری می‌کردیم و سریع برمی‌گشتیم. شهید و مجروح هم دادیم. البته با خمپاره. انصافاً آن

ابتدا خودتان را معرفی کنید!

من امان‌الله امینی هستم. اهل ولایت ارزگان، ولسوالی گیزاب. سال ۴۷ در یکی از قریه‌های آنجا به دنیا آمدم. تا پنجم ابتدایی همانجا درس خواندم. بعد از انقلاب ایران و انقلاب افغانستان دیگر به ایران آمدم.

چه سالی وارد ایران شدید؟

دو بار به ایران آمدم. دفعه اول سال ۶۰ بود که مدتی ماندم و رفتم. دفعه دوم سال ۶۳ آمدم. یک مدت کارگری می‌کردم. بعد خواستم درس بخوانم که شرایط درس مهیا نبود. چون سنم از سن درس گذشته بود. آن موقع پدر و مادرها معمولاً بچه‌هایشان را به روسیه و جاهای دیگر می‌فرستادند. به خصوص روسیه. بیش‌تر آن‌ها که وسع مالیشان خوب بود به آنجا می‌فرستادند. اما پدر خدا بی‌امرزم ایران را انتخاب کرده بود. آمدم ایران. رفتم قم درس خواندم. فکر کنم آخر سال ۶۲ بود. در ستاد بین‌الملل سپاه، نزدیک میدان امام، شش ماه درس می‌خواندم. بیش‌تر درس‌های عقیدتی می‌خواندیم. از حوزه برای تدریس به ما می‌آمدند. بعد قرار شد یک تعداد از بچه‌ها آموزش ببینند و بروند افغانستان بجنگند. سنی نداشتم. حدود ۱۶ سالم بود که رفتم. با بچه‌های افغان به سپاه تهران آمدم. آن موقع از طریق دفتر پاسداران جهاد به پادگان خاتم الانبیاء، در تهرانپارس تهران، معرفی شدیم. رفتم آنجا. دوره آموزش پیشرفته دیدیم. آموزش‌های تخصصی و خیلی سختی بود. در هر زمینه‌ای. نظامی و غیرنظامی، تئوری و عملی. تقریباً هشت ماه آموزشمان طول کشید. قرار بود به عنوان یک تیپ خیلی مستقل خودمختار به افغانستان اعزام

الان چند سال است این طور روی تخت هستید؟

من از سال ۶۵ تا الان این طوری‌ام. ۲۹ سال است که روی شکم می‌خوابم. اوایل زیاد نمی‌دانستند چطور با قطع نخاع رفتار کنند که بدن بیمار دچار زخم بستر نشود. در بیمارستان زخم‌های خیلی شدیدی بر بدنم افتاد. همان زخم بستر یا بدسور. بیش‌تر بدنم زخم شده بود. زخم بستر هم خیلی دیر خوب می‌شود. چون بدن حس ندارد. پرسنل آسایشگاه تلاش کردند و با هزار مکافات زخم‌هایم خوب شد. چون نمی‌دانستم چطور باید بخوابم. به پشت می‌خوابیدم. پشتم هم کلا زخم شده بود. وقتی زخم‌ها خوب شد گفتند باید روی شکم بخوابی. پوست ناحیه‌ای که دچار زخم بستر می‌شود، خیلی نازک می‌شود و کوچک‌ترین فشاری دوباره باعث زخم می‌شود. دیگر عادت کردم. بعد که زخم‌هایم خوب شد پاهایم خشک شده بود. پاهایم هم با ورزش و ماساژ و فیزیوتراپی نرم‌تر شد. سه تا چهار ساعت روی تخت فوراً دمر و فعالیت داشتم. ولی بعد تا می‌رفتم روی تخت فوراً دمر می‌خوابیدم که بدنم زخم نشود. چون اگر کوچک‌ترین فشاری می‌آمد دوباره بدنم زخم می‌شد.

ایام طولانی بستری بودن را چگونه می‌گذرانید؟

کم‌کم در همان بیمارستان شریعتی دوباره درس و مطالعه‌ام را شروع کردم. بیمارستان یک کتابخانه خیلی بزرگ داشت. یک روز یکی از پرستارها از بخش دیگری آمد و کتاب داستانی در دستش بود. گفتم: «خانم پرستار! می‌شود این کتاب را بدهید من بخوانم.» گفتم: «بله، بگیر! چرا نمی‌روی از کتابخانه بگیر.» گفتم: «کجاست؟» بعد آدرس کتابخانه را داد. کتابخانه خیلی بزرگ و جامعی بود. همان‌طور از قبل مانده و تفکیک‌نشده بود. اولین کتابی که آن‌جا خواندم «آیین زندگی»، اثر دیل کارنگی، بود. یک کتاب روان‌شناسی که به بازیابی روحی و این‌ها خیلی کمک کرد. خیلی هم به روان‌شناسی علاقمند شدم. در کل باعث شد انگیزه پیدا کنم. دومین کتاب هم «زندگینامه ماری کوری» بود. البته این را بگویم که قبلاً در قم خیلی کتاب می‌خواندم. مثلاً همه آثار شهید بهشتی، دکتر مطهری، آقای رفسنجانی، آقای ریشه‌ری و شهید دستغیب را خوانده بودم. تقریباً کتابی نبود که نخوانده باشم. هم کتاب می‌خریدم و هم از دیگران می‌گرفتم. خوره کتاب بودم. این کتاب‌ها موجب شد به سمت دیگری کشیده شوم. وقتی کتاب «زندگینامه ماری کوری» را خواندم دیدم این بدبخت با چه مشکلات و مشقاتی درس خوانده و دنیا را تکان داده. اما من این‌جا مفت‌خورم و روی تخت خوابیده‌ام و غذایم حاضر و آماده می‌آید. پس فرصت دارم درس بخوانم. دوباره ثبت نام و درس را شروع کردم و دیپلم انسانی گرفتم. گاهی مادرم غذا درست می‌کرد و برایمان می‌آورد. خدا هیچ بنده‌اش را در بیمارستان نیندازد. آدم کم‌کم از غذای بیمارستان زده می‌شود. همیشه می‌دانستیم که فلان روز و فلان موقع چه غذایی داریم. هزینه می‌کردند و بهترین غذاها را می‌آوردند ولی نمی‌چسبید. خدا پیامز مادر گاهی قورمه سیب‌زمینی درست می‌کرد و می‌آورد. بچه‌ها سر آن غذا دعا می‌کردند. بعد که مادرم فهمید آن‌ها هم دوست دارند هر دفعه که می‌آمد قابلمه‌اش بزرگ‌تر می‌شد. از راه دوری هم می‌آمد. بعد به خانه آمدم. آخر پدر و مادر خدا پیامز مدام در راه بودند و می‌رفتند و می‌آمدند. همه خانه و زندگی و بچه‌هایشان افغانستان بود فقط من این‌جا بودم. نه می‌توانستند من را رها کنند نه آن‌ها را. می‌رفتند و می‌آمدند. وقتی دیدند من دیگر خوب‌شوم نیستیم همین‌جا یک خانه یک‌اتاقه در شهر کرایه کردند.

نخاع و بقیه مجروح شدند. البته جراحانشان خیلی جدی نبود. خمپاره بغل کوه خورده بود. هر چقدر سنگ‌ریزه و این‌ها بود همه ترکش شده و به بچه‌ها اصابت کرده بود. تا مدت‌ها از زیر پوستمان سنگ و سنگ‌ریزه در می‌آمد. خود من تا مدت‌ها از روی شانه و دست و کمرم سنگ‌ریزه در می‌آوردم. الان هم پوست این قسمت از بدنم خیلی سفت است. به هر حال من را با هزار زحمت عقب آوردند. شب باید برمی‌گردشتم. چون نیرویی نمانده بود و ماشین هم نبود. اولین نیروهایمان که شهید شدند بیسیم‌چی و امدادگرمان بودند. دقیقاً کسانی که حضورشان از همه واجب‌تر بود در دم شهید شدند. آخر بیسیم‌چی باید فوری همه چیز را به پایگاه اطلاع می‌داد. چون کد و رمز و این‌ها را او داشت. امدادگر هم که باید به مجروحین رسیدگی می‌کرد. این دو همان اول بسم الله رفتند. بعد بقیه بچه‌ها هر چه پشت بیسیم با قرارگاه حرف می‌زدند، آن‌ها قبول نمی‌کردند. فکر می‌کردند دشمن شوخی می‌کند. می‌گفتند رمز را بگویید. آخر بچه‌ها با دادبیداد گفته بودند بیسیم‌چی شهید شده کسی نیست که رمز را بگوید. فلائی فلائی همه شهید شده و این‌جا افتاده‌اند. نهایتاً ماشین را اعزام کردند و ما را به عقب آوردند. یک تپه خیلی بلند در مرز ایران و عراق بود که پشت آن بیمارستان ارتش قرار داشت. ما را به آن‌جا بردند. من تا وقتی به آن‌جا رسیدیم نمی‌دانستم ترکش خورده‌ام. فقط درد شدیدی در ناحیه کمرم احساس می‌کردم. خونی هم ندیده بودم. اما درد شدیدی داشتم که آرزوی مرگ می‌کردم. بعد هم بیش از اندازه تشنه بودم.

از همان موقع مجروح و قطع نخاع شدید؟

بله. قرار بود ما به کمین عراقی‌ها برویم. قبل از اصابت خمپاره داشتم اسم افرادی که باید همراهان می‌آمدند را می‌نوشتم. مثلاً این که بیسیم‌چی چه کسی باشد و آر.پی. جی‌زن چه کسی باشد. بچه‌ها هم دوروبرم نشسته بودند. بیسیم‌چی هم جلوی روی صندلی نشسته بود و هر چه من از روی لیست می‌خواندم را به پایگاه اطلاع می‌داد. آن‌ها هم اسم و مسئولیت بچه‌ها را یادداشت می‌کردند. ساعت حدود ۵ بعدازظهر بود. بعد خمپاره به محل ما اصابت کرد. با پشت به زمین افتادم. بعد بلند شدم و نشستم. دیدم گردوخاک است. اصلاً بدنم درد نمی‌کرد. دیدم از گردن بیسیم‌چی، که روی صندلی نشسته بود، خون می‌آید. گردنش بدطوری بریده و سرش یک‌طرفی شده بود. خواستم بلند شوم به او کمک کنم و جلوی خونریزی‌اش را بگیرم اما هر کاری کردم نتوانستم بلند شوم. پاهایم همراهم نیامد. فکر کردم محکم با کمر به زمین خورده‌ام و مهره‌هایم جابجا شده که پایم حرکت نمی‌کند. بعد از حدود یک ربع درد و تشنگی شروع شد. تا رسیدن به درمانگاه ارتش به‌هوش بودم. از آن‌جا به بعد دیگر به‌هوش شدم. حدود چهار شبانه‌روز بی‌هوش بودم. وقتی به هوش آمدم دیدم در آمبولانس به پشت خوابیده‌ام. در مسیر بودیم. جاده صاف و هوا هم گرم بود. از کسی که در آمبولانس بود پرسیدم: «داریم کجا می‌رویم؟» گفتم: «داریم می‌رویم تبریز.» یک هفته در بیمارستان شهید بهشتی با مطهری تبریز [تردید از من است] بودم. بعد من را به بیمارستان دکتر شریعتی تهران آوردند. این‌جا هم سه چهار ماه بودم.

تبر به کجای بدنتان خورده بود؟

یک ترکش خیلی ریز از پهلو و دنده‌ها اریب رد شده و از پشت به سمت نخاع رفته و فقط یک ذره به مهره کمرم چسبیده بود. نخاع بعضی وقت‌ها با ضربه پتک هم آسیب نمی‌بیند ولی بعضی وقت‌ها با یک تب یا افتادن ساده قطع می‌شود.

بیرون نمی‌آمدند. بعد که ما رفتیم گفتند: «شما چقدر کله‌خراب هستید که این‌طور علنی راه می‌روید و نماز جماعت می‌خوانید و این طرف و آن طرف می‌روید. ما که آن‌جا بودیم گاهی برای سه روز نمی‌توانستیم از جنگل و درخت‌ها و موضعیان بیرون بیاییم.»

حیف که الان بچه‌ها در سوریه هستند و این‌جا نیستند. به هر حال منطقه خیلی خطرناکی بود. چون نمی‌دانستیم دشمن و مرز کجاست. کلاً جنگل و درخت و سنگ و دریا و کوه بود. مرز خودمان هم معلوم نبود. البته خیلی عقب بود. هر آن ممکن بود از پشت درختان به ما تیراندازی کنند. بیسیم‌چیمان هم پس از مدتی فرار کرد و به عراق رفت و به آن‌ها گرا و محل ما را لو داد. اولین خمپاره‌ای که آمد یک خمپاره ۸۱ بود و بیست نفر شهید و مجروح شدند. چهار نفر شهید، دو نفر قطع

به یکی از سیاستمدارها گفتم: «می‌دانید ما ۲ هزار شهید ثبت شده و بسیاری مجروح در جنگ ایران و عراق داریم. این فقط آمار ثبت شده است. غیر ثبت شده هم که خیلی زیاد است. شما می‌روید در کابل یا هرات یک بیمارستان درست می‌کنید. همان‌جا آمریکا هم یک بیمارستان درست می‌کند و ترکیه هم یک کلینیک می‌سازد. معنی این چیست؟ باید جایی بیمارستان بسازید که مردم نیاز دارند. بیاید آدرس جایی را به شما بدهم که مردمشان دارند از یک بیماری خیلی ساده می‌میرند و حتی مدرسه‌ای ندارند. اهال این منطقه هم واقعاً برای ایران زحمت کشیده‌اند. خالصانه زحمت کشیده و کار کرده‌اند.» من می‌خواستم یک کلینیک در همان منطقه زادگاهم بسازم که نشد و پولش را نداشتم. به بعضی برادرهای سپاه و دولتی‌ها گفتم اگر می‌خواهید بسازید بروید جایی بسازید که واجب است و مردم نیاز دارند و نیاز مندند. اگر برای نیازمندان می‌خواهید بسازید بروید آن‌جا بسازید.

من هم گاه‌گذاری از آسایشگاه مرخصی می‌گرفتم و به آن‌جا می‌رفتم. از صبح تا شب می‌آمدند این‌جا. دوباره شب برمی‌گشتند. تا کم‌کم یک تخت چوبی پیدا کردم و شب‌ها می‌ماندم. آسایشگاه هم بچه‌هایی که زخمشان خوب شده بود را تشویق می‌کرد که بروید خانه‌هایتان. بعد از مدتی دیگر کلاً آمدم خانه.

چند داروی گران قیمت باید مصرف کنید؟

همین کلسیتونین یا نازونکس و آتروونت که دیگر آلمانی‌اش در بازار موجود نیست. نمونه ایرانی این داروها را برای تنفس استفاده می‌کنم. دکترم می‌گوید: «به درد نمی‌خورد». می‌گویم: «پس چرا تولید می‌کنید؟» می‌گوید: «مجبوریم. تحریم هستیم. باید بزنی». قبلاً همه داروها ارزان‌تر بود و راحت می‌توانستم بخرم اما الان زورم نمی‌رسد. فقط این دفعه بیمارستان نازونکس را داده که آن هم خیلی کم استفاده می‌کنم. به هر حال وقتی به زندگی شخصی و دوروبرم نگاه می‌کنم می‌بینم با این تحریم‌ها چه بلایی سر جانبازان آمد.

چند بار عمل کرده‌اید؟

ثبت شده‌اش شصت بار است. عمل‌های مختلف و کوچک و بزرگ.

پشیمان نیستید که رفتید جبهه و این اتفاق افتاد؟

نه، این را جداً می‌گویم. پشیمان نیستیم. از بعضی کارها و اشتباهاتی که داشته و تصمیم‌هایی که در زندگی گرفته‌ام پشیمانم که دیگر برنمی‌گردد. ولی از آن کار نه، پشیمان نیستیم.

هیچ دلتنگ می‌شوید؟ اگر می‌شوید پیش‌تر دلتنگ چه کسی یا چه چیزی؟

راستش را بگویم دلتنگ وطنم هستم. به خصوص آن منطقه خودم. دوست داشتم یک سفر بروم آن‌جا را ببینم. می‌خواستم یک کار برای آن‌جا انجام بدهم و کلینیکی بسازم که زورم نرسید. به بعضی دوستان گفتم شما این‌جا و آن‌جا می‌روید کار انجام می‌دهید. اما باید جایی مسجد بسازید که نمازخوان باشد. در بیابان برهوت مسجد می‌سازید که کسی نیست. به یکی از سیاستمدارها گفتم: «هی داند ما ۲ هزار شهید ثبت شده و بسیاری مجروح در جنگ ایران و عراق داریم. این فقط آمار ثبت شده است. غیر ثبت شده هم که خیلی زیاد است. شما می‌روید در کابل یا هرات یک بیمارستان درست می‌کنید. همان‌جا آمریکا هم یک بیمارستان درست می‌کند و ترکیه هم یک کلینیک می‌سازد. معنی این چیست؟ باید جایی بیمارستان بسازید که مردم نیاز دارند. بیاید آدرس جایی را به شما بدهم که مردمشان دارند از یک بیماری خیلی ساده می‌میرند و حتی مدرسه‌ای ندارند. اهال این منطقه هم واقعا برای ایران زحمت کشیده‌اند. خالصانه زحمت کشیده و کار کرده‌اند.» من می‌خواستم یک کلینیک در همان منطقه زادگاهم بسازم که نشد و پولش را نداشتم. به بعضی برادرهای سیاه و دولتی‌ها گفتم اگر می‌خواهید بسازید بروید جایی بسازید که واجب است و مردم نیاز دارند و نیازمندند. اگر برای نیازمندان می‌خواهید بسازید بروید آن‌جا بسازید. من آدم‌های خوب را خیلی دوست دارم. مثلاً امام، گاندی و ماندلا را خیلی دوست دارم. یک موقع به کسی گفتم آن کیست که در زندان هست ولی زندانی نیست. چند پاسخ داد که همه اشتباه بود. گفت نمی‌شود در زندان باشد و زندانی نباشد. باید زندانی باشد دیگر. گفتم آن بدبخت زندانبان است. ماندلا آمد بیرون و گفت: «هم زندانی باید آزاد شود هم زندانبان». یعنی رژیم آپارتاید هم که دیگران را زندانی می‌کند باید از باورها و عقایدش بیرون بیاید. بیل گیتس هم گفته است: «لازم

نیست آدم گرسنگی بکشد تا درد گرسنه را درک کند. ما باید گرسنه را سیر کنیم، نه این‌که به خودمان گرسنگی بدهیم تا دردش را حس کنیم. به گرسنه نان بدهیم.» الان در مناطق ما نان و بیمارستان و مدرسه نیست. من این را به مسئولین منتقل کردم و گفتم. حال آن‌که چقدر آن‌جا رزمنده داریم که در جنگ ایران و عراق جنگیدند. از همان بچه‌ها چقدر شهید دادیم. نمی‌گویم به این خاطر که این‌جا شهید دادیم به منطقه‌مان برسند. حرف امام چه بود؟ محرومین و مستضعفین بود. الان ایران در هرات و مزار شریف و این‌طور جاها بیمارستان و مدرسه و این‌ها می‌سازد. یکی از شخصیت‌ها مستقیم به من گفت: «ما جایی می‌سازیم که در دید رسانه‌ها باشد.» جایی بسازید که در دل مردم باشد و خدا ببیند. در دل مردم باشد، نه در دید رسانه.

در هر حال متأسفانه امروزه اگر یک چاقو از جیب یک افغان در بیاید همه روزنامه‌ها و تلویزیون ایران آن را مخابره می‌کنند. ولی افسوس به دلم می‌ماند که هیچ روزنامه‌ای نمی‌نویسد فلان ساختمان را یک افغان برد بالا، فلان افغان این کار خوب را انجام داد. یک روز چنین چیزی نشنیدم.

به جز درد جراحت و جانبازی چه مشکلات دیگری دارید؟

هیچ کسی از بزرگان در خانه من نیامده. حتی رئیس رؤسای بنیاد. اگر هم آمده‌اند فقط گفته‌اند که بله، چون این مشکل را داری ما نمی‌توانیم هیچ کاری برایت انجام دهیم. مشکلات زیادی داشته‌ام. مثلاً وقتی کارت ملی یا شناسنامه را از شما بگیرند نمی‌توانید هیچ کاری انجام دهید. حتی نمی‌توانید یک حساب بانکی برای خودتان باز کنید یا ۵۰ هزار تومان وام بگیرید. اقامت من را که سالی یک بار تمدید می‌کنند همان اول بسم الله می‌نویسند حق اشتغال به کار ندارد. بنده خدا! من که کاری نمی‌توانم انجام بدهم. پروانه اقامت من هم سال به سال خرج و هزینه دارد. شناسنامه به من ندادند. به همین دلیل از بسیاری امتیازها محروم. نتوانستم خانه بگیرم. بعد از مجروح شدنم سال‌های سال کار و مغازه‌داری کردم. یک موتور سه‌چرخ داشتم که با آن کار می‌کردم. گاهی ساعتی صد تا یک تومان کار می‌کردم.

شما که نمی‌توانستید حرکت کنید؟

آن موقع خوب بودم. ۱۲ سال است که ریه‌هایم خراب شده و مشکلات دیگر پیش آمده و روی تخت افتاده‌ام. ریه‌هایم یک‌دفعه شروع به خونریزی کرد. اول گفتند شیمیایی شده‌ای. بعد گفتند ترکیبی که از ریهات رد شده بود باعث ایجاد حفره‌ای شده و آن‌جا قارچ روید. آن را در آوردند. حدود ۳۵ درصد ریه راستم را در آوردند. بعد از یک سال ریه چپم مشکل پیدا کرد و آب آورد و چسبید. ریه‌هایم بیمارستان. هر کاری کردند باز نشد. مجبور شدند ۶۰ درصد این ریه‌ها را هم در بیاورند. این ریه‌ها تا این‌جا است. نفس که می‌کشم دقیقاً همین‌جا نفسم گیر می‌کند. بعد از آن عمل‌هایم زیادتر شد. تنگی نفس هم داشتم. تا قبل از آن از روی ویلچر سوار موتور سه‌چرخ می‌شدم و فعالیتی داشتم. با آن رانندگی می‌کردم. به مغازه‌ای در یک زیرزمین می‌رفتم. چون زیاد بدهکار بودم. پولی که به عنوان حقوق می‌گرفتم کفاف زندگی‌ام را نمی‌داد. با ویلچر مغازه‌داری و کار می‌کردم. مدتی هم یک بقالی راه انداختم. آن هم به پیشنهاد یکی از دوست‌های ایرانی. او گفت: «در خانه خوابیده‌ای و حقوق کفاف زندگی‌ات را نمی‌دهد. بلند شو بیا مغازه کار کن!» گفتم: «من پول ندارم و بدهکارم.» گفت: «به خاطر همین می‌گویم بیا کار کن. کار دیگری نمی‌توانی بکنی. بیا مغازه‌داری کن.» گفتم: «من می‌گویم پول

ندارم تو می‌گویی بیا مغازه بگیر.» گفت: «تا مغازه نگیری که نمی‌توانی کار کنی.» گفتم مغازه پول می‌خواهد.» گفت: «بیا من ۵۰ هزار تومان چک به تو می‌دهم.» گفتم: «همی توانم چک را پاس کنم. من را می‌فرستند زندان. من از آبرویم خیلی می‌ترسم.» گفت: «خیالت راحت! اوین تو را قبول نمی‌کند. چون می‌گوید قطع نخاعی اگر بیاید این‌جا می‌میرد. زندان، قطع نخاعی‌ها را تحویل نمی‌گیرد.» گفتم: «ممکن است شماها را تحویل بگیرند ولی ما افغان‌ها را هر جا تحویل می‌گیرند. به قول معروف هرچه سنگ است برای پای لنگ است.» به هر حال به اصرار او رفتم و وضعیت زندگی‌ام خوب شد. شکر خدا چند سال آن‌جا در شهری کار می‌کردم. آن‌جا هم در مغازه یک تخت درست کردم. همان‌جا هم دراز می‌کشیدم.

در هر صورت می‌خواهم بگویم به بقیه جانبازها خانه و ماشین و چیزهای دیگر می‌دهند. اما این‌ها به من تعلق نمی‌گیرد. هیچ وامی به من تعلق نمی‌گیرد. الان تازه صاحب حساب بانکی شده‌ام. ولی هیچ وامی به من تعلق نمی‌گیرد. حال آن‌که یک جانباز ایرانی می‌تواند جواز کسب‌وکار و مغازه بگیرد، آن را بفروشد و با آن کار کند. خیلی‌ها زمین و خانه و ماشین گرفته‌اند. همین چند سال پیش دو تا ماشین گرفتند. خلاصه جوازهای مختلفی می‌توانند بگیرند. بعضی‌ها هم کارهای دیگری می‌کنند. ما جانبازان بین خودمان همه‌طور افرادی داریم. من این ریش را هم برای تیپ گذاشتم که خوش تیپ شوم. اهل ریا نیستم. آدم رک و پوست‌کنده‌ای هستم. بعضی دوستان به من کلک‌هایی یاد می‌دادند و می‌گفتند فلان کار را بکن تا امتیاز بگیري. می‌گفتم شرمنده‌ام از این راه نان نمی‌خورم. من نان حرام نمی‌خورم.

چند تا بچه دارید؟

فقط یک دختر که الان ۹ سال و نیم دارد.

قبل از جنگ و جبهه ازدواج کردید؟

نه، بعد از جنگ ازدواج کردم.

از چه منطقه‌ای قطع نخاع شدید؟

از ناحیه کمر. دو تا ریه‌ام هم نصفه است. لگنم شکسته و مثانه‌ام داغان است. معده‌ام هم مشکل دارد. ۱۲ سال هم است که خوابیده‌ام. بعضی وقت‌ها برادرزاده‌ام می‌آید من را می‌برد بیرون. همین که خیابان و بیرون را می‌بینم انگار به جزایر قناری یا شمال رفته‌ام. خیلی نزدیک به شمال هم هست. یک پژو استیشن قدیمی هم دارم که خیلی خراب شده و به خرج افتاده است.

خودت رانندگی می‌کنی؟

الان دیگر نه، اصلاً نمی‌توانم. حتی نمی‌توانم بنشینم. فقط با برانکار جابجا می‌شوم.

مدتی پیش یکی از جانبازان چند شماره تلفن به من داد و گفت با این‌ها مشکل را مطرح کن. شماره آقای نهاروندیان را گیر آوردم و یک پیامک فرستادم. به خیلی اعضای شورای شهر و مسئولان دیگر هم پیام دادم که به چنین مشکلی برخوردادم. اگر می‌توانید وامی چیزی برایم درست کنید. اما هیچ کس پاسخی نداد. یک بار آقای ربیعی از دفتر ریاست جمهوری و رئیس بنیاد به خانه‌ام آمدند. گفتم: «بنیاد هیچ کاری برایم انجام نداده است. یعنی مشکلات من را به مسئولین بلندمرتبه و عالی‌رتبه گزارش نکرده که یک جانباز چنین مشکلاتی دارد، چه کار می‌توانیم برایش کنیم. میانبر، تک ماده یا تبصره‌ای برایش پیدا کنیم.» رئیس بنیاد گفت: «امان‌الله! من برایت کاری انجام نداده‌ام؟ این همه آمدم به تو سر زدم.» گفتم: «سرزدن تو چه دردی از من دوا کرده. تا الان گفتم ۵۰ هزار تومان وام برای من درست کرده‌اید؟»

نهضت جهانی امام خمینی

سیدعمار حکیم

شیخ ابراهیم یعقوب زکزاکی

محمد هادی هادی

ادیب حیدر

روبین وود زورث

اکوال لنسر

یان یرپه

یحیی بونو

سیدصدرالدین

یوری ایوڈنف

ماسیموفینی

وزیر سابق فرهنگ و هنر کشور بوسنی

سر دبیر مجله مسلم نیوز

مدیر موسسه شرق شناسی آلمان

بنیان گذار موسسه اسلامی لندن

سر دبیر سابق لوموند



حجت الاسلام والمسلمین سید محمد هادی هادی

ندای امام خمینی در سراسر عالم طنین انداز است



حجت الاسلام والمسلمین سید محمد هادی هادی از وزرا و اعضای سابق کابینه دولت اسلامی افغانستان و از فعالین سیاسی فرهنگی این کشور است. ایشان در این گفتگو به بیان بازتاب جهانی و تاثیر انقلاب اسلامی ایران بر مسلمانان منطقه، خاطراتی از جنگ و جهاد در افغانستان و ... پرداخت.

جزء انتظامات بودم. جایگاه ما در میدان امام فعلی بود. امام آن طرف مسجد امام حسن، که یک مسجد تازه داشت درست می شد، پیاده شد و با مراجع ملاقات کرد. خیلی دقیق یادم است که بعد جناب آقای پسندیده را ماشین سوار کردند. یکی از بچه های آن روز روی شیشه ماشین دراز کشیده بود. ماشین وارد جاده شد. صفاها را به هم زدند. انتظامات زنجیره ای عمل می کرد. صفاها را به هم زدند و قرار شد همه بدونند. بعد آقای پسندیده آمد. مردم فکر کردند حضرت امام وارد قم شد. بعد حضرت امام به نظرم از محدوده راه آهن و پل آهنچی برگشته و از پشت دروازه فیضیه وارد شد. تا به طرف فیضیه رفتیم ایشان از پشت فیضیه وارد شده بود. اصلاً امام در آن ماشین نبود؛ آقای پسندیده بود.

بعدها حضرت امام در فیضیه درس اخلاق می گفتند. شاید حدود هفت هشت جلسه خدمتشان بودم. من آن زمان فعال و در ورود حضرت امام بودم. گاهی پشت سر امام می ایستادم. قد بلندی داشتم و خود را با امام برابر می کردم. در جلسات هم با فاصله یکی دو متر از ایشان بودیم. در همان عکاسی خرد عکس های زیادی با امام داشتم که در نزدیکی های مسجد نو یا جاهای دیگر بود. بعد فتوای جهاد را گرفتیم و به افغانستان رفتیم. فقط هفت هشت جلسه مستقیماً در محضر امام بودم. امام را هم از نزدیک و هم از دور دیدم.

● فتوای جهاد را از چه کسی گرفتید؟

آن زمان حضرت امام قم تشریف نداشت. سال ۵۷ فتوای جهاد را از مراجع قم مانند آقای گلپایگانی و دیگران گرفتیم.

● بعد در افغانستان ماندگار شدید؟

من در تمام دوران جهاد در افغانستان بودم. مگر برای جلساتی کوتاه با مهاجرین یا زیارت به قم می آمدم. بعدها هم که در کابینه دولت مجاهدین بودم گاهی جلسه کاری داشتم.

● عامل معلولیتتان همان ترکش هاست؟

من سال ۵۸ در کابل برنامه عملیات های چریکی را تنظیم می کردم. مدتی هم به زندان افتادم. یک قسمت از معلولیتم

می فرستادند. از سال ۵۳ به ایران آمدم. در قم نزد حضرت آیت الله اشراقی، داماد حضرت امام، درس تفسیر و خدمت جناب آقای سید حسین موسوی تبریزی، که از مبارزین بود، فقه می خواندم. یک سال هم در مشهد ماندم و با جناب آقای شهید هاشمی نژاد آشنا شدم و نیز مقام معظم رهبری که آن زمان در مسجد کرامت درس تفسیر و اخلاق می گفت. در تظاهراتی که در مسجد امام حسن عسکری (علیه السلام) شکل گرفت هم حضور داشتم. ماه صفر بود و آن شب آقای دکتر حسن روحانی سخنرانی می کرد. یک روزنامه فروش ترک، که مکبر نماز آقای مرعشی هم بود، با یک موتور گازی متنی که در اطلاعات یا کیهان علیه امام نوشته شد بود را پخش می کرد. نهایتاً آن متن در همان مسجد خوانده و انقلاب از آن جا آغاز شد. من آن جا بودم. شهرداری هم نزدیک بود و سریع رسید. درگیری ها هم جدی شد. جالب بود که در مسجد امام حسن عسکری (علیه السلام) سرداب هایی را کنده و روی رانپوشانده بودند. در بعضی موارد طلاب موفق بودند و در بعضی موارد پلیس موفق بود. بعد از پیروزی انقلاب از ۵۶ تا ۵۷ یکسره در ایران بودم. رابطه بسیار تنگاتنگی با آیت الله دستغیب و رابطه خیلی نزدیکی با آیت الله ملک حسینی داشتم. مدتی برای تبلیغ به شیراز رفتم. در منطقه باشت استان کهگیلویه و بویراحمد هم برنامه داشتم. مدتی نیز دستگیر شدم و در زندانم می شيراز زندانی بودم. یک مرتبه هم در مشهد مقدس به زندان رفتم. علی القاعده در همه تظاهرات هایی که در قم بود حضور داشتم.

هنگام ورود حضرت امام موفق نشدم به تهران بروم. به مدرسه علوی هم نرفتم. وقتی امام به قم تشریف آورد

● ابتدا خودتان را معرفی بفرمایید!

سید محمد هادی هادی هستم. فعلاً ساکن کابل. مؤسس و رئیس بنیاد فرهنگی - تبلیغی پیامبر اعظم، عضو شورای اجرایی و از مؤسسين شورای علمای شیعه، رئیس تبلیغات و رئیس نمایندگی شورای علمای شیعه، عضو اجرایی و رئیس ارتباطات شورای اخوت اسلامی و معاون جبهه وحدت ملی ضد پایگاه های آمریکا در کابل هستم. در گذشته هم عضو کابینه بودم. در زمان آقای کرزی وزیر زراعت، وزیر مشاور در امور دفاع و امنیت و وزیر امور شهدا و معلولین بودم.

● چند سال در ایران بودید؟

از سال ۵۳ تا ۵۸ در ایران مشغول تحصیل علوم حوزوی بودم. بعدها هم چند مرتبه برای سفرهای کاری یا زیارتی به ایران آمدم. در دوران جهاد و وزارت هم به ایران آمدم. آن زمان که وزیر زراعت بودم با آقای کلانتری و آن زمان که وزیر شهدا و معلولین بودم با آقای صالحی در بنیاد جانبازان دیدار داشتم. گاهی هم برای زیارت یا ملاقات هایی آمدم.

● با امام آشنایی دارید؟ ایشان را زیارت کردید؟

ده سالم بود که در کابل درس طلبگی می خواندم. فضای کابل به گونه ای بود که یاد و خاطره امام هر لحظه تجدید می شد. بعضی مبارزین از ایران بیرون می رفتند یا از مرز شرقی ایران به افغانستان و کابل فرار می کردند. مثل آقای داعی، آقای محمد منتظری، علی اندرزگو و دهها شخصیت دیگر. آن زمان نشریه اتحادیه دانشجویان اروپا به افغانستان می آمد. دهساله بودم که این نشریه را برای تکثیر و توزیع در کابل رونویس می کردم. دوست های دیگری هم داشتم که این ها را به ایران



امام خمینی (رحمت الله علیه) یک فاصله هزارساله را پیمود. بیش از هزار سال اسلام در انزوای جامعه بود. مسجد متروکه بود. در جامعه سیاسی کشورهای اسلامی کسی چیزی از اسلام نمی دانست. رضاشاه نماینده شیعه در دنیا بود. مبارزین هم از امام حسن بنا در مصر و سید قطب و مودودی در پاکستان و اقبال و همه مبارزه کرده ولی هیچ کدام برای احیاء جامعه اسلامی به پیروزی نرسیده و پیروز نشده بودند. امام به عنوان یک مرجع دینی، که بر قلوب مردم و مؤمنین حاکمیت داشت، مطابق شرایط زمان مدلی جدیدی را به نام جمهوری اسلامی ارائه فرمود و پیروز شد. ایشان تأکید کرد که نه یک کلمه کم نه یک کلمه زیاد. در حقیقت اراده کشورهای اسلامی را احیاء کرد.

ساخته‌اند و ساکنان این‌جا به خانه جدیدشان رفته‌اند. بهترین محله قم محله امام بود. حالا قمی‌ها پردیس‌ان دارند. اگر بناسست گذشته از همه موارد انسانی و اسلامی همه چیز را نادیده بگیریم خدای ناخواسته اتفاقات بدی پیش می‌آید. آن‌ها که به نام و نان رسیده‌اند باید حرمت امام را حفظ کنند. در همه کشورها ممکن است بعضی‌ها منافع خود را به جای منافع اعتقادی خود بگذارند اما من این را در ایران خیلی باور نمی‌کنم. صاحب این کشور امام رضاست و نماینده‌اش هم حضرت معصومه. رهبر هم نظارت می‌کند. ولو بعضی‌ها نگران باشند و دغدغه داشته باشند. دغدغه‌شان را به فال نیک می‌گیریم. باعث رشد می‌شود. این همان امر به معروف و نهی از منکر است. دنیا طرف ایران است. یک کشور کوچک مثل قطر، دبی یا تنب کوچک و تنب بزرگ، که تنبان است، نیست. طرف ایران دنیا و آمریکا است. فعلاً آمریکا ادعا دارد که سرنوشت تمام عالم را رقم می‌زند. طرف وقتی آمریکا است می‌تواند از نام مسلمان داعش، از خون مسلمان حکومت اسلامی و اصلاً از عناوین اسلامی یک حکومت مطرح جهانی ایجاد کند. این دغدغه‌ها باعث می‌شود مسئولیت هر یک از مسئولین در هر گامی سنگین‌تر شود.

می‌خواهم اساس قضیه را یادآوری کنم. پس اگر اشتباهی برای ایران صورت بگیرد مستقیماً به نام امام صادق و رسول خداست. چون پرچمی که ایران دارد به نام اسلام است. یک کلمه آرمش نیاز به تحلیل ندارد. نوشته‌ای ایران بزرگ یا ۲۵۰۰ ساله. یک کلمه دارد: الله. پس باید از این دغدغه‌ها استفاده مثبت و هر آن هشدار داده شود که مواظب باشند دشمن ضعیف نیست؛ فتنه‌انگیز است. امام در یک کلمه فرمود شیطان بزرگ.

هیچ‌گاه آن اجلاس صورت نمی‌گرفت. به هیچ عنوان وقتی ایران در مذاکره شرکت کرد معنایش این بود که آن‌ها اسلام و تشیع و نظام جمهوری اسلامی را به عنوان طرف خود پذیرفته‌اند. فکر نمی‌کنم جمهوری اسلامی و مردم جمهوری اسلامی از نظر اقتصادی خیلی آسیب دیدند. شاید باعث رشدش هم شد. چون خود را در تنهایی احساس کردند و به سوی خودکفایی رفتند. شما در گذشته گندم و جو و خانه و جاده نداشتید. این عظمت و رحمت و جایگاه جمهوری اسلامی بود که ایرانی‌ها را به اوج عزت رساند. خیلی چیزها را وارد نمی‌کنید و خیلی چیزها را صادر می‌کنید. از نظر اقتصادی و علمی و اقتصادی و سیاسی رشد داشته‌اید. قبلاً کل دانشجویان شما به بیست هزار یا سی هزار نفر هم نمی‌رسید. فعلاً بالای میلیون میلیون است. همه این‌ها به خاطر عظمت و رحمت این نظام است. شما در اندرون نعمت زندگی می‌کنید. من نمی‌دانم تا چه حد مردم توجیه و تحلیل می‌کنند اما اگر از بیرون نظام را ببینیم می‌بینیم این شرایط برای خیلی از کشورها آرمانی و آرزو است.

● به نظر شما وظیفه ما در پاسداشت آرمان‌های امام چیست؟

همین لحظه که از جرم برمی‌گشتم در ذهنم آمد که همه مسلمانان، مخصوصاً ایرانی‌ها، باید عظمت و جایگاه امام را حفظ کنند. نه به خاطر خدا و امام بلکه به خاطر خودشان که به نام و نان رسیده‌اند. اصلاً اگر انسانی و اسلامی هم فکر نکنیم، شخصی فکر کنیم. آدم گاهی به منطقه یا قریه‌ای می‌رود مثلاً در قزوین و می‌بیند یک ساختمان چندطبقه تخلیه شده است. می‌پرسد چرا چنین شده است؟ می‌گویند خانه‌های مسکن مهر را با همه امکانات

آثار شکنجه‌های زندان آن روز است که خیلی وحشیانه عمل می‌کردند. قسمت دیگر هم مربوط به شرایط مبارزه است. در دوران جهاد ما در محدوده کوهپایه‌های هندوکش مبارزه می‌کردیم. هوا خیلی سرد بود و گاهی تا ۴۰ درجه زیر صفر می‌رسید. بعضی شب‌ها میان برف و در هوای سرد یا وسط دریا می‌ماندیم. این‌ها مشکلات مرا بیش‌تر کرد. سه مرتبه هم مجروح شدم. بعد آهسته‌آهسته دیگر فلج شدم. گلوله‌ای که در کمرم بود هم در این مسئله مؤثر بود. آخرین مرتبه نیز در سال ۶۷ قبل از رفتن روس‌ها مجروح شدم. پس از آن وضع کمی بدتر شد. سال ۷۹ گلوله‌ای که در کمرم مانده بود را در بیمارستان شهید چمران در آوردم. گاهی وضعم بهتر بود و گاهی بدتر. الان هم که دیگر پیر شده‌ام.

● تاثیر امام را در گستره جهان اسلام چگونه می‌بینید؟

امام خمینی (رحمت الله علیه) یک فاصله هزارساله را پیمود. بیش از هزار سال اسلام در انزوای جامعه بود. مسجد متروکه بود. در جامعه سیاسی کشورهای اسلامی کسی چیزی از اسلام نمی‌دانست. رضاشاه نماینده شیعه در دنیا بود. مبارزین هم از امام حسن بنا در مصر و سید قطب و مودودی در پاکستان و اقبال و همه مبارزه کرده ولی هیچ کدام برای احیاء جامعه اسلامی به پیروزی نرسیده و پیروز نشده بودند. امام به عنوان یک مرجع دینی، که بر قلوب مردم و مؤمنین حاکمیت داشت، مطابق شرایط زمان مدلی جدیدی را به نام جمهوری اسلامی ارائه فرمود و پیروز شد. ایشان تأکید کرد که نه یک کلمه کم نه یک کلمه زیاد. در حقیقت اراده کشورهای اسلامی را احیاء کرد. کشورهای عربی در برابر اسرائیل به حدی شکست خورده بودند که کم‌کم داشتند فلسطین را تک و تنها می‌گذاشتند و با تماس‌ها و تعهدات و پذیرفتن بردگی با اسرائیل رابطه‌شان را برقرار می‌کردند. امام (رحمت الله علیه) با روحیه و ارادش فرمود مشت بر تانک و توپ پیروز می‌شود و خون پیروز است. ایشان امت اسلامی را دوباره به یک حیات طیبه مجدد دعوت فرمود. امروز ندای امام در سراسر عالم طنین‌انداز است. در آمریکا، آفریقا، استرالیا و روسیه هر جا سخن از اسلام است چهره امام خمینی آن‌جا برجسته است. پیمان ورشو و پیمان ناتو دو قدرتی بود که حاکمیت داشت. پیمان ناتو در تحولات ایران شکست خورد. آمریکایی‌ها از ایران عقب‌نشینی کردند. پیمان ورشو هم در افغانستان ذلیل شد و شکست و عقب‌نشینی کردند که باعث آزادی صدمیلیون انسان شد و آسیای میانه دوباره به اسلام برگشت. دیوار برلین هم شکست و نقشه سیاسی جهان تغییر کرد.

فعلاً کل دنیا مخصوصاً غرب و آمریکا یک مانع در برابر خود احساس می‌کند که آن اسلام و تشیع است. رهبریت خاص این نظام برای امام است. گرچه این افتخار نصیب حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای شد و این پرچم را خوب نگه داشت. دشمن تاد پیروز برای زدن ایران و تشیع و اسلام خیلی سرمایه‌گذاری کرد. النصره و القاعده و دیگر گروه‌ها و سرانجام داعش را ایجاد کرد. فرزندان امام در لبنان پیروز شدند. اولین بار بود که نوار غزه مقاومت کرد. این مقاومت‌ها شاخ اسرائیل را شکست. آن‌ها برای زدن اسلام و تشیع و دفاع از اسرائیل جبهه‌های جدیدی را به نام‌های مختلف آوردند و ایجاد کردند و پیشروی کردند. جدا از محاصره اقتصادی و فشارهای سیاسی دشمن تراشی‌های جدیدی انجام دادند. اما نفس صورت‌گرفت و پذیرفتن مذاکرات ۱+۵ مساوی با شکست آمریکا و غربی‌هاست. اگر به این باور می‌رسیدند که ایران نابود یا حذف می‌شود و این نظام منحرف یا خدای ناخواسته سرنگون می‌شود،

حجت الاسلام والمسلمین شیخ ادیب حیدر ۸

خانه امام در نجف پناهی برای ایرانی‌ها و افغانستانی‌ها و پاکستانی‌ها بود



حجت الاسلام والمسلمین شیخ ادیب حیدر
روحانی ساکن لبنان و از دانش‌آموختگان حوزه
علمیه نجف و از شاگردان و علاقه‌مندان امام
خمینی است.

وی در این گفتگو ضمن بیان خاطراتی شنیدنی
از حضرت امام، از حال و هوای زندگی در نجف در
دوران قبل از انقلاب سخن به میان آورد.

هم به بنده ملحق شد که با هم خدمت امام می‌رسیدیم. امام یک ساعت را برای دیدار با مردم مشخص کرده بودند. در آن ساعت در منزلشان می‌نشستند. خانه‌شان خیلی ساده بود و خیلی هم بزرگ نبود. از پله بالا می‌رفتیم تا وارد می‌شدیم. ورودی خانه این‌قدر تنگ و باریک بود که اگر دو نفر با هم می‌رفتند شانه‌هایشان به هم می‌خورد. روی زمین هم فرش نداشتند و یک موکت نخی پهن کرده بودند. نیز یک پوست شتر برای نشستن مردم گذاشته بودند. امام گوشه اتاق روی پوست گوسفند می‌نشستند. جلویشان هم یک میز کوچک چوبی قرار داشت که بعضی کتاب‌ها روی آن بود. به آن‌جا می‌رفتیم، سلام می‌کردیم، دستشان را می‌بوسیدیم و می‌نشستیم. اگر ما سؤالی نمی‌کردیم ایشان حرفی نمی‌زد. فقط اگر سؤالی می‌شد جواب می‌دادند. اگر هم عربی از ایشان سؤال می‌کردند، می‌گفتند: «به عربی فصیح از من سؤال کنید. کتابی بگویید تا سؤالتان را بفهمم.» چون ممکن بود عربی محلی سؤال کنند. بعد هم به عربی فصیح و کتابی جواب ما را می‌دادند. سؤال‌کننده عربی هم کم بود.

بودم و رفت‌وآمد می‌کردم. در آن‌جا با آیت‌الله سید جعفر کریمی، آقای رضوانی، پسر مرحوم آقای شیخ عباس قوچانی، از عرفای بزرگ نجف، و یک طلبه اصفهانی به نام آقای شیخ امینی، که شهریه امام را بین طلبه‌ها تقسیم می‌کرد، نیز آشنا شدم. آقای امینی اخیراً در اصفهان مرحوم شده است. گویا ایشان تا آخر عمرشان ازدواج نکردند. به هر حال در آن مدرسه پنج سال به طور مرتب پشت سر امام نماز جماعت می‌خواندم.

در درس امام هم شرکت می‌کردید؟

به هر حال با این‌که فارسی نمی‌دانستم ولی عاشق امام بودم. در ایامی که درس حوزه تعطیل بود و امام ولایت فقیه درس می‌دادند با دوستانم در درسشان شرکت می‌کردم. چون فارسی بلد نبودم تیرکا شرکت می‌کردم و چیزی نمی‌فهمیدم. بعد از پایان درس از این‌ها می‌پرسیدم که امام چه گفتند و برای بنده به عربی ترجمه کنید. ضمناً من اولین طلبه عربی بودم که در سال ۱۹۷۰ میلادی عکس امام را در حجره‌ام گذاشتم. بعد طلبه لبنانی دیگری به نام آقای شیخ اسماعیل خطیب

ابتدا خودتان را کاملاً معرفی کنید!

بنده شیخ ادیب حیدر هستم. سال ۱۹۵۰ در لبنان و قریه‌ای به نام بدنایل، که در استان بعلبک قرار دارد، متولد شدم. برای درس به نجف رفتم و در آن‌جا نزد اساتیدی مانند شهید صدر، حضرت امام، حضرت آقای آیت‌الله سید محسن حکیم و آیت‌الله ابوالقاسم خوبی درس خواندم. آن زمان مجرد بودم و در مدرسه بزرگ آیت‌الله بروجردی حجره داشتم. در همان مدرسه مرحوم امام خمینی نماز مغرب و عشا را اقامه می‌کردند و بعضی آقایان مانند آقای محتشمی، آقای شیخ حسن کروبی، سید محمدباقر موسوی، آقای نیکنام و چند نفر دیگر هم حجره داشتند. آقای محتشمی مسئولی بود که نماز را برای امام آماده می‌کرد و اقامه می‌گفت. برای همین موقع نماز به حجره ایشان می‌رفتیم و چای می‌خوردیم تا امام بیایند. برای نماز آماده شوند و برویم اقتدا کنیم. این علاقه به امام در بنده ایجاد شده بود که برای نماز به آن‌جا بروم و باعث شده بود با دوستان ایرانی آن‌جا آشنا شوم. لذا تنها طلبه عربی بودم که با این جمع رفیق

شما نزد حکومت موقعیت خاصی دارید. چون ما شما را پناهنده سیاسی حساب می‌کنیم. برای همین هم احترام خاصی برایتان قائلیم. ما می‌خواهیم شما یک نامه راجع به کسانی که برای شما اهمیت دارند بنویسید تا این‌ها بمانند و بیرونشان نکنیم.» آن لحظه حدود ۲۵ نفر از ما طلبه‌ها دور امام نشستیم. تنها طلبه عرب هم بنده بودم. بعد افغان‌ها و پاکستانی‌ها و ایرانی‌ها بودند. امام به ما گفتند: «پاسپورت‌هایتان را به من بدهید!» همه پاسپورت‌هایشان را در آوردند و روی میز و جلوی امام گذاشتند. حدود ۲۵ پاسپورت جلوی میز امام گذاشته شد. امام هم پاسپورت‌شان را از جیبشان در آوردند و روی بقیه گذاشتند. به مسئول امنیت گفتند: «این‌ها را زودتر از همه از نجف اخراج کنید. من آدم‌های خاصی ندارم. همه این‌ها طلبه‌های من هستند. یا همه‌مان را بیرون می‌کنید یا همه می‌ایستیم.» آن شخص خیلی از این حرف شوکه شد. چون خیال می‌کرد امام اسم بعضی اشخاص محدود را می‌گویند که این‌ها باید بایستند. گفت: «سیدنا! شما اجازه بدهید من با حکومت راجع به این مسئله صحبت کنم.» بعد بیرون رفت. طلبه‌ها هم جوازشان را برداشتند. این واقعه جلوی چشم بنده اتفاق افتاد.

یک شب دیگر هم نشستیم. امام جلوی در می‌نشستند. آن مرد با لهنجه ایرانی به امام سلام کرد. امام سرشان را بلند و به او نگاه کردند و جواب سلامش را ندادند. بلافاصله امام بلند شدند و به اندرونی رفتند. این مرد هم به سرعت از خانه بیرون رفت. انگار ترسید و فرار کرد. از بغل دستی‌ام پرسیدم: «او چه کسی بود؟ چرا امام جواب سلامش را نداد، عصبانی شد و مجلس را ترک کرد؟» گفت: «این ژنرال تیمور بختیار است. ژنرال بختیار از دست شاه فرار کرده و به عراق آمده است. اما امام به او اعتماد ندارند. اعتقاد دارند چون با شاه ارتباط داشته نباید با او کاری داشته باشیم.» یک یا دو ماه بعد از این قضیه ژنرال بختیار را در منطقه کردها کشتند. حکومت عراق او را کشت. این هم برای بنده جالب بود که امام یا یک نفر را تحویل می‌گیرند یا نمی‌گیرند. کارشان حالت میانه ندارد. یعنی یا یک نفر را باید تحویل بگیرند و می‌گیرند یا یک نفر را نباید تحویل بگیرند و نمی‌گیرند.

خاطره سوم برای زمانی است که آقا اجازه داده بودند آقای دعایی به بغداد برود و در رادیوی عراق ضد شاه حرف بزند. ایشان در آنجا مقاومت فلسطین را تأیید و راجع به آن صحبت کرد. خیال می‌کردند چون امام با شاه مخالفند به حکومت عراق در این زمینه کمک خواهند کرد. لذا کسی از طرف حکومت عراق نزد امام آمد و گفت: «یک نامه بنویسید که شاه ایران کافر است.» امام قبول نکردند و در جواب تقاضای این‌ها ساکت شدند. اصلاً جواب این‌ها را ندادند. یکی از طلبه‌ها سؤال کرد: «چرا شما با این‌ها همکاری نمی‌کنید؟» امام گفت: «لکفر ملت واحد / کفر، یک ملت است.» امام به آن شخص گفتند: «شما و شاه هر دو پیمان در نظر بنده فاسق و کافرید.» یعنی اگر من بخوام بنویسم علیه هر دوی شما می‌نویسم. این‌طور نیست که به حمایت شما علیه شاه بنویسم. این مسئول عراقی هم عصبانی شد و از مجلس بیرون رفت.

آن زمان برادرزاده بنده دو سال بود که در دانشگاه تهران درس می‌خواند. ایشان به نجف و مدرسه آقای بروجردی آمد که بنده را ببیند. یکی از شخصیت‌های دانشگاه تهران را هم با خودش آورده بود. یادم نیست اسم آن شخص چه بود. گفت: «این شخص می‌خواهد امام را ببیند و دستش را ببوسد. اما نمی‌خواهد کسی این صحنه را ببیند. چون می‌ترسد وقتی به ایران برگردد اذیتش

نماز ظهر و عصر را هم در مسجد شیخ انصاری، که به مسجد ترک‌ها معروف است، می‌خواندند. همان‌جا هم محل تدریسشان بود. ما برای نماز ظهر و عصر به آن مسجد می‌رفتیم. بعداً حکومت عراق فشار آورد که ایشان نماز ظهر و عصرشان را در مدرسه بروجردی تعطیل کنند. لذا بنده حجره‌ام را به مدرسه سید یزدی منتقل کردم. یکی از دیوارهای مدرسه یزدی با دیوار خانه امام مشترک بود. یعنی ایشان همسایه مدرسه یزدی بودند. بیش‌تر شب‌هایی که فردایش درس بنده تعطیل بود به خانه امام می‌رفتم. نیاز و کار خاصی نداشتم، فقط به دلیل که علاقه‌ای که به ایشان داشتم و این‌که می‌خواستم به ایشان نگاه کنم به آن‌جا می‌رفتم. وقتی مجلس ملاقات تمام می‌شد امام به اندرونی می‌رفتند، عمامه و قیابشان را در می‌آوردند و عرقچین می‌گذاشتند. یک بار آقای سید جعفر کریمی بنده را به آن‌جا برد. بیست دقیقه با امام نشستیم. آن‌جا برای اولین بار دیدم ایشان تبسم می‌کنند. چون اصلاً ما تبسم و خنده‌ای از ایشان ندیده بودیم. معروف بود که ایشان خیلی ناراحتند و تبسم نمی‌کنند. پرسیده بودم که چرا ایشان تبسم نمی‌کنند و نمی‌خندند؟ گفته بودند که از اوضاع ایران ناراحتند. چون شاه مردم ایران را می‌کشد و از بین می‌برد ایشان ناراحتند.

چند خاطره به یادماندنی از آن دوران بر ایمان تعریف کنید!

آن مدتی که در بیرونی امام رفت و آمد می‌کردم سه حادثه جالب برایم اتفاق افتاد. اولاً بگویم هر کس می‌خواست به خانه امام می‌آمد. یعنی لازم نبود وقت بگیرد. همان ایام تسفیر (اخراج طلبه‌های غیر عراقی از نجف) یک بار در منزل ایشان نشستیم. دیدم یک آدم رسمی غیرروحانی با لباس معمولی وارد شد و به امام نگاه کرد و گفت: «من مسئول اطلاعات و امنیت نجف هستم. از بغداد به ما دستور داده‌اند که طلبه‌های خارجی غیرعراقی را از نجف بیرون کنیم.

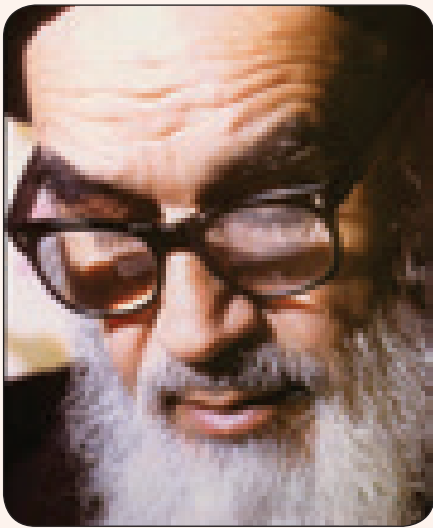
برای رفتن به منزل ایشان مشکلی نداشتید؟
هیچ حفاظتی از خانه ایشان صورت نمی‌گرفت. طلبه‌ها راحت می‌آمدند و در باز بود. هر کس می‌خواست می‌آمد. هیچ مانع و ممانعتی نبود و هیچ کس نمی‌پرسید این‌جا چه کار داری و برای چه آمده‌ای. نیز اگر کسی کاری داشت که به دفتر ایشان مربوط می‌شد، ایشان در آن دخالت نمی‌کرد؛ می‌گفت به فلانی مراجعه کنید برایتان انجام می‌دهد. ایشان کاملاً به ضوابط عمل می‌کرد، نه روابط. همچنین دو نوع شهریه داشتند. یک شهریه را به همه می‌دادند و شهریه دیگر با گذراندن امتحانات مبلغش بیش‌تر می‌شد. یعنی اگر امتحان می‌دادیم و قبول می‌شدیم، آن شهریه‌مان بیش‌تر می‌شد. حال اگر کسی به امام می‌گفت شما به آقای کریمی سفارش کنید تا شهریه من را بیش‌تر کند، ایشان می‌گفت نه. باید نزد ایشان بروید و قوانینش را انجام دهید. کلاً ضوابط را رعایت می‌کردند. اصلاً در کارها اهل رابطه نبودند.

به نظر شما امام چه ویژگی‌هایی داشت؟
امام در کارها خیلی منظم بودند. خانه‌شان هم خیلی نزدیک حرم بود. تقریباً سیصد متر با حرم فاصله داشت. ایشان هر شب رأس ساعت ۹ به زیارت امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌آمدند. این قدر منظم بود که وقتی وارد حرم می‌شدند اگر ساعت ما از ۹ عقب‌تر یا جلوتر بود آن را تنظیم می‌کردیم. یعنی می‌فهمیدیم ساعت ما اشتباه است. چون محال بود که ایشان دیرتر یا زودتر بیایند. برای زیارت هم تنها به حرم می‌آمدند و برمی‌گشتند. فقط یک شیخ افغان به نام آقای غفاری با فاصله بیست‌متری ایشان حرکت می‌کرد. امام قبول نمی‌کردند که کسی دورشان راه برود. دوست داشتند تنها بیایند و تنها برگردند. یک لبه عبایش را روی لبه دیگر می‌گذاشت و خیلی صاف راه می‌رفت. به سمت راست و چپشان هم نگاه نمی‌کردند؛ به زمین نگاه می‌کردند. اگر کسی بین راه می‌آمد و می‌خواست دستشان را ببوسد هم به احترام او می‌ایستادند و بعد راهشان را ادامه می‌دادند. آن زمان



خانه امام پناهی برای بیش‌تر غیرعرب‌ها مانند پاکستانی‌ها، افغان‌ها و ایرانی‌ها بود. چون عرب‌ها بیش‌تر به خانه‌های مراجع دیگر می‌رفتند. یکی از علت‌هایش هم این بود که آن‌ها عرب نبودند و عربی هم نمی‌توانستند صحبت کنند. البته این مربوط به ایام زندگانی آقای آیت‌الله حکیم است. بعد از فوت مرحوم آقای آیت‌الله سید محسن حکیم خیلی‌ها به امام رجوع کردند و رجوع به بیت ایشان بیش‌تر شد. با این حال در بین کشورهای عربی مرجعیت ایشان جایفته بود، مگر بعد از انقلاب.

در محضر معمار انقلاب



عالم محضر خداست

امام خمینی: «خدای تبارک و تعالی حاضر است همه جا. اینجا که ما الآن نشسته ایم، محضر خداست؛ ما در محضر خدا داریم صحبت می کنیم، شما در محضر خدا... مشغول خدمت هستید... در حضور خدا دارید خدمت می کنید. اگر این احساس برای انسان پیدا بشود، ادراک این مطلب را بکند، وجدانش این طور باشد که همیشه - در همه حرکات و سکنات - ما در محضر هستیم و حاضر است خدای تبارک و تعالی، انسان تعدیل می کند کارهایش را، اینکه انسان پایش را خطامی گذارد و اشتباهاتی می کند یا معاصی، خدای نخواست، از او صادر می شود، برای اینکه غفلت از این معانی دارد... اگر شما دو تا برادر باشید، در حضور برادر، یک کاری که به ضرر برادر است نمی کنید.

اگر ما بفهمیم که در حضور خدا هستیم، همه حرکات و سکنات ما تحت نظر او و در حضور اوست، در حضور او انسان خطانمی کند. حقیقت عصمت انبیاء هم همین است. عصمت انبیا این طور نیست که یک کسی به زور گردنشان گذاشته باشد که معصیت نکنید؛ آنها وجدان این معنا را کرده اند که محضر خداست؛ این معنار یافته اند.»

(صحیفه امام، ج ۸، ص: ۱۱۰)

اسلام با دلبستگی به دنیا مخالف است

نه با تمدن

«آنهايي که مي خواهند عيب گيري کنند، مي گویند که اسلام با همه تمدنها مخالف است؛ اسلام با همه تمدنها مخالف است. این اشتباه است. اسلام با هیچ تمدنی مخالف نیست... با تمدن، اسلام مخالف نیست، با دلبستگی و محدود شدن مخالف است که همه آمال و آرزوی ما همین باشد؛ همه هم ما همان علفمان باشد؛ تمام همت ما این باشد که خوب بخوریم، خوب بخوابیم و خوب شهوات، دلبستگی را مخالف است، این که هم انسان، علفش باشد؛ با این مخالف است... همه مظاهر تمدن را انبیا قبول دارند، لکن مهار شده؛ نه مطلق و رها. شهوات را جلوی پیش را نگرفتند؛ جلوی اطلاقش را گرفتند»

(صحیفه امام، ج ۸، ص: ۵۱۶)

به سرعت انجام می داد و اجابت می کرد. البته با هیچ کدام از مراجع عمل مشترک سیاسی نداشت. ما از کارهای سیاسی که امام با گروه مخصوصشان انجام می دادند خبر نداشتیم. این ها سری بود. بعداً فهمیدیم که امام کاست پر می کنند یا اعلامیه به ایران می فرستند. مطلب مورد اهتمام امام در درجه اول مسئله ایران بود. ایشان در آن زمان حتی در لبنان هم شهرت خاصی نداشتند. نهایت چیزی که لبنانی ها درباره امام می دانستند این بود که یکی از مراجع در نجف است. اما بعد از این که از نجف خارج شدند و به فرانسه رفتند و دستگاه های رسانه ها شروع کردند راجع به ایشان سخن گفتند، لبنانی ها خیلی زود به امام لیبیک گفتند. امام موسی صدر قبل از این که ربهوده شود در جلسه هایی که داشت دائماً می گفت که امام خمینی به زودی پیروز خواهد شد و وعده هایش به عمل خواهد رسید. اما وقتی به فرانسه رفت چون رسانه ها به ایشان پرداختند، ایشان شهرت بیش تری پیدا کرد. بعد از آن کم کم در لبنان مردم عکس امام را در خیابان و خانه هایشان می گذاشتند. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایشان مرجع اول لبنان شد.

بعد از پیروزی انقلاب هم برای زیارت امام به ایران آمدید؟

بنده در چهارمین سالگرد انقلاب به ایران آمدم. اما دیدار ما با امام در حسینییه و عومی بود. آن جا به دوستانم گفتم که ما قبل از پیروزی در نجف به راحتی نزد امام می رفتیم و می نشستیم. چون بنده دوست داشتم با دوستان دیگر بروم و در مجلس خصوصی با امام بنشینم. در کل این طور فکر می کنم که وقتی کار خاصی ندارم چرا بروم و وقت ایشان را بگیرم.

مجموعاً چند سال امام را در نجف درک کردید؟

از سال ۱۹۷۰ میلادی تا ۱۹۷۷. هفت سال.

امام را چگونه دیدید؟ چرا این قدر عاشق او شدید؟

بگذارید خاطره دیگری برایتان تعریف کنم. مدرسه بروجردی دو قسمت بود. یک قسمت کوچک داشت که داخلی بود و یک قسمت بزرگ که یک صحن بزرگ داشت و عکس آقای بروجردی و امام در آن بود. ما در سالن نماز می خواندیم. یک بار با آقای سید جعفر کریمی نشستیم بودیم تا نماز بخوانیم که امام وارد شد. امام هم تنها می آمد و در مسجد نماز می خواندند و برمی گشتند. آن شیخ افغان هم با فاصله از ایشان راه می رفت و فقط نگاه می کرد که یک وقت برای ایشان اتفاقی نیفتد. به سید جعفر کریمی گفتم: «می دانید روی پیشانی امام چه نوشته شده و بنده آن را خواندم؟» گفت: «چه نوشته؟» گفتم: «نوشته این سید به زودی بر دنیا حکومت خواهد کرد.» اما این مطلبی که بنده آن روز گفتم برای خیلی ها قابل باور نبود. کسی باورش نمی شد امام بر شاه غلبه کند و به آن سرعت سلطه او را از بین ببرد. این که همه دیدند انقلاب پیروز شد شوکه کننده بود. یعنی باورش نمی شد به این زودی این طور شود.

همیشه این طور است که اگر مردم با رهبرشان همراه نباشند زحمتش به هدر خواهد رفت. وقتی دیدم آن استاد دانشگاه چه علاقهای به امام دارد، این حرف را به آقای کریمی گفتم. دیدم این قدر علاقه دارند که ایشان قطعاً پیروز خواهند شد. هر چه رهبری ما بالاتر برود باز هم به امام حسین (علیه السلام) که نمی رسد. آیا امام حسین اگر یک ملت مانند ملت امام خمینی داشت در کربلا شهید می شد؟ اگر ملت عراق مانند ملت ایران که به امام کمک کردند، به شهید صدر کمک می کردند آیا صدام جرئت می کرد او را به شهادت برساند؟

کنند.» گفتم: «بنده فضا را برای این کار درست می کنم. فردا ساعت نه شب جلوی در باب القبله حرم بایستید.» باب القبله جلوی خانه امام و مقابل قبر آقای حبیبی بود. آن مرد را پشت در نگه داشتیم. ساعت ۹ امام آمدند. همین که وارد شدند جلو رفتیم و دستشان را گرفتیم و بوسیدیم. امام می دانستند بنده همیشه می آیم و می روم. بعد اشاره کردم و آن آقا از پشت آمد. جلوی امام ایستاده بودم و مردم او را نمی دیدند. ظاهراً دست امام را گرفته بودم. این آقا از کنار آمد و دست امام را گرفت و بوسید. این قدر گریه کرد که در چند ثانیه دست امام پر از اشک شد. امام هم حرفی نزدند و رفتند. بنده آن جا فهمیدم که ایرانی ها چه علاقهای به امام دارند. تا آن وقت شدت علاقه ایرانی ها را به امام نمی دانستم. این استاد دانشگاه آرزوی این بود که فقط یک بار دست امام را ببوسد.

نحوه برخورد امام با طلبه های نجف به چه شکلی بود؟

امام باعث شد شهریه طلبه ها در نجف بیش تر شود. آقای حکیم و آقای خویی شهریه می دادند ولی این دو شهریه مجموعاً خیلی کم بود. امام می دانستند که این شهریه ها برای زندگی طلبه ها کفایت نمی کند. لذا شهریه شان را به این شهریه ها اضافه کردند. مثلاً اگر آقای خویی و آقای حکیم هر دو یک ونیم دینار می دادند امام دو دینار می داد. شهریه امام بیش تر از شهریه مراجع دیگر بود. مراجع دیگر هم دیدند این طور نمی شود که امام بیش تر بدهد. پس برای حفظ آبروی مرجعیتشان مجبور شدند بیش تر شهریه بدهند تا شهریه شان از امام بیش تر شود. چون مرجعیت عامه در آن جا با آن ها بود و امام مرجعیت عامه نداشت. قانون حوزه هم این بود که شهریه مرجع عام باید از همه شهریه ها بیش تر باشد. امام هم به این ها نگفته بودند شهریه شان را بیش تر کنید. شهریه خودشان را زیاد کردند. این ها هم مجبور شدند شهریه شان را زیاد کنند. امام در مراحل مختلفی این کار را کردند. یعنی هر وقت می دیدند شهریه کم است و کفایت زندگی را نمی کند آن را زیاد می کردند. تا نهایتاً فکر کنم به ۶۵ دینار رسید. البته آن جا تورم هم بود. مثلاً ما با دو دینار خانه اجاره می کردیم که بعدها این مبلغ به بیست دینار رسیده بود. امام به حسب توری که بود شهریه شان را هم بیش تر می کردند. البته ایشان با زیاد کردن شهریه نمی خواستند خدای نکرده با شهریه های دیگران مسابقه بگذارند. گاهی به ایشان می گفتند شهریه شما کم است. ایشان می گفتند نه، خوب است. می خواستند طوری باشد که زندگی طلبه ها بگذرد.

یک وقت برای امام مشکل قلبی خیلی خطرناکی پیش آمد و ممکن بود از دنیا بروند. از مناره حرم حضرت علی گفته شد که برای سلامتی ایشان دعا کنید. برای طلبه ها خیلی ناراحت کننده بود و دعا کردند. لذا الحمدلله امام از این مرحله گذشتند و سلامتیشان را باز یافتند.

رفتار امام خمینی با غیر ایرانی ها چگونه بود؟

خانه امام پناهی برای بیش تر غیر عرب ها مانند پاکستانی ها، افغان ها و ایرانی ها بود. چون عرب ها بیش تر به خانه های مراجع دیگر می رفتند. یکی از علت هایش هم این بود که آن ها عرب نبودند و عربی هم نمی توانستند صحبت کنند. البته این مربوط به ایام زندگانی آقای آیت الله حکیم است. بعد از فوت مرحوم آقای آیت الله سید محسن حکیم خیلی ها به امام رجوع کردند و رجوع به بیت ایشان بیش تر شد. با این حال در بین کشورهای عربی مرجعیت ایشان جا نیفتاده بود، مگر بعد از انقلاب.

رابطه امام با دیگر علما چگونه بود؟

رابطه رسمی بود. ولی اگر کار خاصی با ایشان داشتند

شیخ ابراهیم یعقوب زکزاکی ۸

امام خمینی، دین را در میان غیر مسلمانان نیز زنده کرد



گفتاری که در پی می آید بخش هایی از دو سخنرانی شیخ ابراهیم یعقوب زکزاکی، رهبر شیعیان نیجریه است که در کنفرانس امام خمینی (ره) در نوزدهمین و بیستمین سالگرد امام در یکم ژوئن ۲۰۰۸ (یازدهم خرداد ۱۳۸۷) و چهارم ژوئن ۲۰۰۹ (چهاردهم خرداد ۱۳۸۸) در شهر زاریا (نیجریه) ایراد شده است.

اکنون وظیفه همه امت اسلام است که به دعوت امام توجه کنند و در هر مکان و حوزه‌ای که توانایی دارند اسلام را احیا کنند. و همه باید به این نکته توجه کنند که گرچه انقلاب در ایران به وقوع پیوست، ولی قطعاً این یک مسأله کاملاً ایرانی نیست زیرا اسلام خود را در یک شهر یا یک کشور یا یک منطقه محدود نکرده و نمی‌کند. امام با تغییرات مثبتی که در نظام جهانی به وجود آورد تعلیمات رسول الله را بار دیگر احیاء کرد و به جای جمله معروف «یا باید طرفدار بلوک شرق باشیم یا طرفدار بلوک غرب» شعار «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» را جایگزین کرد. این تعلیمات باعث شد جهان خفته اسلام بار دیگر بیدار شود و به مسلمان بودنش افتخار کند. با وجود تمام نقشه‌های غرب برای تضعیف ایران اسلامی، هشت سال جنگ تحمیلی و تحریم اقتصادی، ایران روز به روز قدرتمندتر شده و با پیشرفت خود، ادعای مخالفت اسلام با پیشرفت و تجدد و حمایت از واپسگرایی و قهقرا را به روشنی باطل کرد. اما در مقابل می بینیم اکنون نام «بلوک شرق» و «اتحاد شوروی» را تنها در آرشيو تاریخ مشاهده می کنیم. همچنین کاپیتالیسم غربی در آستانه فروپاشی بزرگ خود قرار دارد و برخلاف سروصدای زیاد پیشرفت‌های تکنولوژیکی اکنون با مسائل خرد و کوچکی مثل امنیت

دست و پنجه نرم می‌کند؛ به صورتی که هر شهروند باید به همراه خود سلاح داشته باشد. هیچ کس نمی‌داند تا یک دقیقه دیگر زنده است یا هدف یک گلوله سرگردان قرار خواهد گرفت. زندگی بدون آرامش و صلح و همراه با ترس دائمی چه مدل پیشرفتی است؟! دشمنان اکنون دریافته‌اند که نمی‌توانند در مقابل انقلابی که امام خمینی در ایران پایه‌ریزی کرد بایستند و ایران با تمام توطئه‌ها با قدرت مبارزه می‌کند. ولی توطئه دیگری در ذهن دارند و آن این است که انقلاب اسلامی را محدود به ایران کنند. آن‌ها می‌خواهند با هدف این که دیگر ملل مسلمان از انقلاب الگو نگیرند آن را یک «انقلاب شیعی» بنامند و آن را یک نقطه ضعف بدانند. «و مکروا و مکروا والله خسر الماکرین». این نام‌گذاری قطعاً سبب خواهد شد که مردم جهان درباره شیعه بیشتر بپرسند و خواهان شناخت شیعه و شناخت امام شوند که در نهایت به تقویت امت اسلام منجر خواهد شد.

امام خمینی، دین را حتی در میان غیرمسلمانان زنده کرد. گروهی دین را افیون توده‌ها می‌دانستند که امام این تصور را هم باطل کرد. «کیم این سونگ» که یکی غیرمسلمان کره‌ای است می‌گوید: «مبارزه امام به ما نشان داد که دین هیچ‌گاه افیون توده‌ها نیست». همچنین این مبارزه عملی برای حرکت به سوی انسانیت در میان غیرمسلمین هم شده است. شخصی مسیحی به نام «ویلدهیان» می‌گفت: «که امام خمینی باعث شد که من به مسیحی بودنم افتخار کنم. امام تفکر مردم را نسبت به دین تغییر داد». و اما اکنون، پس از عزیمت سید روح الله خمینی، آیا کار به پایان رسیده است؟ نخیر! امام همچنان زنده است چون افکار او باقی مانده است. جهان به هیچ‌شخص دیگری نیاز ندارد. جهان یک خمینی را دیده است که در همه اکناف زمین طرفدار دارد! حضور خمینی مقدمه و سرآغازی بود برای آمدن امام عصر (عج)، انشاءالله خداوند امام را رحمت کند و وی را به دیدار اجداد طاهرینش، پیامبر (ص) و ائمه (ع) نائل فرماید. والسلام علیکم ورحمت الله

حجت الاسلام والمسلمین سید عمار حکیم، رئیس مجلس اعلای اسلامی عراق

مدیون نهضت امام خمینی هستیم



رئیس مجلس اعلای اسلامی عراق با اشاره به نقش امام خمینی (س) در انقلاب اسلامی و تحولاتی که به واسطه‌ی ایشان در ایران و همچنین جهان اسلام شاهد بودیم، اذعان داشت: اگر امروز علاوه بر ملت عراق که طعم آزادی را می‌چشند، دیگر ملت‌های آزاد نیز از آزادی نسبی برخوردارند، این شرایط را ما مدیون برکات امام راحل و نهضت و انقلابی می‌دانند که ایشان آن را رهبری فرمودند

و همزیستی مسالمت آمیز و درک متقابل از چالش‌ها و شرایط عمومی جهان اسلام عمل کند و به جای اینکه مسلمانان در مقابل هم قرار بگیرند همگی در مقابل استکبار جهانی و رژیم صهیونیستی و دشمنان اصلی اسلام قرار بگیرند.

رئیس مجلس اعلای اسلامی عراق خاطر نشان کرد: متأسفانه امروز اگر شرایط عراق، یمن، بحرین، سوریه و دیگر کشورهای اسلامی را بنگریم متوجه می‌شویم که هر دو طرف جبهه مسلمانند و در حال حاضر مسلمان در مقابل مسلمان ایستاده است و صدها میلیارد دلار در منطقه، مخارج جنگ‌هایی است که بین مسلمین به وقوع پیوسته و در حقیقت به نفع کشورهای استعمارگر و مستکبران جهانی است.

وی تأکید کرد: بر اساس رهنمودهای امام خمینی (س) باید این توطئه خنثی شود و فلسطین، همواره محور و کانون توجه مسلمان‌ها باشد و اینها رهنمودهایی است که ایشان در انقلاب و حرکت عظیمشان به آن اشاره کردند و بر آن تأکید نمودند و امروز بعد از گذشت بیش از ۳۶ سال از انقلاب اسلامی مشاهده می‌کنیم که همان آرمان‌ها و دغدغه‌ها به صورت فراگیر و جهانی شده است.

خود می‌دانیم که همواره در این آستان حضور یابیم و به آرمان‌های والای امام خمینی (س) ادای احترام کنیم.

رئیس مجلس اعلای اسلامی عراق خاطر نشان کرد: امام خمینی (س) احیاگر وحدت بین شیعه و سنی بودند و نهضت عظیم و انقلاب اسلامی فرصتی را ایجاد کرد که این مسیر و جریان، شکل انقلابی به خود بگیرد و مسیر خودش را طی کند، چنانچه ما در ماه گذشته، حضور میلیونی پیروان اهل بیت (ع) را از بیش از صد کشور جهان در پیاده روی اربعین حسینی (ع) داشتیم.

حکیم با ذکر مطلب فوق تصریح کرد: این موضوع نشان‌دهنده‌ی این است که توجه به اسلام و اهل بیت و مبارزه با داعش و افراطی‌گری و جریان‌های تکفیری که امروز در عراق در حال به وقوع پیوستن است در چارچوب سمتی و سوئی است که امام راحل مطرح کردند.

این مقام بلندعراقی پایه با اشاره به این مطلب که ولادت نبی مکرم اسلام و نوه‌ی بزرگوار ایشان، حضرت امام صادق علیه السلام، توسط امام خمینی (س) به عنوان هفته‌ی وحدت نامگذاری شده، ادامه داد: این موضوع فرصتی است تا جهان اسلام یکپارچه در چارچوب آن آرمان‌های عظیم با هم متحد شده و گام بردارند و در راستاس ترویج همدلی

سید عمار حکیم، رئیس مجلس اعلای اسلامی عراق با حضور در حرم مطهر امام خمینی (س) به مقام شامخ بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران ادای احترام کرد و اظهار داشت: هرگاه به کشور ایران وارد می‌شویم از باب این آیه‌ی شریفه که "وَأَتُوا الْبَيْتَ مِنْ أَبْوَابِهَا" با حضور در حرم مطهر امام خمینی (س) به ایشان ادای احترام می‌کنیم.

رئیس مجلس اعلای اسلامی عراق با اشاره به نقش امام خمینی (س) در انقلاب اسلامی و تحولاتی که به واسطه‌ی ایشان در ایران و همچنین جهان اسلام شاهد بودیم، اذعان داشت: اگر امروز علاوه بر ملت عراق که طعم آزادی را می‌چشند، دیگر ملت‌های آزاد نیز از آزادی نسبی برخوردارند، این شرایط را ما مدیون برکات امام راحل و نهضت و انقلابی می‌دانند که ایشان آن را رهبری فرمودند و امروز این پرچم در دست با کفایت مقام معظم رهبری قرار دارد و ایشان نیز ادامه‌دهنده‌ی راه امام راحل می‌باشند و این نیز از برکات ولایت و رهبری ایشان است.

وی ادامه داد: حضور موثر ایران اسلامی، در عرصه‌های بین‌المللی و منطقه‌ای موجب شده که اقتداری مثال‌زدنی برای مسلمانان و به خصوص پیروان اهل بیت علیه السلام ایجاد شود، لذا وظیفه‌ی شرعی و اخلاقی و انسانی

روایتی روح پرور و شاد

یقین کردم که به راز بزرگ انقلاب پی برده‌ام



روبین وودزورث، خبرنگار آمریکایی
است که توانست دیداری از نزدیک با حضرت امام داشته باشد. وی بعدها خاطره خود را از این ملاقات در کتاب «زیباترین تجربه من» منتشر نمود که خلاصه‌ای از آن، در ادامه می‌آید.

به من اطلاع داده شد که می‌توانم به دیدار رهبر جمهوری اسلامی ایران آیت‌الله خمینی بروم، کسی که در غرب افراد بسیاری با تبلیغات سوء‌ازوی شخصیتی نفرت‌انگیز ساخته‌اند، در حالی او دارای شخصیتی با وقار و بسیار محترم است. آگاهی و تجربه‌ام به من می‌گفت که این دیدار کاری بجا و شایسته خواهد بود و من باید نهایت تلاشم را برای انجام این دیدار مهم به عمل آورده و پیام آن را (هرچه باشد) بپذیرم. سرانجام در شب هشتم فوریه اعلام شد که بزودی امام خمینی در محل اقامتش در شمال تهران برای شرکت کنندگان در کنفرانس سخنرانی خواهد.

اکنون وقت آن رسیده تا خود در این مورد به قضاوت بنشینم. به من گفته شد که با اتوبوس به محل سکونت امام در جماران می‌رویم و در کنار این محل سالنی قرار دارد که (امام) خمینی در آن سخنرانی خواهد کرد. در این هنگام در هتل محل اقامت ما هیاهویی طنین افکند که خبر از رخداد واقعه‌ای می‌داد. و من در دریافتم که وقت آن رسیده تا از درستی حدس (در مورد امام) اطمینان حاصل کنم و پی‌ببرم که آیا او در حقیقت فردی صالح است یا ناصالح، و یا آمیخته‌ای از این دو.

همچنین احساس کردم که حالت عجیبی به من دست می‌دهد. گویا افکارم از چیزی خبر می‌دهند که تأییری عمیق بر تجارب و قوای ادراکی من دارد و گویی اعتقاد پیدا می‌کنم که چیزی در هستی، آنچه را که ممکن است اتفاق بیفتد می‌داند. و یا به تعبیر درست‌تر؛ با توجه به انکاء من به جوانب موضعی خاص، اکنون احساس می‌کنم که یکی از امور بسیار مهم در شرف وقوع است به طوری که دورنمای آن قبل از وقوعش آشکار شده است.

با سوار شدن به اتوبوس، حرکت ما به سوی شمال تهران آغاز شد. پس از پیاده شدن و با عبور از نقاط متعدد بازرسی، سرانجام وارد سالن مورد نظر شدیم. در آن هنگام یقین پیدا کردیم که سخنرانی امام خمینی انجام خواهد شد. و چون تأکید شده بود که ما بزودی امام را خواهیم دید، تحقق این دیدار تمام جوانب افکار ما را فرا گرفت و بدین وسیله نیروی این حقیقت بر تجربه ما تأثیری خاص بخشید و ما را به سوی هدفمان رهنمون شد. در آن لحظه به طور ناخودآگاه اطمینان یافتیم که تمام پندارها و تصوراتی که تا آن

زمان در مورد انقلاب ایران داشتیم، پس از ملاقات حضوری با رهبر آن بمراتب کم‌رنگ خواهد شد و البته این اندیشه مرا دلگیر نساخت.

حدود ساعت هشت صبح وارد سالن شدیم. در آنجا صداهای از پاسداران انقلاب، افشار مردم و روحانیون را دیدم که همگی در محلی که به وسیله پاسداران جان برکف و محافظانی که همواره بر گرد خورشید (امام) خمینی می‌چرخند، جمع شده بودند و من دیدم که این مردم چقدر از حضور خود در این مکان لذت می‌برند. مکانی که قلب تپنده انقلاب در آن بسر می‌برد.

در مکانی در جلوی سالن نشستیم. صدلی (امام) خمینی با پارچه‌های سفید پوشیده شده و بر روی سکویی که حداقل پنج متر بلندتر از سطح سالن بود قرار داشت. وقتی که ما وارد سالن شدیم، یکی از روحانیون که ریش سفیدی داشت به ما نظری افکند و سپس میکروفون را تنظیم کرد. دلباختگان امام به درمی که در سمت راست صدلی او قرار داشت چشم دوخته و بی‌صبرانه منتظر ورود ایشان بودند. انتظار همچنان ادامه داشت تا این که گروهی از مسلمانان شروع به سردادن شعار و خواندن آیه‌ای از قرآن کردند و صدها مسلمان دیگر و نیز پاسداران انقلاب حاضر در سالن آن را تکرار می‌کردند.

هنگامی که (امام) خمینی وارد جایگاه شد، همگی برخاسته و با خوشحالی تمام یکصد فریاد می‌زدند: خمینی خمینی. آنان به گونه‌ای از امام تجلیل و از دیدار وی ابراز خوشحالی می‌کردند که من تا آن روز نظیر آن را نسبت به هیچ رهبر دیگری ندیده بودم. در آن لحظات هر یک از حاضران عشق و محبت خود را که در وجودش موج می‌زد آشکار می‌ساخت. گویا آنها از اعماق قلبشان تأکید می‌کردند که به (امام) خمینی

ارج می‌نهند؛ به او که بنده شایسته خداوند است. در واقع می‌خواهم بگویم انفجار غرور و عظمت حاضران که به وسیله آن به امام درود می‌فرستادند، تنها عکس‌العمل آنچه در اذهان همگان نسبت به امام جریان داشت نبود، بلکه همان لطف الهی بود که از تسبیح، حمد و تضرع این مرد و مقام شامخ او سرچشمه‌ی گرفت.

زمانی که (امام) خمینی از در وارد می‌شد احساس کردم که از لابلای آن گردبادی از نیروی معنوی وزیدن گرفت؛ گویا در ورای عباي قهوه‌ای، عمامه مشکی و ریش سفیدش روح زندگی جریان داشت به طوری که همه بینندگان را محو تماشای خود کرد. در آن هنگام حس کردم که با حضور او همه ما کوچک شده‌ایم و گویا در سالن کسی جز او باقی نمانده است. آری! او بارقه‌ای از نور بود که در قلب و روح همه حضار رسوخ کرده بود. او تمام معیارهایی را که گمان می‌کردم می‌توانند مرا در تعریف و ارزیابی شخصیت و مقامش یاری کنند، در هم شکست. او با حضور خود آنقدر در ما تأثیر گذارد که احساس کردم تمام روح و جسمم را فرا گرفته است. و این همان چیزی است که من همواره به وسیله آن تجربیاتم را سنجیده و محتویات آنها را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهم. از قبل امیدوار بودم که جاذبه‌ها و دافعه‌های (امام) خمینی را بدقت بررسی کنم تا حقیقت وجود وی را دریابم؛ اما در آن لحظه نیرو و وقار او و سیطره مطلقش همه روشهای ارزیابی مورد نظر مرا فرو ریخت و مرا را کرد تا از تجربه خود آگاهی تازه‌ای بدست آورم. زمانی که او بر روی صدلی خود نشست. احساس کردم که نیرویی از وجودش ساطع می‌شود. نیرویی بسان یک گردباد که اگر با دقت نگاه می‌کردی، در می‌یافتی که نوعی آرامش مطلق در درون آن نهفته است؛ چرا که (امام)

خمینی بسیار جدی، استوار و مسلط بود. در عین حال او را آنچنان ساکت و آرام می‌یافتی که گویی نیرویی ثابت و استوار در درون او جریان دارد. البته این نیرو همان چیزی است که رژیم سابق ایران را به یکباره برچید و حال آیا چنین شخصی می‌تواند یک فرد عادی باشد؟

در حقیقت من تا کنون با تعدادی از قدیسان نظیر دالایی لا ما، راهبان بودایی و حکمای هندی ملاقات کرده ام، اما شخصیت و روحیه هیچ یک از آنان را همانند (امام) خمینی نافذ نیافتم. بر هر فرد هوشیار و بینایی روشن است که نه در کمال و امانت و شایستگی (امام) خمینی تردیدی وجود دارد و نه در آنچه ملتش درباره او اعتقاد دارند و آن این که (امام) خمینی از مرحله یک انسان عادی فراتر رفته و به مرحله کمال رسیده است. حتی حرکت بدن و دستانش نیز بیانگر این کمال بوده و جاذبه شخصیت او کمال را جلوه گساخته است. به طوری که این امر حتی در آرامش حواس و مشاعرش نیز هویداست. و البته این نکته ای پیچیده و حیرت انگیز نیست. سؤال این است که چرا میلیونها ایرانی و نیز مسلمانان سراسر جهان او را تا این اندازه دوست دارند؟ آری! من در آن روز شاهد رویدادی بودم که مراتب اعلا عواطف را به نمایش می‌گذشت.

در آن روز استواری، جدیت، خوشرویی و خونگرمی بر فضای سالن بایه افکنده بود. و اکنون وقتی فضای آن محیط را در نظر می‌آورم این امر از خاطر می‌گذرد که تمام توجهات و نگاههای امام، همگی با تناسب کامل صورت می‌گرفت. و من تا کنون هیچ یک از مردان بزرگ را بر تر از این مرد و یا نظیر او ندیده‌ام.

در ابتدا ایشان آغاز به سخن نکردند بلکه یکی از روحانیون به ایراد سخنرانی پرداخت و این در حالی بود که (امام) خمینی با کمال آرامش و تعادل نشسته بود و حرکتی از او صادر نمی‌شد. او آرام بود و حال آنکه در باریب متلاطم از مسالمت و صفا او را در بر گرفته بود. گویی کسی جز او بر جایگاه احاطه نداشت. در آن هنگام چشمه‌ها همگی به (امام) خمینی دوخته شده بود و من هیچ نشانه ای از غرور یا آشفتنگی و یا حتی می‌توانم بگویم هیچ اثری از سخن درونی یا اندیشه‌های پراکنده و بی هدف در او ندیدم. تمام وجود او با جدیتی که هیچ تزویر و دروغی در آن راه ندارد در یک نقطه متمرکز شده بود، نقطه ای که با حضور نافذ و هیجان برانگیز وی کاملاً تناسب داشت.

علی رغم جدی بودن اراده و درک پاک و بی‌شائبه او، احساسی آرام و تکامل یافته بر همه حاکم بود؛ همان چیزی که حرکات دست و صدای رسای حنجره اش آن را آشکار می‌ساخت. در آنجا صدها مسلمان میهن دوست با فریادهای رسا از او به عظمت یاد کرده و نسبت به او اظهار عشق و محبت می‌کردند در حالی که او در آرامش کامل به سر می‌برد؛ آرامشی پایدار و درونی.

ممکن است خواننده از اغراق گویی من در توصیف این مرد به شگفت آید. اما باید دانست که به رغم تمام آنچه تا کنون شنیده‌ام و نیز دلایل متناقضی که بر احتمال وجود خشونت و یا عدم برخورد شایسته از سوی او در اختیار دارم، اما اکنون ادعان می‌کنم که اینگونه تصورات با حقیقت خصوصیات امام خمینی ارتباط ندارد. این یک تجربه موفق برای چنین چیزی است.

او حقیقتاً احیا کننده اسلام، سرچشمه انقلاب و منشأ نیرویی است که جهان در انقلاب و اسلام می‌بیند و من یقین دارم که به وسیله او پادشاهی در سراسر جهان از بین خواهد رفت؛ و عامل اسلام در میان عوامل سیاسی که آینده خاورمیانه را رقم می‌زند از همه شاخص تر خواهد بود. وقتی (امام) خمینی را دیدم از خود پرسیدم: آیا انقلاب ایران می‌تواند بدون او همچنان زنده، پایدار و منسجم بماند؟ بدون تردید این انقلاب از رهبری (امام) خمینی الهام می‌گیرد و خمینی یعنی انقلاب.

و هنوز هم افراد هوشمند به آنچه خمینی به آن فرا می‌خواند یعنی «زندگی همگام با اسلام در تمام ابعاد حیات» پاینده بوده و جانشان با نور اسلام و شیرینی شهادت و اصرار بر دعوت به اسلام در سراسر جهان پیوند خورده است.

ممکن است عده‌ای از خوانندگان این امر را نپذیرند؛ اما احساسات من به حدی روشن است که نیازی به اثبات ندارد. برآستی که خمینی یک حقیقت است و دیداری به پیدایش افکاری در ذهن من منجر شد که با اندیشه‌های من به هنگام ملاقات با سایر رهبران سیاسی در طول زندگی‌ام تفاوت دارد. او به عنوان مثال از نفاق و التقاط متنفر است. آزادی بی حد و حصر فردی و حکومتی دیکراسی را قبول ندارد و وارد شدن در بحث عوامل وجود را بدون موضوعیت نمی‌پذیرد. اما به رغم سیمای استوار و ارزشها و قوانین به ظاهر خشکی که بر آنها تأکید دارد، او دارای عالی‌ترین نیروی کمال و پاکی است. آری! بدون تردید اگر یک کارگردان تئاتر یا سینما رفتار آیت‌الله خمینی را ببیند، خواهد گفت: «او تنها کسی است که می‌تواند نقش حضرت مسیح (ع) یا جانشین امام دوازدهم را ایفا کند.» وجود او دارای چنین عظمتی است. احساسش به اطمینان کامل آراسته و ارادهاش آنقدر استوار است که هیچ تزلزلی در آن راه ندارد. این، تمام آنچه جریان داشت، نیست. بلکه بیشتر از آن می‌توان گفت و آن اینک:

«با دیدار امام خمینی موجی از عواطف که می‌توان آن را هدفمند و مثبت توصیف کرد به قلبم هجوم آورد. و این چیزی است که ترجیح می‌دهم لفظ «محبت» را بر آن اطلاق کنم». آری! به رغم انعام عده‌ای از سران رژیم قبل و دیگر مخالفان، در همین حال وی فرمان آزادی هزاران زندانی نادم را صادر کرده است. همچنین من او را به خاطر مصمم بودن چهره‌اش که اضطراب در آن راه ندارد و نیز همت والای او در برابر احساسات فردی بشدت دوست می‌دارم؛ زیرا او در قلب من جای گرفته و آن را پاک و پر از حلاوت نعمتهایی کرده است که قبلاً هرگز چنین حلاوتی را نچشیده بودم.

تفسیر وارده در مورد متصوفان مسیحی، قدیسان شرق و اولیاء الله (از جمله انبیا) همگی دلالت بر وجود افرادی از بنی آدم دارد که خداوند نور ایمان را بر قلب آنها تابانده است؛ چرا که نیروی علم خارق العاده‌ای بر رفتار و فعالیت‌های چنین افرادی حاکم است که چه بسا فعالیت‌های طبیعی نیز محسوب شده و امور روزمره نمی‌تواند آن را محدود و یا تحت اختیار خود در آورد. چرا که وجود آنها بعدی جهانی یافته است. از این رو جایگاه چنین انسانهایی و نیز نیروی فکری و سطح موضع‌گیری‌های آنها منعکس کننده حقیقتی است که آنها را درک و احساس می‌کنند.

اگر بخوایم امام خمینی را بر اینات توصیف کنم باید بگویم که این معیارها را بر او بسیار منطبق است و حتی اگر هیچ یک از ما مرجع دینی و یا مقیاسی برای تعالی و طی مراتب روحانی نداشته باشیم، به آن قدرت و آرامش پایدار و حب بی انتها و لطف همیشگی اعتراف کرده و آن را احساس خواهیم کرد. آری! چهره (امام) خمینی گویای اراده استوار اوست. اراده‌ای که هرگز سست نخواهد شد و مادام که ما این بیان را تنها به عنوان یک صفت تلقی کنیم از سرچشمه آن غافل خواهیم ماند. در حالی که اگر حقیقت و احساس تکلیف در شخصی جمع آید حالت توازن او با آسمان برقرار و کاملاً در برابر خداوند تسلیم خواهد شد و ایمان خواهد داشت به اینکه تکبر صفتی است که تنها به ذات الهی اختصاص دارد. و همین امر موجب می‌شود تا تواضع و جاذبه معنوی در چهره و شخصیت او نیز نمودار گردد.

او براحتی و با صدفایی آرام و نغمه‌های خوش با ما سخن می‌گفت و این در حالی بود که سکون هستی و نبض آن در وجودش متجلی بوده و تمام تناقضات ظاهری که توصیف نمودم و نیز حقایقی همچون صلابت، صفا، آرامش در سخن گفتن، عطوفت، حفظ اراده مطلق و... در ورای آن نهفته و

نیروی جاذبه او نیز بی‌نیاز نباشد. هر چند متأسفانه سجایایی که ذکر کردم در هیچ یک از سیاستمداران جهان وجود ندارد چه برسد به غربی‌ها!

من فردی ساده‌اندیش نیستم و صوفی‌ها، قدیسان، حکما و پیامبران نیز هیچ یک این چنین نیستند بلکه سخنان من از آنجا ناشی می‌شود که از لحظاتی قبل سیمای روشن شخصیت یک انسان بزرگ یعنی امام خمینی را از نزدیک مشاهده کرده و ناخودآگاه تحت تأثیر صلابت و ایستادگی او قرار گرفته‌ام و این هم طبعاً مشیت خداست که به شخصی امکان می‌دهد تا (همچنان که گذشت) شرح جوانب بیشتر این قضیه را به خاطر توصیف چنین شخصیت عظیمی رها کند.

اگر ما به زندگی بزرگانی چون موسی، محمد (ص)، مسیح، و... ببیندیشیم در می‌یابیم که هیچ یک از آنها در برابر قدرتهای دنیوی و یا الحاد مادی تسلیم نشدند؛ و همین صلابت و نیز زمینه‌های سیاسی منجر به شعله ور شدن انقلاب اسلامی ایران شد. انقلابی که بر کتاب مقدس قرآن تکیه داشته و سیاست ارزشمندی را تحت رهبری آیت الله خمینی دنبال کرده است. آری! خداوند برای انسان رهبرانی که گوهر وجودی او را شناسانده و او را از راه زندگی و پایان کارش آگاه می‌سازند فرستاده است و من در صبح چهارشنبه نهم فوریه ۱۹۸۲ یکی از شاهدان این حقیقت بودم.

من در خلال ۳۰ دقیقه ای که امام در جایگاه نشسته بود تمام وجود خود را سرشار از عشقی پاک و ارزشمندی می‌یافتم و به هر آنچه یک فرد می‌تواند آرزو کند نایل شدم؛ زیرا خدا ما را به سوی هر چه بخواید هدایت کرده و عنایتش را به وسیله یکی از مخلوقات خود بر ما ارزانی می‌دارد. حتی در آن لحظات سراسر زندگی‌ام به وضوح در نظرم مجسم شد و نسبت به سرانجام خود نیز آگاه شدم. نیرو و قدرت فراموش شده ام انسجام یافت و بر تکامل افزوده شد.

احساس می‌کنم اکنون فردی برتر و دوراندیش تر شده‌ام و نیز احساساتم تأثیر مهم و شگفت آوری بر روانم گذاشته است؛ تأثیری که برخاسته از هیجانات زودگذر نیست بلکه گویی عظمت امام قادر است بر هر چیزی در هستی که با فاق محبت همسوس باشد تأثیر گذارد.

بدون تردید هدف امام این بود که شخص مرا متحول سازد بلکه این امر در اثر طهارت ذاتی و وجود منزه او حاصل شده است و آن صفای آسمانی که اکنون سراسر وجودم را فرا گرفته از حقیقت امام خمینی نشأت گرفته است و این بهترین تجربه ای است که در زندگی‌ام داشته‌ام.

من در طول زندگی‌ام هیچ روزی به اندازه آن روز نگریم؛ اشکی که تمام وجودم را پاک و متحول می‌ساخت. ق.س. نیپول افسانه‌های قدیمی را عامل ر کود عقل و منطق می‌دید زیرا آنها با آنچه از نظر او منطقی می‌نمود سازگاری نداشتند و نیز با سخن گفتن در مورد تمدن بشری همخوان نبودند. او می‌توانست با دقت تمام در حدود علاقه‌اش بنویسد. او هر چند از این لحاظ بر بسیاری از نویسندگانی که به موضوع افسانه‌ها علاقمند بودند برتری داشت اما در عین حال او نمی‌توانست الگوی کاملی برای پاکی دل ارائه دهد. همان چیزی که موجب شد تا مسیح بگوید: «تا زمانی که همچون کودکان پاک و بی آلابش نشوی اجازه ورود به بهشت به تو داده نخواهد شد.» پس بر این اساس «نیپول» هم اجازه ورود به بهشت را نخواهد یافت؛ زیرا او نمی‌تواند مفهوم حیاتی که هم اکنون سراسر وجودم را فرا گرفته و با نور وجود امام تابناک گشته را درک کند. او اساساً این نظام و ارزش طهارت، پاکی و سازگاری همه جانبه را نیز در نمی‌یابد.

اما در مورد خودم باید بگویم که آن مسایلی تماماً با ادراک و رؤیت مستقیمم برایم آشکار شد. هر چند از نظر نیپول تمام آنها تصوری بیش نیست. برآستی که میزان علاقه، رضایت و انعطافی که هر انسان از خود بروز می‌دهد بستگی تام به نگرش او نسبت به قوانین هستی دارد (البته ممکن است

پذیرایی شد(در ایران پذیرایی با جای متداول است) حضور امام به همراه عده‌ای از روحانیون در آن اتاق بار دیگر محیط را مصفا و مملو از طهارت ساخته بود. جوی که با محیط هتل قابل مقایسه نبود. در آنجا گویی هوا را برفراز هیمالیا استشمام می‌کردم؛ بدون تردید این حالات و رفتار امام بود که موجب آن اختلاف شدید گشته و عظمت او در محیط نیز اثر گذارده بود.

در همان حال که نشسته بودمن لحظاتی چشمان خود را بستم تا آرامش و صفای موجود در فضا را بیشتر لمس کنم؛ پس از حدود پانزده دقیقه به ما گفته شد که مختصر تغییری در برنامه امام ایجاد شده و او بزودی برای ملاقات تعداد دیگری از ارادتمندان به سالن خواهد رفت. بله، تعدادی از دانش آموزان دبیرستانی و نیز عده‌ای از محرومان جنوب تهران به دیدن امام آمده بودند، بنابراین امام نمی‌توانستند در اتاق خصوصی خود ما را به حضور بپذیرند.

پس از دقایقی من و مترجمم به سوی سالن به راه افتادیم چرا که می‌دانستیم امام نیز به آنجا خواهند رفت. آری! وقتی امام از در خارج می‌شد بار دیگر نسیم قدرت الهی وزیدن گرفت و نیروی عشق و هیبتی که بر آنجا احاطه داشت متجلی شد. ما نیز برخاسته و شتابان خود را به امام رساندیم وقتی به ایشان نزدیک شدیم مترجمم مرا به ایشان معرفی کرد. در این هنگام امام دست خود را برای مصافحه به سوی من دراز کردند. در این زمان لرزشی عجیب در دستانم ایجاد شد. من برای مدتی دست ایشان را در دستان خود نگه داشتم. نیروی راسخ او چشمانم را خیره کرده بود. آنها همانطور بودند که قبلاً تصور می‌کردم. بخاطر تأثیری که آن محیط بر من گذاشت زبانم به مدت ده یا پانزده ثانیه بند آمد. او آنچنان بود که در سالن دیده بودم. اما این بار به او نزدیکتر شده بودم؛ نمی‌خواستم آن لحظه را که موجب تکامل وجودم شده بود از دست بدهم. احساس آرامشی دل‌انگیز می‌کردم؛ آرامشی که رفته رفته در سراسر وجودم گسترده می‌شد و از زمانی که دستم در دستان او قرار گرفت آن را عمیقاً احساس می‌کردم.

لحظاتی بعد هر دو با شفع خاصی از امام خداحافظی کرده و سپس سالن را ترک کردیم.

در آن هنگام یقین کردم که به راز بزرگ انقلاب پی برده‌ام؛ بنابراین تصمیم گرفتم تا آن را به طریقی (مانند نوشتن کتاب) برای دیگران بازگو کنم. آری! رازی که من در جستجوی آن بودم همان حقیقت این انقلاب است. تصور می‌کنم از نظر غربی‌ها و یا ایرانیان فراری، من در نگارش آنچه دیده و یا احساس کرده‌ام به مبالغه پرداخته‌ام. عده‌ی دیگری نیز ممکن است گمان کنند که من به اهداف آزادی و دموکراسی خیانت کرده و از آن دور شده‌ام؛ چرا که تعدادی از دوستانم با تنی چند از خانواده‌های معدومین و یا زندانیان سیاسی در ارتباط بوده و از مخالفان نظام جمهوری اسلامی ایران بشمار می‌روند؛ اما من اطمینان دارم به اینکه آنچه نوشته‌ام حقیقتی است که همگان باید آن را بپذیرند؛ حق در هر صورت باید گفته شود و من نیز در اینجا آن را گفته‌ام.

من اعتراف می‌کنم تمام تجربی که در ایران بدست آورده‌ام از تکامل رهبر انقلاب امام خمینی سرچشمه می‌گیرد؛ من اینک معیاری برای قیاس و مرزبندی علل حوادث متعددی که با آن مواجه بودم و نیز در خلال دیدار با امام برایم اتفاق افتاده یافته‌ام. و در پایان از صمیم قلب می‌خواهم که سردمداران نظام اهمیت دیدارهای خود با امام را درک کنند. امیدوارم چنین باشد. آری! امام خمینی بزرگترین رهبر سیاسی قرن بیستم و یکی از معدود افرادی است که من با آنان ملاقات کرده و هر یک به نوعی در من تأثیر گذارده‌اند. و آخرین سخن اینک: تکیه گاه ایران یکی از موهبت‌های ارزشمند الهی یعنی اسلام و حقیقت دل‌انگیز تسلیم در برابر خداوند است.



شتابان خود را به امام رساندیم وقتی به ایشان نزدیک شدیم مترجمم مرا به ایشان معرفی کرد. در این هنگام امام دست خود را برای مصافحه به سوی من دراز کردند. در این زمان لرزشی عجیب در دستانم ایجاد شد. من برای مدتی دست ایشان را در دستان خود نگه داشتم. نیروی راسخ او چشمانم را خیره کرده بود.

نمی‌خواستم آن لحظه را که موجب تکامل وجودم شده بود از دست بدهم. احساس آرامشی دل‌انگیز می‌کردم؛ آرامشی که رفته رفته در سراسر وجودم گسترده می‌شد و از زمانی که دستم در دستان او قرار گرفت آن را عمیقاً احساس می‌کردم.

امام بلکه در مورد انقلاب؛ در این هنگام احساسی پاک درونم جوشید و بار دیگر قلبم تطهیر شد.

من از صمیم قلب می‌گویم که این احساس تمام وجودم را در بر گرفت و ناتوانی من از پاسخ دادن؛ خود بزرگترین جواب به سؤالات آنها بود. من از حدود دو سال قبل که به بهشت زهرا رفته بودم پاکترین عواطف را حس کرده‌ام؛ و اما پاسداران که بی‌به تحول درونی من برده بودند همصدا با من، عظمت رهبرشان را تأیید می‌کردند. سرانجام اشک‌هایم سرازیر شد تا جایی که راه را در برابر خود آشکار دیدم؛ زانم شروع به بیان افکارم کرده و تجربه‌ای را که در آن روز بدست آورده بودم بازگو کردم؛ این که جوئیاری از عواطف در قلبم جاری شده بود اما می‌توانم تنها این کته را بیان کنم که چگونه سرچشمه این انقلاب برایم روشن شد. قطعاً در آن هنگام عصا‌ة این انقلاب در وجودم به جریان افتاده بوده؛ و اینکه برای من مقدر نشده بود که در ایران متولد شده و همانند یک مسلمان مبارز زندگی کنم اما اکنون با تمام وجودم با آن پیوند داشته و چیزی غیر از سرچشمه پاکش (امام) نمی‌شناسم که در اینجا متواضعانه به او درود می‌فرستم.

پس از این که سخنان خود را (که از چشمه وجودم می‌جوشید) به پایان بردم پاسداران انقلاب به من گفتند که می‌توانم شخصاً با امام دیدار کنم.

ما به منزل امام راهنمایی شدیم و در آنجا حدود سی دقیقه منتظر ماندیم. آنگاه پس از در آوردن کفش‌هایمان وارد اتاقی شدیم. از ما خواسته شد که بنشینیم. سپس با جای از ما

این سخن تنها نظر شخصی نویسنده بوده و دیگران آن را نپذیرند. اما بدون شک هر انسانی باید به دنبال چیزی باشد که او را از شک و تردید برهاند؛ چیزی که «والاس استینز» از آن به «حسان ماهرانه» تعبیر می‌کند. «تبیول» و «مایک والاس» گزارشگران رادیو کلمبیا در ایالات متحده آمریکا اولین کسانی بودند که پس از گروگانگیری کارکنان سفارت آمریکا اجازه ملاقات با امام به آنها داد شد. اما آنان عمق آنچه را که «حسان ماهرانه» می‌نامیدند درک نکردند؛ چیزی که حتی موجب شکست افراد تیزبین در شناخت امام شد.

پس از اتمام سخنان آیت‌الله خمینی به فاصله پنج دقیقه هیئت‌های شرکت کننده در کنفرانس به سوی ماشین‌های خود بازگشتند و بجز پاسداران انقلاب که مشغول حفاظت از محل استقرار امام بودند من تنها کسی بودم که در سالن باقی ماندم. در این هنگام مترجم من «محمد عباس زاده» با پاسدارها که نوعی خشنودی در سیمایشان پیدا بود به گفتگو پرداخت. آنان یک فرد غربی را می‌دیدند که درخشش وجود پاک رهبرشان او را بشدت تحت تأثیر قرار داده است. از نظر من آنان نیز در یافته بودند امام خمینی یک حقیقت مطلق است و خداوند از جانب خویش بر قداست آن افزوده است؛ قداستی که این انقلاب از آن سرچشمه گرفته است. پیداست که بر مخالفان این انقلاب دشوار خواهد بود که این حقیقت را درک کنند و به همین دلیل نمی‌توانند دستاوردهای این نهضت را به درستی تفسیر کنند.

آنان شروع به پرسیدن سؤالاتی از من کردند؛ اما نه در مورد

پروفسور انیس امین کاریج

امام خمینی مانند یک مرد مقدس است



در حاشیه برگزاری سمینار «بوسنی و هرزه گوین و چشم انداز آینده آن» که چندین سال قبل برگزار شد، با پروفسور انیس امین کاریج وزیر سابق فرهنگ و هنر و تعلیم و تربیت کشور بوسنی گفتگویی صورت گرفت که آن را در ادامه می‌خوانید.

ضمن خیر مقدم می‌خواهیم یک معرفی اجمالی از گذشته و فعالیت‌های فرهنگی خودتان را توضیح بفرمایید

من در سال ۱۹۵۸ در بوسنی متولد شدم، در مرکز بوسنی و بعد از آموزش ابتدائی مدرسه راهنمایی اسلامی را طی پنج سال تمام کردم و بعد از آن من دو دانشکده را گذراندم یکی دانشکده علوم اسلامی و دیگری دانشکده علوم سیاسی در دانشگاه ساریوو.

بعد از آن من لیسانس ادبیاتم را در دانشگاه ساریوو گذراندم و ترم را با عنوان و موضوع «فلسفه اخوان الصفا» و رابطه آن با فلسفه یونان نوشتم.

موضوع دکترای من که آنرا در دانشگاه بلگراد گرفتم مشکلات تفسیری برای ترجمه قرآن کریم بود، اکنون من به عنوان پروفسور و استاد در دانشگاه ساریوو و دانشکده علوم اسلامی کار می‌کنم. همچنین من وزیر تعلیم و تربیت و فرهنگ و هنر جمهوری بوسنی هرزگووین هستم. من سه ماه پیش توسط رئیس جمهور علی عزت بگوویچ و نخست وزیر هاریس سیلازیچ در این پست منصوب شدم. من تالیفات مختلفی داشتم و چندین موضوع کتاب نوشته‌ام یا ترجمه کرده‌ام از انگلیسی به بوسنیایی یا از عربی به بوسنیایی.

آثار مشهور من عبارتند از ترجمه جدیدی از قرآن کریم که

چگونه است؟

اسلام اکنون در برنامه‌های ما قرار دارد. در برنامه‌های تعلیم و تربیت و طرح‌های اسلام در تعلیم و تربیت نقش عمده را بازی می‌کند، بخاطر آنکه اسلام حقیقت و امر مسلم و هویت وجودی عمده مردم بوسنی است و متقابلاً تنها مردم بوسنی می‌توانند اسلام را در اروپا حفظ بکنند.

منظور من آنست که اسلام و بوسنی و مردم بوسنی هر کدام به یکدیگر متصل شده‌اند و اگر ما هر کدام از این سه قسمت را از دست بدهیم ما همه آنها را از دست خواهیم داد.

اگر ما اسلام را از دست بدهیم ما بوسنی را از دست خواهیم داد. ما مسلمانان بوسنی را از دست خواهیم داد اگر ما بوسنی را از دست بدهیم، همچنین ما اسلامان را از دست خواهیم داد. برای مثال زمانی که صدا زده می‌شوند برای نماز (اذان) و پخش اذان برای اولین بار در رادیو تلویزیون بوسنی اتفاق افتاد. آن اتفاق خیلی تازه چهار سال پیش بود، درست چهار سال پیش، در آن زمان عید فطر بود و بسیاری از مردم که رادیو را باز کردند و اذان را شنیدند، بسیاری از مردم گفتند: آه روزهای گمشده فرا رسیده است، بخاطر آنکه باور نکردنی بود که ما در بوسنی بتوانیم اذان را از رادیو بشنویم!

در زمینه ابعاد فرهنگی - معنوی و عرفانی شخصیت حضرت امام چه مطالعاتی دارید و چقدر آشنایی با این

من آنرا در طی این جنگ به پایان رساندم و قبل از این جنگ در بوسنی هرزگووین این کار را شروع کرده بودم. این ترجمه حدوداً دو هزار صفحه را شامل می‌شود. از کتابهای بسیار معروف من، «قرآن در زمان معاصر» است و بعد از آن «مقدمه ای بر تفسیر قرآن کریم» و بعد از آن تفسیر قرآن و «مشکلات ترجمه اصطلاحات کلیدی قرآنی به زبان بوسنیایی و زبانهای اروپایی».

من چندین سال سردبیر مجله هفتگی اسلامی بودم و مقالات بسیار خوبی و مصاحبه‌های بسیار خوبی با افراد معروف و صاحب نظری از یوگوسلاوی سابق و از بوسنی و هرزگووین انجام دادم. من خیلی خوشحالم که در فرصتی بتوانم اشاره بکنم که من مترجم کتابهای خیلی مشهوری هستم که توسط علامه طباطبایی نوشته شده‌اند.

عنوانهای آنها در زبان بوسنی: «قرآن و اسلام» است که ما آنرا سه سال پیش ترجمه کردیم و این کتاب را دانشکده علوم اسلامی دانشگاه ساریوو منتشر کرد و در زمان انتشار دعوتی شد از بسیاری از مسلمانان ایرانی در بلگراد (واژه جمله مسئولین سفارت ایران در بلگراد). همچنین در این سالها من کتابهای دیگری را هم که توسط علامه طباطبائی نوشته شده است ترجمه کرده‌ام، مانند: الشیع من الاسلام (به زبان عربی)

نقش اسلام در سیستم تعلیم و تربیت بوسنی

انقلاب اسلامی در نظام فکری و فرهنگی

امام خمینی به اسلام حیاتی دوباره بخشید

اجتماع بخصوص در جوانان به وجود آمد و به آنها اهداف جدیدی نشان داده شد. پیروزی انقلاب اسلامی و ایجاد یک حکومت اسلامی بر مبنای احکام الهی ثابت کرد که حتی در قرن بیستم نیز این پیروزی امکان پذیر است. این انقلاب نشان داد که در مسائل اجتماعی و وظایف بسیار سنگینی که ظاهراً غیر قابل علاج به نظر می‌رسند همزیستی مردم تحت قوانین الهی، نه فقط در چارچوب زندگی شخصی بلکه در سطح عمومی نیز امکان پذیر است.

به این طریق بر تبلیغات واهی که می‌گویند اسلام یک مذهب قرون وسطایی و برای قرن جدید مذهبی غیر عملی است، ضربه‌ای نابود کننده وارد گردید.

پس، انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی دعوتی است برای تمام مسلمانان گردید تا عقب ماندگیها، ناامیدیها و عادات غلط و بازدارنده، کنار رفته و یک حرکت فعال و مثمر و آموزنده به جریان بيفتد که هنوز هم ادامه دارد.

به سبب این انقلاب، امام خمینی اسلام را در طلیعه قرن بیست و یکم به صورت دین پیروزی استعمار شونده‌گان بر استعمارگران و جهانخواران تبدیل کرد.

دشمنان انقلاب اسلامی همین که متوجه شدند این حرکت اسلامی را به وسیله حرکت‌های نظامی، سیاسی و اقتصادی نمی‌توانند از بین ببرد به حربه‌های فرهنگی و ایدئولوژیکی متوسل شدند. آنان برای رسیدن به اهداف خود، به کمک سلمان رشدی به طرز توهین آمیزی شخصیت مقدس حضرت رسول و اصول اسلامی را به سخره کشیدند. به این طریق، مافیای فرهنگی امپریالیسم و صهیونیسم خواست اسلام را نیز مانند دینات مسیح تحقیر سازد.

به نظر من اهمیت شخصیت امام خمینی در این بود که او تا حد بسیاری خود را خادم خداوند فرض می‌نمود و به اسلام حیات جدیدی بخشید. امید افتخار و شایستگی مذهب اسلام را دوباره تجدید کرد و توانست وی را به صورت یکی از مذاهب طراز اول دنیای قرن بیستم در آورد.

او به مسلمانان اعتماد به نفس جدیدی داده است. از آن گذشته به تمام افراد جهان که به دنبال حقیقت و عدالت هستند و به خدا و افراد بشر می‌خواهند خدمت کنند، نیروی جدیدی اعطا کرده است. امام خمینی فصل جدیدی در دعوت خدا به بشریت بنیان نهاد، چنانچه بخوایم تنها یکی از نمونه‌های آن را ذکر کنم، مایلم یکی از اظهارات رئیس جمهور قبلی اتریش را ذکر کنم که می‌گوید: «پس از انقلاب اسلامی مردم دیگر به خاطر اینکه اعتقادات مذهبی دارند خجالت نخواهند کشید. امام با کمک خدا، اسلام ناب و واقعی را به ظهور رسانید. او به مسلمانان با کمال وضوح اظهار کرد که اسلام با عدالت پیوند ناگسستنی دارد و برای اجرای اصول اسلامی و تحقق شعار «لا اله الا الله و محمد رسول الله» تمام شئون زندگی از جمله شئون اجتماعی و سیاسی باید تغییر کند. به علت اینکه امام خمینی معانی جهاد، شهادت و رشادت و از خود گذشتگی را معنای، جدیدی داده به این طریق توانست انقلاب اسلامی را با کمک مردم به پیروزی برساند. این انقلاب نقطه تحولی در قرن بیستم است و نه فقط باعث دگرگونی اجتماعی در خود ایران شد، بلکه باعث دگرگونی در امت اسلامی هم شد و حتی تکامل فکری انسان مسلمان را بوجود آورد که البته اغراق آمیز نیز به نظر نمی‌آید. به وسیله این انقلاب منابع انرژی عظیمی در تمام اقشار

ایجاد حضرت امام دارد و اصولاً جایگاه و موقعیت حضرت امام در دنیای امروز برای هدایت بشریت را چگونه توصیف می‌کنید؟

درباره امام خمینی (رحمه الله علیه) ما خیلی زیاد و خیلی خوب می‌دانیم چگونه شخصیتی است. زمانی که ما بیش از ۱۲ سال قبل در برنامه های تلویزیون تصویر مردی را دیدیم که آشکارا و مکرراً می‌گوید: استعمار و ویرانی کافی است، ما مسلمان هستیم، بسیاری از استادان جوان در ساریو و در بوسنی هرزگووین به امام خمینی عشق ورزیدند و (در حقیقت بسیاری از ما تمام مسلمانان بوسنی و هرزگووین) طرفدار و مدافع اندیشه های امام خمینی هستند. خوب است شما بدانید که از زمان انقلاب اسلامی تاکنون در بوسنی هرزگووین ما تلفظ می‌کردیم نام امام خمینی را بعنوان "پدر بزرگ" و ما می‌دانیم که پدر بزرگ چه کسی بود؟ و چقدر در بیداری و هدایت انسان موثر بود. حدود ۱۳ تن از دانشمندان که در میان آنها علی عزت بگوویچ هم بود، بعد از انقلاب اسلامی ایران به زندان افتادند و تنها بخاطر این دستگیر شدند که حکومت از ترس و بیم آنکه انقلاب اسلامی ممکن است بعد از ایران در بوسنی هرزگووین ظاهر بشود آنها را دستگیر کرد تا آنجا که من می‌دانم تاکنون بسیاری از مقالات و سخنرانی‌هایی که توسط حضرت امام نوشته شده و انجام شده است به زبان بوسنیایی ترجمه شده است. و ما این مقالات را در دست داریم "شهادت" و "حکومت اسلامی" به زبان بوسنیایی ترجمه شده است. از دیدگاه فلسفی و از نقطه نظر من، من می‌توانم بگویم که امام خمینی بزرگترین رهبر مذهبی در قرن بیستم و در تمام جهان اسلام است.

آیا شما می‌دانید که بعد از امام خمینی شما می‌توانید تاریخ ملل اسلامی را مطالعه کنید؟ من وقتی که این جمله را می‌گویم اغراق نمی‌کنم. همچنین آنچه که شخصیت امام خمینی به ما نشان داد آن بود که اسلام هنوز خیلی خیلی زنده است در خیلی از کشورها و همچنین در ایران جائیکه ریشه های صنعتی شدن، ریشه های مدرنیته شدن، ریشه های اروپایی شدن، ریشه های غربی شدن، به وقوع پیوسته بود که شما سیر آنرا بهتر از من می‌دانید.

وقتی امام خمینی از اروپا به کشور خودش باز آمد، بسیاری از روانشناسان، بسیاری از جامعه‌شناسان، بسیاری از اساتید دانشگاه به خودش نشان گفتند: آه ما باید اسلام را با چشمانی دقیق مطالعه کنیم، نه بطور سطحی. همچنین ظهور شخصیت امام خمینی به ما نشان داد که شرق شناسی های غرب علوم نادرستی هستند به خاطر آنکه نتوانسته بودند ظهور شخصیتی قوی، نظیر شخصیت امام خمینی را پیش بینی کنند. و شما می‌دانید که آثار متعدد کتابهای امام خمینی همه در باره موضوعات اسلامی قابل رویت هستند. و همه آنها خیلی خیلی مهم هستند. تا آنجا که من می‌دانم زمانی که امام خمینی در اینجا قیام کرد ما در دوران کمونیستی بسر می‌بردیم و بسیاری از کاتولیک هادر بوسنی هرزگووین به من گفتند: "امام خمینی مانند یک مرد مقدس است و خیلی تیز بین و زیرک است" من شخصاً علاقمندم که کتابهای دیگری از امام خمینی را ترجمه کنم، ایران، سرزمین بسیار پر جاذبه ای است. مردم شما خیلی با قدرت و قوی هستند، روحانیت در این مردم قوی است. شما به عنوان ملتی جوان باید مراقب سنت و شیوه اسلام در اینجا و جهان باشید!

من در اینجا جمله خیلی معروف "هائری کوربن" و "پیترز بوکار" را تکرار می‌کنم به خاطر آنکه آنها در یافتند که قلب امت بزرگ اسلامی کجاست؟ که ایران است!

پیروفتسوری و پیروفتسوریت: استعاره تاریخی ادبیای دانشگاه لومبردی

امام خمینی سنبلی یک انقلابی موفق بود

وی بدون دخالت دادن احساسات مشکل خواهد بود. این مطلب را به خوبی می‌دانیم که آیت الله خمینی سمبل یک انقلابی موفق بود که علاوه بر ایران؛ اشتیاق و احساسات بسیاری را در نزد ملل و مردمانی که مشقت کشیده اند برانگیخت.

آیت الله خمینی سیاستمداری به معنی روزمره آن، «سیاست باز»، نبود. آیت الله خمینی مردی معتقد بود و موضع گیری های وی منبعث از ایمان بود. آیت الله خمینی هرگز ریاکاری نکرد، وی منظور واقعی خود را بیان می‌نمود، حتی اگر این مطلب در برخی مناطق منطبق با منافع کشور ایران در قبال اروپا و آمریکانمی بود.

آیت الله خمینی با فراست بود. من عقیده دارم در رابطه با مسائل فوق (قضیه رشدی) آیت الله خمینی ابتکار عمل را بدست گرفت. زیرا در واقع وی رژیم های اطراف را در شرایطی قرار داد که نمی‌توانستند خود را در جهت مقابل و معکوس وی قرار دهند. من فکر می‌کنم هیچ کدام از موضع گیری‌های شناخته شده آیت الله خمینی در ده سال گذشته مرا متعجب نکرده است زیرا کلیه موضع گیری های آیت الله خمینی همواره با موضع گیری ما قبل وی تناسب داشته و پیوسته بوده است.

آیت الله خمینی سمبل رهبر یک انقلاب موفق بوده است و خواهد ماند، وی از این جهت در جهان بی همتا است. مطالعه دقیق انقلاب فرانسه به ما نشان می‌دهد که این انقلاب در واقع هیچ گونه رهبر و پیشاهنگ نداشته است و در انقلاب شوروی نیز نقش لنین در سطحی بسیار پائین تر از تأثیر و نقش آیت الله خمینی در انقلاب اسلامی بود. زیرا انقلاب کمونیستی روسیه قبل از آنکه به شوروی و لنین برسد از مدت ها قبل از آنها آغاز شده بود.

انقلاب ایران با رهبری آن در هم تنیده شده است. و از این جهت انقلاب اسلامی ایران و آیت الله خمینی نسبت به سایر انقلاب ها متمایز و متفاوت است. این مسئله ای است که در تاریخ خواهد ماند.

آیت الله خمینی موضوع علمی رابطه دین و سیاست را برای اولین بار به صورت مشخص در سراسر جهان مطرح نمود. این بحث عملاً به صورت یک مشخصه و هویت تاریخی برای دهه هشتاد مطرح شده و این دهه را نسبت به دهه‌های پیشین متمایز می‌سازد.

نام آیت الله خمینی احساسات متضاد و شدیدی را بر می‌انگیزد و به عقیده من تا مدت‌های طولانی انجام یک تحلیل موزون و متعادل از تأثیر، اهمیت و نقش

دکتر یحیی بونو

آشنایی با امام خمینی را متحول کرد



"کریستین بونو" که نام خود را به "یحیی بونو" تغییر داده از مسلمانان اندیشه مند فرانسوی است که در نزد استادان حوزوی ایران منجمله آیت الله آشتیانی از شاگردان حضرت امام خمینی (س) به تحصیل فلسفه اشتغال داشته و دکترای خود را نیز در دانشگاه سوربن فرانسه در زمینه فلسفه و عرفان امام خمینی گذرانده است.

مسلمان شدم ولی خیلی با مسائل سیاسی و با تشیع آشنا نبودم. خیلی اعتماد هم نداشتم. متأسفم که از این فرصت استفاده نکردم و بی بهره ماندم. بعدا وقتی که درسم پیش رفت و در سطح معرفت زبان عربی تسلطم بر زبان عربی بیشتر شد و توانستم متون عربی را خودم بخوانم یعنی در دوره لیسانس و فوق لیسانس، در یک کتاب فروشی، یکی از دوستان یک مغازه کتاب فروشی داشت، یک لبنانی، کتاب مصباح الهدایه و کتاب دیگری از امام را پیدا کردم در خود مغازه کتاب را باز کردم و نگاه کردم دیدم عجیب است. همه شرح کلمه این عربی، بلکه محکمترین کلام که دیدم در بین معاصرین و حتی در سالهای گذشته تا برسد به خود شاگردان این عربی، تعجب کردم، این دو تا کتاب را خریدم. این اولین برخورد من با اثر امام بود. خوب آن وقت یک تحول عجیبی برای من پیدا شد چطور ممکن است که این مرد که همه می گویند فقط یک مرد سیاسی است، یعنی تبلیغات غربی این جور می گفتند، چنین آثاری داشته باشد. وقتی که یک کتاب درباره ابن عربی نوشته شد در فرانسه، توی روزنامه ها می نوشتند که آن اسلام خوبی است ولی آن اسلام که (امام) خمینی می خواهد، این اسلام سیاسی است و هیچ فایده ندارد. همان اسلام اخوان المسلمین است. برادران دینی من هم در دست چیزی نداشتند که بتوانند مقایسه کنند. بدانند که اینجور نیست. همه خیال می کردیم و یعنی الان هنوز خیال می کنند که بله امام خمینی مثل بعضی از این اخوان المسلمین است که اصلا از عرفان، فلسفه و معنویت اسلام خبر ندارد و فقط در کار سیاسی و مرد سیاسی بوده اند. من هم این جور خیال می کردم. وقتی که این کتابها را دیدم حقیقت را فهمیدم. خیلی علاقه شدید پیدا کردم نسبت به حضرت امام. تصمیم گرفتم که این آثار را معرفی کنم به دیگران. بعدا زبان فارسی را هم یاد گرفتم. کسانی که نه زبان عربی نه زبان فارسی بلد نیستند نمی توانند بدانند که این آقا و این امام کیست؟! اصلا یعنی

برای ادامه تحصیل. از مسئله شیعه و سنی و فرق و اختلاف بین این دو هم من اصلا خبر نداشتم. رفتم مسجد برای مسلمان شدن و مسلمان شدم ولی خبر نداشتم که "سنی" چیست و "شیعه" چیست. در این یک سال اول که مسلمان شدم با کتابهای استاد مطهری که شاگرد علامه طباطبائی بودند، آشنا شدم. با تشیع آشنا شدم و دانستم اول که مسلمان شدم، سنی بودم. به خاطر این به فلسفه و عرفان بیشتر گرایش پیدا کردم و به گروههای متصوفه که در جهان سنی مذهب هستند، مخصوصا در شمال آفریقا که در رابطه بیشتر با فرانسه است. یکی از اساتید بزرگ که استاد من هم از کشور مالی بود در آفریقای سیاه. ایشان با این که در گروه تیجانی بود اما در حقیقت شیعه بود و الان فوت کرده است. ظاهرا آنها یک سلسله اساتید بودند که تشیع را مخفیانه ابلاغ می کردند در بین شاگردان خصوصیشان. او به من هم توصیه کرد توسط یکی از فامیلشان که دامادش هم بود که تشیع را انتخاب کنم. من هم از طریق متون عرفانی اصیل شیعه، از متون عرفانی و فلسفی با شیعه آشنا شدم. یک سال بعد از اسلام آوردن، من تشیع را انتخاب کردم و تمرکز و تفحص در رشته فلسفی و عرفان شیعه نمودم. اینجوری بود که بعد از گرفتن لیسانس و فوق لیسانس، در رشته تصوف تزویشتم در فرانسه، در دانشگاه سوربن فرانسه تز فوق لیسانس خود را درباره تفسیر صوفی "احمد تیجانی" موسس گروه تیجانی در مراکش نوشته ام. بعد هم برای دکترای انتخاب کردم که درباره عرفان اصیل شیعه کار کنم، در مورد نظریات امام خمینی.

از کی با حضرت امام آشنا شدید و این آشنایی چه تاثیری در کار و فعالیت شما داشت؟

آشنایی با امام برای من خیلی مهم و موثر بود. من از زمان انقلاب درباره امام شنیده بودم، حتی ایشان که در نوفل لوشاتو بودند من در جنوب فرانسه بودم. آن وقت هم تازه مسلمان شده بودم. همان سال که انقلاب اسلامی در جریان بود،

ابتدا بفرمائید چطور شد رشته فلسفه را برای تحصیل در ایران انتخاب کردید؟

بسم الله الرحمن الرحیم. این سؤال تقریبا راجع به تمام زندگی من است، چون انتخاب رشته فلسفه و انتخاب اسم در زندگی من توأم بوده من قبل از این که مسلمان بشوم، حتی مسیحی مذهب درستی نبودم. مثل همین اروپائی های عادی و معمولی که بیشتر لامذهب هستند در حقیقت، یعنی عنوان مسیحیت داریم ولی حقیقتش را نداریم. حتی انتصاب درستی به این آئین خیالی مسیحیت نداریم. ولی من تقریبا از مدرسه و از دوران دبیرستان در طلب چیزی بودم. من ناراضی بودم از این راهی که جلوی من باز بود. یعنی راهی که درس می خوانیم برای یک کار. برای کار چرا؟ کار برای زندگی مادی؟ به این برنامه خیالی غرب قناعت نکردم و راضی نبودم. خوب بیشتر در آغاز حرکت آنچه در غرب رواج داشت از ادیان شرقی مخصوصا "بودیسم" و "هندوئیسم" بود و این آئین ها را پی گیری می کردند. برررسی می کردند و دنبال می کردند. خوب من هم اینطور، تماس من با فلسفه شرق، اول توسط آئین بودیسم بود. آن زمان دانشجو نبودم. من درس را اصلا ترک کرده بودم که منقطع بشوم. برای این بحث، در یک فلسفه ماورای طبیعت، یک چیزی که مهمتر از این دنیا و پایدارتر از این دنیا باشد. در جریان این بررسیها در بودیسم کتابهای شخصی را پیدا کردم به اسم "اوانه گینو"، یک فیلسوف فرانسوی است که مسلمان شده شاید از نخستین فرانسویها که در زمان معاصر مسلمان شدند. ایشان در سال ۱۹۵۱ فوت کرده. ایشان قبل از جنگ جهانی اول در اوج استعمار، اسلام آوردند. این یک خصوصیت مهم بود. او کتابهای زیادی درباره اسلام و فلسفه و عرفان نوشته است. من تمام کتابهای ایشان را خواندم و با این مطالعات مسلمان شدم. یعنی توسط بحث فلسفی و عرفانی و شاید هم بیشتر عرفانی. آن وقت تصمیم گرفتم که زبان عربی را یاد بگیرم. وقتی مسلمان شدم رفتم

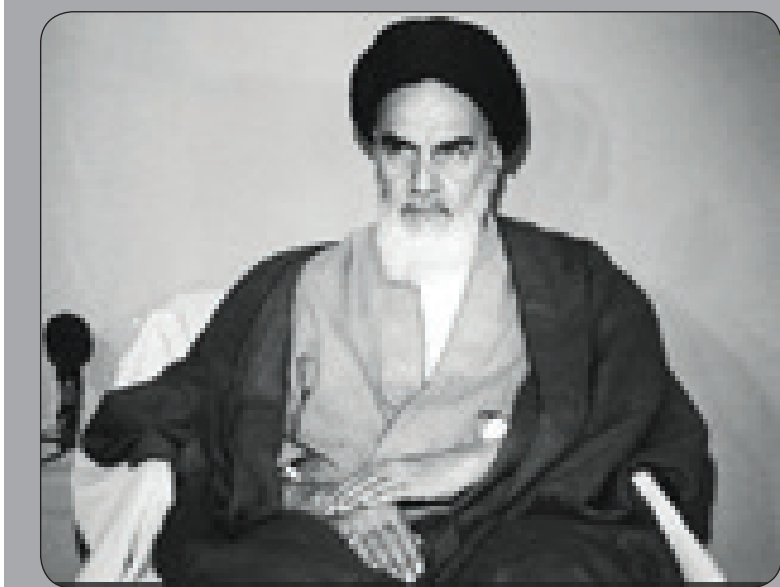
اصلی است.

● **کدام یک از آثار امام را بیشتر مطالعه کرده اید و بیشتر در تز دکترای خودتان مورد طرح بوده است و اساس کار شما در این تز چه بوده است؟**

آثاری که مورد بررسی بوده اند تمام آثار عرفانی امام هستند، هم به زبان عربی، هم به زبان فارسی، و چهل حدیث و شرح حدیث عقل و چهل و تفسیر سوره حمد و مبارزه با نفس و جهاد اکبر، اینها اساس بررسی من در این تز بوده و خلاصه همه آثاری که خبر از آنها داشتم. یک فصل کامل هم در مورد کتابهای فقهی و اصولی امام نوشته ام ولی آنها مورد بررسی نبودند فقط یک خلاصه که این کتابها هم هست و محتوای این کتابها جمله این است. از کتاب کشف الاسرار هم استفاده کردم چون که چند تا مطالب مربوط به تز داشت با این که در مورد فلسفه و عرفان نیست. همچنین از کتابهای دیگر ایشان هم استفاده کرده ام.

● **حضرت امام از عدم تحقق حکومت اسلامی حقیقی در طول تاریخ ابراز تاسف می کردند و موانع تحقق اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله را بیان فرموده اند و جهل و خرافه و مقدس مآبی و تخریب گری و همچنین استعمار را موانع اصلی می دانند و مردم را همواره از اسلام آمریکایی و اسلام متحجرین بر حذر می دارند. بویژه در وصیت نامه سیاسی - الهی خود تصویر زیبا و جامعی از اسلام ناب محمدی ارائه می دهند. نظر شما راجع به اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله چیست؟**

درباره این اصطلاح، "اسلام ناب محمدی" که امام به کار برده اند به نظرم یکی از خصوصیات مهم این اسلام ناب محمدی همان کامل بودن آن است. یعنی این که همه ابعاد رعایت بشود. در هشتمین کنفرانس اندیشه اسلامی من یک سخنرانی داشتم که به عربی هم ترجمه شده و توسط سازمان تبلیغات هم منتشر شده است. در آنجا گفتم در اسلام آوردن من فقط به همان بعد عرفانی و فلسفی اهتمام داشتم. چون که متأسفانه مسلمانان قبل از امام بین دو چیز بودند. در جهان سنی صوفی گری یا اخوان المسلمین. یعنی در اسلام اگر کسی بیشتر از نماز خواندن پنج گانه و روزه گرفتن می خواهد جلوتر یا بیشتر برود و تعمق در عرفان کند صوفی گری است یا به مسائل سیاسی و اجتماعی می پردازد می شود مثل اخوان المسلمین. هر کدام هم دیگری را قبول ندارد. اخوان المسلمین، عرفا و فلاسفه را صوفی می گویند، یعنی آنها گمراه هستند و از قلب اسلام مثلاً دور شده اند. خوب بسیاری از برادران دینی ما هم گرایش پیدا کرده اند به اسلام از راه فلسفه و عرفان. متأسفانه مجبورند که بین این دو تا یکی را انتخاب کنند. واضح است که صوفی گری و این حرکت را انتخاب می کنند، چون که با کار اخوان المسلمین و این چیزها موافقت ندارند و نمی توانند موافقت پیدا کنند. این بی فکری است. بله، ولی وقتی که اثر امام را کشف کردند یک کشف بزرگ بوده یک اکتشاف جدید که برخلاف تمام تبلیغات غرب بود که مثل نهج البلاغه هم عرفان دارد هم سیاست دارد. هم این را دارد، هم آن را دارد، یعنی تمام ابعاد را. اصلاً هیچ اختلاف بین ابعاد خود نداشته بلکه تمام و کامل وحدت کامل مثل وحدت انسان که چند تا جز دارد، قلب و مغز و شکم. امام یک اسلام مطرح می کنند مثل یک شخصیت کامل که البته در این اسلام بعضی چیزها مهمتر است و بعضی چیزها اهمیت کمتر دارند مثل "قلب" و "مغز" که از همه مهمتر است یا بازو که مثلاً برای دفاع اهمیت دارد. ولی پائین تر از مغز است و یا شکم که مثلاً مربوط به حیات اقتصادی انسان است، حیات اقتصادی جمعیت و جامعه هم اهمیت دارد ولی کمتر از مغز و قلب. ولی همه، ابعاد یک وحدت و یک شخصیت واحد هستند. برای من "اسلام ناب محمدی" اینطور است.



درباره این اصطلاح، "اسلام ناب محمدی" که امام به کار برده اند به نظرم یکی از خصوصیات مهم این اسلام ناب محمدی همان کامل بودن آن است. یعنی این که همه ابعاد رعایت بشود. در هشتمین کنفرانس اندیشه اسلامی من یک سخنرانی داشتم که به عربی هم ترجمه شده و توسط سازمان تبلیغات هم منتشر شده است. در آنجا گفتم در اسلام آوردن من فقط به همان بعد عرفانی و فلسفی اهتمام داشتم. چون که متأسفانه مسلمانان قبل از امام بین دو چیز بودند. در جهان سنی صوفی گری یا اخوان المسلمین. یعنی در اسلام اگر کسی بیشتر از نماز خواندن پنج گانه و روزه گرفتن می خواهد جلوتر یا بیشتر برود و تعمق در عرفان کند صوفی گری است یا به مسائل سیاسی و اجتماعی می پردازد می شود مثل اخوان المسلمین. هر کدام هم دیگری را قبول ندارد.

● **شما در مورد فلسفه و عرفان امام مطالعه دارید. حضرت امام می فرمایند: "فلاسفه غرب الان هم محتاج به این هستند که از فلاسفه شرق یاد بگیرند" از نوشته ها و گفته های حضرت امام بینش فلسفی ایشان نسبت به وجود و موجودات بدست می آید. بنظر شما از دیدگاه امام خمینی فلسفه اسلامی و تفکر فلسفی چگونه است؟ آیا صورت تقلیدی دارد؟ و اگر دارد چطور بیان می شود؟**

خوب، امام که خیلی معتقد است به فلسفه ملاصدرا و می توانیم بگوئیم که ثمره قرنها مباحثه است. در زمینه فلسفه و اعتقادشان به ملاصدرا که نیاز به استدلال ندارد. جملات امام واضح است و مطلب را می رسانند و احترامشان به ملاصدرا را می رسانند. البته در فلسفه اسلامی، کلاً هیچ وقت یک مکتب تقلیدی نشده که بگوئیم چون که امام احترام می ورزند به ملاصدرا، پس هر چه او گفته است حرف و بحث ندارد، نه، امام حتی گاهی وقتها در حقیقت اشکال می گرفتند. در کتابهای ایشان اشکال گرفته اند به ملاصدرا، چون که فلسفه اسلامی یک فلسفه زنده است. یعنی یک جمودی نشده که مثلاً حرفهای کسی را که چهارصد سال قبل گفته است تکرار نکنیم، نه، بحث می کنیم اگر راست بود، تکرار می کنیم اگر نبوده است، که برعکس می گوئیم، یا تصحیح می کنیم یا چیزی اضافه می کنیم. خوب امام در این باره هم اضافات و حواشی مهمی دارند. ایشان فقط یک استاد یا معلم ماهر نبوده، یک به اصطلاح مشرح یعنی شارح هم نبوده. خیلی نوآوریها داشته، هم در حواشی، هم بعضی جاهای مهم و اساسی که بعضی از این نوآوریها را در تز و رساله تحقیقی ام اشاره کرده ام. این نوآوریها هم در بعضی مواضع فرعی و هم در بعضی مواضع

برعکس تبلیغاتی است که غربیها می کنند که حتی می گویند این عربی برای امام خمینی کافر است. من هم تصمیم گرفتم که کار بکنم و تز دکترای بنویسم که معرفی کنم و مطرح کنم شخصیت عرفانی امام خمینی را. چون در غرب این چهره امام و این وجهه امام می تواند خیلی اثر داشته باشد. الان غربیها از حرفهای سیاسی و اقتصادی خسته شده اند دوپست سال است دارند حرفهای اقتصادی و سیاسی می شنوند. یعنی از انقلاب فرانسه تا انقلاب شوروی تا الان از این حرفها خسته شده اند. بلکه تشنه معنویت هستند و دنبال این معنویت می روند و ما مقصریم که این معنویت و عرفان اصیل منبعث از تعلیمات ائمه را مطرح نمی کنیم. دیگران آمدند حرفهایشان را مطرح کردند. "بودیها" آمدند، "صوفیه" آمدند، "بهائیه" آمدند و همه آمدند گفتند که معنویت می خواهیم ما داریم. آن وقت ما از جانب دیگر، از راه دیگر می آمدیم می گفتیم که ما سیاست داریم و متأسفانه همه غربیها یا بیشتر آنها که نزدیک به معنویت شده اند یعنی راه معنویت که انتخاب کرده اند مسلمان نشده اند. اکثری در فرقه های ضاله هند و بودیسم وارد شده اند. اگر هم مسلمان شده اند. اغلب در فرقه های صوفیه یا ... یا نمی دانم اهل حق و اینها وارد شده اند. خوب فعلاً تقصیر از ماست که ما مطرح نکردیم جهان بینی کامل خود را. فکر کردیم مهم این است که بگوئیم که به سیاست و اقتصاد هم داریم ولی مهم قلب عرفان و راس فلسفه اسلامی است که از ائمه داریم. اسلام برای هر جای بدن چیزی دارد هم برای قلب، هم برای راس، هم برای اعضای دیگر بدن، الان ما فقط چیزهای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی را مطرح کردیم. خوب این چیزها که برای قلب و برای مغز است کمتر مطرح شده است.

دکتر سید صدرالدین نجفی

امام خمینی هدیه خداوند به مسلمین بود

آنچه در پی می آید ماحصل گفتگوبا دکتر سید صدرالدین از اندیشمندان لبنانی است. وی در این مصاحبه به تشریح اهداف و اندیشه های امام خمینی (س) پرداخته و دامنه نفوذ آن را در سطح جهانی مورد بحث و بررسی قرار داده است.

از این که وقت خود را در اختیار ما قرار داده و در این مصاحبه شرکت کرده اید متشکریم. لطفاً قبل از هر سوالی، در مورد سوابق و فعالیت های خود توضیح دهید.

السلام علیکم ورحمة الله. من از سال ۱۹۸۵ در فرانسه بسر برده ام. پیش از آن، تحصیلات دانشگاهی خود را در لبنان شروع کردم ولی به طور همزمان در حوزه نیز تحصیل می کردم. تمام مراحل تحصیلات حوزوی را تا پایان خارج، طی ۱۰ سال در حوزه گذراندم و سپس این فرصت را پیدا کردم که تحصیلاتم را در اینجا ادامه دهم و همزمان با تحصیل، به همراه دیگر برادران مقیم فرانسه، فعالیتهای خود را در زمینه های مذهبی و به ویژه درباره تشیع در فرانسه آغاز کردم. اگرچه ما مشکلات بسیاری داشته ایم، ولی شکر خدا موفق شدیم که فعالیتهای مذهبی و فرهنگی خود را ادامه دهیم. بنده علاوه بر فعالیتهای مذهبی، در بعضی مواقع فعالیتهای سیاسی هم داشته ام که در ارتباط با موضوعات مذهبی بوده است، از جمله این فعالیتهایم می توانم به مراسمی که در ارتباط با ارتحال امام (رض) برگزار شد اشاره کنم. ما در زمینه تشکیل کلاسهای دینی نیز فعالیت داریم. کلاسهایی که با حضور برادران و خواهران برگزار می شود. هر پنجشنبه شب، ما دور هم جمع می شویم و بدین ترتیب، یک جامعه کوچک شیعی را تشکیل می دهیم و خیلی جالب است که بگوییم از همه کشورها در این جامعه کوچک حضور دارند. همان طور که می دانید، اسلام بسیار بزرگ و گسترده است و روشی برای زندگی ارائه می دهد که می تواند برای همه صرف نظر از ملیتشان مفید باشد و فکر می کنم فقط مسلمان بودن کافی نیست. وظیفه ما است که در اسلام واقعی و اسلام سعادت بخش را به دیگر کسانی که در این کشور زندگی می کنند معرفی کنیم.

ما بایم نظر تان را در رابطه با شخصیت امام خمینی بیان کنیم و همچنین ایده های اساسی و جهانی امام را به عنوان شخصیتی سیاسی شرح دهید.

امام خمینی (ره) مردی استثنائی بود. این انسان، هدیه خداوند به مسلمین بود تا بتوانند مسیرشان را در اسلام تصحیح کنند. مناسب می دانم برای تبیین شخصیت امام و نقششان مقایسه ای داشته باشم بین مسلمانانی که قبل از دوره امام زندگی کردند با مردمی که پس از ایشان زندگی می کنند. مردم قبل از امام خمینی، مسلمان بودند ولی بعد از ایشان بود که به اسلام واقعی عمل کردند. امام خمینی (ره) اسلام را از گوشه مساجد خارج کردند و مردم را به مسیری هدایت و تشویق نمودند که اسلام را بتوان به عنوان

یک روش زندگی به اجرا در آورد. همچنین باید اضافه کنم که امام خمینی بود که این جرات را به مسلمانان بخشید تا بتوانند اسلام را به دیگران عرضه کنند. الان مسلمانان به مسلمان بودنشان افتخار می کنند، حال آن که پیش از امام خمینی، جرات بیان مسلمان بودنشان را نیز نداشتند. آنها امروز به واسطه اسلام احساس قدرت می کنند، این فقط امام خمینی بود که به ما اسلام حقیقی را نشان داد و اکنون با شناختی که امام در اختیار مردم قرار داده، ایشان می توانند بین اسلام واقعی یا همان گونه که امام می گفتند: اسلام ناب محمدی (ص)، و اسلام آمریکایی فرق بگذارند. امام خمینی برای مسلمانان روشن کردند که قوی هستند و تواناییهای زیادی در اختیار دارند و باید این تواناییها را بشناسند و به خدمت بگیرند. اکنون اسلام به واسطه انقلاب اسلامی و به رهبری امام خمینی، جهانی شده است. این حضرت امام بود که چهره حضرت رسول (ص) را به یاد مسلمانان آورد. در خانه ای ساده و محقر زندگی می کرد، ولی مقتدای مسلمانان بود. در مورد شخصیت امام چیز دیگری که باید گفت این است که امام از میان مردم برخاست و به خدا اتکا کرد و به ما نشان داد که خدا بسیار به ما نزدیک است. امام خمینی به ما جنبه دیگر حیات، یعنی حیات معنوی را نشان داد، چیزی که تا پیش از ایشان مطرح نبود. ارتحال امام عزیز به ما ثابت کرد که ایشان یک فرد عادی، مانند بقیه افراد نبود، بلکه قبله آمل مسلمین بود. امام خمینی، راه را به ما نشان داد و حالا وظیفه ما است که این راه را ادامه دهیم. اکنون همه مسلمانان؛ حتی آنان که اظهار علاقه چندانی به انقلاب نشان نمی دهند، امام خمینی را رهبر خود می دانند. به همین علت است که فکر می کنم نفوذ امام در جهان اسلام، بیش از حد تصور است. وقتی همه مسلمانان از امام به عنوان یک الگو صحبت می کنند، به این معنی است که امام در خانه و قلب همه مسلمین حق جو حاضر است. اکنون اگر در میان یک جامعه مسلمان فرانسوی و یا مراکشی در فرانسه زندگی کنید، اگرچه به عنوان یک واقعیت با نفوذ ایده های مخالف ایران و امام خمینی روبرو می شوید، ولی من مطمئنم تمام این مردم امام را به عنوان شخصیتی که افقهای اسلام را به مردم نشان داد می شناسند. به همین علت است که می گویم نفوذ امام در مسلمین بسیار گسترده و بسیار قوی است.

از نفوذ امام در مسلمانان جهان و در بین جامعه مسلمان فرانسه صحبت کردید. آیا فکر می کنید نفوذ امام به سبب حرکتهایی است که ایشان ایجاد کرده اند؟ به خصوص انقلاب اسلامی در ایران.

به اعتقاد من، با ظهور امام خمینی، عصری برای مسلمانان آغاز شد که بسیار جدی تر از دوران قبل از امام بود. منظورم را این گونه بیان کنم که تا پیش از امام، مسلمانان اغلب گرایش حزبی و ملی داشتند، حال آنکه امام این ایده را بیان کردند که اسلام بزرگتر از آن است که به حزب یا ملیتی خاص محدود شود. با این ایده است که اکنون حرکتهای اسلامی از طرح حزب یا ملیتی خاص به شکلی جهانی تغییر فرم داده است. حرکتهایی که در بسیاری از موارد از شعارها و روشهای مشابهی برخوردارند. می توانم بگویم تمام حرکاتی که در کشورهای اسلامی خواه الجزایر، خواه مصر و یا در آمریکا و اروپا و یا حتی همین جا نزد ما انجام می شود، به

سبب نفوذ امام خمینی و انقلاب اسلامی است، چرا که امام این راه را آغاز کرد و به ما راه را نشان داد. تمام این حرکت و وقایع که در کشورهای اسلامی از قبیل الجزایر، مصر و سودان به وقوع پیوندد و یا حتی در آمریکا و کشورهای اروپایی (به عنوان مثال راهبیمایی مسلمانان سوئد برای روز قدس)، و یا در هر جای دیگر، همه اینها از اصولی یکسان تبعیتمی کنند که امام خمینی ایجاد کرده اند، بدون اینکه این حرکات ارتباط سیاسی با ایران داشته باشد. امام خمینی در میان مجاهدین و تمام حرکتهای اسلامی نفوذ دارند.

نظر تان در مورد نفوذ امام و انقلاب اسلامی ایران در جوامع غیرمسلمان چیست؟ البته نه همه آنها، بلکه بین آنهایی که در پی یافتن حقیقت هستند. آیا فکر می کنید آنها نیز می توانند حقایق را دریابند؟

شاید بد نباشد آنچه که در فرانسه دیده ام، بیان کنم. من دوستان بسیاری دارم، برادران و خواهرانی که در سالهای ۱۹۷۹ و ۱۹۸۰ به سبب انقلاب اسلامی در ایران به اسلام گرویده اند و این افراد اکنون در اسلام بسیار استوارند. این اثر انقلاب اسلامی عجیب نیست. انقلابی که موفق شده چنین تحولاتی را در جهان دامن بزند، بی شک می تواند بر روی بسیاری از انسانها به شکلی مثبت نفوذ داشته باشد. به هر حال این افراد بسیار در اسلام استوار و با تقوی هستند و این رویه به سبب زندگی در یک کشور اسلامی نیست، این افراد اینجا و در فرانسه زندگی می کنند. در اسلام بسیار قوی هستند و راه اسلام را به خوبی می شناسند. بنابراین برای افرادی که مسلمان نیستند، خواه مسیحی باشند یا دارای هر دین دیگری و حتی آنان که اساساً به خدا معتقد نیستند، بعد از انقلاب اسلامی و امام، فرصت پذیرش اسلام وجود دارد، یعنی همان چیزی که امام از خود بجای گذاشت. اکنون آنها دریافته اند که اسلام بسیار بزرگ و گسترده است. فهمیده اند که اسلام راه نجات مستضعفین است. اکنون آنها مسلمانان را می بینند که نسبت به سرنوشته دیگر مسلمانان حساسند، نسبت به فقر و فقر احساسند و یاد بدن مسلمانانی که راه واقعی اسلام را می پیمایند، می توانند ایده ای از اسلام داشته باشند. این ایده دیگر صرفاً از طریق مطالعه کتب تحقیقاتی که اسلام را توصیف کرده اند، ایجاد نشده است. این ایده از احساسات و عملکرد واقعی مسلمانان نشأت گرفته و این احساسات و رفتار کنونی مسلمین از آنچه امام خمینی (ره) به آنها عرضه کرد سرچشمه گرفته است.

شما دیدی بسیار خوش بینانه نسبت به آنچه در جهان می گذرد نشان می دهید. اگر چه در برخی موارد مانند به قدرت رسیدن سیاه پوستان در آفریقای جنوبی جای امیدواری وجود دارد، ولی از دیگر سو، در جهان اتفاقات بسیار ناگوار و ناخوشایندی نیز در جریان است. شما چگونه می توانید از چنین امید بی برخوردار باشید؟

یک مسلمان، همواره امیدوار است و امیدش از اتکاء به خداوند سبحان سرچشمه می گیرد. من بدین جهت خوشبین هستم که اکنون می توان دید که چهره راستین اسلام بیش از هر زمان دیگر برای مردم روشن شده است. هدف مسلمانان این نیست که یک کشور تاسیس کنند، بلکه می خواهند اسلام را معرفی کنند، اسلام خودش راهش را پیدا می کند.

یو دو اشتراک باخ
مدیر موسسه شرق شناسی آلمان

اورهبری کاریز ماتیک بود

من فکر می کنم امام خمینی سیاسی تر از رهبران معنوی سایر فرهنگها بوده اند، ایشان مانند رهبرانی چون؛ «الایی لا ما» که هرگز در سیاست دخالت نمی کند، نیستند. به نظر من وی یک رهبر کاریز ماتیک (فرهمنده) بود. او رژیم خود را جایگزین رژیمی کرد که هیچگونه مشروعیتی نداشت، اما رژیم او سراپا مشروعیت بود. یعنی وی رژیمی مردمی را به جای رژیم نالایق گذشته نشان داد. ایشان موقعیتی استثنایی داشتند. اورهبر انقلاب بود با شخصیتی جذاب و کاریز ماتیک. تمام آرمانهایی که جمهوری اسلامی بر مبنای آنها ساخته شده از افکار امام ریشه می گیرد. امام واقعا استثنایی بود.

احمد و روسی با سر دپیر دچک مسلمان شیراز

امام خمینی بالاتر از یک انسان عادی بود

و امت اسلام قادر است حکومت را اداره کند. زمان نشستن عالم در مسجد و تنها به جنبه روحانی اسلام اندیشیدن به سر آمده و رهبر امت اسلامی هم به دنیا می اندیشید و هم به آخرت توجه می کند. دیدگاه ایشان در مورد «نه شرقی نه غربی» حکومت اسلامی ایران را از بر قدرتها مستقل ساخت. امام خمینی تفکر کلیشه ای از حکومت اسلامی به عنوان بازگشت به سالهای سیاه را نبلود ساخت و برعکس، ثابت نمود که اسلام همچنان نیرویی پویاست که قادر به راهبری امت در اجتماع به اصطلاح مدرن و فوق مدرن کنونی است. تصویر امام در غرب بر جنبه هایی دور می زند که از او شخصیتی عبوس و بدخلق ارائه می دهند و حیات معنوی و دانش او از عرفان ناشناخته مانده و همچنین زندگانی امام به عنوان یک پدر، فرزند، برادر و همسر به دست فراموشی سپرده شده است. لازم است آرای ایشان در رابطه با سیاست و علوم سیاسی مورد تأکید قرار گیرد.

اثری که امام خمینی بر جامعه مسلمان داشت، غیر قابل درک است. صفات او فوق یک انسان عادی بود، ولی در عین حال یک عالم، یک عارف، یک متقی و بالاتر از همه یک رهبر بود، امام همچنین به عنوان مرد عمل و شکیبایی شناخته شده بود.

او مورد احترام مسلمانان با هر طرز تفکری بود و تصاویرش را در دورافتاده ترین روستاهای آفریقا و منازل غیر مسلمانان جنوب آمریکا می توان یافت. حمایتش از مردم مستضعف موجب جلب احترام کسانی بود که با وی پیوستگی مذهبی نداشتند.

تأثیر وی بر تفکر سیاسی جهان اسلام غیر قابل احصاء است. مفهوم ولایت فقیه موجب نزدیکتر شدن دو جنبه مکتب در رابطه با نقش حکومت گردید.

موفقیت انقلاب اسلامی با یک انقلاب بدون خونریزی افکار مسلمانان را تغییر داد و مشخص ساخت که یک چنین عملی (انقلاب) در جهان اسلام امکان پذیر است

دکتر کلیم صدیقی و پیمان گلکار در موسسه اسلامی لندن

وصیت نامه امام (ره) شاهکاری است از بیان موضع ایشان در مکتب و اندیشه تشیع

در نظر من، امام خمینی (ره) تمامی مفهوم تقوا و تغییر داد. این تقوا است که کیفیت ضروری رهبری، کشور داری و سیاست را تعیین می کند. این مفهوم باید چنان معنا شود که «اهلیت» بخشی از تقوا باشد. انسان فاقد اهلیت نیز می تواند متقی باشد، بشرطی که اهلیت محدودیتهای صلاحیت خود را بشناسد، اما کوشیدن و اصرار ورزیدن در انجام وظیفه ای فراتر از صلاحیت شخص ضد تقواست. فرد مورد نظر ممکن است یک مقام کوچک اداری داشته باشد یا یک مجتهد و یا حتی یک مرجع باشد. در این مسائل امام خمینی (ره) قاطع بود و سازشی بخرج نمی داد. امام خمینی (ره) همچنین تشخیص داد که جریانات تاریخ باید امت را متحد سازد. هر آنچه که امت را تقسیم کند یا مانعی در وحدت امت باشد نمی تواند، مطلوب اسلام باشد. او زمینه مشترکی را که امت می-توانست بدان تکیه کند، تعریف کرده بود و بسیاری از سخنرانی ها و پیامهایشان برای حجاج برای رسیدن به زمینه های مورد نظر اسلام، که وحدت مسلمانان بود، طراحی شده بود. ایشان حج را به عنوان زمینه روشن شدن برای افشای نفاق در امت می دیدند. برای او حج به عنوان عبادت کافی نبود، حج بیان غایی قدرت اسلام بود. باین جهت است که او حج و آزادی قدس را محور تفکرش قرار داده بود. اینها مسائلی است که کشور اسلامی نباید در مورد آنها در صحنه دیپلماتیک مذاکره کند. اینها موضوعاتی برای دیپلماسی نیستند. امام خمینی (ره) در یابی از بینش های نوین در اسلام ارائه نمود. هر کوششی در محدود کردن شخص و اهمیت ایشان به ایران، یا یک مکتب فکری در اسلام، بی عدالتی بزرگی نسبت به او، به اسلام و شاید به خود ایران است.

شناسی بنویسند. در حالی که دو مقوله باید تفکیک می شد. وصیت نامه امام (ره) شاهکاری است از بیان موضع ایشان در مکتب و اندیشه تشیع، و شاهکاری است از موضع گیری وی در صحنه تاریخ که تمامی مکاتب اندیشه را در اسلام متحد می سازد. نگاه امام خمینی (ره) به تاریخ به صورت عملی بی تفاوت در پیشرفت تاریخی نبود چرا که تاریخ نسبت به همه در جات تحریف حقیقت ناشکیبا است. حقیقت نیز یک واقعیت تاریخی است، نه یک اظهار وجود معنوی محض، عدم مقایسه حقایق واقعی با اهداف مطلوب و مواعید، منجر به تباهی اخلاق و ادعاهای دروغین می شود. تاریخ پر است از آنهایی که تسلیم این نوع خودفریبی شده اند. مقدار زیادی از رفتار سیاستمداران جدید اسلامی از این نوع است. امام خمینی (ره) این خصیصه تغییرناپذیر را برگزیده ترین پهنه زمان شناخته بود. حتی در این مدت کوتاه بعد از انقلاب اسلامی، این الگوی توسعه تاریخی قابل پی گیری و درک است، انتخاب بنی صدر به ریاست جمهوری، هدایت جنگ، نقش لیبرالها، رکود و عدم کارایی بوروکراتیک، ماجرای انتخاب و انفصال آیت الله منتظری و شکستهای سیاسی خارجی همگی نمونه هایی از تاریخ است که دارد انتقامجش را می گیرد. هر تلاشی برای مخفی شدن در ورای دین، یا نگارش الهیات برای تطبیق با حقایق ناراحت کننده، میان بری خواهد شد برای از بین بردن میراث امام خمینی. وقتی امام خمینی (ره) در ۱۹۸۸ ناچار به پذیرش آتش بس در جنگ عراق شد، آن را جام زهر نامید، اما از این تصمیم از منظر دین و الهیات دفاع نمود. این تقوای یگانه او بود. شهامت پذیرش مسئولیت اعمال فرد، بخشی از تقوا است و یا باید باشد.

بنظر من، ما هنوز باید در صدد کشف و اکتشاف ابعاد عظیم روحانی و معنوی نهفته در اندیشه سیاسی و اجتهاد امام خمینی فقید (ره) باشیم. من تا آنجا پیش می روم که پیشنهاد کنم که شاید یک موسسه کامل تحقیقاتی جدید جهت تحقیق و نگارش درباره خدمات امام خمینی (ره) اختصاص یابد. این در خلال سالها من فرا گرفته ام که دادن هر پیشنهادی به برادران ایرانی ما بیهوده است. جواب استاندارد آنها این است که ما از قبل مشغول چنین کاری بوده ایم یا «ما قبلا آنرا انجام داده ایم» و تقریبا تمامی موارد نه چنان کاری انجام داده اند و نه قصدی برای انجام دارند. در این ضمن ما باید وظایف خود را با جدید انجام دهیم و پیام امام (ره) را به تمامی امت برسانیم، حوزه ای که در آن (حضرت) امام بیشترین خدمات را انجام داده در زمینه فهم ما در مورد حوادث تاریخی بوده است. امام (ره) خود محصولی از روندهای خاص تاریخی بودند که از مدتها پیش شروع شد. من اخیرا با کمک بعضی از محققان شیعی توانستم اصول اندیشه امام خمینی (ره) را تا علامه حلی (جمال الدین ابومنصور حسن ابن یوسف متوفی ۱۳۲۵) پی گیری کنم. درهای اجتهادی که فقط ۲۰۰ سال پیش توسط علمای اصولی گشایش یافت، امام خمینی (ره) را قادر ساخت که در ۱۹۷۹ یک کشور اسلامی تأسیس نمایند.

امام خمینی (ره) به روشنی تشخیص داد که الهیات در حال التقاط با تاریخ است. وی عزم کرد که توازن را میان تاریخ و دین شناسی برقرار نماید. در آثار همه مکاتب فکری اسلامی، تاریخ و الهیات مخلوط شده اند. مسلمانان تقریبا عادت مهلکی پیدا کرده بودند که تاریخ را به صورت دین

لویک وولکر: سردبیر سابق روزنامه لوموند

آدمی را به شگفتی و حیرت وامی دارد

این چیزی خیلی فراتر از سؤال و استیضاح بود. پس از این سخنرانی او به ترکیه تبعید شد. در پی تظاهرات دانشجویان ایرانی در خارج، آنکارا ترجیح داد که خود را از این شخصیت مزاحم نجات دهد و آیت الله یک سال بعد خود را در نجف، عراق، باز یافت، شهری که پدرش در آن زندگی کرده بود و خود او تا سال ۱۹۷۸ در آنجا ماند. طی این سالها آیت الله، به بسط تفکر سیاسی و مذهبی خود پرداخت. طرفداران آیت الله بر این عقیده اند که او ادبیات سیاسی شرافتمندانه‌ای را به حوزه فعالیت سیاسی برگردانده است که در ایران مترادف فساد و دروغ شده بود. آیت الله در مقابل چنین سیاستی بینش دیگری را با برقراری رابطه بین ایمان و سیاست قرار داد، عبارت «من عمل می کنم چون معتقدم» عبارتی که او دوست دارد تکرار نماید. با تکیه بر اصول الهی، رهبر همچون شهروندی خواهد توانست مستقل از گروههای فشار، از منافع شخصی و از روابط قدرت عمل نماید. آیت الله موسوی در این مورد نتیجه می گیرد: «بدین ترتیب است که مردمی با دستهای خالی موفق شده اند خود را آزاد سازند در حالی که آنها با ساواک و پنجمین ارتش جهان که از سوی آمریکا حمایت می شد، مواجه بودند. این بدان دلیل است که آنها تمام معنی و مفهوم اسلام سیاسی را به آن برگردانده اند و آیت الله خمینی با چنین اقبالی در جهان عرب و مسلمان روبرو شد. امام باره علیه قدرت آسانتر از اعمال قدرت است و شامل همان الزامات و تناقضات نیست. زمانی که آیت الله خمینی در نوفل لوشاتو تأیید می کرد که یک حکومت اسلامی، آزادی افکار و بیان را برای همه، غیر مذهبیون، کمونیستها و اقلیتهای قومی و مذهبی تأمین خواهد کرد به شرطی که «آنها بر علیه منافع ملت توطئه نکنند».

شگفت زده نساخت و او با شعار جبهه ملی در سالهای دهه ۱۹۶۰ «اصلاحات آری، استبداد نه» به مخالفت برخاسته بود. توضیحش این بود که: «اصلاحات بدون استقلال غیر ممکن است» و استقلال «سراب خواهد بود مادامیکه سلسله پهلوی سلطنت نماید». او با تمام توان و انرژی بر ضد سیاستهای رژیم در زمینه های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی قیام کرد و در سال ۱۹۶۲ در پی درگذشت آیت الله بروجردی، مرجع تقلید شیعیان شد. قبل از دستگیری ایشان در ۴ ژوئن ۱۹۶۳ شاه فرستاده ای با این پیام نزد او گسیل داشت که «تو می توانی از هر چیزی جز سه موضوع صحبت کنی» (آزادی، استقلال، سلطه خارجی) اما آیت الله پاسخ می دهد: «اما آن وقت چه می ماند که من راجع به آن بخواهم صحبت نمایم؟» و بدین ترتیب او خو را در زندان عشرت آباد، نزدیک تهران می یابد. قبل از اینکه به مدت نزدیک یک سال به اقامت تحت نظر در شمال پایتخت، در شمیران گذاشته شود. این دستگیری باعث راه اندازی تظاهرات بزرگی شد که ژنرال اویسی در حمام خونی آن را سرکوب ساخت. وقتی در سال ۱۹۶۴ آیت الله خمینی آزاد شد، به قم بازگشت و در مدرسه فیضیه که مدتی بسته بود، یک سخنرانی ایراد کرد و در آن شاه را با این عبارات زیر سؤال برد: «شما چطور می خواهید ایران را مدرن و نوسازید اگر روشنفکران را در زندان کنید و به قتل برسانید؟... شما می خواهید از ایرانیان موجودات مطیع و بی اراده ای بسازید که در خدمت قدرت و اربابان شما باشند، در حال که نوسازی واقعی در ساختن انسانهایی خلاصه می شود که حق انتخاب و انتقاد داشته باشند، در بوجود آوردن مبارزاتی است که بدانند در مقابل سلطه خارجی، بی عدالتی و غارت ایستادگی نمایند».

مطبوعات مصر به [امام] خمینی لقب زعیم داده اند و روزنامه های تمامی کشورهای عربی، حتی آنهایی که حامی شاه بودند، جایگاه خیلی مهم و ارزشمندی به او اختصاص دادند. همین طور به نظر می رسد که سنی ها که اکثریت مسلمانان را تشکیل می دهند به خاطر او، بیزاری و تحقیر نسبت به شیعیان را کنار نهاده اند و خود [امام] خمینی در بین توده های عرب و مسلمان از اعتبار و اقبالی برخوردار است که در غرب تصور هم نمی رود. در اینجالب (غرب) آیت الله به هنگامی که مضطرب و نگران نیست با چهره فیلسوفانه اش، ریش سفید نگاه نافذ که در زیر ابروهای پریشان و سیاه همچون عماله اش قرار دارد، آدمی را به شگفتی و حیرت وامی دارد. روح الله، این اسم اوست که به معنی روح خداست. وی از همان ابتدای جنگ جهانی دوم رضاخان را تقبیح و رد می کند. در کتابی که در سال ۱۹۴۱ انتشار یافت، آیت الله اعلام کرد که: «ستورات رضا خان، این فرد خلافکار، هیچ ارزشی ندارد... نمایندگانی که تحمیل شده اند، دیگر حق نمایندگی ندارند». از همان زمان به بعد سه موضوع بر دیدگاههای ایشان غالب بود: آزادی، استقلال و نفی سلطه خارجی. استدلال وی در این باره این بود که کشور در خطر است، زیرا رژیم شاه که تجسم شر مطلق است و «بازار قدرتهای مسلط» می باشد، ایران را از آزادی و استقلالش محروم می سازد. وی دنبال آن، در نوشته های گوناگون، دولت اسرائیل یا «بازار قدرتهای بزرگ و تهدید دائم برای ایران و جهان اسلام» را محکوم و طرد می نمود. چنانکه همین عمل را در مورد «محور واشنگتن - تل آویو - تهران» انجام داد. آیت الله با علاقه اما با تردید و بدبینی نسبی ملی کردن نفت توسط مصدق را دنبال کرد. سقوط مصدق او را

داسپیریشی: روزنامه نگار معروف ایتالیایی

تصور پایان کار مکتب [امام] خمینی با فوت ایشان یک تصور غلط است

بازگرداند. آیت الله خمینی با این اندیشه و تفکر نظام شاه و بی محتوایی فرهنگ غرب را در هم کوبید و در ایران تعادل اجتماعی و مذهبی ایجاد کرد. اندیشه قدرتمند [امام] خمینی با رد تفکر غرب و شرق جای خود را در ایران و جهان اسلام باز کرده است. تصور پایان کار مکتب [امام] خمینی با فوت ایشان یک تصور غلط است و اندیشه او از مدتها پیش نفوذ خود را در جهان اسلام گسترانده است. جنگ ایران و عراق یک جنگ مردمی نظیر آنچه بعد از انقلاب فرانسه رخ داده بود، هست و این جنگ برای ایران در راستای دستیابی به یک هویت فرهنگی تلقی می شد. مردم ایران اگر چه در این جنگ از نظر تسلیحات و جنگ افزار نظامی در تنگنا قرار گرفتند اما از ایمان و اشتیاق قوی برخوردار بودند و این انگیزه آنان را با سربلندی و افتخار تا مرز پیروزی رساند. ایرانی هادر پشت دروازه های بصره بودند که دنیا با اتحاد خود به حمایت از عراق شتافت و کشوری را که با اسلوب های نازیسم اداره می شد از شکست حتمی نجات دادند. این در حالی بود که آیت الله خمینی به خاطر اعتقادات مذهبی هیچگاه حاضر نشد در قبال عراق از سلاحهای شیمیایی استفاده کند.

آیت الله خمینی بیانگر نیاز ملتی بود که دچار یک هویت بیگانه شده بود و او آنان را به خویشتن خویش بازگرداند. حقیقت انقلاب اسلامی و تفکر آیت الله خمینی بسیار عمیق است و جهان غرب تاکنون از درک آن عاجز مانده است، چرا که غرب از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی؛ اندیشه رهبری آن را با تفکر رهبری سایر انقلاب های جهان سومی و مارکسیستی اشتباه گرفت. اساس اشتباه غرب در شناخت آیت الله خمینی در این مقایسه بود در حالی که آیت الله خمینی در تئوری و عمل نشان داد همانقدر که ضد سرمایه داری عمل می کند ضد مارکسیست نیز می باشد. جهان غرب باید متوجه این نکته اساسی باشد که اسلوب تفکر آیت الله خمینی جدای از تفکرات موجود در جهان است. این تفکر، تفکری است که ضد مادی گرایی و مصرف گرایی است. چیزی که دنیای غرب آن را یک خطر تلقی می کند. در واقع این تفکر برای غرب و مارکسیسم خطرناک است. اندیشه قوی آیت الله خمینی طرد تفکرات کاپیتالیسم و مارکسیسم و پیروی از یک فرهنگ کهن آمیخته با اسلام یعنی هویت اصلی ملت ایران بود و آیت الله خمینی آن را به مردم خود

پیروی از روش تفکر و روش زندگی موسی

توجه ایشان به جوانان بود

امام خمینی مسلمانان را به شکیبایی و سازش با غارتها و ستمهای حکام خارجی دعوت می کند. وی در مسأله مقابله با بهره کشی و بیرون راندن استعمارگران و بهره کشان داخلی و خارجی به انگیزه های معنوی و آسمانی متوسل می شد. امام در عین حال این مسأله را نیز مورد توجه قرار می داد که دشمنان منافع ملت با هدف افشاندن بذر نفاق و کینه و اختلاف در میان مردم میلیاردها دلار در امور تبلیغاتی به مصرف می رسانند و از این طریق آنها را تحت ستم قرار می دهند. امام خمینی با واقع بینی تأکید داشت که سوق دادن مردم برای تقلید از غرب در تمامی زمینه های زندگی یعنی ساختن، پوشیدن، نوشیدن، و حفظ سیمای ظاهری از طریق وسایل ارتباط جمعی انجام می گرفت. در نتیجه وضعیتی پیش آمد که تقلید کورکورانه از خارجیها در زندگی، صحبت، رفتار و حفظ ظاهر سبب مباحثات و افتخار زنان ثروتمند و طبقه متوسط جامعه شده بود. امام خمینی نقش جوانان در جریان تحولات اجتماعی و انقلابی را بیشتر مورد توجه قرار می داد. وی در وصیت نامه خود از ملت می خواهد هرگز استقلال، آزادی و ارزشهای بشری (حتی در صورت برخورد با شرایط دشوار و محرومیت) را فدای تجملات، راحتی، بی بند و باری، خوشبهای زودگذر فساد این امور ابزار مستکبران نکنند که غربی و آلت دستهای بی اصل و نسب آنها در فریب و اغفال مردم است.

آیت‌الله عباس‌علی روحانی: نهضت امام خمینی میوه انتظار و مهدویت است

درسی از امام خمینی در مواجهه با مدعیان دروغین مهدویت

تجلی مفهوم انتظار در شعر امام



آیت الله عباسعلی روحانی

نهضت امام خمینی میوه انتظار و مهدویت است

بیان مبانی و ریشه‌های قرآنی انتظار، ارزیابی روایات مهدوی، انتظار حقیقی از منظر امام خمینی، برخورد امام با خرافه‌های ظهور و ... از جمله نکاتی بود که آیت الله عباسعلی روحانی ریاست پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی مورد توجه و ارزیابی قرار داد.



(علیه السلام) در روایت معتبری در تفسیر این آیه فرمود: «ایام الله سه روز است: روز قیام قائم آل محمد، روز رجعت و روز قیامت.» موسی مأموریت داشت به قومش بگوید هرگز از مبارزه مأیوس نشوید چون این روزها در پیش است. نیز در آیه ۳۹ سوره مبارکه حج می‌فرماید: «لذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان الله علی نصرهم لقدیر.» امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه فرمود: «این مأذون بزرگوار که در این آیه خدا به او اجازه او پروانه خروج داده، قائم ماست و برای خونخواهی داستان کربلا می‌آید.» بسیاری از این آیات داریم که از آن‌ها به قیام امام مهدی (سلام الله علیه) تفسیر شده است. روایات هم که الی ماشاء الله است. حدود سه هزار روایت در باب امام مهدی (سلام الله علیه)، عصر و کیفیت ظهور، باران حضرت، مانیفست و مدت حکومتش و کارهایی که انجام می‌دهد داریم.

○ ظهور امام عصر باعث چه نوع دگرگونی و تحولی می‌شود؟

این روایت را فراوان شنیده‌ایم که «بملا الله به الارض قسطا و عدلا كما ملئت ظلما و جورا». یعنی خداوند به واسطه وجود مبارک امام عصر دنیا را پر از قسط و عدل می‌کند؛ همچنان که پر از ظلم و جور شده است. به عبارت «كما ملئت» دقت کنید! می‌خواهم روی این قسمت تکیه کنم. من یک کار تحقیقی روی این روایت انجام داده و تقریبا تمام منابع روایی این حدیث را از قرن سوم و چهارم و پنجم به بعد دیدم. اولین منبع «الامامه و التبصره» تألیف علی بن بابویه قمی، پدر شیخ صدوق از علمای قرن سوم و متوفی سال ۳۲۹، است. یعنی همان آغاز غیبت کبری همزمان با مرحوم کلینی از دنیا رفته است. ایشان این روایت را دو بار در «الامامه و التبصره» نقل کرده. می‌گوید پیغمبر (صلوات الله و سلامه علیه) فرمود که خداوند به واسطه وجود شخصیتی که هم اسم و هم کنیه من است «بملا الله به الارض قسطا و عدلا كما ملئت». یعنی باز هم این قید را آورده است. در تمام کتاب‌های «کافی»، «کفایه الاثر»، «خزازه قمی» و «خصال»، «عیون اخبار الرضا»، «امالی»، «اعتقادات»، «صفات الشیعه» و «توحید» شیخ صدوق، عبارت «كما ملئت» آمده است. نکته این است که می‌گوید «به تدریج» دنیا را ظلم و جور می‌گیرد. از یک جا ظلم شروع و در برابرش سکوت می‌شود، مدام گسترش پیدا می‌کند و نهایتا آرام آرام محیط را می‌گیرد. یعنی ظلم

این مرحله خواهد رسید. آیات اینچنین بسیاری در قرآن هست. از جمله آیه «هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله». این نص قرآن است. یعنی باید در انتظار روزی بود که دین اسلام، که پیغمبر برایش فرستاده شده، و رسالت ایشان جهانی شود. هنوز این اتفاق نیفتاده. پس حتما خواهد افتاد. زیباست که می‌فرماید «لیظهره علی الدین کله». از ماده ظهور در این کلمه آمده است. در دو آیه در ادامه می‌گوید: «ولو کره المشرکون» و در آیه ۲۸ سوره فتح آمده: «و کفی بالله شهیدا». به نظر من نکته این یک آیه خیلی زیباست. بعد از این که قرآن این وعده قطعی را می‌دهد می‌گوید شاهد وقوع چنین ظهور مقتدرانه‌ای در عالم، کیست؟ خداست. یعنی بزرگ‌ترین شاهد عالم بر این ظهور مقتدرانه خود خداست. آیات دیگری هم در سوره‌های نور، قصص، اسراء، انبیاء، هود، ابراهیم و حج وجود دارد. آیات فراوانی دال بر این موضوع و گویای این مسئله است. دسته دیگر آیات مشخصا این موضوع را مطرح نمی‌کند بلکه حضرات معصومین از آن آیات به امام عصر تأویل می‌کنند. مثلا آیه پنجم سوره ابراهیم می‌فرماید: «و لقد ارسلنا موسی باياتنا ان اخرج قومک من الظلمات الی النور». یعنی رسالت دادیم که مأموریت داری این‌ها را از ظلمات به سمت نور هدایت کنی. بعد می‌فرماید: «و ذکرهم بايام الله». یعنی به یادشان بینداز که خداوند هم روزهای خاصی دارد. امام باقر

○ انتظار از جمله مباحثی است که همواره مورد توجه اندیشمندان و صاحب‌نظران حوزه دین بوده است. ابتدا علاقه‌مندیم ریشه‌ها و مبانی انتظار را از منظر قرآن بر ایمان بیان فرمایید!

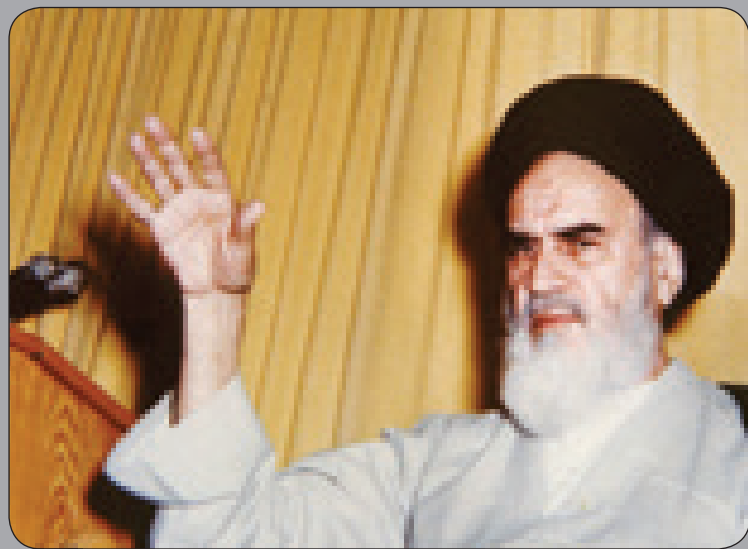
یک نکته اصلی که در موضوع انتظار باید به آن توجه داشته باشیم این است که انتظار، امری فطری است. قبل از توجه به آیات و روایات پیرامون این موضوع و مکتب‌های مختلفی که به آن پرداخته‌اند، باید بدانیم که بحث انتظار بهتر شدن، انتظار به کمال رسیدن و به کمال رساندن یک امر فطری است که خدا در نهاد بشر قرار داده. از وقتی آدم ابوالبشر و حوا (سلام الله علیهما) از بهشت رانده شدند به امید برگشتن و بهتر شدن روی زمین قرار گرفتند و زندگی را شروع کردند. این یعنی انتظار. این در ذات بشر وجود دارد. طبیعتا انسان کمال طلب و ایده‌آل‌خواه است و هرگز به وضع موجود قناعت نمی‌کند. این یعنی هر انسان و جامعه‌ای در حال انتظار و پی‌بهر شدن و به بهتر رسیدن است. تمام آیات و روایات در این زمینه هم ارشاد به این امر فطری است.

امام مسئله امام عصر (ارواحنا له الفداء) از نظر ماسیعه پیروان دوازده امام (علیهم السلام)، یک امر مسلم و ضروری است. آیات قرآن پیرامون این موضوع دو دسته است. از یک دسته به راحتی استفاده می‌شود که خداوند چنین آینده‌ای را برای بشریت ترسیم کرده و با قاطعیت فرموده بشریت به

دها روایت و آیه گواه بر این ادعا است. این که منتظر باید این گونه باشد یک مضمون دینی است. در حالت معمولی اگر کسی منتظر یک مهمان عزیز، باشخصیت، دوست‌داشتنی و محترم است تدارک می‌بیند، نمی‌خواهد، خانه را تمیز، غذا تهیه و تزئین و آرایش می‌کند. وقتی هم به او بگویند چه خبر است، می‌گوید مهمان عزیزی دارم که ممکن است از راه برسد. چنین شخصی منتظر است. اما کسی که مهمان عزیزی دارد ولی با خیال راحت بخوابد، خانه‌اش کثیف باشد و هیچ تدارکی نبیند، منتظر نیست. کسی هم که او را ببیند می‌فهمد منتظر نیست. در انتظار برای امام عصر هم همین مسئله صادق است. شیعه و جامعه شیعه باید آنچنان حرکت کند که هر گروهی او را ببیند بگویند مثل این که این‌ها منتظر کسی هستند. این انتظار را در عمل باید نشان دهیم. حضرت امام خمینی در یکی از آخرین سخنرانی‌هایشان در تاریخ ۱۵ شعبان ۱۴۰۸ قمری برابر با ۱۱ فروردین ۶۷ گفته بودند: «ما همه انتظار فرج داریم و باید در این انتظار خدمت کنیم. انتظار فرج انتظار قدرت اسلام است و ما باید کوشش کنیم تا قدرت اسلام در عالم تحقق پیدا کند و مقدمات ظهور ان‌شاءالله تهیه شود.» در ادامه می‌فرمایند که امروز می‌خواهند راجع به برداشته‌های متفاوت از فرج صحبت کنند. اصلاً کل صحبتشان در باره همین است.

بر این اساس مدعیان و منادیان انتظار از نظر امام خمینی به چند دسته تقسیم می‌شوند؟

حضرت امام (س) کسانی که شعار انتظار سر می‌دهند را به پنج دسته تقسیم می‌کنند. می‌گویند یک عده آدم‌های خوبی‌اند، امر به معروف و نهی از منکر زبانی هم می‌کنند ولی می‌گویند برای ظهور امام عصر فقط باید دعا کرد. آن‌جا اشاره می‌کنند که حتی یکی از این‌ها را می‌شناسند که یک اسب و شمشیر هم آماده کرده بود که اگر امام سرزده ظهور کردند این اسب و شمشیر را پیشکش به امام بدهد یا مثلاً خودش از آن استفاده کند. ولی در همین اندازه، یعنی هیچ حرکت دیگری جز دعا و امر به معروف و نهی از منکر زبانی نمی‌کنند. به هر حال این دسته آدم‌های خوبی‌اند ولی ساده هستند. دسته دوم می‌گویند که ما باید برای ظهور امام عصر دعا کنیم ولی کاری به کار جامعه و این که در دنیا چه اتفاقی می‌افتد و در کشور چه به سر مردم می‌آید نداریم. پس هنر این‌ها در انتظار ظهور فقط دعا کردن است. دسته سوم می‌گویند که اگر امام عصر خواست بیاید باید دنیا پر از معصیت شود. البته ما این معصیت را نمی‌کنیم ولی باید معصیت بشود. تا دنیا لبریز از معصیت نشود امام عصر نمی‌آیند. دسته چهارمی که امام معرفی می‌کنند به نظر من ورژن پیشرفته‌تر دسته سوم هستند. این‌ها می‌گویند ما باید کمک کنیم که معصیت زیاد شود. باید به گناه دامن بزنیم تا دنیا پر از ظلم و جور شود تا حضرت تشریف بیاورند. دسته پنجم از نظر امام عوامل فرهنگ‌ساز جامعه هستند. ایشان آن چهار دسته را رها می‌کنند و بیش‌تر به این دسته می‌پردازند و خیلی هم تند با آن‌ها برخورد می‌کنند. امام می‌فرمایند این‌ها معتقدند اصلاً در زمان غیبت هر حکومتی تشکیل شود باطل است. یک سری روایت هم مؤید حرفشان دارند. از جمله می‌گویند هر پرچمی قبل از قیام قائم برافراخته شود پرچم بدعت و گمراهی و به سمت آتش است. امام آن چهار دسته را رها می‌کنند و به این‌ها می‌پردازند. علتش هم این است که این‌ها منافذ فکر و فرهنگ مردمند. چنین افراد و باورهایی در علما و اهل علم پیدا می‌شوند. چون بحث روایت و استدلال به روایت کار هر کسی نیست. در ادامه می‌فرمایند: «این‌ها که می‌گویند که هر علمی بلند شود و هر حکومتی، خیال کردند که هر حکومتی باشد این برخلاف انتظار فرج است. این‌ها نمی‌فهمند چی دارند می‌گویند. این‌ها تزئین کرداند بهشان که این حرف‌ها را بزنند. نمی‌دانند چه می‌گویند.» بعد توضیح می‌دهند که



می‌توانم به جرئت ادعا کنم که نهضت امام خمینی میوه انتظار ایشان است. این که مقاومت کرد، با ظلمه همکاری نکرد و روبروی ظلم ایستاد همان انتظار صادقی است که در آغاز توضیح دادم. عرض کردم که یک منتظر صادق ظالم نیست، همراه با ظالم نیست و در برابر ظالم می‌ایستد. امام خمینی دقیقاً همین کار را کرد. خودش انسانی صالح و عبد صالح خدا بود. این قدر دوربین به زوایای زندگی این بزرگمرد تابانده شده که این عراض من احتیاجی به اثبات ندارد. ایشان مہذب و متخلق بود، هرگز به کسی ظلم و با ظالمی همکاری نکرد. حتی در نوجوانی روبروی ظلم ایستاد. خود ایشان فرمودند یازده سالم بود که تفنگ دستم دادند. ایشان با ظلم و جور مبارزه کرد. تا وقتی از دنیا رفت هم بر همین پیمان‌ش با اولیاء و امام عصر وفادار ماند. ایشان نایب بحق امام زمان بود.

سمت آن جامعه ایده‌آل حرکت دهد. ولی او کیست، از کجا می‌آید و کجاست؟ آن‌ها هیچ خبری ندارند. این است که می‌گویم چشمشان سوسو می‌کند. ولی ما شیعیان پیرو اهل بیت چشممان به یک نقطه متمرکز است. ما آن آقا را می‌شناسیم. آن آقا برای ما توصیف و خصالش گفته شده است. پدر و مادرش را می‌شناسیم و منتظر آمدن آن بزرگوار هستیم. این امتیاز ما نسبت به آن‌ها و نقطه قوت ماست. به سمت دیگری نمی‌رویم و گول نمی‌خوریم. ما شیعیان دوازده‌مادامی گول نمی‌خوریم که هر روز یک نفر پرچمی بردارد به اسم مهدی و اعلام قیام کند. داستان متمدنی‌ها در جهان اسلام داستان غم‌انگیزی است. یعنی به اسم این که ما همان مهدی هستیم که بناسبت بیاید، بسیاری آمده‌اند. اما ما شیعیان امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) و پیروان دوازده امام گول نمی‌خوریم. چون آن‌ها اوصاف و خصوصیات و حتی علامات آمدنش مشخص شده است. حتی می‌دانیم از کجا می‌آید، شعارش و مانیفست حکومتش چیست. این نقطه بسیار قوت‌مندی در انتظار آمدن مصلح کل است. این انتظار این قوت قلب را به شیعه داده که هیچ وقت از پانمی‌افتد.

مراتب و مراحل انتظار یک منتظر حقیقی را بیان فرمائید؟

انتظار یک منتظر حقیقی سه مرحله دارد. در مرحله اول شخص منتظر است آقایی بیاید ظلم و جور را برطرف کند. چنین کسی با این اعتقاد اگر راست بگوید دیگر دست به ظلم و جور نمی‌زند. در مرحله دوم اگر شخص در ادعای انتظار صادق است با ظلم و جور و ظالم و جائز همکاری نمی‌شود. مرحله سوم این است که اگر انتظارش صادق است در برابر ظالم و جائز می‌ایستد. پس یک: ظلم و جور نمی‌کند، دو: با ظالم و جائز همکاری نمی‌کند و سه: در برابر ظالم و جائز می‌ایستد. این‌ها ویژگی‌های انتظار حقیقی است.

معصیت و گناه به تدریج در جامعه رواج پیدا می‌کند. «یملأ الله به الارض قسماً و عدلاً کما ملئت». همان گونه که به تدریج ظلم و جور در عالم فراگیر می‌شود، که شده است، به تدریج عدل و قسط در عالم خانه می‌کند. پس دادگران، دادخواهان و عدالت‌گستران باید کار را شروع و زمینه را آماده کنند. زمان می‌برد تا جامعه برای آمدن آن آقا آماده شود. «کما ملئت» یعنی همان گونه که از ظلم و جور پر شده است. در مقابل، دو نقل ضعیف داریم که در آن آمده است: «بعد ما ملئت». یعنی باید صبر کنیم دنیا از ظلم و جور پر شود تا امام زمان بیاید. این اشتباه است. از این «بعد ما ملئت» سوءاستفاده هم شده است. پس «کما ملئت» یعنی همان طور که آن‌ها به تدریج ظلم و جور را شروع کردند، طرفداران امام مهدی هم باید به تدریج کار را شروع کنند تا نهایتاً امام بیاید تیر خلاص را در زمینه عدل و قسط بزند و عدل و قسط را جهانی کند. همان کاری که امام خمینی در ایران کرد. نهضت‌های بیداری که الان در جهان اسلام شروع شده باید در تمام دنیا شروع تا زمینه آماده شود. برپا کردن عدل و قسط یک پرچمدار بزرگ می‌خواهد. آن پرچمدار بزرگ باید بیاید و یکمرتبه این دعوت را جهانی کند. آنچه عرض کردم زمینه قرآنی و روایی بحث مهدویت بود.

شما گفتید که انتظار یک امر فطری است. سوال اینجاست که انتظار در مذهب شیعه با بقیه مذاهب و ادیان چه تفاوت‌هایی دارد؟

مسئله انتظار از امیدبخش‌ترین مؤلفه‌های حرکت و در فطرت آدمی است. فرق ما و بقیه مکتب‌ها این است که ما چشممان به نقطه خاصی متمرکز است ولی مکتب دیگر چشمشان این طرف و آن طرف می‌دود. به هر حال همه آن‌ها را قبول دارند. حتی مسیحیت، یهودیت و زرتشت. آن‌ها دنبال یک جامعه ایده‌آل و یک پرچمدار هستند که بشریت را به

اصلاً نبودن حکومت یعنی هرج و مرج می‌فرمایند نکند می‌گویید باید حکومت باشد ولی دست ظلمه باشد. چه می‌گویید شما؟

به هر حال این که هر حکومتی قبل از قیام حضرت مهدی تشکیل و هر پرچمی برافراشته شود باطل است، یعنی جامعه حکومت نمی‌خواهد؟ این حکومت باطل باید باشد یا نه؟ اگر نباشد، جایش چه باشد؟ هیچ چیز که نباشد می‌شود آثارشیم و هر کس هر کاری می‌خواهد در جامعه می‌کند. اما چنین چیزی ممکن نیست. پس این‌ها دو فرض دارند: هیچ پرچمی نباشد یا پرچم ظلم باشد. بعد امام می‌فرمایند: «این گونه روایت اهل بیت که ربه ترفع قبل قیام القائم فصاحتها طاغوت یبعد من دون الله قابل عمل نیست و این نفهم‌ها نمی‌دانند چه می‌گویند... بلکه شنیدیم بعضی از اشخاص گفته‌اند که خب، با این وضعی که هست، الان در ایران هست دیگر ما نباید تهذیب اخلاق کنیم، دیگر غلط است این حرف‌ها، چیزی نیست دیگر حالا حتماً باید استاد اخلاق در یک محیطی باشد که همه مردم فاسدند، شرابخانه‌ها همه بازند و، عرض می‌کنم که، جاهای فساد همه بازند. اگر یک جایی باشد که خوب باشد آن‌جا دیگر تهذیب اخلاق لازم نیست. نمی‌شود، باطل است.» بعد امام می‌فرمایند که مادر عصر غیبت بگوییم احکام الهی تعطیل است؟ امر به معروف و نهی از منکر نباید شود؟ حدود الهی نباید اجرا شود؟

● انتظار حقیقی از منظر امام خمینی کدام است؟

می‌توانم به جرئت ادعا کنم که نهضت امام خمینی میوه انتظار ایشان است. این که مقاومت کرد، با ظلمه همکاری نکرد و روبروی ظلم ایستاد همان انتظار صادقی است که در آغاز توضیح دادم. عرض کردم که یک منتظر صادق ظالم نیست، همراه با ظالم نیست و در برابر ظالم می‌ایستد. امام خمینی دقیقاً همین کار را کرد. خودش انسانی صالح و عبد صالح خدا بود. این قدر در برین به زوایای زندگی این بزرگمرد تابنده شده که این عرایض من احتیاجی به اثبات ندارد. ایشان مذهب و متخلق بود، هرگز به کسی ظلم و با ظالمی همکاری نکرد. حتی در نوجوانی روبروی ظلم ایستاد. خود ایشان فرمودند یازده سالم بود که تفنگ دستم دادند. ایشان با ظلم و جور مبارزه کرد. تا وقتی از دنیا رفت هم بر همین پیمان‌ش با اولیاء و امام عصر وفادار ماند. ایشان نایب بحق امام زمان بود.

به هر حال الان در بستر ایران امام خمینی و با نقشه‌های که ایشان برای ایران ترسیم کرد، زمینه برای آمدن امام عصر خیلی آماده شده است. در زمان حکومت پهلوی‌ها برای طرح مسئله انتظار هیچ زمینه‌ای در مردم وجود نداشت. اگر یک گل مثل مرحوم دکتر شریعتی، خدای رحمتش کند، هم می‌روید که آن سخنرانی انتظار؛ مذهب اعتراض یا مکتب اعتراض را مطرح می‌کرد، نوری در تاریکی بود. اما امروز در جامعه ایران چقدر نیرو برای امام عصر (سلام الله علیه) آماده است. امام خمینی چقدر آدم برای نهضت حضرت ولی عصر تربیت کرده که حاضرند جان‌شان را بدهند. چقدر جوان داشتیم که فقط به امر امام خمینی به جبهه‌ها رفتند. این‌ها اگر امام عصر (سلام الله علیه) بیاید چه می‌کنند؟ نوکر امام عصر که به این‌ها فرمان می‌دهد این‌طور جان‌شان را می‌دهند، وقتی آن آقای بزرگوار بیاید و فرمان بدهد چطور جانبازی می‌کنند؟ آیا الان زمینه برای آمدن امام عصر آماده‌تر است؟ الان انتظار حقیقی‌تر است یا آن وقت که جوان‌های ما در میکده‌ها و عشرت‌کده‌ها بودند. چهار نفر هم اگر طوری دیگر بودند سر کوب می‌شدند. پس این شرایط یک الگوی مناسب است. البته من خوبی‌های انقلاب را می‌گویم. حتماً اشکالات و مشکلاتی هم دارد. آن‌ها دیگر گرفتاری‌های اجرا است و جزء نهضت یا برنامه امام خمینی نبود. به هر حال آنچه از نظر فرهنگی در این کشور پیش آمد هنر امام بود. حتی

می‌خواهم این را یک خرده بالاتر ببرم. اگر الان به پاکستان، افغانستان، لبنان، عراق و دیگر کشورهای اسلامی و حتی یک سری کشورهای درون‌تر بروید می‌بینید آن‌جا کسانی که با فرهنگ امام خمینی آشنا هستند چقدر حاضرند جان‌شان را برای اسلام بدهند. ما به این‌ها می‌گوییم سربازان بالقوه نهضت جهانی اسلام. اگر این امر گسترش پیدا کند امام زمان زودتر می‌آید.

امام خمینی هم تربیت شده مکتب اهل بیت است. ما نباید بگذاریم این هنر امام خاموش شود. باید افکار مردم خودمان و دنیا را با زیبایی‌های اسلام، که فطری است، آشنا کنیم. همین کافی است.

● خرافات پیرامون امام زمان و مسئله ظهور و دیدگاه امام را در این باره چطور ارزیابی می‌کنید؟

مسئله دیدگاه امام در باره این خرافات بسیار مهم است. بگذارید خاطره‌ای بگویم: روز عید غدیر سال ۴۶ به اتفاق مرحوم آیت‌الله شهید سید اسدالله مدنی (رضوان الله علیه)، مرحوم حجت‌الاسلام والمسلمین حاج شیخ عباسعلی اسلامی بنیانگذار جامعه آموزشی فرهنگی اسلامی، و دوسه تن از علمای دیگر که آن موقع کربلا مشرف بودند در کربلا به دیدن امام رفتیم. مجموعه‌ده نفر بودیم. اول صبح هم بود. امام آمده بودند زیارت کربلا، ما هم که کربلا بودیم رفتیم دستشان را ببوسیم. یکی از آن علمای امام سؤال کرد که آقا! نظر شما راجع به این‌ها که خدمت حضرت ولی عصر تشریف پیدا می‌کنند و موفق به دیدار ایشان می‌شوند چیست؟ امام چهارزانو نشسته بودند. دست‌هایشان هم روی زانوهایشان بود. شاید نزدیک یک دقیقه سکوت کردند و مجلس سکوت کرد. سر ایشان پایین بود. بعد از یک دقیقه سرشان را بلند کردند، به آن آقا نگاه کردند و دستشان را، همین‌طور که روی زانویشان بود، برگرداندند. معنای این برگرداندن دست چیست؟ یعنی نمی‌دانم، چه بگویم. هیچ کلمه‌ای نگفتند. فقط دستشان را برگرداندند به علامت این که نمی‌دانم یا نمی‌دانم چه بگویم. هیچ چیز نگفتند.

اصلاً امام به این مقولات اعتقاد نداشت. متأسفانه می‌بینیم در جامعه انقلابی ما چقدر از این خرافات دامنگیر مردم شد و همین‌طور مدام، به‌خصوص بعد از تحال امام، گسترش پیدا کرد. هیچ کدام این ملاقات‌ها و این که فلاکی ملاقات کرده و امام به فلاکی چه گفتند به جایی بند نیست. آن نصی که ما در اختیار داریم فرمود: «فمن ادعی المشاهده والرؤیه فهو کذاب مقتر». یعنی هر کس گفت می‌بیند یا دیده است دروغگو است و افتراء می‌بندد. این را ما در متونمان داریم. حتی من شنیده‌ام در بعضی دستگاه‌های ما مثلاً صندلی یا جانماز خالی می‌گذاشتند که این‌جا و آن‌جا جای آقا است. این‌ها جز خرافات و بی‌اعتقاد کردن مردم نسبت به اصل مسئله مهدویت هیچ خاصیتی ندارد. یا مثلاً یک چاه درست کردیم که هر کس پیامی دارد بنویسد و در آن بیندازد. غیر از جمکران، در اصفهان خودمان هم از قدیم چنین چاهی داشتیم. از قبل انقلاب در یکی از مساجد شهر چاهی بود که خلق الله عریضه می‌نوشتند و در آن می‌انداختند تا به آقا برسد و مشکانشان را حل کند. دامن‌زدن به این مقولات غیرمنطقی و نادرست چیزی جز بی‌اعتبار کردن دین و امام و مهدویت را در پی ندارد. اصلاً این مقولات در دین ما و فرهنگ اهل بیت نیست. این‌ها جز سوق دادن مردم اولاً به سمت شرکت و ثانیاً به سمت بی‌اعتقادی چیزی نیست. یک نفر که ده بار عریضه می‌نویسد و در چاه می‌اندازد و نتیجه نمی‌بیند، ثمری جز بی‌اعتقادی از این امر نمی‌گیرد. امام با این نوع مسائل مخالف بودند. آقای آیت‌الله توسلی، بدون واسطه، به خود من گفت: «با امام و آقای اشرافی رفتیم جمکران.

ایشان داخل مسجد نیامد. آقای اشرافی گفت: آقا! این‌جا مسجد که هست، دو رکعت نماز تحیت بخوانید. گفت:

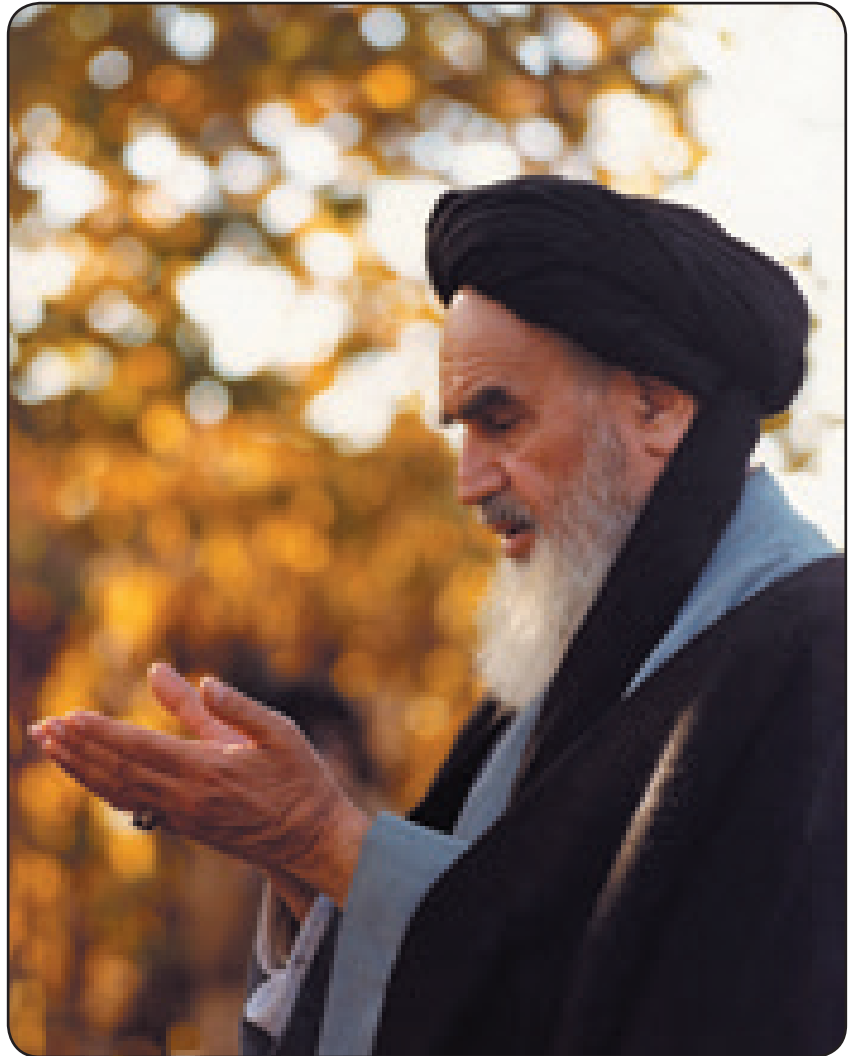
بله، مسجد است. آمد دو رکعت نماز تحیت خواند.» این را مستقیم از خود آیت‌الله توسلی نقل می‌کنم. به هر حال چون مبانی فکری امام مبانی عقلی، قرآنی و مبتنی بر نصوص معتبر از اهل بیت (علیهم السلام) بود هیچ کدام از این مقولات نادرست در منطق ایشان راه نداشت و قبول نمی‌کرد.

● اگر نکته خاصی ناگفته مانده است بفرمایید!

به هر حال همه‌مان باید توجه داشته باشیم رسیدن به حکومت جهانی اسلام به پرچمداری ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) جز با کار شبانه‌روزی، همت عالی، جانفشانی، ریسک کردن و خطرپذیرفتن امکان‌پذیر نیست. با در زورق بودن، به دور از خطر زندگی کردن و دنیا را به خوشی گذراندن نمی‌توانیم به یاری امام عصر برخیزیم. باید همت کنیم. آن هم عمدتاً همت فرهنگی. هر کس هر جا هست باید اطراف خودش را نورانی و فضا را آماده کند، این نور را مدام گسترش دهد و زمینه را آماده کند که همان «قیام حجت به وجود ناصر» اتفاق بیفتد تا ان شاء الله امام عصر (سلام الله علیه) زودتر بیایند.

متأسفانه می‌بینیم در جامعه انقلابی ما چقدر از این خرافات دامنگیر مردم شد و همین‌طور مدام، به‌خصوص بعد از تحال امام، گسترش پیدا کرد. هیچ کدام این ملاقات‌ها و این که فلاکی ملاقات کرده و امام به فلاکی چه گفتند به جایی بند نیست. آن نصی که ما در اختیار داریم فرمود: «فمن ادعی المشاهده والرؤیه فهو کذاب مقتر». یعنی هر کس گفت می‌بیند یا دیده است دروغگو است و افتراء می‌بندد. این را ما در متونمان داریم. حتی من شنیده‌ام در بعضی دستگاه‌های ما مثلاً صندلی یا جانماز خالی می‌گذاشتند که این‌جا و آن‌جا جای آقا است. این‌ها جز خرافات و بی‌اعتقاد کردن مردم نسبت به اصل مسئله مهدویت هیچ خاصیتی ندارد. یا مثلاً یک چاه درست کردیم که هر کس پیامی دارد بنویسد و در آن بیندازد.

درسی از امام خمینی در مواجهه با مدعیان دروغین مهدویت



عبدالرحیم باذری

کنند، اما در عمل دیدیم که هر دو را دیگران مدیریت می کردند و مردم را به عنوان « بهائی - ضد بهائی » دو گروه کرده و به جان هم انداخته و مشغول کرده بودند.

حساسیت امام به انجمن حجتیه

یکی از اشکالات مهم حضرت امام خمینی به انجمن حجتیه ای ها و همفکرانشان نیز همین امر بود، می فرمود: شما شاه و نخست وزیرش امیر عباس هویدا که حامیان بهائیت در ایران هستند را رها کردید و احیاناً برای آنها دعا هم می کنید، آنوقت یقه چند نفر کارگر، خیاط و حمال را گرفتید که اینها اغلب به خاطر تامین هزینه زندگی، چند روزی خودشان را به بهاییگری زدند! یعنی منظور این بود که استعمار خارجی و استبداد داخلی عمداً مردم را به دو گروه بهائی و حجتیه تقسیم کرده و به جان هم انداختند تا خودشان به راحتی ثروت و زخایر کشور را به غارت ببرند.

آن ایام با این که در راس انجمن مرحوم حجت الاسلام والمسلمین شیخ محمود حلبی از روحانیون مورد احترام قرار داشت و بعضی از فعالین و رابطین شهرستان ها نیز روحانی بودند، ولی در بدنه انجمن یک نوع تفکر خاص وجود داشت که چندان به قشر روحانی ارزش و اعتبار قائل نبودند. از افرادی مانند « جبعلی خیاط » و امثال آن مرتب نام می بردند و تجلیل می کردند.

داستان های عجیب و غریبی از این جور افراد همیشه در چنته آماده داشتند، مثلاً می گفتند: در نجف فلان کفاشی زندگی می کند که با امام زمان (ع) در ارتباط است. آقای دکتر فریدونی یکی از اعضای مرکزی انجمن را بیش از حد متعارف بزرگ می کردند. می گفتند: در فلان شهر یک بهائی بود، چند نفر از روحانیون سر شناس آنجا رفتند و با وی بحث کردند ولی نتوانستند حریفش شوند اما آقای دکتر در یک جلسه او را به زانو درآورد و محکومش کرد!

در قاموس انجمنی ها خطر یک نفر نجار بی سوادى که بهایی شده به مراتب بیشتر از خطر آمریکا و اسرائیل بود، اصلاً با آمریکا و اسرائیل کاری نداشتند. همه بسیج می شدند تا آن نجار را به اصطلاح دوباره مسلمان کنند. تناقضات بسیاری در انجمن وجود داشت از یک سو

باب است که در زمان محمد علی شاه قاجار، نخست ادعای نیابت کرد و می گفت من با امام زمان ارتباط معنوی دارم.

وقتی محمد علی باب، ادعای نیابت کرد و دید که یک عده آدم های ساده لوح و احیاناً احمق دورش جمع شدند، اعتماد به نفس بیشتر یافت و ادعای خود را ارتقا داد و چون گفت من خود امام زمان هستم. مریدانش زیادتر شدند، تا این که ادعای نبوت کرد و گفت: من پیامبر هستم و مقام من از همه انبیا بالا تر است.

او بلوای عجیب و انحراف جبران ناپذیری در جامعه اسلامی آن روز به وجود آورد و در نهایت به پیشنهاد امیر کبیر و به دستور ناصرالدین شاه در تبریز به چوبه دار آویخته شد.

بعد از وی یکی از شاگردانش به نام « حسینعلی بهاء » به انحراف او ادامه داد و فرقه ضاله بهائیت را در ایران تاسیس کرد که فجایع آن تا امروز ادامه دارد.

همان طوری که محمد علی باب بعد از خود، حسینعلی بهاء را تربیت کرد و او هم آمد فرقه بهائیت را تشکیل داد، بعد یک عده ای هم آمدند در مقابل آن، « انجمن ضد بهائی حجتیه » را بره انداختند که با اصطلاح با آن مبارزه

در طول تاریخ سوء استفاده های زیادی توسط افراد شیاد و گروه های فریب طلب از موضوع مهدویت، نیمه شعبان و امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شده است و همیشه نیز علمای شیعه در برابر این انحرافات ایستاده و مردم را روشنگری کردند. آخرین آن پیشگویی چند وقت پیش ظهور در آینده نزدیک بود که آیت الله هاشمی رفسنجانی موضع گرفتند و گفتند هر کس برای ظهور وقت تعیین کند، دروغگو است.

در تاریخ می خوانیم افراد زیادی بودند که به دروغ ادعای « نیابت »، « بابیت » و « دیدار با امام زمان » کردند و اغلب نیز این گونه آدم ها مشکل روحی، روانی و عقیدتی داشتند و از یک نوع کمبود و خلاء درونی رنج می بردند و شاید این خصلت مشترک همه آنان بوده است.

یکی از مدعیان بابیت فردی بنام « محمد بن علی شلمغانی » بود که در مقابل نایب سوم، « ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی » ادعای نیابت کرد. بعد از آن نیز این ادعاها از افراد گوناگون و به انگیزه های مختلف ادامه پیدا کرد. یکی دیگر از اینان فردی به نام « علی محمد

جلسات را سری برگزار می کردند و از سوی دیگر می گفتند شاه حامی انجمن است و او را دعا می کردند. مهم تر این که دست اندرکاران اصلی در مرکز، چندان اعتقادی به روحانیت نداشتند. با یک نگاه تحقیر آمیز و ابزاری با این قشر برخورد می کنند، در یک جمله می توان گفت که اینان به نوعی به «امام زمان منهای روحانیت» قائل بودند.

نکته مهمی که نباید از آن غفلت کرد این که اگرچه آن ایام ستمشاهی، جشن های نیمه شعبان در اکثر شهرها از سوی انجمن حجتیه بسیار با شکوه برگزار می شد اما هرگز این مجالس از روح و محتوای ناب اسلامی و انقلابی بر خوردار نبود، به همین خاطر نیز رژیم شاه در مقابل تفکر انقلابی حضرت امام از این گونه مجالس به صورت غیر مستقیم حمایت می کرد، اخبار آن را در روزنامه ها و مجلات و رادیو و تلویزیون منتشر و پخش می نمود. حتی در همین اواخر از جشن های نیمه شعبان برای فراموشی و سرکوب انقلاب بهره برداری می کرد که در یکی از اظهارات حضرت امام نیز به آن اشاره شده است.

همه این مسائل موجب شده بود که امام خمینی نسبت به این تشکیلات به ظاهر مذهبی حساسیت و سوء ظن خصوصی داشته باشند و به آن اعتماد نکنند.

توجه به نفاق مجاهدین

البته حضرت امام خمینی نسبت به همه گروه ها و افرادی که کارهای غیر متعارف انجام می دادند مثلا بیش از حد اظهار دیانت و انقلابی گری می کردند و شعار های تند به قول خودشان ضد امپریالیستی می دادند نیز حساس بودند. آن ایام وقتی نمایندگان سازمان مجاهدین خلق در نجف به محضر حضرت ایشان می رسند، امام حدود ۷ ساعت در طول بیست و سه روز با آنها به گفتگو نشستند، با دقت به حرف هایش گوش دادند. آثار و جزوات آنها را مطالعه کردند و در همان اوایل به نفاق، فریب کاری و فیلیم بازی مجاهدین پی بردند. خود امام در این مورد می فرمایند:

«من در نجف بودم اینها (به خیال خودشان) آمده بودند که من را گول بزنند... بعضی از این آقایان (مجاهدین) که ادعای اسلامی می کنند. من فرصت دادم که او حرف هایش را بزند. آن به خیال خودش که حالا من را می خواهد اغفال کند، مع الاسف. من گوش کردم به حرف های اینها که ببینم اینها چه می گویند. تمام حرف هایشان هم از قرآن و نهج البلاغه بود، تمام حرف ها. من (ناگهان) به یاد یک قصه ای افتادم که مرحوم سید عبدالحمید همدانی داشته است. نقل می کنند یک یهودی آمده بود، پیش ایشان مسلمان شده بود. بعد از چند وقتی، ایشان دیده بود، او خیلی مسلمان شده! خواسته بودش، گفته بود: تو مرا می شناسی؟ گفت: بلی، شما از علمایید. می دانید که من مثلا اولاد پیغمبر هستم؟ می دانید که من پدرم مسلمان بودم؟ این همه چه، چه، حالا هم عالم هستم در این جمعیت؟ بله همه اینها را می دانم. (بعد گفته بود) خودت را هم می شناسی؟ بلی یهودی زاده ام، همه پدرهایت یهودی بودند؟ خودت هم یهودی بودی و تازه مسلمان شدی؟ حالا من یک معمایی پیشم هست، و او این است که چطور تو از من بیشتر مسلمان شدی؟ چه شده است که تو اظهار اسلامت بیشتر از آنی است که ما هستیم؟ شنیدم بعد مردک رفته و دیگر ایشان را کسی ندیدند. معلوم شد حيله ای بود برای کارهایی! از این حيله ها هست، من دیدم که این (عضو مجاهدین) خیلی مسلمان شده و تمام حرفش از اسلام و نهج البلاغه و فلان...» (صحیفه امام، ج ۸، ص ۱۴۳)

حتما می دانید اعضای مرکزی سازمان مجاهدین

تندترین شعار ها را علیه امپریالیست آمریکا می دادند ولی در عمل حرکت هایشان به نفع آمریکا تمام شد و در نهایت نیز به آغوش همان امپریالیست پناه بردند.

مقابله با مدعیان دروغین

پس از پیروزی انقلاب، چند نفر که ظاهرا از خانواده مشاهیر هم بودند با دفتر امام تماس گرفته می گویند که با امام زمان (عج) ارتباط دارند و می خواهند مطالبی را با امام خمینی در میان بگذارند. حضرت امام طبق معمول اعتنایی نمی کنند. اما بعد با اصرار برخی سران نظام اجازه می دهند آنها به خدمتشان برسند. وقتی آنها آمدند نشستند، امام فرمود: پیش از این که شما مطالبتان را مطرح کنید، من چند مشکل دارم. می خواهم وقتی به محضر حضرت حجت (عج) رسیدید، مشکل من را با ایشان در میان بگذارید و جواب آن را برایم بیاورید، بعد من در خدمت شما خواهم بود.

اول این مسئله ی فلسفی (ربط حادث به قدیم) برای من حل نشده است، دوم آیا این عکس منسوب به پیامبر صحیح است؟ سوم هم، من یک دیوان غزل گم کردم جای آن را برایم بیورید. آنها رفتند، چند روز دیگر بدون این که جواب بیاورند دوباره آمدند و همان خواسته های خود را تکرار کردند. امام که از دکان داری و شیطنت آنها آگاه شده بود به حاج احمد آقا فرمود: بروید به آنها بگویید دست از این شیطانی ها بردارند و دیگر اجازه ملاقات ندادند. (همیشه با امام، ص ۲۲۸)

تأثیر ناپذیری از ظاهر سازی ها

ماجرای ناخدا یکم دکتر بهرام افضلی، فرمانده نیروی دریایی اسبق ارتش بود. او ریش بلندی گذاشته و مرتب تظاهر به دینداری و انقلابی می کرد. هر کس او را می دید بی اختیار شیفته ی محاسنش می شد. در سخنرانی ها ادای منبری ها را در می آورد و در آغاز سخن، خطبه عربی می خواند. او گاهی جهت گزارش از وضعیت نیروی دریایی به خدمت امام می رسید، اما معظم له، چندان تحویلش نمی گرفتند و به حد اقل بسنده می کردند. در عوض به مرحوم سرتیپ قاسمعلی ظهیر نژاد، فرمانده نیروی زمینی وقت که چندان ظاهر مذهبی هم نداشت و همیشه با صورت تراشیده به خدمت امام می رسید، اما چون صادق و بی ریا بود، امام عنایت ویژه به او داشتند. حتی به گفته بعضی نزدیکان پس از ارائه گزارش، هنگام رفتن ظهیر نژاد، یکی دو قدم او را بدرقه می کردند. این برای اکثر اعضای دفتر امام یک معما شده بود که چرا امام چنین می کنند؟

یک روز همه ی فرماندهان دسته جمعی آمده بودند و قرار شد دریا دار افضلی از طرف همه صحبت کند، شاید به خاطر همان ظاهر بزک کرده و مذهبییش بود. او بازم سخنش را با خطبه عربی شروع کرد، بعد هم دعای فرج (اللهم کن لولیک...) را نیز اضافه نمود. در اینجاست ترتیب ظهیر نژاد سخن او را قطع کرد و اندکی با عتاب گفت: آقای افضلی چکار می کنی؟ مگر با عوام الناس حرف می زنی؟ در محضر آقا هستیم زود باش گزارشت را بده تمام کن و وقت آقا را بیش از این نگیر! (همان، ص ۱۸۵) و یا به پای آفتاب، ج ۲، ص ۱۰۸)

در این لحظه امام نیم نگاهی به ظهیر نژاد انداختند و به نشان تایید، لبخند ملایمی بر لبان جاری ساختند. اما در این مرحله نیز آن معما برای خیلی ها روشن نشد. تا این که بعد از مدتی در اردیبهشت ماه ۱۳۶۲ خیر رسید که ناخدا دکتر بهرام افضلی به اتهام همکاری با حزب توده و جاسوسی برای شوروی دستگیر شد و در چند روز آینده محاکمه خواهد شد. اینجا بود که صداقت و بی ریایی قاسمعلی ظهیر نژاد و ریا و فریب کاری افضلی، یک جابر همگان آشکار گردید و معلوم شد آنچه را که خیلی ها در

آئینه نمی توانند ببینند، امام در خشت خام می دیدند.

نگرانی و مواظبت مستمر امام

امام همیشه به این جور آدم ها و گروه ها و بخصوص انجمن حجتیه اینها حساس بودند که مبادا مانند مارهای خوش خط وخال دوباره سر بر آورند و با کارهای عوام فریبانه سر نوشت انقلاب و نظام را بدست گیرند، لذا در فرصت های مقتضی به مسئولان و مردم هشدار و تذکر می دادند. چنانکه در موردی به اعضای محترم شورای نگهبان اخطار دادند و فرمودند: «حواستان را جمع کنید که نکند یک مرتبه متوجه شوید که انجمن حجتیه ای ها همه چیزتان را نابود کردند» (صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۵۷۹)

در مورد دیگری به مسئولان اجرایی کشور چنین خطاب می کنند: «اگر اختلاف کنید آنهایی که از انقلاب سیلی خوردند از این فرصت استفاده می کنند و یک «رضا شاهی» را البته نه به عنوان «پادشاه» بلکه به عنوان «رئیس جمهور»، آن هم «رئیس جمهور صد در صد اسلامی!» سر کار می آورند که بسیاری از مسائل اسلامی را از من و شما بیشتر عمل کند!» (همان، ج ۱۵، ص ۳۵۴)

یک نوع تفکر خاص وجود داشت که چندان به قشر روحانی ارزش و اعتبار قائل نبودند. از افرادی مانند «رجبعلی خیاط» و امثال آن مرتب نام می بردند و تجلیل می کردند. داستان های عجیب و غریبی از این جور افراد همیشه در چنجه آماده داشتند، مثلامی گفتند: در نجف فلان کفافی زندگی می کند که با امام زمان (ع) در ارتباط است. آقای دکتر فریدونی یکی از اعضای مرکزی انجمن را بیش از حد متعارف بزرگ می کردند. می گفتند: در فلان شهر یک بهائی بود، چند نفر از روحانیون سر شناس آنجا رفتند و با وی بحث کردند ولی نتوانستند حریفش شوند اما آقای دکتر در یک جلسه او را به زانو در آورد و محکومش کرد!

تجلی مفهوم انتظار در شعر امام

افشین علاء

«انتظار» ریشه ای طولانی در ادبیات شیعی ایران زمین دارد. بدیهی است به جهت مفتخر بودن شیعیان به داشتن امامی حی و حاضر، این مقوله نمی تواند در اشعار آیینی شاعران، مداحان و بعضاً فقها و علمای حوزه های علمیه جای برانده ای نداشته باشد. معمار فقید جمهوری اسلامی ایران نیز هم به جهت دانش و ذوق ادبی سرشار، هم به واسطه فقاقت و مرجعیت شیعه، و به ویژه به دلیل بنیان نهادن حکومتی نوین بر مبنای مکتب اهل بیت (علیهم السلام) در روزگار معاصر، در بسیاری از اشعار و سروده های خود به این مضمون شریف و ارجمند پرداخته است.

اما به جرأت می توان گفت که امام خمینی در قیاس با همگنان خود - یعنی زبده علما و مراجع تقلید شیعیان - نگاهی کاملاً متفاوت و عمیق و در عین حال منطبق بر نیازهای بشر امروز و نسل مسلمانان معاصر نسبت به این مضمون و ممدوح شریف داشته است. این تفاوت آنجا آشکار می شود که حضرت ایشان برخلاف اسلاف و همگنان خود صرفاً به مدیحه سرایی و توصیف ابعاد گوناگون شخصیت ولی عصر ارواحنا له فداء نپرداخته است. هرچند در این زمینه نیز شاعری چیره دست و صاحب توانمندی هایی آشکار در آرایه های لفظی و معنوی و اشراف بر اسلوب های شعر فارسی و ظرایف سبک های متفاوت بود. مثلاً در قصیده مطنطی که به اسلوب قدما و با لحاظ کردن شیوه های رایج و فنی شعر کهن از جمله تشبیب و تغزل و حسن تخلص و با این مطلع سروده شده؛

آمد بهار و بوستان شد رشک فردوس برین

گلها شکفته در چمن چون روی یار نازنین
بعد از تشبیه و تغزل چنین صنعت گرایانه به توصیف وجود مبارک امام زمان (عج) می پردازد؛

مرآت ذات کبریا مشکوه انوار هدی

منظور بعث انبیاء مقصود خلق العالمین
مهدی امام منتظر نوبوه خیرالبشر

خلق دو عالم سربه سر برخوان احسانش نگین
ایزد به نامش زد رقم منشور ختم الاوصیاء

چونان که جد امجدش گردید ختم المرسلین...

اگرچه با اثری فاخر و براننده و دلنشین در حوزه ی شعر اهلبیت (ع) مواجهیم، اما نمی توان آن را از آثار همگنان و اقران و اسلاف ایشان که در همین حال و هوا برای وجود گرامی معصومین (ع) شعر سروده اند، متمایز دانست. چرا که شاعر تا اینجا و روال معمول اهل ذوق و دیانت مقید بوده است و هنوز وجه تمایز آثار قلمی و اشعار خود را به آنان به نمایش نگذاشته است. اما در قصیده ای دیگر - که گویا در همان دوران جوانی ایشان و عهد رضاخان پهلوی و به مناسبت تقارن عید سعید نیمه شعبان با نوروز باستانی ایرانیان سروده شده است - و با این ابیات آغاز می شود.

مژده آورده گل و خواهد زلبیل مژدگانی

دوستان آمد بهار عیش و فصل کامرانی

باد در گلشن فروز از حد نموده مشک بیزی

ابر در بستان برون از حد نموده درفشانی

کی چنین خرم بهاران دیده چشم اهل ایران

کرده نوروز کهن از نو خیال نوجوانی

یا خداوند این بساط عیش را کرده فراهم

تا به صد عزت نماید از ولی اش، میهمانی

حضرت صاحب زمان، مشکوه انوار الهی

مالک کون و مکان، مرآت ذات لامکانی

مظهر قدرت، ولی عصر سلطان دو عالم

قائم آل محمد (ص) مهدی آخر زمانی

بقا ذات مسعودش همه موجود باقی

بی لحاظ اقدسش یکدم همه مخلوق، فانی...

پس از به تصویر کشیدن مضامینی چنین بلند و آراسته،

به ناگهان به فضای سیاسی اجتماعی روزگار خویش ورود

می کند و پس از شکایت از ظلم ظالمان به چیرگی وارد

حیطه ی مضامین مصداقی و به روز می شود و می سراید:

تا به کی این ناکسان باشند بر محاکمرانان

تا کی این دزدان کنند این بی کسان را پاسبانی

تا به کی بر ما روا باشد جفای انگلیسی؟

آن که در ظلم و ستم فرد است و او را نیست ثانی

آنکه از حرصش نصیب عالمی شد تنگدستی

آن که بر آیات حق رفت از خطایش آنچه دانی

خوار کن شاه! تو او را در جهان، تا صبح محشر

آنکه می زد بر بسیط ارض، کوس کامرانی

اینجاست که دیگر با یک فقیه صرف یا عالم صاحب

ذوق دینی صرف مواجه نیستیم. بلکه با شاعری

مواجهیم که علاوه بر داشتن گوهر علم و تقوا و فقاقت

توأم با قریحه ی سرشار، به ورود در سیاست و اصلاح

امور مرز و بوم و اعتراض به حاکمیت مستبد زمان می

پردازد و اندیشه اعتراض و انقلاب و جهاد در سر دارد.

هرچند نمی خواهم ادعا کنم که این گونه ابیات مسبوق

به سابقه نبوده است چرا که اتفاقاً کمی پیشتر از روزگار

سرایش اثر، با وقوع انقلاب مشروطیت در ایران جرقه

های شعر سیاسی و انتقادی زده شده بود و شاعران

صاحب نام و صاحب سبکی، پیشگام پیدایش این نوع از

اشعار اجتماعی در جامعه ی ایران آن روزگار شده بودند.

آن هم به سیاقی سهل الوصول و در دسترس اقشار

مختلف مردم، و غالباً با لحن تند و آتشین و اثرگذار

بلکه همان گونه که اشاره رفت، بارقه های اینچنینی در

شعر امام و با توجه به موقعیت و جایگاه علمی و حوزوی

ایشان مورد ارزیابی قرار داده ام. آن هم در بین همگنان و

اقران و اسلافی که قاعدتاً به این شیوه در سرودن اشعار

ورود نمی کردند.

البته بر کسی پوشیده نیست که مشهورترین جلوه ی

حضور عنصر انتظار در شعر امام، غزل معروفی است که

بسیار بر سر زبانها افتاده است. غزلی با این مطلع:

از غم دوست در این میکده فریاد کشم

نادرست نیست که در هجر رخس داد کشم

تا این بیت تاریخی که باز هم در آن شاهد ورود به محابا و

شجاعانه به حیطه ای متفاوت و ضربه دار آن هم در اثنای

یک مضمون تغزلی هستیم؛

سال ها میگذرد حادثه ها می آید

انتظار فرج از نیمه خرداد کشم

ناگفته پیداست که باز هم با شاعری مواجهیم که علاوه

بر بعد علمی، فقهی، ذوقی و ... نه تنها دستی در سیاست

و معضلات اجتماعی دارد که خود بنیانگذار نوعی نگاه

جدید، و رهبر نهضتی است که کاملاً هوشیارانه و هدفمند

و در عین حال از سر عشق و سوخته دلی با مخاطب خود

سخن می گوید. شاید بتوان گفت در این شعر که اتفاقاً

در قالب مألوف غزل و با درونمایه های معمول آثار تغزلی

سروده شده است، امام خمینی به طرز عجیبی یک نوع

مانیفیست عقیدتی و سیاسی خود را نیز ارائه می کند.

مانیفیستی که اوچ آن در همین بیت «نیمه خرداد» است.

چرا که این بیت بلافاصله مخاطب را به یاد حماسه ۱۵

خرداد سال ۴۲ می اندازد. یعنی اشاره شاعر عارف و فرزانه

در این بیت از داتره واژگان و اصطلاحات عام و معمول

اشعار رایج این حیطه مضمون جدید و ضربه دارتری برای

خرداد- بویژه نیمه آن - در اذهان باقی گذاشت.

البته محدوده حضور مفهوم انتظار و وجود مبارک امام

زمان (عج) در شعر امام بسیار گسترده تر از موارد اندکی

است که در این مقال به آنها اشاره شد. اشعار فراوان دیگری

در دیوان امام وجود دارد که یا به طور مستقیم تقدیم به

حضرت حجت شده است یا حال و هوای عاشقانه و پرسوز

و گذار آنها و اشاراتی که در ابیات نهفته است مخاطب

را به این باور می رساند که شعر، قطعا در حال و هوای

انتظار سروده شده است. اما به جهت کوتاهی مجال از ذکر

تک تک آنها خودداری می کنم. در واقع تأکید این مقال

بر جنبه ی کشف شهودی غزل نیمه خرداد است که

حضرت امام در آن، ضمن اشاره مستقیم به انتظار فرج،

به نوعی وقت ملاقات و روز وصال و زمان پرواز روح بلند

خویش را از عالم هجران به سوی ملکوت وصل را پیش

بینی کرده است و به این ترتیب حاله ای از قداست و

جاودانگی پیرامون غزل ناب خویش نزد بیشمار مخاطبان

خود باقی نهاده است.

البته ارتباط قلبی ایرانیان با اشعار امام محدود به این غزل

نمی شود و مواردی همچون غزلی که با این مطلع آغاز

شده است:

من به حال لببت ای دوست گرفتار شدم

چشم بیمار تو را دیدم و بیمار شدم

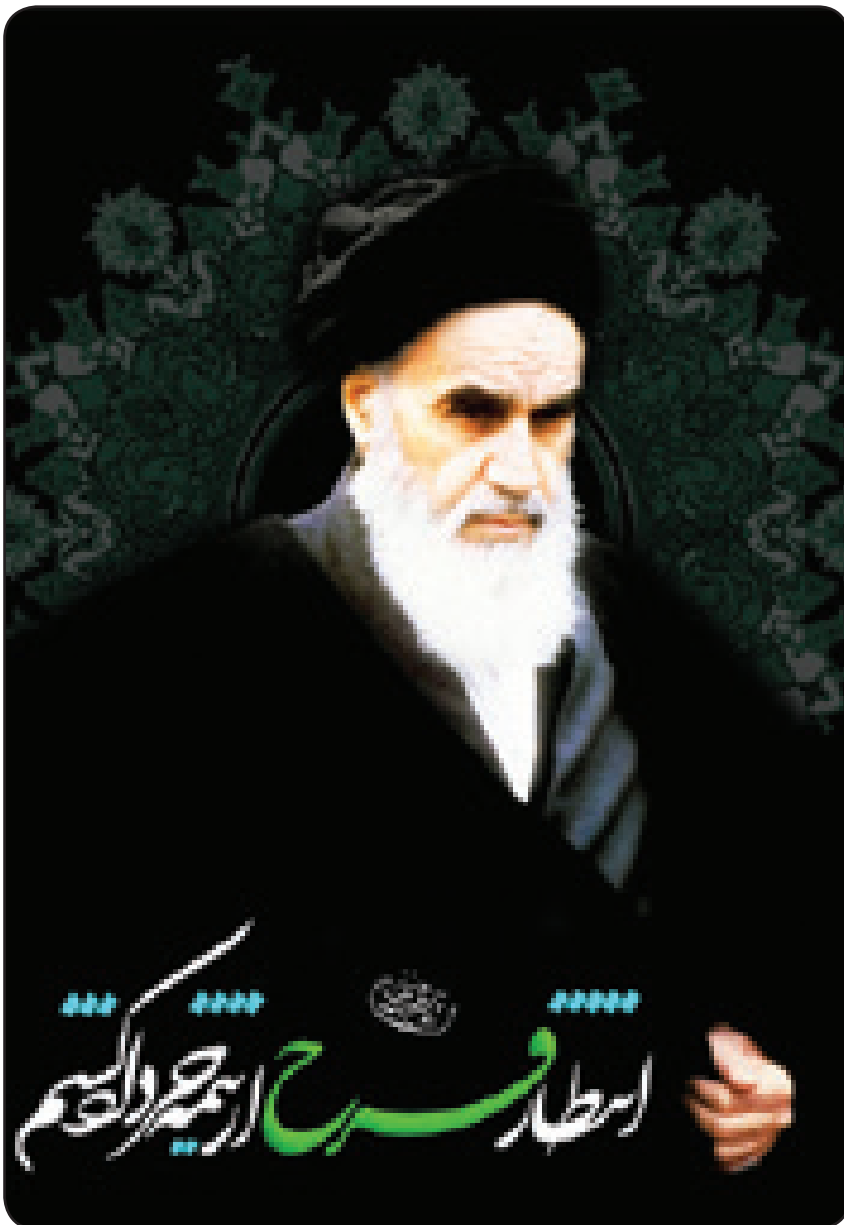
چنان با ذهن و زبان مخاطبان در آمیخته، که بی اختیار

تعلق خاطر دیرباز ایرانیان و اشعار خواجه شیراز را به یاد

مخاطب می آورد. البته قصد نگارنده مقایسه قوت آثار

حضرت امام با اشعار حافظ و دیگر بزرگان تاریخ ادبیات

نیست که به گفته ی ظریفی امام بیشتر از آن که شاعر



بزرگی باشد، با تأمل در اشارات و کنایات نهفته در آن حتی می توان دریافت که آن اثر برای چه کسی سروده شده است. از جمله غزل عاشقانه ای که در آن حتی نام همسر مکرمه ی ایشان هم به طرزی رندانه جای گرفته است. نگارنده در جایی دید که آن غزل نیز در دایره ی اشعاری که برای امام زمان (عج) سروده شده، ارزیابی شده است. باید از اینگونه کم دقتی ها پرهیز کنیم چرا که اولاً با اندک دقت در مضمون آثاری که به مفهوم انتظار تعلق دارد به راحتی می توان آن را دستچین کرد و شناخت. دوماً بر هیچ کسی پوشیده نیست که امام خمینی علاوه بر توانمندی ها و فضائل و کرامات و سجایای فراوانی که امثال ایشان داشته و دارند فقیه جامعی بود که از مضمون، «عشق» چه از نوع متعالی و چه زمینی و انسانی پروایی نداشت. این واقعیت نه تنها خدشه ای به ساحت آن بزرگوار وارد نمی کند که جلوه گر بخش دیگری از ابعاد پیامبر گونه ی آن پیر سفر کرده است. کیست که نداند آن رهبر بزرگوار که در عین حال مرجع تقلید مسلم اکثریت شیعیان جهان و مقتدای صدها میلیون مسلمان در سراسر جهان بود - به طرائف اطراف خود از جمله باران و حلقه ی دوستان و به ویژه خانواده گرامی اش توجه خاصی داشت. به همسر مکرمه اش عشق می ورزید و بر خلاف رویه ی قالب همگنانش - که حتی از بردن نام همسر و یا دختر خود پرهیز می کنند - نامه های پرسوز و گداز عاشقانه ای برای آن بانوی بزرگوار می نوشت. کما اینکه برای عروس گرامیش اشعاری به یادگار گذاشت که در آن مستقیماً نام صمیمی «فاطمی» به جای «فاطمه» به کار رفته است و بیانگر اوج ظرافت و لطافت طبع و روح شریف آن امام عزیز است. «بزرگ شاعری» بود از طرفی، شخصیت جامع و بی بدیل ایشان برای ترسیم ابعاد عظمتش نیازی به اقرار و غلو در باره ی قوت اشعار ایشان ندارد. کما اینکه حضرت ایشان، خود رندانه و آگاهانه در بیتی فرموده اند:

شاعر اگر سعدی شیرازی است

بافته های من و تو بازی است

بیتی که اوج اشراف امام را بر ظرافتهای شعر فارسی و مهندسی مضامین و واژگان به تصویر می کشد. چرا که اتفاقاً قالب مخاطبان شعر فارسی، ارادت بیشتری به حافظ دارند تا سعدی. اما افراد سخن شناس و آگاه از مبانی سخن شیرین دری به خوبی می دانند که اوج مهندسی کلمات و مضمون سازی های بکر و رندانه در اشعار استاد سخن سعدی شیرازی نهفته است. هر چند که حافظ نیز ضمن برخورداری از همان پایه ی استادی و زبردستی، در شعر خود حال و هوایی آفرید که ابیات آن را آسمانی و جاودانه ساخت. اما به هر حال حتی تقدم سعدی را نمی توان نادیده گرفت.

سخن کوتاه، منظوم این است که بدون آنکه بخواهم پیرامون قوت آثار حضرت امام غلو بکنم، باید ادعا کنم بیایمیش از عهده برون، که عظمت روح را آن عارف فرزانه جنس وابستگی ایشان به شعر و مضامین عارفانه، عاشقانه و حماسی به گونه ای بود که برخی از آثار ایشان خاصیت زبازد شدن و ملکه ی ذهن و جان آدمیان شدن را داراست. همانگونه که بسیاری از اشعار حافظ در نزد مخاطب خاص و عام واجد این ویژگی است.

نکته پایانی که باز هم حاوی نوعی تذکر و زنهار است - تسری دادن مضمون انتظار فرج و شخصیت امام عصر (عج) به برخی غزلیات امام است که حال و هوایی کاملاً عاشقانه بر آنها حاکم است و به واقعه ای مشخص در تاریخی معین گسترش پیدا کرده است. آن هم حادثه ای که به نوعی منشأ نهضت اسلامی ایران به رهبری امام بود که نهایتاً در بهمن ۵۷ به پیروزی انقلاب انجامید.

هر چند امام قبل از انتشار این اثر، بارها در سخنرانی ها و

اعلامیه های خود به اهمیت و عظمت حادثه ی ۱۵ خرداد اشاره کرده بود و با این جمله ی تاریخی که «من برای همیشه ۱۵ خرداد را عرای عمومی اعلام می کنم» این روز را در تقویم ملت ایران به عنوان روزی بزرگ و سرنوشت ساز ثبت کرده بود. اما گویی پس از ارتحال ایشان و انتشار اشعاری که قاطبه ی مردم از آنها بی خبر مانده بودند - از جمله همین غزل - دل بستگی و تأکید امام بر اهمیت ۱۵ خرداد بیشتر با جان و دل مخاطبان و دوستداران ایشان در آمیخت و موجب تأثیر و تأثر عمیق تری در بین آنان شد.

این ارتباط معنایی بین غزل فوق الذکر و مخاطبان بی شمار امام خمینی، زمانی شکل اسرارآمیز و شگفت آوری پیدا کرد که ضایعه ی درگذشت آن پیر فرزانه نیز با آستانه ی روز پانزدهم خردادماه، مقارن شده به گونه ای که ناخودآگاه این باور در ذهن مخاطب شکل می گیرد که تعلق خاطر ایشان به وجود مقدس ولی عصر و نیز در آمیختگی و انس ایشان با مفهوم انتظار فرج آن قدر ریشه دار و عمیق بوده است که در نهایت، شاعر را به نوعی کشف و شهود و رهنمون ساخته است.

به گونه ای که اگر چه آن حضرت در زمان حیات خود،

شاهد واقعه ی عظیم ظهور و رسیدن به دولت یار نموده است اما پس از عمری مجاهدت خستگی ناپذیر، درست در آستانه همان روزی که قیام اسلامی خود را به شکل علنی اعلام و آشکار کرد، جان بر سر پیمان نهاد و با ارتحال جاگدازش در پایان، ضمن خودداری از اطناب بیان و پرداختن بیشتر به مواردی که - اگر چه با موضوع انتظار مرتبط نیست - به جهان شعری امام ارتباط مستقیم دارد، سخن را با ابیات ناب دیگری از امام راحل به پایان می برم که حاوی مژده ی ظهور یار و به پایان رسیدن فصل تلخ انتظار است. مضامینی که چه بسا می تواند در سالهای تلخ پس از ارتحال ایشان حکم مرهم برای زخم دلسوخستان و جفادیدگان وفادار به نام و یاد و مرام آن پیر صاحب دل داشته باشد:

غم مخور ایام هجران روبه پایان می رود

این خماری از سرما می گساران می رود

برده را از روی ماه خویش بالا می زند

غمزه را سر می دهد غم، از دل و جان می رود

وعده ی دیدار نزدیک است یاران مژده باد

روز وصلش می رسد ایام هجران می رود...

چنین بادا!...



هنر اسلامی و سینمای دینی

سید رضامیر کریمی: معضل فرهنگی ما، احتیاط بی‌هنگام و اجتهاد دیر هنگام است

حجت‌الاسلام والمسلمین سید حمید میر خندان: سینما باید منادی ارزش‌ها و معنویت باشد

مسعود فراستی: موضوع دینی، فیلم‌رادیو نمی‌کند

مرحوم فرج‌الله سلحشور: سینمای اسلامی یعنی تبلیغ دین و سینماگر یعنی مبلغ دین

ابوالقاسم اسدی زاده: فیلمی که حال ما را خوب کند، دینی است

احمد رضا درویش: ماندگاری در ساحت تجربه‌های ملی و دینی

◎ صرف پرداختن به یک واقعه تاریخی اسلامی، فیلم را اسلامی نمی‌کند

◎ ما از ظرفیت آدم‌ها استفاده نکردیم

◎ آنچه به عنوان سینمای دینی دارد اتفاق می‌افتد

حاصل نگاه کوتاه بینانه و سطحی نگرا نه سیاست

مداران فرهنگی کشور در ادوار مختلف است



سیدر ضامیر کریمی کارگردان خوش‌نام سینما و مدیر عامل خانه سینمای ایران از دغدغه‌های خود در قالب احتیاط بی‌هنگام و اجتهاد دیر هنگام در حوزه هنر و سینما سخن گفت.

سیدر ضامیر کریمی؛ مدیر عامل خانه سینما

معضل فرهنگی ما احتیاط بی‌هنگام و اجتهاد دیر هنگام است

را محدود و محدود و محدود و به حریص تجاوز کرد، به حریم‌های اعتقادی و مقدسش وارد شده، آن‌ها را مورد تمسخر قرار داد و این امر را یک امر مباح دانست. همچنین در حدود آزادی انسان تغییر ایجاد کرد و گفت که می‌تواند حتی به خدا، مسیح و همه مقدساتی که تا قبل از آن در ساختار حکومتی بر نقطه بالا و رفیعی قرار داشتند، تعرض کند. طبیعی بود مقاومت اولیه مبلغان دینی کاتولیک خیلی جواب نداد و خیلی زود تسلیم فضای موجود شدند و البته خیلی دیر متوجه نقش رسانه در حوزه تبلیغ و ترویج احکام و افکار دینی. این که می‌گویم دیر، به این خاطر است که وقتی به این درایت و بلوغ رسیدند که بسیاری از سنگرهای خود را از دست داده بودند.

● کلیسا کاملاً به حاشیه رفته بود.

به شدت به حاشیه رفته بود. به هر حال باز وارد شد. ولی به حوزه‌های وارد شد که دیگر از روش‌های سنتی و یک‌سویه تبلیغ در آن خبری نبود. با این حال تلاش می‌کرد تجربه معنوی مطبوع خود را با کسانی که تشنه این حقیقتند و از طریق رسانه‌هایی مثل هنر، سینما و رسانه‌هایی که حالا همه‌گیر شده مثل فضاهای مجازی، به اشتراک بگذارد. این تشبث ناگزیر ولی دیر هنگام کلیسا به این حوزه، کمک کرد تا بتواند سیر قهقراپی که در آن قرار داشت را کمی تغییر دهد و به تدریج بتواند وضعیت مقاوم‌تر و قابل‌اعتناتری پیدا کند. این را گفتم تا بگویم رسانه‌های فرهنگساز مثل سینما و رسانه‌های مشابه امروزه چقدر نقش تعیین‌کننده‌ای دارند. به قول بعضی‌ها اگر آمریکا یک روز مجبور باشد فقط یکی از پنتاگون یا هالیوود (صنعت فیلمسازی آمریکا) را انتخاب کند قطعاً هالیوود را انتخاب می‌کند. یعنی حاضر است همه سلاح‌هایش را زمین بگذارد ولی سینمایش را از دست ندهد.

می‌کند و در سیاستگذاری‌های کلان مملکت برایشان نقش تعیین می‌کند، مشارکت دارد. در واقع جمعیتی از کارشناسان حرفه‌ای سینمای ایران و به شدت فراگیر است. تقریباً بالای نود درصد از اعضای حرفه‌ای شاغل در سینما عضو این مجموعه هستند و اکثریت قریب به اتفاق وجود دارد.

● در این زمینه عمده چالش‌ها و مهم‌ترین نگرانی‌ها و دغدغه‌های پتان چیست؟ بزرگ‌ترین موانع برای رسیدن به آمل و آرزوهایی که دارید چیست؟

من فیلمسازی متعلق به نسل انقلاب هستم. یعنی بعد از انقلاب دوره بلوغ فکری و سنی خود را طی کرده و با انقلاب بزرگ و وارد دانشگاه شده‌ام، خود را متعلق به نظام می‌دانم، کارم را در این نظام یاد گرفته و ادوار مختلف بعد از انقلاب را تجربه و سیاست‌های فرهنگی موجود را رصد کرده و همه آن‌ها را زیر ذره‌بین داشته‌ام. همچنین به عنوان یک کارشناس حدود سی سال است دارم به دقت مسائل را پیگیری می‌کنم تا در این زمینه بتوانم نظر کارشناسی دقیقی بدهم. باید بگویم ما مسائل مختلف و مشکلات فراوانی در سینما داریم که بعضی‌هایش مبنایی‌اند. آن بخش مبنایی، که اتفاقاً با حوزه‌های علمی‌گه می‌خورد، نیازمند یک بازنگری و تعامل خیلی جدی است. سال‌هاست راجع به این موضوع حرف زده می‌شود ولی هیچ سازوکاری برای ایجاد این تعامل نزدیک پیشبینی نشده است. برای روشن شدن فضای بحث مجبورم چند مثال از خارج بزنم. ببینید در اروپا بعد از اتفاقاتی که در رنسانس افتاد جریان عقلگرایی مذهب را کنار زد و سعی کرد تعریف جدیدی از آزادی انسان ارائه دهد و قدرتی برایش قائل شد و او را به جای خداوند بر مسند قدرت نشاند. این تفکر به تدریج واتیکان و قشر مذهبی کاتولیک، که قبلاً حاکم بودند،

● ابتدا خودتان را کامل معرفی بفرمایید! الان

سمتتان چیست و در خانه سینما چه کار می‌کنید؟
من سیدر ضامیر کریمی هستم. فیلمساز، کارگردان، نویسنده و تهیه‌کننده. لیسانس گرافیک از دانشگاه هنرهای زیبا دارم. الان هم برای دومین بار با یک فاصله پنج‌ساله مدیر عامل خانه سینمای ایران شدم.

● مختصری از خانه سینما بگویید!

خانه سینما یک تشکیلات صنفی و مجموعه‌ای از اصناف و تشکل‌های سینمایی کشور اعم از تشکل کارگردان‌ها، تشکل فیلم‌نویس‌ها، تشکل فیلمبردارها، تشکل تدوین‌گرها و همه تخصص‌ها و رده‌های تخصصی است که در سینما کار می‌کنند. هر کدام این‌ها برای خود یک انجمن صنفی دارند و اعضای حرفه‌ای و شاغل در آن حرف‌عضو آن صنف هستند. همه آن صنف با همدیگر می‌شود خانه سینما. یعنی خانه سینما امروز شامل سی‌و‌دو صنف سینمایی است و در مجموع ۵ هزار نفر عضو دارد. به لحاظ قیافه و قواره و شکل ساختاری نیز تقریباً می‌شود گفت در دنیای نظیر است. یعنی نوع مشابه و عین به‌عینش وجود ندارد. بلکه سندی‌کاهایی وجود دارند که به این گستردگی حرف‌سینمایی خود را نمایندگی نمی‌کنند. حال آن که خانه سینما بیش‌تر سابقه فرهنگی دارد تا سابقه سندی‌کایی یا حزبی.

● کارش چیست؟

این نهاد مدنی از حقوق صنفی، امنیت شغلی، مسائل رفاهی اعضای خودش حمایت می‌کند. همچنین در شکل کلان‌تر از تمام سیاست‌هایی که موجب کمک به بهتر شدن وضعیت معیشت و کسب‌وکار اعضا می‌شود، دفاع می‌کند و در تدوین اسناد بالادستی، که تکلیف این حرف‌را در آینده مشخص

چون به درستی به این نتیجه رسیده‌اند که برای هر استیلائی اقتصادی و سیاسی ابتدا باید استیلائی فرهنگی داشت. اول باید میسیونرهای فرهنگی و مذهبی، دژهای قلب مردمان یک کشور را فتح کنند تا بعد بتوانند از دروازه‌های آن شهر مثل سربازان پیروز وارد شوند، کالاهای اقتصادی‌شان را به آن کشور بفرستند و اقتصاد آن را در دست بگیرند. تبعاً وابستگی جزء لوازم چنین کشورهایی است. یعنی تبدیل به کشورهایی می‌شوند که دیگر اختیار سیاست‌های خودشان را ندارند، چون وابسته‌اند، نیز مجبورند سرسپردگی کنند.

حجم وسیع رسانه‌هایی که به شکلی فزاینده دنیا را پر کرده‌اند، از جمله شبکه‌های ماهواره‌ای و تلویزیون‌ها و فیلم‌های سینمایی که تولید می‌شود، جزء اقتصاد فرهنگی است. اصلاً اقتصاد فرهنگی یکی از اقتصادهای مهم دنیاست و رقم‌های بسیار بالایی در آن ردوبدل می‌شود. چرا؟ این همه توجه به این بخش برای چیست؟ یک جنگ بسیار بزرگ دارد در دنیا اتفاق می‌افتد و تلفات بسیاری هم می‌گیرد، ولی به چشم نمی‌آید. یعنی قیافه‌اش شبیه قیافه جنگ جهانی دوم و اول نیست. جنگ بی‌امان و خاتمان سوزی است که دارد فرهنگ‌ها و نسل‌های بشری را بی‌هویت می‌کند و ریشه‌شان را می‌زند. تلفاتش هم این است که با نسل جدیدی مواجهیم که حتی پرسشگر و حقیقت‌جو نیست، بلکه به شکل دیگری متعصب است؛ متعصب است به داشته‌هایی که از آن سوی مرزها می‌آید و حتی حاضر نیست آن‌ها را با چیزی عوض کند.

● برای مقابله با این تهی‌سازی و مبارزه فرهنگی، ما چکار کردیم؟

به عنوان یک آدم دلسوز و کسی که حداقل به عنوان مستمع پای منبر بوده و در بحث‌های عالمانه شرکت کرده، باید بگویم متأسفانه در کشور یک مشکل جدی و یک آفت بسیار بزرگ میان برخی علما و کسانی که متولی امر فرهنگ دینی هستند، وجود دارد؛ احتیاط بی‌هنگام و اجتهاد دیرنگامشان. ما در مواجهه با پدیده‌های جدید بدون استثناء احتیاط می‌کنیم. تاریخ فقه ما نشان می‌دهد که در بسیاری مواقع این احتیاط نه تنها موجب صلاح جامعه را فراهم نکرد بلکه سرخوردگی بزرگی در نسل‌هایی به وجود آورد که بعدها پدران جامعه شدند و آن‌ها را به فقه، به عنوان یک نگاه علمی پویا، بی‌اعتماد کرد. همین‌طور اجتهادهای دیرنگام، یعنی اجتهادهایی مثل اجتهادی که کلیسا و واتیکان کرده، آن هم بعد از این که همه سنگ‌هایش را از دست داد، آن‌ها وقتی به فکر استفاده از رسانه‌ها افتادند که دیگر مخاطبی پای رسانه‌شان نبود و برای جذب آن مخاطب باید هزینه‌های گزافی می‌پرداختند. من بخشی از این مسائل را ناشی از یک نگاه کاملاً منطقه‌ای و محدود به داخل مرزهای خودمان می‌دانم. یعنی متأسفانه آن نگاه جامع‌نگر، که باید اندازه و کمیت ما را به عنوان یک جمعیت شیعی نسبت به کل عالم و جمعیت زمین و گونه‌گونی فراوان عقاید و اعتقادات موجود و پراکنش قدرتی که در جهان هست، وجود ندارد. همان جامع‌نگری که می‌تواند تناسب و اندازه واقعی ما را بسنجد و با علم به اقلیت بودن ما در جامعه امروز جهانی، نسخه‌های صادر کند. این فقدان باعث شده دچار یک غرور و استغنائی کاذب شویم. یعنی وقتی حرف می‌زنیم فکر می‌کنیم چون همه محدوده داخل مرز کشور، حداقل به لحاظ حکومتی چون آدم که از قلب‌های مردم خیلی خبر ندارد، در اختیار ماست پس نسخه‌های ما هم لازم‌الاجراست و می‌توانیم به راحتی برای مردمان نسخه بنویسیم و حداکثر مطالبات خودمان را به عنوان یک قانون فراگیر قابل اجرا در تمام این محدوده، لازم‌الاجرا بدانیم. در حالی که واقعیت این است که هر تعدی از شرع عم از این که آن را کاهش و تنزل دهیم و با اغماض بخشی‌اش را کنار بگذاریم یا شدت و حدتش را با مصلحت و احتیاط افزایش

دهیم، لطمه به روح شرع می‌زند. این احتیاط‌های بی‌مورد و بعضاً از سر خیرخواهی ولی بدون مطالعه و غیر کارشناسانه جلوی آن وسعت نظر لازم را می‌گیرد. ما به آن وسعت نظر نیاز داریم تا برنامه‌ریزی‌هایمان برای نسل‌های آینده باشد، نه فقط برای افرادی که امروز پای منبرمان هستند و بلکه برای کسانی که در بطن این‌ها هستند و بعدها زاده خواهند شد. وقتی این‌طور محدود و منطقه‌ای نگاه می‌کنیم خود را بی‌نیاز از سینمای دنیایی، من خدمت خیلی از علما رفتم که وقتی شروع به صحبت کردم گفته‌اند: «هنی که فیلم نمی‌بینم ولی سینما خیلی خوب است.» من واقعا به آقایان اعتراض دارم. یا نمی‌دانند سینما چقدر مهم است یا اگر می‌دانند نباید این‌طور صحبتشان را شروع کنند. مگر ما وقتی کتاب نمی‌خوانیم می‌گوییم که من کتاب نمی‌خوانم ولی کتاب را دوست دارم؟ آدم هیچ وقت کار ناپسندی که انجام می‌دهد را نمی‌گوید. اصلاً حرمت هم دارد. آدم نباید کار زشت را به دیگران بگوید. مگر این که قائل باشیم این کار زشت نیست. یعنی چه؟ یعنی این حرف را می‌زنند چون به سینما شک دارند و هنوز مطمئن نیستند. احساس می‌کنند محرم نیست یا حوزه‌های است که هنوز قابل اعتماد نیست. به همین دلیل اول صحبتشان می‌گویند من فیلم نمی‌بینم، برای این که دامن خودشان را خدای نکرده آلوده نکنند و تردمان نشوند؛ چیزی که احیاناً از عواقبش بی‌خبرند.

این همان احتیاط بی‌هنگام است که خیلی دیر به یک اجتهاد دیرنگام تبدیل می‌شود. وقتی که دیگر مخاطبینمان را از دست داده‌ایم. وقتی این‌طور و از سر بی‌اعتمادی به حوزه سینما نگاه کنید تکلیفی که از سینما می‌خواهید این است که هر فیلم صرفاً تخصصات تفکر شیعی را تبلیغ کند و اصلاً ذره‌ای هم از حداکثر توقعات اعتقادی ما کوتاه نیاید. در غیر این صورت این فیلم، دینی نیست. چون با دیده شک داریم به این حوزه نگاه می‌کنیم. در حالی که اگر حواستان باشد که کجای دنیا ایستاده‌ایم، چند نفریم و در چه اقلیتی هستیم ممکن است ادبیاتتان تغییر کند.

● به نظر شما الان سینمای ما یک سینمای اسلامی است؟

اگر نگاه و اندازه‌مان را در مختصات جغرافیایی عالم بسنجیم توقعمان را از سینما و هنر معقول می‌کنیم. متأسفانه الان با بسیاری از آدم‌های ظاهر بین مواجهیم که به عنوان ناظر، ضابط، مدیر و اثرگذار در مداخل تولید سینمایی حضور دارند و معیارشان برای فیلم خوب و بد این است که چند بار شخصیت‌هایش نماز می‌خوانند، در آن مسجد نشان داده یا قرآن خوانده می‌شود. اشکال ندارد. من می‌گویم این نوع از تبلیغ هم لازم است. یک وقت ما در جمع عاشقان اهل بیت هستیم. محبان امام حسین جایی جمع شده‌اند. این‌جا مداحی معنی بدی ندارد؛ یک ذکر و تلمنر است تا همه‌مان عشق درونیمان را آشکار کنیم و به یک شمع روحانی خوب و یک یکدلی با ابا عبدالله برسیم. ولی آیا هر جایی می‌شود مداحی کرد؟ تا چه حد می‌توانیم تناسب کلاممان با مخاطب را نادیده بگیریم؟ مدیا یا رسانه‌های مثل سینما که محدوده و مرز ندارد و در همه قاره‌های دنیا پخش می‌شود و به همه جا می‌رود، با علم به این که ما اقلیتی مورد حمله رسانه‌های اکثریت هستیم، باید در ابتدا به چه خصوصیات و ویژگی‌های ما مابین‌دازد و چه چیزی را در ما بولد و بزرگ کند؟ این انتظاری است که ما از علما داریم. مثلاً وقتی به ایشان می‌گوییم که داریم فیلمی را راجع به حضرت علی اکبر می‌سازیم می‌گویند آفرین! آفرین! در حالی که ما نیازمند یک نگاه بزرگ‌تر از این حرف‌ها هستیم. صرف پرداختن به یک واقعه تاریخی اسلامی که فیلم را اسلامی نمی‌کند. شاید آن چیزی که اتفاقاً برای امروز جامعه ما کاربردی تر است رسیدن به یک رفتار دیندارانه و یک عرفان کاربردی و بسیار ساده و دم‌دستی است که با تعالیمی

بسیار ساده تکالیف ساده شهروندی را به انسان‌ها گوشزد کند و از آن‌ها انسان‌هایی مسئول بسازد. در چنین فیلمی شاید اصلاً ضرورتی به اشاره مستقیم به منابع حرف‌هایی که زده می‌شود، نباشد. آدم به شرایط مخاطب خودش نگاه می‌کند. چیزی که ما تأثیرگذاری می‌خواهیم است، نه به رخ کشیدن اطلاعاتمان. ما می‌خواهیم در مخاطبان تأثیر بگذاریم. اگر چنین می‌خواهیم باید بدانیم و آگاه باشیم مخاطب ما صرفاً محدوده مؤمنینی که پای منبرمان می‌نشینند و با آن‌ها مشترکاتی داریم و قرار نیست از نقطه سر خط شروع کنیم، نیستند. مخاطبین ما خیلی وسیعند، از بخش عظیم و مهمی از دنیا که بی‌دینند و به خدا قائل نیستند شروع می‌شود تا بت‌پرست‌های فراوانی که در جاهای مختلف دنیا هستند و پیروان ادیان دیگر. اصلاً معلوم نیست خدا این‌ها را رها کرده باشد. شرک است اگر فکر کنیم خدا در کنترل عالم فقط ما را برگزیده و بقیه چند میلیارد را به هوای خود رها کرده برای خود بچرند. نه، اصلاً چنین چیزی نیست. حق ما نیست که آن‌ها را از محدوده امن الهی برانیم. این چیزی است که من پای منبر یاد گرفته‌ام. اصلاً اگر قرار است کسی رانده شود این وظیفه خداست. من مدعی که فکر می‌کنم گوهر خوبی از اندیشه و اعتقاد دارم که باید عرضه شود، باید این را در شکل و طوری عرضه کنم که همه خریدارش باشند. نه آن را در پیاده‌رو و دستفروشی بازاری کنم و داد بزنم تا حال همه از این میزان تظاهر و به‌رخ کشیدن به هم بخورد و نه در گاو صندوقی بگذارم که دیگر نشود پیدایش کرد. این بهترین مناسب خودش را می‌خواهد. تلاؤبیش باید برای هر مشتری به اندازه و جایگاه و ظرفیت او به چشم برسد و نمایش داده شود.

● به نظر شما که یک فیلم ساز انقلابی هستید، دید و نگاه حوزه علمیه به سینما چگونه است؟

سینما ظرفیت‌های فراوانی دارد و متأسفانه علمای ما با سینما بیگانه‌اند. خیلی دیر دارند متوجه می‌شوند که رسانه‌های فراوانی مثل رسانه‌های مجازی که شامل اینترنت و شبکه‌های اجتماعی می‌شود، مرزها را درنوردیده و دارد بی‌رحمانه انسان‌ها را به خدمت تفکراتی در می‌آورد که حتی راجع به آن اطلاعات کافی ندارند. حال آن‌که ما هنوز که هنوز است ورود به این عرصه‌ها را مباح نمی‌دانیم و با تردید با آن رفتار می‌کنیم. فکر می‌کنیم اگر واردش شدیم فقط و فقط و فقط باید حداکثر مطالبات اسلامی و شیعیمان را در آن جاری کنیم و اگر حداقلی اتفاق بیفتد نه دینی است و نه کافی. در جهان غرب از بس به حضرت مسیح توهین می‌شود کافی است یک فیلم ساخته شود که به ایشان توهین نکند؛ کلیسا از آن تقدیر می‌کند. چون همه چیزش را باخته و میدان را از دست داده، خدا نیارد آن روز را ولی روشی که ما در پیش گرفته‌ایم می‌تواند جامعه ما را به نقطه‌های غیر قابل بازگشتی برساند. کم‌این که آماران‌شان می‌دهد ما جایگاه اندکمان را در دل بسیاری از جوان‌ها از دست داده‌ایم، با جوان‌های خودمان نمی‌توانیم دیالوگ برقرار کنیم و مباحث قابل دفاع کمی داریم. همه این‌ها به خاطر این احتیاط‌های بی‌مورد است. چه در تقلیل شرع و چه در سنگین کردن و اضافه کردن به آن.

امیدوارم این مصاحبه به دست علمایی برسد که ما خیلی چشم‌امید داریم در بازنگری و توصیه‌های آن‌ها به بازنگری در شیوه‌های تبلیغی بشود یک انقلاب فرهنگی جدید را انداخت تا قلوب جوان‌هایمان را به دست بیاوریم. به همین دلیل عرض می‌کنم آنچه از فرهنگ دینی فهمیده‌ایم این است که آدم دین‌مدار کسی است که پرسشگر باشد. آدم پرسشگر خود را حقیقت کامل نمی‌داند بلکه احساس می‌کند در مسیر حقیقت است و هنوز به بسیاری از حقایق جاهل. این هم طبیعی است. چون دارد راجع به معنایی بسیار بزرگ و بسیط صحبت می‌کند که هر چقدر در آن فرو می‌رود، مثل یک دریا، تمامی ندارد. از همین رو این مسیر، مسیر بی‌ادعایی است. حداقل ما

آن مسلمان حقیقی، نقطه‌ای از تاریخ که در آن ایستاده و همه این پارامترها با هم کمک می‌کند که چه چیزی از او صادر شود و چقدر مؤثر و ماندگار و روح و ماهیت دینی داشته باشد.

● سینما در حوزه دینی چقدر به سمت عوام‌گرایی رفته یا دارد می‌رود و عوام‌زده شده؟ فیلم‌های ما چقدر متأثر از بینش اثرگذار این بخش جامعه است؟ اساساً قبول دارید سینمای اسلامی ما دارد به سمت عوام‌زدگی و عوام‌گرایی می‌رود؟

آنچه به عنوان سینمای دینی دارد اتفاق می‌افتد حاصل نگاه کوتاه‌بینانه و سطحی‌نگرانه سیاستمداران فرهنگی کشور در ادوار مختلف است. تلویزیون تعریف غلطی از دین می‌دهد و هنوز نتوانسته رابطه درست عقلی را با این ماجرا ایجاد کند. همان تأثیر، که مخاطبین خیلی گسترده‌ای دارد، هم به سینما نفوذ کرده. البته من همچنان در سینما فیلم‌های بسیاری سراغ دارم که ادعاهای بزرگی پشتشان نیست. اصلانه قصه‌های تاریخی و دینی مطرح کرده است و نه از درونش رفتار خیلی آشکار یک آدم متشعر را می‌بینید ولی جان کلام دارد زندگی صحیح بر اساس تعالیم دینی را به مخاطب آموزش می‌دهد و تأثیرش هم ماندگار است. اما آیا آن فیلم دینی تر است یا فیلمی که به ظاهر و نعل‌به‌نعل از روی تاریخ ساخته شده ولی انسان را دچار وهم می‌کند و ما را حتی از تخیلی که قبلاً داشتیم فاصله می‌دهد و آن را هم دچار مشکل می‌کند؟ تفاوت این دو در تفاوت ظاهر و باطن است. یعنی فهم این که چقدر ظاهر برای حفظ آن باطن نیاز داریم و نباید آن ظاهر را اصل قرار دهیم. همه این‌ها برای حفاظت از آن باطن است. همه آیین و مناسک و احکام و هر چه داریم برای این است که آن جوهره را از بین نبریم. ولی چه زمانی قرار است راجع به آن حرف بزنیم؟ دنیا تشنه شنیدن آن است. من شک ندارم پیامبر احکام درس نداده است. حواریون و اطرافیان پیامبر عاشق رفتار و اخلاق او بودند. این قدر دوست‌داشتنی بود که نمی‌خواستند از محضرش جدا شوند و هر کاری انجام می‌داد تکرار می‌کردند. بدون این که بخواهد به آن‌ها تعلیم دهد. یعنی اول چشم‌ها و ذهن‌های مشتاق حقیقت را جذب و تشنه اخلاق و رفتار خود بکن. بعد هم اصلاً لازم نیست چیزی به آن‌ها یاد دهی، خودشان از تو تقلید خواهند کرد. این مکلیزم را غرب خیلی خوب یاد گرفته است. غرب در سینمایش خیلی مستقیم نمی‌گوید مثل من لباس بپوشید، غذا بخورید و چه و چه؛ تصویری از یک انسان غربی ارائه می‌دهد که برای تو جذاب است. تصویر یک انسان سخت‌کوش که پای تمام مشکلات می‌ایستد تا به هدفش برسد. به این شکل قهرمانی می‌سازد که قهرمان جوانان ما می‌شود. در کنارش چه اتفاقی می‌افتد؟ جوان ما چه خواهد چه نخواهد لباس‌های آن قهرمان را می‌پوشد و در شکل راه رفتن، ژست، امکانات، ماشین و پوشش خود را از تقلید می‌کند و سعی می‌کند همه این‌ها را شبیه آن قهرمان کند. چون آن قهرمان را دوست دارد. ما این بخش دوست‌داشتن را کنار گذاشته‌ایم. یعنی آن جوهره‌ای که اول باید اتفاق بیفتد را کنار گذاشته‌ایم و می‌خواهیم به زور آن لباس را بفرشویم. می‌گوییم این‌طور لباس بپوش، رفتار کن و مناسک انجام بده. غافل از این که اگر این‌ها از سر تقلید و تکرار و عادت باشد پیش‌پزنی نمی‌آورد.

● تفاوت مهم سینمای پس از انقلاب با سینمای قبل از انقلاب چیست؟

برای هر سنجشی باید اول آن حرف مبنایی اولیه من را در نظر بگیرید. این که می‌خواهیم خودمان را در مقیاس دنیا بسنجیم یا در مقیاس ایران یا در مقیاس قم یا در مقیاس مسجدی که در آن سخنرانی می‌کنیم؟ هر کدام از این‌ها فرق می‌کند. به عنوان کسی که با فیلم‌های ایرانی به تمام دنیا رفته و نظر خارجی‌ها را راجع به فیلم‌های ایرانی می‌داند می‌گویم در این دنیای پر از وحشیگری و بی‌اخلاقی و بی‌خدایی که حتی شیطان پرستی در خیلی از فیلم‌ها موج می‌زند سینمای

رزمی که فقط مدتی پیش دارند [تردید از من است] اعتقاد دارد. گفت: «این که داری می‌گویی چه توصیه‌هایی به تومی‌کند؟» گفت: «توصیه‌هایی که می‌کند این است که مثلاً راستگو و چنین و چنان باش.» خندیدیم. گفت: «برای چه می‌خندی؟» گفت: «برای این که همه این‌ها که می‌گویی در اسلام هست. البته خیلی چیزهای بیشتر تر.» چیزی گفت که درس بزرگی برای ما است. گفت: «هن تر بعد از دانشگاه مرخصی می‌گیرم و راجع به اسلام تحقیق می‌کنم.» این یعنی آزادی معنوی، یعنی انسان حقیقت‌جو. انسان حقیقت‌جو کسی است که پرسش دارد. کسی که پرسش دارد قبول کرده همه آنچه که دارد درست نیست و بخشی را برای دریافت‌های جدید خالی گذاشته. اصلاً این که می‌گویند عده‌ای جلوی امام زمان می‌ایستند به خاطر این است که اصلاً چیز جدیدی نمی‌خواهند و همه قلبشان را پر کرده‌اند. سؤالی ندارند که از او بپرسند. باید سؤال داشته باشی که از امام زمان بپرسی. امام زمان برای تعریف می‌آید، نه برای جنگ. می‌آید که تعریف جدیدی ارائه بدهد. همان تعریفی که نداری را. پس آن بخش خالی باید وجود داشته باشد تا بتوانی منظر بمانی. تشنگی باید باشد سؤالی باید باشد که از ایشان بپرسی. وقتی سؤال نداشته باشی که فایده ندارد.

این‌ها را گفتم تا بگویم این میزان بر طبل تعصب کوبیدن به صلاح دین مانع است. تعصب به جایش خوب است. شما لحظه شروع جنگ باید رجز بخوانی. فقط امام حسین کار حکمی و سخنرانی می‌کرد. چون ولی بود. اصلاً بحثش هم جد است. او اصلاً برای جنگ نرفته بود. قصه‌اش فرق می‌کرد. اما ما می‌جنگیم و رجز می‌خوانیم. می‌گوییم دمار تان را در می‌آوریم و پدرتان را در می‌آوریم. چون آن‌جا وقت رجز خواندن است. ولی آیا همیشه باید رجز خواند؟ اگر همیشه رجز بخوانی و دشمنی در کار نباشد مثل چوپان دروغگو نمی‌شوی و کم‌کم مردم نسبت به تبلیغاتی که می‌کنی ناامید نمی‌شوند؟ آیا این میزان که در سخنرانی‌هایمان روی تعصب مذهبی پافشاری و در مسائل تندگیری می‌کنیم، آرام‌آرام به عکس خود تبدیل نمی‌شود؟ وقتی بحران نیست چرا این قدر بحران را به رخ می‌کشیم، چرا آرام‌تر و بر اساس منطق و عقل با آدم‌ها صحبت نمی‌کنیم؟ سینما همان مدیا و ظرفی است که می‌شود این حرکت متعالی برای جذب انسان‌های بافطرت را در آن برنامه‌ریزی کرد.

● تعریف شما از سینمای اسلامی چیست؟ اساساً می‌توانیم چنین سینمایی داشته باشیم؟

سؤال سختی است. به این معنا که اول باید ببینیم چه تعریفی برای انسان مسلمان قائلیم و چه نگاه و رفتاری او را از انسان‌های دیگر متمایز می‌کند. این تعریف به نوعی در تولیداتی که آن انسان با دیدگاهش انجام می‌دهد مؤثر خواهد بود. در واقع آنچه ما در طول قرون متمادی داشته‌ایم هنر اسلامی نبوده بلکه هنر مسلمان‌ها بوده است. حاصل رفتار و عمل صالح مسلمانان در ادوار و مقاطع مختلف رنگ و بوی اعتقاد و نگاهشان را داشته و به دست دیگران کامل شده. شاگردان مسیر اساتید را تکمیل کردند و این یک سیر تکاملی گرفته است. اگر نه ما در زمینه‌های مختلف مثل معماری و نقاشی یا هنرهای جدید، که بعداً آمدند و آن قدر سابقه ندارند، فرامین مشخص و معینی نداریم که بخواهیم به آن استناد و محدوده‌های برایش مشخص کنیم. این مسلمان‌ها هستند که هر وقت خوب زندگی و فکر کرده‌اند و اصالت در رفتار و نگاهشان بوده آنچه از درونشان بیرون تراویده و شکل عینی پیدا کرده یا حاصل کارشان که دیگران از آن منتفع شده‌اند، رنگ و بوی اسلامی داشته است. به این معنا من با قانون‌مند کردن محدوده هنر و آیین‌نامه نوشتن برای آن و شفاف کردن محدوده‌اش به این معنا که چه هنری اسلامی است و چه هنری نه، مخالفم چون این متغیر به کسی که آن عمل را صادر می‌کند وابسته است. میزان ایمان و اخلاص

این طور دیده‌ایم که دوستان طلبه خیلی حرف می‌زنند. پله پله که منبر را بالاتر می‌روند کم حرف‌تر، موج‌تر، مؤثر تر و بی‌ادعتر می‌شوند. هر کس به قله بالاتری می‌رسد چنین می‌کند.

پس باید یک روش تبلیغی توأم با اعتمادبنفس را در دستور کار قرار دهیم. این مدل از تبلیغ که می‌خواهد با بهره‌کشیدن معجزه‌هایی، که در خواب و حرم و جاهای مختلف اتفاق می‌افتد، مخاطب خود را مقهور کند و عقل از کله‌اش برود و او را مرید اعتقاد گوینده کند، تأثیر آنی کوتاهی دارد و در درازمدت تأثیرش از بین خواهد رفت. دین ما دین عقل‌گرایی است. ما از ظرفیت عقل آدم‌ها استفاده نکرده‌ایم که حالا بخواهیم با مداحی آن‌ها را هدایت کنیم. حجم تبلیغ مداحی گرایانه ما زیاد شده. متأسفانه بعضی وقت‌ها احساس می‌کنم سخنرانی‌هایمان هم شبیه مداحی شده است. قبل از انقلاب یا اوایل انقلاب وقتی یک واعظ حرف می‌زد کاملاً احساس می‌کردیم یک بحث منطقی و علمی دارد مطرح می‌شود. بعد او پایین می‌آمد و یک مداح شروع به صحبت کردن می‌کرد که حرف‌هایش حال و صفای دیگری داشت. الان این مرز برداشته شده. این‌طور می‌گویم: کسی که می‌خواهد دیگران به ضرب و زور معجزه ایمان بیابند احتمالاً به چیزی که مطرح می‌کند اعتقاد ندارد یا شک دارد. این نشانه عدم اعتمادبنفس است. ما باید اعتمادبنفس داشته باشیم. یکی از بهترین نسخه‌های زندگی عالم در دستمان است و بشر امروز تشنه این نسخه است. نیاییم کلام زیبا و منطقی خودمان را در قالب‌های اغراق آمیز و توأم با رنگ و لعاب متظاهرانه، پنهان کنیم. فکر نکنیم اگر راجع به معجزات و مسائل دیگر و احیاناً خرافات، که معمولاً قاطی این مسائل می‌شود، حرف بزنیم می‌توانیم جمعیت زیادی را جلب کنیم. نه، ما داریم قشر نخبه و عاقلان را از دست می‌دهیم. آن هم به خاطر همین گرایش. در حالی که جوهر دین ما روی عقل سوار شده. اصلاً پیامبران برای فعال کردن ظرفیت خاموش عقل بشر آمده‌اند. اگر این جمله را به چند جوان دانشگاهی بگوییم احساس خوبی به آن‌ها دست می‌دهد. ما همیشه می‌گوییم امام زمان می‌خواهد بیاید. همیشه طوری از امام زمان صحبت می‌کنیم که انگار یک عالم دینی دارد می‌آید. واقعا هیچ وقت شده توضیح دهیم کسی که دارد می‌آید دانشمند و همه علوم را بلد است. متأسفانه چون مدام احتیاط می‌کنیم و نگرانی، این قدر مرز خودمان را با عقل و دانش و دستاوردهای علمی بشر حفظ کرده و خودمان را کنار نگه داشته‌ایم که جماعتی فکر می‌کنند تمام چیزی که داریم از آن حرف می‌زنیم فقط یک بعد دارد و اصلاً به درد زندگیشان نخواهد خورد. تصویری که از امام زمان دارند این است که کسی با شمشیر و عبا و لبه می‌آید. فقط هم قرآن و نماز می‌خواند. لذا وقتی راجع به امام جعفر صادق (علیه السلام) توضیح می‌دهی و می‌گویی مباحث علمی در کلاس ایشان شامل شیمی، فیزیک و نجوم هم بوده ناگهان اتفاقی در آذهنان می‌افتد و فکر می‌کنند پس چرا امروز چنین نیست. چرا امروز این اصرار وجود دارد که دین را غیر علمی نشان دهیم؟

● چه انتظاری از علما و حوزه علمیه دارید؟

خواهش از همه علما این است که کمک کنیم تا چهره درست‌تر، وسیع‌تر و بانفوذتری از دین برای مخاطب ارائه دهیم. در این راه نباید پترسیم از این که انسان‌ها آزادی معنوی داشته باشند. اصلاً باید آزادی معنوی را تبلیغ کنیم. باید بگوییم بخشی از درونتان را برای چیزهای خوبی که به دست می‌آورد خالی بگذارید. همه چیزهای خوب دست شما نیست. من یک مثال می‌زنم امیدوارم این را هم علما بخوانند! به مناسبت برگزاری جشنواره فیلمی به تیاوان رفته بودم. خانمی که مترجم من بود خیلی مؤدب، وقت‌شناس و امانت‌دار بود، غیبت نمی‌کرد و به لحاظ اخلاقی سالم بود. یک روز به او گفتم: «تو چه دینی داری؟» گفت: «من به خدا اعتقاد ندارم.» گفت به آیینی مثل ذن یا یکی از این چیزهای

چطور می‌بینید؟ نگاه امام به سینما و هنر اسلامی چگونه بود؟

امام مثل یک خواب بود در دوره‌ای از جوانی ما. فکر می‌کنم خیلی از نسل‌ها آرزوی تجربه این دوره جوانی را داشتند. شاید الان که سمنان بالا رفته و یک خرده عافیت طلب و مصلحت‌جو شده‌ایم وقتی به آن دوران نگاه کنیم بگوییم چه دوره سختی بود. جنگ و این مشکلات بود. ولی واقعیت این است که من در حسرت آن دوره می‌سوزم. دوره‌ای که با تمام وجود به کسی اعتقاد داشتیم و هیچ سختی یاری برابری با این عشق و علاقه ما نداشت. به نظرم امام ادبیاتی را در دنیا حاکم کرد که حالا زود است راجع به آن حرف زده شود؛ ادبیات مستضعفین. البته متأسفم که خیلی مسیر امام را نرفتیم. فاصله طبقاتی که امروز در جامعه ما وجود دارد چیزی نیست که امام آرزو می‌کرد. امام خیلی پیشرفته و مدرن فکر می‌کرد. چه کسی به امام گفت در اولین سخنرانی‌ات در ایران راجع به سینما حرف بزن؟ چه مطالبه‌ای آن روز در بهشت زهرا وجود داشت که امام راجع به سینما حرف بزند؟ اصلاً مردم تازه سینماها را آتش زده بودند و هیچ مطالبه عمومی وجود نداشت. امام می‌توانست یک ماه بعد یاد سخنرانی‌های دیگرش این کار را کند. اصلاً جزء اولویت‌های انقلاب در آن روز سقوط شاه بود، نه تطهیر سینما. این بلندنظری را چه کسی به انسانی داد که پانزده سال در نجف تبعید بود و ظاهراً با مختصات این دنیای مدرن آشنایی نداشت.

شیرین می‌شود. تو چه فکر می‌کنی؟ او هم پاسخ دهد. در این شکل از ارتباط مخاطب فقط بخشی از پیام را نمی‌گیرد، ممکن است حتی دوبرابر پیام را بگیرد. یعنی ممکن است حتی از شما جلوتر برود. هر کسی که ادعای ترویج دین دارد باید از این شکل جدید ارتباط با مخاطب استفاده کند. این الگوی بسیار مهمی است. ادعا را کنار بگذارید. این که ما همه چیز می‌دانیم را کنار بگذارید. اصلاً می‌دانید، ولی همه را کنار بگذارید. مخاطب از شما نمی‌پذیرد. اصلاً مخاطب از شما نمی‌پذیرد که به آخر خط رسیده‌اید. این یعنی کوچک کردن هدف. این خط ته ندارد. این را به مخاطب بگویید و با او در میان بگذارید. بگویید من این همه راه آمده‌ام و هنوز خیلی چیزها را نمی‌دانم. این خیلی جذب‌کننده و درگیرکننده است و عقل‌ها را به سمت خود جذب می‌کند. اگر به این شکل یکی از دریافت‌هایی که در طول مطالعاتتان داشته‌اید را به مخاطب بگویید، آن را به عنوان یک دریافت علمی متقن می‌پذیرد. چون می‌گوید شما اول اقرار کردید که من همه چیز را نمی‌دانم. حالا اگر می‌گوی چیزی را می‌دانم، پس آن را می‌دانی. آیا ما با مخاطب‌نمان این طور حرف می‌زنیم؟ نه، ما طوری حرف می‌زنیم که همه چیز را می‌دانیم. پس کافی است مخاطب ما به جامعه برود و ببیند که نه، چیزهایی که ما می‌گوییم وجود ندارد و اصلاً این طور که گفتیم نیست. آن موقع حتی به همه چیزهای خوبی که گفتیم شک می‌کند.

به عنوان یک فیلمساز و مدیر جوان، شایسته و دنیادیده از نگاه هنری امام را در فضای هنر و سینما

ایران، مخصوصاً سینمای بعد از انقلاب، به یک سینمای نجیب خانوادگی شناخته شده است که در آن می‌شود همه اعضای خانواده با هم به تماشای فیلمی بنشینند و هرگز پیام تلخی برایشان نخواهد داشت. البته ممکن است همین فیلم را در حوزه علمیه نمایش بدهید. بعد همه بگویند مثلاً این خانم چرا این قدر از موهایش بیرون است، چرا آن آقا موقع بیرون آمدن این طور حرف زد یا چرا ندیدیم این‌ها جایی نماز بخوانند. اگر محدوده نگاهمان را درست کنیم متوجه می‌شویم کالایی که به دنیا فروخته‌ایم کالای درستی بوده. در دوران تحریمی که داشت ظالمانه علیه ما اتفاق می‌افتاد بسیاری از اندیشمندان و روشنفکران فرهنگی غرب، وقتی می‌خواستند از ایران حمایت کنند می‌گفتند نشان به آن نشان که این‌ها آدم‌هایی هستند که آن فیلم‌ها را می‌سازند. یعنی یک تجربه تصویری از ایران داشتند که تجربه آدم‌های باگذشت، اخلاق‌مدار و چنین بود. البته همه این‌ها شیوه‌های خود را دارد. مخاطب امروز ما مخاطب کم‌هوشی نیست. نمی‌شود گولش زد. اگر مخاطب ما از اول پند و اندرز گوش کند در همان ده دقیقه اول فیلم می‌گذارد می‌رود. اگر در فیلم به واقعیات تلخ اجتماعی اشاره نکنید مخاطب اصلاً به حرف شما گوش نمی‌کند. ما شیوه‌های فیلم‌سازی را از غربی‌ها یاد می‌گیریم. یکی از شیوه‌ها این است که در نیمه اول فیلم طوری حرف بزن که مخاطب فکر کند داری حرف‌های او را می‌زنی. یعنی به همه چیزهایی که او به آن اعتراض دارد، اعتراض کن. بعد آرام آرام صدلی‌اش را جابجا کن و به او یاد بده که از زاویه دیگری هم می‌شود به این ماجرا نگاه کرد. حالا فکر کنید تعدادی آدم متدین و احیاناً سخت‌گیر به همین نیمه اول فیلم، که جزء متد قصه‌پردازی برای جذب مخاطب باهوش و باعقل است، گیر بدهند که یعنی چه، چرا این‌جا اعتراض کردید یا چرا این تلخی‌ها را نشان دادید؟ خب من این را برای وفاداران و متدینین که ساختیم. این را برای همه ساختیم. باید به میزانی بی‌طرفی در فیلمم باشد تا بتوانم گرایش دینی خود را به اشتراک بگذارم. ببینید مفهوم ارتباط در جامعه مدرن عوض شده است. قبلاً ارتباط یک امر یک‌سویه بود؛ پیام‌دهنده پیامی را ارسال و پیام‌گیرنده آن را دریافت می‌کرد. منتها چون در همه شقوق عالم استهلاک وجود دارد، فقط بخشی از آن پیام دریافت می‌شد. یعنی پیامی پرتاب می‌شد و مخاطب فقط بخشی‌اش را دریافت می‌کرد. این دریافت هم به خیلی چیزها بستگی داشت. از جمله این که مخاطب چقدر شعور دارد، گوینده چقدر خوب گفته، در چه فضایی این پیام گفته شده و چه سروصداهای دیگری هست که نگذارد این پیام برسد. همه این‌ها تأثیر دارد. امروزه این شکل از ارتباط منسوخ شده. سال‌هاست که دیگر کسی پای حرف یک‌سویه نمی‌نشیند. الان شیوه مدرنی از ارتباط برقرار می‌شود که دوسویه است. مثل رابطه‌ای که یک اثر هنری می‌تواند با مخاطبش ایجاد کند. اصلاً چرا می‌گوییم پیام‌ها و حرف‌های مهم در قالب قصه ماندنی‌ترند؟ چون قصه یک سرگذشت است و می‌تواند تجربه هر انسانی باشد. در آن ادعا نیست. درونش نتیجه‌گیری دارد ولی خودنتیجه‌گیری نیست. قصه‌ای است که در آن نتیجه‌گیری مستتر است. انسان‌ها قصه هم‌دیگر را می‌شنوند و در ذهنشان بخشی از آن را بازسازی و در واقع به آن اضافه می‌کنند. به نوعی در تولید این قصه مشارکت دارند. حال اگر قصه‌ای تعریف کنید که از اول تا آخرش خیلی واضح و معلوم پند و اندرز باشد و فیلم اصلاً هیچ شکی به چیزهایی که می‌گوید نداشته باشد، مخاطب شما باید فقط بشنود و حق دخالت و دخل و تصرف ندارد. شما به او آزادی نداده‌اید؛ خلاف اصل دین که در پذیرش یا عدم‌پذیرش یک حقیقت به انسان اختیار داده. پس شما به او اختیار نداده‌اید. فکر کنید این قدر معجزه گذاشته‌اید که اصلاً ناچار است ایمان بیاورد. این به چه درد می‌خورد؟ وقتی قشنگ است که شما بدون ادعا حرفتان را بزنید. بگویید تجربه معنوی‌ام به من می‌گوید اگر این کار را کنم زندگی این قدر



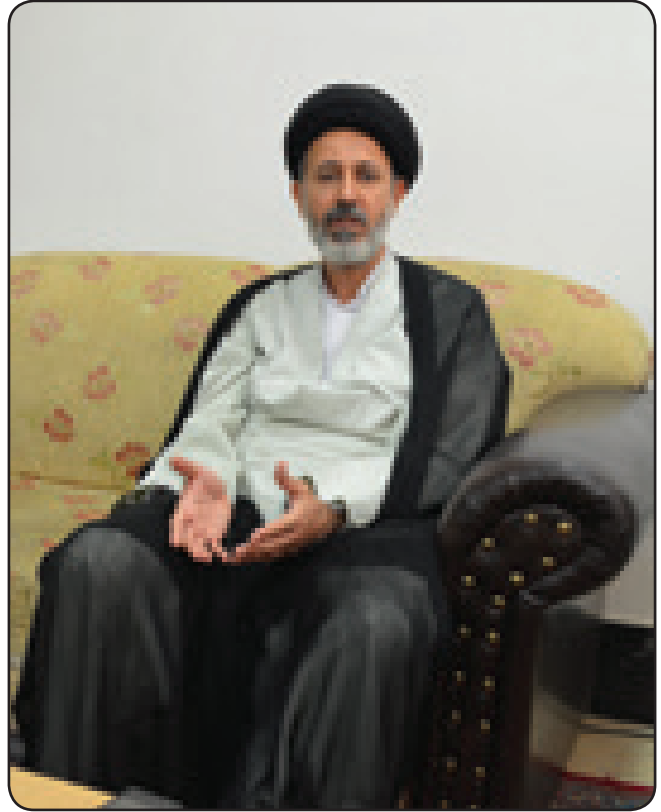
امام مثل یک خواب بود در دوره‌ای از جوانی ما. فکر می‌کنم خیلی از نسل‌ها آرزوی تجربه این دوره جوانی را داشتند. شاید الان که سمنان بالا رفته و یک خرده عافیت طلب و مصلحت‌جو شده‌ایم وقتی به آن دوران نگاه کنیم بگوییم چه دوره سختی بود. جنگ و این مشکلات بود. ولی واقعیت این است که من در حسرت آن دوره می‌سوزم. دوره‌ای که با تمام وجود به کسی اعتقاد داشتیم و هیچ سختی یاری برابری با این عشق و علاقه ما نداشت. به نظرم امام ادبیاتی را در دنیا حاکم کرد که حالا زود است راجع به آن حرف زده شود؛ ادبیات مستضعفین. البته متأسفم که خیلی مسیر امام را نرفتیم. فاصله طبقاتی که امروز در جامعه ما وجود دارد چیزی نیست که امام آرزو می‌کرد. امام خیلی پیشرفته و مدرن فکر می‌کرد.

حجت الاسلام والمسلمین سید حمید میر خندان

سینما باید منادی ارزش‌ها و معنویت باشد

ما به دانش سینمایی احتیاج داریم

حجت الاسلام والمسلمین سید حمید میر خندان
عضو کادر علمی دانشکده صدا و سیما و مدیر گروه
هنرهای رسانه‌ای و از اساتید پژوهشکده و دانشکده
صدا و سیما است.
وی در این گفتگو به تعریف سینمای مطلوب و تبیین
کلیدواژه‌های سینمای اسلامی پرداخت.



عزیمت کجاست و از آن جا کار را دنبال کنیم. اگر یک فیلم آن ویژگی‌ها را نداشته باشد آیا می‌تواند اثری مطلوب در مخاطب بگذارد؟ چقدر می‌تواند آن اثر مورد تأیید دین را بگذارد؟ این محل بحث است. در واقع اگر می‌خواهیم فیلم در مخاطب تأثیر خوبی بگذارد باید قاعده‌تأثیر خود فیلم‌ساز را ویژگی باشد. بنابراین در تعیین نقطه شروع و عزیمت، خود فیلم اصل است. فیلم است که تأثیر مورد نظر را می‌گذارد. بعضی‌ها گفته‌اند ممکن است مخاطب از فیلم‌های غیر اخلاقی هم نتیجه اخلاقی بگیرد یا ممکن است یک فیلم لزوماً معنا و محتوای دینی خاصی نداشته باشد اما مخاطبی که با یک نگرش دینی به آن نگاه می‌کند، نتایج دینی از آن بگیرد. البته این حرف در جای خود درست است. من در کتاب نقد مؤلف این بحث را مطرح کرده‌ام که تأثیر پذیری مخاطب یک امر عام‌تر از محتوای فیلم است. یعنی مخاطب می‌تواند از بعضی فیلم‌های حتی سکولار، نه لزوماً به معنای غیر دینی بلکه حتی ضد دینی، تأثیر دینی بپذیرد، نتایجی بگیرد، استنتاج‌هایی کند و از آن برای تقویت اعتقاد دینی خود استفاده کند. بنابراین حوزه تأثیر پذیری مخاطب می‌تواند عام‌تر از خود فیلم باشد. منتها در فیلمی که مطلوب و مرضی دین است، ما الان به سینما به عنوان یک روند نگاه می‌کنیم که شامل یک سری عوامل و فیلم، به عنوان یک محصول تولید شده، است. مخاطب با این پروسه مواجه است. اگر این‌طور نگاه کنیم و اسلام را در این سه عرصه دخالت دهیم می‌گوییم در سینمای اسلامی عوامل، فیلم و مخاطب باید شرایط مورد نظر را داشته باشند.

از دیدگاه اسلامی برای این که مخاطب مسلمان از فیلم تأثیر دینی بپذیرد فیلم باید اسلامی و دینی باشد، و برای این که فیلم اسلامی و دینی باشد باید عوامل تولیدش اسلامی باشند. این یک روند تریبی است. هر کدام از این‌ها مترتب بر دیگری است. بنابراین از دیدگاه اسلامی نمی‌توانیم بگوییم لازم نیست در فیلمی که تولید می‌کنیم معیارها و آموزه‌های اسلامی را رعایت کنیم، حال ممکن است در مخاطب تأثیر دینی بگذارد یا نگذارد. از نظر ما این امر پذیرفته شده‌ای نیست. اگر بخواهیم از دیدگاه اسلامی به ماجرا نگاه کنیم باید بگوییم ما به هر بها

من بیش‌تر این تعبیر را می‌پسندم که سینمای اسلامی، سینمایی است که از نظر اسلام مطلوب باشد. طبیعتاً یکی از مؤلفه‌های مهم این نوع سینما این است که عواملش ویژگی‌هایی داشته باشند. از جمله به لحاظ اعتقادی معتقد به مبانی دینی و به لحاظ سلوک، سلوک دینی داشته باشند. اما این که همه باید در چه سطحی از اعتقاد و سلوک باشند، جزء بحث‌های نظری است که بعداً به آن پرداخته می‌شود. پس ابتدا عوامل باید معتقد و سلوک دینی داشته باشند. دیگر این که خود فیلم به لحاظ مضمون و محتوا باید با دین سازگاری و تلازم داشته باشد، تعارض و تضاد نداشته باشد. طبیعتاً برای این که چنین اتفاقی بیفتد باید شکل و ساختار مناسبی به لحاظ هنری پیدا کند. چون اگر محتوا در ساختار و شکلی مناسب ارائه نشود از دست می‌رود. اگر بالاترین محتواها را در شکل هنری مناسب به کار نگیرید چه بسا به ضد خود تبدیل می‌شود. پس این هم مؤلفه دیگری است. جدای از این مؤلفه‌های محتوایی و شکلی بعضی‌ها مؤلفه دیگری برای این نوع سینما مطرح می‌کنند؛ می‌گویند طبیعتاً چنین فیلمی باید به مخاطب خود یک تجربه سالم بدهد. حال آنکه بگوییم لزوماً تجربه دینی بلکه تجربه‌ای که از نظر اسلام منفی نیست و مورد تأیید است. به تعبیر دیگر تأثیری که در مخاطب می‌گذارد باید مورد حمایت و مورد تأیید دین باشد. پس می‌توانیم چهار مؤلفه کلی برای سینمای اسلامی برشمریم؛ یک مؤلفه برای عوامل فیلم، دو مؤلفه برای شکل و محتوای فیلم و یک مؤلفه هم راجع به مخاطب.

به طور کلی در سینمای اسلامی موضوع فیلم باید اسلامی باشد یا اثری که به جامی گذارد؟ چه ارتباطی بین این دو هست؟ اصلاً باید بینشان ارتباطی باشد؟
یک نکته وجود دارد. این که باید ببینیم نقطه شروع و

تعریف شما از سینمای اسلامی چیست؟ اصلاً می‌توانیم یک سینما با این عنوان داشته باشیم؟

سینمای اسلامی یک اصطلاح مستحدث است. اگر بخواهیم این اصطلاح را به کار ببریم باید بگوییم سینمای اسلامی آن است که مرضی اسلام و از نظر اسلام مطلوب باشد. یعنی فیلمی که تولید می‌شود فیلم مطلوبی باشد. البته برای این که چنین فیلمی تحقق پیدا کند که از نظر اسلامی بلاشکال و مطلوب و مورد تأیید باشد، باید سازمان تولید آن یعنی کسانی که فیلم را تولید می‌کنند، شرایط لازم را داشته باشند. طبیعتاً این‌جا هم یک بحث اسلامی هست. یک وقت منظور ما از سینما فیلمی است که روی پرده سینما نشان داده می‌شود اما یک وقت منظورمان آن مجموعه روند و پروسه‌ای است که شامل سازمان تولید فیلم می‌شود. یعنی تشکیلاتی که آن فیلم را تولید می‌کند و هنرمندان و نهایتاً فیلم که حاصل خروج پروسه است. حتی بحث‌های توزیع فیلم هم شامل مراد دوم از سینما می‌شود. این که فیلم چه وقت و در کدام سالن‌ها پخش و مخاطب چگونه انتخاب شود. این‌ها هم بحث‌هایی در این حوزه است و می‌شود گفت به یک معنا سینما به این‌ها اطلاق می‌شود. حال اگر منظور ما از سینمای اسلامی فیلم باشد، تا جایی که جهان بنا شده و خلق شده در فیلم مورد نظر و مرضی اسلام باشد این فیلم اسلامی است. اما اگر منظورمان مجموعه سازمان اداره و خلق فیلم و عوامل و دست‌اندر کارانش باشد که فیلم بخشی از آن است، طبیعتاً سینمای اسلامی و شرایطش آن بخش‌ها را هم شامل می‌شود. یعنی کارگردان، بازیگر، تهیه‌کننده و عوامل مختلف تولید فیلم باید در تفکر اسلامی قابل توجیه باشند و باز تعریف شوند.

شالوده‌ها، بن‌مایه‌ها و کلید واژه‌های سینمای اسلامی چیست؟

نداشته‌اند. البته در تئاتر هم سراغ نداریم کسی به این شکل تصویرپردازی معصومین را اجرا کرده باشد ولی در تعزیه سنتی متداول است. تعزیه نحوه نمایش و قدمتی چنددهه‌ساله یا چندصدساله دارد و ظاهراً به پیش از قاجار برمی‌گردد. به هر حال سینما و تلویزیون هم از هنرهای نمایشی تصویری است. اما از نظر فقهی خصوصیتی پیدا می‌کند که تصویرپردازی ائمه در آن ممنوع می‌شود. اما چه خصوصیتی؟ آن مقدار که من از نظر فقها و مراجع بزرگوار مطلع هستم آن‌ها برای این کار قیدی در نظر گرفته‌اند. یعنی به طور مطلق تصویرگری معصومین را نهی و رد نمی‌کنند بلکه یک قید برایش می‌گذارند. مثلاً می‌دانید که ما در تلویزیون خودمان سریال پیامبران را ساخته و تصویر ایشان را پرداخته‌ایم. کاری که اهل سنت هم به آن اشکال می‌گیرند. از جمله چهره حضرت یوسف، حضرت صالح و حضرت ایوب را نشان داده‌ایم. تا جایی که یاد می‌آید چهره سه تن از پیامبران را در تلویزیون و سینما تصویر کرده‌ایم. این‌ها معصوم هستند. اما در این باره با هیچ مقابله و مخالفت فقهی از طرف فقهایمان مواجه نشدیم. چون بحث تصویرگری معصومین، انبیاء و ائمه به صورت مطلق ممنوع نیست. فقها یک قید بر این زده‌اند. گفته‌اند اگر تصویرگری معصومین آیه طور خاص یعنی ائمه و پیامبر موجب وهن معصوم شود اشکال دارد. ظاهراً آقایان معتقدند حداقل در مرحله عملی، بحث نظری و علمی‌اش بماند، تصویرگری ائمه و رسول الله باعث وهن این بزرگواران می‌شود. مسئله این است که چه بازیگری می‌تواند مثلاً نقش حضرت امیر را بازی کند. در همین فیلم سینمایی رستاخیز قرار بود چهره دو تن از اقربا معصوم مثل حضرت عباس و حضرت علی اکبر تصویرپردازی شود. اما آقایان می‌گویند

بزرگ‌ترین نقطه ضعف و مشکل ما در عرصه سینمای مطلوب اسلامی این است که دانش لازم این کار را تولید نکرده‌ایم. دانشش را نداریم. به چه اکتفا کرده‌ایم؟ به بچه‌های مذهبی و حزب‌اللهی که می‌روند در این عرصه درس می‌خوانند بعد کارگردان یا فیلمساز می‌شوند.

این دانش را چه شخص یا نهادی باید ایجاد کند؟ حوزه علمیه، نهادها یا صداوسیما؟

مراکز آموزشی و به طور خاص مراکز پژوهشی، البته مراکز آموزشی کم‌تر جای تولید است ولی مراکز پژوهشی و به طور مشخص مراکز آموزش عالی در عرصه تکمیلی باید متکفل این امر شوند. مسلماً یکی از نهادهایی که در صف اول این مطالبه وجود دارد و مورد سؤال و درخواست واقع می‌شود، حوزه‌ها هستند.

آن مقداری که من اطلاع دارم غیر از افرادی بسیار معدود و انگشت‌شمار که در این عرصه کار می‌کنند یک فعالیت سازمان‌یافته و منسجم که تشکیلات و تشکیلی داشته باشد وجود ندارد.

یکی از مشکلاتی که الان کارگردانان ما با آن روبرو هستند پخش تصویر ائمه در سینماست. خوانندگان ما را کمی در این زمینه آگاه کنید، مبنای فقهی عدم پخش تصویر چهره ائمه چیست؟

این مقدار که من اطلاع دارم ظاهراً در نمایش به طور عام، که سینما هم جزئی از آن است، با پخش و تصویر کردن چهره معصوم مشکلی نداریم. این کار دقیقاً در تعزیه انجام می‌شد. مثلاً اشخاصی نقش حضرت زینب، امام حسین یا حضرت ابوالفضل را بازی می‌کردند. تا جایی که اطلاع دارم فقها به لحاظ فقهی با نمایش چهره معصومین مشکلی

یا قیمتی دنبال تأثیر در مخاطب نیستیم؛ می‌خواهیم تأثیر مطلوب و مثبت و اسلامی، که از نظر دینی و اسلامی مطلوب است، در مخاطب بگذاریم. پس باید یک سری ضوابط و معیارهایی را در فیلم لحاظ کنیم. این ضوابط هم صرفاً فقهی نیست و فراتر از آن است؛ ضوابط معرفتی، شناختی و بینشی را هم شامل می‌شود. ضوابط این که فیلم چه بینشی را به مخاطب ارائه و چه دیدگاهی را برایش مطرح می‌کند.

آیا سینمای ما اسلامی است؟ اگر نیست، مقصر چه کسی است؟

این سینما طیف وسیعی است. واقعاً نمی‌توانیم سینما را یک کاسه کنیم. حتی مثلاً می‌توانیم دهه‌به‌دهه آن را بررسی و تقسیم‌بندی کنیم. درست این است که دهه‌به‌دهه و متناسب با تحولات سیاسی یا بعضاً اقتصادی سینما را دوره‌بندی کنیم و بگوییم در هر دوره چه اتفاقی افتاده. به نظر من این که به طور کلی و مطلق در باره اسلامی بودن یا نبودن سینمایمان حکم کنیم، کار خیلی دقیقی نیست.

اما چرا سینمای اسلامی به آن معنای مطلوب مورد نظرمان، نداریم یا به تعبیر دیگر چرا فیلم‌ها و تولیدات سینمای ما از نظر اسلامی مطلوب نیست؟ البته می‌توانیم بگوییم در سال چهار تا ده فیلم از نظر ما مطلوب ساخته می‌شود اما وضعیت سینمای ما با توجه به کمیت فیلم‌هایی که ساخته می‌شود مطلوب نیست. چرا؟ این بحثی بسیار مهم است که می‌شود ریشه‌یابی و در باره‌اش بحث کرد. ریشه اصلی‌اش این است که ما اساساً در این زمینه حرف و نظریه و نظری نداریم. لذا بچه‌های ما که در دانشگاه‌ها و مراکز آموزش آزاد سینمایی درس می‌خوانند با همان نظرات متداول در همه جهان و غرب مواجه می‌شوند. دیگر مشکل ریشه‌ای و بنیادینمان در حوزه سینمایمان است که مطالعات اسلامی-سینمایی نداریم. ما چیزی کشت نکرده‌ایم اما انتظار داریم که برداشت کنیم. کاشته‌های ما چیست؟ فکر می‌کنیم مثلاً با راهاندازی بنیاد سینمایی فارابی یا حوزه هنری و این مراکز مشکل ما حل می‌شود. بنیاد سینمایی فارابی که کم‌تر در عرصه آموزش فعالیت دارد. حوزه هنری، که دانشگاه سوره دارد، هم با همین مشکلات دست‌وپنجه نرم می‌کند که چه متونی را برای دانشجویان تدریس کنند و این متون چقدر با فرهنگ ما تناسب دارد یا ندارد. پس مشکل اساسی سینمای ما این است که مطالعات دینی فیلم نداریم و در عرصه سینما مطالعات اسلامی نکرده‌ایم. این‌ها لازم است. اگر در این عرصه‌ها حرف و دانش نداشته باشیم نمی‌توانیم متناسب با فرهنگ خودتان بهترین افراد را تربیت کنید. این‌ها باید دانشی بیاموزند. لذا این جابریش و خسارت‌های خیلی زیادی داریم. ممکن است یک عده جان سالم به در ببرند ولی خیل وسیعی دچار آسیب می‌شوند. پس ما به دانش سینمایی احتیاج داریم که برای تربیت افراد در عرصه سینما به ما کمک می‌کند. کار دیگری که اهتمام به آن خیلی ارزشمند است این که آثار مطلوب سینمایمان را بازخوانی نظری کنیم. این کار را هم نکرده‌ایم. مادر سینمایمان فیلمسازهایی داشته‌ایم و داریم که فیلم‌هایی قابل بررسی و خوبی می‌سازند. ولی هیچ وقت آثارشان را یک بازخوانی نظری نکرده‌ایم. اما چرا بازخوانی نظری مفید است؟ چون جریان درست می‌کند و هویت می‌دهد. من الان می‌توانم از چند فیلمساز اسم ببرم که چه در زمین دفاع مقدس و چه غیر آن، فیلم‌های خوبی ساخته‌اند. ولی چون کار نظری قابل اعتنا و در خوری نکرده‌ایم هیچ وقت به یک جریان قوی و قابل اعتنا در سینمای ما بدل نشده‌اند. من بارها گفته‌ام غرب با یک فیلمساز، یعنی کیارستمی، و دوسه فیلمساز مثل او در ایران، یک جریان سینمایی در جهان تعریف کرد. حال برای این که این بازخوانی نظری اتفاق بیفتد به دانش نظری، نشریه‌های تخصصی و مراکز آکادمیک نیاز داریم که اسلامی فکر و کار کنند. راحتان کنیم؛ اساساً در این حوزه در ابتدای راه هم نیستیم.

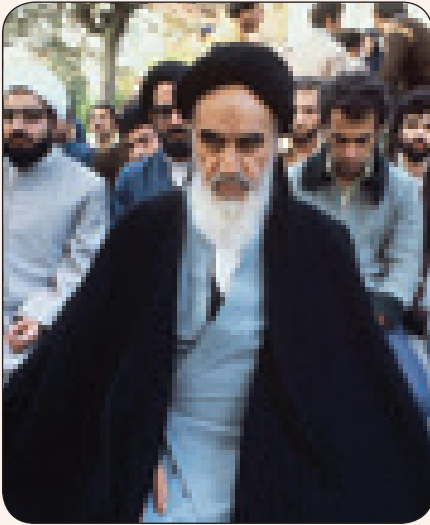


چند نکته در باره دیدگاه امام پیرامون هنر به طور کلی و سینما به طور خاص به دست می‌آید. یک: امام به این که هنر کشور ما به مردم ستم‌دیده و توده مردم توجه نشان و مشکلات را بازتاب دهد و رنج و ظلمی که بر آن‌ها رفته و در کل واقعیت‌های اجتماعی را انعکاس دهد، خیلی اهمیت می‌داد. این یکی از مؤلفه‌های سینمای مطلوب از نظر امام است. دو: سینما علاوه بر این که مظلومیت توده مردم را تصویر می‌کند باید راهگشایی هم داشته باشد.

به تعبیر امام سینما باید در برابر ظالمین قد علم کند و به یک معنا مبارز باشد. سه: سینما مثل دیگر رشته‌های هنری باید منادی ارزش‌ها و معنویت باشد. چنین سینمایی از نظر امام ارزشمند است. البته می‌دانیم که همه این‌ها به شکل تام و تمام در تفکر اسلامی امام جمع است. امام پذیرفت باید نظامی درست کنیم که در آن مظلومین به حقشان برسند، ظالمین سر جایشان بنشینند، کشور استقلال داشته باشد و ذلت تحقیر قدرت‌های بیگانه را نکشد.

امام خیلی روی این تأکید داشت که هنرمند‌های ما نباید در برابر فرهنگ غرب خودباخته باشند و باید به فرهنگ خودمان بازگشت کنند. امام همه این‌ها را در یک کلمه، در اسلام می‌دید. یا حداقل بگوییم از دیدگاه امام شکل کامل، بارز و اتم چیزهایی که گفتیم در اسلام قابل تحقق و قابل وصول بود.

در محضر معمار انقلاب



اهانت به ملت چرا؟

امام خمینی: «آقایان می گویند که ملت بی اطلاع است! من می گویم شما هم بی اطلاع هستید. اگر ملت بی اطلاع است، شما بی اطلاعتر هستید!... چرا ملت ما اطلاع ندارد؟ چرا این قدر ملت ما را ضعیف قرار می دهید؟ چرا اهانت به ملت می کنید؟ چه حقی دارید؟ در ملت ما همه چیز هست... یک قدری در حرفهائیتان تفکر کنید. یک قدری در مطالباتان تعقل کنید، نگذارید که ملت یکوقت به تنگ بیاید. رژیم سابق ملت را به تنگ آورد؛ نگذارید. یک قدری تعقل کنید. یک قدری برای اسلام حق قائل بشوید. یک قدری برای مسلمین حق قائل بشوید. یک قدری برای برادران اسلامی حق قائل بشوید.»

(صحیفه امام، ج ۸، ص: ۱۷۴)

اختناق انفجار به بار می آورد، عبرت بگیرید!

امام خمینی: «حکومتها باید عبرت بگیرند از این وضعی که در ایران پیش آمد، و بدانند که وضع برای این بود که محیط اختناق به طوری پیش آوردند که اختناق انفجار آورد. برادر باشند با هم. با ملت دوست باشند. ملت احساس کند که دولت از خود اوست؛ دولت خدمتگزار اوست. ملت احساس کند که ارتش از خود آنهاست. ارتش که در خیابان می آید برای آن گل بریزند؛ نه از آن فرار کنند! عمده در برنامه های حکومتی، در برنامه های دولتی، این معناست که محیط اخلاقی درست کنند. محیط برادری درست کنند. این در رأس همه برنامه هاست. اگر این برنامه درست شد، اگر دولت بخواهد کاری بکند، همه ملت با او همراهی می کنند. اگر دولت بخواهد برنامه ای را... اجرا بکند، ملت در خدمت آن هست.»

(صحیفه امام، ج ۸، ص: ۸۷)

اصطلاحاً یک کار جمعی و توافقی و واقعاً همفکری باید اتفاق بیفتد. حال آن که بیوستن مشاور بعد از شکل گرفتن فیلمنامه صورت می گیرد.

حتی گاهی فیلم که یک مقدار جلو می رود مشاور مذهبی دعوت می شود یا در جاهای خاصی از فیلم نظر مشاور را به کار می گیرند. حال آن که نظر مشاور می تواند روی کلیت فیلم تأثیر بگذارد. نباید چنین باشد. کارگردانها بعضاً فقط در مقاطعی از فیلم نظر مشاور مذهبی را دخالت می دهند یا اصلاً در مواردی خلافت عمل می کنند. البته ایرادی به این کار هم نیست.

در کل به نظرم این روند معیوبی است که مشاور دینی بعد از شکل گرفتن فیلمنامه دعوت شود. بهتر است که در همه مراحل حضور داشته باشد. خصوصاً حضورش در نوشته شدن متن فیلمنامه خیلی مهم است. مهم ترین گام آن جاست. یعنی اگر فیلمنامه ای که خوب نوشته شده را به کارگردانی دهند که کارش را بلد است، می شود گفت روی هم رفته یک کار قابل قبول از آب در می آید. بنابراین بهتر است به جای این که سنگینی و وزنه کار را در مرحله کارگردانی و تصویربرداری قرار دهیم و مشاور دینی آن جا باشد، سنگینی را در مرحله تدوین متن فیلمنامه قرار دهیم. این بسیار تأثیر گذارتر است. ضمن این که در مرحله تولید و تصویربرداری و کارگردانی هم حضور مشاور مؤثر است.

سینمای مطلوب از منظر حضرت امام چه ویژگی هایی داشت؟

سینما به عنوان یک پدیده یا هنر جدید، که حدود ۱۲۰ سال از عمرش می گذرد، از نظر امام پدیده ای منفی نیست. بعضی آقایان گاهی با این که سینما را مطلقاً رد نمی کنند، نادیده اش می گیرند و چشمانشان را بر روی آن می بندند. امام در مواجهه با سینما این طور نبود. ایشان می گویند: «با ساینما مخالف نیستیم؛ با فحشا مخالفیم». واقعاً هم می نشیند فیلم سینمایی نگاه می کند و نهایتاً از یک فیلم ارزشمند تمجید و تعریف به عمل می آورد.

شاید اگر ما باشیم بگویم اصلاً این کارگردان و نویسنده در حدی نیست که از او تعریف و تمجید کنیم. به هر حال امام به لحاظ مشی عملی واقعاً مشکلی با سینما نداشت. این هم فقط یک شعار به تناسب موقعیت و زمان نبود. الان در بعضی مجامع هنری دانشگاهی بحث این است که آیا جمهوری اسلامی با سینما موافق است؟ حال آن که مشی عملی امام این بود که سینما را رد نمی کرد.

چند نکته در باره دیدگاه امام پیرامون هنر به طور کلی و سینما به طور خاص به دست می آید. یک: امام به این که هنر کشور ما به مردم ستم دیده و توده مردم توجه نشان و مشکلات را بازتاب دهد و رنج و ظلمی که بر آن ها رفته و در کل واقعیت های اجتماعی را انعکاس دهد، خیلی اهمیت می داد. این یکی از مؤلفه های سینمای مطلوب از نظر امام است. دو: سینما علاوه بر این که مظلومیت توده مردم را تصویر می کند باید راهگشایی هم داشته باشد.

به تعبیر امام سینما باید در برابر ظالمین قد علم کند و به یک معنا مبارز باشد. سه: سینما مثل دیگر رشته های هنری باید منادی ارزش ها و معنویت باشد. چنین سینمایی از نظر امام ارزشمند است. البته می دانیم که همه این ها به شکل تام و تمام در تفکر اسلامی امام جمع است. امام پذیرفت باید نظامی درست کنیم که در آن مظلومین به حقتشان برسند، ظالمین سر جای شان بنشینند، کشور استقلال داشته باشد و ذلت تحقیر قدرت های بیگانه را نکشد.

امام خیلی روی این تأکید داشت که هنر مندهای ما نباید در برابر فرهنگ غرب خودباخته باشند و باید به فرهنگ خودمان بازگشت کنند. امام همه این ها را در یک کلمه، در اسلام می دید. یا حداقل بگویم از دیدگاه امام شکل کامل، بارز و اتم چیزهایی که گفته ام در اسلام قابل تحقق و قابل وصول بود.

چه بازیگری می خواهد نقش حضرت ابوالفضل را بازی کند؟ او چه پیشینه ای دارد؟ بعد ممکن است چه سوابقی پیدا یا چه کار کند؟ اگر فردا مرتکب یک منکر شده، این به معصوم لطمه می زند. دیدگاه فقهی فقها در باره تصویرگری معصومین اجمالاً این است. می گویند اگر تصویرگری معصوم موجب وهن ایشان شود اشکال دارد. این قیدی است که برای این مسئله می آورند. ظاهراً آقایان معتقدند تصویرگری معصوم موجب وهن معصوم می شود.

شما این حرف را می پذیرید؟

به نظر من باید روی این مسئله یک کار شناسی علمی صورت بگیرد تا جنبه های مختلف قضیه روشن شود.

یعنی مراجع کارشناسی حرف نزده اند.

باید بحث شود. ببینید فقیه هیچ وقت نمی گوید این فیلم چه حکمی دارد. حکم فقهی فقها معلق است. اصطلاحاً به تعبیر طلبگی می گویند حکم معلق است. مثلاً می گویند اگر فلان شرایط را داشته باشد حرام است. یعنی حرمتش معلق به این شرط است و اگر این شرط تحقق پیدا کند حرمت به دنبالش می آید. بعد باید بحث کرد که آیا این وهن معصوم اتفاق می افتد یا نه. البته بعضی مراجع معتقدند برای این که قداست ائمه حفظ شود نباید چهره شان به تصویر کشیده شود. بعضی دیگر برای تالی تلو معصوم، که در رده پایین تر از معصوم است، مثل حضرت ابوالفضل و حضرت زینب هم چنین می گویند.

اجمالاً این بیان فقهی مسئله بود. من در مقام افتاء و فتوا نیستم. می توانم عرض کنم می شود در باره این حکم فقهی بحث و بررسی کنیم و جوانب این قضیه را بسنجیم که آیا تصویرگری موجب وهن می شود یا نه؟ این ها همه در فقه شیعه است. اما اهل سنت دیدگاه خودشان را دارند. ظاهراً آن ها تصویرپردازی انبیاء و حتی خلفای راشدین را هم جایز نمی دانند. مثلاً برای نقش کودکی پیامبر در فیلم محمد رسول الله آقای مجید مجیدی هم از چند کودک تست گرفته و بازیگر انتخاب شد. یک کودک این نقش را بازی می کرد. منتها شنیدم چون برادران و علمای اهل تسنن اعتراض کرده بودند که نباید تصویر پیامبر در فیلم نشان داده شود، آقای مجیدی چهره حضرت را نورانی کرد. پس از نظر فقه شیعه برای این کار اجازه وجود داشت. مشکلی نبود. حتی می دانم که مقام معظم رهبری به ایشان اجازه داده بود. منتها روی ملاحظاتی که احتمالاً ممکن است مراجع ما نسبت به این مسئله اعتراض کنند، این کار را نکردند. البته نظرهای داخلی را شنیدم ولی شنیدم که بعضی ها در خارج از ایران گفته بودند در این فیلم منکر بزرگی می خواهد اتفاق بیفتد. این که چهره حضرت رسول تصویر شود.

در چند سال اخیر در پروژه های سینمایی شاهد عنوان مشاور مذهبی در تیتراژ فیلم ها هستیم، این کار چه فرآیندی را طی می کند؟

درون سینما یک جریان خودخواسته و داوطلبانه از طرف بعضی فیلمسازها راه افتاد. خصوصاً در پنج شش سال اخیر و به طور خاص در چند فیلم که موضوعش در باره طلبه ها و روحانیت بود. در کنار عواملی که برای تولید فیلم جمع شده بودند یک مشاور مذهبی هم به طور خاص از بین طلبه ها دعوت شده بود. در بعضی فیلم های تاریخی مذهبی هم برای بررسی فیلمنامه از مشاور مذهبی دعوت شده بود. معمولاً مشاورها پس از نوشتن و تدوین فیلمنامه وارد این چرخه می شود.

یعنی بعد از این که فیلمنامه نوشته شد.

بله بعد از این که فیلمنامه شکل گرفت.

این کار درستی است؟

می شود گفت این یک روند ناقص و یک شکل معیوب است. درست این است که اگر یک مجموعه سینمایی واقعاً فکر می کند به مشاور دینی نیاز دارد، مشاور دینی در مراحل تدوین، اصلاح و بازنویسی فیلمنامه حضور داشته باشد. این جا

مسعود فر استی: ۸

موضوع دینی، فیلم را دینی نمی کند

بعد از سی سال ما هنوز اول راهیم



ناهماهنگی میان فرم دینی با یک اثر دینی و بی توجه بودن به فرم ملی و آفت عوام گرایی سینمای اسلامی از جمله موضوعاتی بود که در مصاحبه با مسعود فر استی منتقد سینما مورد توجه قرار گرفت.

به یک بحث پیش پا افتاده و عامه پسند کرده و در نهایت به نظرم یک اثر غیرمسلمانی است. با این که سوژه ما کاملاً مسلمانی است، اثر نیمه مسیحی-نیمه یهودی است. برای این که بتوانیم از شر این تفکر مسیحی غربی خلاص شویم به آن چیزی که خدمتتان عرض کردم احتیاج داریم؛ متفکران هنر دینی-اسلامی ما باید در یک تیم جدی و تحقیقاتی با یک سرپرست کار کنند و گام گام به نکات فرم ملی خودمان برسند. مثلاً ببیند در فرم ملی ما تصویر، حرکت یا رنگ چگونه باید باشد. اصلاً رنگ ما چیست. آیا رنگ‌های هنر سنتی ما رنگ زرد مسیحی است؟ خیر، چیز دیگری است. رنگ عرفان ما کاملاً لاجوردی-سبز است. حالا آنچه که می‌شود ترجمه کرد را عرض کردم. در کل این مقدمه بحث است. فکر می‌کنم من بیش از این مقدمه الان نباید گفت. چون ابتدا باید یک جو و فضا راه بیفتد که بدانیم کجاییم. متأسفانه ما بعد از سی و اندی سال هنوز اول راهیم. همچنان هم این اول راه بودن را ادامه خواهیم داد. تا وقتی به این مسئله فکر و رویش کار کنیم. اگر غربی‌ها در این زمینه به چیزی رسیده‌اند برای این بوده که این کار را کرده‌اند. ما همیشه در این سی سال فقط گفته‌ایم فیلم دینی، هنر دینی. به نظر من چنین چیزی یا نداریم یا اگر داریم صرفاً موضوع دینی است. مثلاً در باره حضرت امیر یا حضرت یوسف است. این که نشد. این خلاصه نظر من است.

فیلم‌هایی مثل حضرت یوسف تا چه حد به این فرهنگ یا آرمانی که در ذهن شماست نزدیک است؟

کاملاً فاصله دارد. مطلقاً نزدیک به این بحث نشده. مطلقاً

بحث است.

در این میان مقصر کیست؟

مقصر قطعاً مسئولین سینمایی و فیلمسازان عزیز ما هستند. مسئولین برای این بحث جدی هیچ کاری نکرده‌اند. فیلمسازها هم در واقع هیچ قدمی برای این بحث برداشته‌اند. فکر می‌کنم احتیاج به یک تیم داریم. یک تیم از صاحب‌نظران و متفکران هنری که سرپرستی هم داشته باشند. این‌ها باید یکی دو سال کار خیلی جدی نظری و در هنرهای ایران تحقیق کنند و این فرم را از آنچه عرض کردم در بیاورند. همین که این حرف‌ها را بگوییم هیچ فایده‌ای ندارد. باید این تحقیق را انجام دهیم. یک تیم که با موسیقی، ادبیات، نقاشی و شعر آشناست باید از هنر گذشته‌مان فرم ملی سینمایمان را در بیاورند. به نظرم تنها راه حلش این است.

چالش‌ها و موانعی که مانع شما برای تبدیل فرم ملی به فرم دینی می‌شود، چیست؟

بهتر است قبل از این که به چالش‌ها بپردازم یک مثال برای نگاه حاکم بزنم. الان فیلمی درباره حضرت محمد اکران می‌شود که بسیار هزینه برداشته است. این فیلم از نظر من فیلمی دینی نیست. به نظر من این فیلم به جای این که اسلامی باشد، مسیحی است. نور، نوع شخصیت‌پردازی، نوع حرکت‌های قاب‌بندی و همه چیزش مسیحی است. نورپاشی‌اش روی آدم‌ها مسیحی-یهودی است. مطلقاً به نظر من اسلامی نیست. این‌ها به شدت فکر می‌کنند اثری دینی است که در آن هر چه پیش‌تر نور پروژکتور روی شخصیت ریخته شود. اما به نظرم این ربطی به دین ندارد. این کار به شدت بحثی جدی را تبدیل

به نظر شما چیزی به نام سینمای اسلامی داریم؟ اگر داریم نقائص چیست؟

در این حداقل بیست و پنج تا سی سال اخیر که این بحث راه افتاده ما هیچ قدم جدی برداشته و جلو نرفته‌ایم. نه از نظر علمی و نه به‌خصوص از نظر نظری. همه برداشت دوستان از سینمای دینی و اسلامی این بوده که موضوع اثر دینی و اسلامی باشد. مثلاً یک موضوع راجع به پیامبران. این اثر را به اثری دینی تبدیل می‌کند. به نظر من چنین چیزی اصلاً درست نیست. موضوع دینی اثر را دینی نمی‌کند. این نگاه و فرم دینی است که یک اثر را دینی می‌کند، نه موضوعش. یک موضوع دینی می‌تواند در داستان آدمی که دین مسئله اصلی‌اش نیست یا مدیومش را بلد نیست یا هر دوی این‌هاست، قرار بگیرد تا آن را به اثری غیردینی یا ضددینی تبدیل کند. ما باید در بحث فرم دینی یک جست‌وجوی اساسی کنیم. در این سی سال در زمینه سینما این جست‌وجو انجام نشده و کسی هم به فکرش نیفتاده است. به نظرم اصل بحث این است که ببینیم فرم دینی یک اثر با مضمون دینی، چیست و چگونه است. این فرم از فرم ملی ما رد می‌شود. پس باید دنبال فرم ملی سینمایمان بگردیم. البته تا امروز کاری در این باره نکرده‌ایم که ببینیم این فرم چیست. باید بنشینیم این فرم را از نقاشی‌های قدیمی، موسیقی و ادبیات کلاسیکمان استخراج کنیم. مثل همه جای دنیا که این کار را کرده‌اند. بعد آرام‌آرام به این می‌رسیم که این فرم ملی چطور به فرم دینی تبدیل می‌شود. این یک کار جدی می‌خواهد. با این همه همین یک قدم که خدمتتان عرض کردم را هم برداشته و کاری انجام ندادیم. این اصل

نزدیک نشده.

● یعنی نمی‌توانیم آن‌ها را فیلم اسلامی بنامیم؟
ابداً.

● چرا؟

برای این‌که هیچ کدام از این نکات را ندارد. هیچ کدام از این نکاتی که عرض کردم در این فیلم‌ها نیست. به شدت سهل‌الوصولند، فاقد فرم و حس دینی‌اند و موضوع را تقلیل می‌دهند به این‌که مخاطب عام داشته باشند. به هیچ وجه حس و «آن» دینی ندارند. چون از فرم گذار نکرده‌اند. بعضی وقت‌ها هم برای این‌که آن‌ها را بازاری‌تر کنند اسلوموشن‌ها و کارهایی کرده‌اند که کاملاً مانند فیلمفارسی قبل از انقلاب است.

● می‌خواهید بگویید همان‌طور که بعضی وقت‌ها منبر و محراب به سمت عوام‌گرایی رفت و آسیب دید اگر هنر اسلامی و فیلم اسلامی هم به سمت عوام‌گرایی برود دچار آفت می‌شود.

درود بر شما! مثلاً وقتی قرار است صحنه وصل دو پیامبر خدا یعنی صحنه وصل حضرت یوسف با پدر عزیزش که سال‌ها او را ندیده، پرداخته شود نباید صرفاً اسلوموشن کنیم، برای یوسف شال‌گردن بگذاریم و چشم آبی‌اش را به رخ بکشیم. این ایداً حس دینی ایجاد نمی‌کند. این‌که پدرش را گریان و افتاده ببینیم دقیقاً تیپ یک فیلم فارسی است. باید لحظه وصل دو پیامبر خدا را بتوانیم به تصویر بکشیم، نه لحظه وصل اسلوموشنی بسیار مبتذل. باید چیزی بگوییم که حس مخاطب از زمین بالا برود و دینی شود. یک مثال خوب سراغ دارم؛ یک صحنه از فیلم بسیار خوب «بچه‌های آسمان» ساخته آقای مجیدی، خلاف این فیلم بد اخیرش. همان لحظه‌ای که علی و زهرا، دو بچه خانه که یک پسر ده دوازده‌ساله و یک دختر هشت‌ساله هستند، دارند راجع به کفش حرف می‌زنند.

باید دنبال فرم ملی

سینمایمان بگردیم البته تا امروز کاری در این باره نکرده‌ایم که ببینیم این فرم چیست باید بنشینیم این فرم را از نقاشی‌های قدیمی، موسیقی و ادبیات کلاسیکمان استخراج کنیم. مثل همه جای دنیا که این کار را کرده‌اند. بعد آرام آرام به این می‌رسیم که این فرم ملی چطور به فرم دینی تبدیل می‌شود. این یک کار جدی می‌خواهد. با این همه همین یک قدم که خدمتتان عرض کردم را هم برنداشته و کاری انجام ندادیم. این اصل بحث است.

زهرا اصرار دارد که «به بابا بگویم کفش من گم شده و بابا بخرد.» علی عرق‌ریزان التماس می‌کند که «زهرا این کار را نکن! بابا پول ندارد.» در بک‌گراند این دیالوگ پدر و مادر خسته و مانده نشسته‌اند. یکی از کارخانه و یکی از کار بیرون. دارند بچه‌ها را می‌بینند. جلوی صحنه هم این بحث دامن و جریبان دارد. علی همین‌طور عرق کرده از زهرا خواهش می‌کند «کن!» زهرا نمی‌ایستد. علی مستاصل می‌شود و آرام می‌گوید: «تو را خدا!» این «تو را خدا!» فقط لغت «تو را خدا!» نیست. دوربین این را می‌فهمد. آرام می‌کشد بالا و از بالا نگاه می‌کند. بعد یک موسیقی درست و به اندازه به کمک می‌آید. این صحنه دین را تفسیر می‌کند. علی بعد از این‌که جواب مساعد سکوت زهرا را می‌بیند یک مداد تمیز تزیین‌شده لای کتابش می‌گذارد. این لحظه از نظر من کاملاً حس دینی دارد. این یک مثال خیلی ساده کوچک، حالا وقتی می‌خواهیم راجع به اتمه یا پیامبران حرف بزنیم به تکنیک و فرم خیلی جدی‌تری نیاز داریم که اصلاً برایش کار نکرده‌ایم. متأسفانه کار نکرده‌ایم.

● از نظر شما کلیدواژه‌های سینمای اسلامی چیست؟

نمی‌توانم کلیدواژه خدمتتان بگویم. ولی می‌توانم بگویم این کارهایی که تا حالا کرده‌ایم را نباید کرد. نباید فکر کنیم می‌توانیم با فیلمبرداری درجه یک خارجی، موسیقی، تدوین و اسپشیاال افکت خارجی فیلم دینی بسازیم. چنین چیزی نیست. از نظر هنری تمام تجربه‌های ما در این زمینه شکست است. باید خودمان را بفهمیم و رشد دهیم و این بحث را درونی کنیم. اول پیرامونش تحقیق و بعد درونی‌اش کنیم. باید برسیم به این‌که چقدر نور می‌خواهیم و اندازه قابمان باید چقدر باشد. باید میزان مکثمان، حرکت دوربینمان، موسیقیمان و همه این‌ها را به شدت فهمیده و درک‌شده کار کنیم. اگر از این گذر نکنیم همین وضعیتی را خواهیم داشت که تا الان داشته‌ایم.

● اخیراً فیلم‌های ساخت کشور کره در تلویزیون خیلی رونق گرفته‌اند. با این‌که ریشه تاریخی ندارد، می‌بینیم خوب جلوه کرده‌اند. آیا ما نمونه‌هایی در اسلام نداریم یا کم نمونه داریم که به این‌ها می‌پردازیم؟ اگر قرار باشد فرهنگی را از خارج بیاوریم و به فرهنگ خودمان نزدیک کنیم کدام فرهنگ به فرهنگ اسلامی نزدیک است؟

در باره این‌که فرمودید خوب جلوه کرده باید بگویم این جلوه لغت سختی است. به نظرم مخاطب داشته. همچنان که بعضی از برنامه‌های بسیار مبتذل ماهواره‌ای شبکه «جیم/ GEM» مخاطب دارد. بخواهیم یا نخواهیم دارد. این‌جا ما خوب کار نکرده‌ایم. این‌طور نیست که سطح سلیقه مردم ما این‌قدر نازل است. نازل نیست. ما باید خوراک درست به مردم بدهیم. حال آن‌که خوراک درست نداده‌ایم. لذا داریم این کم‌کاری چنددهه‌ایمان را با حمله به آن طرف جبران می‌کنیم. حمله به ماهواره‌ها و برنامه‌های مبتذل باید با کار جدی انجام بگیرد، نه با شعار. باید بنشینیم کار کنیم و در مقابل یک سریال پرفروش پرمخاطب آن طرف، یک سریال جذاب ملی با حس و حال خودمان بسازیم. نه از این سریال‌های بدی که تلویزیون می‌سازد. آن هم فقط برای این‌که ساعتش را پر کند. هیچ گروه تحقیقی هم پشت این کارها نیست. باید به خودمان برسیم نه این‌که کرای‌ها را نشان دهیم. البته به نظر من آن کارها هم از نظر هنری به شدت عقب و نازل است. اما چه چیزی مردم را جذب می‌کند؟ قصه‌گویی‌هایی پیچ‌درپیچ و طولانی این سریال‌ها. ما در قصه‌گویی هم ضعیفیم. ملتی به این بزرگی و با این پشتوانه و قصه‌گویی،

چرا به این مرحله رسیده که در سریال‌ها و فیلم‌هایش یک قصه دوخطی جدی ندارد. مشکل از کجاست؟ مشکل از جدایی هنرمندان و مسئولین فرهنگی ما از مردم است. مشکل از تحقیق‌نکردن و رشد‌دادن بی‌سوادی و تسلیم‌شدن در برابر آن است. این مشکلاتی است که ما داریم.

● گفتید باید در جهت یافتن فرم ملی و تبدیلش به فرم دینی جست‌وجو کنیم. این کار باید از کجا شروع شود؟ آیا ما دانشگاه هنر اسلامی داریم؟

دانشگاه داریم. هم در قم هم در جاهای دیگر دوستانی هستند و دارند کار می‌کنند. اما باید یک سرپرستی جدی تحقیقات هنری در این مراکز راه بیندازیم. یعنی اول باید نیازش را حس کنیم بعد این راه بیندازیم. به نظرم هم در قم می‌شود این کار را کرد هم در تهران. در هر دو جا امکانات و کتاب هست و می‌شود تیم را تشکیل داد. باید ابتدا این نیاز را حس کنیم بعد سراغ سازمان‌دهی‌اش برویم.

● چالش‌ها و موانعی که این کار با آن مواجه است، چیست؟

فکر می‌کنم این را باید در عمل دید. می‌شود این ادعاها را کرد که همه‌شان مانع کارند. اما من فکر می‌کنم موانع جدی نیست. مانع جدی، نرسیدن به بحث است. این است اصل قضیه. وقتی به بحث رسیدیم و نیازش را احساس کردیم آن وقت می‌شود گامی معین برداشت. در راه رفتن هم می‌شود گفت موانع چیست. به نظرم از الان نباید سراغ بحث موانع رفت. دوستان می‌گویند تنها مانعشان پول است. آن هم که می‌گویم خرج شده و حاصلی نداشته. پس این مانع نیست. مثلاً رستخیز مشکل تحقیقات دارد، بیش از این‌که مشکلات دیگری داشته باشد. پول هم نداشته‌اند. یکی از مشکل‌هایشان هم این بحث بوده که چقدر می‌شود چهره معصومین را نشان داد. حتی حضرت ابوالفضل. حضرت ابوالفضل که جزء معصومین نیست. جزء بزرگوارانی در رکاب امام است. ولی آیا می‌شود چهره‌اش را نشان داد یا نه؟ این هم جزء بحث‌هایی است که باید کرد. بعضی از مراجع عالیقدر می‌گویند می‌شود بعضی‌ها می‌گویند نمی‌شود. این‌که مسئله را پاک کنیم و یک نور پروژکتور بر صورت هنرپیشه بیندازیم و فکر کنیم مشکل حل شده، رفتار بسیار ساده و عقبی است. این‌ها هم از آن بحث‌هایی است که باید مطرح کرد.

● به نظر شما این بحث باید در حوزه حل شود یا در متن بزرگان سینما؟
قطعاً اول در حوزه.

● نظر شما در این باره چیست؟

من الان نمی‌توانم نظر صریح بدهم. نمی‌دانم. اگر این را هم ببیریم که به دلایلی نباید چهره معصومین را نشان دهیم، در باره حضرت ابوالفضل آن دلایل را نمی‌بینم.

● این هم می‌تواند یک مانع برای تحقق فرهنگ فیلمسازی اسلامی باشد؟

بله. ولی وقتی وارد بحثش شویم مانعی نیست که لاینحل بماند. ما وارد این بحث نشده و به آن نپرداخته‌ایم.

● تعریف شما از سینمای اسلامی چیست؟

● همان جمله اول که گفتیم؛ باید به فرم اسلامی دینیمان و فرم ملی‌مان برسیم. تا وقتی به این‌ها نرسیده‌ایم موضوع هیچ کاری نمی‌کند.

● بعضی‌ها می‌گویند سینما و فیلم اسلامی یعنی موضوع، آیه و روایت باشد.

ابداً چنین چیزی نیست. هر موضوعی را با نگاه و فرم ملی و دینی می‌شود به یک اثر باحس دینی تبدیل کرد. وقتی فرم نباشد احادیث و قصه‌های قرآنی همه این‌ها هیچ چیزی نمی‌گویند. حس هم نمی‌دهد.

مرحوم فرج‌الله سلحشور ۸

سینمای اسلامی یعنی تبلیغ دین و سینماگر یعنی مبلغ دین

○ سینما و تلویزیون ما اکثر الازم الیوه و صهیونیسیم خط می گیره

در ایام بیماری مرحوم فرج‌الله سلحشور کارگردان سریال یوسف پیامبر با ایشان درباره سینمای دینی و رسالت سینمای اسلامی به گفت‌وگو نشستیم که حاصل آن را در ادامه می‌خوانید.



داخل ایران گزارشی بگیرند، می‌فهمند که عوامل سینما، زن‌ها و مردها دارای چه عقاید و ظواهری‌اند. به همین دلیل رفتن دخترها و پسرهای مؤمن به سینما خطاست. مگر این که تصمیم بگیریم سینمای اسلامی را درست کنیم. همان طور که بانک اسلامی را درست کردیم. می‌دانید که بانک برای ایران و اسلام نیست. یک مجموعه نزولی است که فقط می‌خواهد جامعه و اموال و دارایی ملت را بچاپد و آنچه به ما می‌دهد نزول است. آیا ما نمی‌توانستیم این بانک را اسلامی کنیم؟ می‌توانستیم. این شدنی است. یک نمونه برایتان می‌گویم. من چند تا صندوق در تهران می‌شناسم که وام می‌گیرند و می‌دهند ولی نزول نمی‌دهند. با پول‌هایشان به مردم قرض‌الحسنه و به کارمندانیشان حقوق می‌دهند. ولی یک ریال هم نه نزول می‌دهند و نه می‌گیرند. این یک بانک اسلامی است که قبلاً در خیلی از مساجد ما وجود داشت. اما دست‌هایی به کار افتادند که آن بانک را احیاء کردند و این صندوق‌های اسلامی را برداشتند. حالا هم عین همین اتفاق را ما در عرصه سینما می‌توانیم انجام دهیم. به جای این که مدام سینمای موجود را، که اکثر بازیگرهایش در آمریکا و اروپا زندگی می‌کنند، پروبال دهیم. این فیلمسازها این جابازی می‌کنند. بعد گرین کارت می‌گیرند و در آمریکا زندگی می‌کنند. از بازیگر زن ایرانی سؤال می‌کنند: «آرزویت چیست؟» می‌گوید: «آرزویم این است که بروم هالیوود و آمریکا». چندین سال است که من دارم این سینمای اسلامی را فریاد می‌زنم و می‌گویم آی ملت! بیایید این را درست کنیم و می‌توانیم. به خدا قسم! به مراتب راحت‌تر از کاری که در عرصه جبهه می‌کنیم، می‌توانیم تلویزیون و سینمای اسلامی بسازیم.

○ **کلیدواژه‌های سینمای اسلامی چیست؟**
لقد كان في قصصهم عبرة لأولی الالباب». کلیدواژه‌ها قصه‌هایی است که خدا گفته، نه آن که انسان بگوید. باید از همین حوادثی که پیرامون خودمان اتفاق افتاده استفاده کنیم و فیلم بسازیم. این اولین کلیدواژه است. به تعبیر دیگر در فیلم‌های اسلامی باید خدا محور باشد، قصه‌ها زیبا باشد و در آن عبرت وجود داشته باشد. اگر فیلم و داستان و حکایتی عبرت نداشته باشد، اسلامی نیست. این زیبایی

می‌کند این ارزش‌ها و حوادث را به فیلم تبدیل کند. بهتر است بگویم فیلمسازی اسلامی یعنی فیلمسازی الهی و به زبان دیگر فیلمسازی واقعی. آن فیلمسازی که متعلق به ذهن انسان‌هاست اسلامی نیست. فیلمسازی اسلامی در واقع اتفاق می‌افتد و فیلمساز هم از آن الهام می‌گیرد.
○ **زمانی شما گفته بودید که سینمای ما به ابتدال کشیده شده است. منظور شما از این ابتدال، اسلامی نبودن سینما بود؟ از نظر شما معنای این ابتدال چه بود؟**

هر عاقلی با یک نگاه به پشت صحنه فیلم‌ها و جشنواره‌ها و جست‌وجو در اینترنت خوب متوجه می‌شود که این ابتدال فراگیر است و مربوط به قشر خاصی از سینما نیست. شاید آدم‌های صالح و سالم سینما انگشت‌شمار باشند. اگر نه باقی سینما، به صراحت بگویم، می‌گویند ما اگر بتوانیم زیر پای انقلاب را هم خالی می‌کنیم. نه تنها برایش قدم بر نمی‌داریم که اگر بتوانیم در جهت نابودی انقلاب قدم برمی‌داریم. یا وقتی از بسیاری زن‌ها و مردهای سؤال می‌شود که شما اخلاق و ایمان را در چه می‌بینید، فوری جواب می‌دهند که این‌ها اصلاً به سینما ربطی ندارد. سینما جای خوشگذرانی و عیاشی است. این حرف خود سینماگراهاست. اگر چه در عمل اقرار نمی‌کنند و انکار می‌کنند ولی این یک حقیقت است. می‌دانم عوامل سینما هم اعتراض می‌کنند و این حرف بنده را قبول ندارند ولی چه اهمیتی دارد. من وظیفه‌ام است که بگویم و مسئولین و مردم هم وظیفه‌شان است که این سینما را اصلاح کنند و اگر مفاسدی در سینما هست آن را دور بریزند. وقتی یک مراجعه به اینترنت کنند و از جشنواره‌های

○ **تفاوت عمده میان سینمای اسلامی با سینمای غیر اسلامی در چیست؟**

یک سری اصولی تحمیلی هست که از غرب آمده. این‌ها را به یک نوع به شرق و همه کشورهای اسلامی تحمیل کرده‌اند. چرا که این‌ها راهکار استعمار و تخریب اذهان مردم دنیا بوده. مجموع آن هم سینماست و بعد تلویزیون. سینمایی که آن‌ها به دنیا آموزش داده‌اند سینمایی انسانی یا بهتر بگویم شیطانی است. سینماگر به ذهن خود مراجعه می‌کند در حالی که هیچ رابطه‌ای با خدا، ارزش‌های الهی و انبیاء و اولیاء ندارد. این سینماگر با چنین ذهن بیماری که متأسفانه به انواع و اقسام آلودگی‌ها مبتلاست شروع می‌کند برای ساختن فیلم، فیلمنامه می‌نویسد. فیلمنامه‌ای که اینچنین نوشته شود معلوم است بر سر جامعه چه می‌آورد. انسانی که تربیت دینی و اخلاق اسلامی ندارد و هرگز سعی نکرده به تربیت سینما و تلویزیون به عنوان یک وسیله هدایت نگاه کند، توان هدایتگری ندارد. این سینمای غرب است که قهرمان‌هایش هنرمندها، اهدافش تسلط بر افکار مردم دنیا و آرمانش از بین بردن تمام مذاهب دنیا و ترویج بی‌دینی است. یکی از بزرگ‌ترین کارهایی که توسط سینمای موجود در دنیا اتفاق می‌افتد ترویج فحشا و منکرات است. از آن طرف سینمای اسلامی اصلاً مروج، مبلغ و پایگاهش انسان نیست. این جانسان فقط آنچه خدا گفته را منتشر می‌کند. مثل همه انبیاء، اولیاء، دیندارها و بزرگ‌ها آنچه در جامعه ما اتفاق می‌افتد و دارای عبرت‌ها و پندها و آموزش‌های سازنده است را مطرح می‌کند. پس فیلمساز مسلمان کسی است که بدون این که خود را دست‌اندر کار و مختار بداند و با حاکم دانستن خدا سعی

و جشنواره‌هایی ترتیب می‌دهند که این جشنواره‌ها صد درصد آمریکایی و صهیونیستی است و به آن افتخار هم می‌کنند. البته ناگفته نماند برادر عزیزم آقای سرفراز، که تازه به تلویزیون آمده، انصافاً یک انسان صالح است. اگر به او کمک شود یقین دارم می‌تواند کارهای خیر زیادی انجام دهد. ولی متأسفانه دولت ما بودجه صداوسیما را قطع کرده. برای این که صداوسیما نمی‌خواهد خیلی مبلغ دولت باشد. این است که به آن‌ها خیلی امید نیست. این‌ها با آمریکایی و صهیونیستی و هالیوودی هستند یا آدم‌هایی هستند که بالاخره فرهنگ بیگانه بر آن‌ها حاکم است.

این ننگ است. منتها این ننگ را می‌شود درست و برطرف کرد. همین که شعار بدهیم و بگوییم ما سینمای اسلامی نداریم و این ننگ است، کافی نیست. این راه روشن نیست. سینمای اسلامی ندارید؟ خوب پول بدهید تا آن را ایجاد کنیم. چرا کمک نمی‌کنید. ببینید یک مطلبی عرض کنم و آن این که غرب با محتوایی که ندارد، با خدایی که ندارد، با کتاب‌هایی که ندارد و با ارزش‌های ایمانی و اعتقادی که ندارد دنیا را تسخیر می‌کند. آیا این ننگ نیست که ما با داشتن قرآن و علی و فاطمه زهرا و عاشورا هنوز نمی‌توانیم کاری برای سینمای خودمان و دنیا انجام دهیم؟ در حالی که آن‌ها با خدایی که ندارند، با ائمه‌ای که ندارند و با محتوایی که ندارند دنیا را تسخیر می‌کنند. ما با داشتن قرآن و اهل بیت، مغلوب و بدبخت و توسری خورده می‌نشینیم و فقط نگاه می‌کنیم.

ترویج هنرمندان اسلامی را از کجا باید شروع کنیم؟

پول. به خدا! حالا شاید دیگران نتوانند. ولی اگر من پول داشته باشم می‌توانم سینما و تلویزیون اسلامی را درست کنم

یعنی اگر بودجه در اختیار شما باشد می‌توانید؟

بله. جالب است بدانید ما برای فیلم حضرت موسی و فیلمسازی اسلامی تقریباً ۱۸۰ میلیارد تومان بودجه از مجلس درخواست کردیم اما مجلس فقط ۱۰ میلیارد آن را تصویب کرد. این ۱۰ میلیارد در طول سه سال گذشته توسط دولت برای جاهای مختلف مصرف شده اما برای همین فیلمسازی اسلامی که ما توقع داشتیم تا حالا یک ریال به دست ما نرسیده. به ارگان‌های مختلف داده‌اند ولی به ما نه.

شخصی به آقای مطهری نامه نوشته بود که آقا! چرا بودجه اقتصادی را به فلان‌جا نمی‌دهید در حالی که ۳ هزار میلیارد بودجه دارید و یکی از جاهایی که به آن بودجه می‌دهید دفتر سلحشور و تیبان است. به هر حال عملاً ظاهراً به ما پول می‌دهند ولی باطناً سه سال است یک ریال پول ندیده‌ایم.

از فروش فیلم حضرت یوسف چقدر عایدتان شد؟ بعد از این که آن را ساختید به صداوسیما فروختید؟

نه آقا، این کار اصلاً برای صداوسیما بود. ما عملاً بودیم. برایشان ساختیم و تحویل دادیم. این کار برای خودشان بود.

به نظر شما الان در کشور ما کدام فیلم‌ها در مسیر اسلامی بودن است؟

خیلی از فیلم‌ها آمده که من ندیده‌ام. قضاوتی و کاری هم با آن ندارم. اما مثلاً می‌دانم که فیلمی در مورد عاشورا ساخته شده ولی دو سه سال است که مردم و علما اعتصاب کرده‌اند و نمی‌گذارند پخش شود. چون اسلامی نیست.

منظور تان فیلم «ستاخیز» است؟

بله. ولی فیلم‌های دیگر را نرفته‌ام ببینم تا قضاوت کنم.

بازیگر نقش زلیخا در طول دو سال و هشت ماه، ماهی سه میلیون گرفت. خودتان حساب کنید! فکر می‌کنید بازیگر نقش یوسف چقدر گرفته است؟ در ماه یک میلیون تومان. خدا شاهد است ابتدا هشتصد تومان می‌گرفت. حالا یک سؤال دیگر: فکر می‌کنید کل سریال حضرت یوسف چقدر هزینه برد؟ ابتدا بگذارید هزینه سریال‌های دیگر را بگویم. «در چشم باد» سی میلیارد تومان برای مدت شش سال. «مختار»: چهل میلیارد تومان برای هشت سال. اما سریال یوسف: شش و نیم میلیارد تومان برای دو سال و هشت ماه.

واقعا چنین بوده؟

به جان امام زمان! من جلوی آقای خامنه‌ای این را به آقای زرغامی گفتم. می‌توانید از بچه‌های دفتر آقا بپرسید. گفتم: «آقا بگویید این‌ها هزینه‌ها را مطرح کنند و ما را از زیر سؤال در بیاورند! چون خیلی‌ها به ما اهانت می‌کنند و می‌گویند این‌ها خوردند و بردند.» آقا هم به آقای زرغامی فرمود: «خب آقا جان! اعلام کنید!» زرغامی گفت باشد ولی نکرد.

دستمزد خودتان چقدر بود؟

اگر بگویم به من نمی‌خندید؟ من ماهی یک و نیم میلیون تومان می‌گرفتم. والله قسم! اصلاً من نیتم برای سریال یوسف، انجام یک عبادت بود. نه این که به عنوان یک کار هنری پول بگیرم.

من حتی نان شبم را به زور می‌خورم. آن وقت بیایم برای حوزه کار کنم؟ چرا حوزه حالا که توان من را دیده‌اند استین بالا نمی‌زند و کمکم نمی‌کند؟ چرا حوزه نمی‌گوید به این آدم که توانسته چنین تصویری از قرآن برای ما ارائه دهد، پول بدهیم که در مورد حوزه و حوادث دیگر تاریخ ما کار کند. البته شاید حوزه جزء آن‌هاست که به کمک نیاز دارد. اما خیلی از نهادها در این مملکت هستند که هزاران میلیارد سرمایه صرف سینما و تلویزیون مستهجن می‌کنند ولی اگر بگویم من به خدا می‌توانم سینما و تلویزیون اسلامی را درست کنم، حاضرند در کانال فاضلاب پول بریزند اما در کانال تلویزیون و سینما نه.

تا کنون این دردها و غصه‌ها را به حوزه‌ها و علما و مراجع گفته‌اید؟

بله. به بسیاری از علما و بزرگان گفتم. متأسفانه با شرمندگی زیاد هیچ بهایی نداده و کم‌ترین ارزشی قائل نشده و کمکی نکرده‌اند. چون علما و حوزه‌های علمیه از نظر مالی وضع خوبی ندارند و کمک‌هایی هم که به آنها می‌رسد همه‌اش باید صرف طلبه‌ها و حوزه و تبلیغ اسلام شود. نمی‌توانند آن را صرف فیلمسازی کنند. سرمایه‌دارها و آدم‌هایی که ادعا دارند حاضرند برای خدا ورود کنند و امثال این‌ها باید پولشان را صرف فیلمسازی کنند. باید از آن‌ها پول گرفت.

یعنی می‌فرمایید کار دینی که در سینما انجام می‌گیرد باید مثل مساجد و منابر با کمک‌های مردمی اداره شود و به سمت مردم بیاید؟

احسنت! ما سی و شش سال امتحان کردیم دیدیم سینما و تلویزیون ما اسلامی نمی‌شود و دولت و چنین ارگان‌هایی کمک نمی‌کنند. اما راه چیست؟ مردم همان‌طور که در جبهه می‌جنگیدند و خیلی به دولت تکیه نمی‌کردند، حالا هم کمک کنند تا ان‌شاءالله سینما و تلویزیون اسلامی برایشان درست کنیم.

مقصر این که سینمای ما اسلامی نیست، کیست؟

می‌دانم مطلب خطرناکی است ولی می‌گویم. متأسفانه سینما و تلویزیون ما اکثراً از هالیوود و صهیونیسم خط می‌گیرند. صهیونیست‌ها در سینمای ما فعالیت می‌کنند

کمی دارد. در سینمای ما اهل خرد باید این فیلمنامه‌ها یا قصه‌ها را مثل علمایی که همیشه بالای منبر حکایت‌ها را تعریف می‌کنند، بنویسند و مطرح کنند. این اتفاق باید بیفتد. بعد می‌گوید «لقد کان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب ما کان حدیثاً یفتی» یعنی این قصه‌ها نباید دروغ داشته باشد. در حالی که دروغ الان رکن سینما و تلویزیون ماست. در ادامه می‌گوید: «ولکن تصدیق الذی بین یدیه». خداوند می‌فرماید ما این قصه‌ها را از درون مردم، جامعه بشری و انبیاء و اولیاء و قصه‌های قرآنی جمع کرده و برایتان به تفصیل توصیف کردم. حکمت‌ها و ظرافت‌هایش را هم برایتان گفتم. «هدی و رحمتاً لقوم یؤمنون». یعنی تا شما مردم هدایت پیدا کنید و رحمت خدا شامل حالتان شود. این آخرین آیه سوره حضرت یوسف، فرمول سینمای اسلامی است.

بعضی‌ها فکر می‌کنند وقتی از سینمای اسلامی یا فیلم اسلامی صحبت می‌کنیم یعنی باید آیه و روایت در آن محسوس باشد. از منظر شما این تحلیل درست است؟ آیا سینمای اسلامی همه‌اش باید آیه و روایت باشد؟

علما و بزرگان ما وقتی از دین حرف می‌زنند و بالای منبر می‌روند غیر از آیات و روایات چیز دیگری می‌گویند؟ اصلاً سینمای اسلامی یعنی تبلیغ دین و سینماگر یعنی مبلغ دین. سینماگر ما باید دین‌شناس و مبلغ دین باشد نه این که فقط موضوع‌های بی‌اساس و دوراز ذهن و آلوده را بزرگ کند در حالی که هیچ بویی از اسلام ندارد.

این تبلیغ باید مستقیم باشد یا غیرمستقیم؟ مخاطبان منبر معمولاً گروه خاصی هستند اما مخاطبان سینما عموم مردمند. سینمای اسلامی یا فیلم اسلامی یعنی مستقیماً به آیات و روایات بپردازیم یا نه، آن متون را به صورت مفهومی دنبال کنیم؟

سوره یوسف مفهومی نیست. خود سوره یوسف را ما به فیلم تبدیل کردیم. تمام این قصه به تصویر در آمده. می‌خواهم به مردم بگویم به والله قسم! به خدا قسم! من و یک عده از دوستانم می‌توانیم این سینما و تلویزیون را برایتان درست کنیم. نمونه‌اش اصحاب کهف و یوسف. اگر می‌خواهید ببینید که ما می‌توانیم یا نه، این دو تا نمونه را نگاه کنید. پس اگر کمک کنید ما تمامی سینما و تلویزیون را اصلاح و درست می‌کنیم.

چطور و چرا باید کمک کنند؟ دست‌وبالتان بسته‌است؟ چالش‌تان چیست؟

من چند وقت پیش شماره حساسی را به مردم اعلام کردم. گفتم من یوسف و اصحاب کهف را برایتان ساختم. اگر خوشتان آمده و به من اعتماد دارید بودجه بدهید که کارهای دیگری هم برایتان بسازم. مثلاً الان عذیر نبی و حضرت یونس را آماده دارم و حضرت موسی را کامل در طول پنج سال نوشته‌ام. اگر کمک کنند این‌ها را می‌سازم. همچنین کلاس‌هایی برای بچه‌مسلمان‌های مؤمن و انقلابی گذاشته‌ایم. داریم این‌ها را آماده می‌کنیم که ان‌شاءالله فیلمسازی اسلامی را به صورت گسترده در بین مردم پخش کنیم. آن حساب را هم به شما می‌دهم. اگر چه شاید این‌جا پخش خوب نباشد.

تا حالا کمکی از جانب مردم شده است؟

اولین بار که اعلام کردم خیلی کم. هنوز آن‌طور گسترده اعلام نکرده‌ام.

پس این شایعات که می‌گفتند چه بود؟ مثلاً بعضی از مطبوعات گفتند شما و بازیگرهای فیلم یوسف میلیارد شدید. این‌ها غیر واقعی بود؟ به خدا قسم! این‌ها اراجیف است.

ابوالقاسم اسدی زاده ۸۵

فیلمی که حال ما را خوب کند، دینی است



ابوالقاسم اسدی زاده مسئول بخش فیلمنامه و پژوهش مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما در قم است.

مشاور فیلم «طلومس» در این گفتگو به میزان تاثیر فیلمنامه در اثر دینی و نیز بیان مولفه‌های یک فیلمنامه اسلامی اشاره نمود.

اول سخت‌تر است. البته چنین مصادیقی هم داریم. این که بخواهیم بگوییم هر چیزی که این جاست از آن عالم غیب پاک سرچشمه می‌گیرد و بتوانیم غیب را تعریف کنیم، سخت است. بعد وقتی بخواهیم تک‌تک این حرف‌ها را از دید اسلامی بیان کنیم، کار خیلی سخت‌تر می‌شود.

مؤلفه‌های یک فیلمنامه اسلامی که بتواند اثر اسلامی داشته باشد، چیست؟

باید زمان بدهید که آزمون و خطا کنیم تا به دست بیاید. الان نمی‌شود این را گفت. مثلاً به یکی از دوستان گفتم فیلم رنگ خدا، اسلامی است؟ اعصابش خرد شد و گفت نه. یکی از دوستان هم می‌گوید فیلم اسلامی باید مصداق «بومنون بالغیب و یقیمون الصلاه» باشد. در کل اگر بتوانیم سینمای اسلامی را تعریف کنیم که معما حل می‌شود. نمی‌شود این را تعریف کرد. ولی می‌شود برایش مثال زد. به سختی می‌توانیم بگوییم دل‌مان می‌خواهد چنین و چنان باشد. فیلمی که اساساً حال مخاطب را دینی کند، دینی است. فیلمی که عناصری از «بومنون بالغیب و یقیمون الصلاه» را داشته باشد دینی است. مثلاً کارهای آقای مجیدی یا فیلم خیلی دور خیلی نزدیک. این که از ذات بودن خداوند یا از اثرات بودنش صحبت کنیم فیلم رادینی می‌کند.

اصلاً نظریه محکمی وجود دارد که می‌گوید سینما برای غفلت درست شده و اسلام یا دین برای آگاهی. این تعریف سینمای اسلامی را یک خرده سخت می‌کند. چطور غفلت و آگاهی کنار هم قرار می‌گیرد؟ مفهوم آگاهی غفلت‌زا یا غفلت آگاهی‌زا درست است؟ پس چطور می‌گویید سینمای اسلامی یا سینمای دینی. من می‌گویم یکی از مؤلفه‌های سینمای اسلامی می‌تواند همین باشد که آدم‌ها را غافل نمی‌کند؛ آگاه می‌کند و متذکر می‌شود. با این همه باید بگوییم فیلمی که ما را به یاد نیکی‌ها می‌اندازد و به ما خیر و شر را نشان می‌دهد با یک مسامحه خیلی بزرگ می‌تواند اسلامی باشد. مجدداً بگوییم همه این‌ها تعریف مشخصی به ما نمی‌دهد؛ مصداق‌هایی نشان می‌دهد. البته با توجه به این که در بعضی فیلم‌های غیردینی هم واقعاً خیر

این در می‌آید. در کل فکر می‌کنم نموده‌ها، مصداق‌ها و خواست‌های بچه‌های مسلمان می‌تواند ادبیات سینمای اسلامی را تولید کند.

فیلمنامه چقدر می‌تواند در ایجاد اثر دینی تأثیر گذار باشد؟ این‌ها چقدر با هم از تباط دارند؟

فیلمنامه در هر اثری خیلی مهم است. چه اثر غیردینی، چه دینی و چه اثر سینمایی و چه تلویزیونی. فوندانسیون است. بعضی‌ها می‌گویند مغز است و بعضی‌ها می‌گویند قلب. در کل خیلی مهم است. در عرصه اسلامی نیز همین قدر مهم است. البته یک‌دوره همراه با مسامحه است. مثلاً هر فیلمنامه با موضوع اسلامی لزوماً اسلامی نیست. هر فیلمنامه با موضوع غیراسلامی هم لزوماً غیراسلامی نیست. یعنی نمی‌شود این را با موضوع سنجید. این حرف ساده‌ای است که بگوییم هر کاری که در باره پیغمبرها تولید کنیم دینی است. این تعریف کردن خیلی ساده این مفهوم است. حتی می‌شود در باره پیغمبرها فیلم‌های الحادی یا اومانستی ساخت. در کل این که بخواهیم در باره جان یک فیلمنامه دینی یا اسلامی حرف بزنیم اول ماجرا و موضع نزاع است. البته این که بخواهیم چنین چیزی درست کنیم نیز خیلی مهم است. مثلاً بگوییم جان یک اثر سینمایی فیلمنامه است، حال آیا جان فلان فیلمنامه دینی و اسلامی است؟ این سؤال مهمی است. می‌توانیم جواب دهیم بله، هست یا خیر، نیست. بعد هم می‌توانیم از این اثر سینمایی دفاع کنیم. ولی اسلام به معنای یک دین است. زندگی هم معناهای خیلی فراخ و عامی دارد که در آن، فضای کار بیش‌تری وجود دارد. مثلاً اگر مفاهیمی چون اخلاق زندگی، تدبیر مدن یا تدبیر منزل را از جمله مقولات سینمای اسلامی بدانیم می‌توانیم فیلم‌های آمریکایی زیادی مثال بزنیم که اسلامی هستند. فیلم‌هایی آمریکایی که به اخلاق، نیکی و خانواده توصیه می‌کند خیلی زیاد است. اما وقتی سراغ مفاهیم ذات‌دینداری برویم یک خرده کار سخت‌تر می‌شود. البته شاید تعبیر ذات، درست نباشد. مثلاً سخت است اگر بخواهیم بگوییم در باره اصول دین چه فیلمی داریم. فیلمی که بخواهد از عالم غیب حرف بزند هم از آن شق

بحث ما در رابطه با سینمای اسلامی؛ فرصت‌ها و چالش‌ها است. اصلاً شما عنوان سینمای اسلامی را قبول و تعریف خاصی برایش دارید؟

تعریف سینمای اسلامی مشکل است. نمی‌شود گفت نیست و حتماً هم نمی‌شود گفت هست. ممکن است وجود داشته باشد. این ادعا که بگوییم هست هم درست نیست. البته به ظاهر متناقض می‌آید. چون سینما مفهومی اصالتاً غربی است و اصلاً از ما نیست. نسبت به اسلام متأخر زمانی است ولی متباین مکانی و زمانی. اصلاً سینما در بستر اندیشه‌های دینی و اسلامی شکل نگرفته است. به این لحاظ بودن این دو کنار هم عجیب است. ولی می‌توانیم از ممکن بودن سینمای اسلامی حرف بزنیم. خیلی چیزهای دیگر هم این‌طور بوده است. مثلاً اقتصاد امری سکولار است. اما آیا اقتصاد اسلامی هم داریم؟ همین‌طور مفاهیم ریاضی اسلامی و شیمی اسلامی. فکر می‌کنم می‌شود در باره این‌ها پاسخ‌هایی داد. در باره سینما هم همین‌طور است؛ محال نیست ولی فکر می‌کنم ثمره تمدنی همزیستی اسلام با محصولات تکنولوژیک غربی ممکن است به این منجر شود. یعنی ما می‌خواهیم این دو مقوله را با هم جمع کنیم و امیدواریم با تجربه‌هایی که کسب می‌کنیم در طول زمان به شاگله‌هایی برسد که این دو بتواند کنار هم قرار بگیرد. در کل به لحاظ نظری هنوز تعریف درستی از این مسئله نداریم. مصادیق اندکی هم داریم که می‌توانیم در باره‌اش حرف بزنیم. بعضی از این مصادیق دینی‌اند به معنای اخلاقی، بعضی دینی‌اند به معنای کلامی و بعضی هم دینی‌اند به معنای تاریخ و شخصیت‌های دینی. ولی این‌ها مصداقند. برای هیچ کدام نمی‌شود قسم حضرت عباس خورد. ممکن است بعضی مصداق دقیق فیلم دینی نباشند. برای همین می‌گوییم باید ثمره تمدنی همزیستی اسلام با محصولات تکنولوژیک غربی شود. ما بعضی از این مصادیق را کنار هم قرار می‌دهیم در حالی که بعضی مؤلفه‌هایش پارادوکس دارد. مثلاً می‌گوییم فلان فیلم اسلامی است. حال آن که یک فیلم دیگر، که آن را هم اسلامی معرفی می‌کنیم، نقیض

و شر نشان داده می شود.

● **گفتید موضوع دینی لزوماً اثر را دینی نمی کند.**
بلکه ● **فرم و نگاه دینی یک فیلم را دینی می کند.**
چه کار کنیم که این فرم دینی محقق شود؟ اصلاً در جهت جست و جوی و تولید یک فرم دینی کاری کرده اید؟ مشکل مادر چیست؟ فیلمنامه ها؟

نه، قطعاً مشکل در فیلمنامه ها نیست. مشکل در نبود دانش این کار است. یعنی برای این کار نظریه پردازی نشده است. مگر چند سال است که حوزه های علمیه با سینما اشتی کرده اند که توقع داشته باشیم به تعریف هم رسیده باشیم. رسیدن به تعریف اینها سخت است ولی بهترین کاری که می شود کرد کار و کسب تجربه است. حدوداً هشت سال پیش ما این فیلمنامه می نوشتیم و موضوعمان امری معروف و نهی از منکر بود. به چهره های فیلمنامه نویس می گفتند در باره امری معروف و نهی از منکر فیلمنامه بنویسید. لایه آدم می گوید خوب است، ظاهر این کار هم می گوید که کاری خوب و دینی است. بعد که کمی کار کردیم و مجرب تر شدیم دیدیم امری معروف و نهی از منکر موضوع نیست؛ جان یک فیلمنامه دینی است. هر فیلمنامه که امری معروف و نهی از منکر در آن نباشد، اساساً دینی نیست. پس این موضوعی برای کار کردن نیست؛ جانی برای کار کردن است. برای همین می گویم وقتی کار کردیم در آزمون و خطا به تعریف های بهتر و دقیق تری می رسیدیم. اساساً اگر یک فیلمنامه برای ما بیاورد که امری معروف و نهی از منکر در آن نباشد می گوئیم این را برای چه نوشته ای؟ ما آمده ایم که به مردم بگوئیم این گونه رشد می کنید، این گونه نباشید و این گونه باشید. یا بشارت بدهیم یا تنذیر کنیم از این امر یا رفتار یا عقیده. البته دوباره بگوئیم که تعریفش متکثر است. چون دین در همه شئون متکثر است و وجود دارد. در هر حال وقتی کار کنیم تعریف را به دست می آوریم.

● **در این مسیر با چه چالش هایی مواجه هستید؟**
به نظر مهم ترین چالش همین چالش نظری است. یعنی این که بتوانیم از فیلم، میزانشن و وجوه تکنوکراتی و فنی و فرمی این دانش تعریفی ارائه دهیم. همچنین از طرف دیگر از وجوه جانی و آنی اش. بعد می توانیم بگوئیم با این مؤلفه ها می شود به تعریف نزدیک شد. الان با تعریف های موجود اگر بخواهیم کمی خودمان را در معرض قضاوت قرار دهیم، می گوئیم فیلمی که باعث حال درستی می شود، دینی است. چه خوب و چه بد. فیلم ممکن است حال ما را بد کند و موجب شود بفهمیم حال ما را بد کرده که فلان عمل را انجام ندهیم. این جا قصد تنذیر دارد. در کل هر فیلمی که حال ما را درست کند، دینی است. مثل این که هر کلامی که حال ما را درست کند، دینی است و هر کلامی که هدفی یا مقصدی نداشته باشد، دینی نیست. البته مهم است که این کلام از وحی به دست آمده باشد. بسیاری از حرف های خوب و قشنگی که ما می زنیم لزوماً دینی نیست؛ فقط خوب و قشنگ است اما می بینی آخرش سر از جای خوبی در نمی آورد. پس کلام باید حتماً وحی و متصل به سلسله رسالت باشد و حتماً سعی داشته باشیم به جایی وصلش کنیم که نفسانی و انسانی نیست. نفسانی و انسانی که می شود دچار تکثر گرایی و مادی گرایی می شود. همه چیز می شود غیر از آن چیزی که دنبالش می گردیم. مجدداً می گوئیم اینها فرضیه هایی است که در این سالها دارد شکل می گیرد. هر چه چهره های حوزه علمیه و طلبه ها بیش تر اشتیاقی نشان دهند و اساتید حوزه به عنوان نظریه پرداز بیش تر کمک کنند، ادبیات فیلم و سینما بیش تر درست می شود. البته این جا هم صرفاً وادی حرف نیست. حتماً حرف آمیخته با عمل است. به قول معروف می گوئید این جا هم نشینی فرم و محتواست. حتماً چهره هایی که فیلمنامه می نویسند ناظر به آن، فیلم تولید

می کنند. بعد باید محصولات که به دست می آید را رصد کنیم تا ببینیم چقدر دینی است.

● **چقدر با حوزه های علمیه تعامل دارید؟ چقدر در این بحث کمکتان می کنند؟ چون غالب انتقادات از ناحیه حوزه برمی خیزد. چقدر در این زمینه بستر را برایتان فراهم کردند؟ دغدغه و درد دلی در این زمینه دارید؟**

ما خودمان از بچه های حوزه هستیم لذا اگر بخواهیم بگوئیم یک ذره ظلم است. حوزه علمیه عده و عده کمی دارد. نمی شود توقع زیادی از آن داشت. نیز کار فراوانی دارد. از تدوین سیاست های کلی نظام گرفته تا ارتق و فتق امور محل. همه دست روحانیون است. من همیشه می گویم مردم عقد هم که می کنند به یک روحانی می گویند: «حاجی! می شود عقد ما را یک بار دیگر بخوانی؟» می گوید: «عقدتان را که محضر خوانده است.» می گوید: «نه، انگار اگر تو عقد را انجام دهی بهتر است.» کار کرده ای که برای حوزه علمیه تعریف شده، خصوصاً در یک حکومت اسلامی، فوق العاده متکثر است. البته مگر ما چقدر طلبه داریم؟ بعید می دانم الان تعداد طلبه ها به پانصد هزار نفر رسیده باشد. نمی شود توقع داشت که ده هزار نفر از این پانصد هزار نفر، کار هنری کنند. به نظر همین که حوزه علمیه قم، تهران و مشهد و آقایان علما از ورود طلبه ها به این عرصه تحذیر و جلوگیری نمی کنند و طلبه ها می آیند و تعدادشان هم هر سال رو به فزونی است، خوب است. به نظر بهتر هم می شود. اما اگر بپرسید این مقدار کافی است؟ می گوئیم نه، به هیچ وجه کافی نیست. پس به نظر من آید که انجام این کار در اولویت های بعدی است.

● **هیچ کاری در این زمینه کرده اید؟**

بله، بچه ها فیلمنامه های زیادی نوشته اند. آقای یوسف زاده کارهای نظری انجام داده. آقای میر خندان، آقای آتش زار، آقای صالحی زاده و بچه های دانشکده صداوسیما خیلی زحمت کشیده اند و می کشند. بچه های خانه هنر سابق خیلی زحمت کشیدند. بچه های مدرسه اسلامی هنر زحمت می کشند. در مشهد و جاهای متعدد دیده ام که بچه ها دارند کار می کنند. ولی از نظر دانشی که تازه به ما رسیده و داریم روی آن کار می کنیم، نتیجه اندک است. در باره فیلم و فیلمنامه هم همین طور. آقای حجازی، آقای محمد تقی انصاری، آقای بهشتی و آقای شفیعی؛ طلبه و کارگردان و فیلمساز هستند. البته این کار سخت و پیچیده است. در کل فکر می کنم خوب است و امیدوارم همین طور فزاینده باشد.

● **مشاوره های مذهبی در سینما چه فرآیندی را طی می کند؟ اصلاً چه جایگاهی دارد؟ این جایگاه از کجا شکل می گیرد؟**

بگذارید این سؤال را با سؤال جواب دهم. مشاور در کجا، چگونه است؟ مشاور همه جا مشاور است. مشاور یعنی مشاور. یعنی کسی که حرفی می زند و دیگران یا گوش می کنند یا نه. تقاضا از او هم امری نیست. نمی توانید به کسی امر کنید که مشاورتان باشد. می گوئید خواهش می کنم به من مشاور بدهید. همین قدر که مسئولیت او این است، خروجی هم او این است. مشاوره مذهبی در سینما و تلویزیون به لحاظ شأنی چنین است. مشاور است. ولی چه ویژگی هایی باید داشته باشد؟ لزوماً باید مذهب را بشناسد. نیز باید سینما و تلویزیون و آن چیزی که دارد برایش کار می کند را بشناسد. من بارها گفته ام یک مشاور مذهبی تلویزیون و سینما اگر طلبه باشد کافی است.

● **شما در فیلمنامه هایتان چقدر از مشاور مذهبی کمک می گیرید؟**

هر چقدر که احتیاج داشته باشیم.

● **ظاهراً بعد از نوشته شدن فیلمنامه، مشاور**

مذهبی به کار دعوت می شود.

بله. معتقدم باید آدم این کار را هم پیدا کنیم.

● **این درست است یا مشاور باید از اول نوشتن فیلمنامه حضور داشته باشد؟**

درست است و اشکالی ندارد که پس از نوشته شدن فیلمنامه دعوت شود. در هر حال من می گویم شما ابتدا آدم این کار را پیدا کن. اول بیست نفر را لیست کن که این توانایی یا اصلاً چنین وقتی داشته باشند. این که می گویم مشاور مذهبی باید طلبه باشد معنایش همین است. طلبه وقتی کاری بلد نیست، انجام نمی دهد. طبیعتاً خیلی از طلبه ها سینما بلد نیستند. خوب انجامش نمی دهند. وقتی هم انجام بدهند بی تقوایی می شود. یعنی وقتی من واقعا فیلم و شئونش را نمی دانم و در پاراش مطالعه ندارم معنی ندارد وارد این عرصه شوم. مثلاً بعضی طلبه ها روی زبان فرانسه، اسلام در تازانیا، جامعه المصطفی یا مجله کار کرده اند. اما اگر در باره اینها از من سؤال کنید می گویم نمی دانم. اصلاً بلد نیستیم. من فیلم کار کرده ام.

این که مشاور مذهبی از اول وارد کار شود، اصلاً دستوری نیست. شما دوست یا دوهزار مشاور مذهبی تربیت کن. بعد کسانی که به آنها نیاز داشته باشند می آیند و پیدا می کنند. اصلاً هم این طور نیست که به شکل شرکتی یک سری مشاور مذهبی تولید کنیم. بعد بگوئیم مثلاً به صداوسیما بروید. این یک کار دلی است. مثل این که شما کار مطبوعاتی می کنید و من اگر مشاور مطبوعاتی بخواهم دنبال شما می آیم. قرار نیست شما خودت را هلاک کنی که چنین کاری صورت بگیرد. اصلاً شأن طلبگی هم به هیچ وجه چنین نیست.

● **اینها کجا باید تربیت شوند و آموزش ببینند؟**

من می گویم اولاً این در مورد طلبه ها کارکرد ندارد. طلبه ها در ریاضیات، نجوم، فیزیک و شیمی کار کرده اند. ما جابرین حیان، بوعلی سینا و ابوریحان بیرونی داریم. برای طلبه ها حد یقفی وجود ندارد. اگر شما همین الان بخواهی هر دانشی را در حوزه بخوانی، هیچ کس جلویت را نمی گیرد. شهر یات را قطع نمی کنند که چرا کامپیوتر خوانده ای. مرکز کامپیوتر علوم اسلامی هم یک نمونه است. پس محدودیتی برای به دست آوردن این دانش نیست. زمینه فراگیری هم که الحمدلله وجود دارد. شاید یک زمانی نبود ولی الان دانشکده صداوسیما، مرکز پژوهش ها و دفتر تبلیغات هست. هیچ کدام از اینها نباشد هم اینترنت هست. کافی است تو به عنوان یک طلبه احساس وظیفه کنی، مشتاق باشی و پای کار بنشینی. در این صورت خیلی زود حل می شود. مثل بقیه کارهایی که رفتیم یاد گرفتیم. همین الان طلبه هایی که به تبلیغ می روند، تبلیغ را از کجا یاد می گیرند؟ می روند یاد می گیرند. فقه می خواهند یاد بگیرند می روند مدرسه آقای گلپایگانی، فلسفه می خواهند یاد بگیرند می روند جای دیگر. این هم یک دانش است. اگر بخواهند یاد بگیرند، یاد می گیرند. الان هم زمینه های فراگیری این دانش خیلی بیش تر است. تجربه های گذشته نیز وجود دارد. فیلمنامه های زیادی نوشته ایم. اگر یک طلبه می خواهد مطالعه کند، بیاید مطالعه کند. این همه فیلمنامه نویس و تولیدکننده داریم. برود با آنها حرف بزند. اصلاً مرکز پژوهش های اسلامی صداوسیما داریم. این جا هم یک عده آدم کار می کنند. در دانشکده صداوسیما هم اساتید دارند درس می دهند. طلبه اگر بخواهد می آید یاد می گیرد. همیشه وقتی طلبه ها به من می گویند برای ما کلاس فیلمنامه بگذار، می گوئیم بروید دانشکده و سر کلاس بنشینید. هیچ کس به شما نمی گوید چرا چنین کاری کردید. تازه شما را تشویق می کنند. کافی است به آن طلبه که مسئول است بگوئید ما می خواهیم بیاییم کلاس، می گوید بیایید. نمی گوید فلان تومان بده و

احمد رضا درویشی ۸

ماندگاری در ساحت تجربه‌های ملی و دینی



احمد رضا درویش کارگردان توانای سینمای ایران که این روزها سخت درگیر رفع مشکلات اکران فیلم رستاخیز است، در این گفتگوی کوتاه ضمن تعریف سینما و هنر اسلامی به رسالت اصلی هنرمندان اشاره نمود.

از منظر شما سینما و هنر اسلامی چگونه تعریف می‌شود؟

رویکرد کلی سینما و هنر در معنای وسیع آن، توجه به چستی خلقت، بازتاب دهنده روح زندگی و هدایت انسان به سمت تعالی و زیست بهتر است. انسان در نگاه دینی و اسلامی، محور و منشأ همه آیات الهی است و توحید، اخلاق، عدالت و کرامت انسان، در کلام قرآن، اصلی‌ترین مبانی تعریف انسان در خلقت است. سینمایی که به این مبانی توجه کند و بازتاب دهنده کمال انسانی و اخلاقی باشد، سینمای اسلامی است. در مقابل، هنر و سینمایی که مَبَشِّر غرناز، مَبْلَغ پوچی و یأس و ترویج کننده رذایل اخلاقی باشد و انسان را به دوری از فضیلت‌ها دعوت کند، سینما و هنر غیر دینی و غیر اسلامی است؛ نظیر آنچه در بسیاری از آثار غربی در عصر حاضر شاهد آن هستیم.

سینمای ما چقدر از فرهنگ ملی و هنر گذشته ما متأثر است؟

در یک تعریف کلی آنچه در امور مختلف "برداشت" می‌شود، حاصل "کاشت" و تجربه‌های گذشتگان است. یقیناً آنچه موجب ماندگاری دست‌آورد های فرهنگی و دینی ماست، ظرفیتهای غنی و عظیمی است که در ساحت تجربه‌های ملی و دینی تجلی یافته و بعنوان میراثی گرانبها به نسل امروز و آیندگان رسیده است. اصلی‌ترین رسالت هنرمندان و نخبگان توجه و تکیه بر این دست‌آورد ها و ترجمان آن با ملاحظاتی و اقتضات جهان معاصر است. آنچنان که آیندگان نیز در تحلیل شرایط امروز، مسیر پُرچالش خود را با هویت گذشته‌ی خود بیامیزند و به آن مفتخر باشند.

به نظر شما انسان مسئول چگونه انسانی است؟

انسان از دیدگاه دین و قرآن، پدیده‌ای مسئول است. بهره‌مندی انسان از عقل و قدرت تشخیص، او را از یک عنصر "منفعل" (حیوان) به یک عنصر "مؤثر" ارتقا داده است. در جهانی که همه‌ی فرصت‌ها و ظرفیت‌ها بر مبنای مادیات و برتری آن بر فضایل انسانی استوار شده است و ارزشها بر مدار قدرت و ثروت مشخص می‌شوند، نتیجه‌ای جز بی‌عدالتی، ترس، بهت‌زدگی و یأس عاید بشر نمی‌شود. اینگونه است که انسان معاصر از حرکت و امید به سوی فرادی بهتر فاصله می‌گیرد و در برابر سرنوشت محتوم خود تسلیم می‌شود. این داداگی از آنجا که با فطرت انسان و فلسفه‌ی خلقت مغایرت دارد، موجب رخوت، یأس و ناامیدی می‌شود. در اندیشه‌ی دینی و قرآنی، انسان مسئول، انسان مَثْبُوت‌کَل است و به تقدیر الهی و تدبیر خود مبنی بر عقل، تکیه می‌کند؛ او با شناخت هر چه فزون‌تر از ظرفیتهای خویش با امید و نشاط، به فضل خداوند امیدوار و به رسالت خود پایبند است.

بیا. هر چند من معتقدم اگر آدم می‌خواهد چیزی یاد بگیرد پولش را هم می‌دهد. پس زمینه‌ها فراوان است. ولی هنوز این قدر آدم برای ورود به این عرصه نداریم. مثلاً من به عنوان فیلمساز می‌خواهم کارم را شروع کنم. اما چند آدم داریم که بتوانیم از باه بسم الله تا تاه تمه برای همه چیز با آن‌ها کار کنیم. استفاده نکردن بچه‌های تلویزیون از این آدم‌ها فقط به خاطر نخواستنشان نیست؛ بخشی‌اش هم به خاطر نبودن این هاست. نه که نیستند، اصلاً وقت نمی‌کنند به این کار بپردازند. مثلاً من الان جلسه دارم، بعد جلسه دارم، صبح کار دارم، بعد از ظهر فیلمنامه دارم. کار سینما و تلویزیون هم یک کار تمام وقت است. وقتی شروع می‌کنی باید تا آخر بروی. بچه‌های سینما و تلویزیون واقعاً شبانه‌روز کار می‌کنند. پس اول آدم این کار را تولید کنید، بعد مطمئن باشید که آن سامان‌اش درست می‌شود. از باه بسم الله تا آخر ماجرا مشغول می‌شوند.

کدام فیلم‌های ما الان در مسیر اسلامی است؟

کل فیلم‌های ما در مسیر اسلامی است. البته با آن مسامحه اول که گفتم. اگر اخلاق و ادب و امر به خیر و نهی از منکر را در نظر بگیریم، همه‌اش. اما اگر داشتن تمامی مؤلفه‌های یک دین کامل را ملاک بدانیم، میگویم هیچ، خیلی کم. اصلاً چند تا فیلم داریم که موضوعش خدا باشد؟ خیلی کم. چند تا داریم که بتواند خوب از توحید حرف بزند؟ خیلی کم. چند تا داریم که در فرآیندی دینی تولید شده باشد؟ یعنی عوامل، متن و محصول دینی باشد؟ خیلی کم. با حرف‌های خیلی بزرگ سوء تفاهم‌های خیلی بزرگ درست می‌شود. در یک برنامه تلویزیونی پرسشگر از مردم می‌پرسید: نظر شما کلا در مورد چیست؟ آن شخص هم یک چیزی می‌گفت. این جا هم همین است. حقیقتاً در پاسخ این که سینمای ما دینی است یا نه، از یک طرف می‌بینیم این سینما نسبت به سینمای هالیوود خیلی پاک است اما از طرفی دیگر می‌بینیم نسبت به سینما یا سیمایی که از احادیث معصومین ترسیم می‌شود خیلی دور است. یک عده مدام می‌گویند سینمای نجیب ایران است و عده دیگر می‌گویند ناپاک. هر دو هم ادله‌ای دارند. ولی اگر از من بپرسید می‌گویم رویکرد کلی خیلی خوب است. همه بچه‌های سینمای ایران دارند تلاش می‌کنند که حرف غیر دینی نزنند. من ندیدم کسی بخواد حرف غیر دینی بزند. هر کس به اندازه فهم و توانی که دارد، حرف می‌زند. کسی که فهم و توان ندارد هم لازم نیست حرف بزند. من که جهان معرفتی آقای بهجت را درک نمی‌کنم و نمی‌شناسم اصلاً نباید در بارش فیلم بسازم. نمی‌گویم مثل آقای بهجت مؤمن نیستیم، می‌گویم آن جهان را نمی‌شناسم.

چطور غرب با محتوا و ارزش‌های اخلاقی که ندارد دنیا را تسخیر کرده اما سینمای ما با این همه ادعا و داشته‌ها نتوانسته حتی ملت خودمان را راضی کند؟

من اصلاً از این نحوه سؤال نگرانم. این ادعایی است که نمی‌شود ثابتش کرد.

باز خوردش را داریم می‌بینیم.

باشد. نمی‌توانیم بگویم مردم ایران از این راضی نیستند. می‌گویم اگر بپذیریم هم باید ببینیم چه کسانی راضی نیستند. برای همین می‌گویم یک امر متکثر است. مثلاً آمریکا یا هند ۱۵۰۰ یا ۲۵۰۰ فیلم در سال می‌سازند و در ۳ هزار سالن سینمایی پخش جهانی می‌کنند. آقای کینان می‌گفت: «ما با خرج تایم قهوه یک فیلم هالیوودی، فیلم می‌سازیم.» نمی‌دانم این حرف چقدر درست است. می‌خواهم بگویم نمی‌شود این دو را با هم مقایسه کرد و نتیجه گرفت. نمی‌شود بگویم آن‌ها میلیون‌ها میلیون مخاطب دارند و ما نداریم. اصلاً این نمی‌شود. ادعایی به این بزرگی را من نمی‌پذیرم. من می‌گویم ما سینمایی داریم و باید در حد اندازه‌ای که می‌توانیم تلاش کنیم تا بهترش کنیم. ولی اگر یک سینمای آرمانی در ذهنمان است، اول باید آن سینما و دانشش را تعریف کنیم و بگویم سینمای آرمانی این است. بعد بگویم سینمای موجود با سینمای آرمانی چقدر فاصله دارد. در این حالت می‌گویم حتماً فاصله دارد. سؤال بعد این است که برای رسیدن به آن جا چه باید کرد؟ می‌گویم باید خیلی کارها کنیم. همان قدر که حوزه علمیه ورود و کار کند و دانش تولید کند حتماً اتفاق خوبی می‌افتد. ما چقدر در این کارخانه ریخته‌ایم و چقدر گرفته‌ایم؟ اگر مرحوم امام نمی‌گفت: «ما با سینما مخالف نیستیم، با فحشا مخالفیم» چه اتفاقی می‌افتاد؟ فکر می‌کنم ما از معدود انقلاب‌هایی بودیم که سینما را نبستیم؛ تغییرش دادیم و گفتیم بیاید این طور باشید. کافی است همین امروز بدترین فیلم سینمای ما را با یکی از معمولی‌ترین فیلم‌های هالیوود مقایسه کنید. حتی از لحاظ دینی. مثلاً می‌گویید فلان فیلم ما خیلی بد است. می‌گویم این را کنار فلان فیلم هالیوود بگذارید و با آن بسنجید. در این صورت می‌بینید اصلاً قابل قیاس نیست. برای همین می‌گویم از گفتن کلی این جمله نگرانم. از طرف دیگر مطمئنم بین این سینما و سینمای آرمانی فاصله است. ولی چون هنوز نمی‌توانیم سینمای آرمانی را تعریف کنیم می‌گویم اجازه بدهید وقتی توانستیم آن را تعریف کنیم، بگویم چقدر با آن فاصله داریم. من همین الان بعد از سال‌ها کار کردن نمی‌توانم به یک برادر فیلمساز بگویم فیلم خوب چیست. این قدر متکثر است که می‌گویم این فیلم، این فیلم، این فیلم و این فیلم خوب است. نمی‌توانم بگویم فقط فلان فیلم خوب است. وقتی نمی‌توانم بگویم فقط این فیلم خوب است، نمی‌توانم بگویم بد این است. چون ما طلبه هستیم. وقتی مبنای نداریم و نمی‌توانیم بگویم فیلم خوب چیست، نمی‌توانیم بگویم فیلم بد این است.



بانوان تأثیر گذار در زندگی امام خمینی

بانوان تأثیر گذار در زندگی امام خمینی

محمد جواد مرادی نیا: شخصیت امام خمینی (س) از صاحبه خانم تأثیر زیادی گرفته است

سرکار خانم صدیقه توسلی: خانم امام، خیلی صبور بودند

سرکار خانم سیده شهرت بنی طبا: همه خوبی هادر ایشان بود

دکتر حمید انصاری: همسر امام بانویی بامتانت و صبور بود



بانوان تأثیر گذار در زندگی امام خمینی



محمد رجبی نژاد

چکیده

«زن نقش بزرگی در اجتماع دارد. زن مظهر تحقق آمال بشر است... از دامن زن مرد به معراج می‌رود. دامن زن محل تربیت بزرگ زنان و بزرگ مردان است.» (امام خمینی ۱۳۷۸ ج ۷: ۳۴۱)

با مطالعه و تعمق در این جملات امام خمینی و نظرات و جملات شبیه به آن می‌توان به عمق نگاه مثبت و روشن‌بینانه ایشان نسبت به زنان و نقش آنان در اجتماع، پی برد. حال این نگاه مثبت از کجا ریشه گرفته؟ از پیشینه ذهنی ایشان نسبت جایگاه و نقش محارم از بانوان دوره‌های مختلف زندگی. چرا که علم روانشناسی شخصیت می‌گوید: نوع تربیت و تأثیر گذران مراحل مختلف زندگی انسان تأثیر زیادی در دیدگاه‌های مثبت و منفی به امور دارد. حال این پرسش پیش می‌آید نقش آفرینان و تأثیر گذران بر شخصیت امام خمینی در دوره‌های مختلف زندگی چه کسانی بودند؟ چه نقشی در موفقیت و برتری ایشان داشتند؟ با رویکردها و دلایل زیادی می‌توان به این پرسش‌ها پاسخ گفت. مادر این پژوهش با تقسیم زندگی امام خمینی به سه دوره‌ی کودکی و نوجوانی؛ متاهلی و دوره‌ی پس از انقلاب، در صددم تا یک گروه از نقش آفرینان و تأثیر گذاران بر زندگی امام را مورد مطالعه قرار دهیم، یعنی بانوان تأثیر گذار را؛ در مقطع کودکی و نوجوانی، سه بانوی پرهیز کار و شجاع؛ مادر، عمه و دایه امام. مقطع پس از ازدواج، بانوی بزرگ انقلاب، همسر حضرت امام، خانم ثقفی و مقطع بعدی، نقش عروس امام، خانم طباطبایی که نقش بزرگی در گردآوری و حفظ و بسط آثار امام، به ویژه آثار ادبی و عرفانی ایشان داشته‌اند.

مقدمه

از جمله مباحث جالب، مهم و پیچیده در روانشناسی،

موضوع شخصیت است. چرا که با شناخت شخصیت و تبیین آن می‌توان به صورت علمی، رفتار و اندیشه انسان‌ها را توصیف و تبیین نمود. از طرفی بررسی و تحلیل شخصیت آدمی سخت است؛ به خصوص اگر اویی که قصد تحلیل شخصیتش را داریم، یک مرجع تقلید، عالم دینی، سیاستمدار و یاندیشمند فعال در عرصه اجتماع و سیاست باشد. از گذشته به ما گفته‌اند سیاستمداران پیچیده‌اند و تحلیل شخصیت‌شان سخت‌تر از انسان‌های دیگر. حال اگر این سیاستمدار، دارای شخصیتی چند بُعدی و همزمان از عالمان برجسته دینی و مذهبی، مرجع تقلید، فقیه، عارف، فیلسوف و... باشد؛ موضوع پیچیده‌تر نیز خواهد شد. برای شناخت چنین فردی باید ابعاد مختلف و گوناگون وجودی و زندگی او را تک‌تک مورد بررسی قرار داد تا به یک شناخت دقیق و کامل و جامع رسید.

یکی از راه‌های شناخت دقیق و پی‌بردن به اندیشه و مقام و منزلت چنین شخصیت‌هایی، شناخت مربیان و تربیت‌کننده‌گان و تأثیر گذاران بر آنهاست. همچنین شناسایی کسانی که در طول زندگی؛ از بدو تولد تا رحلت، حتی گاه پس از رحلت، انگیزش لازم را در آنها ایجاد کرده‌اند. مربیان و مؤثران در رشد و تربیت و تعالی انسان نیز در دوره‌های مختلف زندگی یکی نیستند. در دوره خردسالی و کودکی پدر و مادر و دیگر اطرفیان هستند که نقش اساسی در شکل‌گیری شخصیت دارند. به لحاظ روانشناسی بهترین دوران شکل‌گیری شخصیت انسانی نیز همین دوران کودکی و نوجوانی است. (مصباح یزدی: ۱۸۳) معروف است برای شناخت دقیق و اساسی کسی باید از دوران کودکی‌اش پرسید! «از کودکی‌ام، بزرگی‌ام را بشناس.» امام خمینی نیز به اهمیت و نقش این مقطع از زندگی اشاره کرده می‌فرماید:

از دامن پدران و مادران، زنان و مردان مؤثر تربیت می‌شود. (امام خمینی ۱۳۷۸ ج ۱۴: ۱۹۶) ایشان حتی نقش مادران و زنان را در این زمینه بالاتر از پدران و در راستای اهداف انبیاء دانسته (همان: ۱۹۷) و معتقد است دامن مادران و زنان همچون مدرسه‌ای است که انسان می‌سازد. (همان ج ۹: ۲۹۴)

در دوره دوم زندگی، گاه همسر و شریک زندگی انسان، و گاه استادان و آموزگاران نقش اساسی در تحریک و تقویت و پرورش استعدادها و نهفته‌ی افراد دارند. حاصل تلاش و بستر سازی و حمایت آنان است که بعدها به ثمر نشسته و به نوعی در پندار و رفتار و کردار شخص مستعد، انعکاس می‌یابد. بالطبع آشنایی با شخصیت این مربیان و زنان و تأثیر گذران، راه شناخت شخصیت مورد نظر را سهل و آسان خواهد کرد. امام خمینی نقش و تأثیر گذاری زنان در این دوره از زندگی مردان را به قدری مهم و با ارزش می‌داند که می‌گوید: زنان جامعه نسبت به مردان حق بیشتری بر ملت‌ها دارند، چرا که زن‌ها وظیفه انسان‌سازی دارند و مردان شجاع را در دامن خود بزرگ می‌کنند؛ اگر این نقش تضییع گردد ملت‌ها به شکست و انحطاط می‌رسند. (رک: همان ج ۶: ۳۰۰)

احادیث و روایات فراوانی نیز وجود دارند که مبین این امر هستند که حالات روانی جسمی والدین بر فرزندان تأثیر دارد. در حدیثی از پیامبر اکرم (ص) آمده است: فضایل اخلاقی و سجایای انسانی ریشه‌اش از پاک‌ی خانواده‌ها و وراثت سرچشمه می‌گیرد. (بنت الشاطی: ۸۰) همچنین در تأثیر نقش محیط بر شخصیت نیز قرآن و پیشوایان به نقش محیط زندگی و دوستان نزدیک بر انسان اشاره نموده و به پیروان خود توصیه می‌کنند از آثار سوء آنها دوری کرده و از

توصیه پیامبر (ص)، امام علی (ع) گاه مجبور به سکوت بود، ولی حضرت فاطمه (س) مکلف به این امر نبود! لذا ساکت نمی‌نشینید! احتجاج و استدلال می‌کنند! اعتراض می‌کنند!... نمونه دیگر نقش حضرت زینب (س) در جریان حادثه کربلاست. اوست که از مدینه تا کربلا در کنار رهبر و برادرش امام حسین (ع) حضور مستمر دارد و دست از برادر بر نمی‌دارد. در همه عرصه‌ها حضور پررنگی دارد. نقش اصلی و اساسی را بعد از حادثه کربلا به عهده دارد: «کربلا در کربلا می‌ماند اگر زینب نبود!» پس از حادثه کربلا این حضرت زینب است که به نوعی رهبری اهل بیت پیامبر را به عهده گرفته و به نحو احسن به سرانجام رسانده و قافله را تا مدینه هدایت کرده و امویان و یزیدیان زمان را رسوا می‌کند.

غیر از این بانوان نمونه و تاریخ‌ساز که قابل مقایسه با دیگر زنان نمونه نیستند، استثنائاتی نیز در دیگر دوره‌های تاریخی بوده‌اند که تأثیرات زیادی در ظهور و افول تمدن‌ها و حکومت‌ها و دولت‌ها داشته‌اند. چنانچه در تاریخ معاصر کشورمان ایران نیز می‌توان از این قبیل زنان را نام برد. زنانی که مستقیم یا غیر مستقیم در تحولات اجتماعی و سیاسی نقش مهم و مؤثری داشته و دارند. از جمله شیر زنی که امام خمینی را در دامن خود پرورش داده و تربیت کردند و یا در شکل‌گیری شخصیت او و یا رهبری انقلاب و پیروزی و تشکیل حکومت و در ادامه راه، او را حامی و پشتیبان بودند. اگر دلگرمی و همدلی آنان نبود، واقعاً امام به این مقام موفقیت‌نمی‌رسید.

دوران کودکی و نوجوانی امام

پرورش مردان و زنان بزرگ، تعلیم و تربیت آنان و به ثمر رساندن آنان و تحویل دادن افراد مفید، مخترع، مکتشف و نابغه و... به جامعه بیشتر نشانه تأثیر و کارایی زنان و مادران می‌باشد تا پدران و مردان! می‌توان مدعی شد که نقش زنان و مادران در موارد بی‌شماری پررنگ‌تر از مردان است و رنج‌های آنان بیشتر از دیگران؛ چنانچه امام خمینی نیز بدان اشاره کرده و با ذهنیتی که از دوران طفولیت خود داشته، فرموده است: در زمینه تربیت و تأثیر گذاری زنان جلوتر از مردان هستند. اول مدرسه‌ای که بچه دارد، دامن مادر است (امام خمینی ۱۳۷۸ ج ۷: ۲۸۳) لذا حقی که زنان بر ملت‌ها دارند، بالاتر و بیشتر از مردان است. (همان ج ۶: ۳۰۰)

امام خمینی که در اول مهر ۱۲۸۱ ش چشم به جهان گشود، به پنج ماهگی نرسیده، با شهادت پدر، در دامن پرمهر مادر (هاجر خانم) آرام گرفت و با شیر پاک دایه‌ی خود (ننه خاور) رشد و نمو پیدا کرد و تا سن ۱۵ سالگی تحت تکفل مادر و عمه (صاحبه خانم) تربیت و پرورش یافت. (رجبی ۱۳۷۷ ج اول: ۹۷ و ۹۸) امام که از ۴ یا ۵ ماهگی پدر را از دست داد، دوران کودکی و نوجوانی خود را با مدیریت و تربیت این سه زن شجاع و متدین گذراند. این سه بانوی پارسا و بی‌آلایش و آزادمش و آزاداندیش، آستین بالا زدند و در آن جامعه‌ی مردسالار و فرهنگ سنتی و فضای روستایی، امام را تربیت کردند. امام در سایه تعلیم و آموزه‌های این سه زن بود که به بزرگترین رهبر و پیشوای مسلمین جهان تبدیل شد. صبر و تحمل و مشقت‌ها و شجاعت و از خودگذشتگی و پیگیری این سه زن بود که زمینه‌های دستگیری عاملان شهادت پدر امام خمینی و قصاص آنها را در دوران استبداد قاجار فراهم کرد. درک و لمس این وضعیت بعدها بر دیدگاه امام خمینی تأثیر گذارده و نتیجه آن خوش‌بینی امام نسبت به ورود و فعالیت زنان در عرصه اجتماع بود.

نزدیک به دو سال، مادر و عمه امام پیگیری قصاص قاتلین پدر امام بودند. امام را که حدود دو ساله بوده نزد دایه گذاشته و هر دو همراه دیگر بچه‌ها با درشکه عازم تهران شدند و آن قدر پیگیری کردند و به دربار قاجار فشار آوردند،

خانه فرعون بود، برو و پیشنه‌دایه بده و بگو: «هل أدلکم علی أهل بیت یكلفونه لکم وهم له ناصحون» (قصص: ۱۲) آیا راهنمایی کنم شما را به خانواده‌ای که او را برای شما نگه دارند و دلسوزش باشند؟ همچنین، امر سهلی نمی‌باشد. آن روز که هر زن شیرده را تعقیب می‌کردند تا بفهمند که نوزاد او پسر بوده یا دختر - چون فقط زنی که مادر می‌شود شیر می‌دهد، نه هر زنی - در چنین وضعیتی پیشنه‌دایه معرفی یک زن شیرده به عنوان اجیر یک امر عادی نیست، بلکه قدم نهادن در عرصه خطر و روبرو شدن با مرگ و اعدام است. علاوه بر این که مادر شدن مادر موسی (ع) نیز مخفیانه بود و به هر حال فرعون‌نایان از نوزاد و جنسیت آن سؤال می‌کردند، چون آنها مرتباً در تعقیب بودند، تا هر نوزاد پسری را از بین ببرند. (قصص: ۴)

پس این، یک امر عادی نبود که خواهر موسی (ع) به عهده بگیرد و آن هم کار کوچکی نبود که مادر موسی دستور بدهد. آن پیشنه‌دایه زن فرعون هم یک پیشنه‌دایه سهلی نبود و کسی که با خون‌آشام‌ترین مردم عصر به سر می‌برد، این پیشنه‌دایه، شجاعت و شجاعت این زن را جلوه‌گر می‌سازد. بنابراین با این نگاه قرآنی، زنان ممتازترین کار را برای حفظ ادیان ابراهیمی عهده‌دار بودند. (جوادی آملی ۱۳۳۸: ۱۵۲)

اما بانوی چهارمی که در قرآن از زنان وارسته به حساب آمده و الگوی دیگر انسان‌ها معرفی شده، حضرت مریم، مادر عیسی (ع) است. «و مریم ابنت عمران الّتی أحصنت فرجها فنفخنا فیہ من روحنا وصدقت بکلمات ربّها وکتبه وکانت من القانتین» (تحریم: ۱۲) و مریم دختر حضرت عمران را، که خود را پاکدامن نگاه داشت و در او از روح خود دیدیم و سخنان پروردگار خود و کتابهای او را تصدیق کرد و از عبادت پیشگان بود، بانویی که به تنهایی پیامبر خاص خدا را به دنیا آورد و او را در دامن خود پرورش داد و تربیت کرد. از این چهار بانوی پاکدامن و نمونه که در سوره تحریم به عنوان الگو معرفی شده‌اند به خوبی برمی‌آید که انسان نمونه، نمونه همه انسانهاست و اختصاصی به زن یا مرد ندارد. (جوادی آملی ۱۳۸۸: ۱۵۹)

در تاریخ صدر اسلام نیز از این زنان شجاع و پاکدامن داشتیم؛ با این که کم بودند، اما تأثیر گذار و نمونه بودند. این در حالی بود که زنان در آن زمان، حضور اجتماعی - سیاسی چشمگیری نداشتند و غایبان عرصه اجتماع و سیاست بودند، اما در این بین استثنائاتی هم بود؛ که نام و نقش آنان در تاریخ ضبط و ثبت شده است. با مطالعه تاریخ صدر اسلام طوری احساس می‌شود، اگر آن بانوان در آن پدیده و جریانات و وقایع حضور نمی‌داشتند، آن جریانات با اصلا تحقق نمی‌یافتند، و یا ناقص به سرانجام می‌رسیدند و یا معلوم نبود به هدف اصلی دست می‌یافتند. مثل: جریان بعثت پیامبر (ص) و نقشی که حضرت خدیجه در آن داشت، نمونه‌ای روشن از این مسأله است. اگر واقعاً حضور حضرت خدیجه در کنار پیامبر نبود، معلوم نبود اسلام به این سادگی و راحتی به ثمر رسیده و تثبیت می‌شد. نقش حضرت خدیجه به گونه‌ای است که احساس می‌شود پیامبر (ص) و حضرت خدیجه با هم دین اسلام را پیش بردند. اگر نبود دلگرمی‌ها و حمایت‌ها و دارائی‌های حضرت خدیجه، موفقیت پیامبر دور از ذهن بوده و زحماتش به ثمر نمی‌رسید.

نمونه‌ی بعدی نقش حضرت فاطمه (س) در زندگی و حکومت امام علی (ع) است! با مطالعه و دقت در سیره نظری و عملی حضرت فاطمه (س) نقش اساسی و محوری او آشکار می‌شود. به ویژه در دوره پس از رحلت پیامبر نقش بسیار مهمی در شفاف‌سازی فضای اعتقادی و سیاسی و اجتماعی آن زمان داشت. او در مواقع حساس و بزنگاه‌های تاریخی از اهداف پدر گرامی‌اش، حضرت رسول (س) و حق و حقوق همسرش امام علی (ع) حمایت و پشتیبانی می‌کند که گاه نقشش پررنگ‌تر از خود امام است! چرا که طبق وظیفه الهی و

مصاحبت با اشخاص ناصالح دوری گزینند. حضرت نوح به خداوند عرض کرد: خداوند هیچ یک از کافرین را در روی زمین باقی نگذار و آلا بندگان تو را گمراه می‌کنند و از خود جز افراد فاسد، تهیگار و ناسپاس به جای نمی‌گذارند. (نوح: ۲۶ و ۲۷) با دقت در این آیات، هم، اثر محیط و هم، اثر وراثت پذیرفته شده است؛ زیرا گمراه کردن دیگران، اثر محیط است و به وجود آوردن افراد ناسپاس و مفسد، اثر وراثت است. برای فهم و درک این اثرات و نقش‌ها، مطالعه و بررسی نمونه عینی و واقعی در تاریخ معاصر بهترین روش است.

از جمله شخصیت‌های تأثیر گذار جهانی، امام خمینی بود که به عنوان یک عالم و مرجع دینی و سیاستمدار، با رهبری مردم مسلمان ایران توانست دست به انقلاب زده و نظام جمهوری اسلامی را بنیانگذاری کند. یکی از راه‌های شناخت چنین شخصیتی، آشنایی با کسانی است که در دوره‌های مختلف زندگی ایشان نقش اساسی و محوری داشته‌اند. کسانی که او را در دوران کودکی و نوجوانی پرورش داده و تربیت کردند؛ بانوان محترمه‌ای که او را در مقاطع حساس و مواقع لزوم بار و پشتیبان بودند؛ همسر بزرگوار امام که در زندگی او نه فقط مانع ایجاد نکرد، بلکه با رفتار و کردار خود در راه فعالیت‌ها و اهداف او موجب انگیزه بیشتری شد و بستری را آماده کرد که حضرت امام بتواند در زندگی علمی و سیاسی و اجتماعی موفق شوند. پس یکی از راه‌های شناخت امام خمینی و پی بردن به علل موفقیت و برتری ایشان نسبت به دیگر هم‌سلکان و علما و مراجع زمان خود، شناخت این بانوان و نقش آنان است.

پژوهش حاضر نیز در صدد پاسخ به این پرسش که بانوان تأثیر گذار بر شخصیت سیاسی - اجتماعی امام خمینی، طی دوره‌های مختلف زندگی چه کسانی بودند؟ آنان چه نقشی در موفقیت امام در مبارزات و رهبری انقلاب و تشکیل حکومت داشتند؟ برای پاسخ به این پرسش‌ها می‌توان زندگی امام را به سه دوره تقسیم کرد و ضمن معرفی تأثیر گذاران هر دوره، نقش آنان را مورد بررسی قرار داد.

بانوان نقشی آفرین و تأثیر گذار

با مطالعه و دقت در قرآن کریم، به ویژه قصه‌ها و حوادث تاریخی آن، می‌بینیم، در کنار معرفی مردانی به عنوان الگو، زنان نمونه‌ای نیز به عنوان الگو و سرمشق به جامعه معرفی شده‌اند. زنان با فضیلتی که ذات اقدس خدا آنها را نمونه مردم مؤمن می‌شمارد و درباره آنها چنین می‌فرماید: جامعه اسلامی و جامعه برین از این زنان الگو بگیرند، نه این که فقط زنان باید از او درس بگیرند، بلکه جامعه اسلامی باید از او درس بگیرد. (جوادی آملی ۱۳۸۸: ۱۵۰)

قرآن کریم از یک نگاه، چهار زن را به عنوان نمونه و تأثیر گذار معرفی می‌کند. نخست سه زنی که جریان پرورش حضرت موسی (ع) به عهده آنها بوده و او را از کشته شدن حفظ نموده و تربیت کردند. یعنی: مادر موسی، خواهر موسی و زن فرعون؛ در اصل این سه زن با شجاعت و جانفشانی تمام با اوضاع سیاسی آن روز مبارزه کردند تا حضرت موسی را نجات داده و پیامبر خدا را در دامن خود پرورش و تربیت نمایند. (همان: ۱۵۱) قرآن می‌فرماید: «و اوحینا الی أمّ موسی» (قصص: ۷) از یکسو، وقتی مادر موسی (ع) فرزند را به دستور الهی به دیوانداخت، به خواهر موسی گفت: این جعبه را تعقیب کن؛ «و قالت لأخته قضیه» (قصص: ۱۱) از سوی دیگر همسر فرعون گفت: «لا تقتلوه عسی أن یتفعنا أو نتخذہ ولدا» (قصص: ۹) نکشید او را شاید سودی به ما رساند یا او را به فرزندی بگیریم. و در مجموع این سه زن، زمینه رشد و تربیت موسی (ع) را فراهم کردند، تا اینکه بساط فرعون زمان برچیده شد. به خوبی روشن است که، به دنبال جعبه تا قصر فرعون رفتن کار آسانی نیست. چه این که اگر مادری به دخترش بگوید، این جعبه را تعقیب کن و از منتهای مسیر آن، اطلاع به دست آور و اگر منتهای مسیرش

به آنجا رانداشته باشد. حتی برای ازدواج هم چندان تمایلی به انتخاب همسر از شهر خمین نداشته باشد و در جواب دوست صمیمی خود مرحوم آیه‌الله حاج سید محمدصادق لواسانی که پرسیده بود چرا ازدواج نمی‌کنی می‌فرمایند: «من تاکنون کسی را برای ازدواج نپسندیده‌ام و از خمین هم نمی‌خواهم زن بگیریم.» (ستوده ۱۳۸۰ ج ۱: ۴۵)

بالتبع تأثیر و نقشی که این سه بانوی بزرگوار در ذهنیت و شخصیت امام گذاشته بود، ملاک‌ها و شرایط انتخاب همسر را برای ایشان دشوار کرده و برخلاف فرهنگ عامه جامعه و ملاک‌های آن روز بیوت علما و مراجع، حضرت امام در پی انتخاب ویژه بود. ملاک امام برای ازدواج این بود که علاوه بر تدین و اصالت خانواده، با سواد و هم کفو نیز باید باشد. لذا همان موقع می‌گویند: من نمی‌خواهم از خمین همسر بگیرم، چون می‌خواهم کفو (همراز) خودم باشم. اگر خودم درس می‌خوانم، می‌خواهم همسری اختیار کنم که همفکرم باشد. در نتیجه باید از قم زن بگیرم و از خانواده روحانی و هم‌شأن خودم باشد. (سعادت‌مند ۱۳۹۳: ۲۵ و ۲۶)

سرانجام نیز از تهران و از خانواده‌ای اهل علم و آگاه به مسائل روز و روشن‌فکر همسری انتخاب می‌کنند که باسواد و مدرسه رفته و زبان فرانسه خوانده است. دختری است که اجازه دارد خود همسر خود را انتخاب کند. (قدس ایران ۱۳۸۸: ۹۲ و ۹۳)

دوران مناهلی امام

وجود و حضور یک مرد یا زن فداکار به عنوان همسر می‌تواند عامل و راز مهمی برای موفقیت افراد باشد. با کمی دقت با قاطعیت می‌توان گفت که وجود هر مرد و زن شایسته به عنوان همسر، باعث موفقیت، سعادت و خوش‌بختی فردی می‌شود که از این نعمت بزرگ بهره‌مند است. به فرمایش امام خمینی «از دامن زن مرد به معراج می‌رود.» موفقیت یک زن یا مرد، در گرو همکاری، همیاری، حمایت و پشتیبانی همسرش امکان دارد. اگر در هر کجا فردی سعادت‌مند، توانگر و کامیاب است، قطعا در پشت سر او، یک همسر فهیمه، حامی، وفادار و فداکار وجود داشته و از تلاش‌ها، فعالیت‌ها، کارها و تصمیم‌های او به نحو احسن و با تمام توان حمایت می‌کند. کار، فعالیت، تلاش مستمر، ریسک، تصمیم‌گیری، ایده‌پردازی و... بدون پشتیبانی خانواده و همسر، با شکست مواجه خواهد شد و نتیجه‌ای جز فریاد و گریه نخواهد داشت. زنان و مردان بزرگ دارای همسران فداکاری بوده‌اند که همراه با آنان سختی‌ها، مشکلات، گرفتاری‌ها، فقر، نداری، بدهکاری و آوارگی را تحمل کرده و طمع تلخ شکست، هجرت، غربت و بی‌مهری‌ها و... را چشیده‌اند. این زنان و مردان یا به پای همسران خود جنگیده‌اند، در فعالیت‌ها و کارهای آنان مشارکت داشته‌اند و گاه بار خانه و بچه‌ها و زندگی را با هزار مشقت به تنهایی به دوش کشیده‌اند. بی‌مهری‌ها، زخم‌زبان‌های خودی‌ها و غیر خودی‌ها دیده و شنیده‌اند، مگر نیست که خود امام فرموده‌اند: «خون دلی که پدر پیرتان از این دسته متحجر خورده است هر گز از فشارها و سختی‌های دیگران نخورده است» (امام خمینی ۱۳۷۸ ج ۲۱: ۲۷۸)

قطعا این خون‌دل خوردن‌ها و سختی‌ها به تنهایی نبوده، دوشادوش امام، همسر ایشان، گاه و چندان به این سختی‌ها و مشقت‌ها و خون‌دل خوردن‌ها دچار شدند، ولی خم به ابرو نیاوردند و صبر کردند و مزد صبر خود را که پیروزی و عظمت و شکوه بود، دیدند.

گاه خانم ثقفی در دوران مبارزات و گرفتاری‌ها و زندان و حصر همسرشان امام خمینی، طوری در خانه و خانواده مدیریت و عمل می‌کردند که گویی خود امام حضور دارند؛ در خاطرات نزدیکان امام آمده است که روز بعد از دستگیری و زندانی شدن امام در تهران، منزل امام در قم خیلی شلوغ شده بود و بچه‌ها و بستگاه و یاران اما خیلی ناراحتی و



موفقیت خانم ثقفی به عنوان یک همسر نمونه در کنار امام، تنها به اطاعت محض از امام نبود، بلکه ایشان شخصیت و اخلاق ویژه خود را داشتند، علاوه بر اینکه مدیریت اندرونی و داخل منزل با ایشان بود، نوع رفتار و ارتباط و مدیریت خاص خانم ثقفی در اجتماع نیز مزید بر موفقیت و پیشرفت امام بود. در دوران مبارزات چه در قم و چه در نجف، خانم ثقفی با توجه به اخلاق و منش خوبی که داشت، یک رفت و آمد مدیریت شده و متین و سنگین با بیشتر بیوت مراجع و علما و بعضی از یاران و شاگردان نزدیک امام داشت و این بستر مناسبی ایجاد می‌کرد جهت فعالیت و موفقیت امام، به ویژه ارتباط ایشان با خانواده مبارزان زندانی موجب آرامش آنان شده و ادامه راه را برای خود امام و دیگر مبارزان سهل و آسان می‌کرد.

بطور مکرر نقل شده که ایشان به هیچ وجه از بازی کودکان نهی نمی‌کردند و بالعکس اگر کسی مانع آنها شده و یا از آوردن کودکان نزد امام خودداری می‌کرده به تندی با او برخورد کرده و می‌فرمودند اگر بچه را نمی‌آوری خودت هم نیا و حق نداری بدون بچه بیایی. (رجائی ۱۳۷۶ ج ۲: ۱۹۴)

این‌ها همه بازتاب و تأثیر مثبت نوع تربیت دوران کودکی و نوجوانی حضرت امام است. خاطرات شیرینی زیادی از ایام حضور امام در خمین نقل نشده و ایشان در هر مورد که از خمین و مناطق اطراف آن نام برده‌اند.

امام خمینی با یادآوری خاطرات تلخ و شیرین دوران کودکی به نوعی به نقش و جایگاه این سه بانوی محترمه اشاره می‌کنند. زمانی که داماد ایشان مرحوم آیت‌الله شهاب‌الدین اشراقی از دنیا می‌روند، در راستای دلناری به فرزندان آن مرحوم می‌فرمایند: «من هم پدر خود را هرگز ندیدم و یتیم بودم.» (ستوده ۱۳۸۰ ج ۱: ۱۹۲) و در سن شانزده سالگی نیز، مادر و عمه و دایه خود را به دلیل بیماری همه‌گیر وبا از دست می‌دند. همچنین بارها در بیانات خود به ظلم و تعدی دزدان و خان‌های خمین اشاره کرده و مشاهدات و خاطرات دوران کودکی در خمین را بازگو می‌کردند. (ر.ک: امام خمینی ۱۳۷۸ ج ۱۰: ۴۳۰؛ ج ۱۳: ۳۸۰)

ایشان ظلم و تعدی خوانین و چپاول دزدان و غارتگران و بی‌عرضگی حکومتیان و بی‌قانونی‌ها را از زبان این سه بانو و دیگر اطرافیان شنیده و یا خود دیده بود.

(همان ج ۱۳: ۳۸۱)

امام نزدیک به نوزده بهار از عمر شریف خود را به تمامه در خمین گذارند و پس از آن برای ادامه تحصیل مهاجرت کردند. طول دوران حضور امام در خمین همواره با تلخی و حوادث ناگوار همراه بوده گرچه همه این حوادث و جریانات در ساختن شخصیت امام مؤثر بوده و خواست الهی بر این تعلق گرفته که مردان بزرگ در کوره حوادث آیدیده شوند. این مجموعه حوادث دوران کودکی و نوجوانی تأثیر مهمی در روحیه و شخصیت امام گذاشت. در تصمیم‌گیری‌های بعدی و در زندگی ایشان نقش زیادی داشت. باعث گردید حضرت امام چندان تمایلی به حضور در خمین و یا بازگشت

تا این که به دستور محمد علی میرزا، ولیعهد مظفرالدین شاه حکم قصاص صادر شد. (مرادی‌نیا ۱۳۸۵: ۲۲۳ تا ۲۳۱)

مادر و عمه امام زمانی دست به اقدامات و نقش‌آفرینی می‌زنند که جامعه آن روز برای زن نقش و ارزشی قائل نبود. حتی زنان را با «عنوان ضعیفه» خطاب می‌کردند، ولی این دو بانوی پاکدامن و مؤمن دوشادوش مردان سیاست‌مدار فامیل در تهران، و با رفت و آمد به دربار قاجار حکم قصاص را گرفته و عملی می‌کنند. بالطبع دست پرورده این بانوان کسی مثل امام خمینی می‌شود! تربیت و گفته‌ها و قصه‌های آنان بود که اخلاق و رفتار و رشادتهای پدر، به پسر رسید و او را از ظلم و جور روزگار آگاه ساخت. تأثیر اخلاق و مهربانی‌های اطرافیان در دوران کودکی به حدی است که حضرت امام در سال‌های پایانی عمر شریف، گاه به یاد خاطرات دوران کودکی به فرزندان و نوادگان خود می‌فرمود: هنوز صدای روحی دایه‌ام در گوشم طنین‌انداز است که به دنبال من می‌دوید و مواظب بود من از بلندی پرت نشوم. (بروجردی، خاطرات موجود در آرشو) روش تربیتی آن بانوان تأثیر بسزایی در روح و روان امام داشت، به گونه‌ای که شیطنتها و بازیهای کودکانه امام گویای این مطلب است. در سال‌های میان‌سالی و تدریس امام، بعضی از شاگردان از بازیهای کودکانه و شیطنتها می‌فرمودند (فرزند ارشد امام) به امام می‌گویند و مزاح می‌کنند، ایشان می‌فرمایند: هنوز به پای خودم در کودکی نرسیده است! (عراقچی: ۲۰۰) و یا زمانی که مرحوم حاج احمد آقا (یادگار امام) در اثر شیرجه در رودخانه فرات به پایه‌های پل در دست احداث برخورد کرده و زخمی می‌شود، در اعتراض حضرت امام که فرموده بود: احمد باز شیطنت کردی؟! می‌گوید: چه کنیم ما فرزند شمایم! (گنجینه دل ۱۳۷۴: ۴۲۰)

در خاطرات سید احمد آقا آمده است: به خاطر بازیگوشی و پر جنب و جوشی، جاهای مختلف دست و پای امام مکرراً در کودکی شکسته بود. (سبحانی‌نیا و علی‌عسگری ۱۳۷۹: ۱۷۴)

در خاطرات فرزندان و اعضاء خانواده و بیت امام هم

و سختی‌ها و... جامعه را هم به دوش بکشد و تحمل کند، تنها به دلیل فعالیت‌های سیاسی و مبارزات شوهر! لذا فشار روحی و روانی فراوانی بر او وارد می‌شود، با اینحال صدای اعتراضش که بلند نمی‌شود، از همسر حمایت کرده و با صبر و بردباری خویش به نوعی تحسین و تأیید نیز می‌کند. تأثیر این روش و نگاه به زندگی و همسر، به قدری زیاد است که مرد بدون آن که خودش بفهمد چنان اثر و انرژی می‌گیرد که قابل توصیف نباشد. امام خمینی این رفتار و اخلاق را در همسرش دیده و درک کرده بود که بارها سفارش ایشان را به فرزندان می‌کرد که مراقب خانم باشید، خانم خیلی برای من زحمت کشیده است. (طباطبایی: ۱۳۷۹: ۵۲۶ و ۵۲۷)

این حمایت و پشتیبانی و همراهی و همدلی همسر امام، مختص پیش از پیروزی انقلاب نبود، بلکه تا آخرین لحظه‌های عمر حضرت امام ادامه داشت. در خاطرات نزدیکان آمده است که پس از انقلاب در رفتار و اخلاق خانم امام هیچ تغییری به وجود نیامد، همان سلوک انسانی و اسلامی، در عین حال تیزبینی و مدیریت خود را دارا بود. در نشست‌ها و مهمانی‌های خانوادگی و جمعی که همسران بیشتر مسئولان و مدیران و... کشور خدمت خانم امام می‌رسیدند، اگر مشکل و مسأله سیاسی خاصی در کشور رخ داده بود، به حاضران در مجلس که هر کدام سلیق و علائق سیاسی خاص خود را داشتند، اجازه نمی‌داد که مباحث سیاسی مطرح شده و موجب کدورت گردد، فوری محور صحبت‌ها را تغییر داده و می‌گفتند: شماها آمیدید مهمانی و یک ساعتی خدمتتان باشیم؛ از این بحث‌ها دست بردارید و حال و هوای مجلس را تلخ نکنید. (قدس ایران ۱۳۸۸: ۱۳۳ و ۱۳۴) این هنر مدیریت همسر امام بود که موجب حفظ شخصیت و چهره امام می‌شد. البته پس از انقلاب تحت اشراف و راهنمایی خانم ثقفی، بانوان دیگری نیز در منزل امام منشأ اثرات مهم

در عرصه اجتماع درخشیده و هر یک به اندازه توان و نیروی خود، سنگی بر بنای آن نهادند و اثر تلاش آنان همچنان در زندگی ما تأثیر گذار بوده و انسان کنونی، موفقیت، وسایل، ابزارها و جلال و جبروت نیایی خود را مدیون آنان است. لازم به گفتن نیست که اگر کسی بخواهد تأثیر هر یک از زنان یا مردان را در خلق و جریان تمدن نادیده گرفته و یا نقش یکی را پررنگ‌تر و دیگری را کم اثر جلوه دهد، فقط خود را فریفته است و به خود جفا کرده است. به اعتقاد حضرت امام درست است که مردان بر ملت‌ها حق دارند و در پیشرفت و تمدن بشریت نقش زیادی دارند، ولی زن‌ها حق و نقش بیشتری دارند. چرا که این زن‌ها هستند مردان شجاع را در دامن خود بزرگ می‌کنند و همانطور که قرآن کریم انسان‌ساز است، زن‌ها نیز انسان‌سازند. (امام خمینی ج ۶: ۳۰۰) زن مری جامعه است، از دامن زن انسان‌ها پیدا می‌شوند، مری انسان‌ها زن است. سعادت و شقاوت کشورها بسته به وجود زن است. زن با تربیت صحیح خودش انسان درست می‌کند؛ و با تربیت صحیح خودش کشور را آباد می‌کند. مبدأ همه سعادت‌ها از دامن زن بلند می‌شود. زن مبدأ همه سعادت‌ها باید باشد. (همان ج ۷: ۳۳۹)

یکی از ضرب‌المثل‌هایی که همه ما بارها شنیده‌ایم این است: پشت سر هر مرد موفق، یک زن موفق قرار دارد. گذشته از حقیقت موجود در این گفته، اطراف خود می‌بینیم که هر مرد همسری دارد که حمایتش می‌کند. اما این که این حمایت به چه معناست، مقوله‌ای است بسیار گسترده که نیاز به بررسی عمیق‌تر دارد.

آن چه اعتماد به نفس مرد را برای پیشرفت زیاد می‌کند، علاوه بر صبر و تحمل، مورد تحسین و تأیید همسر قرار گرفتن است. البته این مسأله برای بانوان یک کار سختی است. برای زنی که در کنار وظایف خانه‌داری، همچون کارهای منزل، بچه‌داری، مهمان‌داری و... باید ناملایمات

بی‌تابی می‌کردند، ولی این همسر امام بود که چادر به سر کرده و با منانت و صبر خاصی دیگران را دلداری داده و بیت را مدیریت می‌کردند. پس از زندانی شدن امام نیز به تهران رفته و در خانه پدری مستقر شد و هر روز خود غذا درست کرده و برای امام می‌بردند. (قدس ایران ۱۳۸۸: ۹۸ و ۹۹) رهبر انقلاب هند، گاندی در کتاب «سرگذشت من» در مورد همسرش می‌نویسد:

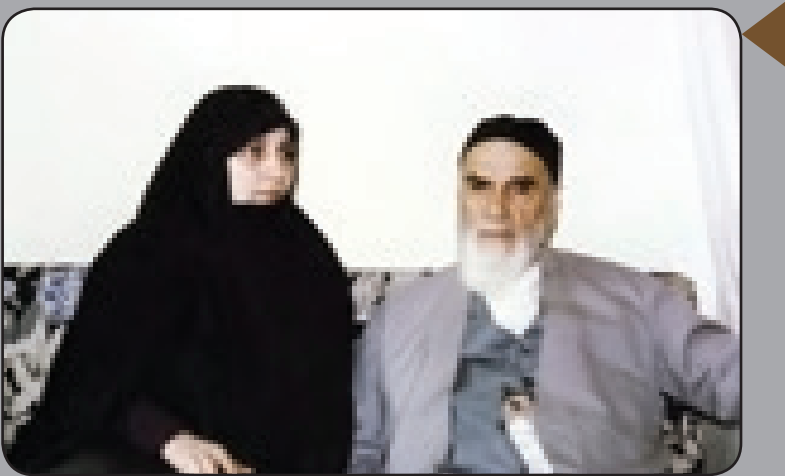
او یک مزیت اخلاقی داشت که از هر حیث قابل ملاحظه بود. خواه و ناخواه، تمعنا یا بدون قصد صلاح خود را پیروی از من می‌دانست و در راه زندگی ساده و بی‌آلایش هرگز مانع و رادع نشده و نمی‌شد. در نتیجه با این که از نظر اخلاق تفاوت‌هایی با هم داشتیم، اما همیشه احساس می‌کردم که زندگی ما توأم با رضایت و سعادت و موفقیت بوده است. (گاندی: ۱۲۷)

قطعاً نقش همسر امام نیز اینگونه بوده است که حضرت امام بارها به آن اذعان داشتند. یکی از نوه‌های امام می‌گوید: علاقه و محبت زیادی بین امام و همسرش بود. به طوری که از نظر امام همسرش در یک طرف قرار داشت و بچه‌ها در طرف دیگر. یادم هست یک بار که خانم به مسافرت رفته بودند، آقا خیلی دل تنگی می‌کرد. وقتی اخم می‌کردند، ما به شوخی می‌گفتم، اگر خانم باشند آقا می‌خندد، اگر نباشد اخم می‌کند. یک بار به ایشان گفتم: خوش به حال خانم که شما اینقدر دوستشان دارید. امام گفت: خوش به حال من که چنین همسری دارم. فداکاری که خانم در زندگی من کردند، هیچ کس نکرده است. (سعادت‌مند ۱۳۹۳: ۲۹)

در موفقیت و توانگری، چیزی به نام زن و مرد نداریم. اگر زنی موفق شده، با حمایت‌های بی‌دریغ همسرش بوده و اگر مردی هم موفق شده با حمایت همسرش بوده و کسی نمی‌تواند ادعا کند که همسر و خانواده‌اش هیچ نقشی در کار و فعالیت او نداشته و ندارد. واقعا با قاطعیت باید گفت که در پشت سر هر مرد موفق، زنی وجود دارد و در پشت سر هر زن موفق، مردی، به طور کلی موفقیت این افراد تنها به خودشان متعلق نیست، بلکه متعلق به خانواده نیز می‌باشد.

موفقیت خانم ثقفی به عنوان یک همسر نمونه در کنار امام، تنها به اطاعت محض از امام نبود، بلکه ایشان شخصیت و اخلاق ویژه خود را داشتند، علاوه بر اینکه مدیریت اندرونی و داخل منزل با ایشان بود، نوع رفتار و ارتباط و مدیریت خاص خانم ثقفی در اجتماع نیز مزید بر موفقیت و پیشرفت امام بود. در دوران مبارزات چه در قم و چه در نجف، خانم ثقفی با توجه به اخلاق و منش خوبی که داشت، یک رفت و آمد مدیریت شده و متین و سنگین با بیشتر بیوت مراجع و علما و بعضی از باران و شاگردان نزدیک امام داشت (قدس ایران ۱۳۸۸: ۱۰۶ و ۱۰۷) و این بستر مناسبی ایجاد می‌کرد جهت فعالیت و موفقیت امام، به ویژه ارتباط ایشان با خانواده مبارزان زندانی موجب آرامش آنان شده و ادامه راه را برای خود امام و دیگر مبارزان سهل و آسان می‌کرد. (قدس ایران ۱۳۸۸: ۱۳۴)

یک انسان برای رسیدن به موفقیت و خوشبختی، بیش از آنکه به حمایت مالی و مادی افراد نیاز داشته باشد، به حمایت‌های معنوی دیگران نیاز دارد و در پرتو همین حمایت‌ها و دوستی و صمیمیت‌های خانوادگی است که برخی از افراد قادر به فتح قله‌های بزرگ زندگی شده و می‌توانند به مراحل بالایی از علم، دانش و قدرت دست یابند. لذا حضرت امام همیشه به فرزندان و نوه‌ها توصیه می‌کرد در زندگی خانوادگی سعی کنید با هم دوست و رفیق باشید تا به موفقیت برسید. (رجائی ۱۳۷۶ ج ۱: ۶۰) در مجموع می‌توان گفت که تمدن مخلوق کار مشترک و دوشادوش زنان و مردانی است که خستگی‌ناپذیر و پرتوان



بانویی که در دوران کهن‌سالی امام خمینی نقش مهمی داشته است و موجب بروز و ظهور بعضی توانایی‌ها و وجوه پنهانی شخصیت امام گردید، عروس ایشان، خانم دکتر فاطمه طباطبایی است. ایشان نقش مهم و اساسی در حفظ روحیه و شادابی امام و همسر امام داشتند. ایشان به همراه همسرش حاج سید احمد، بعد از شهادت فرزند ارشد امام خمینی، حاج سید مصطفی در پاییز ۱۳۵۶، حضرت امام و همسرش را تنها نگذاشته و در همه حال یار و غمخوار آن دو بزرگوار بودند. خدمات و فداکاری‌های خانم طباطبایی نسبت به انقلاب و امام و خانم ثقفی (همسر امام) در این سال‌ها نامکشوف مانده و در جایی گفته نشده، اما با دقت در آثار منتشره از امام، اعم از نوشتاری و دیداری و شنیداری، مشخص می‌شود که عمده آثار ادبی و عرفانی و فیلم‌های خصوصی از سیره امام، حاصل زحمات و تیزبینی‌های ایشان بوده است.

اگر به آثار ادبی و عرفانی امام و یا خاطرات نزدیکان امام نگاه کنیم، خواهیم دید، عمده این اشعار و متون ادبی و عرفانی، به ویژه نامه‌ها و توصیه‌های اخلاقی و عرفانی امام با درخواست و ایجاد انگیزه توسط خانم طباطبایی صورت گرفته است. در مواقع مختلف و فرصت‌های پیش آمده از حضرت امام شعر و نوشته اخلاقی مطالبه می‌کردند. حتی در نوشتن اینگونه نامه‌ها به دیگر بستگان و افراد، این عروس امام بود که نقش داشت و حضرت امام را ترقیب می‌کردند. به موارد متعددی می‌توان اشاره کرد. (امام خمینی ۱۳۷۸ ج ۱۵، ص ۵۲۳؛ ج ۱۸، ص ۴۴۲ و ۵۲۱؛ ج ۱۹، ص ۹۰ و ۲۶۴؛ ج ۲۰، ص ۱۶۴ و ۲۵۳ و ۲۳۷ و...) دیوان شعر حضرت امام که در نوع خود کم‌نظر است، به نوعی حاصل تلاش و زحمات خانم طباطبایی است که پس از رحلت امام گردآوری شده و با اشعاری که شخصاً از امام گرفته بود، تنظیم و تدوین و منتشر شده است. (امام خمینی ۱۳۷۷)

هـ- ثبت و ضبط خاطرات ویژه و ناب از امام

یکی از اقدامات و کارهای ماندنی و مهم در زندگی امام که راه‌ها و درهای زیادی را برای شناخت امام باز کرده است، خاطرات شخصی حضرت امام است که در تباطات خانوادگی و غیر رسمی برای نزدیکان نقل کرده‌اند. نگارش و انتشار این خاطرات مهمترین و باارزشترین کارهاست که خانم طباطبایی این وظیفه را آغاز کرده و یک جلد را با نام «قلیلم خاطرات» منتشر کرده‌اند. این بهترین منبع برای شناخت سبک زندگی امام و نحوه رفتار امام در خانواده که امیدواریم این روند ادامه پیدا کند.

از دیگر اقدامات کم‌نظیر خانم طباطبایی در کنار امام، آثار بسیار گرانبغی است که به صورت تصویری و صوتی از حضرت امام در مواقع خاص و ویژه گرفته و دارند. آثاری که هنوز مقدار کمی از آنها منتشر شده است. اگر این تیزبینی و نکته‌سنجی ایشان نبود، الآن آثاری از سیره اخلاقی و رفتاری امام در خانواده و اندرونی امام نداشتیم. آرشو غنی مؤسسه آثار امام حاصل زحمات اوست.

نتیجه

از آنچه بیان شد، نتیجه می‌گیریم که عامل اصلی و ریشه‌ای موفقیت، خوشبختی و پیشرفت انسان‌ها به نوع تعلیم و تربیت دوران کودکی و نوجوانی و تلاش پدر و مادر و خانواده در این امر بستگی دارد. سپس وجود و حضور یک همسر فهیمه و خودساخته و فداکار در زندگی عامل و راز مهمی برای پیشرفت و موفقیت در اجتماع است. وجود هر مرد و زن شایسته به عنوان همسر، باعث سعادت و خوشبختی در دنیا و آخرت می‌شود. امام خمینی از این نعمت بزرگ بهره‌مند بود که توانست به این درجات علمی و اخلاقی و سیاسی و اجتماعی برسند. قطعاً اگر زحمات و تلاش مادر، عمه و دایه حضرت امام در دوران نخست زندگی، و در دوران جوانی و میانسالی همدلی و همراهی و صبر و تحمل و شجاعت همسرشان، خانم ثقفی نبود، امام نمی‌توانست موفق به کسب چنین موقعیت علمی و معنوی شده و با به عرصه سیاست و اجتماع بگذارد. شاید حمایت‌هاست که برخی از افراد قادر به فتح قله‌های بزرگ زندگی شده و می‌توانند به مراحل بالایی از علم، دانش و قدرت دست یابند. حتی وجود افراد دل‌سوز و متعهد پس از مرگ نیز می‌تواند مثر ثمر بوده و موجب حفظ عزت و شهرت و شوکت انسان شود. نمونه بارز آن تلاش و زحمات خانم دکتر طباطبایی در گردآوری و حفظ و نشر آثار امام خمینی است.

امام و همسرش را تنها نگذاشته و در همه حال یار و غمخوار آن دو بزرگوار بودند. خدمات و فداکاری‌های خانم طباطبایی نسبت به انقلاب و امام و خانم ثقفی (همسر امام) در این سال‌ها نامکشوف مانده و در جایی گفته نشده، اما با دقت در آثار منتشره از امام، اعم از نوشتاری و دیداری و شنیداری، مشخص می‌شود که عمده آثار ادبی و عرفانی و فیلم‌های خصوصی از سیره امام، حاصل زحمات و تیزبینی‌های ایشان بوده است. در کل نقش آفرینی خانم طباطبایی را می‌توان در موارد ذیل چکیده کرد:

الف - یار و همراه امام و همسر امام

حاج سید احمد در طول دوران و سالهای پس از آن؛ به ویژه پس از شهادت برادرش، حاج آقا مصطفی، یار و معتمد حضرت امام بود. از سال ۱۳۵۶ که فرزند ارشد امام به شهادت رسید، حاج احمد آقا یار و همراه همیشگی پدر شد و لحظه‌ای او را تنها نگذاشت، بالطبع خانم طباطبایی نیز در کنار همسرش بود و در این راه او را پشتیبانی و همراهی می‌کرد. همان قدر که همسر حضرت امام در زندگی و موفقیت حضرت امام نقش و تأثیر داشت، خانم طباطبایی نیز نقش مهم و مؤثری در همراهی همسرش حاج احمد آقا که به نوعی عصای دست پدر و معتمد و مشاور امام بود، داشت. نکته بسیار مهمی که کمتر به آن توجه شده است.

ب - کمک در مدیریت اندرونی منزل امام

همانطور که پیش از پیروزی انقلاب مدیریت و امور بیرونی دفتر حضرت امام تحت اشراف فرزندش حاج سید احمد آقا بود، به نوعی مدیریت و کارهای اندرونی منزل امام که از بعضی جهات بسیار حساس و مهم و تأثیر گذار بود، زیر نظر و مدیریت کلان همسر امام، با عروسشان، خانم طباطبایی بود. کسی که با رفتار و گفتار و ارتباط صمیمی خود با امام و همسر امام امور منزل را مدیریت می‌کرد و همیار و کمک حال مدیریت همسرش حاج احمد آقا نیز بود.

ج - حفظ روحیه شادابی خانواده امام

خانم طباطبایی از همان روزهای نخست حضور در منزل امام، با آن روحیه گرم و صمیمی سعی کردند نشاط و شادابی را در نشست‌های جمعی خانوادگی دو چندان کنند. ایشان در باره اولین دیدارشان با امام می‌گویند، امام در تبعید نجف بودند که ما در قم با احمد آقا ازواج کردیم. بیش از سه سال حضرت امام را ندیدم. فقط از طریق نامه مرتبط بودیم. در سال ۱۳۵۲ به هر سختی بود از راه لبنان یک ماه طول کشید تا به نجف رفتیم و برای اولین بار حضرت امام را ملاقات کردم. در آن روزهایی که نجف و در کنار امام بودیم، یکی از سرگرمی‌های جالب و جذاب ما در شب‌های نجف، شنیدن خاطراتی از زبان امام و خانم امام بود. به درخواست ما امام هر شب پانزده دقیقه خاطراتی را تعریف می‌کردند. خاطرات نابی که از هیچ منبع دیگری نمی‌توانستیم بشنویم. از شنیدن آن خاطرات بهره می‌بردیم و گاه خاطره به جای حساس که می‌رسید و پانزده دقیقه وقت تمام می‌شد، امام خاطره را نصفه رها می‌کردند تا شب بعد! من یک بار گفتم، آقا شما که خوابتان نمی‌آید و اگر رختخواب بروید فکرتان آشفته می‌شود و دیر به خواب می‌روید، بهتر نیست صحبتتان را ادامه دهید؟ ایشان فرمودند: دخترم من اگر نخواهم فکر کنم، فکر نمی‌کنم. (طباطبایی ۱۳۹۰: ۱۹۶ تا ۲۴۰)

همین روش نیک و رفتار خوب را خانم طباطبایی تا رحلت امام حفظ کرده و گرمی و صمیمیت را در منزل امام استمرار دادند. ایشان طوری رفتار کرد که در این ۸ سال، که امام از جماران خارج نشد، احساس دل‌تنگی و غربت نکند!

د - ایجاد انگیزه برای امام در نگارش اشعار و آثار ادبی عرفانی

و ارزشمندی بودند و با نقش آفرینی بسیار دل‌سوزانه و هوشمندانه و صادقانه موجب حفظ شخصیت و وجهه الهی و عرفانی حضرت امام شده و با گردآوری و حفظ و بسط آثار امام، به ویژه آثار ادبی و عرفانی ایشان، به دوست‌داران امام خدمت بزرگی کردند. ایشان کسی نبود، جز سرکار خانم فاطمه طباطبایی، همسر فرزند امام، حاج سید احمد آقا خمینی که در دوره هشت ساله حضور امام در جماران و پس رحلت، از بانوان تأثیر گذار به شمار می‌روند.

دوران پس از پیروزی انقلاب

بانوی پنجمی که در دوران کهن‌سالی امام خمینی نقش مهمی داشته است و موجب بروز و ظهور بعضی توانائی‌ها و وجوه پنهانی شخصیت امام گردید، عروس ایشان، خانم دکتر فاطمه طباطبایی است. ایشان نقش مهم و اساسی در حفظ روحیه و شادابی امام و همسر امام داشتند. ایشان به همراه همسرش حاج سید احمد، بعد از شهادت فرزند ارشد امام خمینی، حاج سید مصطفی در پاییز ۱۳۵۶، حضرت

عامل اصلی و ریشه‌ای موفقیت، خوشبختی و پیشرفت انسان‌ها به نوع تعلیم و تربیت دوران کودکی و نوجوانی و تلاش پدر و مادر و خانواده در این امر بستگی دارد. سپس وجود و حضور یک همسر فهیمه و خودساخته و فداکار در زندگی عامل و راز مهمی برای پیشرفت و موفقیت در اجتماع است. وجود هر مرد و زن شایسته به عنوان همسر، باعث سعادت و خوشبختی در دنیا و آخرت می‌شود. امام خمینی از این نعمت بزرگ بهره‌مند بود که توانست به این درجات علمی و اخلاقی و سیاسی و اجتماعی برسند. قطعاً اگر زحمات و تلاش مادر، عمه و دایه حضرت امام در دوران نخست زندگی، و در دوران جوانی و میانسالی همدلی و همراهی و صبر و تحمل و شجاعت همسرشان، خانم ثقفی نبود، امام نمی‌توانست موفق به کسب چنین موقعیت علمی و معنوی شده و با به عرصه سیاست و اجتماع بگذارد. شاید حمایت مالی و مادی نقش اساسی در موفقیت نداشته باشد،

محمد جواد مرادی نیا

شخصیت امام خمینی (س)

از صاحبه خانم تاثیر زیادی گرفته است



محمد جواد مرادی نیا، محقق و پژوهشگر تاریخ در سال ۱۳۴۵ در خمین متولد شده و تا حد زیادی با ویژگی های این شهر و روحیات مردم آن آشناست. وی مطالعات زیادی را راجع به زادگاه امام خمینی، تاثیری که ایشان از خمین گرفته و تاثیراتی که امام بر این شهر گذاشته اند را در طی سال ها تحقیق و پژوهش انجام داده است. از نمونه آثار وی می توان به "خمین در انقلاب" اشاره کرد. دکتر مرادی نیا در این گفت و گو به اطرافیان امام خمینی و تاثیرات تربیتی و پرورشی اطرافیان و محیط خمین در رشد چند وجهی و همه جانبه وجود امام خمینی می پردازد.

چه عواملی در شکل دادن شخصیت امام خمینی (س) موثر بودند؟

اگر بخواهیم راجع به شخصیت امام صحبت کنیم، من عوامل شکل دهنده شخصیت امام را به سه دسته تقسیم می کنم. عامل خانواده، شرایط تاریخی خمین، سپس قم و بعد کل ایران و عامل سوم آموزه های علمی سیاسی و اخلاقی ایشان است، که شخصیت آقا روح الله را شکل داده اند.

این نکته ای بسیار مهم است که، امام فردی تک بعدی نیستند که فقط یک عامل در شکل دهی شخصیت ایشان تاثیر داشته و منحصر به محل تولد، خانواده، محل تحصیل و یا استاد ایشان باشد. برای شناخت امام ناچار به مطالعه و بررسی تمام عوامل در زندگی ایشان به ویژه از کودکی تا جوانی هستیم.

عامل اول در پرورش امام را خانواده ایشان دانستید، در حالی که پدر ایشان زمانی به شهادت رسیدند که امام کمتر از ۵ ماه داشتند، این خانواده چگونه در تربیت امام خمینی موفق بودند و توانستند رهبری کبیر را پرورش دهند؟

هر چند پدر امام زمانی که به شهادت رسیدند، امام خمینی کمتر از ۵ ماه داشتند؛ اما حلقه تربیتی ایشان در خانواده بسیار محکم و تاثیر گذار بود.

تاثیر خانواده ایشان را می توان در دو حلقه بررسی کرد. حلقه اول نزدیکان ایشان را تشکیل می دهند و در حلقه دوم خانواده پدری و مادری ایشان جای دارند با یک بررسی می بینیم که امام از هر دو این حلقه ها تاثیر گرفته است.

در حلقه اول نمی توان تاثیر مستقیم تربیتی پدر امام بر آقا روح الله را بررسی کرد، اما فضای تربیتی که ایشان بر خانه و خانواده حاکم کرده بودند به هر حال شخصیت امام را هم تحت تاثیر قرار داده است. فرد بعدی مادر امام بودند که تا ۱۶ سالگی امام زنده بودند و ایشان در دامن مادری مومنه و عالم پرورش پیدا کردند.

برادران و خواهر امام چطور؟

برادران و خواهران امام آنقدر بزرگ نبودند و فاصله سنی زیادی با امام نداشتند که تاثیر زیادی بر تربیت ایشان داشته باشند برادر بزرگ ایشان آقای پسندیده بود که هفت سال با امام تفاوت سنی داشتند و ایشان هم نمی توانستند از پدر تاثیر فراوانی گرفته باشند، ولی به هر جهت از نظر فرهنگی و علمی آیت الله پسندیده بر امام تاثیر داشتند.

حلقه دوم خانواده امام چه تاثیری در پرورش امام داشتند؟

حلقه دوم از سویی خانواده پدری شامل عمه ها و فرزندان آنها در خمین است، که به لحاظ سیاسی و علمی شخصیت های تاثیر گذاری در خمین بودند. همچنین این خانواده تمکن بالایی داشتند و از زمین داران خمین محسوب می شدند.

در خانواده مادری امام نیز فضای علمی، سیاسی حاکم بود. دایی های امام روحانی بودند و پدر بزرگ مادری ایشان، مرحوم حاج شیخ احمد مجتهد امام جمعه خمین بوده و همه ایشان را به زهد و تقوا می شناختند، علاوه بر اینکه در زمینه حوزوی و علوم قدیمه تدریس داشتند مردم ایشان را به عنوان فردی سیاسی می شناختند.

در خانواده امام چه کسی تاثیر گذاری زیادی بر امام خمینی داشت؟

آنچه من در تحقیقاتم به آن رسیده ام این بود که تاثیرات شخصیتی صاحبه خانم بیش از سایرین بر امام بوده است. صاحبه خانم عمه حضرت امام بودند، ایشان بعد از اینکه پدر امام شهید می شوند، چون بچه ای نداشتند، از خانواده همسر جدا شدند و سرپرستی یتیم های برادر خود که کوچکترینشان آقا روح الله بود را به عهده می گیرند.

منش، روش، رفتار و کردار صاحبه خانم، در شکل گیری شخصیت اولیه امام تاثیر به سزایی داشته است؛ اما مهم ترین ویژگی صاحبه خانم که در امام به شکل برجسته ای وجود

داشت، شجاعت ایشان بوده است. بر اساس تحقیقات ما در خمین هیچ مردی در شجاعت به پای ایشان نمی رسید. نشانه های این شجاعت را در شخصیت امام خصوصاً در دوران طراحی، مدیریت و به پیروزی رساندن انقلاب اسلامی می بینیم. به عنوان مثال در سال ۴۱ که امام نهضت اسلامی را شروع کرد دیدار و رو در رویی با مقام های درجه دو یا سه کشور هم کار ساده ای نبود؛ در آن شرایط امام بانگست وزیر و شخص شاه رو به رو شدند.

نمونه ی دیگر این شجاعت را زمانی می بینیم که در باره زمان دستگیری و انتقال به تهران، امام بدین مضمون می گویند: ماشین از جاده اصلی قم به سمت دریاچه نمک خارج شد پیش خودم گفتم شاید می خواهند کار را تمام کنند، به خودم رجوع کردم ببینم می ترسم، والله نشانه ای از ترس در وجود خودم نیافتم.

زادگاه و محل پرورش امام در شکل گیری شخصیت ایشان چه نقشی داشت؟

همانطور که گفتم عامل دوم شرایط تاریخی خمین بود که آقا روح الله را تبدیل به رهبر کبیر انقلاب کرد. امام متولد ۱۲۸۱ شمسی هستند یعنی درست زمانی که ایران در تب و تاب انقلاب مشروطه می سوخت. از مسائل مهم تاریخی که امام را تحت تاثیر قرارداد انقلاب مشروطه، جنگ جهانی اول و کودتای رضا خان طی دوره زمانی است که بیست سال اول زندگی امام را شامل می شود. در این مدت خمین یک دوره ناآرامی را مثل خیلی از جاهای دیگر ایران تجربه کرد.

در این دوران دسته بندی های سیاسی مختلفی مثل مشروطه خواه و مشروعه خواه انجام شد. امام به عنوان یک نوجوان شاهد این بحث و درگیری ها بودند و حتی در بین نزدیکان ایشان هم مشروطه خواه و هم مشروعه خواه وجود دارد. در زمان جنگ جهانی اول که امام ۱۴ سال داشتند خمین یکی از کانون های متاثر از این حوادث بود.

از مهمترین وقایعی که در پرورش سیاسی امام تاثیر داشت،

وقتی سال ۴۲ خبر دستگیری امام خمینی منتشر شد مردم خمین جزو محدود شهرهایی بودند که به رهبری آیت الله پسندیده در خیابان‌های شهر تظاهرات گسترده ای انجام دادند. ما روحانیون و مبارزین زیادی را از خمین داشتیم که در جریان انقلاب زندانی و تبعید شدند و یا به شهادت رسیدند.

از جمله آنها می توان به نام شهید محمد کاظم قریشی اشاره کرد که به دلیل مخالفت با کابینه لاسیون به زندان قزل قلعه تهران افتاد و نهایتاً هم به شهادت رسید. همچنین از نشانه های حضور این مردم در انقلاب می توان به این موضوع اشاره کرد که، از نیمه دوم سال ۵۷ مدارس و مشاغل دولتی و ادارات در خمین، در اعتصاب به سر می بردند.

● به نظر شما چه چیزی امام خمینی را برجسته و بزرگ کرد؟

به نظر من، خیلی های دیگر هم بودند که با شرایط امام خمینی بزرگ شدند و حوادثی را تجربه و لمس کردند که امام خمینی دید و لمس کرد و نزدیک ترین و مشابه ترین آنها به تجربه امام، تجربه سایر اعضای خانواده ایشان بود، اما اینکه چرا امام خمینی تنها خمینی زمان شد اول به این دلیل بود که امام ظرفیتی متفاوت با همه داشت و دیگر اینکه تحت تأثیر اساتید بزرگی مثل آیت الله محمد علی شاه آبادی و مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری بود و دم مسیحایی این افراد در امام اثر کرد. امام را نباید با هیچ کس مقایسه کرد نه با اعضای خانواده خودش و نه با سایر روحانیون و مراجع و نه با هیچ یک از شخصیت های سیاسی یک قرن گذشته. امام قابل مقایسه با هیچ یک نیستند. ویژگی شخصیتی امام چند وجهی بودن ایشان است در حالی که دیگران همه اینها را با هم ندارند و فقط در بعضی از ابعاد برجسته اند. بنابراین هیچ کس را نباید با امام قیاس کرد.

به دلیل اینکه پدر امام روحانی برجسته و تحصیل کرده از نجف بودند، همه ایشان را به عنوان حاج سید مصطفی کمره ای می شناختند. اسنادی داریم که ایشان مرجع مردم برای مشکلاتشان بودند، پای قبایله های ملکی مردم را ایشان تأیید می کردند. از طرف دیگر زمانی که خمین با خطر مواجه می شد، ایشان به دلیل اینکه نیروی نظامی کوچکی در اختیار داشتند، به شکل سواره نظام مسلح در اختیار مردم قرار می دادند و به نحوی در کنار دیگر مردان امنیت شهر را تأمین می کردند. ایشان یکی از بزرگان خمین بودند که شهر را هدایت و حفاظت می کردند.

● مجموعه اتفاقاتی که در زندگی تادوران جوانی حضرت امام پیش آمد چه تأثیراتی در پرورش داشت؟

این اتفاقات مجموعه تجربیات مثبت و منفی برای افراد را می سازند که یا می تواند چراغ راه آینده افراد باشد و یا اینکه آنها را به انزوا، ترس و تردید بکشاند و مانعی از پیشروی افراد شود.

بعضی از افراد آدم های تیز هوشی هستند و سعی می کنند اتفاقات را چراغ راه پیشرفت و بهتر کردن زندگیشان کنند. امام به دلیل هوش بالایی که داشته اند از همه تجربیات مثبت یا منفی درس گرفته اند. این اتفاقات تلخ نه تنها امام را کوچک نکرد که روح ایشان را جلا داد و وسعت بخشید و هر تکه ای از این اتفاقات درسی برای ایشان بود.

● مردم خمین در جریان انقلاب چقدر سهیم بودند و تا چه حد از امام خمینی تأثیر می گرفتند؟

مردم خمین در جریان انقلاب اسلامی نقش برجسته ای داشتند. اکثریت مردم خمین بعد از فوت آیت الله بروجردی برای تقلید به امام خمینی رجوع کردند. به دلیل حضور برادر امام در خمین مردم با امام ارتباط داشتند و پیام های امام به سرعت به مردم می رسید.

حرکت گروه بزرگی از آزادی خواهان و مشروطه خواهان، شامل فعالان سیاسی و نمایندگان مجلس به سرکردگی مدرس و تعدادی دیگر بود، که از تهران به سمت غرب کشور می رفتند تا در کرمانشاه یک دولت ملی را تأسیس کنند.

یکی از مسیرهای عبوری این گروه شهر خمین بود که مجموع زمان عبور و اقامت دسته هایی که در روزهای مختلف می آمدند و می رفتند، نزدیک به یک ماه طول کشید؛ این مسئله فرصتی برای امام فراهم کرد تا با افکار سیاسی موجود در آن زمان آشنا شوند.

من حدس می زدم یکی از منزل هایی که مهاجرین درش اقامت کرده بودند منزل امام بوده است به دلیل وسعت و بزرگی و مهمان نوازی که در خاطرات آمده در این خانه صورت می گرفته است.

بعد از آن هم قوای اشغالگر روس بودند که از خمین عبور می کنند و برای امام تجربه ای تاریخی را رقم می زنند. حادثه بعدی که تجربه تاریخی امام را می سازد، قحطی در ایران بود که موج مرگ و میر زیادی را در خمین ایجاد می کند، که در آن موج دو تا از نزدیکان امام یکی مادر و دیگری صاحب خانم که در فاصله ای دو یا سه ماهه فوت می کنند.

● آیا امام مبارزات آن زمان را دیده بودند؟

جنگ های مختلف تا زمان کودتای رضا خان ادامه داشت و در این میان مردم خمین از شهر و مردم خود در برابر این جنگ ها دفاع می کردند. یکی از جاهایی که به عنوان سنگر برای مبارزه استفاده می شد، منزل پدری امام بود، آیت الله پسندیده هم در خاطرات خود به این اشاره می کند که به سمت اشرا از منزل تیراندازی می کردیم و به طبع امام هم بیننده این جریان بوده اند. [حضرت امام در دو سه مورد به حضور در جنگ با اشرا اشاره دارند]

● جایگاه خانواده امام در خمین به چه شکل بود؟



عصرانه خانوادگی امام خمینی در منزل پدری در قم، بهار ۱۳۴۲



خانه امام خمینی قبل از بازسازی



استقامت بیسوز و جفاکامان کثرتی، پس از آن پدر حضرت امام خمینی
تواریخ مسلمانان، نویسنده: بهمن رجبی، اول ۱۳۱۳ قمری

سرکار خانم صدیقه توسلی همسر مرحوم آیت الله توسلی، از دوستان و همراهان صمیمی مرحومه بانو خدیجه ثقفی، از مهمترین ویژگی‌های شخصیتی و سیره تربیتی و عملی آن مرحومه، و فراز و فرودهای سال‌های همراهی ایشان با حضرت امام سخن می‌گوید.

نگاهی به شخصیت همسر گرامی حضرت امام در گفت‌وگو با

سرکار خانم صدیقه توسلی

خانم امام، خیلی صبور بودند

آشنایی‌تان با همسر حضرت امام چگونه بود؟

من زمانی که از دواج کردم و به قم آمدم سن کمی داشتم؛ تقریباً سیزده ساله بودم. اولین آشناییم با خانم حضرت امام در آن زمان بوده است. با هم رفت و آمد داشتیم. ایشان خانم بسیار متواضعی بودند. من فکر می‌کنم الان هیچ خانمی مانند ایشان وجود ندارد. با این‌که شرایط سختی داشتند، خیلی متواضع بودند و با همه رابطه‌ی گرمی داشتند و رفت و آمد می‌کردند. رابطه‌ی ما همین‌طور ادامه داشت و زمانی هم که به این‌جا آمدند، مرتب رفت و آمد داشتیم. ایشان همیشه می‌گفتند: «من فکر می‌کنم چهار دختر دارم» یعنی مرا مانند دختر خود می‌دانستند.

شما در نجف هم با ایشان بودید؟

از ابتدای تبعید امام، حاج آقا خیلی کلافه و ناراحت بود و می‌گفتند که می‌خواهم بروم. آن موقع «مبین حسام» ما تقریباً چهل روزه بود که حاج آقا رفتند. ده روز در راه بودند و خودشان را به امام رساندند. حاج آقا خودشان مرتب به دیدن امام می‌رفتند؛ ولی من چون بچه‌ها کوچک بودم، مرتبه‌ی اول که رفتم، به مدت سه ماه در آن‌جا بودم. بار دوم و سوم یک ماه ماندم؛ بقیه را حاج آقا مرتب خودشان می‌رفتند و چیزهایی که باید برای امام برده می‌شد، می‌بردند و چیزهایی می‌آوردند. این خانم خیلی صبور بود. اگر کسی به منزل خانم در عراق می‌رفت، خیلی تعجب می‌کرد؛ شاید باور نکنید، ولی یک زندگی خیلی مختصر داشت؛ یک خانه‌ی خیلی کوچک که یک اتاق بیرونی داشت که برای آقا بود و یک اتاق در بالا و خانم هم یک اتاق در پایین داشتند که یک آجر پایین‌تر از سطح حیاط بود. البته خانم یک انسان بسیار منظم بود و من می‌توانم بگویم کسی از نظر نظم، ترتیب و ادب به ایشان نمی‌رسد. خدا می‌داند که ایشان با همه چه ادبی داشتند. من در آن سه ماهی که با یکی از دوستان آن‌جا بودم، ایشان کسالتی پیدا کرد. بچه‌های ما کوچک بودند و خانم از بچه‌های ما مراقبت کردند و ما ایشان را به بیمارستان بردیم. البته من این‌ها را به‌طور مختصر عرض می‌کنم، چون خیلی مفصل بود. خانم خیلی عجیب بودند و زندگی ایشان به قدری مختصر بود که من تعجب می‌کردم. دفعه‌ی دوم که به عراق رفتم، مادر خانم هم آن‌جا بودند. ایشان هم خانم بسیار متواضعی بودند. خانم واقعا برازنده‌ی امام بود.

خانم امام چه خصوصیتی داشت که برازنده‌ی امام بود؟

به قدری ایشان نظم و انضباط داشتند که من تا الان با هر کسی برخورد داشته‌ام، از نظر نظم و انضباط و تواضع کسی را مطابق ایشان ندیده‌ام. وقتی ما به منزل ایشان می‌رفتیم، در زمان‌های مختلف یا ایامی که مناسب بود و ایشان مهمان‌های زیادی برایشان می‌آمد، نسبت به همه تواضع داشتند و بلند می‌شدند؛ منزل خانم هم که میز و

صندلی نبود؛ ما از ایشان می‌خواستیم که اینقدر بلند نشوند، ولی امکان نداشت و تمام قد جلوی مهمانان بلند می‌شدند. من در طول عمرم از نظر ادب کسی را مانند ایشان ندیده‌ام. این اواخر به من می‌گفتند: «شما بیا این‌جا؛ من نمی‌توانم بیایم.» خدا شاهد است! اگر بگویم از یک مادر بیشتر به ایشان علاقه‌مند بودم و دوست‌شان داشتم، اغراق نکرده‌ام.

قطعا شما به لحاظ ارتباط تنگاتنگ و فراوانی که داشتید، خاطرات ناگفته و زیبایی هم دارید؛ بعضی از چیزهایی که در اندرونی از ایشان دیدید و نکات مثبت زندگی ایشان را برایشان نقل کنید.

وقتی در قم بودند، زندگی خیلی مختصری داشتند. خدا شاهد است! خانم در اتاقش یک زیلو انداخته بود؛ از همان زیلوهایی که الان در حسینیه جماران است. زمانی که به تهران آمدند، همان اوایل دو تخته فرش برایشان هدیه آورده بودند که در منزل‌شان پهن کردند. این‌جا هم دو اتاق داشت که به هم وصل بود. چند بالش و پتو که دور اتاق انداخته بودند؛ این زندگی ایشان بود. در اتاقی هم که خودشان می‌نشستند، تلویزیون کوچکی بود و من بارها به خانم می‌گفتم که این تلویزیون را که شما نمی‌توانید ببینید؛ می‌گفت: «همین کافی است؛ من می‌خواهم چه کنم.» این قدر ایشان مواظب بودند که اقتصادشان را رعایت کنند تا اصراف نشود. در خانه خیلی مراقب اصراف بودند. من گاهی اوقات در بعضی جاهای بینم، خیلی تعجب می‌کنم؛ راجع خودمان می‌گویم که با کارهایی که می‌کنیم چقدر اصراف می‌شود؛ ولی خانم عجیب بودند و مراقب بودند که کوچکترین چیزی اصراف نشود. با آقا هم همین‌طور بودند. با این‌که امام هیچ‌وقت حاضر نبودند که ایشان بلند شوند و کاری انجام دهند.

خانم آن زمان که امام رهبر و حاکم جامعه‌ی اسلامی شدند با قبل از آن چه تفاوت‌هایی کرده بودند؟

اصلا هیچ تفاوتی نکردند. بلکه متواضع‌تر شدند. در این مدتی که کنار ایشان بودم، هیچ وقت ندیدم که خودشان را بگیرند. با کوچکترین بچه‌ها هم گرم می‌گرفتند و صمیمی بودند.

برخوردشان به لحاظ نکات تربیتی با فرزندان چگونه بود؟

واقعا فوق‌العاده بود. همیشه به همه‌ی فرزندان محبت داشتند. هیچ وقت اسم حاج آقا مصطفی را نمی‌بردند؛ همیشه می‌گفتند «بچه‌ام»؛ حاج آقا مصطفی هم عاشق ایشان بود؛ مادر و فرزندی نبود. شب‌ها که در نجف، با امام به حرم می‌رفتند، وقتی برمی‌گشتند امکان نداشت که نیاید خانم را نبیند؛ می‌آمد خانم را می‌دید و بعد می‌رفت.

خانم می‌گفتند: «من جلوی پای ایشان بلند می‌شدم؛ ایشان می‌گفتند: «شما بلند نشوید؛ مگر نمی‌دانید که معروف است

همیشه به همه‌ی فرزندان محبت داشتند. هیچ وقت اسم حاج آقا مصطفی را نمی‌بردند؛ همیشه می‌گفتند «بچه‌ام»؛ حاج آقا مصطفی هم عاشق ایشان بود؛ مادر و فرزندی نبود. شب‌ها که در نجف، با امام به حرم می‌رفتند، وقتی برمی‌گشتند امکان نداشت که نیاید خانم را نبیند؛ می‌آمد خانم را می‌دید و بعد می‌رفت. خانم می‌گفتند: «من جلوی پای ایشان بلند می‌شدم؛ ایشان می‌گفتند: «شما بلند نشوید؛ مگر نمی‌دانید که معروف است اگر مادر جلوی پای اولاد بلند شود، عمر اولاد کوتاه می‌شود.» من می‌گفتم چطور می‌توانم با این قد و قیافه بلند نشوم؟» این حرف خود خانم است. نمی‌توانم برایتان بگویم که با هم چگونه بودند و خانم بعد از حاج آقا مصطفی چه ضربه‌ای خوردند؛ بعد هم مصیبت حاج احمد آقا. با فرزندان محبت همیشه با محبت و رأفت و ادب برخورد می‌کردند.

نبود ایشان برای ما بسیار سخت است.

● **توجهش به عبادت و تهجد و شب زنده داری چگونه بود؟**

خیلی خوب بود؛ اهل تظاهر نبودند.

● **بعد از انقلاب و بعد از رحلت حضرت امام دغدغه‌ای نسبت به نظام و آینده‌ی کشور داشت؟**

خیر، چیزی نمی‌گفتند؛ ولی مواظب بودند که مرتب رأی بدهند. همیشه به همدیگر ما در مورد احترام به رؤسای جمهور نصیحت می‌کردند؛ از بس که خودشان ادب داشتند می‌گفتند: «بالاخره رئیس جمهور مملکت است و هر که باشد باید به او احترام گذاشت».

● **از توجه ایشان به فقرا و محرومین نکته یا خاطره‌ای دارید؟**

اطراف خانم فراوان از فقرا و محرومین بود و به همه هم کمک می‌کردند. من یادم است که یک کارگری داشتند که اصلاً از او راضی نبودند؛ اما وقتی او از دواج کرد، همه چیز به او دادند؛ با این که او شوهر داشت، ولی این کمک را خانم همیشه داشتند و تا جایی که می‌توانستند این کار را می‌کردند.

● **در توسل به اهل بیت و گرفتن روضه و نذر چگونه بود؟**

می‌دانید که خانم و آقا هیچ وقت وجوهات مصرف نمی‌کردند و همه چیز روی حساب و کتاب بود. مصرف خانه‌ی ایشان هدیه‌هایی بود که به امام می‌دادند.

● **با هم مسافرتی هم داشتید؟**

بله، با هم مکه رفته‌ایم. همان سالی که امام حالشان بد شده بود؛ آن موقع کسی عمره نمی‌رفت. آن سال با خانم مکه بودیم و مرتب حاج آقا در تماس بودند که از حال امام مطلع شوند که گفتند امام حالشان خوب نیست. حاج آقا اجبار کردند و گفتند: «چون امام حالشان خوب نیست، من دیگر می‌روم» و سفر را نیمه کاره رها کردیم و آمدیم. آن وقت هم هیچ وسیله‌ای نبود؛ ما آمدیم کویت و از آن جا به ایران آمدیم، البته ما نگذاشتیم خانم متوجه شوند که به ایشان نگفتیم که حال امام مساعد نیست. کسی کنار خانم بود و ما گفتیم که می‌رویم؛ ولی نگفتیم برای چه و ایشان در مکه ماندند و وقتی که تمام شد برگشتند و تا آخر هم نگذاشتیم که بفهمند. بعد که آمدند برایشان گفتیم.

● **شیرین‌ترین یا تلخ‌ترین خاطره‌ای که از ایشان دارید را بفرمایید.**

خاطره‌ی تلخی نداریم. ما هر دفعه که می‌خواستیم منزل ایشان برویم، واقعا با عشق می‌رفتیم. بسیار به ایشان علاقه داشتیم و بهترین لحظاتمان این بود که منزل خانم برویم. ایشان واقعا نمونه بودند. همیشه یادش می‌کنم؛ شاید هر روز. من هر روز برای امام و خانم‌شان طلب مغفرت می‌کنم. ● **از روزهای پایان عمر خانم نکته‌ی خاصی یادتان هست؟**

زمانی که بیمارستان بودند، مرتب به دیدن ایشان می‌رفتیم. همیشه صبور بودند. به قدری خانم صبور بودند که مانند ایشان ندیده‌ام. در زندگی و همه چیز صبوری خاصی داشتند. خوب است که همدیگر ما یک مقداری از ایشان درس بگیریم؛ چون خیلی زندگی سختی داشتند. خیلی برایش سخت بوده. به خاطر این که از یک خانواده‌ی خیلی مرفه بودند و به یک خانواده‌ی ساده‌زیست آمدند، برایشان خیلی سخت بوده.

● **به نظراتان چه عاملی در وجود ایشان بود که توانست آن زندگی را رها کند و به زندگی طلبگی**

بیاید و این همه صبوری کند؟

شاید خواست خدا بوده؛ چون در ابتدا نمی‌خواستند. و بعدا خودشان خواب دیده بودند. البته علاقه و محبت‌های خود حضرت امام هم هست و ایمان خود ایشان به خدا هم بوده.



خانم حضرت امام به قدری نظم و انضباط داشتند که من تا الان با هر کسی برخورد داشته‌ام، از نظر نظم و انضباط و تواضع کسی را مطابق ایشان ندیده‌ام. وقتی ما به منزل ایشان می‌رفتیم، در زمان‌های مختلف یا ایامی که مناسب بود و ایشان مهمان‌های زیادی برایشان می‌آمد، نسبت به همه تواضع داشتند و بلند می‌شدند؛ منزل خانم هم که میز و صندلی نبود؛ ما از ایشان می‌خواستیم که اینقدر بلند نشوند، ولی امکان نداشت و تمام قد جلوی مهمانان بلند می‌شدند. من در طول عمرم از نظر ادب کسی را مانند ایشان ندیده‌ام.

شادی داشتند؟

خیر، اصلاً این گونه نبودند. خانم از یک خانواده‌ی خیلی مرفه بودند و مادرشان از شاهزاده‌ها بوده، ولی آمدند با این وضع زندگی کردند و هیچ وقت کوچک‌ترین شکایتی نکردند و ما بعضی اوقات تعجب می‌کردیم. زندگی ایشان دست نخورده الان هست و مردم می‌توانند بروند و ببینند؛ ولی آن زندگی نجف جدا خیلی سخت بود. با آن گرمای نجف. آن‌ها آن موقع پنکه هم نداشتند و خیلی مشکل بود. یک حیاط خیلی کوچک و پایین و نامناسب، ولی خانم گله و شکایتی نمی‌کردند؛ من یک مرتبه از خانم نشنیدم که اعتراضی کنند و بگویند «من سختی داشتم»؛ ابداً این گونه نبود.

● **عشق و ارادتش به مرحوم حاج احمد آقا چگونه بود؟**

واقعا حاج احمد آقا را هم دوست داشت؛ کلاً خیلی بچه دوست بودند و همدیگر فرزندان را دوست داشتند. با عروس‌ها نیز همین‌طور بودند؛ مخصوصاً خانم حاج احمد آقا را خیلی دوست داشتند. خانم حاج احمد آقا از جهتی که احترام خاصی به ایشان می‌گذاشت، خانم هم علاقه‌ی عجیبی به ایشان داشتند.

● **آیا شد که ایشان عصبانی شوند؟ ایشان را عصبانی دیدید و اگر بود برای چه عصبانی شده بود؟**

خیر، من اصلاً ندیدم که ایشان عصبانی شود. ● **خانم از چه ناراحت می‌شدند و چه چیزی غصه دارش می‌کرد؟**

یکی در فوت حاج آقا مصطفی و دیگری هم برای حاج احمد آقا. در زمان فوت حاج آقا مصطفی که اینجا نبودند و در نجف بودند و وقتی هم که آمدند یک وضعی بود که خدا می‌داند. حاج احمد آقا که همه می‌دانید چند روز در چه حالی بود. خانم هر کار و دعایی که یک مادر می‌توانست انجام دهد که ایشان برگردند انجام داد، ولی خواست خدا بود.

● **در بین خانم‌های غیر خانواده‌اش مانند شما یا اعضای دفتر، ارتباطشان چگونه بود؟**

با ما که خیلی گرم بودند؛ این اواخر به سختی از پله‌ها بالا می‌آمدند، ولی به هر حال لطف می‌کردند و سر می‌زدند. زیاد هم دیگر را می‌دیدیم. منزلمان فاصله‌ی زیادی ندارد و نزدیک هم است؛ تقریباً شاید صد متر با هم فاصله داشته باشند. الان

اگر مادر جلوی پای اولاد بلند شود، عمر اولاد کوتاه می‌شود. من می‌گفتم چطور می‌توانم با این قد و قیافه بلند نشوم؟» این حرف خود خانم است. نمی‌توانم برایتان بگویم که با هم چگونه بودند و خانم بعد از حاج آقا مصطفی چه ضربه‌ای خوردند؛ بعد هم مصیبت حاج احمد آقا. با فرزندانشان همیشه با محبت و رأفت و ادب برخورد می‌کردند. ایشان خیلی مؤدبانه برخورد می‌کرد. از اول هم راضی نبودند که شوهر روحانی داشته باشند، ولی جریانش مفصل است. خود خانم تعریف می‌کردند، وقتی امام می‌آمدند می‌نشستند و برای ایشان چای می‌آوردند، تا برای خانم هم نمی‌آوردند، نمی‌خورند. خانم ادب را در هر کجا و با کوچکترین فرد رعایت می‌کردند.

● **خانم امام چقدر عاشق و شیفته و دلدادگی امام بود؟**

خیلی. واقعا عجیب بودند.

● **چه قدر اخلاق و رفتار امام در روحیه‌ی ایشان تأثیر گذاشته بود؟**

همه چیزشان تأثیر گذاشته بود. همان شب که ایشان رحلت کردند، من از اول آن جا بودم؛ خانم خیلی گریه می‌کردند. ما بیمارستان بودیم و بعد خانم را به خانه آوردیم. می‌گفتیم: «خانم گریه نکنید!» می‌گفتند: «مگر می‌شود! در یک زندگی شصت ساله‌ای کنار ایشان بودم؛ مگر می‌توانم ناراحت نباشم.» که ما دوباره آمدیم به خانم گفتیم که آقا را بردند یک اتاق دیگر و که باطری گذاشتند و امام دو بار چشمشان را به هم زدند و تمام شد.

● **ایشان سه غم بزرگ دیدند؛ غم حاج آقا مصطفی، حاج احمد آقا و امام. چگونه توانست این غم‌ها را تحمل کند؟**

خیلی صبور بودند؛ البته فوت مادر و خواهرشان هم بود، ولی فوت آن سه نفر خیلی برایشان مشکل بود و از آن موقع شادابی ایشان از بین رفت. دیگر نشاط نداشتند. تا قبل از آن خانم همیشه خیلی با نشاط بودند و خیلی مقید بودند که لباس‌های مرتب بپوشند؛ البته لباس‌های گران قیمت نه، ولی مناسب و خیلی مرتب و هماهنگ، ولی آن حالتی که بشاش باشند دیگر نداشتند.

● **ایشان خشکه مقدس بود یا این که بگو بخند و**

نگاهی به شخصیت همسر گرامی حضرت امام در گفت و گویا

سرکار خانم سیده شهرت پنی طبا

همه خوبی‌ها در ایشان بود



سرکار خانم بنی طبا همسر آیت‌الله بنی طبا از مرتب‌ترین با همسر حضرت امام، از خاطرات و سختی‌های زندگی آن بانوی بزرگوار در نجف اشرف و نیز از بهترین خصوصیات اخلاقی و فردی ایشان نکاتی را یادآوری کرد.

● گفتگو را از ماجرای خواستگاری آغاز کنیم. آیا خانم از نحوه خواستگاری امام از ایشان و کیفیت ازدواج با حضرت امام چیزی نقل کرده بودند؟

ابتدا امام خواستگاری می‌کنند ولی ایشان قبول نمی‌کند. تا برخی بزرگان واسطه می‌شوند. البته ظاهراً خود آیت‌الله ثقفی، پدرخانم امام، هم به این کار مایل بودند. چون می‌دانستند ایشان طلبه‌ای فاضل و عالم است. ایشان از هر جهات قدران بودند. منتها دخترشان در رفاه بوده. مادر بزرگش با قاجارها بود و در رفاه بودند. آن موقع که مردم با الاغ این طرف و آن طرف می‌رفتند خانم با کالسکه رفت و آمد می‌کردند. هر چه می‌خواست میل کند هم برایش آماده می‌کردند. به هر حال بعداً ازدواج صورت می‌گیرد. آن زمان از خانم می‌پرسند حالا که قبول کرده‌اید چطور می‌خواهید با این طلبه زندگی کنید. ایشان می‌گوید: «بعد از آن که من این ازدواج را پذیرفتم دیگر خودم را با روحانیت و این آقای محترم تطبیق می‌دهم». لذا هیچ وقت از امام تقاضایی نداشت که مثلاً این پرده یا آن فرش را می‌خواهم یا فلان چیز را بخرید. هیچ تقاضایی از امام نداشت. زندگی‌شان هم طلبگی بود. یعنی شئون طلبه و روحانیت را مراعات می‌کرد. خوب هم مراعات می‌کرد. لذا از این نظر خانم راحت بود. امام هم راحت بودند.

● اتفاق افتاده بود که امام از ایشان ناراحت بشوند؟

ظاهراً یکی از چیزهایی که امام در خواستگاری با خانم شرط کرده بودند این بود که هیچ وقت خرید نرود. یک روز خانم با آقا مصطفی بیرون بود. بعد آقا مصطفی مدام اصرار می‌کند و پایش را زمین می‌زند که بستنی بخرد. تصادفاً هم مجبور می‌شود بایستد تا برایش بستنی بخرد. تصادفاً همان موقع امام می‌رسد و تا این‌ها را می‌بیند با ناراحتی به خانه می‌رود. خانم متوجه می‌شود که امام از این خرید ناراحت است. بعداً از ایشان پرسیدند: «وقتی آمدید امام به شما چه گفت؟» گفت: «امام به من گفت: اساساً را جمع کن و برو خانه پدرت». تا این که امام بعد از یک ربع می‌گوید: «من قبلاً گفته بودم که شما چیزی نخرید. گوش ندادید»

● از خصوصیات خانم برای ما صحبت کنید؟
خانم خیلی صریح، راستگو و صادق بود. اهل تظاهر هم

نبود و سیاسی‌بازی در نمی‌آورد.

بحمدلله بچه‌هایی مثل آقا مصطفی تربیت کرد که مجتهد و عالمی بزرگوار بود و احمد آقا که حق خیلی بزرگی به انقلاب دارد. احمد آقا هم سلمانی امام بود، هم پرستار و هم همه چیز. تمام کارهای امام را عین یک کارگر دانای خبره انجام می‌داد. اصلاح امام، غذای امام، دوی امام و همه کارها بر عهده او بود. همچنین امین امام بود. بعد از فوت امام هم با آن جمله معروف که راجع به رهبری گفتند، مردم ایران را آرام کرد.

● اولین دیدار تان با خانم حضرت امام در چه سالی بود؟

حدود سال ۳۹ بود. درست یادم نیست. خانم امام از مکه تشریف آورده بود. من به دیدنش رفتم. من را تحویل گرفت و احوالپرسی کرد. منتها از بس همه می‌آمدند و می‌رفتند خیلی با من صحبت نکرد.

ملاقات دومم در نجف بود که با خانم آقای رسولی محلاتی خدمت خانم رفتیم. البته یادم نیست بین ما چه گذشت و چه شد. ایشان بیش تر با خانم رسولی صحبت می‌کرد. آن جا من خدمت خانم رفتم و همسر هم خدمت امام رفت. یادم است دختر امام شکلات آورد تعارف کرد. آن زمان شکلات برای کبدم بد بود. من گفتم: «نمی‌خورم». گفتند: «چرا؟» گفتم: «گر بخورم صورتم سیاه می‌شود». همه به من خندیدند. هم خانم رسولی هم خانم امام و هم دخترشان.

● بر خورد ایشان با اهل خانه و حتی کارگران منزل چه گونه بر خوردی بود؟

بسیار درس آموز بود. یک بار هم در اندرون خدمت خانم بودم. یکی از دخترهایشان، که تازه از قم رسیده و مسافر و خسته بود، خواست هندوانه‌ای قاچ کند. خانم گفت: «دست نگه دار! این کم است. بگذار تا چند هندوانه دیگر هم بگیریم و با هم بخوریم». آخر هر وقت می‌خواستند میوه یا غذایی بخورند باید به قدری بود که همه بتوانند بخورند. حتی آن کارگر و پیشخدمت و چای‌ریز. فرقی بین پیشخدمت‌ها با امام یا خانواده‌شان نبود. آن هم آن زمان که دوران خان‌بازی بود و خان‌ها اصلاً کارگر را راه نمی‌دادند و اجازه نمی‌دادند سر سفره‌شان بنشینند. این یک درس خوب برای همه است. به نظر من چنین برخوردی، در منزل امام نظیر همان سیره

انبیاء علیهم السلام بود.

مرتبه سوم در کربلا خدمتشان رسیدیم. آن سال ما حدود چهل و پنج روز کربلا بودیم. بعد دخترشان، همسر آقای بروجردی، یک خاطره تعریف کرد و گفت: «در کربلا به حرم رفته بودم. یکی از مسافره‌های خارجی به من گفت: خوش به حالتان که ایرانی هستیدا! عجب شاه‌ی دارید! عجب حکومتی دارید! بنا کرد تعریف کردن. من هم گفتم هیهات هیهات که تو خبر نداری ما چطور زندگی می‌کنیم!» دیگر یک خرده با خانم رسولی صحبت کردند. آخر من بچه کوچک داشتم و بچم نامی گذاشت بنشینم و صحبت کنم یا خانم از من چیزی بپرسد. این خاطره را هم بگویم که دو روز بعد از دیدار با خانم در کربلا، دختر خانم آقای رسولی حالش خیلی بد شد و بیمارستان بغداد رفتیم. آن جا هم بسیار وحشتناک بود. خیلی بزرگ بود و همه درخت‌هایش سربه‌فلک کشیده بود. بچه را زیر چادر اکسیژن گذاشتند. حالش خیلی بد بود. خانم رسولی خیلی گریه می‌کرد و می‌گفت: «فیسسه نفسم، فیسسه نفسم». مدام این را می‌گفت. ساعت‌ها در بیمارستان نشستیم. یادم نیست بچم را پیش چه کسی گذاشته بودم. شاید پیش شوهرم بود. دیگر ساعت دوازده و یک بود که آقای رسولی آمد گفت: «من هستم. شما بروید». ما هم به منزلمان برگشتیم. آن سال حدود ۴۵ روز آن جا بودیم و همه جا رفتیم، گشتیم و زیارت کردیم.

دیدار چهارم ما در سلطنت آباد بود. وقتی وارد شدم گفتم: «خانم امام کجاست؟» دخترشان، که همسر آقای بروجردی است، گفت: «شما؟» گفتم: «من بنی طبا هستم». صدا زد: «مادر! خانم بنی طبا آمده‌اند». ایشان هم دستش را تکان داد که بیا پهلوی من بنشین. آن روز بسیار شلوغ بود. هر چه بی حجاب بود چادر سر کرده و نزد خانم امام آمده بود. رفتیم پهلویشان نشستیم ولی جمعیت نمی‌گذاشت با من صحبتی کنند

● جلسه خاصی بود؟

نه، به دیدن خانم می‌آمدند. آخر ایشان تازه از فرانسه آمده بودند. برای همین همه می‌آمدند راجع به حجاب و این‌ها از ایشان می‌پرسیدند. ایشان هم جواب می‌داد. یادم است یک نفر گفت: «گر ما پوشیده باشیم و چادر سر نکنیم

در محضر معمار انقلاب



خلافکاری‌ها و خودکامگی‌های خود را به پای اسلام ننویسید!

«لآن ما در تمام سطح ایران می بینیم که یک نابسامانی‌هایی هست، یک اختلافاتی هست، یک کارهایی هست که نباید بشود. چیزهایی که بر خلاف رضای خداست، بر خلاف دستور پیغمبر اکرم است، بر خلاف دستور اسلام است، در همه سطح کشور واقع می شود. نه همه می کنند؛ لکن در تمام سطح کشور هستند اشخاصی که همه چیز کارهایی می کنند. و خوف این است که این به پای اسلام نوشته بشود؛ به پای جمهوری اسلام نوشته بشود؛ و در خارج بگویند این هم نظام اسلام و این هم جمهوری اسلام، که مثل سابق است با اختلاف افراد. همان طوری که سابق می ریختند توی خانه های مردم و می گرفتند و هیچ تحت قاعده ای نبود الا قاعده جباریت و ظلم، حالا هم بی میزان مثلاً در بعضی جاها می روند خانه مردم آرا بازاری می کنند؛ این پای اسلام حساب بشود. اگر پای خود ما حساب می شد، خوب، مسلک مسلک صحیح؛ لکن آنهايي که می خواهند در این مملکت باشند آنها دارند خلاف می کنند، مثل کارهای رژیم سابق، آن را پای اسلام حساب نمی کردند.» (صحیفه امام، ۸/۲۷۲)

ضعف ایمان و نفسانیت منشأ اختلافات

«اگر انسان معارف اسلامی را داشته باشد و حقیقتاً مؤمن به معارف اسلامی باشد، دیگر اختلاف پیدا نخواهد شد بین دستجات؛ اختلاف اساسی. البته اختلاف رأیی هست، اما اختلاف اساسی که بخواهد این دسته، دسته دیگر را محکوم کند یا فرض کنید که توهین کند آن دسته، دسته دیگر را، این برای این است که ما ضعیفیم در ایمان. اگر ما قوی در ایمان بودیم، شما ملاحظه می کنید اگر همه انبیا در یک روز جمع بودند هیچ همچو اختلافاتی نداشتند. خوب، البته ما این طور نیست که بتوانیم اختلافات آرا را رفع کنیم. اختلافات آرا هست و باید هم باشد. اما آن چیزی که لازم است این است که به مردم، به دستجات مختلف، به همه ائمه جمعه، ائمه جماعات، روحانیون سراسر کشور و سایر قشرها این معنا توصیه بشود که در سر یک چیزهایی که مربوط به نفسانیت است نزاع نکنند. آن طور نیست که بعضی نزاعها مربوط به اسلام باشد، به خدا باشد. برای خدا انسان نمی شود اهانت کند به مؤمن، برای خدا انسان نمی شود که کشف ستر مؤمن بکند، اینها همه برای این است که نسیبت انسان این جور است.»

(صحیفه امام، ج ۲۰، ص: ۳۰۰)

شش ماه جبهه بود و به سلامت برگشت. ولی بعد منافقین جلوی در خانه او را شکنجه کردند و به شهادت رساندند. پسر دیگر هم هفت سال اسیر بود. ضمناً شش سال هم به خاطر امام ممنوع الخروج شدیم. در کل اینها به دلیل همین دوستی و رابطه ما با امام بود. آن موقع ساواک خیلی اذیت می کرد. با این همه من هرگز از این ناراحتی‌ها دم نزد و به کسی نگفتم.

یادم است یک بار از طرف آیت الله گلپایگانی و یک بار از طرف آیت الله منتظری به خانه ما آمدند تا کمکی کنند. من گفتم: «نه، ما به دعا احتیاج داریم. اگر آقای ما ده سال هم زندان باشد ما نیاز مادی نداریم. این را به آقا بگویید.» لذا کمک آقای گلپایگانی و آقای منتظری را قبول نکردم. با این که خیلی مشکلات داشتیم. بحمدلله من مقاوم بودم. یک خاطره خیلی مهم تر این که اولین بار که با اجازه ساواک به ملاقات شوهرم در زندان رفتم خوب و خندرو و بالبخند بودم. رئیس ساواک گفت: «زن‌ها که به ملاقات همسرهایشان می آیند گریه می کنند ولی شما می خندید.» گفتم: «همسر من نه قاچاقچی است، نه دزد و نه خلافکار. ایشان مسائل سیاسی دارد. طرفش هم شاه است. چرا گریه کنم. چون مواضع ایشان را می دانم با مشکلات می سازم و با گریه روحیه ایشان را کسل نمی کنم.» بعد رئیس ساواک گفت: «این‌ها زن و مردشان جواب‌ده و انقلابی هستند.» این حالت‌ها در من بود و هنوز هم هست.

در ملاقات‌ها چگونه بود؟ بالاخره بعضی‌ها وقتی به جایگاهی می‌رسند رفتارشان عوض می‌شود. ایشان هم همسر امام خمینی، رهبر یک جامعه اسلامی، بود. طبیعتاً باید خودش را بگیرد و مغرور باشد. نه، این حرف‌ها نبود. خیلی خوش‌رو و خوش‌برخورد. همه را مثل هم تحویل می‌گرفتند. بین هیچ کس فرقی نمی‌گذاشت. فقیر یا غنی اصلاً و ابداً برای خانم امام فرقی نداشتند. این حالت در خود من هم هست. حالا تعریف از خود نمی‌کنم.

چقدر از خانم امام تأثیر گرفتید؟ بر خورد ایشان چقدر روی شما و دیگران تأثیر مثبت گذاشت؟ از صبر و مقاومتی که داشت درس گرفتم که در سختی‌ها و مشکلات همین‌طور باشم. ایشان خیلی خیلی خانم و بزرگوار بود. واقعاً نمی‌توانم همه خصوصیاتش را توضیح دهم. همه خصوصیات خوب در ایشان بود.

ایشان اهل مطالعه هم بود؟

ایشان خیلی اهل مطالعه بود. قبلاً دروس دانشگاهی را خوانده بود. معلم فرانسه هم داشت و فرانسه را خوب خوانده بود. بعد هم دروس طلبگی را خواند و در نجف با آقا مصطفی هم بحث بود. این را خود آقا مصطفی می‌گفت. برای همین علاقه زیادی به درس و مطالعه داشت. همین‌طور که خود امام و بچه‌هایشان به مطالعه و تدریس علاقه داشتند. به هر حال خانم فرانسه را مثل زبان مادری صحبت می‌کرد. خیلی عجیب است که خدای متعال این پیچ و مهره‌ها را طوری قرار داد که بعد از ۶۵ سال بروند نوفل لوشاتو و زبان فرانسه به درد این خانواده بخورد. دیگر خانم هم به راحتی با خبرنگارها و کسانی که می‌آمدند حرف می‌زد یا اگر به خرید می‌رفتند به راحتی تابلوی مغازه‌ها و فروشگاه‌ها را می‌خواند. آن‌جا خانم از نظر زبان خیلی راحت بود. این خیلی مهم است.

عشق و ارادت و علاقه خانم به حضرت امام را چطور دیدید؟ چقدر عاشق امام بود و ایشان را دوست داشت؟

با تمام وجود امام را دوست داشت. می‌دانم که ارادتش به امام زیاد بود.

چه اشکالی دارد؟» گفت: «اگر برآمدگی بدنتان پیدا نباشد اشکال ندارد. ولی اگر برآمدگی بدنتان پیدا باشد اشکال دارد.»

این آشنایی شما با همسر حضرت امام چندسال به طول انجامید؟

ابتدای آشنایی‌ام با ایشان پسر یک سال داشت و الان پنجاه سال دارد.

از خاطره و دیداری که با ایشان در جماران داشتید چیزی به یاد دارید؟

یادم است وقتی وارد جماران شدم حدود چهارصد نفر خانم آن‌جا بودند. وقتی وارد شدم یکی از دخترهایشان به ایشان گفت که خانم بنی‌طبا وارد شد. ایشان هم در آن جمعیت بلندصدا زدند: «خانم بنی‌طبا! بیا پیش خودم بنشین!» میان جمعیت هم این‌طور احترام گذاشت. بعد رفتم خدمتش نشستیم. ایشان به من خیلی عنایت داشت. من هم از جمله کسانی بودم که خدمت ایشان بودند. بعد از یکی دو روز آقای شیخ حسن صانعی هدایایی از طرف ایشان برای ما آورد.

وضع زندگی امام و خانواده‌شان در نجف چگونه بود؟

عجیب است که امام و ایشان چهارده سال در یک خانه کوچک زندگی می‌کردند. حتی وقتی می‌خواستند برای امام کولر بگذارند ایشان می‌فرمایند: «برادران ما در تهران در آن هوای گرم زندانی‌اند. من هم کاری نمی‌توانم. اقلاً می‌توانیم کولر نداشته باشیم.» لذا اجازه نمی‌دهند. حال ببینید کسی که می‌خواهد برای طلبه‌ها درس فقه و اصول بگوید در چنین شرایطی زندگی می‌کند. آن هم درسی که طلبه‌های نخبه نجف در آن شرکت می‌کردند. خانه‌شان بسیار کوچک بود. حتی آشپزخانه طوری بود که نمی‌شد از قابلمه روی گاز، غذا بکشند. باید آن را به وسط اتاق می‌آوردند و غذا می‌کشیدند. چهارده سال زندگی در این شرایط کم نیست.

همسر حضرت امام را به لحاظ اجتماعی، اخلاقی و رفتاری چطور بانویی دیدید؟

همه چیز تمام بود. متدین و متشروع بود. دروغ نمی‌گفت و غیبت نمی‌کرد. خانم خوبی بود. همه خوبی‌ها در ایشان بود.

آنچه خوبان همه دارند او یکجا داشت.

چطور توانست این همه سختی‌ها و مشکلات را، چه در دوران نهضت چه زمانی که در نجف تبعید بودند، تحمل کند؟ آن هم با توجه به این که ایشان ثروتمند و از یک خانواده متمول بود. چه انگیزه‌ای داشت که توانست تحمل کند؟

ایمان قوی. انسان اگر ایمان قوی داشته باشد با همه چیز می‌سازد و راه می‌آید. ایشان ایمانی قوی داشت و ارادتش هم به امام خیلی بود. امام را دوست می‌داشت. این باعث شد که با سختی‌ها بسازد. البته من هم مشابه همین سختی‌ها را کشیدم. بسیار مصیبت کشیدم. ولی هیچ وقت دم نزدم.

چه مشکلاتی برای شما پیش آمده بود؟

من پانزده سال داشتم و حامله بودم که از دست ساواک شاه فراری شدیم. تازه ازدواج کرده بودیم. می‌خواستند شوهرم را دستگیر کنند. خانه و زندگی را در تهران رها کردیم و به کرمانشاه رفتیم. این بود که اولین فرزندم در غربت به دنیا آمد. نه مادر و خواهر و فامیلم و نه فامیل شوهرم آن‌جا نبودند. حتی پول نداشتیم قابله خبر کنیم. بچه اولم را بدون قابله و با کمک یک زن کرد به دنیا آوردم. بسیار در فشار بودیم. بعد از زایمان هیچ غذایی نبود بخورم. به من نان و دوغ دادند. برای همین مدت‌ها مریض بودم و مشکل داشتم. کلاس فرزندم در غربت به دنیا آمدند. بعد بالاخره شوهرم را گرفتند. یادم است تا یک ماه و نیم نمی‌دانستیم کجاست. بعد هم اجازه ملاقات نمی‌دادند. او هم در سلول افرادی بود. بعدها محمد، پسر اولم، شهید شد. البته نه در جنگ. او



مختلف پیگیری می شدند تا یک سفر زیارتی ایجاد شود. هر کدام از این مشکلات می تواند یک انسان را از یاد ربیور و ولی این بانو مجموعه این ها را تحمل کرد.

بعد هجرت امام آغاز می شود. ابتدا مقصد ناکجا آباد بود. امام به مرز کویت تشریف بردند. در آنجا ایشان را برگرداندند و بعد به فرانسه تشریف بردند. وضعیت به گونه ای بود که امام فرمودند: «گر لازم باشد من از این فرودگاه به آن فرودگاه می روم». چون فشار رژیم ها به حدی بود که اجازه اقامت نمی دادند. این بانو باید علی رغم اداره ارتباطات گسترده امام با علما و رجال سیاسی و مبارزین و خانواده های مبارزین کانون گرم خانواده را حفظ می کرد. در درون خانه باید کانون خانواده گرم و صمیمی می بود و آرامش امام حفظ می شد. از این زاویه خدمتی که بانو به انقلاب کرد و آقایی بدیل و منحصر به فرد است.

بعد به ایران آمدند. آن هم در دورانی که مشخص نبود چه اتفاقی می افتد. نهایتاً هم حوادث سهمگین آن روزها و سال های پرتلاطم بعد از پیروزی انقلاب پیش آمد که منزل امام هدف و سیل اول تهاجمات تروریست های منافق و بمباران های بعد از وقوع جنگ بود. صدام بارها اعلام کرد هدف اولیه حملات توطئه های کودتایی، که عمده آن واقعه طلبس بود و نیز کودتای نوژه و دیگر کودتاهایی که کشف شد، بمباران بیت امام بود.

این بانو با نهایت متانت و صبوری و رضایت مندی این مصائب را پشت سر گذاشت. در حقیقت می شود گفت ایشان تحت تأثیر انفاس قدسیه و تعالیم امام در همه این ادوار همپای امام در متن میدان بود و علی رغم همه مشکلات و بیم هایی که بود کمترین نگرانی را نداشت و مسیر را دنبال کرد. نهایتاً هم رحلت مرحوم حاج احمد آقا پیش آمد. واقعا می شود گفت این داغ دیگر غیر قابل تحمل بود. یادم است آن روز وقتی خبر رحلت ایشان در بیمارستان داده شد بزرگان نظام و کسانی که در میدان های سخت و دشوار مصائب قبلی تصور بودند بردباری شان را از دست داده بودند. ولی باز این مادر بزرگ انقلاب با متانت و رضایت مندی این داغ سنگین را متحمل شد و مهم تر از آن صبر و بردباری را به کل اعضای خانواده تسری می داد و نگاه بلند ایشان باعث تحمل اطرافیان می شد. اما بزرگ ترین داغی که ایشان دید فراق حضرت امام بود. البته ایشان داغ های زیادی در ارتباط با منسوبین خانواده پدری و مادری خودشان در این ایام متحمل شده و داغ پدر و مادر و برادر را هم دیده بود اما داغ امام بسیار سنگین بود. داغ کسی که بیش از نیم قرن با او زندگی کرده و همه هستی اش را وقف آسایش و آرامش او کرده بود. این داغ خیلی سنگین بود. واقعا کسانی که حتی یک بار امام را دیده بودند یا مدتی با امام مأنوس بودند طاققت از کف نهاده بودند و اصلا امکان تداوم زندگی برایشان خیلی دشوار شده بود. اما این بانو با همه این مصیبت ها و سختی های این دوران پرفراز و نشیب و از دست دادن عزیز بی مانند امام همچنان استوار مانده و استوانه تداوم این بیت شریف بود. نقش صبوری در این ناملایمات تا زمان رحلتش، به تنهایی می تواند فوق العاده آموزنده و برای جامعه ما الگو باشد.

همسر امام بانویی با متانت و صبور بود

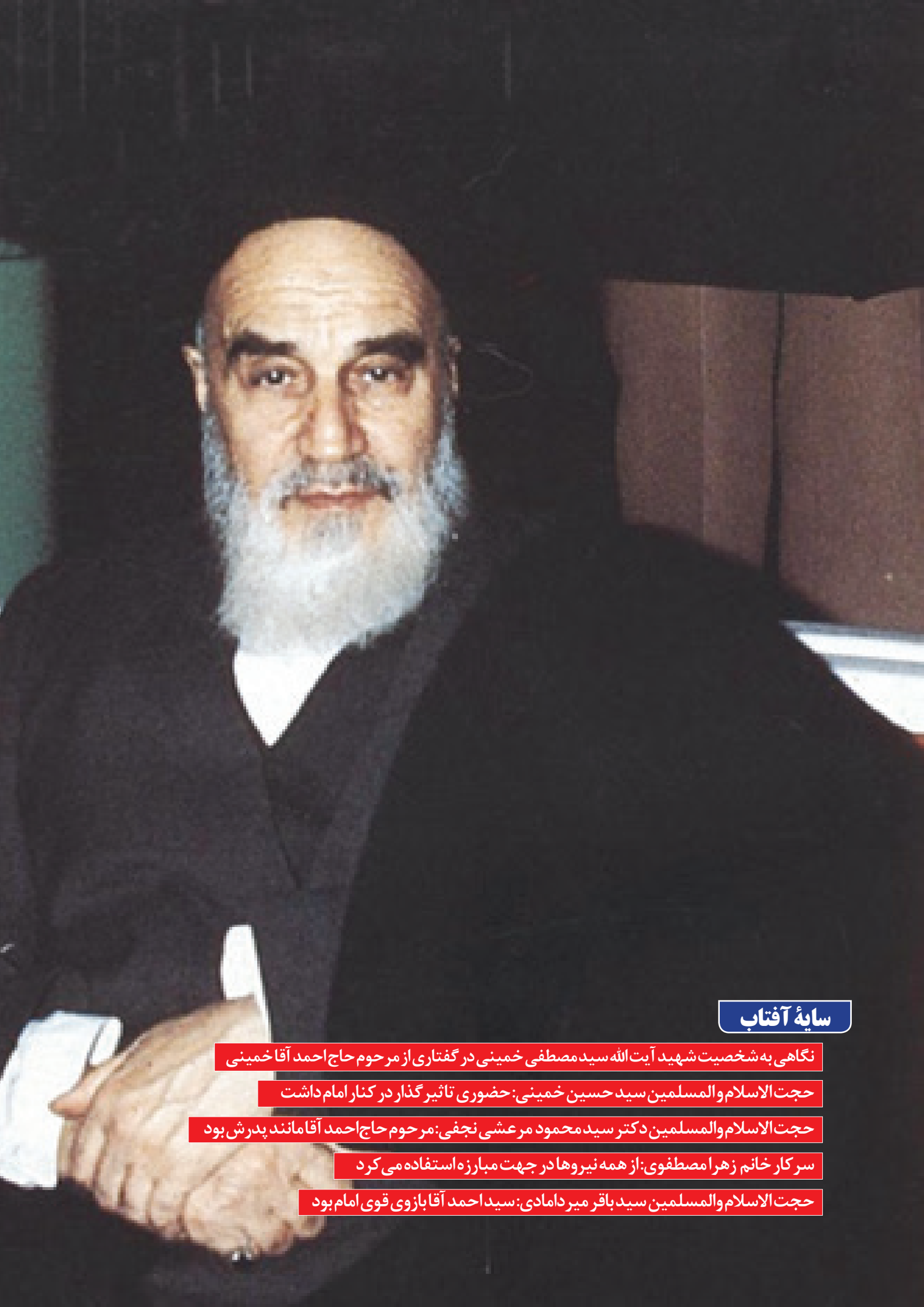
□ دکتر حمید انصاری □

پیروزی استعمارگران از این ناحیه و تفکیک جدی بین سیاست و دیانت که دین را به مسائل عبادی صرف محدود کرده بود دوران سختی را به وجود آورده بود. امام هم یک رجل سیاسی معتقد به ضرورت عینیت حضور دین در همه عرصه های زندگی سیاسی و اجتماعی بود. پس مشخص است که تقابل این نگاه امام با نگاه متحرانانه حاکم بر آن روز حوزها چقدر دشواری پدید می آورد. بازتاب این دشواری ها در خانه هم وجود داشت. بعد هم ماجرای قیام امام علیه لایحه انجمن های ایالتی - ولایتی پیش آمد. مصاف مستقیم امام با رژیم مستبد پهلوی در واقعه قیام ۱۵ خرداد سال ۴۲ کاملاً علنی شد که به دستگیری امام انجامید و تا مرز اعدام هم پیش رفت در حدی که مراجع تقلید در تهران متحصر شدند تا از تعرض به جان امام جلوگیری کنند. بعد مجدداً دستگیری امام در جریان قیام ایشان علیه لایحه کاپیتولاسیون و تبعید به ترکیه و دوران غیبت و جدایی یکساله امام در ترکیه پیش آمد. حتی چندین ماه کسی نمی دانست امام از لحاظ سلامتی در چه وضعیتی هستند. برای یک خانم این که فرزندان را نسبت به این مسئله هماهنگ کند کار بسیار بزرگی است. بعد هم مسائل انقلاب، تداوم مبارزه و ارتباطات بیت امام به نوعی در این راستا بود که این کانون، استوار و مقاوم بماند و تحت تأثیر این فشارها قرار نگیرد. در ادامه تبعید امام به عراق و نجف اتفاق افتاد. این بانوی بزرگوار چهارده سال در نجف اشرف در خانه بسیار کوچک هفتاد متری، که فاقد اولین امکانات بود، در هوای گرم ۵۰ درجه زندگی کرد. زائرینی که به آن جا می روند متوجه می شوند که واقعا حتی یکی دو ماه زندگی کردن در آن جا چقدر دشوار است.

این بانو با صبوری و رضایت تمام این دوران را تحمل کرد. ایشان در نامه هایی که آن دوران برای منسوبینش می نویسد فضا را آنچنان ترسیم می کند که انگار در یک بهشت برین معنوی و مادی زندگی می کند. یعنی هیچ گلایه و اشاره ای به این مشکلات ندارد. کسی که در گذشته یک زندگی مرفه و آنچنانی داشته است حالا در حداقل ممکن اما در نهایت رضایت مندی زندگی می کند. متأسفانه اکثر نامه هایی که ایشان از نجف برای منسوبینش می نوشت را ساواک ضبط می کرد و به دست گیرندگان نمی رسید اما بعداً ما این ها را از پرورنده های ساواک استخراج کردیم. به هر حال مقام صبر و شکر و رضایت مندی ایشان واقعا برای بانوان ما بسیار آموزنده و ارزنده است و از این زاویه می تواند یک الگو باشد.

بعد هم داغ التیام ناپذیر فرزند برومندش مرحوم آیت الله حاج آقا مصطفی خمینی و شهادت ایشان پیش آمد. آن هم شخصیتی مانند آقا مصطفی که همه موافقین و حتی منتقدین امام معتقد بودند ایشان از امیدهای آینده عالم تشیع است. مجتهدی فرزانه و مفسری بزرگ در جوانی شهید می شود. این فرزند اتفاقاً در جوار مادر و بسیار با او مأنوس بود. می شود گفت بعد از امام نقطه قوت و اتکاء خانم در نجف به ایشان بود. خانم ثقفی با همسر مکرمه آن شهید بزرگوار، صبیبه مرحوم آیت الله حائری یزدی، و فرزندان ایشان هم انس داشت. این داغ خیلی سنگین بود. آن هم در فراق فرزندان دیگرشان که در ایران بودند و فشارهایی که رژیم بعثی عراق و ایران نسبت به امام اعمال می کردند که رفت و آمدها کنترل می شد و امکان ارتباط حداقل بود. فرزندان این بانو و امام اگر می خواستند به دیدار آن عزیزان بروند باید ماه ها از طرق

در دوران کودکی و نوجوانی ایشان سیاست های اسلام ستیزانه ای در ایران حاکم بود و بانوان متدین ما از ادامه تحصیل محروم بودند ولی ایشان با همه آن شرایط دشوار موفق شد تحصیلات کلاسیک را در حد خوبی پیش ببرد. بعد هم که متأسفانه به واسطه این محرومیت ها مجبور به قطع تحصیلات رسمی شد. مطالعات ایشان در زمینه ادبیات و تاریخ معاصر ایران بسیار گسترده بود و شناخت عمیقی از این مباحث داشت. حتی مراحل مقدماتی زبان فرانسه، که آن زمان بیش تر در ایران معروف بود، را هم آموزش دید. همچنین از طریق ادبیات و اشعار که شاعران آزاداندیش می سرودند از شرایط آن دوران جامعه ایران اطلاع پیدا می کرد. از ایشان دفترچه شعری داریم که غزلیات معروف و مشهور آن دوران را، که عمدتاً هم مضامین سیاسی - اجتماعی دارد، یادداشت کرده و حفظ بوده است. ایشان به شعر و رشته هایی از هنر علاقه خاص داشت و بانویی روشنفکر و روشن بین بود. این ویژگی برای کسی که دختر یک مجتهد و عالم فرزانه است بسیار جالب است. ایشان فرزند مرحوم آیت الله ثقفی، از نویسندگان و مفسرین و روحانیون برجسته تهران، بود. این بسیار ارزنده است و نشان از روشن بینی ایشان دارد. بعدها هم ماجرای آشنایی اش با حضرت امام پیش می آید و نهایتاً خواب های متبرکی می بیند و از زندگی متمکنانه و نسبتاً مرفهی که در آن دوران داشت به زندگی ساده و صمیمی و زاهدانه امام وارد می شود. چون ایشان از ناحیه مادری به خاندان مستوفی منسوب است. مستوفی از رجال سیاسی خوشنام دوران قاجاریه بود و تمکن و ثروت خوبی هم داشت. خانم در دوران کودکی و نوجوانی اش از همه امکانات رفاهی در پایتخت ایران بهره مند بود. بعد به قم تشریف می برد. نگاه امام به مسائل معیشتی و زندگی، بسیار ساده و زاهدانه بود. خود این تطبیق بسیار آموزنده است. من به خصوص بر این قسمت تأکید می کنم. چون یکی از انگیزه های برگزاری این همایش همین نکته است. متأسفانه امروز کانون خانواده های آسیب پذیر شده است و دخترانمان در معرض تهاجمات فرهنگی قرار دارند. اندک ناملایماتی در مسیر زندگی باعث مشکلات و منازعات بین زوجها و حتی انفصال می شود که آمارش هم رو به فزونی است. ویژگی های بانوان اصیل ایرانی که توانسته اند در عمل نشان بدهند صبوری، بردباری و مدیریت صحیح می تواند مسائل دشوار زندگی را حل کند برای نسل جوان ما بسیار آموزنده است. از جمله زندگی این خانم سرشار از این نکات است. ناملایمات و رنج هایی که ایشان در طول زندگی اش با آن ها مواجه بود بی شمار است که در این مجموعه آثار زندگی ایشان منعکس شده است. از مرگ کودک خردسالش تا مشکلاتی که حضرت امام در مواجهه با متحرانین آن دوران داشت. حتی در بیانات حضرت امام آمده کوزه ای که مرحوم آیت الله حاج آقا مصطفی در کودکی از آن آب نوشیده بود را نجس می دانستند چون آقا روح الله، به تعبیر آن زمان، استاد اخلاق حوزه و عارف بود و فلسفه می گفت. آن زمان این امور محجور و غریب بود. بازتاب همه این کارشکنی ها و مخالفت های متحرانین و زخم زبانی هایی که شنیده می شد تبعاً در خانواده منعکس می شد و بر روحیه فرزندان تأثیر می گذاشت اما این بانوی بزرگوار باید این مسائل را به درستی تمشیت می کرد. واقعا هنوز همه ابعاد این دوران سخت گفته نشده است. فضای سیاسی - اجتماعی حاکم بر حوزه های علمیه آن زمان و متأسفانه



سایه آفتاب

نگاهی به شخصیت شهید آیت الله سید مصطفی خمینی در گفتاری از مرحوم حاج احمد آقا خمینی

حجت الاسلام والمسلمین سید حسین خمینی: حضوری تأثیرگذار در کنار امام داشت

حجت الاسلام والمسلمین دکتر سید محمود مرعشی نجفی: مرحوم حاج احمد آقا مانند پدرش بود

سرکار خانم زهرا مصطفوی: از همه نیروها در جهت مبارزه استفاده می کرد

حجت الاسلام والمسلمین سید باقر میردامادی: سید احمد آقا با زوی قوی امام بود



برادر مصطفی

نگاهی به شخصیت شهید آیت الله سید مصطفی خمینی
در گفتاری از مرحوم حاج احمد آقا خمینی



کردم و امام را دیدم که می گویند "بلند شو و برو خانه مصطفی، گفته اند بروی آنجا، فکر می کنم معصومه خانم (همسر حاج آقا مصطفی) ناراحت است." چون ایشان مریض بودند و شب قبل هم دکتر رفته بودند. من با عجله به آنجا رفتم. دیدم یک تاکسی دم خانه ایشان (مرحوم حاج آقا مصطفی) دم در است. وقتی به داخل منزل رفتم، و سه نفر را دیدم؛ من جمله آقای داعی، یک برادر افغانی که در آنجا درس می خواند، و یک آقای دیگر. وقتی به قسمت بالای منزل رفتم دیدم زیر بغل و پاهای برادر را گرفته اند که از پله پایین بیایند. من دستم را بر پیشانی ایشان گذاشتم و دیدم هنوز گرم است، او را در تاکسی گذاشتیم، ولی انگار کسی در همان لحظه به من گفت که او مرده است.

ایشان را بغل گرفتم و به بیمارستان رفتم. دکتر بعد از معاینه او گفت: متاسفم ایشان تمام کرده است. من به خانه برگشتم، نمی دانستم که به امام چه بگویم، بالاخره می بایست طوری قضیه را به امام می گفتم، رفتم در قسمت بیرونی بیت امام جایی که مراجعه کنندگان عمومی می آمدند دو نفر را خدمت ایشان فرستادم که بگویند حال حاج آقا مصطفی بد شده است و ایشان را بیمارستان برده اند. آنها هم رفتند و همین را گفتند. امام گفتند: "بگویید احمد بیاید." من خدمت ایشان رفتم و امام گفتند من می خواهم به بیمارستان بروم و مصطفی را ببینم. خیلی ناراحت شدم، بیرون آمدم و به آقای رضوانی (که الان در شورای نگهبان است) گفتم ایشان چنین چیزی گفته اند، خوب است به ایشان بگویم دکتر ملاقات با حاج آقا مصطفی را ممنوع کرده است که حتی المقدور امام دیر از جریان مطلع شوند. قرار شد بروند اینطور مطلب را بگویند، آنها هم از طرح این قضیه وحشت داشتند. من در طبقه بالا در آنجا بودم، پنجره ای بود که امام از آنجا مراد دید. صدازد و گفت "احمد" من به خدمت ایشان رفتم. گفتند: "مصطفی فوت کرده؟" من هم خیلی ناراحت شدم، گریه ام گرفت، چیزی نگفتم. ایشان همان طور که نشست بود و دستهایشان روی زانو قرار داشت چند بار انگشتانشان را تکان دادند و سه بار گفتند: "انالله وانا الیه راجعون" (۱) تنها عکس العملشان همین بود. هیچ واکنش دیگر نشان ندادند. و بلافاصله آمدن برادران برای تسلیت دادن به امام شروع شد.

خاطره ای از برادر

روزی در حرم حضرت ابوالفضل، عربی یک شیشه عطر از پشت سر امام داخل قبابی ایشان می ریزد. امام آمدند منزل ناراحت که بوی عطر بد مال کیست. همه گفتند ما نمی دیدیم؟ همه فهمیدند که به عبا و قبابی ایشان عطر زدند. در آوردند بعد دیدند کار خراب تر است. پیراهنشان را در آوردند، دیدند نشد. رفتند حمام.

فردا لباسهای دانش را پوشیدند و برادر لباسهای آقا را. آقا حاضر نشد دانش توی ماشینشان بنشینند. دانش با ماشین دیگر آمدند نجف و آمدند منزل آقا گفتند از من در اتوبوس پول نگرفتند گفتند چرا؟ برادر گفت برای اینکه بوی خوب می دام. این عطر شبیه به تیروز بود که به دروغ می گویند امام آن را دوست دارد.

پاورقی:

۱. حضرت امام (س) پس از آگاهی از وقوع هر حادثه ناگواری، تنها به ادای جمله استرجاع اکتفای کردند.

آنچه که من در برادر دیدم و آن را در کمتر کسی یافتم صراحت لهجه ایشان بود. به این معنا که حاج آقا مصطفی در مسائل اسلامی به هیچ وجه با کسی رودر بایستی نداشت و خیلی صریح صحبت می کرد. مثلاً در طول مبارزات ۱۵ - ۱۶ ساله امام از سال ۴۲ به این طرف برادرم اگر می دید کسی که زمانی رفیقش بوده، از راه راست منحرف شده و با دستگاه همکاری می کند یا سکوت کرده است، صریحاً به او می گفتند من دیگر نمی توانم با تو باشم، تو آن طرف جوی و ما این طرف و این صراحت به حدی بود که گاهی بعضی از این دوستان وقتی او را صدا می زدند هرگز جوابی از او نمی شنیدند.

به همین مناسبت به قول امروزها خیلی ملاکی بود زیرا هرگز نمی خواست که در مسائل مختلف مماشات کند. از صفات بارز برادر عشق به پدرم بود. ایشان علاقه عجیبی به پدرم داشت و من گاهی می گفتم که این محبت از صورت علاقه فرزند و پدری خارج شده است. رابطه ایشان با پدرم فوق العاده بود و در زندگی اش هم نشان داد که نسبت به امام چقدر از خود گذشتگی دارد. در تمام سختیها با امام بود و هرگز در مقابل مشکلات امام بی تفاوت نمی ماند. خلاصه همه جا با ایشان بود. از دیگر صفات او، خصوصیات ضد شاهی اش بود. من هیچ کس را مثل برادر ندیدم که تا به آن حد با شاه بد باشد. البته من موفق نشدم با ایشان در زمینه های مختلف به اندازه کافی گفتگو داشته باشم، چون وقتی که ایشان را تبعید کردند من کلاس ده بودم. من به صورت قاجاق به نجف رفتم و دوباره به ایران برگشتم. مدت ۷ - ۸ سال در ایران بودم که دوباره سفر دیگر به نجف داشتم، به طور کلی این را باید اقرار کنم که در این زمینه های غیر از این سالهای آخر نتوانستم دقیقاً با او تماس پیدا کنم. او این را خوب درک کرده بود که تمام بدبختیهای ما از شاه است، دولت و مجلس و اینطور نهادها را باز بچه او می دانست. من این دو خصیصه را در او از همه چیز قویتر می دیدم. از خصوصیات دیگر ایشان این بود که در عین اینکه این مسائل را جدی می گرفت هرگز خونسردی اش را از دست نمی داد. یادم نمی رود همان موقعی که پدرم را گرفته بودند، ایشان به منزل آمده خیلی عادی نشسته بود، با اینکه می دانستم به واسطه علاقه ای که به پدرم دارد تا چه حد ناراحت است، ولی او خیلی آرام و خونسرد بود و با حرفهایش به بقیه روحیه می داد و از این نظر خیلی ممتاز بود.

شکل پذیری شخصیت ایشان از شخصیت قاطع و کم نظیر امام به چه ترتیب بوده است؟

عقیده من این است که به مناسبت خصوصیات امام او نیز بسیاری از این خصوصیات را کسب کرده بود و یک حالت کینه انقلابی داشت و هرگز در مقابله با مسائل و مشکلات حالت مماشات نداشتند.

مبارزات و مجاهدات ایشان را در رابطه با حرکتهای روحانیت مبارز چگونه می بینید؟

ایشان دو نوع فعالیت داشت: فعالیت مخفیانه که به صورت پول دادن، اعلامیه منتشر ساختن، سخنرانیها و چنین کارهایی بود. و دیگر کارهای علنی ایشان در حفظ بیت امام بعد از رفتن امام چه در زندان و چه به تبعید، البته خود ایشان هم به ترکیه تبعید شدند، که در هر دو بعد خوب عمل می کردند. دوستان و برادران ایشان در این زمینه از او خیلی راضی هستند. از دیگر خصال بارز ایشان که همیشه در ذهن من است قاطعیت او در برخورد با مسائل بود.

به عنوان برادر شهید حاج آقا مصطفی مطالبی در مورد روابط خودتان با ایشان بیان فرمایید.

واقعا اینکه چنین برادری را از دست دادم به شدت ناراحت هستم. ایشان یک مجتهد عالم اصولی بود، فقیه بود، فیلسوف خوبی بود، ادبیات عرب و تاریخ را به خوبی می دانست. وقتی برای آخرین بار به نجف رفتم، معمم بودم و در آنجا نزد ایشان مدتی درس خواندم. من علاوه بر احساس برادری نسبت به ایشان احساس شاگردی هم دارم. واقعا با از دست دادن ایشان ضربه بزرگی خوردم. من فکرهای زیادی داشتم برای اینکه چگونه از علم ایشان بهره مند شوم. اینکه ایشان چه استفاده هایی به حوزه های علمی و محیطهای دیگر می توانند برسانند، مسائلی بود که با برادران راجع به آن صحبت می کردیم. و من از اینکه ایشان را از دست دادم، بسیار متألمم. ایشان را خیلی دوست داشتم و این محبت به صورت برادری نبود، چون این اواخر دیگر من با ایشان رفیق شده بودم و هر شب می بایست او را می دیدم ولو نیم ساعت هم شده با ایشان صحبت می کردم. مرگ ایشان خیلی ناگهانی بود، و به احتمال قوی دولت وقت ایران او را از پای در آورد.

واکنش امام پس از شنیدن خبر شهادت حاج آقا مصطفی چه بود؟

صبح زود حدود ساعت ۵ من خواب بودم و با تکانهایی که به پایم داده می شد، چشمهایم را باز

نگاهی به شخصیت مرحوم آیت الله سید مصطفی خمینی

حجت الاسلام والمسلمین سید حسین خمینی ۸

حضور تأثیرگذار در کنار امام داشت



در اختیار داشتند. وضع به حدی آشفته شده بود که نقل می‌کنند با مرگ استالین، جمعیت زیادی که گفته می‌شود قریب پنجاه هزار نفر بودند، در میدان فوزیه تهران جمع شده و نوارهای سیاه به نشانه عزای خود آویخته بودند. گرایش‌های روشنفکر مآبانه دیگری هم که در واقع، چپی نبودند، در مسأله بی‌دینی با آن‌ها اشتراک عقیده داشتند.

همگام با امام در مبارزات

در سال ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ قیام صورت گرفت و به تدریج ادامه یافت تا در آبان ۱۳۴۳ منجر به تبعید حضرت امام گردید. این تبعید برخورد رژیم با امام (س) به دلیل سخنرانی ایشان علیه کاپیتولاسیون بود. به دنبال آن هم در شهر حکومت نظامی برقرار شد. صبح همان روز مرحوم والد را دیدم که بسیار ناراحت بود.

پس از صبحانه، از منزل بیرون آمدم، روز بعد، ایشان را هم گرفتند. همان روز امام (س) را به ترکیه فرستاده بودند، اما مرحوم والد قریب دو ماه در زندان بود. پس از این مدت، یک روز من در مدرسه بودم (آن موقع کلاس اول بودم) که مدیر مدرسه آمد و گفت: «پدرت آمده» از مدرسه به طرف منزل آمدم، دیدم ایشان را آزاد کرده اند. مردم اجتماع کرده بودند. در بیرونی منزل امام (س) جمعیت زیادی آمده بودند، می‌گفتند ایشان هم می‌خواهند به پدرشان در ترکیه ملحق شوند. معلوم نبود که مبارزات چه آینده‌ای خواهد داشت؛ آیا امام (س) باز خواهند گشت یا نه؟ همین موجب می‌شد که مردم در فکر حفظ پرچم مبارزه باشند و نگذارند امام (س) فراموش شود. وجود مرحوم والد موجب می‌شد که در خانه ایشان بسته نشود و جریانات ادامه پیدا کند. بسیاری از یاران امام (س) هم همین اصرار را داشتند. اما رژیم چنین خواستی نداشت.

تبعید به ترکیه

پافشاری دو طرف تا مدتها ادامه داشت. طلبه‌ها جمع می‌شدند برای امام (س) دعا می‌کردند، گاهی هم دعای توسل می‌خواندند. نتیجه این پافشاری‌ها این شد که رژیم مرحوم والد را به ترکیه تبعید کند. رسماً آمدند ایشان را دستگیر کردند و به ترکیه فرستادند. اما باز هم در منزل امام (س) باز بود و آقای اشراقی (داماد امام (س)) در منزل ایشان جوابگوی مردم بود. پس از مدتی ایشان را هم دستگیر کردند و به همدان تبعید نمودند. اما مرحوم آقای اسلامی به عنوان وکیل امام (س) و آیت الله محمد صادق تهرانی به عنوان نماینده امام (س) به صورت مخفیانه و بی

یکی از شاخصه‌هایی که در ایشان وجود داشت و از همه مهمتر بود و بیشتر خودنمایی می‌کرد، دین باوری، ایمان به خداوند، رسالت و ولایت بود، به صورتی که این اعتقاد و تدین در ابعاد گوناگون زندگی ایشان خودنمایی می‌کرد. این شاخصه ارزنده‌ای است و به اصل آفرینش و هدف اصلی خلقت باز می‌گردد و وظیفه اصلی هر انسان در مقابل خداوند هم چیزی جز این نیست که به او ایمان داشته باشد او را از سر شعور بشناسد نه این که کورکورانه عبادت‌ش کند. این شاخصه در تمام ابعاد زندگی ایشان وجود داشت، چه در برخورد‌های اجتماعی و چه در برخورد‌های خصوصی و خانوادگی، از بزرگترین مسائل تا کوچکترین آن‌ها تا آن جا که دوستان و نزدیکان از دیدار ایشان، معانی عرفانی برایشان نداعی می‌شد. معرفت نابی نسبت به ائمه اطهار علیهم السلام داشت، به خصوص نسبت به حضرت سید الشهدا علیه السلام که معرفت نادری بود این از التزام او نسبت به زیارت این بزرگواران معلوم بود. البته معرفت مراتبی دارد، اما ایشان از مراتب بالای آن برخوردار بود.

زیارت امام حسین

معمول است که در ایام زیارتی حضرت ابی‌عبدالله علیه السلام (اول رجب، نیمه شعبان، عرفه و به خصوص اربعین) از نقاط دور و نزدیک عراق به زیارت آن حضرت می‌روند. عشق و علاقه‌ای که ایشان نسبت به آن حضرت داشت این سنت را ترک نکرد؛ پیاده به زیارت امام حسین علیه السلام می‌رفت، مگر مواقعی که مریض یا در سفر بود. همین ایمان راسخ ایشان برانگیخته او برای شرکت در مبارزات به خصوص فدائیکاری‌های پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ و پس از آن بود. تقید ایشان نسبت به انجام تکالیف شرعی یا عشقی که نسبت به پدر و مادر خود داشت از همین باب بود. اما نکته مهم این است که ایشان در شرایطی از دین و معانی آن دفاع می‌کرد که افراد جامعه، به خصوص طبقه روشنفکر و تحصیل کرده و آنان که مدیریت کشور را در اختیار داشتند، از کسانی بودند که نسبت به دین یا بی‌عقیده بودند و یا شاک. البته یکی از دلایل این مطلب آن بود که عده‌ای از آن‌ها مستضعف بودند و تحت تأثیر جو عمومی آن زمان قرار داشتند. ولی به هر حال، احساس می‌شد که دین در حال از بین رفتن است و اگر علما کاری نکنند، پس از مدتی، چیزی از آن باقی نخواهد ماند. پس از شهریور سال ۱۳۲۰ که نشریات کشور آزادی نسبی پیدا کرده بودند، بسیاری از مسائل انحرافی در آنها درج می‌شد. این کارها هم بیشتر تحت نفوذ سران چپ و توده‌ای‌ها انجام می‌شد که جو روشنفکری غالب آن موقع را

سر و صدر منزل امام را باز نگه داشتند.

پس از دستگیری این دو بزرگوار مرحوم آقای پسندیده به وکالت از طرف امام (س) امور را رتق و فتق می‌کردند. با تقبل زحمت از سوی ایشان، فعالیت‌های منسجم و اساسی شروع شد، بدون این که حساسیت ساواک برانگیخته شود. ایشان پیرمرد محترم و متینی بود، مرود اعتماد مردم و نزد علما هم دارای وجهات بود. وجوهای، اجازات، استفتائات از طریق ایشان به نجف فرستاده می‌شد و به مبارزان و جریانی‌های انقلابی نیز توجه داشت. ایشان به همین صورت تا سال ۱۳۵۷ در غیاب امام (س) فعالیت داشت.

با امام در ترکیه

پس از ملحق شدن مرحوم والد به امام (س) در ترکیه، ایشان می‌گفت: وقتی وارد شدم، دیدم امام (س) نشسته اند، پرده‌ها را کشیده اند و تنها و ناراحتند. از نظر دولت ترکیه، آن‌ها مورد توجه و احترام بودند و از حیث وضعیت زندگی به آن‌ها توجه می‌شد. می‌گفت: پرده‌ها را کنار زدم و به ایشان گفتم: «نگاه کنید، اینجا جای بدی هم نیست.» بعد، بیرون رفتیم و گشتی زدیم و بعضی وسایل لازم را خریدیم. قریب دو ماه در آنکارا بودند. پس از آن به «بورسا» رفتند و قریب ۹ ماه هم در آن جا ماندند.

ایام تبعید

در بورسا تحت نظر مأموران امنیتی ترکیه به سر می‌بردند. اقامت آن‌ها هم در منزلی متعلق به یکی از رؤسای امنیتی آن جا به نام علی بیگ بوده است. خانه مسکونی علی بیگ در کنار این منزل قرار داشته و ظاهراً نسبت به امام (س) بسیار محبت کرده است، حتی تا سال‌ها پس



خواب دیده بود که شخصی از طرف امام زین العابدین علیه السلام در خانه آمده است. ایشان پشت در می روند. او سؤال می کند: خادمه صغری هست یا نه؟ (منزل ما خادمه ای داشت به نام «صغری» که از اول تا آخر با ما بود و چند سال پیش از دنیا رفت. درباره او داستان های مفصلی هست) نامه را به والده می دهد. ایشان هم نامه را باز می کند و می بیند این عبارت در آن نوشته شده است: «شمان شاء الله به زودی عازم زیارت اعیان مقدسه هستید.» والده ناراحت بودند که چطور چنین چیزی ممکن است؛ ما این جا و زیارت اعیان مقدسه آن جا؟ صبح روز بعد آن خواب را تلفنی برای مرحوم پدرش، آقای حائری نقل می کند. ایشان هم می گویند: مشخص است که خواب خوبی است. امید دارم که ایشان به عراق بروند.

دیدار با امام

وقتی امام (س) و مرحوم والد با خبر شدند که ما وارد عراق نشده ایم، تجهیز شدند برای این که ما وارد نجف بشویم. آقای سید محمد شبر (عالم خاقین) و آقا شیخ نصرالله خلخالی برای بردن ما با ماشین آمدند و ما را از همان جا مستقیماً به نجف بردند. شبی که وارد شدیم، تمام نجف در چراغانی فرو رفته بود. رسم بود که شب ولادت حضرت سیدالشهدا علیه السلام به طور مفصلی شهر را چراغانی می کردند. شب سوم شعبان بود. مستقیماً به منزل امام (س) رفتیم. حالتی غیر عادی به وجود آمده بود. پس از یک سال و اندی، با پشت سر گذاشتن آن همه حوادث، امام (س) را می دیدیم در حالی که تا پیش از آن، کسی نمی دانست مجدداً آن ها را می بیند یا نه. امام (س) تازه رفته بودند نماز مغرب و عشا را بخوانند. پس از این که ایشان تشریف آوردند، من دویدم و زودتر از همه

تنها کاری که می توانستند بکنند این بوده که یک تلفن به دست بیاورد و به مرحوم آقا شیخ نصرالله خلخالی اطلاع دهد که در عراق هستند. ایشان هم پس از خبردار شدن، عده ای را بسیج کرده بودند تا از آن ها استقبال شود، ابتدا آقای مؤید را به فرودگاه فرستاده بود تا آن ها را همراهی کند. از آن جا به کاظمین می روند. آقای مؤید از آن ها دعوت می کند که به منزل یکی از آشنایانش بروند، اما آنها ترجیح می دهند برای این که راحت تر باشند به مسافر خانه بروند. به منزل عبدالامیر جمالی، مسافر خانه دار معروف کاظمین می روند و در آن جا ساکن می شوند. در طی این چند روز، عده زیادی به دیدن آن ها می روند.

استقبال در کربلا

پس از آن، به سامرا مشرف می شوند و از آن جا به سمت کربلا عزیمت می کنند. در کربلا، استقبال شایانی از ایشان می شود. آیت الله سید محمد شیرازی، که از جمله برگزار کنندگان مراسم استقبال بود، به استاندار کربلا گفته بود که همه خیابان های کربلا آب پاشی شود و استقبال محترمانه ای از امام (س) صورت گیرد. از کربلا به نجف عزیمت کردند. در نجف هم استقبال مفصلی به عمل آورده بودند و علما و طلاب بسیاری در این استقبال شرکت کرده بودند. در همان شب اول ورودشان به نجف، آیت الله حکیم، که مرجع اعلای عراق بود، به دیدن امام (س) می رود. ظاهراً ورود آن ها به عراق در ماه جمادی الاولی بوده است.

عزیمت خانواده به نجف

پس از ورود به عراق، مرحوم والد به ایران تلگراف زد و خواست که خانواده، همگی به عراق عزیمت کنند. چون قرار شده در آن جا بمانند، چند شب پیش از آن، والده در

از آن بین او و امام کار تبریک رد و بدل می شد. از ساواک ایران هم شخصی به نام حسن آقا که از لحاظ اخلاقی آدم خوبی بوده، با مرحوم والد زیاد انس داشته است. می گفتند: مرحوم والد یک بار به شدت او را دعوا کرده بوده که چرا صدای رادیوی ایران را در حضور امام (س) بلند کرده است. او هم به گریه افتاده بود و امام (س) رفته و او را دلداری داده بودند.

آشپز امام

وجود مرحوم والد در ترکیه در جوار امام (س) بسیار مؤثر بود در این که اوضاع با خواست امام تطبیق داده شود و بتوانند راحت تر زندگی کنند. حضرت امام (س) کتاب تحریر الوسیله را در آن جا تنظیم کردند. مرحوم والد هم برخی از نوشتجات خود را در آن جا تنظیم کرد. غذاها را هم ایشان طبخ می کرده است. امام (س) گفته بودند: «من در دوران زندگیم، هیچ وقت، غذاهایی به آن خوشمزگی نخورده ام.» پس از انقلاب، همین حسن آقا (مأمور ساواک) پیش من آمد و گفت: من حسن آقا هستم. گفتم: ذکر خیر شما زیاد بود. ایشان را خدمت حضرت امام (س) بردم. امام (س) هم خوشحال شدند و به ایشان تلافی کردند و با او قرار گذاشتند که او را باز هم ببینند. او هم خوشحال شد. اما من دیگر او را ندیدم.

هجرت به نجف

در سال ۱۳۴۴ به دنبال مسائلی که پیش آمد، دولت ترکیه از نگهداری امام (س) و مرحوم والد (بیش از آن) خودداری کرد. آن ها را بر یک هواپیما (بدون هیچ مسافر دیگری) سوار کردند و به عراق فرستادند. آن موقع، عبدالسلام عارف در عراق بر سر کار بود. وقتی در فرودگاه بغداد پیاده می شوند، هیچ پولی نداشتند. امام (س) و مرحوم والد

به دیدنشان رفتیم. بعد عمه هاجیم یکی یکی به دیدن ایشان رفتند. یادم هست عمه ام (خانم فریده مصطفوی) هنگام دیدن امام حال (س) عجیبی پیدا کرد. مرحوم والد در منزل نبود. پس از قریب یک ساعت وارد شد. قریب دو ماه عمه هاجیم آن جا بودند، بعد به ایران بازگشتند. چون زندگی و شوهران آن ها در ایران بودند.

حضور امام در نجف

پس از ورود امام (س) به نجف و استقبال علما و طلاب و حتی مردم عادی (که شیعیان علاقمند بودند) تا مدت ها دید و بازدیدها از سوی امام (س) و علما ادامه داشت. پس از مدتی، درس را شروع کردند؛ اما بسیاری از افراد تصور نمی کردند که درس ایشان درس پررونقی شود، در حالی که چنین شد و یکی از حوزه های علمی بزرگ را در نجف تشکیل دادند. درس را از ابتدای کتاب «البیع» در فقه شروع کردند و تا آخر مباحث «خيارات» ادامه دادند. این مقدار قریب دوازده سال طول کشید. سپس بحث «خلل در نماز» را شروع کردند که در اواسط آن، از عراق خارج شدند. در کنار درس فقه امام (س) مرحوم والد نیز درس خود را در اصول شروع کرد. ایشان ابتدا در منزل تدریس می نمود، ولی بعداً کلاس خود را به مسجد شیخ انصاری (همان جا که حضرت امام (س) هم در آن کلاس خود را دایر می نمودند) منتقل کرد.

تالیفات

حضرت امام (س) دو ساعت به ظهر درس خود را شروع می کردند و قریب ۴۵ دقیقه ادامه می یافت، ولی مرحوم والد درس خود را یک ساعت به غروب شروع می کردند و تا نزدیک غروب ادامه می داد. به دلیل این که مرحوم والد به طور مفضل هر بحثی را مطرح می نمود، در طی دوازده سال تدریس، فرصت نکرد تمام اصول را تدریس کند؛ فقط تا اواخر بحث «استصحاب» را مطرح کرد. دست نوشته هایی هم که از ایشان به جای مانده تا همین مبحث است، اصولاً مشی علما چنین است که پس از درس، مباحث خود را می نوشتند. چون ایشان در بحث کتاب البیع امام (س) هم شرکت می کرد، مباحث مربوط به این درس را هم می نوشت. مباحث اصولی ایشان چاپ شده، در زمینه مباحث فقهی هم بخش های مربوط به «البیع» و «خيارات» ایشان در حال چاپ است. متأسفانه مقدار قابل توجهی از مباحث مربوط به «بیع» از دست نوشته های ایشان مفقود شده است.

تفسیر قرآن

در کنار این دو مبحث (اصول و فقه) ایشان کتابی را در زمینه تفسیر شروع کرد. نکات مربوط به این موضوع را هم می نوشت. کار علمی وسیعی بود که در مدت چهارده سال در نجف انجام می داد.

آثار تفسیری به جای مانده از ایشان، که به شکلی جالب و ابتکاری تدوین شده، در چهار جلد از ابتدای سوره فاتحه تا آیه ۴۶ سوره بقره را در بر می گیرد. مبنای ایشان در تفسیر این بود که ابتدا آیه را مطرح می کرد و از حیث لغوی آن را معنا می نمود، سپس از هر زمینه ای که بتواند برای علوم استفاده ای داشته باشد، به تفسیر آن می پرداخت و استدلال می کرد که هر مقدار از آیه به چه مبحثی منتهی می شود؛ معانی، بیان، نحو، قرأت، حروف، آفاق، اعداد و ... در خلال این فعالیت های علمی، در اوقات تعطیلی حوزه، مانند تابستان یا ماه مبارک رمضان هم به کارهای علمی دیگر دست می زد. مثلاً بحث «صوم» را نوشته است. کار نوشتن شرحی استدلالی بر تحریر الوسیله حضرت امام (س) و نوشتن حاشیه های استدلالی بر عروة الوثقی را هم

شروع کرده بود. انجام هر یک از این کارها طاقت فرساست. ولی ایشان بر انجام آن ها پیگیری داشت و بحمدالله تا حد بسیاری موفق بود. در زمینه سایر کارها هم مانند زیارت، مسافرت، شرکت در مجامع و محافل توفیق داشت و در هر زمینه، به قدر لزوم شرکت می جست. همه این ها هم به دلیل توفیقاتی بود که از سوی امیرالمؤمنین علیه السلام به ایشان افزوده می شد.

آثار فلسفی

در مدتی که ایشان در نجف بود، تلاش فلسفی چندانی نداشت. البته نوشته هایی در زمینه مسائل عقلی از دوران نجف ایشان به جا مانده است. ولی عمده نوشته های فلسفی ایشان مربوط به دورانی است که در قم بودند. حاشیه ای بر اسفار و بحثی تحت عنوان «قواعد الحکمیة» که متأسفانه مورد اخیر در غارتگری های ساواک از منزل ایشان مفقود گردید. البته در آثار اصولی یا در تفسیر خود، اشاره ای به برخی از مسائل فلسفی و عقلی دارد. عقیده ایشان این بود که باید در تمام این مباحث به طور اجتهادی بحث کرد.

شرایط اجتهاد

من چهار بار این مطلب را از ایشان شنیدم که می فرمود: یک مجتهد باید در صرف و نحو، معانی و بیان، فقه و اصول، رجال و معقول، و خلاصه در تمام علوم مجتهد باشد. فقط اقتصار به فقه و اصول کافی نیست. بر این اساس، تفسیر ایشان از تحقیق و توسعه کافی برخوردار است. در این زمینه، همیشه با حضرت امام (س) هم مباحثات زیادی داشت، اما امام (س) زمانی که در نجف بودند، مانند دوران جوانی خود وارد جزئیات مسائل نمی شدند و مباحثات خود را به اشاره بر گزار می کردند.

تربیت فرزند

مرحوم والد بسیار دوست داشت که من در سلک روحانیت درآیم. خود من هم چون از طرف پدری و هم از طرف مادری، پدرانم از علما و روحانیان بوده اند، نسبت به این مسأله بی میل نبودم. ایشان بسیار مترصد بود که مبدا من به راهی غیر از روحانیت کشیده شوم و بحمدالله نصایح حضرت امام (س) و مرحوم والد مؤثر افتاد و من در همین مسیر قرار گرفتم. لذا پس از اتمام کلاس نهم، وارد حوزه شدم. این مطلب هم بسیار مهم است که اگر کسی می خواهد وارد حوزه شود، بهتر است از همین دوران، تحصیل حوزوی را شروع کند، نه پس از آن. چون بهترین دوران برای فراگیری این علوم همین دوران ۱۵-۱۸ سالگی است و در این دوران، مباحث علمی در او عمق بیشتری پیدا می کند و زودتر هم می تواند به اجتهاد برسد. البته در مدت تحصیل آغیر حوزوی هم به توصیه مرحوم والد، تابستان ها به مکتب خانه ای که مرحوم شیخ عبدالله نیشابوری استاد آن بود می رفتیم. بنابراین از پیش با این مسائل آشنایی داشتیم. در واقع صرف و نحو را در تابستان ها و پیش از شروع رسمی مباحث حوزوی خوانده بودم.

توصیه به فرزند

ایشان زیاد مقید بود که استاد خوبی برای من پیدا کند که هم از لحاظ درسی خوب باشد و هم از لحاظ تقوا و صفای باطن. این جنبه را زیاد رعایت می کرد که معلمان ما آدم های صاف، پاک و متدینی باشند. پس از آن که به طور رسمی وارد مباحث حوزوی شدم، شبی ایشان مرا خواست و گفت: «از حالا دیگر طلبه شده ای و باید جدی خواهی بود» «تعبیرشان هم این بود: «داداش حسین باید درس خواند و الا اگر آدم درس نخواند و معطل» این

تأکیدهای ایشان هم بیشتر به این دلیل بود که گاهی در بیت امام (س) گرفتار برخی کارهای شدم؛ مثلاً بسیاری از مواقع، امام (س) در اندرون بودند و اگر پیغام یا نامه ای داشتند من برایشان به بیرونی می آوردم و به همین نحو، قدری از وقت خود را می گذراندم. ایشان وقتی اشتغالات مرا در بیرونی بیت امام (س) دیده بود، گفت: «سعی کن کار اصلی ات این نباشد که همزه وصل بین اندرونی و بیرونی باشی. کمک آقا باشد. اما اول به درست برس.» حرف ایشان تأثیر عجیبی در من گذاشت و از آن به بعد، حسابی به درس چسبیدم. یک ساعت و نیم، دو ساعت به اذان صبح بلند می شدم. به حرم می رفتم، پیش از نماز و پس از آن مباحثه داشتیم. بعدها هم که پس از اذان صبح بیدار می شدم تا ساعت ده شب متصل درس و بحث داشتیم. به طوری که طی مدت سه سال توانستم عمده مباحث صرف و نحو و فقه و اصول و منطق را بخوانم. آن چه بیش از همه وجودش برای من مؤثر بود و به من رشد علمی می داد، شخص ایشان بود.

شیوه تدریس

در تدریس مباحث علمی را به زبان ساده برای اطرافیان بیان می کرد. ویژگی خاص ایشان در تدریس این بود که سعی می کرد نظرات فطری و طبعی را که ممکن بود افراد در هر مسأله ای داشته باشند، کشف کند و همین موجب می شد که ایشان در هر زمینه، مباحث زیادی برای طرح کردن داشته باشند؛ ادبی، فقهی، اصولی. همیشه هر جا که بود سعی می کرد تا مسأله ای را مطرح کند. در معقول یا منقول. و همین موجب رشد و تحرک اطرافیان هم می گردید. مثلاً در سفرهایی که پیاده به کربلا می رفت، افراد اوقات فراغت زیادی داشتند. ایشان هر کجا مناسب می دید مباحثی علمی مطرح می کرد و نظر افراد را هم جویا می شد. طلاب و فضلاء زیادی در سفرها با ایشان بودند، هر کدام نظری می دادند. همین موجب می شد افراد رشد کنند. معمولاً در نجف، در بیوت علما و بیرونی های مشایخ، همیشه مباحث عملی و ادبی مطرح می شد و مورد نقض و ابرام قرار می گرفت. در نتیجه، یادگیری منحصر به مجلس درس و کلاس نمی شد. مباحثه بود که در کنار تفریح انجام می گرفت. چه بسا، در نجف افرادی بودند که به صورت کلاسیک در درس شرکت نمی کردند، اما با حضور خود در این مجالس، مراتبی از علم را به دست می آوردند و چیزهایی می آموختند. بدین لحاظ، بسیاری از کسبه نجف اهل علم بودند و مسائل علمی را می دانستند.

حلقه وصل مبارزان

وجود شخصی مثل والد در کنار امام (س) مسأله مهمی بود و به بیت امام (س) و بیرونی آن و کارهایی که انجام می شد، وزانت خاصی می بخشید. در دوران سیزده، چهارده ساله حضور در نجف، که دوران شکل گیری مبارزات بود، مرحوم والد در فعالیت های سیاسی و اجتماعی هم جدیت داشت؛ با کانون های مبارزه در ایران و جاهای دیگر مرتبط بود. آن ها هم به واسطه ایشان با امام (س) ارتباط داشتند. تمام گروه ها، اعم از اسلامی یا غیر اسلامی که در مبارزه با شاه خود را همراه و همگام امام (س) می دانستند، هرگونه ارتباطی که می خواستند با امام (س) داشته باشند، چه امام (س) در مسائل آن ها دخالت می کردند و چه نمی کردند محور ارتباطشان «مرحوم والد» بود. آن ها مطالبشان را به ایشان منتقل می کردند. ایشان هم به امام (س) منتقل می نمودند. با مسائلی هم که در ایران پیش می آمد، به همین صورت، مرتبط بود و بحمدالله توانست وظایف خود را به نحو احسن، به انجام برساند.

نگاهی به شخصیت همسر گرامی حضرت امام در گفت و گو با:

حجت الاسلام والمسلمین دکتر سید محمود مرعشی نجفی

مرحوم حاج احمد آقا مانند پدرش بود



رابطه دیرینه بیت آیت الله العظمی مرعشی نجفی با بیت حضرت امام (س) و به تبع رفاقت و صمیمیت **حجت الاسلام والمسلمین دکتر سید محمود مرعشی نجفی** با مرحوم آیت الله سید مصطفی خمینی و مرحوم حجت الاسلام والمسلمین سید احمد خمینی بهانه‌ای شد تا در فضای گرم و صمیمی شنونده سخنان و خاطرات سید محمود مرعشی نجفی باشیم.

● **تعلق خاطر حضرت عالی به امام و بیت ایشان** و رفت و آمدهای دیرینه دو بیت مرعشی و امام زبان زد خاص و عام است. ویژه‌نامه‌ی ما در رابطه با مرحوم حاج احمد آقای خمینی دوست دیرین شماست. آشنایی شما چه‌طور شکل گرفت و چه گونه به رابطه دوستی تبدیل شد؟

بنده از مرحوم حاج احمد آقای خمینی چند سال بزرگتر بودم؛ طبعاً با ایشان از جوانی حشر و نشر نداشتیم و در قم بیشتر با مرحوم حاج آقا مصطفی خمینی مأنوس بودم. ایشان مدتی روبروی منزل ما خانهای را اجاره کرده بود؛ در کوچی حرم، قبل از تبعیدشان سه چهار سال در آنجا می‌نشست. هرگاه ایشان مهمان داشت، و مرا نیز دعوت می‌کرد و هر وقت هم ما مهمان داشتیم ایشان را دعوت می‌کردم و گنده‌ای می‌شد. وقتی با حضرت امام به ترکیه و عراق تبعید شدند، دیگر رابطه‌ی ما قطع شد. البته در این میان من یک بار به عراق رفتم و به منزل حاج آقا مصطفی رفتم و هنوز حاج احمد آقا به عراق نیامده بودند و برگشتم؛ تا داستان شهادت ایشان پیش آمد و گذشت. برای این که ارتباط با بیت حضرت امام قطع نشود، رفاقت و دوستی‌مان را بعد از مرحوم حاج آقا مصطفی با حاج احمد آقا ادامه دادم. چون خانواده‌ی حاج احمد آقا صبیبه‌ی مرحوم آیت الله آقای سید محمد باقر سلطانی طباطبایی (بزرگ‌ترین مدرس کفایه که سال‌ها در قم بودند) و عموزاده‌ی مرحوم آیت الله العظمی بروجردی بودند و در یک محل می‌نشستیم، خانواده‌ی ما با صبیبه‌ی ایشان در کودکی آشنا بودند؛ این سبب شد که ما خانوادگی با مرحوم حاج احمد آقا ارتباط داشته باشیم. من از روی علاقه‌ام به حضرت امام با ایشان دوست بودم. بعد از این که حضرت امام به ایران تشریف آوردند، وقتی ایشان را می‌دیدم یاد مرحوم حاج آقا مصطفی می‌افتادم. حاج احمد آقا هم با پدر ما خیلی مأنوس بود و به قم که سفر می‌کرد، به دیدن پدر ما می‌آمد و یک مدت هم شب‌های یکشنبه در جماران روضه‌ای داشتند و جمعیت زیادی می‌آمدند. ما هم مرتب می‌رفتیم.

● **از سفر مکه ایشان خاطره‌ای دارید؟**

من یکی از تأثراتم این بود که چرا نتوانستیم در آن سفر با ایشان بروم. آقای جمارانی و چند نفر دیگر هم بودند. ملک فهد نیز ایشان را مهمان کرده بود. برای من تعریف می‌کرد و می‌گفت: «ما وارد فرودگاه جده شدیم و دیدیم که چهار پنج لیموزین و ماشین‌های دربار آنجا هستند؛

رئیس تشریفات به داخل هواپیما آمد و گفت: «آیت الله سید احمد؟» و من را به ایشان نشان دادند و گفت: «تَفَضَّل!» من به عربی گفتم: «هن این تشریفات را دوست ندارم و می‌خواهم این‌جا راحت باشم.» گفتند: «شما باید این مطلب را به بالاترها بگویید؛ این در مسئولیت ما نیست و ما موظف هستیم که به شما احترام کنیم.» بعد ما را بردند به قصری. گفتم: «خواهش می‌کنم یک جای آرام‌تر باشیم!» یک روزی به آن‌ها گفتم: «ما می‌خواهیم طائف را هم ببینیم؛ می‌شود ما را ببرید؟» قبول کردند؛ وسط راه یک قهوه‌خانه‌ی حصیری بود که کثیف بود و چند نفر عرب نشسته بودند؛ گفتم: «این‌جا بایستید.» گفتند: «این‌جا بد است و در شأن شما نیست.» گفتم: «خیر، اینجا!» ما با دوستان نشستیم چای خوردیم؛ این‌ها چشم‌هایشان چهار تا شده بود که پسر خمینی با این مقامش چه‌طور آمده این‌جا نشسته است و خیلی تعجب می‌کردند؛ تا این که روزهای آخر خواهش کردیم که کل این حفاظت را از دور ما بردارند.

● **چرا ایشان تشریفات نبود؟**

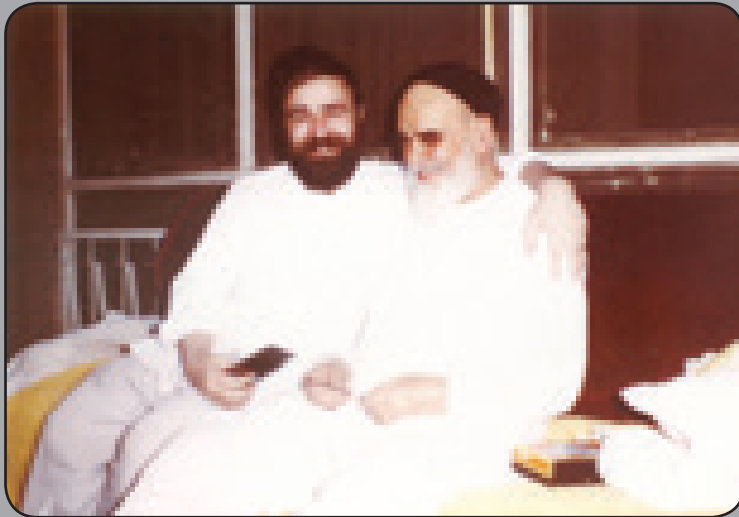
مانند پدرش بود. مرحوم حاج آقا مصطفی نیز همین‌گونه بود. من یادم است مرحوم حاج آقا مصطفی لباس‌هایش به گونه‌ای بود که اگر کسی ایشان را نمی‌شناخت، فکر می‌کرد یک طلبه‌ی فقیر و متروک است. اصلاً به مسائل مادی و تشریفات اهمیت نمی‌داد. این‌ها خانوادگی دوست ندارند. حتی فرزندان و نوه‌های آن‌ها همین‌طور هستند. امام این‌ها را به گونه‌ای بار آورده بود که دنیا برایشان هیچ مفهومی ندارد و این‌گونه هستند که به این مقامات نائل می‌شوند؛ مخصوصاً حاج احمد آقا که اصلاً از تشریفات خوشش نمی‌آمد.

خدا بیمارز قلب نازکی داشت و خیلی زود متأثر می‌شد. یک بار ایشان به سیستان و بلوچستان رفته بود؛ در همان روستاهایش و ظاهراً به طور ناشناس هم بوده؛ یک بچه‌ی ده یازده ساله می‌آید مقابل ایشان و می‌گوید: «آقا! پدر و مادر من کشته شده‌اند و خواهر و برادر هم ندارم؛ یک مادر بزرگ دارم که پیر است و کاری از او ساخته نیست؛ من هم گرسنه‌ام.» به مادر بزرگش می‌گوید: «هی آید شما را به تهران ببرم!» مادر بزرگش می‌گوید: «هن از خدا می‌خواهم» و آن‌ها را به همراه خودش با هواپیما از آن‌جا به تهران می‌آورد. آقا چند سال او را در دفتر و تشکیلات نگه می‌دارد تا اینکه بزرگ شد و حاج احمد آقا پول ازدواجش را داد و در همان سیستان به او کار داد.

خیلی آقا دل رحم بود. می‌گفتند چنان تحت تأثیر این بچه واقع شد که اشکش بند نمی‌آمد و همراه خودش او را به تهران آورد هیچ دوست نداشت اسمش را با عنوانین خاص ببرند.

● **ایشان را قبل و بعد از رحلت امام چگونه دیدید؟**

چیزی که برایم عجیب بود سیاست حاج احمد آقا بود. می‌دانستم خیلی سیاستمدار است. فردای شبی که حضرت آقای خامنه‌ای به مقام رهبری برگزیده شدند، صبح زود به جماران آمدند؛ یکی دو روز بود که امام رحلت کرده بود؛ من نیز صبح زود به جماران رفته بودم؛ گفتم به حاج آقا بگویید فلانی است؛ گفتند خواب است؛ گفتم بروید و بگویید فلانی است؛ آمدند و گفتند به اندرون بیا؛ رفتم و دیدم در رختخواب افتاده است؛ خیلی گریه کرده بود؛ از چشم‌هایش معلوم بود؛ گفتم: «خوب کردی که آمدی؛ کمی بنشین» نان و پنیر آوردند که با هم صبحانه بخوریم؛ وسط صبحانه آمدند و گفتند رهبر دارد می‌آید؛ آقای خامنه‌ای دیشب رهبر شده بود و برای عرض تسلیت به حاج احمد آقا و بیت امام می‌آمد؛ هیچ کس در آن اتاق نبود؛ من بودم و ایشان. آقا وارد شدند و کس دیگری نیامد؛ داخل؛ من و حاج احمد آقا و آیت الله خامنه‌ای بودیم. آقای خامنه‌ای شروع کردند از حضرت امام تجلیل کردن و بعد تسلیت به مناسبت رحلت ایشان و گفتند: «ما هر چه داریم از ایشان است و واقعا متأثر هستیم، ولی ایشان شاگردان و مردمی تربیت کرده است که این انقلاب ان‌شاء الله تا ظهور حضرت حجت می‌ماند.» بعد حاج احمد آقا شروع کرد: «بسم الله الرحمن الرحیم؛ خیلی از جناب عالی که رهبر جدید ما هستی متشکریم.» این مطلب خیلی مهم است که گفت: «تا دیروز رهبر همه‌ی ما حضرت امام بود و مشیت الهی بود که خدا ایشان را از ما گرفت و از دیشب حضرت عالی رهبر همه‌ی ما هستید، حضرت آیت الله! من مانند یک سرباز فداکار در خدمت شما هستم و هر امری داشته باشید، همان‌گونه که نسبت به پدرم اطاعت می‌کردم، در مورد شما هم اطاعت می‌کنم.» این چیزی بود که من با دو گوش خود شنیدم. مدتی گذشت و ایشان تشریف بردند. من آن روز از این حرکت ایشان واقعا لذت بردم. ایشان را انسان سیاست‌مداری می‌دانستم و واقعا نبض اجتماع را می‌دانست و اعتقاد شخصی من این است که اگر الان ایشان بود، بسیاری از مسائل اتفاق نمی‌افتاد، چون خیلی سریع وارد عمل می‌شد، به گونه‌ای



امام هم خیلی به حاج احمد آقا علاقه داشتند و محرم اسرارشان بود. واقعا هم کم فرزندی نسبت به پدر این گونه علاقه‌مند و جان‌فشان یافت می‌شود. در سخت‌ترین شرایط کشور، مخصوصاً آن زمانی که منافقین بسیاری از افراد را شهید می‌کردند و امام مخصوصاً نسبت به شهید مطهری و شهید بهشتی خیلی متأثر شده بود، حاج احمد آقا بود که فضا را تلطیف می‌کرد.

توسعه داد. مثلاً یکی از کارهایی که داشت، چند روز با آقایان دیگر می‌آمد منزل ابوی و خبرهای امام را منعکس می‌کرد که مثلاً امام چه کرده‌اند، چه اعلامیه‌ای داده، با چه کسانی صحبت کرده‌اند و چه کسانی به نجف پیام داده‌اند. تمام اخباری که محرمانه نبود را به مراجع منتقل می‌کردند و از آن‌ها و ابوی ما سؤال می‌کردند که اگر در این زمینه چیزی هست که باید به ایشان منتقل کنیم بفرمایید، من منتقل می‌کنم. این ارتباط امام با مراجع، علما و مدرسین را حفظ کرد. ابوی ما بیشتر از یک ماه نمی‌شد طول بکشد که برای امام نامه ننویسد؛ ما الان پنجاه تا شصت نامه از امام به ابوی ما و از حاج آقا مصطفی داریم که قبلاً گفته بودم.

بیشتر از چه چیزهایی رنج می‌برد و از چه چیزهایی خوشحال می‌شد؟

از تهمت‌هایی که گاهی به امام زده می‌شد، حاج احمد آقا خیلی رنج می‌برد. می‌گفت: «دل‌م می‌سوزد برای این‌هایی که خودشان می‌دانند امام که بوده، ولی بعداً راهشان را کج کردند» خیلی رنج می‌برد؛ می‌گفت: «می‌ترسم این کارها باعث شود که این انقلاب صدمه بخورد» دیده بود که امام چقدر زحمت کشید. اوایل انقلاب اگر کاری می‌شد که موجب آبرو و نفع انقلاب بود، بهترین هدیه برای ایشان بود.

از روحیه عبادی ایشان بفرمایید. شنیده شده برای عبادت و تهجد به منطقه‌ای در خارج از شهر می‌رفت.

بین جاده‌ی قم و تهران مزرعه‌ی احمد که پسته کاری است، به سمت تهران که می‌روید، سمت چپ یک استراحت‌گاهی نزدیک قم هست که گاهی ایشان به آنجا می‌رفت و و ده بیست روزی می‌ماند و در گرمای شدید عبادت می‌کرد و کسی هم خبر نداشت.

بعضی وقت‌ها سر راهمان می‌رفتیم؛ چون می‌دانستیم که آن جاست و شب‌ها تنها بود و هیچ امکاناتی نبود. اواخر خیلی اهل معنا شده بود. شاید مشیت الهی بوده که زودتر برود و نباشد؛ چون می‌دانم اگر الان بود و این اوضاع و احوال را می‌دید خیلی غصه می‌خورد؛ ولی الحمدلله یادگاران خوبی از خودش به‌جا گذاشته است.

این حرف‌ها برایش معنا نداشت؛ برای حاج آقا مصطفی اشک نریخت؛ دوستان آمدند و دور هم جمع شدند که بیایید کاری انجام دهیم؛ آقای کوثری آن زمان در عتبات بودند؛ گفتند ایشان را بیاوریم که یک روضه‌ای بخواند، بلکه امام گریه کند، ولی امام آن قدر والا و بالا بود که اصلاً این مسائل اغنایش نمی‌کرد که مثلاً پسرش فوت شده است؛ گفت: «این هم از الطاف خفیه‌ی الهی است» و واقعا همین طور شد و از الطاف خفیه‌ی الهی شد؛ همین باعث شد که انقلاب آرام آرام اوج گرفت.

مقام و منزلتش در میان خانواده چگونه بود؟
خیلی خوب بود. نسبت به خانواده خیلی دل‌رحم بود. زمانی که فرزندان کودک بودند، نمی‌توانست گریه‌ی این‌ها را ببیند. گاهی اشک خودش جاری می‌شد. همیشه وقتی ایشان گریه می‌کرد، من هم اشکم جاری می‌شد؛ حالت معصوم و مظلوم این مرد که ابروهایش در هم می‌رفت هنوز در ذهنم هست. خدارحمتش کند! من واقعا بارها گفته‌ام که تنها دوستی که در زندگی‌م داشتم ایشان بود و زمانی که رفت، خیلی چیزها نیز از دست من رفت.

برجسته‌ترین نقاط ضعف یا نقاط مثبت آن مرحوم چه بود، آیا اساساً نقاط ضعف داشتند؟ اگر داشتند چه بود؟ هم‌چنین نقاط مثبت ایشان را نیز بفرمایید.

نقاط قوت ایشان خیلی زیاد بود و هرچه بگویم کم گفته‌ام. واقعا باید بگویم که برانزده‌ی فرزند امام بود. حاج احمد آقا حلیم بود و زود از کوره به در نمی‌رفت؛ حاج احمد آقا خیلی حلیم و آرام بود؛ ولی من نقطه‌ی ضعیفی یاد نمی‌آید.

حضرت امام در تبعید بود و حاج آقا مصطفی هم نبود؛ طبیعتاً بار انقلاب در ایران روی دوش حاج احمد آقا افتاد. می‌خواهیم از آن زیباترین نقش‌ها که ایشان در آن ایام برای حفظ راه امام در ایران ایفا کرد و از تباطوش با پدرتان و علما، خاطراتی که از ایشان دارید بر ایمان بفرمایید.

خوشبختانه حاج احمد آقا در تبعید حضرت امام ارتباطش را با مراجع و بزرگان حوزه قطع نکرد؛ بلکه

که این انقلاب لطمه نخورد و فکرش همیشه این بود که این انقلابی که پدرش درست کرده و ساخته و پرداخته است، همین طور بماند.

ما شاهد آن بودیم که در زمان حیات امام، در بیت و دفتر ایشان به روی همه باز بود و همه‌ی جناح‌ها، افشار و گروه‌ها امام را از خودشان می‌دانستند. نقش حاج احمد آقا را در این فضا برای مخاطبان تشریح بفرمایید.

یک روز من سؤال کردم: «بعد از امام دفتر چه می‌شود؟» گفت: «دفتر را حفظ می‌کنیم؛ چون حضرت امام غیر از مرجع، رهبر مردم بوده و بسیاری از مردم از خارج می‌آیند و مراجعه می‌کنند و کار دارند و راجع به حضرت امام سؤال دارند، هم مسائل شرعی و هم مسائل سیاسی، ما اگر این‌جا را تعطیل کنیم در حقیقت امام را تعطیل می‌کنیم؛ باید در دفتر ایشان باز باشد و همان افراد آن‌جا باشند که اگر مردم سؤالی دارند و مراجعه می‌کنند بتوانند بیایند» ولی متأسفانه بعد از رفتن حاج احمد آقا این مسئله کمی کم‌رنگ شد؛ یکی خود بنده و چند نفر دیگر مرتب به آن‌جا تردد داشتیم؛ بعد از حضرت امام، هر شب می‌رفتیم آن‌جا و به قم هم که می‌آمدند، ما می‌رفتیم منزل آقای سلطانی و دور هم جمع می‌شدیم. بسیاری می‌گویند: «خوب شد که حاج احمد آقا رفت؛ چون اگر این وضعیت را می‌دید خیلی صدمه می‌خورد» من می‌گفتم: «نه. ماشاءالله بعد سیاسی ایشان خیلی خوب و یک انسان قوی بود؛ می‌توانست تحمل کند و در این زمان بعضی از مسائل را حل کند؛ می‌دانست از چه راهی وارد شود و چه کند؛ ولی متأسفانه نیست».

امام در نظر حاج احمد آقا چه شخصیتی داشت؟ آن چه شما حس کردید، شخصیتی که از امام در ذهنش تداعی و درست کرده بود، چه شخصیتی بود؟

یک شخصیت بی‌ظنیر در تاریخ اسلام؛ سخن ایشان چنان نافذ بود که یک زمانی خود ایشان می‌گفت: «فلانی! اگر جوانانی که الان هستند زمان پیغمبر و امیرالمؤمنین بودند، مانند محمد حسین فهمیده ده یازده ساله که خودش را زیر تانک می‌اندازد، واقعا اسلام دنیا را می‌گرفت؛ چنین جوان‌هایی نبودند و نداشتند؛ اگر هم بودند در اقلیت بودند.» این نفوذ کلام حضرت امام است که این طور در تمام دل‌ها توانست وارد شود. ادوارد شوارد نادره وزیر خارجه شوروی که آمده بود، چند روز بعد در روزنامه دیدم که در خارج مصاحبه کرده بودند و از او پرسیده بودند: «آیت‌الله خمینی را چگونه دیدی؟» در جواب به این مضمون گفته بود: «آیت‌الله خمینی چنان رهبر بزرگی بود، من که رئیس جمهورهای دنیا را دیده‌ام و به بسیاری از کشورها رفته‌ام، هیچ‌گاه مرعوب نشده بودم، ولی از زمانی که وارد شدم و نشستم مرعوب آن جلسه شدم؛ نفوذ و نگاه چشمان عجیب حضرت امام آن گونه بود که من خودم را در آن جلسه باختم؛ هم‌چنین این ساده زیستی و ساده زندگی کردن ایشان.

جایگاه حاج احمد آقا خمینی نزد امام چگونه بود؟

امام هم خیلی به حاج احمد آقا علاقه داشتند و محرم اسرارشان بود. واقعا هم کم فرزندی نسبت به پدر این گونه علاقه‌مند و جان‌فشان یافت می‌شود. در سخت‌ترین شرایط کشور، مخصوصاً آن زمانی که منافقین بسیاری از افراد را شهید می‌کردند و امام مخصوصاً نسبت به شهید مطهری و شهید بهشتی خیلی متأثر شده بود، حاج احمد آقا بود که فضا را تلطیف می‌کرد. البته شأن امام اجل از این بود که بخواد غصه بخورد و گریه کند؛ ایشان فوق این چیزها بود و عرفان ایشان آن قدر قوی بود که

نگاهی به شخصیت مرحوم حاج احمد آقا خمینی در گفت و گوبا:

سرکار خانم زهرامصطفوی ۸

از همه نیروها در جهت مبارزه استفاده می کرد

⊙ زیرک و باهوش بود

شکل گیری فعالیت های سیاسی مرحوم حاج احمد آقا خمینی و نقش این فعالیت ها در انقلاب به ویژه پس از شهادت حاج آقا مصطفی خمینی و تبیین جایگاه امام در نگاه مرحوم حاج احمد آقا از جمله نکاتی بود که در گفت و گو با سرکار خانم زهرامصطفوی خمینی دختر گرامی حضرت امام مورد توجه قرار گرفت.



دوستان امام و جریان مبارز در ایران و دیگر مسائلی که پیش می آمد از طریق ایشان، یا به صورت مکاتبه مخفیانه یا پیغام های شفاهی به امام (ره) می رسید. دوم، ارتباطات عراق با ایشان بود، یعنی گرفتن اعلامیه ها و نامه ها و پیغام های حضرت امام از طریق ایشان صورت می گرفت. معمولاً ارتباط مستقیمی میان انقلابیون و امام (ره) برقرار نبود و ارتباطات نامه و پیام نیازمند مخفی کاری و جا سازی در کتابها و چمدانها بود که هر کسی چنین نمی کرد و اگر مسافری رفت و آمد می کرد، پیغامها برای اخوی می آمد و رابط امام در ایران بود. سوم، یکی از وظایف احمد آقا ایجاد ارتباطات گسترده در درون ایران با شهرها و انقلابیون مختلف بود که این جنبه از کارهای او برای پیشبرد انقلاب خیلی موثر بود و نقش او در این زمینه نیز بسیار پررنگ بود. چهارم، در کنار کارهای قبلی، فعالیت های سیاسی گوناگون لازم بود تا حرکت انقلابی مردم و مبارزات روحانیت زنده و با نشاط ادامه یابد. مثلاً، تکثیر و توزیع اعلامیه های امام (ره) یا تدارک و کمک به تهیه اعلامیه هایی با عنوان های مختلف در ایران در حمایت از امام (ره) و اعتراض به وضعیت حکومت، همچنین فراهم کردن امکانات لازم برای انجام این امور یا حمایت از خانواده های مبارزین که زندانی می شدند یا همکاری در تهیه اسناد و مدارک جعلی برای مخفی کردن هویت افراد یا اعزام افراد به برخی کشورها برای آموزش نظامی و امثال آن که عده ای از مبارزین به این نوع فعالیت های مبارزاتی بیشتر می پرداختند.

⊙ دوره دوم از زندگی سیاسی ایشان را زمانی دانستید که ایشان به عراق عزیمت کردند و در آنجا بودند و با شهادت شهید حاج آقا مصطفی

در سال ۴۳، امام برای بار دوم دستگیر و به ترکیه تبعید شدند. پس از امام، اخوی بزرگ ما فعالیت گسترده ای را شروع کرد و ایشان هم دستگیر و تبعید شدند. در سال ۴۴، امام و اخوی به عراق رفتند و مادرمان هم به آنها پیوستند. بنابراین، به طور طبیعی، ما فرزندان دختر امام دارای زندگی مستقل بودیم و در ایران بودیم ولی احمد جان که فرزند کوچکتر خانواده بود و دارای زندگی مستقلی هم نبود، باید همراه خانواده خود به عراق می رفت زیرا در ایران تنها می شد. اما او با همان سن کم در ایران ماند و به عراق نرفت تا پل ارتباطی میان عراق و ایران باشد. توجه به این نکته، باعث می شود که نقش احمد آقا را بهتر بتوانید تحلیل کنید.

در آن دوره لازم بود که او در ایران بماند، از یک سو باید فعالیت سیاسی کند و در عین حال نباید دستگیر شود و هنر او در این بود که دستگیر نشود و بعد از انقلاب که نامه ها به دست آمد، گزارش شده بود که احمد جز به فوتبال و صحبت با خانمش کار دیگری نمی کند و اصلاً داخل در مسائل سیاسی نیست. این، نشان دهنده هوش و زیرکی احمد جان است. فعالیت سیاسی در آن زمان نیازمند زیرکی خاصی بود که به خوبی از عهده آن برآمد. او نشان داد که با آنکه زیر ذره بین ساواک قرار دارد، باز هم می تواند فعالیت سیاسی کند و مخفی نیز بماند. این فعالیت ها بیشتر از ده سال طول کشید تا اواخر سال ۵۵ که به عراق رفت.

فعالیت او در ایران، در این دوره بسیار گسترده بود و در مجموع چند جنبه داشت:

اول، اطلاعات و اخبار ایران را به آقا می رساند و ایشان را از حوادث گوناگون ایران آگاه می کرد. کارهایی که در ایران در حال جریان بود، همچنین وضعیت انقلابیون و

⊙ بیش از جنبه های شخصی و رفتاری مرحوم حجت الاسلام و المسلمین حاج احمد آقا، مناسب است مقداری به جنبه های سیاسی ایشان اشاره شود. فعالیت های سیاسی ایشان از چه زمانی آغاز شد و چگونه اوج گرفت؟

بسم الله الرحمن الرحيم.

همان طور که اشاره کردید ابعاد زندگی و شخصیت آقای اخوی مختلف و شنیدنی است. روحیات اخلاقی، زندگی خصوصی و روابط او با دوستان و عموم مردم نکات جالب و شنیدنی دارد اما زندگی سیاسی ایشان، مهمترین بعد زندگی مرحوم اخوی است و البته در همین زمینه مساله رابطه متقابل ایشان با امام (ره) دارای جلوه های مختلفی است که لازم است به آن نیز توجه خاصی شود.

اگر بخواهیم زندگی سیاسی احمد آقا را به طور کامل بررسی کنیم، باید آن را به چهار دوره تقسیم کنیم: دوران تبعید حضرت امام به ترکیه و عراق، دوران شهادت حاج آقا مصطفی و به دنبال آن اوج گیری انقلاب، دوران شکل گیری نظام جمهوری اسلامی، و دوران پس از رحلت امام (ره).

اگر بخواهیم به همه این مباحث اشاره کنیم، این بحث خیلی طولانی می شود. پس من فقط به برخی از مسائل دوره اول و دوم را مطرح می کنم و مطالب مربوط به دوره پس از انقلاب که بیشتر نقل شده و مورد توجه قرار داشته است رها می کنم.

⊙ بنابراین، اولین دوره فعالیت های سیاسی ایشان با تبعید حضرت امام آغاز می شود. در این زمان ایشان جوان بودند و هنوز وارد حوزه علمیه نشده بودند، فعالیت های سیاسی ایشان چگونه بود و چه نقشی در انقلاب می توانستند داشته باشند؟

اسلامی ایران را یک حرکت منطقه‌ای نمی‌دیدند بلکه آن را آغاز یک حرکت جهانی در مقابله با شرق و غرب می‌دانستند و در این جهت، همیشه شعار وحدت مسلمین و وحدت مستضعفین را به عنوان یک شعار اصلی مطرح می‌ساختند. این جهت در کلمات احمد جان نیز بسیار پر رنگ است. زیرا اولاً، وضعیت حاکم بر مناسبات جهانی را خوب می‌شناخت و با دقت دنبال می‌کرد و نسبت به آن حساس بود. ثانیاً، انقلاب را در جهت یک انقلاب عظیم جهانی می‌دید و به همین جهت همواره نسبت به اینکه ایران برای پیشرفت‌های اقتصادی خود رفاه ملی بخواهد از آرمان‌های انقلابی خود دست بردارد تذکر می‌داد.

در گذشته یکی از مسائل رایج در میان عموم مردم این بحث بود که ایران پس از دفاع مقدس، فقط به منافع خود بپردازد و با پرهیز از جهان شرق و غرب، و دست برداشتن از آرمان‌های آزادی خواهانه خود، به رفاه عمومی مردم ایران فکر کند و در این جهت قدم بردارد؟ یا آنکه حل مشکلات اقتصادی و رفاه مردم را در ضمن استقلال طلبی و آزادی خواهی دنبال کند و از آرمان‌های خود دست برندارد و میان آنها به تعادل برسد؟ هنوز نیز می‌بینیم که این مباحث در میان اهل سیاست و مسئولین ما وجود دارد. آنجا که حضرت امام روی استقلال کشور به خصوص استقلال سیاسی که برخاسته از استقلال اقتصادی است بسیار پافشاری داشتند، به این معنی که اگر ما بتوانیم بر توانایی‌های خود تکیه کنیم، می‌توانیم استقلال سیاسی خود را نیز حفظ کنیم، به همین دلیل، احمد آقا هم پس از رحلت امام تأکید زیادی داشت که نظرات اقتصادی امام بیشتر مورد توجه قرار بگیرد و به این جنبه از نظرات امام بیشتر پرداخته شود. بنابراین، احمد جان در کنار آزادی و استقلال که از شعارهای اصلی انقلاب بود، به خودکفایی اقتصادی و انقلاب جهانی اسلام اهمیت خاصی می‌داد.

او معتقد بود تا همه نیروهای انقلابی دست به دست هم ندهند و یک صدا تحت رهبری واحد عمل نکنند، نمی‌توان انقلاب را پیش برد. به همین جهت، با روحانیون مختلف در ایران و گروه‌های مبارز داخلی و دانشجویان خارج از ایران و غیره ارتباط داشت تا این مهم را به نتیجه برساند.

دوم، او امام را یک شخصیت محدود به ایران و انقلاب اسلامی ایران نمی‌دید بلکه در نظر او حضرت امام یک شخصیت جهانی بود که نباید در حد و مرز مسائل ایران و انقلاب ایران و مبارزه با شاه محصور شود، بلکه شخصیتی است که در برابر همه مستکبرین و در حمایت از همه ملل مظلوم جهان قیام کرده است و این وجهه باید شناخته شود. اطلاعات او نسبت به مسائل جهانی و ملل مبارز در سراسر جهان خوب بود و برای اینکه بتواند آرمان‌های امام را در جهان اسلام و مستضعفین جهان گسترش دهد، تلاش می‌کرد.

سوم، او معتقد بود که باید رهبری امام برای جامعه ایران و میان مستضعفان جهان، شکوفا گردد و باید این کار را با دقت دنبال کرد که نفوذ کلمه امام (ره) تا کجای جهان وجود دارد و از این نفوذ کلمه باید در جهت پیشبرد اهداف و آرمان‌های امام استفاده کرد.

این سه نظریه در مجموع باعث شده بود تا هم در عرصه داخلی و هم در عرصه خارجی، به پیشرفت انقلاب و رهبری امام بیندیشد و در طول انقلاب نیز از همه نیروهای انقلاب در جهت مبارزه استفاده کند و در این کار بسیار موفق عمل می‌کرد. البته توجه دارید که این مباحث تحت تربیت و تعلیم حضرت امام بود ولی حاج احمد آقا آنها را در طول مبارزه و بعد از انقلاب عملیاتی کرد و به بار نشاند و بر اساس آنها جایگاه واقعی امام را تقویت کرد.

و در مباحث خارجی، مسأله انقلاب جهانی اسلام را دنبال می‌کرد. همان طور که حضرت امام انقلاب

خیمینی (ره) مصادف شد. در این دوره مرحوم حاج احمد آقا چه نقشی را بر عهده داشتند و با شروع دوباره انقلاب و اوج گیری آن چه مسئولیتی داشتند؟

احمد جان شاید در اواخر سال ۵۵ یا اوایل سال ۵۶ به عراق رفت. چون در ایران خیلی تحت فشار قرار داشت و فعالیت‌های او را کنترل می‌کردند. به همین جهت، ایشان زندگی خود را به عراق منتقل کرد و این هم نشانه دانایی او بود که وقتی دید ممکن است دستگیر شود خودش را به عراق رساند و نگذاشت فعالیت او متوقف شود. البته در آن زمان مرسوم بود که طلبه‌ها برای تحصیل به نجف بروند و طبیعی بود که او نیز همین روند را جلوه دهد که به دنبال تحصیلات خود در قم، به نجف برود.

او تقریباً شش سال دروس سطح حوزه را خوانده بود و حدود ۶ سال نیز در دروس خارج قم شرکت کرده بود، فلسفه نیز خوب خوانده بود هم نزد مرحوم آقای انصاری شیرازی و هم شهید مطهری. پس بطور طبیعی جای آن بود که به بهانه ادامه تحصیل سفری به عراق کند و چنین کاری را انجام داد. اما در حقیقت می‌خواست کار مبارزه را دنبال کند.

در نجف، احمد جان توان سیاسی خوبی برای کمک به امام داشت. زیرا جوان و پر نشاط بود و ثانیاً ارتباطات گسترده‌ای که در ایران داشت باعث می‌شد تا تاثیر زیادی بر روی پیروان و شاگردان امام داشته باشد و به تعبیری، رابط اصلی امام (ره) از قم به نجف رفته بود و طبیعی بود که آنچه مربوط به ایران بود، او می‌توانست دنبال کند و در مسائل مربوط به خارج از کشور نیز بیشتر در جریان قرار گرفت. افراد مبارز در اروپا و آمریکا معمولاً نجف به نجف می‌رفتند و اکثراً هم منزل داداش (حاج آقا مصطفی) رفت و آمد می‌کردند.

به گمان بنده همان‌طور که امام (ره) فرمودند شهادت مصطفی از الطاف خفیه الهی بود. سفر احمد جان چند ماه قبل از شهادت داداش به نجف نیز از این گونه الطاف الهی بود. در آن مدت کوتاه احمد در نجف جا افتاد و ارتباطات سیاسی امام را در نجف به دست گرفت و از سوی دیگر، ارتباط خیلی نزدیکی با اروپا و آمریکا و لبنان و پاکستان و دیگر نقاطی که ایرانیان و مقلدین امام (ره) برای حمایت از امام تلاش می‌کردند برقرار کرد. این ارتباطات قبلاً هم وجود داشت اما رفتن احمد به نجف و با استفاده از تجربه‌هایی که در این مدت به دست آورده بود توانست خلأ نبودن داداش را در مبارزه پر کند.

● با توجه به اینکه پس از شهادت حاج آقا مصطفی، انقلاب وارد مرحله تازه‌ای شد و نقش حاج احمد آقا خیلی جدی‌تر از گذشته شد، تحلیل شما از دیدگاه مرحوم حاج احمد آقا درباره انقلاب اسلامی و رهبری امام خیمینی چگونه است؟ به طور کلی لازم است به چند نکته مهم در دیدگاه‌های ایشان توجه شود تا نقش او در دوران انقلاب بهتر روشن شود:

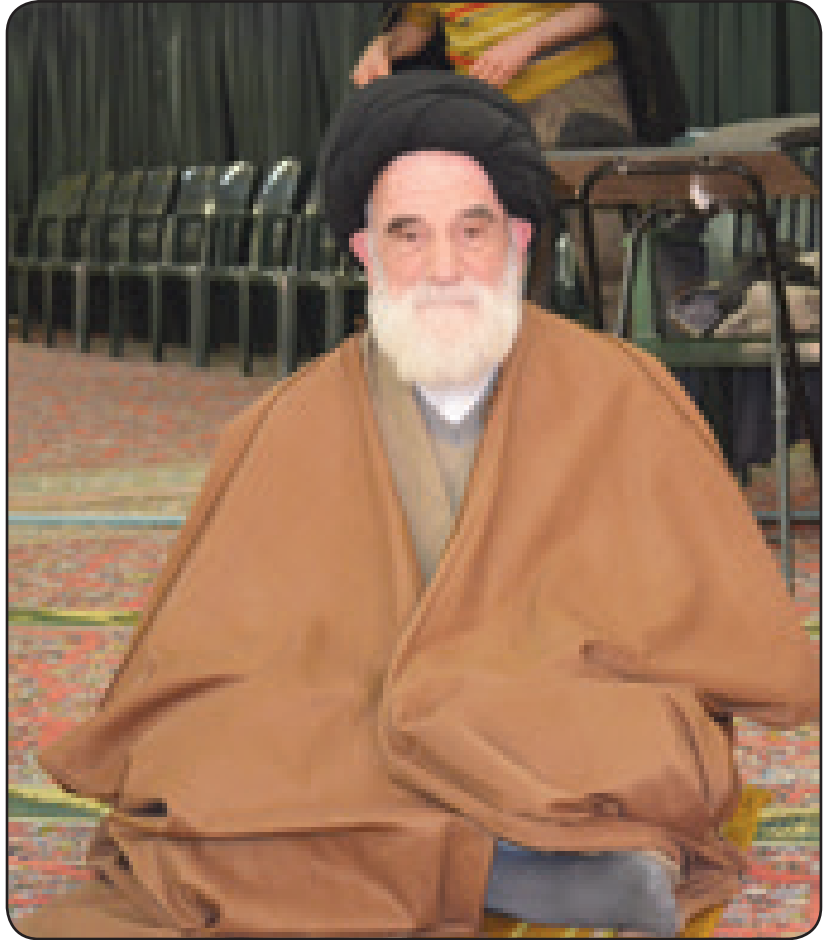
اول، احمد جان معتقد بود که امام رهبر عمومی برای همه ملت ایران است و لازم است ارتباط همه کسانی که می‌توانند در انقلاب نقش داشته باشند و همه انقلابیون با امام (ره) حفظ شود و هر کسی به نوعی بتواند با امام همگام شود، باید زیر چتر رهبری امام قرار بگیرد. به همین جهت، ارتباطات امام را با همه جناح‌های مبارز حفظ می‌کرد و این کار ساده‌ای نبود. افراد مختلفی بودند که دیدگاه‌های مختلف و گاهی متضاد داشتند و با یکدیگر حاضر نبودند همکاری کنند. حفظ این افراد با تنوع افکار و روش‌ها گرد رهبری امام، شوخی نیست.



احمد جان معتقد بود که امام رهبر عمومی برای همه ملت ایران است و لازم است ارتباط همه کسانی که می‌توانند در انقلاب نقش داشته باشند و همه انقلابیون با امام (ره) حفظ شود و هر کسی به نوعی بتواند با امام همگام شود، باید زیر چتر رهبری امام قرار بگیرد. به همین جهت، ارتباطات امام را با همه جناح‌های مبارز حفظ می‌کرد و این کار ساده‌ای نبود. افراد مختلفی بودند که دیدگاه‌های مختلف و گاهی متضاد داشتند و با یکدیگر حاضر نبودند همکاری کنند. حفظ این افراد با تنوع افکار و روش‌ها گرد رهبری امام، شوخی نیست. او معتقد بود تا همه نیروهای انقلابی دست به دست هم ندهند و یک صدا تحت رهبری واحد عمل نکنند، نمی‌توان انقلاب را پیش برد.

حجت الاسلام والمسلمین سید باقر میردامادی

سید احمد آقا بازوی قوی امام بود



حجت الاسلام والمسلمین سید باقر میردامادی

از شاگردان حضرت امام، مؤلف، محقق است. ایشان در این مصاحبه از مهم ترین اقدامات حاج احمد آقا پس از رحلت حضرت امام و نیز از عوامل موثر در شکل گیری شخصیت آن مرحوم سخن گفت

این سبب شد که من ایشان را بیشتر زیارت کنم؛ چون یک کمیته‌ای بود که مربوط به امام و ایشان بنیانگذار آن بود. قبل از ایشان هیچ روحانی‌ای به وزارخانه‌ها و ادارات دولتی نه می‌توانست برود و نه می‌رفت. معمولاً هر سال پنج شش مرتبه خدمت امام می‌رسیدم. من کوچک‌تر از آن هستم که بخواهم ایشان را معرفی کنم، ولی در یک کلمه یکی از مصادیق بارز این پدیده مبارکه امام بود؛ آیه‌ی اول «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا» «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» کسانی که به یقین و به قطع بگویند «خدا» و شعار خدا را بدهند، اظهار توحید کنند و استقامت ورزند، شعار تنها کافی نیست و شرط آن استقامت است، بگویند خدا و دنبال خدا را بگیرند و فرمانبر او باشند، «تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ» ملائکه بر آن‌ها نازل شده و به آن‌ها بشارت می‌دهند «أَلَّا تَخَافُوا» نترسید و وحشت نداشته باشید، متأثر نشوید، «أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ» شما به طور قطع پیروز و موفق هستید؛ این یک آیه‌ی دیگر «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ اللَّهُ ذُرِّيَّةً وَوَدَّاعًا مَصْدَقًا» «وَالَّذِينَ آمَنُوا» به یقین کسانی که ایمان آوردند «وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» شرط عمل است، با این ایمانی که به خدا دارند در راه خدا جهاد کنند، برای نشر احکام خدا و قرآن سرمایه‌گذاری کنند و ایستادگی نمایند؛ صرف این که بگویند من مؤمن هستم فایده ندارد و باید در مقابل امانتی که خدا به مؤمن می‌دهد، امانتی که خدا را می‌پرسند، خدا دوست است و مسلمان و مؤمن است، باید سرمایه‌گذاری کند و عمل صالح انجام دهد، آن موقع اثرش چه می‌شود؟ اثر دنیوی آن این است که خدا محبتش را در دل مردم قرار می‌دهد «سَيَجْعَلُ لَهُمُ اللَّهُ ذُرِّيَّةً وَوَدَّاعًا» و اتفاقاً مصادیق بارز این دو آیه حضرت امام بود.

و تقریباً از سی سالگی به حوزه‌ی علمیه‌ی قم رفتم و در مدرسه‌ی فیضیه در یک حجره مشغول درس شدم. آن موقع مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی زنده بودند. همان موقع من به درس ایشان رفتم و جزوات درسی که به زبان عربی از ایشان نوشته‌ام در حال حاضر موجود است. بعد از شش ماه مرحوم آیت‌الله بروجردی فوت کردند. بعد از آن در درس مرحوم آیت‌الله مرعشی نجفی، آیت‌الله العظمی گلپایگانی و حضرت امام شرکت کردم. حدود دو سال به درس این بزرگواران می‌رفتم. بعد از این که انقلاب شروع شد و امام را گرفتند و به تهران منقل کردند و تحت نظر بودند، فقط به درس آیت‌الله گلپایگانی و آیت‌الله مرعشی نجفی می‌رفتم. البته با دوستان مباحثه می‌کردیم و درس هم می‌گفتم؛ شرح لمعه و مکاسب و رسائل را تدریس می‌کردم؛ در همان حوزه‌ی علمیه‌ی قم در حجره‌ای که داشتم و عده‌ای از آقایان هم می‌آمدند. در همان ایام من اولین کتابم را نوشتم و چاپ کردم؛ به نام «علی در بستر شهادت». این کتاب را خدمت استاد مرحوم آیت‌الله العظمی آقای نجفی مرعشی بردم؛ ایشان دو صفحه تقریباً بر آن نوشتند و از بیاناتی که در این کتاب نوشته‌ام خیلی مرا شرمند کردند. چاپ دوم کتاب را خدمت مرحوم آیت‌الله خادمی، که ایشان هم چندین سال استاد من بودند، بردم و به ایشان دادم؛ ایشان هم خواندند

● لطفاً از خودتان بگویید؟

از آشنایی‌تان با حضرت امام برایمان بگویید. سابقه‌ی آشنایی من با بنیانگذار جمهوری اسلامی، عالم ربانی، حضرت آیت‌الله العظمی خمینی از قم است. آشنایی از این‌جا شروع شد که درس ایشان می‌رفتم. ایشان روزهای جمعه درس اخلاق می‌گفتند که خیلی از علما و بزرگان امروزی می‌آمدند و آن‌جا زیارتشان می‌کردیم. بعد ایشان را گرفتند و رابطه‌ی ما با ایشان تقریباً قطع شد؛ چون ایشان زندان بودند و بعد هم تبعید شدند به ترکیه و بعد به عراق و پاریس و ما حدود ده سال خدمتشان نرسیدیم. زمانی که ایشان به ایران برگشتند من در تهران بودم. چند روزی بود که آمده بودم و در مسجد امام (رضاع) اقامه‌ی جماعت می‌کردم. دو سه نوبت به جلسات ایشان رفتم و خدمت ایشان رسیدم؛ البته درس نمی‌فرمودند، بلکه جلسه‌های خصوصی و دیدارهای عمومی بود. بنده مرتب هر زمان که جلسه‌ای بود خدمت ایشان می‌رفتم؛ یعنی هم آقایان و هم منبری‌ها من را می‌شناختند و هم دنبال بهانه بودم که بروم و ایشان را از دور زیارت کنم. بعد هم که ایشان فرمودند به عقیدتی سیاسی بروید، به آن‌جا رفتم؛ چون عقیدتی سیاسی در وزارت دفاع یک ارگان مهم، رسمی و بسیار مورد توجه است و خود امام اشخاصی را برای مدیریت آن‌جا می‌فرستادند، یعنی زیر نظر امام بود.

● بحث ما پیرامون مرحوم حاج احمد آقا خمینی است. کیفیت آشنایی تان با ایشان چگونه بود؟

ایشان را در قم می‌دیدم؛ چون زمانی که به قم رفتم همان ایامی بود که به درس مرحوم امام می‌رفتم. ایشان هم به آن جلسه می‌آمدند و با ایشان سلام علیک هم داشتم. گاهی هم برای دادن وجوهات و یا برای دیدار به منزلشان می‌رفتم ایشان هم بود و به ما تعارف می‌کرد و محبت داشت؛ ولی بعد وارد مبارزات شدند و آن قدر وقت ایشان پر بود که زمانی برای این که کسی با ایشان ملاقات کند نمی‌ماند؛ چون بزرگ‌ترین یار و یاور، محرم اسرار و بازوی قوی امام آقا سید احمد بود. چند مرتبه قصد داشتند ایشان را رئیس جمهور کنند؛ حتی خواستند نماینده مجلس شود؛ اقتضای این را داشت و الحمدلله هم قوت بدنی و توان داشت و هم در خط امام بود. علاوه بر این که امام پدر ایشان بود، عاشق امام بود؛ بدون اجازه‌ی آقا و فرمایش ایشان هیچ کاری انجام نمی‌داد؛ این بود که ایشان را چند نوبت می‌خواستند به عنوان نماینده‌ی مجلس و بعد از آن رئیس مجلس انتخاب کنند، ولی ایشان فرمود: «من فقط می‌خواهم خدمت‌گذار و نوکر پدرم باشم.» عاشق امام بود؛ نه از جنبه‌ی پدری و پسر، بلکه از جنبه‌ی دینی و مذهبی. هیچ گوشه‌ی کارش انحراف نداشت و هیچ کاری را بدون اجازه‌ی پدر انجام نمی‌داد؛ حرفی را بدون اجازه‌ی ایشان نمی‌گفت. در نتیجه بعد از فوت امام هم ایشان یک جمله‌ی گفت که واقعا خیلی تأثر انگیز است. در مقابل پدر که بزرگ‌ترین خدمت را به اسلام و دین کرد ایشان هم بزرگ‌ترین پشتیبانی را از پدر بزرگوارش کرد؛ ولی بعد از فوت ایشان کاری انجام داد که خیلی با عظمت و با ارزش بود.

● به نظر شما مهم‌ترین اقدام پس از رحلت امام که توسط حاج احمد آقا شکل گرفت چه بود؟

به نظر من بزرگ‌ترین عبادت و کاری که بعد از رحلت پدر بزرگوار و عزیزش کرد این بود که با آیت‌الله العظمی خامنه‌ای بیعت کرد و این خیلی مهم بود. همان روز رحلت امام که مجلس خبرگان آیت‌الله العظمی خامنه‌ای را به عنوان رهبر معرفی کرد، اولین کسی که آمد و با ایشان ملاقات کرد که عکس و فیلم آن هم موجود است.

● رهبری به منزل امام رفتند؟

بله، برای تسلیت رفتند و ایشان در آن جا به اندازه‌ی ده دقیقه صحبت کرد و مقابل مقام معظم رهبری ایستاد و گفت: «من بسیار از این انتخاب خبرگان استقبال می‌کنم و خوشنود شدم که شما آمدید و افتخار شد که در کشور بعد از پدرم شما هستید و من به شما علاقه‌مندم و ارادت دارم و پشتیبان شما هم هستم.» این حرف خیلی ارزش داشت.

● یعنی می‌خواهید بگویید که این اقدام و حرف حاج احمد آقا تثبیت رهبری بود؟

بله، تثبیت رهبری بود. شاید اگر ایشان این حرف را نمی‌زد و یا به این شدت حرف نمی‌زد، خدای نخواستہ عده‌ای کشور را به هم می‌زدند و رهبری شکل نمی‌گرفت و یک عده می‌گفتند کسی دیگر جانشین امام نخواهد شد و چه کسی است که بتواند مانند امام باشد و بتواند همه را جمع کند و این انقلاب را به پیروزی برساند و حفظ کند. همه متزلزل بودند و ناراحت. آن وقت این مرد آن قدر دوستانه و بدون این که از رحلت پدرش اظهار تأسف نماید و آن جا گریه کند و بگوید که ایشان رفت و جایش خالی است یا صحبت‌هایی که مقداری در کار سست باشد، گفت: «من معتقد هستم که الان انقلاب همان خواسته‌های پدر من را اجرا خواهد کرد و با آمدن شما دل من خوشنود شد و به شما تبریک می‌گویم.» این به نظر من بزرگ‌ترین عملی بود که این مرد در زندگی انجام داد و یقیناً پیش خدا اجر و پاداش فراوان دارد.



علاوه بر این که امام پدر ایشان بود، عاشق امام بود؛ بدون اجازه‌ی آقا و فرمایش ایشان هیچ کاری انجام نمی‌داد؛ این بود که ایشان را چند نوبت می‌خواستند به عنوان نماینده‌ی مجلس و بعد از آن رئیس مجلس انتخاب کنند، ولی ایشان فرمود: «من فقط می‌خواهم خدمت‌گذار و نوکر پدرم باشم.» عاشق امام بود؛ نه از جنبه‌ی پدری و پسر، بلکه از جنبه‌ی دینی و مذهبی. هیچ گوشه‌ی کارش انحراف نداشت و هیچ کاری را بدون اجازه‌ی پدر انجام نمی‌داد؛ حرفی را بدون اجازه‌ی ایشان نمی‌گفت. در نتیجه بعد از فوت امام هم ایشان یک جمله‌ی گفت که واقعا خیلی تأثر انگیز است. در مقابل پدر که بزرگ‌ترین خدمت را به اسلام و دین کرد ایشان هم بزرگ‌ترین پشتیبانی را از پدر بزرگوارش کرد؛ ولی بعد از فوت ایشان کاری انجام داد که خیلی با عظمت و با ارزش بود.

● پس با این وجود می‌خواهید بفرمایید که احمد آقا با این حرکت حق بزرگی بر گردن انقلاب و رهبری دارد؟

و ملت. چون واقعا فوت ایشان خیلی تأثر انگیز بود و خیلی از افراد پیش خودشان فکر می‌کردند که شاید مقداری مسئله‌ی رهبری دچار سستی شود. آن وقت ایشان به عنوان یکتا فرزند و جانشین امام این طور محکم صحبت کند و بگوید من پشتیبان شما هستم و من یقین دارم که اکنون مانند زمان پدرم کشور به خوبی اداره خواهد شد، این مسئله خیلی ارزش دارد و این دلیل بر صداقت، صفا، ایمان و وفاداری حاج سید احمد آقا رحمت الله علیه بود.

● از فضای معنوی حاج احمد آقا و شخصیت علمی ایشان، چه در دورانی که در درس امام شرکت می‌کرد و چه در زمانی که همراه امام بود بفرمایید.

ایشان در ایام جوانی که قم بودند و سنی از ایشان نگذشته بود، ولی به عنوان یک انسان فاضل، دانشمند، مبارز، مجاهد و پشتیبان امام در همان زمان، یعنی پنجاه سال قبل، معرفی شده بود؛ از همه‌ی جهات. البته بعد هم که در مبارزه رفتند، دنبال امام بودند و درس و بحث و مطالعات علمی را هم ترک نکردند. یعنی آن جنبه‌ی انقلابی ایشان سبب نشد که از کتاب، درس، مطالعه و تحقیقات عقب بمانند و این مسائل را تحت الشعاع قرار ندادند. امام در نجف اشرف هم که بودند، درس می‌گفتند و در یکی از مدارس و مساجد خیلی مهم نجف تدریس می‌کردند؛ جمعیت زیادی هم به درسشان می‌آمد؛ از فضلا، علما، مجتهدین و دانشمندان به درس ایشان می‌آمدند و آقا سید احمد هم می‌آمد و مانند یک شاگردی درس ایشان را می‌نوشت و برنامه‌هایی داشت. هم چنین امورات داخلی ایشان را نیز اداره می‌کرد. بالاخره ایشان هم نقش اساسی از نظر علمیت داشت و از نظر ادب، تواضع، محبت و دوستی امام نمره‌اش

بسیار بالا بود.

● از حضرت امام نسبت به بعضی از شخصیت‌ها تعبیراتی داریم؛ مثلا در مورد مرحوم آیت‌الله بهشتی دارین که «ایشان مظلوم بود»؛ درست است که شخصیت کم نظیری بوده است، اما آیا واقعا مظلومیت را هم می‌توانیم نسبت به حاج احمد آقا در نظر بگیریم؟

من شخصا معتقد هستم که حق ایشان ادا نشد. آن طور که باید بعد از رحلت پدر شخصیت‌اش به همه‌ی جهان منتشر شود، یک مقداری کم بود و خود ایشان هم نمی‌خواست و انتظاری نداشت؛ اما بالاخره جای این را داشت که ایشان هم به عنوان یک فرد دانشمند، عالم و مدرس، علاوه بر آن مسائل ادبی، کمالی، عرفانی و جزو مؤسسين انقلاب بودن، باید جنبه‌ی علمی ایشان هم مطرح می‌شد و متأسفانه نشد. آن طور که باید و شاید عامه‌ی مردم ایشان را شناختند. خدمات ایشان برای مردم گفته نشد و باید یک کتاب مخصوص برای ایشان نوشته می‌شد. بنده عقیده‌ام این است برای آقا سید احمد یک کتاب از ولادت تا رحلتش نوشته شود. در هر صورت، اجر و مقامش از شهید کمتر نیست؛ چون همه‌ی جوانی‌اش را صرف انقلاب نمود و خودش را فدای امام کرد و در خط و مرز امام تا آخرین نفس ایستاد و هیچ انحرافی هم پیدانکرد.

● منشأ این حالت‌ها و خصوصیات و این مقاومت و ایستادگی چه بود؟

یک شعر زیبایی از سعدی است که می‌گوید:
چهار چیز است که گر جمع شود در دل سنگ
لعل و یاقوت شود سنگ بدان خرابی
پاکی طینت و اصل گهر و استعداد
تربیت دادن مهر از فلک مینایی
خیلی شعر جالبی است. باید این چهار جمع شود تا

برداشت‌ها مثبت بود یا منفی؟

البته نزدیک نبودم؛ آن چه من اطلاع دارم، چون هم در مردم هستم و هم منبر می‌روم و هم کتاب می‌نویسم، با مردم ارتباط خیلی نزدیک دارم؛ فقیر، غنی، رئیس، مرئوس، با همه ارتباط دارم؛ من با هر که برخورد کردم در زمان سید احمد رحمت الله علیه، از ایشان تعریف می‌کردند؛ با این که ایشان را اصلاً نمی‌دیدند.

هم علما، هم مردم، هم امامت جماعت‌ها و منبری‌ها. در دورانی که امام مرحوم شدند و آقا سید احمد زنده بود، من واقعا کسی را ندیدم که بخواهد نسبت به ایشان انتقادی کند

کسی در مورد ایشان نگفت که پول جمع می‌کند، ساختمان ده طبقه ساخته است و مسافرت فلان جا رفته؛ ابد این حرف‌ها در مورد ایشان نبود و همه می‌گفتند ایشان یک زندگی بسیار بسیار ساده و معمولی دارد. با کسی هم پرخاش نمی‌کرد؛ بسیاری از آقا زاده‌ها هستند که پدرشان خیلی مهم و بزرگوار است، اما وقتی چهار نفر می‌آیند می‌گویند: «بروید بیرون! آقا وقت ندارد!» و روحیه‌ی مردم را کسل می‌کنند؛ ولی ایشان این گونه نبودند.

یعنی وقتی شما به بیت امام در جماران می‌رفتید

همیشه با روی باز و مهربانی استقبال می‌کردند؟

بله، با روی باز و مهربانی استقبال می‌کرد؛ دست می‌داد و روبروسی می‌کرد؛ با این که من با ایشان خیلی هم رابطه نداشتم، ولی در همین حد که یک روحانی به آن جا رفته احترام می‌کرد. این خیلی روح خوبی است؛ ولی آقا سید احمد با آن عظمت و اهمیت و آن پدر عزیز و بزرگوار که همه‌ی دنیا به او علاقه‌مند و همه‌ی مسلمانان جهان طرفدارش بودند، در عین حال متواضع بود. مرحوم آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی بعد از امام فوت کردند؛ بنده تشییع جنازه‌ی ایشان رفته بودم؛ آقا سید احمد با یک جمع زیادی آمد و حتی بالای سر تابوت ایشان رفت و فاتحه خواند و دست روی آن گذاشت و دنبال جمعیت تا یک مسافت زیادی تا مقبره‌ی ایشان هم آمد؛ یک چنین شخصیتی که این طور مردمی باشد واقعا کم نظیر است.

به عقیده شما احمد آقا به لحاظ مدل و الگو

دهی برای آقا زاده‌های امروز، چگونه الگویی است؟

ویژگی اول او سواد ایشان بود و علمیت داشت. وقت خود را تلف نمی‌کرد و روزی چند ساعت مطالعه می‌نمود و درس می‌رفت. دوم اخلاق؛ گاهی پدر مریض و پیرمرد است و مجتهد و مرجع و نمی‌رسد با مردم صحبت کند؛ اکثر علمای ما هشتاد و نود ساله هستند و وقتی برای به مجالس ختم مردم و تشییع جنازه‌ی مؤمنین رفتن یا با مردم حال و احوال کنند را ندارند؛ آن وقت باید آقا زاده‌ها محبوبیت پدرشان را به معرض نمایش بگذارند؛ وقتی آقا زاده را می‌بینند همه بگویند پسر آقا آمده؛ اسمش را نمی‌برند؛ می‌گویند پسر حضرت آیت‌الله العظمی در مجلس ما آمدند؛ ما از مکه آمدیم، به دیدنمان آمدند؛ مریض شدیم، آمدند احوال ما را پرسیدند؛ پدرمان فوت کرد، در مجلس ختم شرکت کردند؛ او را به عنوان پدر معرفی می‌کنند. آن وقت این سبب می‌شود که هم محبت مردم به بیوت علما زیاد شود؛ نه تنها خود آقا؛ حتی خادم خانگی آقا را هم بگویند مرد خوب و متدینی است؛ و هم سبب می‌شود که مردم جذب دستگاره و روحانیت شوند. اخلاق و تواضع سید احمد آقا بسیار خوب، وفاداریش نسبت به امام خیلی زیاد و به همه‌ی علما و مراجع علاقه‌مند بود؛ چنین نبود که بگوید فقط پدرم؛ نه، پدر تاج سر و روی چشمش بود، اما به علما، مجتهدین و مراجع دیگر هم احترام می‌گذاشت.

همچنین اجتماعی و مردمی بودن یک عامل بسیار بزرگی برای آقا زاده‌های علما است.

شب با خدا مناجات می‌کند و اشک می‌ریزد باید چنین فرزندان هم داشته باشد. آفرین بر روان آن پدری که از او چنین پسری بماند و این یک افتخار است؛ ولد العالم، ولد المتقی، بیت علم و بیت تقوا، بیت جهاد، بیت ریاضت، بیت اجتهاد و همه با هم نتیجه‌اش همین می‌شود که مانند حاج آقا مصطفی و مانند حاج آقا سید احمد درست شود.

علت بغض‌ها و کینه‌هایی که نسبت به حاج احمد آقا بود، چه در دوران حیات و چه پس از رحلت ایشان، چه می‌دانید؟

کسانی با ایشان مخالف بودند که با انقلاب مخالف بودند؛ یعنی ریشه را قبول نداشتند؛ و کسانی با شخص ایشان مخالف بودند که با پدرش مخالف بودند و با اصل وجود و انقلاب و رهبری امام مخالف بودند. ما می‌دیدیم خیلی از افراد بعد از انقلاب فتنه‌هایی درست کردند و دست‌های قوی ایشان را مانند دکتر بهشتی، مطهری، مفتاح و چمران را شهید کردند. آن‌ها مخالف انقلاب بودند. طبعاً وقتی کسی با یک برنامه و یک اعتقاداتی مخالف است، به هر نوعی می‌خواهد کارشکنی کند. حالا دستش به پدر نمی‌رسد و نمی‌تواند از پدر انتقاد کند، به پسر جسارت می‌کند و می‌خواهد عقده‌ی خودش را ابراز کند. پسر نشد به نوه؛ نوه نشد با یک برنامه‌های دیگر با دوستان رهبر مخالفت می‌کند و این یک امر طبیعی است.

باید امام را این مردم نگه دارند. امام مرده و زنده ندارد «و لا تُحْسِبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا» «هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق، ثبت است بر جریده‌ی عالم دوام ما».

دوام ما در دوام اسلام و دین است. ما باید امام را نگه داریم. من بعضی اوقات در سخنرانی‌هایم گفته‌ام و در مقاله‌ها و کتاب‌هایم نوشته‌ام، مانند عاشورا که باید شیعیان تا زنده هستند نسل به نسل عظمت آن را حفظ کنند و هر ساله ماه محرم و ایام عاشورا از سال قبل، کمی و کیفی، بهتر باشد که دنیا بفهمد ما عاشق اسلام، دین، مذهب و شهدا هستیم. همان طور که کربلا باید زنده بماند «کل عرض کربلا و کل یوم عاشورا» عاشورا باید بماند، کربلا هم باید بماند؛ تا زنده هستیم و برای همیشه و مادام العمر هر کدام از ما و بعد هم نسل بعد از ما، مسئله‌ی امام هم همین طور است.

امام و بیت امام باید مجلل و محترم باشند و روز به روز عظمتشان بیشتر شود. خواسته‌هایی که امام داشته است، همین راهپیمایی ۲۲ بهمن، یکی از یادگاری‌های امام و یکی از صدهای انقلاب است؛ هم یادگاری‌های امام و هم بیت امام باید محترم باشند و روز به روز عظمتشان بیشتر شود. یاد شهدا، انقلاب و جانبازان یادگاری‌های انقلاب هستند. جانبازان جانشان را تا آخر عمر به خاطر انقلاب معیوب کردند؛ پس باید به دیدن آن‌ها برویم و آن‌ها را کمک کنیم. باید برای شهدا مجلس بگیریم؛ در هر محل و هر منطقه‌ای. من معتقد هستم آن شهدایی که در آن منطقه هستند هر سال برایشان مجلس بگیرند؛ همه به آن مجلس بیایند. شهید بسیار نزد خدا اجر دارد و آثار انقلاب ما همین شهدا هستند.

آیا می‌شود امام را بدون احمد آقا و یا احمد آقا را بدون امام تصور کرد؟

خیر، نمی‌شود. به خاطر این که جان هم هستند؛ یک روح هستند در دو تن؛ هدف، افکار و خطشان یکی بود؛ محبت‌شان به اسلام و گذشتنشان از جان برای دین نیز یکی بود؛ بنابراین یک روح هستند در دو بدن.

مدیریت حاج احمد آقا در دورانی که امام حاضر و زنده بودند نسبت به بیت و دفتر امام و برداشت‌هایی که می‌شد از مجموعه‌ای که متعلق به امام بود چگونه بود؟ نگاه مردم، دور نماها و

یکی مانند سید احمد درست شود؛ یعنی پاک‌ی طینت، پاک‌ی خانوادگی، در بیت امام زندگی کردن، پول صد در صد حلال امام را ارتزاق کردن؛ مادر ایشان هم که یکی از خانم‌های بسیار مجلل بوده، یعنی دختر مرحوم آیت‌الله ثقفی. من آیت‌الله ثقفی را ندیده بودم و پسرش را دیده بودم و می‌شناختم؛ پسر ایشان درس آیت‌الله‌خوانساری می‌آمد. می‌گفتند آیت الله ثقفی بسیار مرد عالم، عابد و زاهدی بوده است که منزل ایشان تهران بوده و دختر را به امام می‌دهد و نتیجه‌اش هم حاج آقا مصطفی، آقا سید احمد و دخترهای آقا می‌شود؛ حالات هر کدام از آن‌ها را وقتی انسان می‌خواند، متوجه می‌شود که این‌ها چه قدر بزرگوار هستند. من یک بحثی راجع به آقا سید مصطفی دارم که وقت آن را ندارم توضیح دهم؛ ولی آقا سید مصطفی یقیناً مجتهد و صاحب‌نظر بود. یقیناً اگر بعد از پدرش مانده بود مثل مراجعی مانند آقای لنکرانی و آقای وحید خراسانی مطرح می‌شد و چنین شخصیتی بود. مرد بسیار اخلاقی، اجتماعی و بسیار متواضع بود. با این که پدرش خیلی بزرگوار بود و از نظر پول و امکانات هر چه می‌خواست می‌توانست انجام دهد، ولی بسیار بسیار ساده زندگی کرد و آخرش هم به آن کیفیت شهید شد. از یک خانواده‌ای که «پدر» امام و «مادر» دختر آیت‌الله ثقفی و بعد هم از نظر تربیت اساتیدی که آیت‌الله حاج آقا مصطفی و آقا سید احمد داشتند از بزرگان و شخصیت‌های بسیار بزرگ عالم و دانشمند بودند.

همچنین تربیت و مراقبت خود امام و نماز شب‌ها و دعاها، ایشان، آن دعاها، که می‌خواند و گریه می‌کرد و در نماز شب اشک می‌ریخت؛ یکی از علما می‌گفت اول ایشان با دستمال کاغذی پاک می‌کردند، بعد گریه‌شان شدیدتر می‌شد و یک دستمال بزرگ نخی بر می‌داشتند و اشک‌ها را پاک می‌کردند؛ یک چنین شخصیتی که نیمه‌ی

ویژگی اول او سواد ایشان بود و علمیت داشت. وقت خود را تلف نمی‌کرد و روزی چند ساعت مطالعه می‌نمود و درس می‌رفت. دوم اخلاق؛ اخلاق و تواضع سید احمد آقا بسیار خوب، وفاداریش نسبت به امام خیلی زیاد و به همه‌ی علما و مراجع علاقه‌مند بود؛ چنین نبود که بگوید فقط پدرم؛ نه، پدر تاج سر و روی چشمش بود، اما به علما، مجتهدین و مراجع دیگر هم احترام می‌گذاشت. اجتماعی و مردمی بودن یک عامل بسیار بزرگی برای آقا زاده‌های علما است.



را حل نهایی، تفاهم و برادری است، نه مبارزه با خودی‌ها!

«هر کس به کشورش اعتقاد دارد، هر کس به دینتش اعتقاد دارد، به خدا اعتقاد دارد، امروز باید این را حفظش بکند و اختلافات جزئی که بین افراد هست اینها را کنار بگذارند و آن طور نباشد که تمام همّ ما صرف این بشود که او را عقب بزنیم؛ خودم جلو بیایم و آن چه بشود، آن آلوده بشود... در هر صورت، این من را نگران کرده، من مدتهاست که برای این جهت نگرانم و به همه آقایان هم این نگرانی را اظهار کردم و گفتم که ما نمی توانیم که حالا هم به صورت مبارزه در آییم و با اشخاصی که داخل در خود جمعیت خودمان هست مبارزه کنیم. مبارزه با خارج، مبارزه با طاغوت صحیح است، اما دیگر مبارزه کنید با خودمان!... با هم بنشینیم تفاهم کنیم، با هم بنشینیم برادر باشیم، همه ما اهل یک مملکت، همه ما اهل یک ملت، همه ما اسلامی، ارادت به اسلام داریم. این طور نباشد که هر کدام بگوییم خیر ما اسلامی هستیم و دیگران نیستند، نخیر، اگر ماهیچ کدامان که کارهایی که محول به خودمان هست آن را به طور صحیح انجام ندهیم ما اسلامی نیستیم، ما طاغوتیم؛ طاغوت هم عیبش همین بود که کارها را بر خلاف مصالح کشور خودش می کرد.»

(صحیفه امام، ج ۱۲، ص: ۴۱۷)

